Sahifah III upto A.H. 1038

عالم آرای عباسی

(صحیفه ثالث یا تتمه ثانی")

بسم الله الرحمن الرحیم

اورنگ جهانگیری و جهانبانی و افسر اقبال و کامرانی شایسته و زیبنده بزرگ نهادیست که با عالم و عالمیان را القوت بتائید ایزدی بر دوش عزت تواند کشید و سلسله جهان جهانیان را به نیروی دانش خداداد انتظام تواند نمود فخر و شکوه دولت و اقبال از جبین بینش او هویدا باشد و انوار حشمت و فرماندهی از جبهه عالم آرایش پرتو افکند گلبن خلافت از چشمه سار فیض او طراوت گیرد و جهان عدالت از لمعه خنجر او روشنی پذیرد و بنیاد حوادث را به زور بازوی همت براندازد و سده بارگاهش قبله گاه اهل جهان شود و سر طاق دولتش سجده گاه سلاطین زمان گردد همتش به معموری خرابه آباد دلها محصور و مقصود عدالتش بر انتظام احوال اهالی و آمال جهانیان ممدود و معطوف باشد نظم همش نه جانور از دین و داد با جوران // به امن و عیش گراید [illegible] ذوق گردد // نوبهار عدالت دمد ز سنگ گیاه // گیاه نخل شود نخل بارور گردد // فروغ فضل دهد آن اثر مروت [illegible] که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد // چون ذات اشرف اقدس آن نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این مناصب عالی داشت شعشعه جهانگیری از ناصیه دولتش هویدا و لمعه جهانداری از جبهه نور افزایش پیدا و پرتو می انداخت زمانی که افلاک به مدخدمتش ادوار انتظار آن داشتند و ساعتی که کواکب در جمیع قرانات فرصت آن می جستند ظهور گرفت عروس اقبال به بشارت امن و امان زمین و زمان را شاد کام نمود و رباعی حال بدین مقال برگشاد نظم کای گوهر بخت بخاتم ترا // دور شهنشاهی عالم ترا // کوس فلک بارگی گوش تست // تخت هوا حامل نوبت [illegible] بر سر دل تاج شرافت تراست // خطبه خود خوان که خلافت تراست // در هنگامی که سلطان جهان [illegible] گردون سریر سعادت حوت رسیده نظر تربیت اثر به بیت الشرف انداخته بود منوال است که تخت جهان آرایه جمال را بجلوس سعادت

منور ساختند و غبار آلودگان ممالک را بفیض عام و لطف خاص تازه و تر گردانیدند تا مبدأ الطاف ذوالجلال و مواقف دولت
و اقبال در ساعت مسعود و زمان محمود بفضای خطه دلگشای کلانور که باد قبله اقبال دهر در هر دور خجسته جشنی که محسود انجمن
افلاک تواند بود زینت یافت نظم دل افروز جشنی برآراستند // درون و برون هر دو پیراستند // نمودند فرش آن
بزم کاخ // بساطی چو میدان همت فراخ // کران تا کران فرش آن سرزمین // ز بند خطا بود و دیبای چین // ز بس شامیانهای
زرین نگار // هوا بود چون پرده زرنگار // فلک را گرفتند در زرناب // که چون شب نهد درحش مهتاب // ز بس نکهت بزم
میرفت دور // فلک نافه مشک بود از بخور // بزرگان درگاه برخاستند // عروسانه تختی برآراستند // که دوشیزه
سلطنت را بر نقاب // به داماد بخت بندند عقد // دو عالم بیکجا فراهم کنند // به پیوند جاوید محکم کنند // زمان میزد پرده
در پرده ساز // که ای تخت با بخت دولت بناز // شهی میکند بر تخت جای // که خواهد شدن تخت از و زیر پای //
کسی میشنید بر اورنگ جای // که خواهد به او تخت بودن بپای // فی الجمله قریب نصف النهار جمعه دوم ربیع الثانی نهصد و شصت
و سه هجری آن سلاله دودمان تیموری چراغ افروز خاندان سلطنت و سروری بسعادت و اقبال بر تخت سلطنت و اقبال
و اورنگ خلافت جلوس فرمود نوای مبارکبادی از جهت کوس بلندآوازه شد منبر آسمان منظر بنام نامی و خطبه گرامی
حضرت خاقان اکبر رونق و زینت و دعای ازدیاد عمر و دولت و اقبال آن مظهر جاه و جلال از جهت وراثت خلافت
و همان روز طغرای فرمانروائی بخطاب مستطاب اعلیحضرت خاقانی آرایش جاوید و زیب یافت و منشور کشورگشائی بخاتم
دولت زینت اندوخت و سکه جهانگیری در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بمعیار عدل آن
حضرت رواج یافت صدای کرنای سلطنت و اقبال زلزله در نهاد مخالفان انداخته غوغای کوس جهانبانی و کشورگیری اولیای
دولت را قوی دل ساخت اعتضاد الدوله بیرام خان خانخانان که بشرف خدمت آن حضرت امتیاز داشت وکیل السلطنه
شد و حل و عقد امور خلافت برای رزین او تفویض یافت جمیع امرای والاشکوه و اعیان چغتای از صمیم دل
و صدق باطن کمر خدمت و بندگی برمیان جان بسته بیعت کردند و فراخور حالت و استعداد بعنایات پادشاهی
و مراحم ظل الهی فرق عزت برافراختند

ذکر وضع تاریخ الهی از ابتدای جلوس حضرت خاقانی

چون حفظ سوانح و ضبط وقایع بی تعیین تاریخ و تشخیص زمان صورت پذیر نیست شاهد سلف هر خجسته گاه اعظم زمان

اشرف اوقات را مبداء تاریخ ساخته بنای احکام و معاملات بر آن نهادند لهذا ابتدای تاریخ [illegible] نهادند و بود دو که بعضی از

جلوس اشرف اعلی شکل بسته به الهام ربانی در خاطر فیض مآثر حضرت خاقانی پرتو افکند که جلوس اشرف که غرهٔ جبههٔ

مرادات مقدمهٔ ظهور سعادات است مبدأ تاریخ جدید سازند و بنای احکام و اساس مطالب بران نهاده شود و چون نوروز جهان

افروز مقارب و مقارن جلوس اشرف بود مبدأ تاریخ از نوروز که سر سال است اعتبار نمودند و نامهای ماه و ایام را بهمان اسامی

مشهور پارسی مقرر داشتند چون فروردی ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیره نامهای ایام و چون در بعضی ماه یا دو روز

از سی روز زیاده بود آن دو روز را یکی روز و دیگری شب نام کردند تمامی توجه حضرت خاقانی ایام معرفه برای [illegible] و عمده موسس

این تاریخ ابدقرین علامة الزمانی افلاطون الدورانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود اگرچه این تاریخ بعد از

جلوس اشرف وضع شده لیکن چون ضبط سوانح این اقبال نامه منتهی بر شنوائی است ناگزیر در اول جلوس نمود از

غرابت اتفاقات آنکه وضع تاریخ هجری در ایام خلافت فاروق شده از ابتدای هجرت ضبط سوانح بران تاریخ نهاده اند بلکه

جلوس اشرف در حوت شده و ابتدای تاریخ الهی از تحویل حمل گرفته اند هجرت حضرت رسالت نیز در ماه ربیع الاول شده

و ابتدای تاریخ هجری از محرم فرموده اند چه در ماه ذی حجه ایام حج زیارت خانهٔ مبارک منتهی میشود و در محرم امتثال قبائل بوقوع

می انجامید بنابران محرم را سر سال اعتبار کرد لهذا موافقت تاریخ الهی با تاریخ [illegible] دو چیز از اتفاقات عجیبه

ذکر بعضی از امرای که بعهد زمان جلوس ابدقرین حضرت خاقانی [illegible] بانتظام ممالک محروسه تعین بودند

در ایام جلوس اشرف که غرهٔ جاه و جلال و مطلع دولت و اقبال بود میرزا سلیمان بن میرزا خان بن سلطان محمود

بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن امیر تیمور گورگان بحکومت ملک بدخشان علم امتیاز می افراخت و

منعم خان در خدمت قرة العیون خلافت محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق عفت بحکومت ولایت کابل و غزنین و

سایر الحدود از هند و کوه ماات [illegible] اختصاص داشت و قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرام خان متوجه بود و شاه محمد قلاتی

از جانب او ضبط آن ولایت مینمود در دار السلطنت دهلی تردی بیگ خان و دیگر امرای عظام اطاعت و خدمت

بجا می آوردند و حکومت دار الخلافه آگره سکندر خان ازبک داشت و در سرکار سنبل علیقلی خان شیبانی و در

صوبه کابل به عبدالله خان اوزبک و در بیانه عبدالمجید خان و در کول جلالی قیا خان ضبط ممالک نموده و ولایت
میوات به تولک بردی بیگ خان مقرر بود بعد از جلوس جهان آرا مناشیر عاطفت و فرامین مرحمت بهر کدام
از امرای عظام شرف صدور یافت و مورد مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه غرّ امتیاز بخشیده محال جاگیر
به دستور قدیم مرحمت فرمودند ذکر حق ناشناسی شاه ابوالمعالی و بزودی بمکافات گرفتار شدن

دولتی را که حق جل و علا بخشش روز افزون و طراز جاوید طراز آراسته تخت بخت رخنه گران ملک و شورش طلبان
فتنه پرور را از پا در انداخته بجزای اعمال و سزای افعال گرفتار سازد تا جمال جهان آرای آن دولت روز افزون
از آسیب چشم زخم محفوظ و مصون ماند و مصداق این مقال صورت حال خسران مآل شاه ابوالمعالی است چون از ادبار اقبال
از تارک عزت حضرت خاقان اکبر گردون سا شده شاه ابوالمعالی که بخطاب مستطاب فرزندی کلکونه امتیاز یافته
و دوام می بود از فرط توجه و التفات حضرت جنت آشیانی جوهر دماغ او بریان شده بود و قدم اندیشه از مرتبت
و منزلت فراتر می نهاد به اندیشه های دور از کار و افکار ناهنجار پریشان تر شد شورش جنون را فطرت تام کرده
به ارادهای باطل خود را آواره ساخت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب بر گرد او فراهم آورده بجوشش آمد
گوئی و هرزه درائی اسباب زوال و نکال او سرانجام دادند و آثار بغی و فتنه انگیزی از وجنات احوال او تافتن
گرفت بیرام خان خانخانان که حل و عقد امور سلطنت بقبضه قدرت او بود بخت همت به اصلاح کار او گماشت
و شرح این ماجرا آنکه روز سیوم بعد از جلوس شاه ابوالمعالی پیغام فرستادند که بعضی مصلحتهای ملکی در میان است
و مجالس کنگاش ترتیب یافته جمیع امرا و ارکان دولت حاضر شده اند ولی وجود ایشان انتظام و تدبیر مقالح
صورت پذیر نیست اگر تشریف آورید و هم درین مجلس از بندگان حضرت رخصت کرده متوجه لاهور شوید موجب
صلاح و صواب خواهد بود آن بد مست باده غرور و پندار عذری چند بجهت نیامدن خود گذارش نمود از جمله آنکه
من هنوز از تعزیت برنیامده ایم و بر تقدیر آمدن سلوک آن حضرت با من چگونه خواهد بود و جای نشست من کجا قرار یافته
و امرا بچه عنوان پیش خواهند آمد چون غرض بدست آوردن او بود هر قسم اراده دور از حساب که پیش نهاد
خود ساخت بمعرض قبول مقرون گشت و در آن روز حاضر شده بمراسم تعزیت آن حضرت نشست و العذر عند الکلف

دنو اضع وکعب و ستوده و تنظیم و تمشی مهمات و معاملات طعام در میان آمد و چون شاه ابو المعالی دست به نشستن دراز کرد
تولک خان قورچی که از چابک دستان قوی بازو بود بموجب قرار داد از پس او در آمده جلد و چسپان در بر گرفته هر دو دست
او را به پشت محکم بست میرزا هرچند اضطراب کرد فایده بران مترتب نگشت حضرت خاقانی را که جهان مردمی و مروت
بود نذر شرم چشم مانع کشتن شد و بر خاسته به الجکی خانه تشریف بردند و دیگر حاضران بساط عزت با تولک خان موافقت
کرده او را مضبوط ساختند و اول صیدی که در دام اقبال افتاد این بود اگرچه آن بی اعتدال استحقاق کشتن داشت لیکن چندین
سبب مانع آمد اولا نسبت سیادت دوم منشا محبت و توجه جهانبانی سیوم قرب زمان جلوس بالجمله مسلسل و محبوس بلاهور
فرستاده پهلوان کل گز کوتوال لاهور سپردند او را چنانچه باید نگاه داشت لوازم احتیاط بکار نبرد تا آنکه از بندخانه فرار
نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان کل گز را که مصدر چندی تقصیری شده بود مقید ساختند و پهلوان از بیم بی ناموسی
زهر خورده خود را از زندان جسمانی نجات داد و راقم حروف بی واسطه از خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که در صحیح بود این
این دولت بود است شنیده که شاه ابو المعالی قورچی داشت ظاهر و باطنش در کمال حسن و جمال و سید زاده بود در دام محبت او
گرفتار چون بیرام خان اراده وی را از اعاظم مصالح دولت دانسته میخواست که آن صید وحشی را بطوری در دام کشد
که غباری بر دامن دولت ننشیند و هرچند مقدمات ترتیب میداد که او مجلس عالی حضرت خاقانی حاضر شود صورت نمی بست
تا که بیرام خان قورچی را بلطایف الحیل گریزانیده بخانه خود آورد و آن سرمست باده عشق و محبت از مفارقت و جدائی او
سر رشته صبر و شکیبائی از دست داده در شش در اضطراب افتاد بعد از دو سه روز بیرام خان بمیر پیغام فرستاد که خواهش
شما را یافته ام اما از غایت بیم و هراس راضی نمیشود که بملازمت فرستم و مقرر شده که هرگاه شما بملازمت حضرت
خاقانی بیائید آن حضرت شفاعت گناه او فرموده در حضور شما بسپارند شاه ابو المعالی ازین مژده خوشوقت
شده فی الفور متوجه ملازمت آنحضرت گشت و چون بمجلس در آمد بجانب دست راست بموجب قرار داد نشست قورچی
را حاضر ساختند و بندگان حضرت شفاعت جرایم او نموده بشاه ابو المعالی سپردند فرمودند که بدستور سابق شمشیر شما را
بر میداشته باشد میر که اسیر محبت او بود بقورچی دیگر که شمشیر برداشته بود اشارت کرد که باو بسپارد چون شمشیر

چون این خبر بمنعم خان که حکومت کابل بر رای رزین او تفویض داشت رسید میر هاشم برادر شاه ابو المعالی را

که کهمرد و غوربند و ضحاک وغیره که بجاگیر او بود ملازمان طلب داشته مقید ساخت بعد ازین امام محمد قباخان برلاس و

شمس الدین محمد خان اتکه میرزا حسین و عزیز خان هزاره و میر بابوس و خواجه جلال الدین محمود بجنی و جمعی را بکابل فرستادند که حضرت

بیگمان و اهل عیال امرا را بهندوستان بیاورند چه آمدن عیال مردم باعث آن میشود که دل بهاد هندوستان شده

اندیشه رفتن ولایت که طبیعت بران مجبول است بر امون خاطر راه ندهند و بعد از فرستادن امرا بخدمت موجه

لشکر ها ترتیب داده به استقبال سکندر که در کوهستان سوالک بسر منزل رایات اقبال بر افراشتند

رسیدن شاه ابو المعالی بزندان مکافات گرفتار شدن

درین هنگام که جهان بهار دولت

شهریار و جوان بهار رونق جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر رونق آسمانی گرفت اطفال نباتات

و گلهای ... بحسن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیدند زبان تهنیت و مبارکبادی برگشادند و نور روز عالم

افروز ردیف دولت روز افزون شد و جهانبان را نور روز بر نور روز افزود

صبا بمژده بهار آراست باغ دهر را | نمونه گشت جهان عرصه ... را
نسیم باد در اشجار زنده کردن خاک | بشر ز آب همه معجزات عیسی را
کجاست مجنون تا عرض واد در یابد | نگار خانه حسن و جمال لیلی را

هشتم ربیع الثانی سال مذکور سنه اعظم

عطیه بخش عالم و زینت الشرف خوش بساط این جهان خلوس افروز آراست و جهانبانان را نوید معدلت مژده امنیت کامیاب

حضور ساخت و سواد اعظم هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آن حضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید

درین ایام سعادت نقاوه خاندان سیادت سلاله دودمان نقابت سر دفتر اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق میر عبد اللطیف

قزوینی از وطن مالوف رسیده بشرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت گردید خلف صدق او میر

میر غیاث الدین علی بیمن تربیت و قدرشناسی آن حضرت بخطاب نقیب خانی عز و امتیاز یافته از مصاحبان و مخصوصان بساط

قرب شده همراه بود و در استغراق از اول امرش تا حال در علم تاریخ استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم

وجود قدم ننهاده اگرچه از علوم رسمیه بهره وافی داشت و نصیبه کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و

علم تاریخ مقامات اولیا و وقایع ملوک و سایر طبقات کرام بنی نوع عالم اشتهار رسید بهادران نیز فرزین

که بسر کردگی میر محمد خان منصلان لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان بمنعم پیوستند و سکندر شکسته بال و بیطاقت

بود ندیده می جنبانید دست یافته بود در استعجال جبال انداخت و قائم خان … که چنداول محافظان

نزدیک … گیر گردد و درین وقت دو فیل خزانه که همراه او بود گفت حسین خان را بر بدند زر بار از آنجا رسید و جمعی که تا شکوه ب

رسیدند بزرگ رفتی مقید شدند و او بان حیله و تدبیر هم جانی بسلامت برد و عساکر فیروزی مآثر همعنان فتح و ظفر مراجعت نموده

سعادت زمین بوس دریافتند و جهت مراعات لوازم حزم و احتیاط شش ماه در آنحدود ظل معدلت گسترده به تنشیط استقرار پرداختند

واکثر زمینداران آنحدود بشرف زمین بوس شتافتند از آنجمله در مجند راجه نگرکوت که از اعاظم زمینداران هندوستان بود وفور افتخار

و امتیاز داشت بدریافت سعادت آستان بوس از همسران خود گوی سبقت ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید و از سوانح که در

آغاز این سال همایون بظهور پیوست آنکه حاجی خان غلام شیرخان با جمعیت فراوان محاصره نارنول نمود و راجه بهارامل کچهواهه که همین

نزیست و جوهرشناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم دولت شد و پایه قدر و اعتبار او از جمیع راجهان و راجههای هندوستان

درگذشت و فرزندان و سایر اقوام هر کدام بمراتب بلند و بمناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی از احوال آنها بجای خود در رقم زده

کلک بیان خواهد گشت در آن ایام همراه حاجی خان بود با کرنیر مجنون خان قاقشال متحصن شد و چون کار اهل قلعه بدشواری

وصعوبت انجامید راجه مذکور قدم مصالحت در میان نهاده مجنون خان را بدرگاه روان ساخت و قلعه را بحاجی خان واگذاشت

درین ولا که اورنگ خلافت و اکلیل دولت بجلوس حضرت خاقانی آراستگی یافت و مهمات دارالسلطنه دهلی برای رزین

تردی بیگ خان قرار یافت خان با لشکر شایسته متوجه استخلاص نارنول گردید و کرم چیان شتافته نارنول را استخلاص ساخت

و تعاقب او تا میوات رفت و بسیاری از افاغنه را کشته و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنه دهلی معطوف داشت

و در همین ایام شیخ گدائی کنبو ولد شیخ جمالی دهلوی از گجرات آمده سعادت ملازمت آستان بوس دریافت و چون در ایام حیرت با بیرم خان

حسن سلوک نموده با لوازم مردمی و همراهی بجای آورده بود خان در مقام تدارک شده شیخ را بمنصب صدارت عز امتیاز بخشید

و چون موسم باران رسید لشکر افاغنه ویران شده خود در اقبال و سعادت … اولیای دولت عنان

مراجعت معطوف داشته بجالندر نزول اجلال اتفاق افتاد درهمین ایام که رایات اقبال حضرت جنت آشیانی به تسخیر هندوستان

نهضت فرمود الکه کابل را … خواجه عبدالباری نبیره خواجه احرار را نزد عبدالرشید خان حاکم کاشغر فرستاده بودند

درین ولا میرزا شرف الدین حسین از جانب عبدالرشید خان بمرافقت خواجه عبدالباری آمده هم مراسم تعزیت و هم لوازم تهنیت

بتقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه معین است و او پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است و او ولی

وسط فرزند کلان خواجه احرار است قدس سره العزیز و والده میرزا گلبرگ بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است

و آن عفت قباب دختر فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و با این نجابت
و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود معه هذا دوام خدمت ضمیمه دیگر شایستگیهای او شده در اندک فرصتی از توجه
و جوهرشناسی حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نموده بپایه امیرالامرائی دریافت و باخیر حقوق تربیت
و نوازش در آخر به نمک بحرامی و کافر نعمتی و مردود دلها و مطعون زبانها شد چنانچه در جای خود مرقوم کلک وقایع رقم خواهد شد بعد از
ایام کمالخان گکر پسر سلطان سارنگ برادر خورد سلطان آدم نسبت اخلاص قدیمی و خدمت موروثی منظور داشته بسعادت ملازمت
شتافت و در قصبه جالندر مشمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ و منظور گردید

[illegible]

چون خبر مستقر شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه بسمت شنوع باقی میرزا سلیمان و میرزا
ابراهیم پسر او برسم خوردگی روزگار و صغر سن حضرت خاقان منظور نظر کوتاه بین ساخته به اغوای جمعی از واقعه طلبان کم فرصت
و تحریص حرم بیگم حقوق عواطف و مراسم جنت آشیانی و فردوس مکانی را بعقوق مبدل ساخته رایات بی مروتی و بی آزرمی برافراخت
و از کوهستان بدخشان لشکرهای پریشان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد حرم بیگم که میرزا سلیمان که به ولی نعمت مشهور است
در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهة مراسم تعزیت میرزا هندال و پرسش بیگمان به کابل آمده بود
و مدتی کم در کابل اقامت داشت بر ظاهر و باطن احوال کابل اطلاع یافته و مداخل و مخارج آنرا به تعمق نظر فهمیده و سنجیده
به بدخشان مراجعت نموده بود تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسهولت جلوه داد و بعد از مستقر شدن حضرت
جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شدند منعم خان بمقتضای صلاح وقت جنگ صف بخود قرار نداده باسباب تحصن قلعه
سرانجام داد و در تعمیر شکست و ریخت حصار کابل همت گماشته حقیقت حال بدرگاه معلی عرضداشت و میرزا کوچ بکوچ آمده
کابل را محاصره کرد و جوانان بدخشیان بدروازه قلعه تاخته آثار جرات و جلادت ظاهر ساختند و کابلیان نیز در محافظت
قلعه مساعی جمیله بکار برده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ بمدافعه بدخشیان مینمودند و برش قطره مدتی از جانبین زد و
خورد و کشش و کوشش بظهور میرسید چون صورت حال از عرضداشت منعم خان مکشوف ضمیر خورشید تنویر گردید در فرستادن
کمک و لشکر توجه فرمودند اما بعضی از دولتخواهان کاردان بعرض رسانیدند که جمعی از امرا جهت آوردن حضرات عالیات بیگمان
تعین شده اند بدفع یورش کفایت میکنند بالفعل احتیاج به کمک دیگر نیست تا شاید از دستیابی هنوز امرا از سلک گسسته بودند

[illegible]

که خبر رسیدن لشکر ظفر اثر و کومک پادشاهی در کابل شیوع یافت و [illegible] و ناکامی محصوران هویدا گردید و باعث

تقویت و کامیابی محصوران گشت و در خلال این احوال میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را که در میان او بعلم و فضل امتیاز

داشت برسم رسالت نزد منعم خان فرستاد که تا بدو لعب فریبی ترتیب تواند نمود مع ذالک هر چند تدبیرات و تزویرات

بعمل آورد کاری از پیش نرفت منعم خان او را آورده روزی در قلعه نگاه داشته هر روزی انواع اطعمه و اشربه و فواکه فراوان

زیاده از حوصله وقت در مجلس حاضر ساخت که باعث حیرت قاضی خان شد و شخص آگاه خاطران ناتوساز (?) که از جانب

آذوقه بهیچگونه عسرتی و محنتی نیست و نعمات الهی للّه الحمد سامان و دستگاه هست که میرزا سلیمان را در بیرون میسر نمی‌باشد

و بعد از اظهار تنعمات و تکلفات فرستاده را رخصت داده پیغام نمود که الحمد لله لشکر همت من [illegible] و دولت ابد قرین

حضرت خاقانی قوی است و در قلعه للّه الحمد هر نوع کار آمدنی همراه داریم که در میدان با شما جنگ صف میتوانیم کرد اما لوازم حزم

و احتیاط از دست نمیدهیم و مع هذا کمک از درگاه گیتی پناه تعین شده است و عنقریب بسرعت هر چه تمامتر متعاقب یکدیگر میرسند

صلاح کار و ملایم حال شما آنست که ازین اندیشه باز آمده ترک محاصره نمائید بیهوده خود را انگشت نمای خاص و عام نسازید

و نقاب بدنامی بر رخسار دولت خود نکشید چون قاضی خان بخدمت میرزا سلیمان رسید و ماجرای صحبت منعم خان و فراوانی

آذوقه و جمعیت قلعه بر طریق عرض بمیرزا رسانید میرزا متذبذب الاحوال و متردد خاطر گردید و از گرفتن قلعه و تسخیر کابل گسسته امل و منقطع

الطمع شده در صلح زد و قاضی خان را مرتبه دیگر بقلعه فرستاد که ارکان صلح تمهید و پیمان و [illegible] بشرائط استحکام

بخشد بعد از طی مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون فرستاده کاردان بود از شرائط صلح اول

خطبه را قرار داد که بنام میرزا (?) خوانند دوم اینکه از آن طرف آب باران تعلق بدخشان داشته باشد و مردم میرزا متصرف

شوند و منعم خان بجهت مراعات [illegible] خاطر ظاهر فرمود که در مسجدی از مساجد کلمه چند خطبه بنام میرزا خواندند و میرزا سلیمان

ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه برخاست و مقدم بیگ را در آب باران گذاشته مراجعت نمود و در نوبت امرائی

که به آوردن حضرات عالیات رفته بودند رسیدند منعم خان فرمود که مقدم بیگ را از آب باران خواجه دار برآوردند

و بیغیرتی (?) تمام از پی آقای خود شتافت و محروسه کابل از فتنه و آشوب بدخشان حق ناشناس محفوظ و مصون ماند

ذکر شورش و آشوب هیمون و نهضت موکب اقبال بدفع آن سیاه درون [illegible]

دریں مقام که حضرت خاقانی را رایات اقبال جهانبانی بدفع سکندر برافراشته در جالندهر ورود عساکر نصرت قرین فرموده بودند
خبر طغیان هیموی مقهور و قدم جرأت و تهور از اندازه بیرون نهادن و بدار الملک دهلی لشکر کشیدن بسمع اشتهار یافت
چون هیموی بوفور جرأت و جمعیت اسباب شوکت مغرور گشته دماغ تمرد داشت با ابراهیم خان سور که مدعی سلطنت هندوستان بود
و با سلطان محمد حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی تا جهانگیرانی جنگهای صف کرده بر همه غالب آمده و در بیست و سه رزم او را
با مخالفان مبارزت دست داده و همه جا فیروز جنگ شده خاطر از آنکه همسران مبارز و مدعیان سلطنت را پرداخت دماغ او از نشاء
نخوت بلند آشفتگی یافت و معهذا خبر شکار شدن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید با عتضاد اسباب
شوکت و فزونی لشکر و فیلان جنگی مبارز جانباز از قلعه جنار گذشته بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در اطراف
ممالک بودند در دهلی مجمع شده بسرداری تردی بیگ خان قدم همت افشردند غیر از علیخان سیستانی که در حدود سنبل بدفع
بعضی افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست با امرای دهلی شد و مجملی از احوال آنکه شادی خان که از امرای معتبر
اکبری از سرکشان سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت جانبازان به مدافعه او همت گماشت و چندی از همت
کردهای خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس مستعد فرستاد که از آب رهب گذشته منتظر
آمدن او باشند و شادی خان قدم جلادت پیش نهاده با لشکر جانبازان جنگ کرد و لطیف خان و بسیاری از مردم
غریق بحر فنا گردیدند و شکست بمردم جانبازان افتاد چون خبر شکست بجانبازان رسید با مهدی قاسم خان و بابا سعید
قبچاق و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادی خان متوجه شد و سپهر از آب گذشته بود که خبر رسیدن هیمون و اجتماع امرا در دهلی
از مکتوب تردی بیگ خان معلوم او گشت و فسخ آن عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف
داشت و پیش از رسیدن جانبازان بموجب سرنوشت آسمانی امرا شکست یافتند و هیمون دهلی را متصرف آورد و شرح این
سانحه آنکه هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن متوجه این داعیه باصرار گشت و تردی بیگ خان
در دهلی ثبات قدم ورزیده امرا که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده جنگ صف تجویز قرار داد تا آنکه
بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز پنجشنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی مقهور بظاهر دهلی رسید
در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرای مجلس کنکاش ساخته بعد از گفت و شنود بجنگ صف قرار داده در روز دیگر

شب پنجشنبه پنجم ماه مهر الهی موافق چهارشنبه دوم ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بسرداری تردی بیگخان زینت گرفت

و افضلخان و اشرف خان و ملا پیر محمد که به رسم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام مهام با اراده بهیمو رزم

هنگامه آرا شده بتردی بیگخان آمده بود و قاسم در غول ایستادند و در هراول حیدر محمد خان و قاسم مخلص حیدر بخشی و

با بیسکی ثابت قدم بودند و اسکندر و جمعی دیگر در چنداول قرار گرفتند عبدالله خان و قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر در هراول

رزم طلب گردیدند و مخالفان نیز انواع ترتیب داده در برابر آمدند از جانبین ترددات و کوششهای مردانه بظهور

پیوست و دلیران عرصه کارزار دست از جان شسته بی تحاشی شتافتند و غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد

تا چهار صد زنجیر فیل نامی از جمله غنایم گشت و رای حسین جلوانی که سردار کلان لشکر مخالف بود کشته شد هیمو با سیصد زنجیر

فیل و جمعی از فدایی خود که محل اعتماد او بودند در یک طرف ایستاده انتظار داشت که بدانچه از پرده تقدیر چهره گشا گردد

وقت کار آورد چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده به تعاقب گریختگان شتافتند و جمعی به تفرقه اموال و غارت اسباب پرداختند

تردی بیگخان با افضلخان و اشرف خان منهزم شد و مولانا پیر محمد شروانی و معدودی پای ثبات افشرده تماشائی تقادیر

ایزدی مینمودند و هیمو فرصت غنیمت شمرده بر فوج تردی بیگ خان تاخت همراهان را همت یاوری خصوصاً ملا پیر محمد که منظر شکست

هنگامه بود بجز ناخوش مخالف مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را نیز بخت همراهی نکرد که در راه اخلاص جان نثار

شود و نیکنام ازل و ابد گردد و عار گریختن بر خود پسندیده با وجود فتح صورت مراد عکس جلوه نمود و از نقاب شماتت افتاد

که در این شکست وجود پیر محمد خان داخل عظیم بوده بالجمله هیمو که صورت در این استحال مشاهده و لشکر خود را شکست خورده ایستاده بود

از ظهور این واقعه بدیع دلیر گستاخ شده به تعاقب تردی بیگخان شتافت و در آن عرصه همت از تعاقب لشکر هیمو از جمعیت

نموده بمیدان کارزار آمدند حالت دیگرگون شده و نقش واژگون نشسته بود ناگزیر راه سلامت پیش گرفته

هر کدام بجای بدر رفتند و هیمو بکمال غرور بسلابد دهلی در آمده شهر را متصرف شد چون این قضیه نامرضیه معروض بارگاه

اقبال گردید آن حضرت بهمین همت خداداد و وسعت حوصله از جا نرفته با دل قوی و خاطر خورسند تلافی تدارک

داشته تنبیه و تادیب مقهور با صحیح منش نهاد همت جهانگشا فرمودند و بر تیغ مطاع سپهر انجام لشکر و جمع سپاه غزا اصدار یافت

و چون خاطر اشرف بحضور از رهگذر سکندر بتقدیر نگرانی داشت لشکرشان شده و با تسلیع خضر خواجه خان که از جمله سلاطین

معمول بسعادت مصاهرت این دودمان عالی اختصاص داشت در صوبه پنجاب که اشعه رایات اقبال بدفع هموی سیاه
روبه افراشتند [illegible] ای باسم تردی بیگخان و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال آنکه در حین وقایع و حوادث
که بموجب سرنوشت آسمانی از مکمن بطون بعالم ظهور جلوه میکند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی و تدارک مقصور و محصور
باید داشت که عنقریب سزای آن بدکردار در دامن روزگار او نهاده خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران زیاده
سر گردد و حکم شد که امرا در قصبه تهانیسر فراهم آمده مترصد موکب اقبال باشند اما پیش از رسیدن فرمان قضا جریان الهز
انهزام تردی و علیقلی خان سیستانی بسرهند آمده بودند در روز آبان ماه الهی موافق روز جمعه بیست و هشتم ذی حجه عرصه بلده سرهند
مخیم سرادقات دولت و اقبال گردید و بندهای درگاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و از سوانح این
ایام پیش دستی نمودن بیرامخان است به قتل تردی بیگخان و مجمل ازین حادثه آنکه بیرامخان و تردی بیگخان در امر جلیل القدر
وکالت و سپاه سالاری هم چشم و همسر یکدیگر بودند و همیشه در مقام انهدام و شکست یکدیگر سعی داشته فرصت کار
می جستند مع هذا الظاهر نقیض باطن سلوک نموده یکدیگر و فریب همدیگر را توقان میخواندند و توقان در ترکی همزاد است
بالجمله درین وقت که تردی بیگخان شکست خورده و خجلت زده و ادبار یافته آمد بیرامخان فرصت مغتنم شمرده
طرح صحبت تازه ساخت و بتدبیر و سعی مولانا پیر محمد شروانی اول خود بخانه تردی بیگخان رفت و بعد از آن
او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار دوستیها و گرم خوییها بهانه طهارت از خرگاه بیرون شتافت و بموجب قرارداد
جمعی بیرون خرگاه در آمده کارش تمام ساختند و از سرچشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و خواجه
سلطانعلی میرمنشی را که از دوستان و موافقان تردی بیگخان مهدا نسبت فرخ بیگ را که قرابت قریب با او داشت گرفته
مقید ساختند و حضرت خاقانی دران وقت بشکار رفته خوش وقت بودند که شیوع این قضیه نامرضیه بمسامع عز و
جلال رسید اگرچه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آیین بغایت گران آمد لیکن بصلاح وقت و مقتضای حال

اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند چون شاهنشاه از شکار عنان مراجعت معطوف داشته بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خانخانان
مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرات و دلیری عذر از دولتخواهی و خیراندیشی مطمح نظر معلوم
آن حضرت شده باشد که تردی بیگ خان از اول تا آخر مقصد نفاق و افعال ناشایست بوده خصوصا درین جنگ که با وجود غلبه اولیای
دولت و ارتفاع رایات فتح و شکست مخالفان تردی بیگ خان بجنگ ناکرده بطرز نوعی که از هیموی مقهور واقع شد بی همتی نموده عار
گریختن بر خود پسندید و چنین فتحی در لباس شکست جلوه گر گشت اگر از امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلی
که پیش نهاد همت جهانگشاست ممتنع نمی گشت آن حضرت خانخانان بعد قبول معذور داشته ملایم حال و مطابق مقام جواب
فرمودند که از حسن اخلاص و دولتخواهی شما چشم داشت همان است که انچه بظهور رسید موافق صلاح و مطابق
صواب خواهد بود انتهاض افواج قاهره برسم منقلای و فتح اولیای دولت و دستگیر شدن هیموی [illegible] چون رایات جهانگشای
بر نو اقبال بر ساخت سرای گهرونده انداخت چندی از امرای والا شکوه مثل اسکندر خان و عبدالله خان اوزبک و علیقلیخان
اندرابی و حیدر محمد خان آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل سلطان بدخشی و مجنون خان قاقشال لشکرکشی
علی قلی شیبانی برسم منقلا تعین فرمودند و پیر محمد خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشا
پوری و سید محمود بارهه و آلف بهادر و جمعی از کار طلب همراه ساخت که هراول منقلای لشکر ظفر قرین بوده شرایط مردانگی
بلوازم جانفشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستان به تیز دستی [illegible] و آتش [illegible] قدم همت در راه نهاده بعزم رزم شتافتند
و موکب جهانگشا در کمال آراستگی و وقار و نهایت شوکت و اقتدار به جنبش در آمده متعاقب افواج قاهره نهضت فرمودند
هیموی مقهور که از شکست تردی بیگ خان مغرور شده با اعضا و قبایل صف شکن و کثرت دلیران شمشیرزن و وفور
اسباب سلطنت و استعداد و آلات قتال شده حرب سازی توپخانه و [illegible] گشته بود از استماع نهضت اقبال موکب
معلم حشمت [illegible] و آلات قتال شده توپخانه گران خود را پیشتر کرده مبارک خان و بهادر خان که از امرای کلان او بودند
همراه خود [illegible] فرستاد و امرای عظام که بطریق منقلا تعین شده بودند خبر آمدن توپخانه و دلیران رزم جوی [illegible]
که توپخانه [illegible] بنده دست برد نمایند چون بهادران میرو جنگ لشکر غنیم را در کمیت و کیفیت و بیش از خود یافتند

حقیقت زربا مرا نوشته ارسال داشتند علیقلی خان سیستانی تیز جلوی نموده خود را به فوج ... ملحق ساخت
و دلاوران لشکر ظفر آیین دولت ابد قرین بی محابا خود را به آب و آتش زده خلاصه توپخانه به تصرف آوردند و غنیم
از سطوت بهادران عرصه اقبال تاب مقاومت نیاورده بی جنگ راه گریز پیش گرفت همو[ی] مقهور که به پشت گرمی
توپخانه مغرور بود از شنیدن این واقعه به نام برادرزاده خود که از دلیران بی باک بود دستبرده خود در غول جای گرفته به تعجیل ...
هرچه تمامتر روان شد فیلان مست کوه پیکر و با صولت که هر یکی بحث به ... هم زدن فوجی کفایت کنند بکلم صلاح آراسته و دستها و
خرطومهای فیلان تعبیه کرده روی او بار بوصله کارزار نهاد اگرچه سی هزار سوار جوشن پوش و دو هزار و پانصد فیل مست کاری
در افواج خود جا بجا مقرر نموده بر هر فیل یکی از فوجداران جنگ دیده کار فرما سوار ساخته و چون به قصبه پانی پت معسکر
اقبال گردید خبر آمدن همو[ی] با استعداد و ترتیبی که نگاشته کلک بیان گردید به مسامع جلال رسید و امرای عظام
اعتصام به حبل المتین توکل و تکیه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده به ترتیب افواج پرداختند میمنه به همت
سکندر خان و جمعی از دلیران نامور آراستگی یافت و میسره به رزم جویی عبدالله خان و طایفه از بهادران جان نثار ...
ده رونق پذیرفت و غول به سرداری علیقلی خان سیستانی ترتیب شایسته گرفت و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و چندی
از فدائیان صف شکن در هراول کار طلب گشتند و به آیینی شایسته متوجه عرصه نبرد و میدان کارزار شده در نواح
قصبه پانی پت تلاقی فریقین اتفاق افتاد و از جانبین دلیران قوی دل و شیران زنجیر گسل با یکدیگر درآویخته داد
شجاعت و دلاوری دادند و به تیغ جان فشانی و خدنگ جانستان کارنامه رستم و اسفندیار از صفحه روزگار
حک کرده و چهره مردی را به گلگونه خون آبروی جاوید بخشیدند اگرچه از حمله فیلان لشکر غنیم ترتیب افواج منصوره
ساقط می‌شد اما بهادران صف شکن مثل محمد قاسم خان نیشابوری و حسین قلی خان و شاه قلی خان محرم و لعل خان بدخشی
و چندی دیگر که ... به خدنگ جان ربا و تیر بی خطا توأم فیلان را مانند زنبورخانه می‌ساختند و دلیران جان ده
از اطراف و جوانب برآمده بر افواج غنیم تاخته به ضرب تیغ و خنجر حریفان را از پشت زین بر روی زمین می انداختند

علی قلیخان سیستانی که سردار افواج گیتی‌گشا بود جبری کلان در پیش خود گرفته لوازم سپهداری و ثبات

پای بظهور رسانید و چون فیلان از و گذشتند قابوی کار یافته بر قول مخالف تاخت و حملهای شیرانه و صدمات

مردانه انتظام قول غنیم را پراکنده ساخت و شادیخان که سرآمد امرای او بود بر خاک هلاک افتاد و بسیاری

از مردم کاری او پامال بادپایان عساکر اقبال شدند در اثنای گیر و دار تیر غضب الهی از شست قضا بچشم همون مقهور

رسید و از مردمک چشم او گذشته از پس سر او برآمد و بزخم تیر تیره دولت در صندوق فیل در نشست و همانجا

بجان کندن افتاد و هواداران او از مشاهده این حال دل پای داده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته سلک

فرار اختیار نمودند و شکست عظیم بر لشکر مخالف افتاد درین وقت که هنگامه غنیم بر هم خورده بود و بهادران

لشکر منصور بتاخت و تاراج و گرفتن فیلان اهتمام داشتند شاه قلی محرم با چندی از بهادران فیلی که همو بر آن

سوار بود گرد گرفته خواست بدست آرد فیلبان را هدف تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت که ضایع

مسازید که مقصود شما درین فیل است و همو زخمی برین فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده این عطیه عظمی ممنون

ممنون طالع خود شده فیلبان را بمراحم پادشاهی امیدوار ساخته آن فیل را با چند زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد و مخالفان

تیره روزگار پریشان و متفرق راه گریز پیش گرفتند و فتحی که طغرای فتوحات عالی اندازه تواند بود نصیب اولیای دولت

گردید از نعمای بسیار و غنایم بی‌شمار بتصرف بهادران لشکر منصور درآمد و قریب بهزار کس از مقهوران سیاه بخت

در میدان هلاک افتادند و هزار و پانصد فیل از غنایم شد و هنوز رایات اقبال به لشکر منقلا نرسیده بود

که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه دولت گردید آنحضرت مغفر با مدادات الهی بر سر و جراحت ایزدی در بر گرفته

جیبه پوشیدن فرموده بعزم رزم استعجال نمودند و قدری از راه طی شده بود که خبر فتح فیروزی اولیای دولت

بلند آوازه شد و طلیعه تعرض و ظفر باستقبال موکب جهانگشا سرف ارتفاع گردید و بهادران فیروز جنگ

روی عزت بموکب عالی نهاده متعاقب یکدیگر رسیدند و مهمانان عتبه زبان حال باین مقال گشادند

[illegible]

بالش تا صبح دولت بدمد ها ها کبنی اثر ها هنوز از سحر است ها ها بعد از زمانی شاه قلی محرم همون را دست و گردن بسته

بملازمت آورد و آن حضرت هر چند از و سخنی پرسیدند از جهالت یا خجالت یا عدم قدرت سخن سرائی زبان جالینوسی

آشنا نساخت بیرامخان التماس نمود که بندگان حضرت خود بقصد ثواب شمشیر بر این مقهور سیاه بخت اندازند

آن حضرت را همت رخصت نداد که تیغ جهان ستان از خون آن نیم جان ناپاک آلایش بخشند و هر چند درین التماس مبالغه

داغوان بکار رفت اصلا توجه نفرمودند آخر خانخانان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی نموده بزخم تیغ خونریز جهانرا از وجود

گناه آلود پاک ساخت حکم شد که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بر دار کنند که باعث عبرت سایر بوزباده سران روزگار گردد و

سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب عزیمت پا شکستگان و حراست زدگان دهلی تعیین فرمودند و او مسارعت نموده بسیاری

از بخت برگشتگان را درین راه بعالم نیستی فرستاد و بشهر دهلی در آمده بیرونشان را از دست ابرار … شان محافظت نمود و غنایم فراوان

بدست او افتاد و موکب اقبال نیز بکوچ متواتر طی مسافت فرموده در ساعت مسعود و زمان محمود پرتو وصول بر ساحت قدسی مساحت

حضرت دهلی انداخت و مجدد سواد اعظم هندوستان بفروغ دولت و نور معدلت خاقان کشورگشا رونق و بهای یافت

و جمعی که درین محاربه جان سپاری نموده مصدر جلادت شده بودند بنوازش های خسروانه سرفراز گشتند از انجمله علیقلی خان سیستانی را

بخطاب خان زمانی بلند مرتبه ساخته سرکار سنبل با سایر پرگنات میان دو آب بجاگیر او مقرر فرمودند و عبدالله خان اوزبک را

بخطاب شجاعت خانی سرفرازی بخشیدند سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت و اسکندر خان را خطاب خان عالم مرحمت فرمودند و

ملا پیر محمد شروانی را بخطاب ناصر الملکی سربلند ساخته در رکاب نصرت اعتصام نگاه داشتند و قیا خان بحکومت دار الخلافه آگره

اختصاص گرفت و مولانا حاجی محمد خان … از حسن اخلاص راجه بهارمل بعرض اشرف رسید و فرمان طلب عز صدور یافت و راجه مذکور

باحراز سعادت خدمت شتافته بشرف آستانبوس دولت جاوید اندوخت روزی که راجه و برادران را خلعتهای فاخره مرحمت نموده رخصت

میفرمودند آن حضرت بر فیل مستی سوار دولت بودند فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم از هیبت و دهشت او دور دور میگریختند

تو … این فیل بجانب راجپوتان دوید آنها با دل قوی الاعتقاد در حبل المتین توکل نموده پا برجا ماندند و ثبات قدم در نظر حقیقت بین آنحضرت

مستحسن و پسندیده افتاد و بجانب راجه توجه فرمودند که عنقریب با انواع مرحمت و عنایت پادشاهی سرفراز خواهی شد و ازین روز توجه بر

طایفه راجپوتان خصوصا سلسله راجه بهارمل و لوازم … بعنوان جرأت و تهور در خاطر اقدس مظاهر قرار گرفت

در این ایام بمسامع جلال رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و کاردانی سرکرده از همسران گوی سبقت می ربود در الور
و آن حدود پای نخوت افشرده و بدرزمینوا با اهل و عیال و اموال و اسباب فراوان در آن سرکار است ناصر الملک با بعضی از بهادران آن
لشکر منصور باین خدمت تعین فرمودند حاجی خان پای مقاومت نیاورده منشر از صول افواج قاهره بصوب اجمیر رفت و الور با توابع آن
سرکار بسهولت بتصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد و در قصبه دیوتی که مدار همواره آنجا بود فوج پادشاهی رفته بعد از تردد حساب بسیار بدر
همو را دستگیر ساخته بر ناصر الملک آوردند و مشار الیه او را بدین اسلام دعوت نموده آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال در این کیش بسر برده ام
اکنون که از عمر من فرصت بیش نمانده ترک آن چگونه کنم ناصر الملک جواب داد که او را بزبان شمشیر حواله نموده عیال فراوان با سیصد فیل همراه گرفته
متوجه آستان ملایک آشیان شد و چون حاجی خان از قصبه الور برآمده بصوب اجمیر شتافت که روزی چند در آن ... رامای معمور بسر برد درانا
بحاجی خان ... اتفاق نموده طمع در اموال و اسباب او دوخت صحبت میان این دو کس بر هم آمد و آخر در نواحی اجمیر با یکدیگر کارزار
عظیم نموده و اجمیر و ناگور آنحدود بتصرف حاجی خان درآمد و بندگان حضرت از استماع استیلای او از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماند
حاجی خان و محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهرخان و خرم سلطان و جمعی دیگر از بهادران لشکر منصور بجهت
دفع او تعین فرمودند

نهضت موکب جهانگشا بصوب پنجاب بجهت دفع سکندر و محاصره قلعه مانکوت

چون بمسامع جلال رسید که سکندر
از کوهستان برآمده در ولایت پنجاب فتنه انداخته است و خضر خواجه خان که بحراست لاهور تعین بود با سکندر جنگ کرده و پای
مقاومت نیاورده بشهر درآمده است لاجرم رایات اقبال بدفع این شورش برافراخته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد
و شرح این ماجرا آنکه چون سکندر شنید که امرای عظام در نواحی دهلی با همو محاربت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت
استقبال آن سپاه بهجت نهضت فرمود سکندر شکسته بال و برهم جمع از اوباشان واقعه طلب فراهم آورده بولایت پنجاب درآمد خضر خواجه خان
و حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شد چون قریب بقصبه چماری رسید دو سه هزار کس از لشکر خود جدا ساخته
پیش فرستاده بودند سکندر جالوبانه برسر آنها رانده آمده جنگ عظیم در پیوست و آن مردم بهزیمت رفتند و خضر خواجه خان تاب مقاومت
نیاورده عنان مراجعت بصوب لاهور معطوف داشت سکندر بقدر تعاقب نموده جلوباز کشید و فرصت مغتنم شمرده بتحصیل ولایت پرداخت حقیقت
بعرض اشرف رسید ... که بخطاب خانی سرفراز ساخته بودند سیالکوت و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مقرر
نموده ... که ... بحال ... مقاصد و معاونت خضر خواجه خان نماید در این وقت که خضر خواجه خان و حاجی محمد
سیستانی را بحراست لاهور گذاشته بود بعضی از خیرخواهان منافق ملا عبدالله سلطانپوری که از اعیان خطاب شیخ الاسلامی و از



حضرت جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی یافته بود و حاجی محمد سیستانی گردید که بظاهر خود را از خیراندیشان این دودمان عالی می نماید

و بباطن سررشته آشنایی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد و باغوای او سکندر از کوهستان بر آمده فتنه در ولایت انداخته

و مخدوم الملک بود و جمعیت وزیر داری نیز شهرت داشت حاجی محمد سیستانی تقریبی بجهت اخذ و خبر یافته او را تفحص و شکنجه

کشید همه بی او را در زمین که در ده بعضی از زرها و دفینها او را که سالها فراهم آورده بود گرفت اما بیرام خان از شنیدن این خبر

بغایت گران خاطر شد و تدارک آزردگیهای مخدوم الملک بوجه احسن فرمود چنانچه عنقریب درجای خود گذارش خواهد یافت

و بالجمله چون رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد چندی از متقربان بساط عزت بدیوان لسان الغیب تفاول جستند

قضا را این بیت بر آمد • سکندر را نمی بخشند آبی :: بزور و زر میسر نیست این کار :: و بتاریخ بیست و ششم

آذرماه الهی موافق یوم دوشنبه چهارم صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلی گذاشته همعنان دولت و اقبال

و همرکاب فتح و ظفر بجانب پنجاب نهضت فرمودند درین راه جمعی کثیر از ترک و تاجیک از کابل و قندهار آمده

شرف زمین بوسی دریافتند و در سلک بندهای درگاه منتظم گردیدند و هم درین وقت از لاهور خبر رسید که حق تعالی بیرام خان

خانخانان را فرزندی کرامت فرمود آنحضرت نام او عبدالرحیم نهادند و این نوید مسرت را شگون فتوحات تازه

وابسته جشنها آراستند و چون نواحی جالندر مخیم اردوی معلی گشت سکندر از دهشت صدمات افواج قاهره باز خود را بکوهستان

سوالک که معبود او بود کشید آغاز سال دوم از جلوس ابد قرین حضرت خاقانی شب یکشنبه هفتم ربیع الثانی سال نهصد

و شصت و چهار قمری بعد از ده ساعت و چهل دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم پرتو حضور به بیت الشرف حمل انداخت

و نوروز جهان افروز طراوت افزای زمین و زمان و رونق بخشی کون و مکان گردید سال دوم از تاریخ الهی بهارگی

و خرمی آغاز شد چون سکندر از سطوت نهضت موکب ظفر قرین به کوهستان سوالک در آمد و رایات جهان گشای

تعاقب او توجه فرمود از قصبه دهری ناصر الملک را با جمعی کثیر بتاخت و تاراج زمین داران آن کوه که ممد و معاون او بودند

و باعث امداد او شده بودند تعیین نمودند و بهادران نصرت قرین به نیروی تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوهستان

را نهب و تاراج فرمود و اموال و اسباب آنها را نهب و غارت نمودند و شکست تفرقه در جمعیت سکندر مقهور افتاد و

جنگ را به فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور از عقب او جلد و چسپان شتافته خود را باردوی او رسانیدند و سکندر

از رسیدن دلاوران عرصه فیروزی وقوف یافته باضطراب و اضطرار تمام بقلعه مانکوت در آمده تحصن جست

و عساکر نصرت اردوی او را تاراج کرده حقیقت تحصن او را بپایه سریر خلافت عرضه داشت نمودند قلعه مانکوت

قلعهٔ ایست حصین بر چهار قلعه استوار که ملیحان بر فراز کوههای که مقارن یکدیگر اند ساخته و آن قلعه از دور بنظر بیننده یک حصن
مینماید و نقابت جای مستحکم و مضبوط است آبهای فراوان و آذوقه چندانکه خواهند بزودی سامان میشود و بسبب آن تا قیامت در خوار
بل محال مقصد سلیم شاه از اساس این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته در آنجا آبادان کنند و باعث بر ویرانی لاهور آنکه چون تا بیست آهر
عظیم و اقسام تجار معتبر و اصناف مردم بیشمار در آن مصر جامع توطن دارند که باید که توجهی سامان لشکرها از آنجا توانیم رسانید
و سراق و جهات مهمات توان یافت و هرگاه عساکر نصرت قرین این دودمان عالی بآنجا رسند در اندک فرصتی از همه قسم سامان و استعداد
میسر خواهد شد بنابر این اندیشهٔ ناصواب قلعهٔ مانکوت را اساس نموده بود و چون بنیاد آن بر خبث نهاد نموده بود بیش از آنکه ارادهٔ باطل آوازه
خبر وقوع یابد سفینهٔ روح او از حصار آب و گل بر آمده راه صحرای عدم پیش گرفت بالجمله چون محصور شد سکندر محصور بارگاه
اقبال گشت آن حضرت با عزمی درست و همت جهانگشا متوجه تسخیر قلعهٔ مانکوت شدند و بر تنبع مطالع ... سطوت شرف ارتفاع یافت
که بیجان عظام مورچلها تقسیم نموده افواج قاهره را باحاطهٔ آن تعیین نمایند در اندک زمانی مرکز دار محاصره نموده به ترتیب افواج قلعه
گیری پرداختند از جمله حسین خان که به نسبت کوکگی و قرب حضور آن حضرت بلند مرتبه بود در روز اول بپای قلعه رفته آثار جلادت و تهور ظاهر
ساخت و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال بپای قلعه نزول اجلال فرمود جمعی از دلاوران لشکر افغان مغرور بشجاعت از حصار
بر آمده شمشیرهای چون ... علم کرده رزم طلب گشتند از ... حسین خان یکه تازی کرده شمشیر مردانه میان آن فوج ... اقبال
خاقان اکبر در زور بازوی شجاعت صدی را از پشت زین بر روی زمین انداخت و شمشیر نمایان زده و سایر ... از جهت
نمود و صدای تحسین و ندای آفرین از دور و نزدیک بلند شد آوازهٔ شمشیرزنی و تهور ... بهادران لشکر منصور متعاقب یکدیگر امور جهان
خود بپای قلعه تاخته و نقد جوانمردی بر عیار تجربه رسانیدند و اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم قلعه داری دقیقه نامرعی نگذاشتند و از
ضرب توپ تفنگ هیچ متنفسی را در حوالی قلعه مجال عبور ممکن نبود و هم در مبادی محاصره بهادر خان برادر خانزمان که در زمین
داور غبار فتنه و فساد بر انگیخته و خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بود شرمنده و سر افکنده بدرگاه گیتی پناه آمد و چون بیرام خان
خانخانان استعفای جرائم او نموده بسعادت آستانبوس بار یافت و مجمل این نکته آنکه در هنگامی که حضرت جنت آشیانی رایات فتح
و اقبال به فتح هندوستان بر افراشتند و قندهار در وجه جاگیر بیرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او بحکومت قندهار اختصاص
داشت و زمین داور بتیول بهادر خان مفوض بود بعد از فتح هندوستان و رونق افزای این بوستان بهادر خان از زیاده سری و
بیراه روی خیال گرفتن قندهار بخاطر آورد راه داده خواست که بمکر و فریب دست تصرف در آن دراز سازد چون کفران نعمت
و ناسپاسی ... میمنت ندارد سعی او بجای نرسید و نقش ... به او ماند صورت این واقعه آنکه بهادر خان با فوج حبشی بسر خواجه

قاسم برادره

قاسم برلاس که مصاحب جهانبانی او بود این را در میان بهادر و جمعی از اوزبکان را ما بیراق در جامه اوزبکان ساخت که روز سوم

آنجماعه لک هبامان دروازه ها سوره را قفل آهنین نموده نشستند و در ابیرون انداخت حرکت الحاد بوجی کرده اکبری بخندق بیسر فرود

رفتند و بعضی خود را از دیوار قلعه بر خاک هلاک افکندند و جمعی که در بحر در بیوتهای شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد از تفحص و سر روی همرا

بدست آورده به بهادر رسانیدند و بهادر خان ناکام سرزمین داور شتافت و سرانجام لشکر و استعداد رزم نموده با جمعی از اوزبکان و طایفه طلب

رو بقندهار نهاد و چون شاه محمد بنابر بعد مسافت از کومک هندوستان مایوس بود بشاه معزی الیه شاه طهماسب ملتجی شد و عریضه

نوشت قرار داد حضرت جهانبانی جهان بود که بعد از فتح هندوستان قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت آنست

جمعی تعیین فرمایند که هم سزای این کافر نعمت داده شود هم قندهار بتصرف اولیای دولت در آید شاه معزی الیه سه هزار ترکمان

از جاگیرداران سیستان و غیره و کرمیسه بسرداری بابا علی اینک آقا فرستاد بهادر خان اصلا از آمدن این کومک آگاهی نداشت

و سجده بر سر او بخسید جنگ سخت در پیوست و دو بار از اسب او را از پا افتاد تا کرد و بار زده روی بگریز نهاد و شکست مانده و شرافکنده بدرگاه

گیتی پناه رفت و شاه محمد چون خاطر از فتنه وا پرداخت عذرها در باد اون قندهار کفقر لباشیه را بمقدمات ملایم و

لوازم صعات معفرطا ناکام بازفرستاد و بهادر خان بدرگاه شهنشاهی رسید به استشفاع بیرام خان جهت کورکش یافت و

تفویض جرایم او بزلال مکرمت پادشاهی صورت و معنی از صفحه ضمیر بیش از بیش افزوده کردند و صوبه ملتان بجاگیر او مرحمت شد و سرداری رسید

از امور جلیهای عز و افتخار یافته خدمات شدیده تقدیم رسانید القصه هر چند متحصنان قلعه در مراسم تک های اهتمام مینمودند بهادران

نصرت قرین بلوازم قلعه گیری سعی موفور بظهور رسانیدند و سرکوبها و ساباطها سرانجام داده کار بر اهل قلعه تنگ تر ساختند

درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرت علیا ایشان خطه دلگشای کابل بمسامع عز و جلال رسید و آن حضرت از این نوید و بشارت

نشاط بخش خوشوقت و منبسط خاطر گشته عصمت قباب ماهم انگه والده ادهم خان را باستقبال حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات

عالیات فرستادند و آن عفت قباب در دار السلطنه لاهور بدریافت سعادت ملازمت حضرات مشرف شده در رکاب ایشان متوجه بارگاه

اقبال گردیدند چون بحوالی اردوی ظفر قرین رسیدند حضرت جهانبانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی بلقب زمانی

کامیاب و خوشوقت گشته و دیده و دیده انتظار کشیده آن صدرنشین محفل قدس به انوار جمال جهان آرای نور حدیقه دولت و اقبال

نور ابصار شدند و از برکات قدوم میمنت لزوم آن پاکان انوار فتح و فیروزی و آثار دولت و بهروزی بر جبهه احوال بر تو اقبال ابدا

خارجیان را که بحدود سنبل و ضبط آن تعیین شده بودند باعتضاد این دولت روز افزون فتوحات عظیمه روی داد از جمله تارکین

سلام فتح و فیروزی برافراشت و الکای متمردان و سرکشان حدود دهلی

تنبیه و تادیب فرمود و حسن خان بچکوتی که از اعاظم زمینداران هندوستان بود و جمعیت امتیاز داشت با جلال خان سور که از سرداران

معتبر افغان بود اتفاق نموده قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب برداشت خانزمان با چهار هزار کس بمقابل او شتافته

بتائید ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابد قرین در ظاهر پرگنه لکهنو جنگ کرده ظفر یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف

اولیای دولت ابد قرین در آمد و فیل های خوب بدست آمد و فیل دلشکار که در صورت و سیرت و خوش اندامی عدیل و نظیر خود نداشت از جمله

غنایم گشت و منظور نظر مکمل پسند گردیده در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قلعه گوالیار است و مجملی از این واقعه آنکه

قلعه گوالیار که از قلاع عظیمه مشهور هندوستان است در ارتفاع و استحکام بغایت مستثنی واقع شده بتصرف متمردان خان عدلی بود از

جانب او سهیل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و راجه رام شاه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند بارها جهت

بسیار محاصره آن نموده محصنان قلعه به تنگ آورد و قیا خان گنگ با فوجی از لشکر متوجه گوالیار گشته رام شاه قلعه را گذاشته بجانب قیا خان پیش آمد

و قیا خان داد مردانگی داده حمله‌های مردانه ظاهر ساخت و به توجه حضرت شاهنشاهی غنیم خود را شکست داده لشکرهای او را در حوالی الکه

تنبیهی بسزا فرستاد و بعد از شکست رام شاه بمحاصره قلعه گوالیار همت گماشت فتح قلعه مانکوت و ضبط آن محال و مراجعت

موکب جهانگشای بمصر جامع لاهور و دیگر سوانح اقبال لایزال حضرت خاقانی

چون محاصره قلعه مانکوت بامتداد انجامید اولیای دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آئین در تسخیر آن سعی بلیغ نموده مساعی پسندیده

و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و حمله‌ها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب دادند در این اثنا خبر فوت عدلی اشتهار یافت

و اولیای دولت را از آن جانب رفع نگرانی خاطر گشت و سکندر شکسته بال و پر از این خبر متلاشی و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار فتنه

و شورش او میبرد که شاید آن مقهور لشکر بدار الملک دهلی کشد و عساکر منصوره بدفع او بردارند و خود از این زندان مرتبه نجات

یابد اما چون باعث غیبی همعنان این پادشاه جوان بخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشه باطل او از خبر فوت بمنصه ظهور آید خضر خان

پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته بانتقام خون پدر که در جنگ عدلی کشته شده بود همت گماشت با عدلی جنگ عظیم

نموده نصرت یافت و عدلی در آن جنگ بقتل رسید ایام حکومت او چهار سال و کسری بود القصه چون سکندر از این خبر نا امید و شکسته خاطر

گردید زبان بزنهار گشاده از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود فرستاده التماس نمود که بندگان حضرت یکی از مقربان درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده

تسلی بخش خاطر مضطر او شود و بسعادت خدمت بندگی راه نماید آن حضرت از کمال مرحمت و ذره پروری آتکه خان را که نسبت

بنفس ذاتی داشت

که بصفت خدمت اعتماد و اعتبار داشت نزد سکندر فرستادند و سکندر از روی خجالت عذرخواهی اظهار نمود که چون در بدایت
مصدر تقصیرات عظیم شده ام و در زیر بار گناه بسیار مانده روی آن ندارم که بسجده حضور سرفراز توانم شد اگر روزی چند
از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را به شاگردی مقرر ساختم و عهد میکنم که تا زنده باشم گردن از خط اطاعت برندارم
و آنکه خان را بملازمت و رسوم خدمت راضی ساخته بناصر الملک نیز که وکیل خانخانان باشد و مدار علیه این درگاه سپهر مکان
بود از بعد چنین ارسال داشت و التماس او بوسیله خان خانان و ارکان دولت عز قبول یافت و مقرر شد که سکندر بصوبت ولایت
بهار و خریدار رفته آن ملک را متصرف شود و پسر او در خدمت حضور سرفراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد ماه الهی موافق بیست
هشتم رمضان سکندر کلید قلعه را مصحوب عبدالرحمن نام پسر خود و غازیخان سور که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل بابی و
دیگر پیشکشهای گرامی بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و عذر او بپایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادر آن لشکر منصور راه دادند
که از قلعه برآمده بجانب بهار شتافت و بعد از دو سال در بهار مسافر ملک نیستی گردید و آن حضرت حراست قلعه مانکوت به
ابوالقاسم برادر قاسم خان موجی مقرر فرموده عنان توجه اقبال بدار الملک لاهور معطوف داشتند و از سوانحی که درین
ایام روی داده آنست که روزی چند خان خانان بعارضه دنبل سواری نتوانست کرد و بدولتخانه پادشاهی کمتر می آمد
از شدت درد و قلت حرکت در خیمه خود بسر میبرد چون حضرت پادشاهی توجه تمام بجنگ فیل فیلها داشتند و اکثر اوقات فیلها
را بجنگ انداخته تماشا میفرمودند روزی در میان فیل فتوحا و فیل لکهنه جنگ می انداختند و آن دو فیل جنگ کنان تا قرب
بخیمه خان خانان رسیدند و بهجوم خلایق و غوغای عام باعث توهم و تشویش خاطر خان خانان شد و اهل غرض این [illegible] نسبت که مکر
به اشارت عالی بوده باشد و محتمل که بعضی از فتنه سازان نیز تقویت توهم او کرده باشند بالجمله یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام
داد که درین دولت چند [illegible] امری بجز از خدمت دولتخواهی بخاطرم نگذشته و بکمال تقصیری که نسبت به این بنده از چه گرانی خاطر اشرف باشد
در خود نمی یابم اما بی التفاتی حضرت نسبت باین بنده از چه رهگذر باشد و فتنه سازان شورش طلب از [illegible] بنده مزاج گرامی را منحرف
ساخته اند که باعث این همه شدت و بی التفاتی شده که فیلان مست را [illegible] من سر میدهند و قصد جان [illegible] دارند
با هم آنکه بمقدمات مقوله استمالت بخش خاطر متوهم و آرام ده دل مضطرب او شد که از جانب آن حضرت بجز التفات
و مرحمت متصور نیست آنچه بخاطر شما رسیده محض توهم است و چاکر که چنین باشد بعد از رسیدن لاهور خان خانان [illegible]

ماجرا آمده به شمس الدین محمد خان اتکه اظهار کلمه نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت بخود از نتایج غیبت و سعی بد اندیشی شما میدانم
آیا از من چه بظهور آمد که کمند عداوت بسته تشنهٔ خون من شده اند و مزاج اقدس را نسبت به این دولتخواه منحرف ساخته
اند و کار بجائی رسیده که قصد جانم مینمایند شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده بتقدیم عذرها
گفت و سوگندان بغلاظ و شداد یاد کردند روز دیگر با فرزند و خویش و پیوند نزد خانخانان رفته عهود و مواثیق را بسوگندان
مغلظه موکد ساخت که هرگز زبان بغیبت شما نکشوده ام و نخواهم کشود و با آنکه خاطر خانخانان بقدر اطمینان گرفت و مع هذا
فیلان سرکار خاصه را به امرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود و بظاهر بهانه آنکه فیلان را به این مردم میسپارم که بخدمت
این حضرت ترتیب کنند و آسوده نگاه بدارند و هرگاه بجهت جنگ یا سواری طلب نمود حاضر سازند اگرچه خاطر قدسی مظاهر
آن حضرت تاب این تحکم نداشت لیکن نظر بر صلاح وقت اغماض عین فرموده کمال بردباری ظاهر ساختند سبحان الله
این چه وسعت حوصله و اندازه مدارکه با وجود عنفوان شباب و حدت طبیعت نظر بحکمت کار و تدبیر روزگار انداخته باری
که پشت کوه تاب آن ندارد بزور بازوی حوصله متحمل آن گشته در انتظار فرصت می باشند چنانچه عنقریب هر یک از
بداندیشان حق ناشناس بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده حق بمرکز خود قرار خواهد گرفت و از سوانح این
ایام آنکه چون قبل از این حاجی محمد سیستانی از خاطر مخدوم الملک کرده و نسبت به اولی اعتدالی بی عزتی بسیار
ظاهر ساخته بود در هنگامی که لاهور مستقر اورنگ خلافت گردید بیرمخان توجه به تلافی و تدارک آن نموده حاجی محمد را
بخانه مخدوم الملک فرستاده معذرت تمامتر خواست و پرگنه پابکنواله که یک لک روپیه جمع داشت بجاگیر مخدوم تنخواه
نمود و پایه عزت او را از جمیع اکابر و افاضل هندوستان مرجح داشته از اعاظم این دولت ساخت و در این
هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکر بسعادت زمین بوس سرفراز گشت و بعواطف شاهنشاهی بخلعت اختصاص یافت
و زیاده از آنچه خود تصور کرده بود مرحمت و عنایت شاملحال او فرموده رخصت انعطاف در اراضی داشتند و بعد از
انتظام مهام بجانب بهجت جهان گشت بدار الخلافه دهلی اتفاق افتاد و چون قصبه جالندر مضرب خیام ظفر احتشام
شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه رضیه میرزا نورالدین محمد نقشبندی که همشیره حضرت جنت آشیانی
در حباله نکاح ایشان بود و آن حضرت در حضور اشرف نامزد بیرامخان فرموده بودند در موقف خاقان
گیتی ستان امضای حکم بدیع العالیقدر فرموده آن نقاب آرای محفل عصمت را به بیرامخان ازدواج بستند

خانخانان

خانخانان جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم بندگان حضرت نمود آنحضرت خانخانان را بکام دل
خواهش ساخته منزل او را بفر مقدم گرامی رونق آسمانی و طراز کامرانی بخشیدند و خانخانان لوازم پانداز
و نثار مراسم پیشکش و ایثار اقدام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی از ظاهر
قصبه جلندر کوچ فرموده رایات عزیمت بدار الملک دهلی برافراشتند **از آغاز سال سیوم از جلوس اقدس
حضرت خاقانی و شرح بعضی وقایع** چون شعشعه رایت دولت و اقبال فروغ کوکبه نصرت و جلال از مطلع
پنجاب پرتو سعادت بشاهراه بیت الشرف دهلی انداخت روز جمعه بیست و هشتم جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج
هجری بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم شرف خانه حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر
و باطن جهان را چون پادشاه جوان بخت سرسبز و خرم ساخت **بیت** درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند بعد از فراغ جشن نوروزی و انبساط فتح و فیروزی موکب اقبال از
ظاهر قصبه جالندر نهضت فرموده بر ساحل دریای ستلج خبر آمد که حاجی خان در تقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده
اند پای ثبات افشرده دم از مساوات میزند لاجرم رای صواب نما و عزم جهانگشا بر آن قرار گرفت که از راه حصار
توجه فرموده فوجی دیگر بجهت استظهار آنجماعه تعین نمایند و باین عزیمت رایات بجانب حصار ارتفاع یافت و چون نهضت
طنطنه عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت بی جنگ راه سلامت پیش گرفته بجانب گجرات
شتافت و امرای نصرت قرین باجمیر رفته ضبط آنحدود فرمودند و شاهقلیخان محرم و سید محمود بارهه و جمعی از بهادران
عرصه فیروزی به تسخیر قلعه جیتارن شتافته به اعتضاد دولت روزافزون آن قلعه را مسخر ساختند و بسیاری از
راجپوتان را بر خاک هلاک انداخت عرضداشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه عرش اشتباه نموده و در خور
خدمت و جان سپاری بمراسم خسروانه شرف اختصاص یافتند **وصول موکب اقبال بدار الخلافه دهلی و عرض بعضی
از سوانح احوال** چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آنحدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه
نهضت فرمود بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخر سایه جهانی پیرایه بر سر ساخت

قدسی ساحت حضرت ظل اللهی اندراج یافت و اکابر و اهالی شهر بسعادت استقبال شتافته غبار موکب جهان نورد را توتیای دیده مراد خود

ساختند از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافته داستان عاشقی خانزمان است با شاهم بیگ که تفصیل این ماجرا آنکه شاهم

بیگ نام که بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت خانزمان نسبت باو تعلقی

و تعشقی ظاهر ساخت و بعد از شنفا شدن آنحضرت خانزمان او را بملازمت استدعا بجانب خود کشیده و رفته رفته نسبت محبت او بافراط

امتداد انجامید و کار بجائی رسید که خانزمان با ملازمان و جمعی که گرد او جمع شده بودند بلطف خطاب ماوراء النهر او را پادشاه مرا

تسلیم میکرد و پادشاه هم ملکیت و قطع نظر ازین شنایع کاه سلوک مینمود و حضرت از اخلاص و مراعات بندگی بر

طاق نسیان گذاشته سخت بی اعتدالانه روزگار میگذرانید لاجرم فرمان هدایت ترجمان مشتمل نصایح و مواعظ شرف صدور

یافت که ارتکاب این حرکات ناپسند از اسماع عز و جلال میرسد که ملایم حال و مناسب اوضاع او نیست و انصراف باستعداد مخصوص مینماید باید که سر رشته

عبودیت فرمان برداری که سرمایه نجات اوست و سرانجام حیات از دست ندهد و از کردار ناپسندیده ندامت و خجالت کشیده در

مقام تدارک و تلافی باشد و آن شاه بیگ را اندر کاه کسی شاه فرستد تا خط عفو بر سواد تقصیرات او کشیده مجددا

بعواطف شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردد اگر از بیخردی و کوته اندیشی سر از خط فرمان و احکام پادشاهی که هر آینه نتیجه آن نسبت

از مساعدت الطاف الهی بخشنده جهان و دستور سلوک جاوید سرای کرده با همواره روزگار او نهاده خواهد آمد و آن سرمایه محبت و محبوبیت

نه غفلت اصلاح نشد و بجز صلاح کار خود نرفت ملک آباد در دستی و بی اعتدالی منتشر و ستیز ظاهر شدن گرفت ناگزیر

توجه جهان آرا بهمت عقده گشا باصلاح کار او مصروف داشته مقرر گشت که از اسمعیل بیگ پسر ابراهیم خان اوزبک که

که در فرقه بخانزمان دارد نسبت تغییر فرموده بسلطان حسین خان که از دوستان برگزیده بود از روی انتزاع نموده اسمعیل بیگ با خان

زمان برده لشکر بسیار بر سر آورد و چون از منسوبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مراوده کرده فرود

آمد و شاه بداغ خان ملاقی که از جوانان و سرداران خانزمان بود با جمعی کثیر در آن جنگ بقتل رسید و معیت خانزمان

ظاهر شده میخواست که بر سر سلطان حسین خان لشکر بکشد لیکن بعضی از دوستان و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده

از روی کار می افتد با صاحب قبله خود بیغی ورزیدن و حرام نمکی کردن نمی توان کرد و بجای نمیرسد اگرچه خانزمان

ترک آن اراده نمود اما بر مفارقت شاهم بیگ دل نمی نهاد هرچند خان خانان از مهربانی و دوستی مکتوبات نوشته نصیحت میکرد

سود نمیداد و چون دانست که مزاج اشرف اقدس از او منحرف شده حرفهای نا ملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور میشود

برج علی نام نوکر معتمد خود را بدر خانه فرستاد که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود و در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار

و استقلال بود و امور مالی و ملکی بصوابدید او تمشیت می یافت روزی برج علی پیش ناصر الملک رفته بعضی مقدمات دور از

حساب و معقول و سخنان زیاده از ادب و اندازه درمیان آورد چنانچه ناصر الملک بغضب آمده فرمود که برج علی را چندان چوب

زدند و بر این هم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروز آباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از آن خندان خندان گفت که این

مردک الحال مظهر اسم خود شد اما بیرام خان از این ادای سخت آزرده خاطر گشت و کینه او را در دل گرفته انتقام انکار

حواله نموده و از لوایح احوال بسیار رسیدن مصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ بسعی ناصر الملک و صورت این ماجرا آنکه چون طینت او

بخبث و نفاق سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده ازو بظهور می آمد چنانچه آن حضرت

او را مصاحب منافق میخواندند در بولاد که اورنگ خلافت بجلوس خاقان گیتی ستان زینت و فر یافت چندی در صحبت

شاه ابوالمعالی و فتنه انگیزی و بدآموزی روزگار گذرانید مدتی از مصاحبان خارج شده بسر خود بلاهور در رفت در مولانا [illegible] بد سلیقه

آمد و بیرام خان او را مقید کرده بصحبت بعضی از معتمدان بدار سفر حجاز کرده اند و چون از بنگاه روان شد ناصر الملک تحریک بیرام خان نمود که کشتن او در این سال

بهتر است و مزاج خان را در باب [illegible] فیل بردی گری نقش نگاری و [illegible] تکیه نگذارند و کلی از آنها بر آرند با هر لحظه از رفتن خلوه کشاید

تمام آیینه بحسب تقدیر بموافق خواهش ناصر الملک گشت و در ساعت خان فرستاد او را بسیار بسیار ساختند و از قضایای نا ملایم که در این سال بظهور

آمد کشته شدن جلال الدین محمود بخاری است و مجملی از این تفصیل آنکه خواجه بنا بشرط مرقع شده و مراد مرقع بر طبیعت مشغول بود همواره

از ارجحلا با [illegible] ارکان دولت و اعیان سلطنت اصلا ملاحظه نمی نمود خصوص منعم خان که از خواجه در دل علاوه داشت

و در زمان جنت آشیانی بعلم عدم فرصت و قدرت انتقام میسر نداشت در این وقت که منعم خان حاکم مستقل کابل شده و حکم کام جاری گشت

بعضی از دربساران بجهت اغراض نفسانی منعم خان را باقدام این امر شنیع تحریص کردند و در آن ایام حکومت غزنین بخواجه مفوض بود

منعم خان جمعی را فرستاده بعهد و پیمان او را بکابل آورد و در کابل [illegible] حکم کرد که چشم خواجه را دوختند و بعد از چند گاه او را در [illegible] نشد

در شب [illegible] برادر خواجه جلال مسعود برادر خورد [illegible] از آن راه خود را بآستان اقبال رساند

منعم خان از شنیدن این حکایت جمعی تعیین نمود که خواجه را با برادرش گرفته آوردند و روزی چند محبوس داشته [illegible] چون

ذکر بعضی از وقایع بر سبیل اجمال و نهضت موکب اقبال از راه دریا بدار الخلافه آگره در بمدت که دار الملک

دهلی مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل و رافت بود خاطر قدسی مظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ آنها توجه مفرط داشت
و در اندک مدت مهارت و قدرت آن حضرت در این فن بمرتبه رسید که بر فیل مست خودسر که فیلبانان از سواری آن بعجز اعتراف
نموده بی تحاشی سوار شده بفیل دیگر جنگ می انداختند و امثال این کارنامهای تهور و جلادت که بمیزان و مقیاس اندیشه در نگنجد بسیار
بوقوع آمده اگر بتفصیل آن پردازد سر رشته انتظام سخن از دست رود و ملک حمل بر اغراق نموده اوراق دیگر دوار سوانح این ایام فتح
قلعه چتور است و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید که راجه کنور چند ذکر نوبهای دستور قلعه چتور را استحکام داده خواجه عبدالله خلف خواجه ذکریا ولد خواجه احمد
دوست جان و سید که در سلک امرای عظام انتظام داشت با سایر خواجهها و میرزا حسن تبریزی و فرزندان کاشغری [illegible] و بمادیب او رخصت یافتند
و بتائید اقبال روز افزون نزد دارت [illegible] ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی بر افراشتند و غنایم فراوان بدست افتاده در این عساکر منصور در آمد چون
شش ماه در دهلی وقت دولت اتفاق افتاده رای جهان افروز که شعشعه ایست از انوار الهی چنین تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه آگره
نهضت فرموده آن مهر جامع را بنور حضور ربونی جلوه والی و فروغ آسمانی بخشد لاجرم همت دریا نوال بسامان کشتی و تهیه اسباب این سفر رخصت داد
و کارفرمایان بساعات [illegible] و کشتیها در روز فهما منازل و لنگهای قرنها روح افزا مهیا ساخته درون و بیرون آن کشتیها را به زر لاجورد نگار
و مخمل فرنگی و دیبای رومی آراستگی بخشیدند و در ساعت مسعود خاقان دریا دل بر زورق نشسته متوجه دار الخلافه آگره گردیدند تمام راه را بسیر و
شکار رواداد عشرت داده بهفدهم ماه ابان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و هفت و شش هجری بدولت و اقبال بدار الخلافه
آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و وقایعی که بعد از وصول رایات اقبال بدار الخلافه آگره بر ظهور پیوست فتح قلعه گوالیار است و شرح
آن بر سبیل اجمال آنکه پیشتر از این قیاخان [illegible] از بهادران فیروزی نشان بمحاصره آن قلعه تعیین گذاشته بودند چون از ارتفاع و استحکام قلعه بر تر
از آن است که تکلیف سوق فتح آن بیشتر بتدبیر و بکمند اهتمام دست تصرف مبارزان توان یافت و بسهولت بسعی مبارزان عرصه همت بکشاده آن مراد
نگشوده بود چون صیت موکب جهانگشا بدار الخلافه آگره بلند آوازه گردید و شمس الدین غلطبیخان و مقصود علی سلطان تا قوج بیاره زور بیک
قیاخان تعیین شده [illegible] بصوابدید [illegible] و معتمدان نشان خود در یافت که با چنین بادشاهی بزرگ مخالفت کردن و با این دولت خداداد
ستیزه پیش گرفتن ناکی و با چند [illegible] که بهیچ طریق امید کوتکی بوده باشد بغیر از خرابی و بیم هلاکت نتیجه دیگر مرتب نخواهد شد و در دولت
دست بحبل الامتین عنایت بندگان حضرت زدن و التماس عفو جرائم گذشته نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن بصلاح اقرب
است ناگزیر بوصول دولت شتافته استعفای جرائم خود نموده و حاجی محمد سیستانی رخصت یافت که خاطر او را [illegible] او را استمالت و عواطف شاهنشاهی امیدوار گاه

کیتی پناه آورد و آن سعادت‌مند قلعه را به اولیای دولت سپرده به مرافقت حاجی محمد خان متوجه آستانبوسی
گردید و به مراحم پادشاهی خلعت امتیاز پوشیده به منصب و جاگیر سرافرازی یافت و از وقایع این سال فرستادن کمال خان
گکر است بر سر طایفه از افغانان میانه که در نواحی سرونج از مضافات مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند
و بحکم جهان مطاع کمال خان گکر که آثار شجاعت و سرداری از ناصیهٔ احوال او می‌تافت با جمعی لایق رفته ترددات شایسته
ظاهر ساخت و قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت آستانبوسی اختصاص گرفت و هم درین ایام ادهم خان
کوکلتاش را به تسخیر هتکانت که در نواحی دار الخلافه آگره از دژی محکم‌تر جایی نیست و بهدوریه نام قومی در آنجا توطن
دارند که بشجاعت و مردانگی از اکثر زمینداران علم امتیاز می‌افرازند تعیین فرمودند و گروهی از امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان
و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان و خورم خان بکومک او مقرر شدند ادهم خان و سایر امرا
بتائید دولت ابد پیوند مفسدان بهدوریه را تادیب بسزا داده آن ولایت را که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر
گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه شاه محمد قلاتی که به نیابت خانخانان بیرام خان حکومت بلده قندهار
داشت بسعادت آستانبوسی شرف امتیاز یافت و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون قبل ازین شاه محمد
قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه شاه طهماسب امداد و کومک خواسته وعده تسلیم قندهار
نموده بود بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد بنابران شاه برادرزاده خود سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا
را به تسخیر قندهار تعیین فرمود و لشکر بسیار همراه ساخته خواست که قهراً وافراً بگیرد چون سلطان حسین میرزا بحوالی قندهار رسید
شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین در لوازم قلعه‌داری دقیقه فرو نگذاشت و هر روز هنگامه مبارزت را بآب
تیغ همت گرم میداشت و چون محاربه بامتداد انجامید شبی از دروازه نو جمعی از مبارزان کارطلب را بیرون فرستاد
تا بر مرحل ولی خلیفه شاملو حشمخان آورده و زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه به قتل رسانیدند و سلطان حسین
میرزا ناکام از پای قلعه برخواست حاکم ایران ازین سانحه برآشفته بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه
شاملو را به تسخیر قندهار نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز کوشش بلیغ در تسخیر قلعه مینمود و شاه محمد قلاتی در مدافعه
سعی موفور بظهور میرسانید روزی در اثنای دار و گیر علی سلطان بزخم بندوق درگذشت و ازین واقعه فتوری عظیم در

... میرزا بنا کامی اوقات بسر میبرد نه روی رفتن و نه رای ماندن داشت

در خلال این حال شاه محمد قلاتی عرضه داشت بدرگاه آسمان جاه فرستاده بر حقیقت واقعه استادهای پایه سریر

خلافت مصیر را مطلع ساخت و چون این معنی بوسیله امرا بعرض مقدس رسید یرلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت

که حضرت جهانبانی جنت مکانی مکرر میفرمودند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان قندهار را البته خواهیم داد میرزا همت

همت ما را ایفای وعده ایشان لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی سپرده و عذر گستاخیهای خود را بسته

متوجه آستانبوسی گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای میرزا سپرده متوجه درگاه آسمان جاه

گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرایب این سوانح که درین ایام سمت ظهور یافت آنست که بندگان حضرت

بموضع مندهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره واقعست بشکار چیته تشریف برده بودند یکی از چیته ها بر گله آهو گذر آن ستبند

و آن چیته در دیده آهو بره را گرفت و دیگر آهو ها از جنگ او سلامت جسته روی بگریز نهادند مادر آهو بره که بچه خود

را بآن حال مبتلا دیده بی تابانه دویده خود را به چیته زد و در ان زد و خورد آهو بره از چنگ آن پلنگ نجات یافته با مادر بشتافت

بدر رفت و محرر اقبال نامه جهانگیری نقل این واقعه غریب بی واسطه از زبان خاقان ممالک ستان شنیده آغاز سال چهارم

روز یکشنبه دوم جمادی الاخر نهصد و شصت و شش از جلوس حضرت خاقانی ظل سبحانی صاحب القرانی

مسند آرای هفت اورنگ پادشاهی شبیه و مانند بیت الشرف حمل را بنور موفور آراستگی بخشید و زمین و

زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بخورمی و

کامرانی آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود از سوانح که در عنوان این سال پرتو ظهور انداخت تعیین

افواج قاهره است بصوبه لکهنو و سایر محال متعلقه خانزمان و تغیر جاگیر او و مجملی ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها

و زیاده سریها خانزمان متواتر معروض بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین نیز ایمای برین رفته مجددا فرمان قضا امثال

از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن سلسله پای بیسر را که منشا شورش دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه

گیتی پناه فرستد تا از بیخودی آواره سازد و انقیاد حکم پادشاهی را که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح او خواهد بود سعادت

دین و دولت خود شمارد که بوفور عواطف و مراحم خسروانی سرافراز و ممتاز خواهد شد و چون جمعی از افغانان معهود در جونپور

داخل بودند

واگذاشته و بنای نخوت افزوده دم از مخالفت میزد بنابر آن لشکر فرستاده بر سر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود

که محال متعلقه جاکر او را باید بکرام اعانت فرموده ایم حکم شد که ایلجاغه کومک باشند تا آن ولایت وسیع بتصرف

در تصرف اولیای دولت در آید بنابر آن قباجان کنک و سلطان حسین جلایر و محمد خان جلایر و حاجی محمد سیستانی و حمزه خان و کمانخان

کنکر و جمعی کثیر از خدام این عساکر اقبال را باین خدمت رخصت فرمودیم و مقرر شد که اگر علیقلیخان سر بر خط فرمان نهد کومک او را آن

نموده نتیجه جوهر وجود دفع افغانان مفهوم همت گمارند و اگر در مقام بیوفائی و کفران نعمت در آمده تمکین احکام پادشاهی که نمونه از سرنوشت

از اوامر آلهی است ننماید عبدالله خان اوزبک و هر که جاکه دار سرکار کابلی است باتفاق امرا بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار او نهند

روزگار او بنهند تا موجب عبرت و آگاهی سایر بد نهاده سران آن سرزمین و مانع گردد لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از کار علیقلیخان

برنگرفته بود روزگار ادبار او نرسیده مضمون حکم عمل نموده سر کار نیکخواهی گذاشته و در ایام ادبار گذرانید وجود نطاق خدمت بر میان جان بست

نتیجه جوهر همت کی سزد در آن ایام جوهر بسلطنت ابراهیم مذکور بود که مجملی از احوال حیران مآل او نگاشته کلک رقم شده

بمحاربان رایات و محاربات عظیم روی داد تا بتایید اقبال روزافزون آن ملک وسیع را از چنگ افغانان نامستحق انتزاع نموده تا

که در بنای خوشا بتصرف در آورده و آن زمان تمیز را اگرچه بدرگاه معلی تقرب سابق امارا بیش از خود در آمده و عرائض مشتمل بر عرائض دولتخواهی

و لوازم عبودیت با مسلک لآلی روانه درگاه عرش اشتباه ساخت بجنب نقض بر آن مردود و لهاد در ایام سرگشتگی ادبار آواره دشت عدم

گردیده و محل ارزش نتیجه اعمال آنکه علیقلیخان بار بجان لولی تعلقی و عشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هر جائی را عقد بسته در سلک زنان خود

در آورده بود از کمال بی باکی و بی قیدی در مجلس خاص که با قاسم بیگ ترخان نشسته آن لولی را نیز حاضر میساخت با آنکه رقاصه

قاسم بیگ را با آن لولی رابطه بود تا پیدا شد چون علیقلیخان مشغول هوا و هوس او بوده نوکران را بالا و سلوک سر کرده تنبیه انتقال مست

اظهار خواهش خود نموده آرام خاطر را از علیقلیخان طلبیده و آن با معذرت نگاهی خود را باشاهم بخشید و مدتی در خانه او بود چون عبدالرحمن

والده مومن بیگ ... اظهار تعشق میمود و مفاین نسبت محبت و دلدادگی درجه کمال داشت روزی آن زن را بهیچ که خود گرفته

بعبدالرحمن بیگ بخشید و او نکاح کرده ... اهل ناموس در پرده اصحاب نکاه مبدا شد در موقف که قاسم بیگ آواره دشت

ادبار گردید که ارزش ... سر بر لود که در خانه عبدالرحمن بود افتاده مهمان او شد و در طغیان کیفیت و بیهوشی با دارام جان

نمود قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته اظهار بی آرامی کرد و از عبدالرحمن بیگ توقع سلوک علیقلیخان داشت که آرام خاطر را

باو بدهد عبدالرحمن بیگ چون از غیرت و حمیت بهره مند بود راضی نشد هر چند مبالغه و ابرام کرد بجائی نرسید شاهم بیگ که

... میرزا اما گاهی اوقات بسر میبرد نه روی رفتن و نه رای ماندن داشت

درخلال این حال شاه محمد قلی عرضه داشت بدرگاه آسمان جاه فرستاده بر حقیقت واقعه ایستادهای پایه سریر

خلافت مصیر را مطلع ساخت و چون این معنی بوسیله امرا بعرض مقدس رسید یرلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت

که حضرت جهانبانی جنت مکانی مکرر میفرمودند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان قندهار را بشاه خواهیم داد بنابر همت

همت مارا ایفای وعده ایشان لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی سپرده و عذر گستاخیها خواسته دست بسته

متوجه آستانبوس گردد چون این فرمان بشاه محمد قلانی رسید شهر را بوکلای میرزا سپرده متوجه درگاه آسمان جاه

گردید و بشرف عتبه بوسی دریافت و از غرایب این سوانح که درین ایام سمت ظهور یافت آنست که بندگان حضرت

بموضع مندهاکر که در نشیمن گروهی مدار الخلافه آگره واقعست شکار چیته فرموده بودند یکی از چیته ها بر گله آهو گذاشته

و آن چیته دویده آهو بره را گرفت و دیگر آهوها از چنگ او سلامت جسته روی بگریز نهادند مادر آهو بره که بچه خود

را بان حال مبتلا دیده بی تابانه دویده خود را به چیته زد و در ان زد و خورد آهو بره از چنگ آن بلا نجات یافته با مادر خویش

بدر رفت و محرر اقبال نامه جهانگیری نقل این واقعه غریب بی واسطه از زبان خاقان ممالک ستان شنیده

روز یکشنبه دوم جمادی الاخر نهصد و شصت و ششم

مسند آرای هفت اورنگ پادشاهی شبیه و مانند بیت الشرف حمل را بنور موفور آرایش بخشید و زمین و

زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بفیروزی و

کامرانی آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود از سوانح که در عنوان این سال پرتو ظهور انداخت تعیین

افواج قاهره است بصوبه لکهنو و سایر محال متعلقه خانزمان و تغیر جاگیر او و مجملی ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها

و زیاده سریها خانزمان متواتر معروض بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین شمه ازان برین رقم مجددا فرمان قضا امثال

از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن سلطان بهادر را که منشا شورش و فساد و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه

گیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و انقیاد حکم پادشاهی را که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح او خواهد بود سعادت

دین و دولت خود شمارد که بوفور عواطف و مراحم خسروانی سرافراز و ممتاز خواهد شد و چون هنوز جمعی از افغانان مقهور در جونپور

و از خودسریهای خود

وانجه ودایای تحت افسرده دم از مخالفت میزدند بنابر آنکه بر سر آنجا رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود
که محال متعلقه جاگیر او را بدیگر امرا عنایت فرموده‌ایم حکم شد که ایماغه کومک باشند تا آن ولایت وسیع المشرب
در تصرف اولیای دولت در آید بنابر آن قلیچ خان ککر و سلطان حسین جلایر و محمد خان جلایر و حاجی محمد سیستانی و حمزه خان و کمال خان
ککر و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال را بان خدمت رخصت فرمودیم و مقرر شد که اگر علیقلی خان سر بر خط فرمان نهد کومک او را
نموده تنبیه جونپور و دفع افغانان مفهوم همت گمارند و اگر در مقام بی‌وفائی و کفران نعمت در آمده تمکین احکام پادشاهی که نمونه نشابت
اراده امر الهی است ننماید عبدالله خان اوزبک و هر که جاگیردار سرکار کالپی است باتفاق امرا بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار آن بد
روزگار او نهند تا موجب عبرت و آگاهی سایر باده سران پریشان دماغ گردد لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از کار علیقلی خان
برنگرفته بود روز ادبار او نرسیده مضمون حکم عمل نموده سرکار لکهنو آمده در ایام اوا گذرانید و جود نطاق خدمت میان جان
بستجه جونپور همت گماشت و در آن ایام جونپور بطرف ابراهیم پور بود که مجملی از احوال حیران مآل او نگاشته کلک رقم شده
بهادر خان برادر او محاربات عظیم روی داد تا بتاییدات اقبال روز افزون آن ملک وسیع را از چنگ افغانان تا بستجی انتزاع نموده تا
کنار دریای جوسا متصرف در آورد و آن زمان بسیار اگرچه بدرگاه معلی التزام داشت اما از پیش خود در آمده و اعراض مشتمل بر اعراض دولتخواهی
و لوازم عبودیت با مسلک ارادت الهی درگاه عرش اشتباه ساخت بحسب ظاهر آن مردود در ایام سرگشتگی ادبار آواره دشت عدم
گردیده و محل ارض ابنجه اقبال آنکه علیقلی خان با برهان نوبی بتعلق و تعشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هر جائی را عقد بسته در سلک زنان حرم
در آورده بود از کمال بی‌باکی و بی‌قیدی در مجلس خاص کربلا شم بیک نام شراب میداشت آن لولی را به خاطر مستحب با ایکه رقص کنند
شاهم بیگ را با آن لولی رابطه بعد محبت پیدا شد و چون علیقلی خان مشغول هوا و هوس او بوده لوکرانه با او سلوک میکرد پنی الفعل بدست
اظهار خواهش خود نموده آرام جان را از علیقلی خان طلبید و آن نامعدن لکاهی خود را با شاهم بیگ بخشید و مدتی در خانه او بود چون عبدالرحمن
والد مومن بیک برادر شاهم اظهار تعشق میمود و فیمابین نسبت محبت و الفت در درجه کمال داشت روزی آن زن را در بهجی که خود گرفته
بعد الرحمن بیک بخشید و او نکاح کرده بطرایق اهل ناموس در برده اجتناب نگاه میداشت در نیوقت که شاهم بیگ او را دست
ادبار کرد و بند کدار شش بقعه سر بر بور که در جاگیر عبدالرحمن بود افتاد و مهمان او شد و در طغیان کیفیت و بیهوشی با دارام جان
نمود قوت شهوانی بر طبعش استیلا یافته اظهار بی‌آرامی کرد و از عبدالرحمن بیک توقع سلوک علیقلی خان داشت که آرام جان را
باو نماید و عبدالرحمن بیک چون از غیرت و حمیت بهره مند بود راضی نشد هر چند مبالغه و ابرام کرد بجائی نرسید شاهم بیگ که :

بحکم و کسی عادت وراثت حقوق آشنائی و دوستی قدیم را در طاق نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف
و تعدی پیش آمد و عبدالرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را از خانه او برآورد و در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بود
مجلس شراب و بزم وصالی آراست چون سویدک برادر عبدالرحمن از حقیقت حال وقوف یافت مسلح و مکمل شده
بر سر شاهم آمد و خواست که بدرون باغ رفته برادر خود را به آرام جان خلاص سازد مردم شاهم در مقام مدافعه
شدند و جنگ سخت در پیوست و در اثنای جنگ تیری از شست قضا بر هدف حیات آن نعل خون کرده
رسید و او را بدشت عدم گردید عبدالرحمن بیگ از بند نجات یافته روی گریز نهادند و بسرعت تمام خود را بدرگاه
گیتی پناه رسانید و به این وسیله نوازش بسیار یافت علیقلی خان از استماع این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده بی اختیار
بتعاقب عبدالرحمن بیگ شتافت و تا کنار دریای گنگ جلو باز کشید و چون ظاهر شد که تیر گذشته مأیوس گشته
بر خاک ناکامی نشست و از سوانح عبرت بخش که درین ایام بظهور پیوست قصه هبوط کوکب اقبال بیرم خان
و ناصر الملک است از سایر ارکان و اعیان دولت سلطنت در گذشت و قدرت و مکنت او بحدی رسید که محسود همسران
و هم چشمان خود شد خصوص بیرم خان که خود را امیر الامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از رهگذر
استقلال ناصر الملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر فرصت و مترصد وقت می بود که او را از پا در اندازد
درین ولا ناصر الملک را عارضه ضعیفی روی داد و خانخانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نافهمیدگی
و نشناخته بوی گفت که لحظه توقف فرمایند تا خبر کنم خانخانان ازین معنی متغیر و متوضع خاطر شد و ناصر الملک ازین معنی آگاهی
یافته در ساعت برآمد و اظهار خجالت و معذرت نموده خانخانان را بدرون برد اما همراهان او کمتر توانستند در آمد
مگر طاهر محمد سلطان و میر فراغت که بزور همراه خود را گنجانید و خانخانان بتکلیف لحظه نشسته از خانه او برآمد و ظهور این
واقعه باعث مزید رنجش و نفار خاطر خانخانان گشت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب تحریکات
کردند عمده آنها شیخ گدائی بود بعد از دو سه روز خانخانان خواجه امین الدین محمود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد یحیی
را با چندی از ملازمان خود نزد ناصر الملک فرستاده پیغام گذارد که ما ترا از کسوت فقر و طالب علمی برآورده
و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت رسانیده بودیم و از تو چشم اخلاص و خدمت داشتیم لیکن چون ترا
حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش این همه شوکت و حشمت نداشت جمعی را از اوباش ساخته با من نسبت [illegible] نمود

١٧

بر خلاف قانون عقل و سعادت نمادی سلوک پیش گرفتی اکنون بهتر آنست که مبادا وجود مصدر مفاسد عظیمه شود و علاج آن بدشواری

کنند لاجرم ملایم حال و مناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشهٔ عزلت نشسته و علم و نقاره

و سایر آلات تجمل و تعظیم و مواد تکبر دفع خود را که عاریتی بیش نیست بجمعی که فرستاده حواله نمائی و بعد از آن باصلاح مزاج و تدبیر علاج

خود پردازی بالعرض بعد از این هر صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و ناصر الملک که از ارادتی و متعلقی بود بشگفته روئی و گشاده پیشانی اسباب

امارت سپرده در عالم رضا و تسلیم گوشهٔ انزوا اختیار کرد و سرانجام حال او بهم تسلی شده و پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه

فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از روزی چند پیر محمد خان بوسیلهٔ جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد

و چون براه جیپور رسید فتح خان بلوچ چند گاه نگاه داشته بلوازم مهمانداری و مردمی کوشید درین ایام میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان

مکتوبی باو نوشتند که بهر چاره شده توقف نموده منتظر سانحهٔ غیبی باشند تا بدانچه از پردهٔ قضا چهره گشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد خان از

راه جیپور معاودت نموده بنواحی رنتهنبور آمد و در دره حصار را مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و چون صورت حال پیر محمد خان

معلوم شد شاه قلی خان محرم و خرم خان را با فوجی فرستاد که او را دستگیر سازند این مردم بر سر او رفته جنگ انداختند و چون

پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت نه بدست و پا زده خود را بگذاشت و شب با معدودی راه سلامت پیش گرفت

و اسباب و اشیای او تمام بدست این مردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که

از نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگرچه بظاهر اسم وکالت باو اطلاق شد اما معنی وکالت با شیخ گدائی بود مهمات مالی و

ملکی بصلاح او فیصل می‌یافت و خانخانان ستوده خصال که بمقتضای حال در لباس بیتوجهی سپهر منظور بودند انتقام این خود را از ابتهای پیر محمد خان

و مکافات آن را به منتقم حقیقی باز گذاشته اصلا ملتفت نبودند و چون از قضایای این سال تعین فرمودن حبیب علی خان

بتسخیر قلعه رنتهنبور که از اعظم قلاع مشهور هندوستان است تا منطقة البروج سر رفعت ساید و شرح این داستان بر وجه اختصار آنکه

سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را بجهار خان نامی سپرده بر عجز خود دیده و گشته و خود را گرفتار تصور نموده قلعه را

بدست رای سرجن فروخت و مبلغی خطیر ازو گرفته آواره صحرای ناموسی گردید درین ولا حبیب علی خان با افواج فیروزی نشان بتسخیر

آن دستوری یافت و چنانچه شرط این کار است بلوازم محاصره پرداخت لیکن چون تقدیر ایزد سبحانه فتح این قلعه بزمان دیگر حواله

بود امری چند سانح شد که سرانجام آن را اهم دانسته تسخیر قلعه را بوقت دیگر موقوف داشتند در سوانح این سال همایون آمدن

شیخ محمد غوث است از گجرات و افزایش قدر و منزلت شیخ بیمن توجهات خاطر ملکی صفات و مجمل این مقال آنکه شیخ محمد غوث برادر

شیخ بهلول است که از صاحب حالان روحانی قرب آستانی بود و در آغاز فتور هندوستان به تیغ بی باکی میرزا هندال شربت شهادت چشید
و در راه اخلاص و دولتخواهی آن حضرت سرخرویی کونین گزید چنانچه این ماجرا در اوراق گذشته نگاشته کلک بیان گردید و این دو برادر
در طریق دعوت اسمای حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله ایست موسوم بجواهر خمسه مقبول اهل کمال و در سلوک العمل
ارباب حال بالجمله چون وسعت آباد هندوستان بتصرف افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان این دودمان عالی شان بود و متوهم از سطوت
افغانان نتوانست در این ملک بسر برد و با اولاد و احفاد و توابع و لواحق بجانب گجرات شتافت و مدتها در آنجا به اعزاز و اکرام
گذرانید و چون مجددا سواد اعظم هندوستان بانوار دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و بر کشور قرار گرفت
شیخ محمد متوجه وطن مألوف شد در آگره بدست بوس حضرت ظل الهی مشرف شد و مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی
از قدیم با شیخ محمد عداوت داشت فرصت یافته بخاقان رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و این نسبت مخصوص
محمدی را بخود منسوب ساخته و خاطر خاقان را از شیخ محمد متغیر کرد از آنجا شیخ بودن خود را در اردوی معلی صلاح حال ندانست
بگوالیار رفته منزوی شد و در هنگامی که بندگان اعلی حضرت خاقانی بتماشای قلعه گوالیار و عزم سیر و شکار توجه نموده بودند روزی بمنزل شیخ محمد
تشریف ارزانی فرموده بافاده و استفاده صحبت روحانی داشتند و شیخ در خور درویشی و نامرادی خود پیشکشها گذرانیدند
و از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر ساخت و چون در آن ایام خاطر قدسی مظاهر التفات و نگرانی توجه منعطف داشت
و شیخ از گجرات گاوان خوب آورده بود بیشتر باعث تقرب شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی پرسید که کمالات
ارادت بکسی داده اید یا نه آن حضرت سر دست و شوق بعبدالله داده بودند بجهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نی و ظاهر
شیخ را که فی مرتبه صوری و معنوی شیخ را به این نسبت افزودند تا آخر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بود و بتاریخ سیوم اردی
بهشت ماه الهی سال ششم از جلوس اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری مسافر ملک بقا گردید و بعد از رحلت
شیخ فرزندان ایشان بمناصب عالی و مدارج والا ترقی و تصاعد نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ محمد ترک ریاست
و تعلقات ظاهری کرده و مبلغهای کلی برسم سیورغال ایشان مقرر است و در گوالیار بفراغت و رفاهیت میگذرانند
و سر حلقه لشکر دعاست و از قضایای این سال فرستادن بهادر خان برادر علیقلی خان زمان است بتسخیر ولایت مالوه
شرح این ماجرا آنکه مالوه ولایتی است وسیع بلطافت و خوشی آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروز شاه که وسعت آباد
هندوستان ملوک طوایف شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی پادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار

[illegible]

مبدا آنست تا آنکه فتوری در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد از آن حضرت
جنت آشیانی آن خطه را تسخیر در آوردند و همچنان شیرشاه و سلیم شاه شجاعت خان نام امرای که عوام هندوستان شجاول خان میگویند
و حکومت آنجا را داده بود و بعد از او باز بهادر پسر او حکومت مستقل یافت و خود را اسکندر ثانی میدانست در سال که همگی
همت جهانگشا به انتظام ممالک هندوستان مصروف و معطوف است بهادر خان با لشکر شایسته تعیین شد که بمالوه شتافته
آن ملک را در خوره تصرف و حیطه تسخیر در آورد و چون قصبه سپهری مورد عساکر اقبال گشت تفرقه بیرام خان و برهم خوردگی کارهای
روی داد بنابرین مستعجلان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند

آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس حضرت خاقان گیتی ستانی

لله الحمد که بهار دولت و خرمی طراوت و نضارت از سر گرفت و گلشن خلافت رونق و از سر نو ها
پذیرفت و سال پنجم از جلوس ابد قرین خاقان عدل گستر و پادشاه جهان پرور بمبارکی آغاز شد و بعد از چهار ساعت
و نه دقیقه شب دو شنبه بیست و دوم جمادی الآخر نهصد و شصت و هشت هجری آفتاب عالم تاب پرتو سعادت و شرف
ببرج حمل انداخت و مسبران اقبال به این مقال مترنم گشتند — بیت — باز این چه جوانی و جمال است جهان را
وین حال که نو گشت زمین را و زمان را — مقدار شب از روز فزون بود بدل شد — ناقص همه این راست شود زائد هم را
خونش خویش ز نفط گشت نهان راز دل آب — تا خاک همی عرض و هد راز نهان را — چنانچه در غره مبادی این سال
همایون فال تصاعد قدر و منزلت بندگان حضرت بر معارج اقبال و دولت و هبوط کوکب طالع بیرام خان و برهم خوردگی
حال او ما صدق این مقال است

نهضت موکب گردون نورد بلباس شکار به دهلی آغاز محرومی بیرام خان از سعادت ملازمت

چون اقتدار و استقلال بیرام خان از مرتبه وکالت و امیر الامرائی درگذشت و بعضی امور نامستحسن و سوانح ناملائم
در حوصله روزگار نگنجد بظهور آمدن گرفت و از روی ستم و بشریک منصب های موفور و جاگیرهای معمور بملازمان و تربیت کرده های
خود تجویز نموده بندهای قدیم پادشاهی که به امیدوار بها خدمت کرده بودند دل شکسته و ناکام دانسته سلوک ناپسندیده بنیاد نهاد
خود ساخت و از انکه حضرت خاقانی در لباس بی توجهی سلوک فرموده بانتظام امور سلطنت نمی پرداختند و ممالک وسیع
هندوستان بقبضه اقتدار و اختیار خانخانان واگذاشته همواره برسم شکار و تیر اندازی و چوگان بازی مشغول جهانگیری گشته بودند
این معنی بیشتر باعث جرات و گستاخی او گردید و از مغل و عالمی که موجب گرانی خاطر اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت
نخست گشتن تردی بیگ خان بود بی اثبات تقصیر دوم اخراج فیلان خاصه و سپردن بملازمان خود سیوم قتل مصاحب بیگ بی
تحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر خرابیها را خود شماری نیست و مع هذا آن حضرت بذات خدا داد دو

و القای مهمات مصالح وقت منظور داشته اصلا در مقام بازپرسی و تدارک آن نشدند تا آنکه در همین اوان یکی از
فیلان مست پادشاهی در عین مستی و سرگشتگی و بی اختیار فیلبانان بر فیل بیرامخان دوید و آن فیل را کشت و بیرامخان
اصلا مراعات توره ناکرده و شکوه شاهنشاهی را منظور نیاورده آن فیلبان بیگناه را بقصاص رسانید همدرین ایام
روزی بیرامخان در کشتی نشسته سیر دریای جون میکرد و یکی از فیلان پادشاهی در جوشش و خروش مستی بتاب در آمده بود عبور کشتی
قریب به فیل واقع شد آن فیل مست سرکشی بجانب کشتی بیرامخانی دوید اگرچه فیلبانان بزور بازو و قوت دست فیل را نگاه
داشت اما خانخانان از استیلای توهم اضطراب بسیار کشید و چون حقیقت حال بعرض اشرف اقدس رسید بجهت مراعات
خاطر او فیلبان را بسته نزد او فرستادند بیرامخان که ایام ادبارش نزدیک شده بود سررشته ادب و حفظ توره از دست داده
فی الفور آن بیگناه را کشت از سنوح این مکاید مزاج اعتدال سرشت آنحضرت برآشفت و خاطر اشرف از اوضاع و اطوار
ناملایم او تنفر جست و نشاء جلادت استیلا یافت و ترک مدارا کرده تدبیر این کار منحصر در مفارقت او از سعادت خدمت دانستند
و در لباس شکار بصوب کول جلالی که در شش کروهی اگره واقعست با میرزا شرف الدین حسینی و ادهم خان و چندی از مخصوصان
بساط قرب که محرم این راز بودند نهضت عالی اتفاق افتاد و مقارن این حال خبر ضعف حضرت مریم مکانی نیز از دهلی رسید
و همین را تقریب ساخته عزیمت دارالخلافه دهلی پیش نهاد همت عقده کشا فرموده بر جناح استعجال متوجه آن صوب صواب شدند
و دران وقت حکومت دهلی شهاب الدین احمد خان داشت و چون قریب به دهلی رسیدند او با برادران و خویشان
خود بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق بیست
و هشتم جمادی الآخر آن شهر کرامت بهر مستقر اورنگ خلافت گشت و غلغل شادی و مبارکبادی زمین و
زمان را فرو گرفت و آنحضرت بفروغ رای جهان آرا و صلاح دولتخواهان جان سپار مناشیر مطاع و فرامین واجب الاتباع
به بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک تعین بودند شرف اصدار فرمودند که چون از بیرامخان بعضی افعال
ناملایم و اعمال ناشایست که مناسب حال او نبود سر بر زد و یکبارگی ترک سوی ادب نموده سلوک ناهنجاری پیش گرفت
و یقین پیوست که تمشیت امور سلطنت و بردار بار اساس دولت از حوصله او بیرون است ناگزیر او را ازین شغل خطیر باز داشته
سرانجام مهام سلطنت و اصلاح شکستگیهای گذشته بر ذمت همت جهان آرا لازم متحتم گردیدیم چه تحمل این بار گران

یکتا تایید ایزدی

بی باشند از بردی و نقوب ازین ممکن نیست و چون خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در آگره گذاشته بدهلی تشریف آوردیم
هر گز از سعادت یار و بخت در سر باشند فی الفور متوجه درگاه جلالی باید گردد و حصول مراد در آمد مقصود خود را بدریابد و سعادت ملازمت
مختصر داند که در خورش نیکی خدمت مناصب بلند و مراتب ارجمند سرافرازی خواهد یافت و شمس الدین خان آتکه که در بهیره بود فرمان
عالی عز صدور یافت که در لاهور میر محمد خان کلان را گذاشته با مهدی قاسم خان متوجه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب بنام
منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت گردد و چون شمس الدین محمد خان بمضمون فرمان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه
تمامتر خود را بملازمت رسانید و مشمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ سرافراز ساخته امر حکومت
فرمودند و حکومت پنجاب برای رزین او تفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف
آستان سپهر مطاف روی امید نهاده بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب خان بجهت احتیاط برج و باره قلعه را تعمیر نموده
همت بسبب امور ملکی و انتظام مهام سلطنت پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج اشرف از بیرام خان بلند آوازه شد و جمعی که
محل اعتماد و اعتضاد او بودند ترک صحبت و همراهی او نموده متوجه ملازمت و آستان بوسی گردیدند اول کسی که از و جدا شده بملازمت
آمد و از پیش قدمان شاهراه اخلاص گشت قیا خان گنگ بود و بعد از و مردم زبر کرده متعاقب یکدیگر رسیدند و چون بیرام خان
بر حقیقت حال وقوف یافت و یقین او شد که این بهار بطرز بهارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاه باز بلند پرواز همت مراد را صید
و شکار دولت رخصت فرموده اند سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و بر ستون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین
محمود را که از پیشکو خادمی بخطاب خواجه جهانی شرف اختصاص خواهد یافت بعتبه اقبال فرستاده اظهار عجز و نیازمندی و معذرت بسیار نمود
که شاید بچرب زبانی آن حضرت را بخود مهربان تواند ساخت و چون فرستادها بسعادت سرفراز شدند کاری از پیش نرفت و رخصت
و معاودت یافته شد و بیرام خان درین مرتبه متحیر ان کار بار خود گشت بر روی زمین نه آرای بودن داشت گاه بران میشد که با هجوم
عام شده خود را باهالی رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و حلال نمکی شد راه آدمی شده و
گاه بخاطرش میرسید که در لباس دوستی کار از پیش برد تا اهل ظاهر رقم بدنامی بر صحیفه احوال او نکشند و گاه چنین تکلیفش میدید
که چون بهادر خان به تسخیر ولایت مالوه رفته بران ولایت در نیامده خود را با جمعیت بهادر خان رسانیده آن ولایت را متصرف
شویم و تکیه بندی در آنجا آرام گرفته منتظر فرصت کار باشیم و گاه رایش بران قرار میگرفت که از راه سنبل علیقلی خان را با خود متفق ساخته پنجاب
افغانان در آمده آن ولایت را بتصرف آورم و گاه از روی تجرد ترک علایق و عوایق کرده میگفت که به اماکن متبرکه و عتبات عالیه

بقیه عمر در آنجا صرف عبادت و مرضیات الهی نمایم اما ولی بیک و شیخ گدائی که سر حلقه بیدولتان بودند از سیاه دلی
و حق ناشناسی سعی در آن داشتند که بیرام خان را آن جانب وحشی برده معامله را بجنگ قرار دهند و کار را بکین رو سازند
و داغ بغی و نیل بدنامی بر چهره روزگار او کشند اما نفس امر و انصاف آنکه خود بخودی بالطبع راضی نبود که در آخر عمر بدنام ازل
وابد گردد و چون بیرام خان از ناصیه حال مردم نقش بدنهادی و تردد خواندی شایبه کره و طرح رخصت فرمود که بملازمت
حضرت روند بهادر خان نیز که به تسخیر ولایت مالوه رفته بود برگردانیده روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه
اگر این مردم با من موافق و یک جهت خواهند بود لیکن بودن اینها در درگاه بجهت صلاح و اصلاح بعضی مقدمات بهتر است
و اگر از صحبت من متنفر شده باشند در این صورت نگاهداشتن چه نتیجه دارد بلکه اقسام مضرت متصور است بالجمله چون
حقیقت حال بعرض اشرف رسید ترسون محمد خان و میر عبد الله را نزد بیرام خان فرستاده پیغام دادند که زنهار اراده ملازمت
و آمدن اینجا ننماید که در این مرتبه سعادت یار نخواهد بود و ما نخواهیم دید صلاح حال و مناسب احوال او آنکه متوجه اماکن
شریفه و زیارت خانه مبارک شود که هرگاه بخیریت از آنجا معاودت نماید بیش از پیش مشمول عواطف و مورد عنایات
خواهد شد و بدانچه مرضی او باشد سلوک خواهیم فرمود چون بیرام خان صورت معامله را طرز دیگر یافت [illegible]
بدرگاه معلی فرستاد و التماس سفر حج نمود و بظاهر احرام خانه مبارک بسته و بباطن اندیشه‌های باطل پیش نهاد خود ساخته
از آگره برآمد و نخست پسر سکندر افغان را با غازی خان سور رخصت داد که بممالک محروسه درآمده غبار شورش و آشوب
مرتفع سازند و خود بصوب ناگور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود و چون این اراده نا صواب
او بعرض اشرف رسید فرمان سلطنت عاطفت امر مشتمل بر نصایح و خیراندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه
شما با جمعی که بسبب این رنجش و آوازه شنیده اند مشورت نموده و بمآل حال چشم نفکنده در مقام برهم زدن
ممالک و آنچه لوازم بغی و نادولتخواهی باشد درآمده اید و پسر سکندر و غازی خان سور را بولایت سر داده اید که شورش
اندازند و بمهدی قاسم خان نوشته اید که قلعه لاهور را مضبوط سازد که ما آنجا می آییم و مثل مدار تتار خان
بنجه بهره و غیره مکتوب نوشته اید که در اطراف و جوانب خلل اندازد و مع هذا حسن ظن در حق شما آنست که هنوز
در ارکان اخلاص و دولتخواهی شما قصور و فتور راه نیافته و خود بادی این امور نامستحسن نشده اند و چندی از حرام نمکان سیاه باطن

[illegible]

واقعه طلب باعث غوایت و ضلالت شما گشته مهمات را به انجام رسانیده اند اما خود حساب رو بدید که این اراده های باطل

چه لایق شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل سال که به اخلاص و دولتخواهی بگذرانید و در دین و دنیا باشید در آخر عمر و نیکی

زبان زد آفاق شوند و با وجود این همه رنجش و تغیر مزاج نسبت فرزند خدمت منظور داشته لایق حال و مناسب اوضاع

شما چنان میدانیم که همان نیت درست و عزیمت راست که عرضداشت نموده اید متوجه زیارت حرمین

شریفین گردید و کسان فرستید که وجوه نذورات که در سرهند و لاهور گذاشته اید بار کرده به آن جا رسانند و

چون به هدایت توفیق دریافت آن سعادت نصیب گردد باز عازم طواف آستان ملائک مطاف گشته خود را

به سعادت عتبه بوسی حضرت فرمایند روشن نماید که ان شاء الله تعالی بموجبی که لایق دانیم و مرضی او باشد خاطر

جوئی خواهیم فرمود و بدانچه اراده نماید بتوجه احسن صورت انجام خواهد یافت و زنهار که به اغوای اهل غرض

خود را آزرده و بدنام نسازد چنانچه بدولت ما انتهای مقاصد دنیوی دریافته به هدایت ما نیز از کمال سعادت

اخروی فیض پذیر گردد لیکن بیرم خان مغلوب نفس شد بغرور فتنه انگیزان گوش طلب راه صواب

گم کرده در رسته ها و خطای عظیم نمود و از احکام پادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود تقاعد

جست و در سرانجام اسباب بغی و خیرانی خود بیشتر از پیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان

حل و عقد و رتق و فتق مهمات از پیش خود گرفت و خواجه جهان نیز به نیکو خدمتی و رشد صاحب اختیار گشته

جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان گنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه باهم اتفاق نموده در مقام

قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند حضرت جنت آشیانی خاقانی به الهامات ربانی و صلاح وقت

منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول و بهادرخان را به این خدمت عالی سربلند فرمودند و

مقصود اصلی آنکه در این صورت اطفای نایره آشوب و فتنه شود و قیاخان را بنابر خدمات شایسته که مجددا

از او ظهور یافته بود و مراعات نسبت قدیم سرکار بهرایچ و انجرود مرحمت فرموده رخصت از راه ای داشتند و سلطان

حسین خان و جمعی را روزی چند مقید ساخته گذاشتند و محمد امین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر به صحرای آوارگی

نهاد و چون شکست تفرقه در هنگامه جمعیت این بدنهادان پدید آمد بهادرخان را از آن منصب مستعار معزول نمود

به اتاوه که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند بنهضت موکب جهانگشا از دهلی مرفوع ضمیر بیرامخان و همراه منشور الخلافت

چون بیرام خان از دار الخلافه آگره متوجه الور شده و به بیانه رسید شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه را که به ... وقوف داد

در قلعه بیانه مقید بوده بودند از انها بر داشته مطلق العنان ساخت اگرچه ظاهر گفت که شما بگجرات دکن پناه برید اما مقصود

اصلی آن که شاید ما جنی(?) شناخته هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر روان شدن بیرام خان از آگره معروض درگاه معلی

گردید و زبانها افتاد که اراده آن دارد که راه خلاف کرده متوجه پنجاب شود و رای عالم آرای کیهان خدا قرار گرفت که از

دار السلطنه دهلی نهضت فرموده بصوب ناگور و آن حدود تشریف ارزانی فرمایند تا او قصد پنجاب باطل نماید زود

اگر داعیه لاهور و قصد پنجاب داشته باشد راه بر او گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوه بفعل آید لاجرم

بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دویم رجب رایات اقبال از دار الملک دهلی برافراشته

از کمال مرحمت و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی را که شطری از مکارم ذات و محاسن صفات او را بر اوراق

سابق ابراز یافته نزد بیرام خان فرستاده پیغام فرمودند که چون از شنیدن بعضی از امور نا ملایم خاطر ما اندک گرانی گرفته

و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما در عقده تأخیر و حیز تعویق افتاده لایق حال و مناسب وضع شما آنست

روزی چند خاطر از اشتغال دنیوی وا پرداخته بعزیمت صائب احرام دریافت سعادت حج که همواره

آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته زاد و راحله توفیق قدم در شاه راه

صدق نهید و حکم فرمودیم که هر کار اراده ملازمت نماید بی اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود که همان نسبت

قدیم و سابقه خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او نموده مت مروت ... لازم خواهند

و چون قصبه جهجهر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با محمد امین دیوانه خود را

بدرگاه معلی رسانید که شاید در لباس حیله و مکاری کاری تواند ساخت لیکن دولتی را که حمایت و حراست

ایزدی محافظت نماید اندیشه‌های باطل چه آسیب رساند جهت مراعات حزم و احتیاط او را حواله شهاب خان

فرمودند که مقید نگاه دارد اکنون مجملی از ماجرای شاه ابو المعالی که در ابتدای حال از بند پهلوان گلگ کوتوال

لاهور فرار نموده با غایت بجهت ... و سیر الی مقصود مرقوم کلک وقایع رقم میگردد بالجمله چون از لاهور گریخت

والسلام ...

بوسیله یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمال خان ککر او را مقید ساخت و بحیله سازی
که داشت از قید او هم از او جسته در ولایت نوشهره که قصبه ایست درمیان بهیره و راجوری شتافت و جمعی از
امرای کشمیر که بغازیخان حاکم آنجا مخالف بودند اتفاق نموده و قریب هزار سوار فراهم آورده از راه نخ براره و بارهموله
بسوی پور رفت و دران نواحی بغازیخان مذکور جنگ کرده شکست یافت و بحال تباه معاودت نموده نزدیک
بود که در پیش راه بدست کشمیریان گرفتار شود یکی از بهادران چغتای از اسپ فرود آمده سر تنگی گرفت و تیراندازی کرد
تا ترکش خالی شد و کشمیریان رسیده او را از هم گذرانیدند و شاه ابوالمعالی فرصت یافته جانی بسلامت برد و به سیالکوت
آمده تغییر وضع کرد قریه به قریه میگشت که شاید جمعی را از راه برده اسباب فتنه و فساد سرانجام تواند نمود تا آنکه بدیبالپور که
دران ایام به تیول بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و تولک نام نوکر بهادرخان که آشنای قدیم داشت التجا
برد و مدتی درخانه او پنهان می‌بود و فرصت کار می‌جست چون زن تولک از شوهر خود آزردگی داشت نزد بهادرخان رفته
حقیقت حال بر طبق عرض نهاد که شاه ابوالمعالی درخانه شوهر من پنهانست و اراده کشتن تو دارد بهادرخان فی الفور سوار
شده خانه او را محاصره نموده شاه ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانیده و شاه ابوالمعالی را مقید
ساخته نزد بیرام خان فرستاد بیرام خان او را بولی بیگ سپرده که از راه بکر به گجرات فرستد و از آنجا روانه حجاز گرداند
شاه ابوالمعالی از ناهنجاری طبیعت و شورش دماغ در گجرات خونی کرد از آنجا گریخته بکمال شتاب متوجه ولایت شد و خود
را بعلیقلیخان رسانید که شاید بوسیله آن دیوانه سرکاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود را از اینها کناره(?)
باشد صلاح در نگاهداشتن او ندانست و بازپس بیرام خان فرستاد و در عین تذبذب حال و توجه بیرام خان رسید خان
بجهت اظهار دولتخواهی او را مسلسل و محبوس به بیانه فرستاد در هنگامیکه خود بجانب الور شتافت و پرده از روی
کار خود برگرفت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه از قلعه بیانه برآورده مطلق العنان
ساخت و چون رایات اقبال به جهت نزول اجلال فرمود آن شوریده دماغ سرگشته روزگار از بی دولتی و بی ادبی
بواره آمده کورنش کرد و حضرت ظل اللهی در مرتبه نیز کشتن او را رخصت(?) ندادند و او را به شهاب خان سپردند تا وقت
فرصت روانه حجاز سازد و از سوانح این ایام آنکه میر محمد خان نام ملکی که او اراده رفتن مکه داشت در راه گجرات

این خبر شنیده برسم استقبال روانه بارگاه اقبال گردید و در قصبه جهجر بسعادت زمین بوس سرفراز شده بخلعت خاصه
و خطاب خانی و علم و نقاره شرف اختصاص یافت و چون در خور شکوه و علو شان آن حضرت نبود که بنفس نفیس
متوجه دفع فتنه بیرام خان شوند و بصلاح دولت خواهان ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمد خان و شاه
بداغ خان و مجنون خان قاقشال را با جمعی کثیر تعین فرمودند که اگر فی الواقع بیرام خان فسخ عزیمت سفر حجاز نموده در مقام
بغی و کفران نعمت درآید و باغوای اهل نفاق متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره نطاق همت بسته باعتضاد دولت و اقبال بی
زوال و تائید حضرت ذوالجلال سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار او نهند ملک الهام تمنا لشکر نموده از ممالک
محروسه برآمدند و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر فرموده رایت معاودت بمستقر الخلافه برافراشتند و بجهت
دفع شورش سید سکندر و غازی خان سور که باتفاق سرکشی در صوبه سنبل غبار شورش برانگیخته بودند محمد صادق خان
رخصت یافت و او درین خدمت اهتمام شایسته بکار برده تنبیه و تادیب لایق نمود بیرام خان بمیوات رسیده
بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او منتشر شد و تفرقه عظیم بحال مردم او راه یافت و اکثری از همراهی او
تقاعد جسته به استلام عتبه قدسیه روی امید نهادند مثل ولی بیگ و حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ برادران او و شاه قلی محرم
و حسین خان و جمعی دیگر چون لشکر اقبال بکوچ متواتر متوجه آن صوب شد بیرام خان مشخص دانست که دیگر جای
مدارا نمانده و معامله یکرویه شد ناگزیر دست از اسباب تغلب کشیده عرضداشتی مشتمل بر انواع ندامت مصحوب طوغ
و علم و نقاره و چتر و خرگاه و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی بیگ که بعد ازین بخطاب خانجهانی شرف اختصاص
خواهد یافت ارسال داشته التماس تشریح نمود و به امرای که تعین شده بودند نوشته فرستاد که من خود از تعلقات دنیا و عوایق
زمان دست بردار شده ام و اسباب ریاست و لوازم امارت را بدرگاه معلی فرستاده ام شما چرا تصدیع خود میدهید
امرا سخن خان را مقرون بصدق دانسته از جائی که رسیده بودند بازگشتند حسین قلی بیگ در دهلی احراز سعادت
آستانه بوس نمود و تصمیم عزیمت بیرام خان متیقن شد و در همان چند روز شیخ گدائی جانب دخان بدرگاه
گیتی پناه آمد و با آنکه مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از کمال رافت و عاطفت مشمول اقسام عنایت و
مرحمت گردید و معه هذا بخاطر بعضی از دوربینان الطف قریب میرسید که شاید بیرام خان را در ضمن فریبی مطمح نظر باشد

تا گوشمال شده

تا بسیار شده بار بر سر کار آید قضا را هم بزودی او را به الوقت او به نجات محبوب ممالک استظهار یافت از این شورش واقعه

طلبان اکثری بکام بیداد شد [illegible] خان خانان بی‌تی در تدبیر

روش و بودن منزوی خاطر بود و گاهی بر اسباب تعلق نسبت با زده اظهار تجرد و آزادی میکرد و بار بوسوسه شیطانی

و اغوای جمعی از فتنه انگیزان واقعه‌طلب که بشومی رواج کار خود را در بودن وی در زمین او دانستند از آن اراده باز آمده

در مقام شورش طغیان و تورع خاطر مبتدا امر بخود دسترس بیند و به تحریک اهل فساد از راه رفت و عطف عنان نموده بجانب

بیکانیر شتافت و به تفریح گفت که چون همه از معاملهای ما و باعث انحراف خاطر اشرف شده اند بکمر بسته [illegible]

فرموده بعد از آن از بندگان حضرت رخصت کرده متوجه سفر حجاز خواهیم شد در موقف رای کلیانمل که کلانتران سرزمین بود

با پسر خود رای رای سنگه که فی الحال در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب جاه انتظام دارد آمده بیرام خان را دیدند

و خان که سرگشته بادیه آوارگی بود روزی چند در پناه او بسر برد و خود را جمع ساخته متوجه پنجاب گردید و پرده از کار خود

برگرفته صریح‌گوئی و زربار و جمعی که گمان دوستی و اعتماد و همراهی داشت مکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت

نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود را که بوسیله خدمت و حسن اخلاص بخطاب مظفرخانی شرف اختصاص خواهد یافت

و نزد درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب تربیت کرده‌های او بود فرستاده بحضور طلب داشت و چون اخبار

بمسامع جلال رسید از کمال مرحمت و عاطفت فرمانی بنصیحت آمیز بیرام خان قلمی فرمودند و سواد آن بعینه درین اقبال

نامه داخل میشود فرمان عالیشان بنام بیرام خان خان خانان بداند هر چند او پرورده نعمت و تربیت کرده

عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت است و حضرت پادشاه

جنت آشیانی طاب الله ثراه بواسطه صدق نیت و اخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده

امیر عظیم القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آن حضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی

رحلت فرمودند و از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری بر میان بسته متعهد مهمات وکالت شد ما نیز

بملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهای او بنظر مهربانی رسانیده زمام حل و عقد امور را بقبضه اختیار او

گذاشته بودیم که مرتبه‌ای بران متصور نتواند بود چنانچه از هر نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد بعمل آورد تا آنکه درین

چند سال بعضی امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل ترشیح گدائی و با وجود آن همه بزرگی

ودر ایامی از میان این همه مردم فاضل قابل با حسب و نسب او را مصاحب و آشنایی خود انتخاب نموده با آنکه مستعهد منصب صدارت
شده بود و در ظاهر بنا بتشییر مهر میکرد او را از تسلیم معاف داشته بودم بکمال جهل و نادانی در محافل صحبت مماثل او را بر جمیع سادات
صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که با ایشان ملاحظه عظمت و شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می آوردم تقدیم داده با وجود
ادب و محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میرزا عبداللطیف خواری این طبقه شریفه را عمداً تحقیر نموده تربیت کرده خود را که مردود دلها
و مطرود نظرها ست برین فرقه که تربیت الهی دارند ترجیح داده و از ارواح مقدسه این بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت
و او را بمرتبه رسانیده بودم که با ما سواره پیش آمده مصافحه می نمود و نوکران خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطابات خانی
و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتی بر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرای معتمدان حضرت جنت مکانی
را که اصالت و نجابت و استحقاق ایشان بر همه کس روشن است از کمال بی اعتقادی تنها بان محتاج ساخته بود و چه قصد جان و ناموس
همه آنها داشت و از غلامان و خدمتکاران بابری که سالها با امیدواری خدمت کرده مستعد شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه و حد معاش داشته
باشند و جمعی که در سواری با او مشکارها در ملازمت ملکی شنیدند و خود را از انها از شغف و محبت قرار تجارت داده بودند در چند روز منتقل ها
ساخته بجان از انها آشفته بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود و اکثر از نوکران او صدکنان بمثل خونریزی و دزدی و راه زنی و تاراج
و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطه میل و مداهنه همه را در پیشکه رانید و اکثر از ملازمان درگاه والا اندک خبری واقع
می شد با کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر می نمود و تا خبر شدن از انواع جفا و بی آب رویی میرسانید
و بعضی که از کمال دمارت و لیساقت خود را تجارت او قرار داده بودند و خوش آمدی می گفتند مثل شاه قلی نارنجی
محمد طاهر و ملک ساربان او را از ساده گی را طایفه را راست گو دانسته تربیت مینمودند و تقویت ایشان میکرد چنانچه سابق
بی اندامی ها کرده فرمان گشتند و محمد طاهر ان نوع خواب در تخت داد در منسوخ حب زبان بر بدان مالک گشتن شده
بود او شنیده تغافل نمود و ملک ساربان در پیش جمعی آنچنان حرف درشتی گفته او بسر منتهی سیاست بود و بی
بیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشت بی شایسته خدمت و اصالت و حالتی ها
نسبت داماد اوست آورد و بر جمیع امرای عظام که در انجمن بودند پیشی رسید قلی میرزا که العلو سعادت و انتساب سلطنت
ممتاز بوده تقدم داده و حسین قلی را از ما عاقبت مرغی بچه بزده در برابر سکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان از جانب عالی ممنوع
و جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را جاگیرهای ویران خوار رسید ساخت و در این اوقات در اکثر مجالس از و چنین

امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما میشد چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را دولتخواه مخلص این
دودمان میدانستیم و هر قول و فعل او را اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی
نموده و دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعه باغیه قصد دارد که
معدودی چند که با همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این شرارت از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک
دهلی شدیم و با و نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار یافته باید که او درین اوقات
ملازمت تواند نمود اگرچه از و آزار بسیار یافته ایم اما او را بهمان دستور خانخانانی میدانیم و میگوییم بجهت تسلی خاطر او
مغلظ یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم چون بتمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او
بحال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم چون در بعضی اوقات عرض نموده که دولت
شده است که بدولت سعادت بمهمات سلطنت بپردازند تصور چنان بود که بشنیدن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام
تسلیم و رضا راسخ دم ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد
حقوق نعمت و تربیت خاندان و والد ما که چهل سالست که در ذمه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش
کرده گوش سخن اینجماعه مفسد مفتن کرده که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر
عمر از سعادت آخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت خود بسند
که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و به ولد سکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت پیش آمده و تتار حاجی
بیچ بهمه را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از ان حدود در آید خود حوالی
لاهور گرده که در ان حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ
دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی برافراخته دست قدرت است بدم سرد منطفی سازند هماناکه پرده غرور
و پندار دیده اعتبار او را چنان کور ساخته نمیدانند چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس تف کند ریشش بسوزد
چون نظر بآن همه اخلاص و اعتقادی که از جمیع احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر شرور از
دور مینمود و مینماید و باور نمی آید چرا که پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر و

واجب و لازم بر سبیل حجت فرموده‌ایم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه گذرانیدن و این جماعه مخذول العاقبت را
که باعث بغی دولت و عزت او شده بجهت اقرار خود در بغی و عدوان او بند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد
چون ما درین نجابت ملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز مناقشه نموده‌ایم و بهجه عرض کرده خواه معقول و نامعقول از صواب
دید او بدر نرفته‌ایم و او همین حکم ما را استماع و طاعت انقیاد ننموده تخلف نورزد که هرگاه این حکم عالی با مر خاطر اشرف
بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و دولت الله اصابه نماید
بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او نمود چون ظهور خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات
رعایت یافته متوجه‌ایم که نام او سالها به اخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع مواضعات و بلاد منتشر شده و بر علی عباد
واف و مشهور شود و در آخر عمر در زمره قرار چه فراغت محظوظ نگردد نام حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که
خیال دیگری نکند و یقین خود داند که کار از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار که دماغ او را
پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد بدولت و اقبال ما که بنصرت اعتصام نموده‌ایم دفع و رفع او متوجه
شده بعنایت بی غایت الهی دماغ از روزگار او برون خواهیم آورد امید است که درین حالت که عنوان اقبال
خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتح عظیمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته زینهار و گرفتار گردد و لی
دولتی از همه استدلال می نماید که او درین هیچ سال مردم خود را اینگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند
و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه که آن عنایت نماند
نوکر بی دولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده می شود که آنها فرزند و برادر میگفت و هر کس بر البانی گمان
جدائی نداشت برهمنونی سعادت اکثری جدا شدند و آنها که ماندند اندک اندک جدا شده بدرگاه معلی
می آیند رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جوئی چیزی وفا و فایده ندارد
سر نیاز باید نهاد و گردن طوع :: که هر چه حاکم عادل کند همه داد است :: خانخانان که روز ادبار او
نزدیک رسیده بود ازین مقدمات متنبه نگشت و خود را ازین ترسناخت و از پرگنه تکانیر منوجه پنجاب
شد و چون به قلعه پرنده رسید که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود از نسبت خصوصیت و اعتمادی به او داشت
عیال و حشم بسیر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال در آن قلعه نزد شیر محمد گذاشته متوجه روان شد شیر محمد حق

الذی

ولی نعمت را صلیر انتساب ترجیح داده فرزندان او را با تمام اسباب و ... همراه گرفته بملازمت نهضت کامل حضرت
آورد و درویش محمد ازبک نیز چون ... ترتیب بیرام خان را بر طاق نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را
بطلب او رفته بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و چون موکب اقبال حضرت خاقانی اکبر در جهت کمال داشت و ساطع
روی بهبود نهاده بود از هر که امید همراهی و امداد متصور بود چشم دوستی و دستگیری میداشت و دشمن جانش میشد آری
کسی که با صاحب و ولینعمت خود دست در روی تیار زند اگر پیش از خصم جانش شود دور نیست القصه چون بیرام خان
به تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را که مضبوط ساخته آماده خدمت شد ولی تهاره شکست خورد و با این همه اسباب
آگاهی پرده غفلت در پیش چشم حقیقت بین افکنده اصلا منتبه نشد و صلاح کار خود ندانست و از تهاره بجانب ...
جلندر شتافت شعر چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم اتکه خان با عساکر اقبال بدفع بیرام خان و نهضت موکب مقدس متعاقب آنکه ارتفاع اعلام فتح و فیروزی

چون مخالفت بیرام خان و عزیمت او بصوب پنجاب متحقق شد جمعی از دولتخواهان حقیقت شناس چنین لایق دانستند
که این حضرت خود بدولت و اقبال در مقر سریر خلافت متمکن گشته عساکر فیروزی مآثر بتأدیب او تعین فرمایند و بعضی صلاح
در آن دیدند که افواج قاهره در ظل رایات دولت و اقبال متوجه دفع او شوند حضرت خاقانی بتعلیم ملهمات ربانی و
مطابق تقدیر آسمانی ... برهیچ کدام از این دو ... نهاده ... که شامل این هر دو طریق بود اختیار
فرمودند بدین دستور که فوجی از مبارزان عرصه فیروزی پیشتر متوجه شوند و متعاقب آنها موکب جهانگشا با فدائیان شیر دل و ... زنجیر گسل نهضت فرمایند بنابرین رای صواب بخان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه و فرزند سعادتمند او یوسف محمد خان کوکلتاش
و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و علی قلی خان و میر لطف و حسن خان ... و بهادر خان و جمع کثیر از بهادران
رزم جوی و هژبران آتش خو رخصت پیش قدمی دادند و امرای عظام بکمند ... اقبال در آوردن ... کان حضرت نموده با دل قوی و
عزم درست قدم همت در راه نهادند ... همراه اخلاص خان قاقشال ... و بعد از روان شدن امرا بتاریخ ... بحکم آمرداد ...
موافق سه شنبه بیستم ذی القعده نهضت موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان

سرکار اعلی را بخطاب آصف خانی شرف اختصاص بخشید و بحکومت دار الملک دهلی بلند مرتبه ساختند چون بغی
بیرام خان به تصریح انجامید حسین قلی بیگ را به ادهم خان سپردند که روزی چند به احتیاط نگاهدارد و از
کمال مرحمت و ذره پروری حکم شد که اگر گزندی به حسین قلی بیگ خواهد رسید باز خواست آن از تو خواهد
شد بالجمله خان اعظم با دیگر امرا معظم نطاق همت بسته بار کینه دکدار که میان دریای ستلج
و بیاه واقع است عنان بازکشید و در ظاهر موضع گوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بر بیرام خان
گرفتند بیرام خان در گرفتن جالندر اهتمام داشت خبر رسیدن اتکه خان بعساکر اقبال شنید و از کمال
غرور و پنداری که در سر داشت اتکه خان را بخاطر نیاورده بشتاب دلیرانه متوجه جنگ شد مردم خود را دو
فوج ساخت ولی بیگ و شاه قلی خان محرم و برادران ولی بیگ و اسمعیل قلی بیگ و حسین خان و یعقوبی
سلطان سرنیح و جمعی را مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانید و فوجی دیگر بسر کردگی خود ترتیب داده و سی
پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازین جانب خان اعظم اتکه خان به اعتضاد اقبال روز افزون
صفوف نبرد را به دلاوران فیروز جنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایت و تربیت
آن حضرت امیدوار ساخته با دل قوی و همت درست متوجه عرصه فتح و فیروزی گردید قول بسرداری
او رونق شایسته یافت و برانغار بسعی همت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام پذیرفت و جوانغار
بسپهداری مهدی قاسم خان استحکام گرفت و علی [illegible] خان اندرابی و قیاخان کنک حسن و بعضی از
دلیران رزم جو هراول بوده گرم جانفشانی و جوش قتال شدند و فرخ خان با چندی از مردان کار طلب
در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش هم با جمعی میان قول و التمش پای تهور افشرد و چون اتکه خان
به بعضی مردم اعتماد تمام نداشت و از اتفاق قریب اینها در هراس بود مصحف مجید پیش آورده بسوگند و
پیمان و عهد نحوی جمعیت خاطر بهم رسانید اگرچه مردم بیرام خان در کمیت کمتر از بندهای بادشاهی
بودند اما بحسب کیفیت افزونی داشتند مجملا در موضع گوناچور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و
در اول حمله افواج غنیم دلیران تاخته اکثر فوجهای اتکه خان را پریشان ساختند و بسیاری از مردم
خاک بی ناموسی در فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند اما اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان با معدودی

پای عزیمت استوار داشته استمداد همت از باطن فیض مواطن خاقان ممالک ستان نمودند و چون بیرم خان صورت حال
بر وفق دلخواه مشاهده نمود و شکر و تکبیر تمام با فوجی که همراهی داشت جلوه ریز رسیدند و فوج افغانان که در پناه هیمو ایستاده بود
نظر در آمد بیرم خان فیلان نامی خود را که سرگروه آنها فیل بخت روان بود پیش رو داشته بر فوج افغانان متوجه شدند و هیمو وقت
… پیش آمده و اکثر فیلان بیرم خان در آن حمله او پای ثبات … هر چند زور بر زور زدند سعی جلادتی بیشتر کرده … و بهادران لشکر
اقبال فیلان را البته تیر کرده و تیغها … از شصت قضا بر فیلبان بخت روان رسید و از گردن فیل او بر زمین افتاد بیرم خان از مشاهده
این حال اراده نمود که … پای … راست داده تا از آنکه جان مطلب بیرم خان را فهمیده خواست که … خود تا از یوسف
محمد خان گفت که در این وقت اکثر مردم … کار خود … راه فرار پیش گرفته اند و معدودی … مانده چه رای است
اتکه خان جواب داد که اگر چه مردم … کمتر اند اما اقبال پادشاهی … و … رای … فیروزی … امید که
اقبال آن حضرت کار خود بکند یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکدل و یک جهت پیش رو داشته در زمانی که بیرم خان منحرف شده بود که
از … پایه بر آمده تا زد و مبارزان عرصه فیروزی دلیرانه … شدند و جمعی که همراه بیرم خان بودند انحراف جلو را … فهمیده بر سر هم
خوردند و فوج یوسف محمد خان جلو … رسیده غنیم را بر داشت و چون جلو … و بیران شده بود بیرم خان خود را … جمع ساخته و راه
فرار پیش گرفت … از تاییدات الهی و اقبال شاهنشاهی چنین فتحی که … فتوحات روزگار … و مخالفان … کشته … و
کشته هر کدام بجای پراگنده گشتند و بهادران … مدبران … انجام نموده بسیاری را علف تیغ انتقام ساختند و جمعی
… بهزار جان کندن … راه انحراف پیش گرفتند و … آمده و
زخمی … بود او نیز گرفتار شد و حسین خان … کور گشت و … آن حضرت کار خود کرد و یعقوب … احمد
… از اعیان لشکر مخالف … مقصور … مواجب … بود
که مژده فتح و فیروزی و بشارت اقبال و بهروزی … دولت … آرام گرفت
سلطنت ابد قرین و استقرار … یافت و خاقان … شکر حضرت ذو الجلال بتقدیم رسانیده
سجدات این مواهب بجا آورد و چون عرصه سرهند مخیم سرادقات اقبال گشت منعم خان با دیگر امرا مثل مقیم خان …
سلطان … مثل … قاسم … خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه بادشاه … و مولانا عبد الباقی صدر و مولانا
… محمد … فریدون … میرزا احمد … و ابو الفتح … و میر محمد نیشاپوری شرف آستان بوسی در یافتند

وحضرت خاقانی آن شایسته را به انواع عنایات واقسام الطاف کامروای فرموده بمنصب وکالت وخطاب خانخانانی اختصاص بخشید

وسایر امرا مشمول مراحم خسروانی گشته درخور مرتبه خویش سرفراز شدند ودر همین منزل شمس الدین محمد خان اتکه منظور

مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت ومورد عنایت بی‌غایت گردید جامه وافرای وجامه قباچی بیرام خان را

به اتکه خان مرحمت فرموده بخطاب اعظم خانی پایه قدر او افزودند وبعد دولت چند را که دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون

ولی بیگ وبرادرش اسمعیل قلی بیگ وحسین خان واحمد بیگ ترکمان وغیره زنجیر در پا وغل در گردن بنظر اشرف گذرانیدند

وازغنایم این فتح عظمی علمی بود منگلال بجواهر نفیس که بجهة نذر روضه رضیه مشهد مقدس ترتیب داده وتوفیق فرستادن نیافته

بود وآن حضرت بدست آمدن علم را از سربلندی لوای دولت پیوسته بر فتوحات لاابدان تفاول کردند وولی بیگ که زخم های

کاری داشت در زندان فوت کرد وسر او را بجهت عبرت زیاده سران روزگار بجانب ولایت شرقیه فرستادند تواجیک سر

او را می برد چون به پرگنه اتاوه که در جاگیر بهادر خان رسید بهادر خان از نهایت بدولتی وعاقبت گمراهی ودیوانه سری

آن تواچی بیگناه را بشهادت رسانید وچنین بی باکی وبی ادبی او بظهور آمد وبعضی از دوستان او بجهة عذر این گناه

ورفع تقصیر او را خبط دماغ وطغیان آن وجنون شهرت دادند که شاید بدین تدبیر از آسیب قهرمان جلال محفوظ باشند

وموکب گردون شکوه از سرهند برسم سیر وشکار با جندی از مقربان لطحضور نهضت اقبال فرمود وحکم شد که منعم خان

با عساکر فیروزی مآثر دران حدود بوده باشد چون دار السلطنه لاهور بفر مقدم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان بشرایف

ضیافت ومراسم پیشکش پرداخته والتماس قدوم برکات لزوم نمود وبدین سعادت بلند مرتبه گردید ومزید قربت وعنایات خاص

بشرف اختصاص یافت وصوبه پنجاب بجاگیر او وبرادران وخویشان مرحمت شد واتکه خان را در لاهور گذاشته رایات اقبال معسکر

جلال برافراشتند

نهضت موکب کیهان شکوه بکوه سوالک وبدست آوردن بیرام خان

چون بمسامع علیه رسید که بیرام خان در پناه راجه گنیش که میان کوه سوالک مکمن های صعب وتنگناهای دشوار دارد جای گرفته

بنابرین بهژدهم ۱۸ ماه مهر الهی موافق آدینه دهم محرم نهصد وشصت وهشت موکب جلال همعنان فتح واقبال بر آن صوب

نهضت فرمود چون به ماچهواره نزول دولت اتفاق افتاد منعم خان وسایر امرا سعادت رکاب بوس بشرف امتیاز

بخشیدند ودرین راه میرمنشی وخواجه سلطان علی که بنسبت آشنائی تردی بیگ خان از آسیب بیرام خان اندیشیده بعزم زیارت خانه

خدا و مسالک شتافته بودند کامیاب مراجعت نموده فرق عزت بسجود قدسی آستان برافراشتند چون حوالی سوالک مخیم سرادقات

اقبال گردید

اقبال کردند فوجی از بهادران نصرت قرین بی تحاشی بشعاب جبال درآمده بسیاری از جنود منهزمه را طعمه تیغ خون آشام ساختند
و سلطان حسین خان جلایر درین جنگ شربت خوشگوار شهادت چشید و به اقبال جهانگشا رنگ ادبار آن سیاه بختان
تیره روزگار افتاد و چون بیرام خان صیت وصول موکب گردون شکوه بنواحی کوهستان شنید جمال خان نام غلام معتمد خود
را به التماس عفو تقصیرات روانه درگاه عرش اشتباه نموده معروض داشت که این امور که اتفاق افتاده از سر سلب اختیار
بوقوع آمده بغایت منفعل و نادمم و روی آن ندارم که گستاخانه بملازمت آیم مگر کرم عمیم آن حضرت در استعفای گناهان
این شکسته خاطر محجوب نموده از پرده شرمساری برآرد جمال خان که بدرگاه سپهر اشتباه رسید خلاصه مقصد او را معروض
داشت حضرت خاقانی بمقتضای رافت و عاطفت جبلی لذت عفو را بر ذوق انتقام داشته میرک محمد و ملک را با جندی
از مقربان لطف عزت رخصت فرمودند که خاطر شکسته او را بعواطف بیکران مستظهر ساخته بملازمت آورند چون
فرستادها بمقصد پیوستند بیرام خان اگرچه بوفور عنایات خوشوقت گشت اما آنچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت که
از مکارم اخلاق و جلایل الطاف بندگان حضرت خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد لیکن از عصیان دولت
و بزرگان جغتای غبار هراسی بر خواستی خاطرم نشسته اگر منعم خان واسطه دریافت این سعادت شود روی خجالت به قدسی
آستان نهاده عذر گناهان خویش درخواهم و با استطاعت خاطر خورشید مظاهر متوجه زیارت اماکن متبرکه گشته
بقیه العمر بدعای ازدیاد عمر و دولت صرف نمایم خاقان وافر الاحسان ملتمس او را حسن قبول بخشیده منعم خان و خواجه
جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را جهت تسلی او فرستادند و چون فرستادهای مضافات مخالفه آن کوهستان
را طی نموده بقلعه که بیرام خان در آنجا بود رسیدند بیرام خان پیش آمده منعم خان را دریافت و منعم خان بعهد و پیمان و
سوگند آن مغلطه تشفی خاطر او نموده متوجه آستان بوس ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان
زده شروع در بی‌طاقتی و گریه و زاری کردند که زینهار شما نروید که از این بردن شما بوی غدر می آید هرچند فرستادها دلاسا نمودند
سود نمیداد همانا که ایشان را ملاحظه خود بیشتر بود منعم خان از بیمعنی دریافته گفت که شما امشب همین جا بوده منتظر
خبر باشید هرگاه خاطر شما جمع شود متوجه ملازمت گردید آنها از همراهی بیرام خان تخلف نموده بودن خود را عین
مصلحت دانستند و بیرام خان بمرافقت امرا متوجه زمین بوس گشت و چون باردوی معلی رسید بیرام خان از راه

چنانچه

در گردن انداخته بملازمت آوردند و بیرام خان فرق خاک ری بر پای فلک فرسای آن حضرت نهاده از سر درد بهایهای
گریست و خاقان ستوده خصال از کمال حق شناسی و بزرگ منشی سر او را در آغوش عزت گرفتند و روپاک از گردن
او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و تفقدات گوناگون دلجوئی فرموده بدستوری که در ایام
وکالت بر دست راست می‌نشست حکم نشستن شد و منعم خان را در پهلوی او اشارت رفت که بنشینند و در آخر
مجلس سروپای خاصه عنایت نموده و از روی خشنودی و طیب خاطر رخصت سفر حجاز سرفراز ساختند و جهت مراعات
حزم و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را حکم شد که بدرقه بوده از منازل مخوفه بسلامت بگذرانند
و چون از قلمرو پادشاهی برآید مراجعت نمایند ظاهرا درین راه روزی بیرام خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته
گفته باشد که مرا از مخالفت هیچکس اینقدر ناخوشی و گرانی نیامد که از تو حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما با آن همه حقوق
تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی یعنی ورزیده با صاحب و ولی نعمت زاده خود دشمنی کرده باشید اگر من
ترک صحبت شما کرده بخدمت آن حضرت رفته باشم چه محل استبعاد است بیرام خان از حرف خود پشیمان شده
سر در پیش افکند نام برده با بیرام خان را از حدود ناگور گذرانیده مراجعت نموده تتمه احوال بیرام خان و رسیدن
بگجرات و شهید شدن در جای خود گذارش خواهد یافت نهضت موکب جهانگشا از راه حصار فیروزه بدار الملک دهلی
و ارتفاع رایات اقبال بجانب دار الخلافه آگره چون خاطر قدسی مظاهر از شورش و فساد بیرام خان واپرداخت و انتظام ممالک بجانب
برحسب مرام صورت انجام یافت عنان عزیمت مستقر سریر خلافت الطاف یافت و چون فضای دلگشای
سرهند مضرب خیام سپهر احتشام گردید حکم عالی شد که اردوی بزرگ از راه راست متوجه بدار الخلافه
دهلی شود و خود بقصد شکار یوز بجانب حصار فیروزه توجه فرمودند و در حصار فیروزه قراولان خاصه جهت
ترتیب شکار چیته اهتمام شایسته بکار برده گوی چند که به اصطلاح این فن آن را اودی خوانند مهیا ساختند
و بندگان حضرت به نشاط شکار خوشوقت گشته چند قلاده چیته صید فرمودند اگرچه پیش ازین هم چیته بسیار در سرکار
بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس شکار کردند اینجاست و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت بصوب دار الملک دهلی
منعطف ساختند و بیک ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت و اورنگ سلطنت بفر و شکوه حضرت خاقانی

رونق [illegible]

۲۷

رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام فرستادن ابوالفتح برادرزادهٔ منعم خان بکابل و شرح این داستان
بر سبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستانبوس شد غنی خان پسر خود را با حیدر محمد آخته بیگی بجهت
تمشیت مهمات کابل گذاشت و میان این دو عزیز صحبت راست نیامد و ناسازگاری اینها باعث حیرانی
و توزّع حال مردم شد در مبادی عرضداشت غنی خان مشتمل بر اظهار شکایت از حیدر محمد آخته بیگی رسید و باستصواب منعم
خان فرمان طلب بنام حیدر محمد عز صدور یافت و ابوالفتح را بکومک پسر فرستاده و در دنبش محمد دوست و خواجگی محمد حسین
برادر قاسم خان و جمعی کثیر بکومک غنی خان تعیین فرمودند و آن حضرت روزی چند در خطهٔ دلنشین دهلی بسیر و شکار و انواع عشرت
و خرمی گذرانیدند و اعلام نصرت اعتصام بصوب دار الخلافه آگره برافراشتند و از راه دریا چون با اعظم امرای فرمان
درگاه والا که همنشین ملازمت شده بودند حکم صادر نمودند که از روی معلّی براه خشکی می آمده باشند محل ورود دار الخلافه آگره از وقوع [illegible]
جهان افروز مخصوص بلاد ربع مسکون گردید و در درون قلعه طرح اقامت ابدا احسن تعمیر مبارک دولت و عمارات روح افزا اشاره رفت
که اهتمام مستحکم کاری در ساختن عمارات عالی اساس بیاد [illegible] مقرب خان که در [illegible] واقعه است چون منعم خان [illegible] شد
و سایر امرا و ارباب مناصب بارگاه سلطنت [illegible] آن حضرت از روی [illegible] مبارک [illegible] بتعصب بلند گردید [illegible] رونق افزای
دولت اقبال منعم خان [illegible] دنیا [illegible] داده [illegible] قدم بر کات [illegible] آنحضرت نمود و منزل او بقدوم مقدم اقبال قوام
عزت افزای [illegible] گردید [illegible] خان [illegible] اخلاص نهاده [illegible] رو بپای انداز و مراسم پیشکش و نثار [illegible] بمجلس عالی
میرزا سلیمان عراقی [illegible] و شرح [illegible] که او را در جنگ [illegible] خان ازبک روی داده و خلف صدق میرزا ابراهیم [illegible] بود در [illegible]
با [illegible] مسکن [illegible] لائق [illegible] کرده [illegible] تا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم [illegible] مذکور شده با [illegible] الفاق
افتاد و در اکثر معارک [illegible] وفا بی آمد [illegible] سلطان [illegible] عباس [illegible] خان [illegible] آمده
احکام [illegible] خان [illegible] آخر [illegible] که آمده [illegible] و [illegible] روان شد که میرزا ابراهیم [illegible] جمعیت [illegible]
نموده و [illegible] که از [illegible] را [illegible] شده بودند و او خود نامرد [illegible] مانده در [illegible]

میرزا ابراهیم کرنا کشیده خود را میرسانند تا که زبر گشته می‌افتند و به اوزبک دست و بازو نی گرفتار میشود و میرزا
ابراهیم چنین دست بردی نموده او را به قلعه ظفر که میرزا سلیمان در انجا بود آورد میرزا سلیمان کمال مردمی و مروت
ظاهر فرموده او را داماد خود ساخت و ظهور این معنی منشا باعث جرات و غرور میرزایان شد تا آنکه لشکر
بر سر حصار کشیده قلعه بیرونی را متصرف گشتند و محمد خان در ارک حصار متحصن شده انتظار کومک اوزبکیه
داشت و چون میرزایان رسیدن کومک را قریب یافتند از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال
نجم الهی موافق نهصد شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاصه خود و جماعه اویماقات فراهم
آورده متوجه بلخ شدند و جمعی از مردم کاردیده حساب دان اصلا به این یورش راضی نبودند لشکر بلخ من حیث الکمیت
و کیفیت زیاده تر لشکر بدخشانی بود اما میرزایان از کمال نخوت و تکبر به سخن آنها التفات ننموده به جانب
بلخ لشکر کشیدند و چون خبر نهضت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت همکنان به طلب سایر سلاطین اوزبکیه
تعیین نموده کومک خواست هم ایلچی نزد میرزایان فرستاده در صلح زد که سر این یورش میرزایان را روزی چند معطل
دارد تا کومک برسد و اساس صلح برین قرار داد که خلم و ایبک به میرزایان واگذارد و میرزایان نیز میر ایبک سلاطین را
که از معتبران قدیم ایشان بود به رسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک را به دستوری که قرار داده بجا واگذارد و ارکان
صلح و عهد و سوگند موکد ساز و قطع خصومت نموده به ولایت خود مراجعت نمایم و خود [illegible] بالا روی بلخ که
بر سمت خراسان واقع است متوجه شدند که اگر صلح صورت نه بندد و ایماقات آن نواحی را با خود متفق ساخته
بر سر بلخ آیند و به این عزیمت نا راست تدبیر خطا دامنه کوه گرفته و بلخ را پس سر گذاشته به خراسان [illegible]
و ایماقات آن حدود با خود متفق ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان به اشارت پیر محمد خان میر ایبک را
کشت و اینک با سلاطین اوزبکیه سر راه گرفته آماده نبرد است و اینک لشکرها فراهم آورده آماده نبرد است
از ایلیان خود کنگاش خواستند سپاهیان کاردیده صلاح در آن دانستند که ازین (؟) شده با یلغار خود را بر رباط
میر روزه (؟) دارباید رسانید که بر سمت بدخشان است و در این صورت اوزبک عقب می‌ماند و روبرو رفتن لایق
حال و مناسب وقت نمی‌نماید میرزایان قبول این رای ننموده روبرو متوجه شدند اوزبکان به استعداد فراوان

وجمعیت بیکران در کنار چشمه کارزاران که مابین واقع شده فرود آمد پیش خود را خندقی زده دیوار کرده
بند وقچی و تیرانداز استحکام داده‌اند و میرزا ابای فوج را راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا
سلیمان از پایان روی آب و میرزا ابراهیم از بالا رو به روی تخت میرزا سلیمان بغنیم مواجه شد چون یافت
که جای وتر دد دست بعد از آنکه خود را و مردم خود را ضایع سازد نتیجه بران مرتب نمیشود ناگزیر برگشته باهتمام
تمام از پهلوی غنیم گذشته بجانب دشت جول که بدخشان زرو به است شتافت و مردم بسیار درین راه
ضایع کرده خود بهر از بی ناموسی و جان کندن برآمده و میرزا ابراهیم نزدیک بخیمه رسیده دو دفعه
می تازد اما کاری نمی تواند ساخت عنان گرفته می ایستد و بسیاری از مردم تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد قلی
سقالی تاخته می رسد که چه وقت ایستادنست پدر زنم برآمده رفت میرزا از مردم خود می پرسد که اکنون
مصلحت چیست جمعی از بهادران قوی دل میگویند که برآمدن بغایت مشکل است همین جا جنگ میکنیم تا هر چه
نصیب باشد محمد قلی سقالی در تنبیه پیش آمده می گوید که قرارداد سپاهیان است که هرگاه غنیم یکقدم جدا
شد دیگر بدست نمی آید بچه توقع خود را هلاک می سازید و بعد از گفت و گوی بسیار جلو میرزا را گرفته
از معرکه می برآرد و بجست نوبت غنیم می افتد میرزا مردم از خود جدا ساخته سر و ریش تراشیده با معدودی
راه پیش میگیرد که شاید درین لباس خود را بمامنی رساند و قدری راه که طی میشود اسپان زبون میشوند و از
رفتن می مانند و روز دیگر پیاده قطع مسافت مینمایند بار بانوی بهم رسانیده بموضعی میرسند و فکر خوردنی
میکنند درین وقت برادر کل کافر میرزا را شناخته باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد می برد و چند روز
میرزا مقید میداشتند قضا را جمعی از جنایت ماوراء النهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا آمد و رفت مینمایند و هجوم
آنها باعث توهم پیر محمد خان شده در کشتن استعجال نموده میرزا مسافر عالم آخرت می سازد و تاریخ این
واقعه را میرزا سلیمان که نخل امید بر باد رفت وز عجایب وقایع آنکه نخل امید بر تاریخ تولد میرزا یافته بود

چون در بیست و شش سالگی بعالم بقا شتافت کو نخل امید بدر تاریخ شد و پیش ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم

قصیده گفته بود که مطلعش اینست مطلع رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ؛؛ آرم بحشر بیرون

با داغ دل سر از گل ؛؛ بالجمله میرزا سلیمان براه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی میان اختتام هزاره جات

افتاد و ترددهای نمایان کرده و داد شجاعت و جلادت داد خیالچه سی و دو مرتبه سر راه بر میرزا گرفتند و بذات خود تاخته

مردانه برآمده خود را به بدخشان رسانید و در بدخشان خبر جانگاه فرزند شنیده باندوه و مصیبت سخت مبتلا گشت و خرم بیگم

مادر میرزا در ماتم ابد افتاد و جامهای کبود در پوشید تا بود تغیر لباس نکرد یکی از فضلای عصر این رباعی را در آن مصیبت گفته

مطلع ای لعل بدخشانی ز بدخشان رفتی ؛؛ از سایه خورشید درخشان رفتی ؛؛ در دهر چو خاتم سلیمان بودی ؛؛

افسوس که از دست سلیمان رفتی ؛؛ بالجمله ایلچی میرزا سلیمان چون در منزل منعم خان بعز بساط بوسی شرف افتخار یافت و بیان

حال میرزا سلیمان و خضوع و خشوع او از مضمون عرضداشت مفهوم شد باطن مقدس که دریای مکرمت و مروت

از سنوح این حادثه سخت گرانی کشید و با آنکه در عنفوان این دولت ابد قرین از میرزایان چنان گستاخی و بی

ادبی ظاهر شده بود در مقام شفقت و عاطفت در آمده ترحم بسیار اظهار فرمودند و از سوانح این ایام آمدن نقاوه

معارف آگاه خواجه عبد الشهید پسر خواجه عبد الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان پسر خواجه احرار اند قدس سره

و خواجه عبد الشهید بصفات ظاهری و باطنی آراستگی داشتند و ولادت شریف ایشان در حضور حضرت خواجه احرار واقع

شده و از تربیت آن حضرت منظور و مخصوص گشته و در وقتی که سن مبارک خواجه عبد الشهید بدو نیم سال رسید

حضرت ایشان واصل ریاض جنت گردیدند و بی اغراق ختم سلسله علیه خواجگان بوجود فائض الانوار ایشان

شده چون بهندوستان تشریف ارزانی فرمودند حضرت خاقانی از کمال قدردانی و جوهرشناسی لوازم اعزاز و احترام ایشان

کما ینبغی بجای آورده همواره از صحبت فیض منقبت ایشان کسب مراتب برخورداری می‌فرمودند و پرگنه چماری که یک لک و

پنجاه هزار روپیه حاصل داشت برسم نیاز گذرانیده بودند تا خواجه در هندوستان تشریف داشتند سوای آن نذورات و

فتوحات آن پرگنه بخادمان ایشان متعلق بود همدرین هنگام خجسته فرجام افادت و افاضت پناه علامه ثانی مولانا

یعقوب کشمیری

سعید ترکستانی که از اعاظم و افاضل و اهالی ماوراءالنهر بود به ادراک صحبت عالی مرتبت خاقان سکندر حشمت شرف حضور
یافت و مولانا با وجود کسب علوم متعارف ظاهری از علم باطنی نیز بهرهٔ وافی و سعادت کافی داشتند و از سوانح این ایام
ارتفاع منزلت میرزا شرف الدین حسین است به ازدواج یکی از بنات سرادقات سلطنت و شرح این قسم اجمال آنکه
چون میرزا با وجود علو نسب و سمو حسب از سایر امرای عظام و خواقین کرام بمزید تربیت منظور و بتوجه خاص مخصوص بود
عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را به اوج علیین رسانیده به نسبت ازدواج حضرت عصمت و عفت قباب ثمرهٔ شجره
خلافت بخشی بانو بیگم که همشیرهٔ آن حضرت بود بلند مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن عالی میرزا را بسرکار ناگور و آنچه در حدود
که در وجه جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند از وقایع این سال فرستادن میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر کورگان است
به تسخیر کشمیر و مجمل این مقال آنکه چون تنور و شعف کشمیریان و بیدادی غازیخان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید حسب
التماس میرزا قرابهادر که ماهیت حال و حقیقت شناس آن ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد
فرمودند و قرابهادر که از ملازمت رخصت یافت در رفتن بغایت سست جنبید و مکث بسیار کرد و در عین شدت گرما
به راجوری رسید و مدتی آنجا توقف نمود اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده به او ملحق شدند اما از آنکه سست جنبید
حاکم کشمیر فرصت یافته سد مسالک نمود چون مردم کشمیر از وخامت حال میرزا قرابهادر صورت بهبود مشاهده نمودند
باز گریخته به کشمیر رفتند و غازیخان بعد از استحکام طرق و مضایق جمعی را به تیر فرستاده معرکه که نبرد آراست میرزا
قرابهادر بقدر جنگی کرده شکست خورد و بیماری که لازمهٔ آب و هوای راجوری است در میان مردم شایع شد
و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی و شکست این لشکر گشت میرزا قرابهادر بحالت تباه مراجعت نمود و تسخیر
کشمیر که بوقت دیگر موقوف بود در عقدهٔ تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرم خان است در گجرات
و مجمل این سانحهٔ عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور بشهر پتن که از بلاد مشهور گجرات است و در سوالف زمان شهر والا
اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و در آن
ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند
مبارک خان نام افغان لوحانی که پدرش در جنگ ماچهیواره بسرداری بیرام خان کشته شده بود و از هندوستان آواره

گردیده در خدمت موسی خان لبسر می برد آن جاهلان بی تمیز انتقامی بخاطر آورده قصد بیرام خان نمود ظاهراً زن کشمیری سلیم شاه
پسر شیرشاه با دختری که از وی داشت درین قافله متوجه سفر حجاز بود بیرام خان میخواست که آن دختر را بجهت پسر خود
خواستگاری نماید ظهور این معنی سبب باعث شدت افغانان و شورش مزاج ایشان القصه روزی چند که بیرام خان در آنجا
بود همواره بسیر منزل دلگشای و بساتین روح افزا میرفت روزی بسیر کلانی بزرگ که نشیمنه در میان دارد بکشتی نشسته رفته بود
در هنگام مراجعت که از کشتی برآمده سوار میشد آن جاهلان بی اعتدال باشتعال جهال افغانان رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات
آمده ایم خان از روی مردمی او را پیش طلبید و چون آن بد سعادت نزدیک شد خنجر از میان برآورده بر پشت خان زد
که از سینه ایشان برآمد و بیدولت دیگر شمشیری بر سر خان انداخت و کار تمام ساخت و در آن حال کلمه الله اکبر بر زبان
آن سعادتمند عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در آرزوی آن تشنه لب بود بدعای
سحری استدعای آن مینمود شیرین کام گردید نقلست که روزی در عین حشمت و کمال استقلال یکی از سادات ساده لوح
در مجلس خان برخاسته عرض کرد که به نیت شهادت آن خان فاتحه خوانیم بیرام خان متبسم شده گفت که مرا این چه
اضطراب و غم خواری است ما شهادت میخواهیم اما نه بدین زودی القصه همراهان از وقوع این حادثه غریب بیدست و
دل شده هر کدام بجای متفرق گردیدند و جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته در حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ
وقت و خلفای شیخ نظام الدین اولیا بود بخاک سپردند و روز بیست دوم بهمن ماه الهی موافق جمعه چهاردهم [14] جمادی الاولی
نهصد و شصت و شش هجری این واقعه روی داد قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفته رباعی بیرام بطوف کعبه چون بست
احرام || در راه شد از شهادتش کار تمام || زین واقعه هاتفی پی تاریخش || گفتا که شهید شد محمد بیرام || بعد ازان بسعی
حسین قلیخان خانجهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیة والسلام مدفون گشت نفس الامر آنکه بیرام خان در اصل
ذات بنوعی خجسته صفات و نیک نهاد بود لیکن از اثر صحبت بد که بدترین آفت آدمی زاد است نفسانیت
غالب آمد مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود بقبح آن وا رسیده در مقام
معذرت و استدعای عفو در آمده آن حضرت را بخود مهربان ساخته و تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث
نجات دنیی و عقبی ساخته بوسیله سعادت شهادت یکبار بدار القرار خرامید چون خان مظلوم مرحوم بآن حال افتاد

جمعی از اوباشان

جمعی از روبهان روبی اعتدال دست تطاول و تاراج به اردوی بیرم‌خان دراز [illegible] بودند و از اهل
این حادثه لغزش عظیم بحال مردم از دور و نزدیک یافت محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک و میرزا عبدالرحیم خلف
صدق بیرم‌خان را که در آن هنگام چهار ساله بود با والده بعضی خدمتکاران از آن آشوبگاه برآوردند و متوجه احمدآباد شدند
و جماعه افغانان تیره روزگار خبر یافته به دنبال شتافتند و از آن مرضی زدها تنگ شده دل تمام راه جنگ کنان تا احمدآباد
آمدند و مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد دیوانه و دیگر خیرخواهان میرزا عبدالرحیم را گرفته روی امید بدرگاه
خلد بنیاد نهادند و پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرم‌خان بعرض اشرف اقدس رسید فرمان مرحمت آمیز
بطلب عبدالرحیم شرف صدور یافته بود در حدود جالور فرمان بادشاهی بآن ماتم‌زدگان گسسته امید رسید و مرهم این ناسور جگر
گداز گردید آغاز سال ششم از جلوس خاقان گیتی‌ستان در این ایام خجسته فرجام که بموسم بهار طراوت بخش روزگار گردید
و جهان مانند دولت شهریار آفاق شکار جوان شد نیر اعظم روشنی افزای عالم پرتو حضور و فروغ نور به بیت الشرف حمل
انداخت و سال ششم از جلوس جهان افروز خاقان بحر و بر بخرمی و مبارکی آغاز شد و مبشران اقبال مژده فتوحات
تازه و بشارت سلطنت بی اندازه بلند آوازه ساختند و از اعاظم سوانح که در عنفوان این سال همایون فال بسمت ظهور
یافت فتح ولایت مالوه است و مجملی از این ماجرا آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که همواره در سوالف ایام جای یکی از
سلاطین صاحب شکوه بود سر از ربقه اطاعت و فرمان برداری خاقان اکبر و شهنشاه والا گهر پیچیده پیوسته بمی و خود پرستی
روزگار گذرانیده عمر گرانمایه را بتوانائیت و بی باکی مصروف داشتی و بر فقیر حال رعایا و غور رسی مظلومان کمتر پرداختی
بر ذمت همت جهانگشا واجب و لازم شد که آن باده مست غرور و نخوت را از گران خواب غفلت بیدار ساخته
سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده آیه باعث عبرت دیگر باده‌سران گردد لهذا جندی از امرای رفیع القدر
مثل پیر محمد خان و عبدالله خان اوزبک و قیاخان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادلخان پسر صادق خان و محب علی خان
و صدر قلیخان و محمد قلی توقبای و قیاخان صاحب حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف خان
کیرمهر علی سلدوز و میرم ارغون و شاه قلی قبای و دیگر بهادران رزم دوست و مردان کارطلب بسرداری ادهم خان
بتسخیر مالوه و دفع باز بهادر تعین شدند و عساکر منصوره به آئین شایسته قدم در شاه راه جان‌فشانی نهاده گیرم و گیر
و کبرا [illegible] و چون بولایت مالوه در آمدند بترتیب افواج و تعظیم صفوف پرداخته قدم در شاه راه همت گذاشتند

غول لشکر دارائی ادهم خان و پسر محمد خان رونق گرفت و برانغار بشهامت عبدالله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت رفیع خان و کمک

و بعضی بهادران کاردیده آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و دیگر دلیران رزم دوست پای همت افشردند و باز

بهادر که موسوم بباده نگار شراب و تکلفات بسیار روزگار بسر بردی و مستغرق لذات ملاهی گشته روز از شب و شب از روز نشناختی و همواره

بمصاحبت اهل نغمه و مجالست ارباب خوش صحبت بوده اصلاً سر و برگ کار دیگر فرصت پرداختن بامور ملکی نداشت و از زنان صاحب جمال و دلبران

باغنج و دلال در محل خود فراهم آورده بتمتع لذات نفسانی و حظوظ جسمانی سرگرم بود و از اهل نغمه که قریب چهارصد نفر ملازم داشت و خود نیز

در گویندگی و تصانیف سرآمد زمانی بود و بر یکی از حرمهای خود روپ متی نام عاشق زار بود و در اکثر تصنیفها که خود می‌بست با کلام او نام محبت

او می‌بستند نام روپ متی لازم ملزوم نام بهادر بود و از کثرت محبت و باز از افراط مستی و بیباکی اصلاً فتح آن در نظرش نمی‌نمود و این همه از اسباب

غفلت و بی‌شعوری او گشته کار بجائی رسید که از آمدن افواج منصوره اصلاً آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بسارنگپور که غول

سرای اوست بدست تسخیر بود رسید از گرانخوابی تکلیف قدری بیدار گشته در میان چهار و سه کروهی از سارنگپور برآمده سه کروه بیرون شهر

منزل کرد و در پشت صفوف بر دست خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود را که حاکم رایسین و چندیری بود بر دست راست داشت و

ادهم خان نام طغائی را بجانب دست چپ مقرر ساخت و با جمعی خاصه خیل و صوفی نامی را هراول کرد و افواج از طرفین مقابل صفها دو گروه

در برابر یکدیگر ایستادند و پیوسته بهادران شیر حمله از جانبین برآمده کارنامهای شجاعت بظهور رسانیدند و امرای صاحب تدبیر از اولیای [illegible]

تعیین فرمودند که ابواب مداخل و مخارج را مضبوط ساخته نگذارند که آذوقه و غله باردوی غنیم رسد روزی نوبت محمد خان قندهاری

و صادق خان و پاینده خان مغل و شاه قلی بای و میر علی سلدوز و سمانجی خان بود با کشتی از شب گذشته متوجه این خدمت شدند و بحسب

اتفاق راه غلط کرده عبور این فوج نزدیک بمنزل مخالفان افتاد و جنگ در پیوست و جنگهای عظیم شد و چون خبر باردوی

بزرگ رسید عبدالله خان و قیا خان گنگ و جمعی دیگر جلوریز شتافتند اگرچه مرتبه اول آدم خان نامی از اعیان لشکر مخالف رستمانه کرده

فوج بادشاهی را برداشت اما صادق خان و جمعی پای همت قائم داشتند و خبری را در پیش گرفته بعرض معرکه مخالفان اسرعت زدند و میان

قیا خان و سلیم خان نیز جنگ [illegible] شد و قیا خان غنیم خود را برداشت و باز صادق خان و قیا خان باهم ملحق گشته بطرف باز بهادر

فوج روبرو خود را برداشته بحوث آرا بود ما چند بتایید الهی و اقبال شاهنشاهی تا چشم زدن همان بود و بر دارش همان یکمان از روز گذشته فتح از

مشیت غیبی و [illegible] جلال صورت نمود و محمد مراد از گلبن امید شکفتن آغاز کرد و با عضد اقبال خان خانان کشتی شان فتح عظیم که عنوان

فتحنامه روزگار تواند بود و هستی [illegible] سبب مراد گشت و باز بهادر علی‌رغم خاسر روی بنامرادی بجانب خاندیس و برهانپور نهاد و تمام اسباب و اموال و خدم و حشم با

اکثری لولیان و پاتران که سرمایه عیش و نشاط و سرانجام حیات او بود بدست اولیای دولت در افتاد و در هندوستان بصنعت معهود [illegible] هرگاه

سرداری بکمک مسخر شود چندی از مردم اعتمادی بر سر فرزندان و زنان خود نقش نماید که چون نقش بر عکس مراد نشیند در آه گریز
پیش گیرد و اگر مسلمان باشند زنان او را تیغ بیدریغ از هم بگذرانند و اگر هندو باشند در خانه گرد آورده آتش در زنند که با کسی نیامیزند تا این
باز بهادر نیز جمعی را بر سر زنان و بازان خود موکل داشته بود که هرگاه خبر شکست من محقق شود تمام زنان و حرمان مرا بقتل رسانند تا
بدست مردم نامحرم اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر معلوم ایشان شد فی الفور بموجب قرارداد نفس بی‌گناه آن نعمتان
بری پیکران را تاب تیغ از صفحه روزگار پاک نمودند و چندی زخمی و نیم جان در خاک و خون غلطیدند و بعضی را هنوز نوبت نرسیده
بود که افواج قاهره بشهر در آمدند و آن شیره بختان ظالم طبیعت پراکنده شده هر کدام بجایی گریختند و روپمتی معشوقه باز بهادر که نهانی
داشت که مردم پادشاهی در رسیدند و ادهم خان بقصد خزاین و دفاین باز بهادر خصوصاً بشوق دلبران عشوه ساز و بازان سحرپرداز
کاینه حسن و چنین نغمه الیسال شور در عالم انداخته بود سراسیمه خود را اندرون شهر افکند آن مجموعه خوبی را با اسباب نشاط از نقد و جنس
فراوان متصرف شد و کسان بطلب خوبی روپمتی فرستاد و چون آن نغمه حاکم زرکوبی آن و حالکیس رسید چون غیرتی بجوش آمد و ندری شیشی
زهر که بجهت چنین روزی با خود داشت دوای این درد در خوردن آن دانست و بیاد دمار بهادر مردانه در کشید و دامن عصمت خود را از آلایش
بی ناموسی پاک داشت مهر و وفا بهادر را با خود بخاک برده و زنده جاوید نیک نام ماند و چون ادهم خان کامیاب رزم
و بزم گشت از وفور جمعیت و تحصیل اسباب مراد کلاه گوشه نخوت کج نهاد و دماغش از مستی نشاء غرور پریشان شد و حقوق نعمت
رسیدگی را بر طاق نسیان نهاده خود را فراموش کرد و هرچند پیر محمد خان نصایح و مواعظ رهنمونی فرمود اصلا نخست تیر ان هرنشت
نگشت با کر سیر در مقام دلجوی مردم شد هر یک از مردم پادشاهی را بروشی خاص تسلی نمود و ممالک مفتوحه را بالذات خان
عنه اخلاص قسمت فرموده سیار بکسور و چند سرکنه دیگر براد ادهم خان ارانی داشت و مندو و اوجین را بطول خود گرفت و سرکار هندیه را بقیا خان
و مندسور را با توابع بصادق خان جاگیر کرد و عبدالله خان کابلی که درجه جاگیر او بود مرا تحفت نمود و ادهم خان جمیع خزاین و دفاین
و نفایس اشیا که گرد آورده روزگاران بود با چندین پیران و کنیزان صاحب جمال بجهت خود گزیده بعیش و عشرت مشغول شد از غنایم افیال
چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و از جلایل فتوحات که درین سال همایون باقبال روز افزون چهره
مراد افروخت فیروزی خان زمان و منهزم شدن افغانان است در بولا که سوزش برانجان بتوجه خاقان شهر آشیان مدفع اوسمت استظهار
یافت و جمعی از افغانان باستظهار فرصت غنیمت شمرده پسر عدلی را که شیر خان خطاب داده بسرداری گزیدند و در حدود جونپور اجتماع قرار دادند
که اول بر سر خان زمان ریخته او را از میان بردارند و چون کار خان زمان ساخته شود دیگر امرا در پیش ما چه وجود و کدام وقع خواهند بود

و هرگاه چنین شد تمام این ولایت تصرف ما خواهد در آمد خان زمان از اراده مخالفان وخیم العاقبت را واگرفته در استحکام قلعه جونپور

و لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای این حدود را از اندیشه باطل افغان تیره روزگار آگهی بخشید و بغیر از اسکندر خان

اوزبک جمیع امرای آن نواحی را مثل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر

و کمال خان گکر و سایر جاگیرداران دور و نزدیک را نزد خود فراهم آورد و چون غنیم بحسب کمیت و کیفیت غالب بود قریب

بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت خان زمان پیش رفتن و جنگ انداختن صلاح وقت ندید اما

افغانان تیره رای فرصت مغتنم شمرده با لشکری گران و استعداد بیکران بر سر جونپور راندند آمدند و بر کنار دریای گودی که شهر

بر ساحل آن واقع است منزل گزیدند و روز سیوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته فوجها آراستند شیر خان و فتح خان و جمعی

کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و دست راست خود یعقوب خان و فتو و شید سلیمان و سلیم خان کرارانی و

جوهر خان و چندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته بر سمت دروازه لعل قرار نهادند و حسن خان بچکوتی و آدم پسر فتح خان سار

با بسیاری بهادران لشکر خود بدست چپ مقرر نموده بجانب شیخ بهول روان ساختند و خان زمان به ترتیب و آراستن

لشکر منصور پرداخته آماده پیکار گردید و بهادران شیر شکار و دلاوران جان نثار از طرفین بر آمده کارزار کردند و از جانبین

جنگ قلبهای مردانه بظهور پیوست لیکن جمعی از دلاوران عرصه افغان مید سستی نموده بر فوج حسن خان بچکوتی تاختند و او از حمله

شیر دلان برق شکوه پای دست و دل شده پای همت نتوانست افشرد و عار گریختن بر خود پسندید و زهوف شیر خان

با جمعی از مردم خود مردانه تاخته فوج پادشاهی را بر داشت تا به کوچهای شهر راند آورد و افغانان ادبار نشان

آنرا فتح شمرده متوجه فوج دیگر شدند که درین هنگام خان زمان جمعی از بهادران فیروزه جنگ و دلیران با نام و ننگ همراه

گرفته تاخت و از عقب غنیم در آمد کار بر افغانان برگشته روزگار تنگ ساخت و چون جلو آنها از ایشان شده بود

دیگر نتوانستند خود را راست کرد و بجای تباه رو بگریز نهاده آواره دشت ادبار گردیدند و بتائید الهی و اقبال شاهنشاهی

فتحی عظیم رو نمود و اولیای دولت ابد مقرون منظور و منصور گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس

بتصرف آوردند تا بلغار موکب جهان نورد بولایت مالوه و انتظام ممالک مفتوحه مراجعت بمستقر الخلافت

چون علیقلی خان زمان را بتائید اقبال روز افزون چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت برتافت و قدر

تربیت و رعایت آن حضرت را منظور نداشته و حقوق نعمت و دولت بر طاق نسیان گذاشته اسباب بی‌اعتدالی و بیدولتی

بجهت روز ادبار سامانی نمود و اصلا از غنایم این فتح آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان
باعث مزید غرور ادهم شد و ارکان مزاج و اساس دماغش از طلاطم تکبر و تجبر انهدام پذیرفت یعنی جهان آرا و تدبیر
عقده گشای آن حضرت صواب دید اولیای دولت چنین تقاضا فرمود که موکب عالی بذات شریف نهضت فرماید تا پرده از
روی کار او برداشته شده اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان از و شیفته‌تر و کم ظرف‌تر بود انتظام
ولایت مالوه و تدبیر کار او بر جمیع مطالب مقدم داشته بساعت مسعود پای دولت در رکاب سعادت نهاده
بطریق ایلغار متوجه آن صوب گشتند در اثنای راه رای سرجن حاکم قلعه رنتهنبور پیشکشهای لایق مصحوب مردم
کاروان فرستاد اظهار اطاعت و بندگی نمود و چون حوالی قلعه کاکرون مخیم سرادقات اقبال گشت بعرض
رسید که هنوز این قلعه بتصرف یکی از معتمدان باز بهادر است و کمند تسخیر اولیای دولت بر فراز کنگره آن نرسیده
لاجرم حکم جهان آرا ممالک گشای عز صدور یافت که عساکر نصرت قرین برگرد آن حصن حصین دایره زده مرکزوار
در میان گیرند و مرحلهای قسمت نموده به تسخیر آن همت گماشتند چون حاکم قلعه دانست که روی ستیز و راه گریز ندارد
و امید کومکی نیست عاقبت اندیشی و دوربینی بکار برده کلید قلعه را وسیله نجات خود ساخته روی عجز به آستان ملایک
آشیان نهاد و آنحضرت خالدین را بحراست قلعه گذاشته متوجه پیش شدند و عنان شبدیز سبک خیز نرم داشته تمام
شب قطره فرمودند و هنگام طلوع صبح که وقت انکسار ظلمت و انتشار انوار است نواحی سارنگپور بفر ایح رایات جهان
افروز روشنی پذیرفت و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز ادهم خان بقصد تسخیر قلعه کاکرون برآمده دو سه کروه
راه قطع کرده بود از نهضت جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و با آنکه ماهم انکه والده ماجده او قاصدان تیزرو فرستاده
بود که از توجه آن حضرت اطلاع یافته آماده خدمت شود اما سرعت ایلغار شهریار برق سوار نه بمرتبه بود که مجال
یکروشی تواند رسید تا به قاصد و نامه چه رسد بالجمله ادهم خان فوج آراسته می آمد که کوکبه جهانتاب نمایان شد و چند تن
از مردم معتمد ادهم خان که پیشتر فوج او میرفتند دیده بخت با نوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سراسیمه
خود را از اسب انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان خود را حیران دید بحیرت فرو رفت که
آیا سبب این چه باشد و چون اسپ را تیزتر راند نظرش بر جمال جهان آرای پادشاه دین و دنیا افتاد و خود را

ذره مثال بر زمین افکنده روی نیاز بر خاک راه نهاد و جبهه دولت خود را آبروی تازه داد و از آنجا که بنده نوازی و کرم بخشی
لازمه ذات قدسی صفات آن حضرت است آن بدست تنگ ظرف را بنوازشهای خاص اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف
فرمودند تا دیگر امرا که به او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس یابند و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور گردیدند
و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور و بیت المعمور ساختند اگرچه ادهم خان به لوازم خدمت پرداخته
اجناس نفیس برسم پیشکش گذرانید لیکن چون بد نهادی این سررشته حساب از دست داده قدر مرحمت و عزت آن حضرت
را نشناخته پا از گلیم ادب بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را استقلالا خاوندی کرده و تمامی حرمان و پاتران باز بهادر
را فراهم آورده و بی تحصیل حکم دست تصرف به آنها دراز کرده بود و ازین رهگذر خاطر قدسی مظاهر قدری گرانی
داشت و هرچند پروانه وار بر سر گرد آن شمع انجمن لمعات مسکنت باطن انور که مظهر حقایق الهی است به او شکفته
نمی شد و چون از گرد راه رسیده بودند بجهت الغار تغییر لباس نفرموده ادهم خان نفایس لباس حاضر ساخت که شاید
او را به این نوازش سربلند سازند لیکن از رهگذر غباری که بر حوالی خاطر اقدس نشسته بود التفات به آن نفرمودند ادهم خان
ازین بی التفاتی مضطرب و متلاشی گشته به هر یک از مقربان التجا برده خضوع و خشوع ظاهر میساخت آن حضرت از
فرط عاطفت و ذره پروری بر حال زار او بخشوده تغییر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت گذرانیدند
روز دیگر عقب ماهم انگه والده او در خدمت حضرات عالیات رسیده به لوازم ضیافت و پیشکش پرداخته
از غنایم این فتح هر چه بدست ادهم خان افتاده بود و به تمامی حرمان و پاتران منظور اشرف گذرانید و شهریار مشکل پسند از آن
مجموعه جمیلی هر چه تمام تر هر چه شایسته حرم سرای عزت او دانستند انتخاب فرموده تتمه را باز به ادهم خان مرحمت کردند
و چهار روز در سارنگپور توقف فرموده رایات مراجعت به مستقر سریر خلافت برافراشتند و چون ظاهر قصبه سارنگپور
مخیم سراپرده اقبال شد پیر محمد خان و قیاخان و حبیب علی خان و سایر امرای آن صوبه که در خدمت با ادهم خان شریک
بودند از تیول خود آمده بسعادت زمین بوس اختصاص کردند و مورد انواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند و از همین
منزل ادهم خان و پیر محمد خان و سایر امرای آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب گردون شکوه برسم الغار
عنان معاودت به مستقر خلافه معطوف داشت و چون از پرتو رایات جهانتاب حوالی قلعه نرور منور گردید قراولان
خبر آوردند که درین بیشه شیری است که همواره سر راه بر مردم گرفته آسیب بسیار میرساند لاجرم شهریار شیر شکار بقصد او

توجه فرمودند و آن شیر با پنج بچه نمودار شد و حضرت خاقانی به نیروی تأییدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده تیغ همت برافراختند
و از مشاهده این حال نظارگیان قالب تهی ساختند و آن شیر بیشه وغا بیکی دست و روز بازوی شجاعت به مبارک زخم کار او به انجام
رسانیدند و بچه‌های شیر را هم از اتباع رکاب عالی به زخم تیر و شمشیر از هم گذرانیدند و بعد از این سفر محمد اصغر منشی که در خطوط صنعت نگار روزگار
بود بخطاب اشرف خانی خلعت امتیاز پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق
سه‌شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و امتداد این یورش یک ماه
و هشت روز کشیده بود ذکر توجه خاقان جهانگشا به انتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خانزمان و مراجعت نمودن به مقر امن و امان سنه ۵ ۵

چون خاطر اولیای دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار خانزمان بغایت نگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا بآن صوب
لازم وقت دانسته چهارم امرداد الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد شصت و هشت قمری متوجه شده بتأییدات الهی رایات
اقبال بصوب ممالک شرقیه برافراشتند و حراست دار الخلافه آگره به معین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت و منعم خان و خواجه جهان
و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت در این رکاب ظفر انتساب بوده نطاق خدمت بر میان جان بستند و چون حوالی قصبه
کالپی مضرب خیام سپهر احتشام شد عبدالله خان ازبک بوسیله مقربان بساط اقدس التماس مقدم عالی نمود و از آنجا که ذره
پروری و غریب نوازی لوازم ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون شد و منزل او را به انوار
قدوم گرامی محسود بهشت برین ساخته پایه عزت او را به اوج علیین رسانیدند و عبدالله خان بسر انجام اسباب سعادت
پرداخته مراسم نثار و پیشکش ظاهر ساخت و مورد انواع مراحم گردید و چون ظاهر کره که بر کنار دریای گنگ واقع است
مورد عساکر کیهان شکوه گشت خانزمان و برادرش بهادر خان بزمین بوس عتبه عرش ارتفاع شرف اختصاص
یافته و اقسام نفایس و فیلان مست نامی بطریق پیشکش گذرانیدند و از جمله فیلان دلشکار و بلبنه و دلیل و سید لیا
و جگموهن داخل حلقه خاصه شده منظور نظر مشکل پسند گردیدند و خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی
در مقام بازپرس نیامده از تقصیرات گذشته ایشان اغماض عین فرمودند و نامداران والا خواجه عبدالمجید آصف خان با بسیاری
از سپاه‌داران عرصه فیروزی بر سر راجه رامچند رخصت یافت و حکم شد که اگر غازی خان تنوری و جمعی از خون گرفتها را
که به پناه او در آمده اند بدرگاه معلی فرستد و نطاق خدمت و بندگی بر میان سعادت بندد او را باستمالت عواطف
پادشاهی ساخته معاودت نمایند چون موسم باران در رسیدن آمد و راجه در مقام نخوت ایستاد مجاهدان
عرصه اقبال مراجعت نموده به جاگیرهای خود شتافتند و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره به نشاط شکار

بر راحت عنان معاودت بصوب مستقر خلافه معطوف داشتند و خانزمان با برادر تا سه منزل قرین رکاب
ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب عالی بر جناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض
ده روز بدار الخلافت اگره نزول اجلال فرمود و امتداد این سفر مبارک یکماه و چهارده روز کشید و درین
ایام شمس الدین محمد خان اتکه بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص داشت از پنجاب آمده بسعادت زمین بوسی مستسعد گشت
و شرایف پیشکشی از اطراف گذرانیده بجلایل تفقدات خسروانه خلعت امتیاز بخشید و انتظام مهام مالی و ملکی برای
رزین او مفوض شد و ماهم انکه که سبق خدمت و کاردانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست ازین رهگذر بقدر
گرانی خاطر گشت و در ارکان نسبت و استقلال منعم خان که بظاهر وکیل بود نیز تزلزل راه یافت و چون انکه خان را
بغیر از خدمت و دلسوزی صاحب امری مطمح نظر نبود و مهمات را بی شایبه غرض فیصل میداد و در اخلاص و یکرنگی
با پادشاه صورت و معنی یکجهت بود با آنها یکرو ساخت و از توزع این دو کس غبار تفرقه بر دامن عزیمت او نشست
و از لوایح اقبال که درین سال سمت ظهور یافت تسخیر قلعه جناد است و مجملی ازین سانحه آنکه چون پسر عدلی آواره
دشت ادبار شد قلعه جناد که مسکن و ماوای او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد او فتح خان
مسند عالی خطاب داشت و صاحب جمعیت و اعتبار بود و از استحکام قلعه و لوازم قلعه داری بنخوت و خود
سری روزگار بسر می برد درینولا از مستقر اورنگ خلافه بفر و شکوه چتر گردون سای رونق آسمانی یافت
بخواجه عبد المجید آصف خان حکم شد که به تسخیر حصن حصین متوجه گردد و چون آصف خان بحوالی قلعه رسید فتو که از
سعادت بهره و از کاردانی نصیبه داشت بعرض اولیای دولت رسانید که این ذره عنایت غلام و هوا
خواه آن درگاه است اگر شیخ محمد غوث دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند هر آینه قلعه را به
دولتخواهان سپرده با دل جمع و خاطر مطمئن روی سعادت به آستان ملایک آشیان نهاده
در سلک فدائیان درگاه منتظم گردم چون التماس او از فروغ صدق روشنی داشت بشیخ محمد حکم شد که راه
نمای سعادت و دولت او گردد بمجرد رسیدن شیخ فتو از قلعه برآمده متوجه عتبه خلافت شد و بتفقدات خسروانه
شرف اختصاص

شرف اختصاص یافته در سلک امرای عالیقدر منتظم گردید و چون آن قلعه بخش علیخان ترکمان بتوفیق یافت در این هنگام که

دار الخلافه اکره مستقر سریر خلافت و معدلت بود داود خان را از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و

سر [illegible] خان را [illegible] بحکومت مالوه بلند مرتبه گردانیدند هم در این اثنا فرمان بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی

امید بدرگاه بی‌نیاز آوردند از سوانح سعادت اتمام عزیمت بادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی

قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان شباب که هنگام طغیان مواد غفلت ایام استیلاء حظوظ نفسانی است خصوص بادشاهان را

که تحصیل لوازم عیش و عشرت و ترتیب اسباب تنعم و عظمت بر طبق مراد میسر است خاطر سپهر پیمای بادشاه حقایق شناس در هر لباس

جویای حق و حقیقت بوده در طلب [illegible] از راحت ظاهری [illegible] همواره از در دلهای خدا آگاه دریوزه معرفت می‌نمودند و در لباس

ملک جویای گوهر مراد بوده از بحر دیگر بیان وادی حقیقت و سالکان راه طریقت هر جا نشان یافتی بصحبت او توسل جسته حلاوت

حضور گرامی را بتحصیل اسباب تکمیل مصروف داشته یک زمان ترک بطالت و غفلت نمی‌کردند تا آنکه درین هنگام از انفاس ارباب کمال در

موضع [illegible] که [illegible] اکره [illegible] بود واقع است تشریف داشتند جمعی از [illegible] دل شدند و انبساط بلند در مناقب

خواجه معین الدین چشتی [illegible] در حضرت [illegible] نمودند و بارها دیگر دلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود

آوازه [illegible] سامع افروز گشتند آن حضرت را شوق زیارت مرقد منور خواجه در [illegible] مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده

بی‌سابقه [illegible] از [illegible] عزیمت صدق [illegible] روز [illegible] چهارم بهمن ماه الهی موافق [illegible] جمادی الاول [illegible] بساط

[illegible] فرمودند [illegible] ماه [illegible] پیاده [illegible] و اکنون [illegible]

حضرت خواجه قدس سره [illegible] مولدان [illegible] و [illegible] سالکی [illegible] ایشان [illegible]

قدس رحلت فرموده [illegible] مخدوب [illegible] در طلب [illegible] و قطع تعلقات ظاهری

[illegible] علوم [illegible] اشتغال فرموده [illegible] در خراسان [illegible] یافت و در [illegible]

از توابع [illegible] بصحبت [illegible] شیخ عثمان هارونی رسیده [illegible] سال در صحبت شیخ عثمان

ریاضات [illegible] شیخ نجم الدین کبری [illegible] مشایخ عظام

واولیای کرام رسیده بزور دست یاوری همت کمند طلب بکنگرهٔ مراد انداخته و خدمت خواجه بزرگ واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و نسبت
واسطه بابراهیم ادهم و قبل از آمدن سلطان معزالدین سام و در عهد پتهورا از حضرت پیر خود بهند آمده در اجمیر اقامت گزید علو شان خواجه
ازان برتر است که این خاک نشین راه نیازمندی بشرح شمهٔ ازان تواند پرداخت و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال ششصد و دو
و در بغداد در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین بارادت خواجه معین الدین
فایز گشته و شیخ فرید شکر گنج که در پتن بخاک آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا و میر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید
داده اند و سلسلهٔ چشتیه تمام بخواجه منتهی میشود با الجمله آن حضرت بجاذبهٔ شوق قدم در شاهراه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند و چون موضع کلاونی
مخیم اردوی ظفر قرین گردید جمعی چاکران که در بساط قرب راه سخن داشتند حقیقت دولتخواهی راجه بهار مل که در طایفه کچهواهه از بوم کلان راجپوت است بعرض اشرف
رسانیدند که ازان تاریخ که در دهلی بسعادت آستانبوس شرف امتیاز یافته همواره لوازم دولتخواهی بتقدیم رسانیده اما مدتی است که از کم سلوکی
شرف الدین حسین میرزا توهم عظیم بخاطر راه داده در شعاب جبال متحصن است اگر پرتو التفات حضرت خاقانی شامل حال او شود بدولت سعادت
زمین بوس دریابد و بمقصد خواهشات امیدوار شده خواهد بود مجملی از بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین آنکه چون سرکار میوات که بجاگیر او مقرر گشت خواست که قصبهٔ [illegible]
که وطن مألوف راجه بهار مل است بتصرف خود در آورد و در اثنای شورش پسر پورنمل برادر کلان بهار مل بجهت منازعت پایه ست و نزاع ذاتی بمیرزا
شرف الدین حسین التجا برده از عناد فتنه پردازی مقدمات تحریک اغوا در میان آورد و آخر الامر میرزا لشکر بر سر راجه بهار مل کشیده چون آتش
از میان خانه اینها بر خواسته بود به تصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج مقرر ساخته جگناته راجه بهار مل و راجسنگه پسر اسکرن و کنگار
پسر جگمال برادر زادهای راجه بهار مل را گروگان عمال مراجعت با اجمیر معطوف داشت در وقتیکه بوسیله چغتای خان حقیقت حال بموقف عرض رسید حکم شد که
چغتای خان راجه بهار مل همراه او آرد و چون قصبه دوسه نزول اجلال اتفاق افتاد جیمل پسر روپسی برادر راجه بهار مل که کلانتر آن
سرزمین بود بوسیله مقربان درگاه معلی دولت زمین بوس دریافت آن حضرت فرمودند که آمدن این محبوس نیست باید که روپسی خود آمده از
عتبه قدسیه بکایند تا روپسی آمده بسجده آستان علیش ابدان مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر که در قصبه سانگانیر مضرب خیام نصرت اعتصام شد راجه
بهار مل با اکثری از برادران خویشان معتبر راجه بهگونتداس پسر کلان خود که بحلیت فطنت اهل و عیال خود گداخته بود بسجود قدسی آستان فرق عزت
برافراختند و بانواع مرحمت و اقسام تعطفات تسلی خاطر او فرموده در زمره بندهای خاص منتظم ساختند و از انجا که غربت نوازی شیمه کریمه آن
حضرت است حسب التماس راجه بهار مل صبیه او را داخل پرستاران حرم سرای عزت فرمودند با این نسبت پایه قدر او را از اتصال و افراز آن
سایر زمینداران برافراختند و درین ایام که منزل [illegible] نشاط شکار رخوش کشته متوجه اجمیر بودند یکی از جمله بادپایان خاصه بپای فرار یکی از

رعایا را بزور کشیده گرفت و صاحب آن قریه فریادکنان بدرگاه آمد و حسب الاتفاق آواز آن مظلوم بمسامع جلال رسید و بعد از
تحقیق و تفتیش صورت حال معروض بارگاه معدلت گردید و فرمان قضا مثال از جهان جلال بقطع پای او نفاذ یافت و
این سیاست باعث آن شد که دیگر هیچ بی اعتدالی پا از اندازه خود بیرون نه نهد و دست تصرف بمال مردم دراز نسازد
و چون قصبه سانگانیر مورد اردوی ظفر قرین گشت شرف الدین میرزا سعادت ملازمت دریافته پیشکشهای لایق گذرانید و حکم شد
که جگناته و راجسنگه و کنگار را که میرزا بگرو نگاه داشته حاضر سازد و از آن جا موکب اقبال بر جناح استعجال متوجه اجمیر گردید و بساعت مسعود در خطه
فیض ورود اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد و زیارت روضه منوره حضرت خواجه قدس سره العزیز استفاضه انوار فرمودند و
ساکنان حواشی آن روضه مقدسه را بخیرات و نذورات کامیاب ساختند و هم اثنا که بنیر محل بادشاهی را از راه میوات بملازمت
آوردند و چون میرزا شرف الدین حسین به تسخیر میرته تعین بود تا حال آن مهم صورت انجام نیافته بود بنا بر آن محمد خان و شاه بداغ خان
و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر از جاگیرداران آن نواحی را بکومک میرزا مقرر ساخته رایات
مراجعت بدار الخلافت آگره معطوف داشتند و در قصبه سانبهر جگناته و راج سنگه و کنگار را میرزا شرف الدین بنظر اشرف گذرانید
و از همین منزل میرزا شرف الدین حسین را رخصت معاودت فرموده برسم ایلغار متوجه دار الخلافه آگره شدند و راجه بهگونت داس و
مان سنگه پسر او که بحسن خدمت و تربیت حضرت خاقانی ممتاز گشتند و مناصب ارجمند امتیاز یافته داخل امرای عظام خواهند شد
قرین برکات سعادت ساخته راجه بهاره مل را رخصت دادند که سامان نموده متعاقب خود را بملازمت رساند و آن راه دور و دراز بمدت
سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندارمذ ماه الهی موافق روز جمعه ششم جمادی الآخر بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد آغاز

سال هفتم از جلوس ابد قرین حضرت خاقانی

درین هنگام که نوروز سلطانی بعیش و کامرانی ارزانی شد
و بهارستان نگار در قالب خاک روح نباتی دمید و جهان را طراوت و نضارت تازه بخشید آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت نجومی
و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری ببیت الشرف حمل پرتو انور فرمود ساحت و از ابتدای سال هفتم
از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال خجسته فال چهره گشای آمال
گردید فتح قلعه میرته است و مجملی از این داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکه اجمیر میرزا شرف الدین حسین با فواج ممالک
کشایی به تسخیر قلعه میرته تعین شده بود و آن قلعه را رای مالدیو که از راجهای معتبر و سرداران بزرگ هندوستان است مفوض داشت
و جیمل نام راجپوتی از معتمدان او بود و بشجاعت و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیو داس نام سردار دیگر با پانصد سوار جرار
که در جرات و تهور گوی سبقت از امثال و اقران خود میبرد بکومک جیمل تعین نموده القصه چون عساکر نصرت قرین بحوالی

قلعه رسیدند صفها آراسته زرهها پوشیده بی محابا از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلا جنبش و

حرکتی ظاهر نمیشد چهار سوار یکه تاز تیز جلوی نموده بدر قلعه تاختند و بزخم تیر و تبر آن خواب گرفتهای ادبار را از

بیدار ساختند و جمعی از راجپوتان بر فصیل برآمده خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و دو سوار از

لشکر اسلام مردانه شربت شهادت چشیدند و دو سوار دیگر زخمی مراجعت نموده بافواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسینی

و دیگر اعیان لشکر صلاح در آن دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده و مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط

بمحاصره باید پرداخت لهذا به استعداد مواد این کار همت گماشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند و

اهل قلعه در مقام مدافعه بوده همواره جمعی از جوانان کار طلب بیرونی برآمده تردداتی نمایان میکردند و بقدر همت

و جرات دست برد نموده باز خود را اندرون می افکندند تا آنکه یکی از نقبها را دارو پر ساخته آتش دادند برج قلعه

فرو ریخت و رخنه عظیم در حصار افتاد و بهادران عرصه اقبال راه تسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند و راجپوتان بکار واقعه

آنها هجوم آوردند و جنگی سخت در پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار بدرک اسفل

شتافتند و تمام آن روز آتش قتال در اشتعال بود و چون پرده ظلمت شب در میان حایل گشت کفار در آمد هر کسی بمورچل

خود بازگشت و آن سیاه بختان فرصت یافته شبانه رخنه را مضبوط کردند چون صبح سعادت دمید نجات خود را

منحصر در قلعه دادن یافته در صلح زدند و چندی از مردم کاردان فرستاده امان طلبیدند و میرزا شرف الدین حسینی راضی

بصلح نمی شد تا آنکه قرار یافت که اسباب و اشیا و بنه و بار خود را گذاشته تنها بدر روند و بهمین قرارداد افواج

منصوره دست از محاصره باز داشتند و جگمال با توابع و لواحق جانی بسلامت بدر برد و دیوداس از کمال جهالت

و ضلالت دل بمرگ نهاده نخست تمام اسباب و اشیا خود را پاک سوخت و آنگاه مانند شعله بر خود پیچید از قلعه

برآمد و با چهار صد و پانصد راجپوت خونریز آرزنی لشکر قیامت حشر در کمال تمکین و آرام روان شد چون بعضی

راجپوتان در فوج پادشاهی بودند که خصومت قدیم با و داشتند مثل لونکرن و جیمل و غیره بمیرزا شرف الدین نمودند

که این مردم بر خلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته گستاخانه میروند چه گنجایش دارد که با این خیرگی و بی باکی

از پهلوی لشکر گذشته جانی بسلامت برند میرزا شرف الدین حسینی را معقول افتاد و صفها آراسته متعاقب آنها روی

نهاد دیوداس

نهاد دیوداس ازین عزیمت آگاهی یافته متهورانه عطف عنان نمود جنگی سخت درپیوست و از جانبین مبارزتهای عظیم
بظهور آمد و بهادران طرفین دست از جان شسته بزخم تیغ و خنجر داد شجاعت و دلیری دادند و دیوداس برابر
خوبها تاخت و حملهای شیرانه و تلاشهای مردانه کرده و در آخر از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و سپاهیان
هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت در عرصه کارزار بر خاک هلاک افتاد امرای قرین فتح و فیروزی
عنان مراجعت معطوف داشته بجایگیرهای خود آمدند و برغم بعضی آنکه دیوداس زخمی از جنگ گاه بر آمد بعد از دوازده سال خود را
بلباس جوگیان ظاهر ساخت و مدتی در حیات بود والعلم عند الله تعالی

از وقایع اعلام فتح به تنبیه و تادیب مفسدان سکیت و غیره

در سه وقت که شهریار عدالت آثار بعزم سیر شکار از آب جون گذشته بنواحی سکیت و بهگانون که در سه کروهی دار الخلافه اکره واقعست
صید مقصود و منظور بودند برهمی بوسیله یکی از قراولان شرح تظلم و بیدادی متمردان آن مواضع بعرض رسانیدند که بسیار ابکیناه کشته اموال را
بغارت برده اند چون تمرد و راه زنی این نواحی شهرت عظیم داشت علی الخصوص اهالی موضع اربرکه به سکیت که بهاتهکیه مشهور اند در کم
کفر و بنای عدوان بنظر خود نداشتند حکم شد که ملازمان رکاب عالی مستعد و آماده باشند که فردا صبح متوجه تنبیه و تادیب آن گروه انبوه
شبی هم سحرگاه با معدودی که قرین رکاب ظفر انتساب بودند توجه فرمودند چندی بطریق مستقلا پیشتر روان ساختند و بعد از
دمیدن صبح موکب عالی بحوالی آن قریه رسید و قراولان خبر آوردند که متمردان از هیبت صیت افواج قاهره جای خود را
گذاشته فرار نموده اند لاجرم آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و حکم عالی به نفاذ پیوست که بهادران جان شکار
به تعاقب آن مفسدان تیره روزگار شتافته هرجا یابند بقصاص رسانند و از استعداد و لنشدۀ جلالت و اشتعال آتش
غضب خود نیز بسرعت هرچه تمامتر متعاقب روان شدند قریب به نیم روز بموضعی که متمردان فراهم آمده بودند رسیدند
حکم شد که شیردلان عرصه فیروزی از اطراف دیه در آمده آن خونگرفتهها را علف تیغ بیدریغ سازند و مردم دیهه مداخل
و مخارج را استحکام داده بمدافع و مقابله قدم ضلالت افشردند و جنگ سخت درپیوست چون مخالفان بحسب کمیت
فزونی داشتند چنانچه باید کار از پیش نمیرفت و معهذا اکثر سپاهیان بنا بر شدت گرما و کثرت تردد لب تشنه در جستجوی پناه
بردند طلبکار گوشه عافیت بودند جانفشانان ستوده خصال از بطرقی که بهاجسم پوشیده دیگران را دلدهی مینمودند
و دوران وقت خود بدولت و اقبال بر فیل دل شکار سوار بودند و چون در پیش دیهه آتش زبانه میکشید و در آمدن
فیل دشوار بود از جانب دیگر فیل را آوردند چون فیل به تنگناهای دیهه در آمد بظاهر حکایت اثر جلوه نمود که
جوانان حبشه زردی بالای بامی باکبری و زرلاش است و از آنکه و سیم خان حبشه زره پوشیده بود بخاطر مقدس گذشت

که علم او باشند و چون به شهر رسانیدند ظاهر شد که مقبل خان است که از کمال جرأت و تهور یکبری در آن تخته
میخواهد که او را از اوج حیات بحضیض نیستی انداز و دیگر مفسدان بحمایت او هجوم آورده اند لاجرم جمعی از بهادران
اشارت شد که بر بام برآمده کومک او نمایند و از همه بیشتر سید علی تورکلی منعم خان خانخانان خود را رسانیده
بسیاری را از گرد و پیش او رسانند و آن گبر دیو صفت را که با مقبل خان کشتی میگرفت بر خاک هلاک انداخت
و فیل کوه شکوه پادشاهی بکوچه بند در آمده بنیان وجود بسیاری از گبران بی دین را زیر و زبر ساخت و از اطراف
و جوانب سر و چوب و سنگ و خشت باریدن گرفت و جانب الهی که هم جا و همه وقت حافظ و ناصر آن برگزیده
درگاه الهی است نگاهبانی فرموده در اثنای جنگ مغلوبه دست فیل پادشاهی بچاه غله فرو رفت و جهار خان
فوجدار که در عقب فیل نشسته بود بر بالای آن حضرت افتاد تا باید کریم کارساز دست فیل از چنان جایی سلامت
برآمد و بندگان حضرت نگذاشتند که فیل را بجولی که اکثر متمردان در آنجا مضبوط شده اند رسانیده در هم نوردند
و بعض از راجه بهکونت داس و راجه بدیچند هیچکس از فدائیان رکاب سعادت همراه نبود و در بن وقت
جوانی کرد روبرو آمده شمشیری بر چهره فیل انداخت و زخم آن به حلقه آهنی که در دندان فیل بجهت نمود
و استحکام می بندند رسید و از ضرب آن شمشیر از هم جست و فیل خشم و غضب آن هندو را از فتنه بایمال قهر ساخت
و ناگاه پسر پانزده ساله از بالای بام با اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت و جهار خان خواست
که او را از هم گذارند رحمت ذاتی و شفقت جبلی آن حضرت مانع آمد حکم شد که او را نگاه دارند و چون
نزدیک بجولی رسیدند فیل را بشکستن دیواری اشارت فرمودند علاول خان فوجدار آن حضرت را
نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میکرد که رحمت خدا بر تو باد که فیل را بجای خوب رسانیده رفاقت البته المجازی
تو پیش پادشاه خواهم کرد و از پس که تیر و سنگ میریخت هفت تیر بر سپر خاصه رسیده بود و فغفار این حال
تاتار خان فریاد بر کشید پادشاه هم در بن تیرباران کجا می روید جهار خان به اخلاص گفت که چه وقت بام برون آست
بالجمله فیل خاصه دیوار حویلی را شکسته در آمد و چند فیل دیگر هم همراه رسیدند و جمعی کثیر از آن تیرکشان سیاه بخت
بدرک الاسفل شتافتند و جمعی در خانه مضبوط شدند بموجب حکم سقف خانه را شکافته آتش در زدند
قریب هزار کس بقهر الهی سوختند و آن شهسوار عرصه کارزار تا آنکه دکار جنس محکم را زیر و زبر و بازوی
تا گشت موج ابنها توکنی و از تور اید نهضت موکب معلی بملک مالوه و تنظیم و تنسیق آن ممالک

بجولی ادهم خان

چون ادهم خان باستیلام عتبهٔ قدسیه روی خدمت نهاد و پیر محمد خان مستقل حاکم مالوه شد باز بهادر که در ایام غربت
و آوارگی بمیران مبارک شاه حاکم خاندیس و برهانپور پناه برده بود درین وقت قابو دانسته و از میران کمک گرفته به مالوه
شتافت و چون به پیر محمد خان خبر رسید که باز بهادر به آن نواحی آمده در مقام استعداد و جمعیت است با فوجی آراسته
متوجه جنگ او شد و باز بهادر نیز صفها راست ساخته بمقابله و مقاتله او روی نهاد و به اندک زد و خورد شکست
بر باز بهادر افتاد و عساکر منصوره قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده غنایم فراوان متصرف آوردند و از آنجا
پیر محمد خان به تسخیر قلعه بیجاگره که از قلعهای حصین آن ولایت است و به تصرف اعتماد خان [illegible] یکی از ملازمان باز بهادر
بود متوجه شد بعد از مدت مدید که بهادران لشکر منصور ترددات نمایان کردند اهل حصار در لوازم قلعه‌داری
اهتمام شایسته بظهور آوردند جمعی خسروشاه که ملازم پیر محمد خان بود کمندی چند نصب نموده بر فراز قلعه بر آمد و چون
شام ادبار آن جوق گمراهان نزدیک رسیده بود مست خواب غفلت گشتند تا آنکه قریب دولت جوانان
کار طلب بتدریج بقلعه در آمدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت نمودند و از طرفین
ترددات شایسته بظهور پیوست تا آنکه بر اهل قلعه فریاد الامان بر داشته متفرق گشتند و اعتماد خان مذکور
با یک کس دیگر امان گویان می آمد که تیری به او رسید و مسافر ملک نیستی گردید و بقیة السیف حرکت المذبوحی
کرده اکثری کشته شدند و چندی امان یافته بدر رفتند غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون افتاد
و پیر محمد خان روزی چند دران قلعه طرح اقامت افکنده و خاطر از ضبط آن سرکار پرداخته متوجه سلطانپور
و نذربار گردید و به اندک ترددی سلطانپور را داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه
بیجاگره معطوف داشت و چون خبر یافت که باز بهادر بمیران مبارک شاه التجا برده در مقام سامان
لشکر است پیشدستی نموده با هزار جوان چیده بر سر آسیر و برهانپور ایلغار فرموده از آب نربده گذشته
یک شب چهل کروه راه در نوردیده و قریب باسیر قلعه مختصری بود در آنجا یک زنجیر فیل بدست
یافته از گرد راه جلو ریز خود را بقلعه رسانید و به سر پولادی تسخیر نموده آن فیل را ضمیمه غنایم گشت الغار را
میران مبارک شاه فوجی گذاشته از آسیر بجای فضلت آن قلعه فرستاده بود در آن هنگام که اولیای
دولت قاهره از تسخیر قلعه پرداخته متوجه برهانپور بودند که فوج میران نمودار شد و پیر محمد خان جمعی را
همراه خسروشاه و یار علی بلوچ بدفع آن جماعه تعیین فرموده به اندک ترددی [illegible] کلیه جمعیت هزیمت گسیخته

قلاع

بگشت و اگرچه مخالفان بر جسم ... آواره حرامه علوم کرده بودند و مغاربان کوکبه صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع بار دیگر طالع

گشت و آن معموره از نسخ و غارت زمانه کشید و آن جهان شهری که نمونه از مصر جامع بود در جلوه الفتن بغارت رفت و حلیلان

ماطلی ... لشکریان اعدا که مجاحمت روی کار از عهده احصای این سرزمین برآمده اند و پیران مبارک شان که ابا عن جد و اجداد

آن مملکت بود صلاح حال خود در تحصن قلعه آسیر دانسته بلوازم قلعه داری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در معاودت دانسته و از عسکر ظفر

بصوب بجاگر برافراشت در اثنای راه خبر رسید که باز بهادر جمعیت ... فراهم آورده و نفاق گمرای خاندیس بعزم ورزم ... فتنه

و چون غنایم نمو فور و اموال غیر محصور از باز بهادر ... منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت گرد آوری اسباب و اموال بخود

در داده پیر محمد خان از استماع این خبر موحش ... خاطر کنند مجلس ... آراست و رای جمعی بران قرار گرفت که چون مردم متوهی

شده اند جنگ را اصلاح داده و از آب نربده گذشته روز چند در قصبه ... توقف نماید تا بسیار لشکر از محنت نموده متوجه

جنگ شوند ازان جا که ... طلوعی را هبوطی لازم و هر کمال را زوالی منتج است پیر محمد خان ... را ... شنیده بجانب

قرار داد چون امر دیگر ... ده کلاک ... بود ... و نوکران ... از توقع ... نوع

نباید و بای ثبات قرار ... از جای رفت و کار بجائی رسید که پیر محمد خان ... لشکر بود ... که از کرم ... ماد در جوی از

خبر دار نبود ... پیر محمد خان کسنده با لعنف و اکراه از جنگ گاه بیرون ... زیر پا ... رسید ... شمشیر خود را

تاب ... اتفاق از میان آب ... می کند ... پیر محمد خان ... خورد و ... شکسته ... آب ... چون اجل جلو

گیرنده بود ... تماشا ... از دست ... بحر فنا کردند و بعد از وقوع این ... قلیج خان ... محمد قلی خان ... و علی خان

و جمعی از امرای کومک که ... در صوبه مالوه بودند دل از دست داده ... شدند و ... حظ ... ها بر گرام

در حضور ... باز بهادر ... مالوه در آمده تمام آن ملک را متصرف ... شد

لاجرم رای جهان آرای ... محالک ... خان ... جهان ... که یکی از امرای ... شوکت ... بود ... سعی

... پیر ... صبحها آن ... عبدالله ... عبدالله ... افتاد و ... نیز ... مالوه

شد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که از کمال ... اختصاص داشت ... ملک ... فرمود ... گشتند

که بعد از ... ممالک و انتظام ... خاص معین الدین احمد خان ... و عبدالله خان بحکومت آن جا مقرر باشد

و چون عبدالله خان نو ... مالوه در آمد ... باز بهادر ... معاودت ... محمد ... گامی ... مالوه ... روی ... نهاد

وجمعی از ... ۴۰

وجمعی از بهادران کار طلب متعاقب باز بهادر شتافتند بسیاری از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبدالله خان
در بلده مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار یافته قصبات و پرگنات آن مملکت را با امرا تقسیم نمود و معین الدین
احمد خان بعد از ضبط ولایت و تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجده سده خلافت سر بلندی یافت
و باز بهادر آواره دشت ادبار گردیده روزی چند با رانا اودیسنگه التجا برده روزگاری بهزار ناکامی گذرانید و چون
صلاح حال و مآل خود منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیله مقربان بارگاه عزت جبین خجلت بادشاه
جرم بخش عذر پذیر نهاد چنانچه در محل خود نگارش خواهد یافت و از غرایب وقایع آنکه روزی که پیر محمد خان بقصد تسخیر مملکت
بیجاگره و گرکون از قلعه مندو بیرون میرفت بخدمت مجذوبی که از مفردان روزگار بود و در دروازه مسجد جامع مندو می
نشست و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف
مجید همراه است پیر محمد خان حمایل مصحف طلبیده پیش نهاد او بطریق تفاول گشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقا سطر اول صفحه
نخستین این آیه کریمه برآمده بود واغرقنا آل فرعون وانتم تنظرون پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست بآزار آن عزیز دراز
کرده دو سه قمچی زد و در اندک وقتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود بظهور انجامید و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه
مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی فرمانروای ایران است چون از سوالف ایام روابط دوستی و وداد و قواعد مودت
و اتحاد میان این دو دودمان عالی شان و آن سلسله رفیع مکان استحکام داشت درین ولا شاه مغفرت پناه سید بیگ ولد معصوم بیگ
که ابن عم شاه بود و سالها منصب وکالت کلاه گوشه عزت می افراخت و حضرت شاه او را بعموم اعلی خطاب مفتخر نموده بود برسم
عزا پرسی حضرت جنت آشیانی و تهنیت جلوس ابد قرین حضرت خاقانی فرستاده از اقمشه نفیسه و اسپان عراقی بدو از اقسام
تحف و هدایا مصحوب مشار الیه بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی دار الخلافت آگره رسید آنحضرت
بعضی امرا و اعیان سلطنت را به استقبال فرستاده بتعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند و مبلغ چهارده لک دام مرادی که
هفتصد تومان رایج عراق است با دیگر اجناس بطریق اقامت مرحمت فرمودند و بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر
برآسود مجلس عالی ترتیب داده بسعادت کورنش و ملازمت اختصاص بخشیدند و مکتوبی که مشتمل بر تجدید مبانی اخلاص
و یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا ایلچی آورده گذرانید و بعد از عرض مراسم تعزیت و لوازم
تهنیت تبرکات اعلی حضرت بزبان تلطف و عاطفت احوال سپاه و شاه پرسیده ایلچی را بتفقدات گوناگون نوازش

فرمودند و حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافتها نموده از آنچه باید و شاید ذره کوتاه دستی ننمایند و در عرض دو ماه که
سید بیگ در درگاه گیتی پناه بود مبلغ دو لک و سه لک از خزانه عامره مدد خرج عنایت میفرمودند و چون رخصت انعطاف
ارزانی داشتند مبلغ بیست لک دام با دیگر اجناس که یک هزار تومان عراق قیمت خرج راه عنایت شد و بجهت شاه
از نفایس روزگار و لوازم هر دیار مبلغهای کلی برسم ارمغان فرستاده اند تفویض فرمودن مهمات ممالک مالوه وغیره
بعیار دانشخان اعظم شمس الدین محمد خان حضرت خاقانی که بحجابت و حراست ربانی از صغر سن در دامن عصمت قباب ماهم انگه تربیت یافته
بودند و آن بلند بخت عالی مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم به این دولت داشت ادهم خان پسری از خوردی باز
در ملازمت آنحضرت گستاخ برآمده بهمین تربیت و قدردانی آنحضرت بمراتب بلند و مناصب ارجمند تصاعد نموده و بنسبت
قرب خدمت والده اش مغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون می نهاد و سخت بی اعتدالانه می زیست و حضرت
خاقانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض عینی میکردند تا آنکه درینولا که خان
اعظم شمس الدین محمد خان انکه از روی دلسوزی و اخلاص بتمشیت مهمات مالی و ملکی پرداخت و حل و عقد و قبض و بسط امور
سلطنت برای رزین او تفویض یافت جمعی از کهنه گرگان واقعه طلب که از میان دو سنگ آرد میخواهند بنابر بغض و حسد
کینه انکه خان را در دل گرفته بمقدمات دور از حساب و سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند و اگر او را از میان برداری مدار
سلطنت و حکومت هندوستان بر تو خواهد بود خصوصاً منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک و تحریص این بد مست باده
جوانی و دولت و مدهوش نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان نیز دامن برین آتش زد و اسباب فتنه و شورش سرانجام
یافت تا آنکه روز پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان در سر دیوان انکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و
سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت نشسته به انتظام مهام ملکی اشتغال داشتند که ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از اوباشی
آمده در آن بارگاه دولت داخل شد و حاضران مجلس بتعظیم او برخاستند و انکه خان نیم قیامی کرد و آن سفاک بی باک بمجرد
رسیدن بی محابا دست به خنجر برده متوجه انکه خان شد و بخوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود خشم آلوده اشارت کرد که
چه استاده اید فظاهراً این از منزل خود هم باین قصد برآمده بود القصه خوشم بی دولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن
صدر نشین وساده سعادت رسانید و انکه خان سراسیمه مضطرب بجانب دولت سرای بادشاهی دوید درین اثنای
خدابردی ملازم ادهم خان نیز خود را رسانیده دو شمشیر انداخت و آن رکن السلطنه در صحن دولتخانه بدرجه شهادت رسید

فالفی کن

فایق گشت و ازین حایله هایله غوغای عظیم و وحشت غریب از حواشی دولت سرای اقبال برخاست و آن بی اعتدال
خون گرفته به اندیشه تباه گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شد و خواست که شمشیر در دست سرزده بمحل در آید خواجه
نعمت خواجه سرای درباری فی الفور اورا منفعل ساخت و آن کم فرصت هر چند تلاشی نمود خواجه نعمت توفیق خدمت یافته
در نگشود و حضرت خاقانی که بر بستر راحت و کامرانی تکیه فرموده بودند ازین شورش و آشوب بیدار شده باعث
غوغا پرسیدند که چیست و چون هیچ یک از بزرگیان حرم سرای دولت از صورت حال اطلاع نداشت آنحضرت خود
سر از دیوار قصر برآورده استکشاف احوال فرمودند رفیق چهار منصب که از قدیمیان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض
داشت و اشارت بقالب خون آلود آن شهید سعید نمود حضرت خاقانی بقهرمانی جلال برافروخته با اضطراب تمام
متوجه بیرون شدند و درین وقت بی آنکه طلب فرمایند یکی از پرستاران سراپرده غیرت شمشیر خاصه بدست اشرف داد
و آن شیر دل بزور بازوی ید اللهی شمشیر گرفته بجانب ایوانی که ادهم خان در آنجا بود متوجه گردیدند چون چشم خشم آلود شهریار
عدالت بران مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده اتکه مرا چرا کشتی آن خیره چشم گستاخ پیش
دویده هر دو دست حضرت را گرفته گفت که بادشاه غور رس فرمایند که چه کس او را کشته و بقدر تلاشی هم نمود و حاضران
بساط قرب را چه نکوهش کنم که در چنین وقتی هیچ کس را توفیق یاوری نکرد که آن سیاه بخت را نزدیک نگذارد حضرت خاقانی
بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ ادهم خان خلاص ساخته بشدت غضب مشتی بر روی آوردند که مانند کبوتر بچه
معلق بر زمین افتاد و از هوش رفت و از فرط قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند که این دیوانه سر گستاخ
را به بندید فرحت خان خاصه خیل و سنگرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند و حکم شد که از بالای صفه سرنگون ساخته
بیندازند و در وقت انداختن چون پایهایش بزمین خورد و از مردن جان بدر برد بار دیگر حکم شد که او را ببالا آورده سر
نگون اندازند درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز سر او پراکنده گشت و آن سرگشته روزگار پریشانی
و مانع در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان و شهاب خان باعث فتنه و آشوب شده بودند
از صولت غضب پادشاهی هراسیده راه فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خانی از واقعه پدر گرامی
قدر وقوف یافته با جمع اتکه خیل مسلح گردیده سر راه ادهم خان و ماهم انکه گرفت و غافل ازین که شهریار معدلت شعار
حقوق نسبت ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بقصاص رسانیده اند و بعد از انکه

حقیقت حال معلوم آنها شد این سخن را از راه حیف نبذ داشته بقیس القصور بمیکردند لاجرم حضرت خاقانی شیخ محمد
غزنوی را طلب داشته ادهم خان مقتول با و نمودند و او رفته تسلی بخش خاطر برهم خورده انگه خیل گشت و آن همه شور
و شغب فرو نشست و ماهم انکه که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده و بندگان
حضرت او را مقید ساخته اند تعلق مادری و مهر فرزندی او را بر داشته که ملازمت اشرف آورد که شاید پسر خود را
خلاصی تواند خواست حضرت خاقانی ماهم انکه را دیده فرمود که ادهم خان انکه ما را کشت و ماهم در برابر او را قصاص فرمودیم
آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید آنچه میفرمایند موافق حق و مطابق عدالتست اما هنوز باور نمیکرد که پسرش
را کشته باشند بی تحاشی یکی مادر دستم خان صورت واقعه پوست کنده بماهم انکه گفت و ماهم انکه پرسید که بچه طریق
کشته اند جواب داد که اثر زخم گرزی بر روی او پیداست دیگر نمیدانم و آن اثر منت الهی بود که تپانچه غیبی بر روی او
زده بودند و چون کشته شدن پسر متیقن ماهم انکه گردید شروع در خضوع خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار آغاز نهاد
خواست که بر سر نعش فرزند بحال تباه خود در رود حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر او اظهار مدارات و استمالت فرموده چندان دلداری
او کردند که بقدر امکان تسکین یافت و از وفور شفقت و دلداری نگذاشتند که بخانه رفته پسر خود را به آن حالت ببیند و حکم فرمودند
که بزودی تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش او را به دهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انکه بخانه خود رفته بلوازم
سوگواری و مراسم عزاداری پرداخت و چون تعلق مفرط با فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود نمود مرض او
روی در تزاید آورد و ارکان عافیت تزلزل پذیرفت بعد از این واقعه بچهل روز مسافر ملک نیستی گردید و خاطر مقدس
مظاهر آن حضرت از قضیه ناگزیر او تا بغایت آشفتگی و گرانی کشید و با عزاز و اکرام تمام او را به دهلی فرستادند و
خود هم قدمی چند بمتابعت نعش آن عفت سرشت رفته رفتنها فرمودند و بحکم اشرف عمارتی عالی بر سر مزار
او اساس یافت و بمحض در خاطر جوئی و دلدهی فرزندان انکه جان والتیام جراحت قلب ایشان توجهات
عظیم مبذول داشتند و از سوانح دولت افزا نسبت فرمودن اعتماد خان است و انتظام یافتن محال خالصات بحسن تدبیر
و کاردانی وی چون در حسن بخشش و بزرگی دل دریا نوال دوست گیتی عیال ممالک ستان سرمایه بحر و کان
بغایت مختصر دلی و فع مینمود و با وجود وسعت هندوستان و فزونی حاصلات آن در شش ماه در خزانه عامره مبلغی
معتدبه بمصلحت ملک گیری و جهانبانی وفا کند فراهم نیامده بود و متصدیان مهمات کارها جز از کم فرصتی
وجه از نارسائی در انتظام مهام خالصات و جمع خراج نمی پرداختند در نیولا که دست تصرف حق ناشناسان منقلب

خاقان

از دامن دخل کوتاه شد و خواجه پهول ملک خواجه‌سرا که در ایام حکومت سلیم شاه پسر شیر شاه بجوهر رشد و کاردانی
خطاب محمدخانی یافته بود پرتو عنایت حضرت خاقانی شامل حال او گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات
شایسته گردید و پادشاه ذره‌پرور او را بخطاب اعتمادخانی ممتاز ساخته بسرانجام مهمات خالصات و تحصیل خزانه و
سرکارهای بیوتات علا اختصاص بخشیدند و جمع پرگنات خالصات که به تصرف ارباب تغلب بود از آنها انتزاع فرموده
به اعتمادخان حواله شد و آن دولتخواه پسندیده خدمت در باب ضوابط جلیله دیوانی مستحق نسبته مساعی موفور
بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور و هم خزاین موفور گشت و مهمات سرکار اعلی نظام و رونق دیگر
یافت و از بدایع وقایع گریختن منعم خان و گرفتار شدن او است چون این دو قضیه عظیم در یک روز بحرکات قاسم خان
و فتنه‌سازی او حادث شد و بعلت استقلال خود که میخواست عروس مملکت را بی زحمت رقیب در آغوش اعتبار
گیرد و با وجود آن دو کس مستقلاً با و میسر نشد در سواد آرزوی حکومت کامل پیش نهاد همت کوتاه ساخته بمراقبت
قاسم خان میر بحر از راه دامن کوه مسالک و مغولهای نامتعارف ساخت که خود را بر او به سلامت رساند
و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید از او وقعی ننهاده فرمودند که منعم خان مخلص تو هم دور از کار حیف اراده باطل بخاطر
راه داده آخر بقبح آن رسیده و ندامت گزیده مراجعت خواهد نمود و خود را آشفته بادیه ضلالت و گمراهی نخواهد
ساخت هر چند ارباب غرض فرصت یافته در ضبط اموال و اسباب او بتصریح و کنایه عرض داشت نمودند آن حضرت
از بزرگی ذات و وسعت حوصله ملتفت حرف آنها نشده فرمودند که زنهار احدی پیرامون خانه او نگردد و فرضاً
اگر منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او بنده قدیم این دودمان رفیع الشان است اموال و اسباب او را
از عقب خواهد فرستاد قضا را بعد از تکاپوی فراوان دگی کوه و بیابان در حوالی پرگنه سروت که جاگیر میر محمود منشی
مقرر بود عبور ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم میر محمود خبر یافت که دو کس از امرا سراسیمه بر اینجا رسیده اند
و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست به اتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی
مقید ساخت و سید محمود بارهه که بمیامن خدمت و نیروی شجاعت در حرکه امرای عظام انتظام یافته بود
در آن نواحی جاگیر داشت از این واقعه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و وقت را غنیمت شمرده در اداب
مردمی و مهمانداری کوشید و به اعزاز تمام بخدمت حضرت خاقانی آورد و آن حضرت بخلاف اندیشه باطل او و
فکرهای ناقص اهل روزگار بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان منصب و خطاب خانخانانی ارزانی داشتند

و با انواع مرحمت و اقسام دلجویی خاطر اشرف بسم خورده او را جلمبال یافت و از سوانح عشرت افزای آمدن میان تان سین است [illegible] گاه گیتی پناه

و شرح این اجمال آنکه میان تان سین در فنون موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزگار و یگانه این کار و در نفس سرایی و نغمه پردازی

زبان سحرآفرین داشت و از اول آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او کسی نگذشته و اغلب ظن آنکه بعد از این در کارخانه تکوین او جلوه گر نشود

و در لطافت سخن و نزاکت مضامین ید طولی داشت و همواره انوار فیوضات الهی نامتناهی از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر وقادش

پرتو می افکند و به آوازش اثر عجیب بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیده های درگاه ایزدی مطبوع دلها و مقبول نظرها بود و هر چه می بست

و سکه [illegible] سوز و نیاز [illegible] زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست با الجمله چون صیت نغمه پردازی میان تان سین بلند آوازه

شد و اهل این فن که تا آن زمان هندی آنها را کلاونت گویند تصانیف او را تحفه مجلس بهشت آیین حضرت مکرر در حضور آن حضرت خوانده و

بعرض رسانیده اراده آوردن او [illegible] رغبت حاصل کرده در پیش راجه رام چند [illegible] ضمیر [illegible] حضرت خاقانی از کمال جهانبانی

و قدردانی طلب نموده بود و جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب و محرمان سخن فهمی و حضور [illegible] شفقت نامه فرستادند که او را از آن

درگاه بسازد و راجه خلاف حکم اشرف قدرت خویش [illegible] نداشته ناچار از روی اضطرار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده میان تان سین را با

با سامان شایسته و پیشکشهای [illegible] نامی و جواهر گرامی بدرگاه جهان پناه روانه ساخت اما چه پیشکش و کدام جوهر مقدار میان تان سین باشد

القصه در وقت جلال خان قورچی میان تان سین را [illegible] حضور خاقان عرش آشیان [illegible] صوری و معنوی گردانید و از آنجا که راجه [illegible]

رو میکرد و همی که بدرگاه عالی آمد قریب صد فیل و دویست و [illegible] سوار از افغانان [illegible] همراه [illegible] اسباب تجمل و سامان او

از پیش کش پادشاه گذرانید و حضرت خاقانی ممالک ستانی در مجلس اول یک کرور دام که دو لک روپیه رایج آن زمان و پنج هزار تومان عراق است انعام فرمودند و

بر جلد روز [illegible] مبلغها از تعداد بیش [illegible] می نمودند چون جوهر قابل داشت در ادراک [illegible] تمامی توجهات صوری و معنوی و تربیت های

ظاهری و باطنی آن حضرت [illegible] آفتاب عظیم [illegible] داد الوان فیوضات بر صفحات خاطرش منقش گشت و نقوش [illegible] کامل [illegible]

چندین هزار نفس [illegible] که هر کدام دلیل اعجاز بیان او [illegible] و التفات گرامی حضرت خاقانی [illegible]

دارد

آغاز سال هشتم از مبدا جلوس خاقان گیتی ستان و آمدن میان تان سین

و هنگامی که تان سین به نغمه روح افزای بزم آرا گردید بلبلان باغ به تحسین [illegible] جشن جهان افروز نغمه [illegible]

[illegible] سخن [illegible] قصاید مدح [illegible] بارگاه [illegible] خوانند ابیات [illegible]

است ‖ روز بازار گل و ریحان است ‖ توده [illegible] عنبر آمیز است ‖ دامن باد [illegible] است ‖ بار در پرده

ریوان بلبل ؛؛ مطرب بزم گلستان است ؛؛ وزپی تهنیت نوروزی ؛؛ باغ را باد صبا مهمان است ؛؛ نیر اعظم
عطیه بخش عالم بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و هفتاد تشریف و سعادت
ببرج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبداء جلوس حضرت خاقانی بخرمی و شادمانی آغاز شد و از سوانح که در افتتاح
این سال خجسته اقبال بظهور پیوست مفتوح شدن ولایت پنه است به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان و شکست
یافتن راجه رامچند و غازی خان سور و شرح این کارنامه اقبال آنکه چون خواجه عبدالمجید بکار فرمائی سیف و قلم در امثال
و اقران علم امتیاز می افراخت درین ولا شهریار جوهر شناس او را بخطاب آصف خانی اختصاص بخشیده سرکار کره را
که ولایتی است وسیع در وجه تیول او مرحمت فرموده بضبط آن با جمعیت فرستادند او بحسن تدبیر نخست در مقام تسخیر
ملک پنه شد و براجه رامچند که از راجهای نامور زمینداران معتبر هندوستان است پیغام نمود که اگر فرمان برداری
و خراج گذاری قبول نماید و غازی خان سور را که پناه باو برده بود بدرگاه معلی فرستد هرآینه از آسیب صدمات افواج
قاهره محفوظ و مصون خواهد بود و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خواهد رسید راجه از بخت برگشتگی سر از اطاعت تافته
در مقام جنگ و ستیزه در آمده و آصف خان به اعتماد اقبال روز افزون افواج ترتیب داده بر سر او رفت و راجه
باتفاق غازی خان سور لشکر فراوان از راجپوت و افغان فراهم آورده بعرصه نبرد شتافت و از جانبین هنگامه کارزار
و معرکه گیر و دار گرم شد و بعد از کشش و کوشش بسیار و زد و خورد بیشمار آصف خان غالب آمد و غازی خان سور
با بسیاری از سرداران آن لشکر شعشعه تیغ صاعقه بار جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو
که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود تحصن جست و غنایم فراوان تصرف اولیای دولت ابد مقرون در آمد
و آصف خان متوجه است که بدان قلعه رفته محاصره نماید درین اثنا باستدعا و استشفاع راجهای معتبر که بسعادت
خدمت حضور شرف اختصاص داشتند فرمان جهان مطاع صادر شد که چون راجه رامچند قرار داده که دولت زمین
بوس دریابد و در زمره فدائیان درگاه منتظم گردد از سر تقصیر و گناه او گذشته آرام باید کرد زیاده ازین در مقام خرابی او نباشد
و دست تصرف از ولایت او کوتاه دارد آصف خان بموجب فرمان جهان مطاع عنان مراجعت منعطف
داشته مظفر و منصور بجاگیر خود معاودت نمود ؛ دیگر بعضی از سوانحات که در ممالک درین ایام روی نموده
در سوامع مسامع عز و جلال رسید که غنی خان ولد منعم خان که بوکالت بلد و تمشیت مهمات سرکار کابل [illegible]
می نهاد در اطوار ناملایم و سلوک ناپسندیده او اکثر اعیان دولت میرزا را باهم اتفاق نموده دست تصرف و مداخلت او را

کوتاه ساخته اند و ناکام دل از ریاست و حکومت گرفته بدترین حالی از املاک برآمده است و شرح
این برسبیل اجمال آنکه چون غنی خان را مستی جوانی و دولت و نشاء غرور و نخوت برین نوع دماغ ساخته
بود همواره بی باکی و بی اعتدالی روزگار بسر می برد و عموم خلایق از اوضاع ناملایم و اطوار ناهنجار او به تنگ آمده
و اعیان دولت از ستم شریکی و بدسلوکی او بجان رسیده پیوسته در اندیشه مشوره می بودند و یکی از حرکات
ناپسندیده غنی خان آنکه تولک خان قوچین را که نسبت سبقت خدمت به این سلسله علیه داشت
بهیچ و سببی گرفته با جمعی از خویشان مقید ساخت و بالاخره به التماس بعضی از ارباب صلاح او را گذاشت
و تولک خان بموضع ماما خاتون که در وجه جاگیر او مقرر بود رفته پای در دامن صبر و تحمل پیچیده چشم براه
وقت و قابو نهاد که در وقتش انتقام خود را از غنی خان بکشد تا آنکه درین ولا قافله از بلخ آمده بموضع چاریکاران
رسید و غنی خان با معدودی از ملازمان خود به استقبال قافله رفت و چون تولک خان ازین معنی آگاهی یافت
قابو دانسته با جمعی از قرابتان و نوکران خود الغار کرده نیم شب بر سر غنی خان ریخته او را دستگیر ساخت
و در بند زنجیر کشید و باز جمعی از ارباب صلاح درمیان آمده بعهد و سوگند قرار دادند که از پای منار تا لنکاک و بامیان
که پنجم حصه ولایت کابل است بجاگیر تولک خان مقرر باشد و بعد ازین منازعتی و کدورتی درمیان راه نیابد
و غنی خان را به این شروط خلاص ساختند روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان نقض عهد
نموده لشکر خود را جمع ساخته بر سر تولک خان روان شد و تولک خان طاقت مقاومت نیاورده
از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی از خویش و قوم خود روی امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان
به تعاقب او شتافت و قریب موضع ژاله که از گذرهای آب غوربند است باو رسید و جنگ
در پیوست و بابای قورچی و چندی دیگر از همراهان تولک خان کشته شدند و تولک خان با اسفندیار پسر
و معدودی جان بسلامت بیرون برد از آنجا غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشته دست ظلم و
تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز کرد و مردم از بی
باکی او بجان آمدند و اکثر از اعیان خدمت میرزا حکیم با هم اتفاق نموده فضیل بیگ پسر ابوالفتح
را با خود متفق ساخته همت بدفع او مصروف داشتند اتفاقاً روزی غنی خان از شهر برآمده بسیر فالیز
رفت و آنها فرصت یافته دروازهای قلعه را بسته برج و باره را استحکام دادند و میرزا حکیم را بر بالای
دروازه آهنی آورده نقاره ها نواختند و همه یکدل و یک رو شده مستعد قتال جدال گشتند غنی خان

کمال خفیف قال

از حقیقت حال آگاهی یافته سراسیمه و مضطرب متوجه شهر شد چون بکنار قلعه رسید راه مداخل مسدود یافت در کمال حیرت
بر پشته سیاه سنگ که مقابل دروازه است آمد و خواست که بر سبیل رسایل گفت و شنود و مشکل سر انجام دهد و کاری از پیش برد اهل قلعه
به تیر و تفنگ جواب دادند و نوبتی بجانب او آنقدر انداختند که نشانه بسیار رسید و نزدیک بود اهل قلعه بر سر آن بخزند در موقف جمعی از
کابلیان دو گروه به شهر در آمدند چون غنی خان دید که نقش تزویر دیگر نشست و نزدیک شد که گرفتار گردد ناکام و دل
از حکومت کابل با هزار حسرت وداع کرده روی امید بدرگاه معلی نهاد و ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم که
عورت عاقله صاحب تدبیر بی بهمت بود مهمات را از پیش گرفته فضل بیگ را وکیل میرزا ساخت و چون برادر او شاه
نیابت ابو الفتح پسرش نیابت پدر به تمشیت مهمات و معاملات میرزا اختیار [illegible] اکثر محال معموره کابل را
بجاگیر خود و منسوبان خود گرفت و جاهای خراب را بخالصه سرکار میرزا مقرر ساخت و چون دو سه ماهی بر این منوال گذشت
اکثر مردم از ستم پیشگی او به تنگ آمده بودند والده میرزا محمد حکیم با شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و معصوم کابلی و غیره اتفاق
نمود و قصد فضل بیگ و پسرش کرده [illegible] و شبی ابو الفتح را اندرون طلبیده مجلس [illegible] و آن [illegible] و بمرو دید که
[illegible] در دولت خانه میرزا [illegible] رفت و جمعی بر سر او [illegible] کارش تمام ساختند و [illegible] غنی [illegible]
[illegible] بر سر او [illegible] کردند و چند کس را از پای [illegible] و غلغله عظیم در شهر افتاد و
فضل بیگ مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را با مدد میرزا [illegible] و [illegible] خان [illegible] داده بود
[illegible] رسانید و [illegible] روان شد و جمعی از اولاد او [illegible] و [illegible] کرده بقلعه آوردند
او را به آواره صحرای عدم [illegible] ولی اتکه کامل حل و عقد مهمات کابل شده و خود را [illegible] عادل [illegible]
و چندر [illegible] خان [illegible] برادران [illegible] و خواجه [illegible] ملک و خواجه سرا را [illegible] اخلاص جوانی ملقب گردانند و [illegible]
هر زه که مناسب حال و موافق شان او بود از پیش [illegible] و والده میرزا [illegible] او به تنگ آمد
[illegible] که قصد [illegible] ملک [illegible]
کردند و [illegible] مهمات از پیش خود گرفت بالجمله چون [illegible] سر آوردن غنی خان و خرابی احوال کابل [illegible]
علیه رسید رای جهان آرای [illegible] فرمود که منعم خان را که [illegible] آرزوی حکومت کابل [illegible]

میرزا حکیم و ضابطه آن ملک باشد فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد

و الهند از محمد قلی برلاس و حیدر محمد خان آخته بیگی و شاه حسین خان مکری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور خان

یکه و جمعی دیگر از بهادران بکومک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمودند و منعم خان که خود را این دولت

نمی شناخت و مشتاق کابل بود بمجرد رخصت بسرعت هر چه تمام تر متوجه گشت کوچ بر کوچ خود را به جلال آباد

رسانید و اصلا انتظار کومک نکشید که امرا با او ملحق شوند و بکلم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم

آورد و میرزا را همراه گرفته از کابل به تقاول او بر آمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمدیم چه بهتر و الا

کمربخشی خود را ملازمت حضرت خاقانی میرسانم چه خانخانان با انعام پسر و برادرزاده خود تمام این مردم را

به سیاست های گوناگون تعذیب خواهد کرد و بقصد جنگ غنی را بسرعت تمام پیشتر فرستاد که قلعه جلال آباد

را مضبوط نماید چون منعم خان خبر آمدن غنی بقلعه جلال آباد را شنید خواجه کلان بیگ و جمعی را بسر غنی

فرستاد و غنی قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بکلم شنیدند و لشکرها

از طرفین مستعد قتال و جدال شده به جنبانیدن در مقام خواجه رستم تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان بیگ

که هراول منعم خان بود کشته شد و منعم خان تاب نیاورده شکست یافت و اکثر همراهان منعم خان که نجسته

و کابلیان ملحق شدند و منعم خان بحال تباه عنان معاودت معطوف داشت و جمیع اموال و

اسباب او در روی او بتاراج رفت و غنیمت فراوان به تصرف کابلیان در آمد و اکثر مردم بتاراج

نمی پرداختند و الا ممکن که منعم خان گرفتار هم شد القصه در کمال سراسیمگی و اضطراب خود را به بگرام رسانید

روزی چند در آنجا توقف نموده یاری نوای باخشی را با عرضداشت روانه درگاه سپهر اشتباه ساخت و التماس نمود

که روی آمدن درگاه ندارم امیدوارم رخصت شهر حجاز سرفراز شوم و تقصیرات خود را پاک ساخته متوجه آستان

بوسی گردم و اگر این التماس بمعرض قبول موصول نشود و قدری جاگیر در سرکار پنجاب مرحمت فرمایند

و نفسی راست ساخته و سامان خود نموده بشرف زمین بوس مستعد گردم و خود تا بتوقف عرضداشت

بولایت گکران آمد و سلطان آدم گکر بلوازم مردمی و مهمانداری پرداخت و چون عرضداشت او

و پایه سریر سلیمانی رسید حکم شد که چاکرهای قدیم او بحال خود است و کلای خود را بحال قدیم بعضی ماند و خود متوجه ملازمت شود

که بیشتر از پیشتر مورد عنایات و مشمول عواطف خواهد گشت و اصلا از هیچ رهگذر غبار تفرقه بخاطر خود راه ندهد در باره گریختن از بین مقوله

بیم بار شده ان‌شاءالله تعالی بزودی بتدارک شکستهای او خواهیم فرمود معظم خان بمراحم بادشاهی مستظهر گشته روی بدرگاه

سپهر اقتدار نهاد و او استظهار شامل الهی بعز بساط بوس شرف اختصاص یافت و بزلال مکرمت و سحاب مرحمت حضرت خاقانی غبار کلفت

و گرد ملالت از چهره خاطرش پاک گشت و چون گزارش آنکه چون بخدمت پدر رسید معظم خان او را بیش خود راه نداده از فرزندی خود عاق کرد و از حضرت

خاقانی التماس اخراج او نموده بحال زار او از آن ... آواره گردانید و او نزد حاکم خان عادل ... بقدر رعایتی یافت و آخر در آنجا هم

پیمانه جوهر خود را اظهار ساخت و رفته رفته در نظرهای بی دفع ... بحال تباه گذرانید در غربت و بینوائی روزگارش سپری شد

یورش شوکت جهانگیر ... طایفه لنگران ... دیگر یورش طایفه لنگران پایین دریای بهت و ... آشت

همواره بحکام آنجا صاحب بیست و شش هزار و سی و چهل هزار پیاده می بودند و در وقت ضرورت بیشتر از این سامان می نمودند و چون از حکام در آن

حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه سلطان سارنگ و سلطان آدم لنگر را باین دودمان عالی ونسبت اخلاص و رابطه بندگی استحکام یافته بود باطاعت

... راضی شدند و سلطان سارنگ را با شیرشاه و سلیم شاه پسرش مصافهای صعب روی داد ... قلعه رهتاس را بجهت ... لنگران

اساس نهاد و آخر سلطان سارنگ ... در قلعه گوالیار محبوس شد و بعد از آن ولایت بتصرف سلیم شاه در آمد و بعد از سلطان سارنگ

سلطان آدم بحکومت رسید و تا بود باستقلال گذرانید و از غرایب آنکه ... سلیم شاه حکم بقتل زندانیان قلعه گوالیار فرمود و به زندان خانه را کاواک

... باروت و تفنگ کرده آتش در زدند و سوزش آتش و دارو تمام خانه ... و زندانیان پاک سوختند و کمال خان از آن ... محفوظ ماند و در گوشه

خانه که بود ... به سلامت برد و سلیم شاه از مشاهده این حال تعجب و سوگند کمال خان را از زندان برآورده ملازم خود ساخت و چون

سواد اعظم هندوستان بانوار رایات مقدس حضرت خاقانی روشنی پذیرفت و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر جلوس اعلی ... زینت یافت کمال خان

در سلک بندهای درگاه و امرای صاحب جاه منتظم شد و مصدر خدمات پسندیده گشت اما سلطان آدم ... مراسم اخلاص و لوازم بندگی

بنمود و سررشته ... را که بمنتهای ... آسان فرو گذاشت و استماع ... باشد که خاقان ... کمال خان ولد سلطان ... را که

حکومت آنجا تا ... رسید و بعد از ... سلطان سارنگ سلطان آدم ... حکومت آنجا را گرفته بود نوازش فرموده فرستادند فرمان جهان مطاع

بمیر محمد خان کلان و مهدی خان قاسم و قطب الدین محمد خان و راجه ... را ... و ... که ملک ... را

نموده ... سلطان آدم برآورده بکمال خان مسلم دارند امرای ... باقواج ... شتافتند و باداب ... شدند و

سلطان آدم قدم جرأت و جلادت پیش نهاده بمقابله ... شتافت و در حوالی قصبه ... جنگ عظیم در پیوست اما از آنجا

کمال خان ... افغانان ... [illegible]

سارنگ

ار [illegible]

[illegible] بی مقابل از نقبای دولت ابد قرین آسیب شکست بر طایفه گکران و فتحی که از فتوحات روزگار توانند شد
روی داد و سلطان آدم دستگیر گردید و دستگیری آنچه بس که تعاقب دلیر در رسید و بدیر بسبب تنگی جنگل کشمیر پناه برده در اندک
فرصتی او را اسیر و دستگیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران را که هیچ یک از فرمان روایان هندوستان در تسخیر آن
نباده بودند با سهل وجوه تسخیر نموده حسب الحکم بکمال خان گکران ارزانی داشته و سلطان آدم را با پسر [illegible] سپرده بجاگیر خود معاودت
نمودند و دولتی که هرگز در مخیله کمال خان نگذشته بود بمساعی توجه اشرف نصیب شد و کمال خان سلطان آدم را بند نهاد در قید نگاه
داشت تا رخت زندگانی بعالم جاودانی کشید و از سوانح سعادت انتما خواجه معین برادر میرزا اشرف الدین حسین است از کاشغر بدرگاه آسمان
پناه رسیده مجملی از احوال مشار الیه آنکه خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود فرزند خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه
اشتهار دارند و ایشان خلف صدق ناصر الدین خواجه عبیدالله احرار اند و خواجه خاوند محمود از برادران به انواع کمالات و
تهذیب اخلاق امتیاز داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارفه و بقصد استکمال قدم در وادی غربت نهاده
اول به خراسان شتافت و صحبت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در یافته مدتی در آن دیار بسر برده و از صحبت صدور علمای آن سرزمین
انواع معارف حاصل نموده بر حضرات ایشان بعراق رفته بکنجوری در صحبت علمای کبار گذرانید و چون خورشید علم از مطلع سپهر از
طالع گشته بود به هرات رفته در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی قرار گرفته علوم حکمت نمود و بعد از استکمال
و اعتلای مراتب کمال به ماوراء النهر معاودت فرمودند و مدتها در ماوراء النهر مرجع اکابر و اهالی و ملجای افاضل و موالی بوده در فترات ماوراء النهر
بمغلستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست
آن حضرت بهندوستان رسید و در دار الخلافه آگره بصحبت فیض منقبت آن پادشاه صوری و معنوی کامیاب ظاهر و باطن شده صدر نشین
مجلس بهشت آیین گردید و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی خواجه قاسم
و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات پدر از کابل بکاشغر برد عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان رفت و بخان از غایت
با اعزاز و اکرام در دیده زدوده جا یافت [illegible] را بخواهر [illegible] تکفل نمود و چون خواجه [illegible] میرزا شرف الدین حسین از
اطوار برون شنیده که بمیمنت [illegible] خاقانی مراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت زیارت حرم را و طواف کعبه مقصود شد که در این سال متوجه هندوستان
شد و چون بحدود بخارا رسید میرزا شرف الدین حسین از [illegible] حدود هشتصد بدر عالیقدر شتافته در خدمت ایشان متوجه درگاه
کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی آگره رسید حسب الحکم اکثر امرا و اعیان دولت باستقبال خواجه رفتند و حضرت خاقانی

[illegible]

از غایت جوهرشناسی و قدردانی بنفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه برآمدند و بانواع عزت سرافراز ساخته او را
باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس کاشغر بطریق پیشکش گذرانید و بمعرض قبول مقرون گشت و چندی
که پدر و پسر بملازمت حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا اشرف الدین حسین بی سبب ظاهر نفاق
باطنی که مجبول طینتش بود توهمی بخاطر راه داده و حقوق تربیت و نوازش آن حضرت بر طاق نسیان نهاده به اراده
بغی و کفران نعمت از درگاه آسمان جاه فرار نموده بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت حال بمعرض
بساط عز و جلال گردید هر چند منشاء این فعل ناپسندیده از دوستان و مصاحبان او تحقیق فرمودند بغیر از خبث باطن
و توهم باطل امری ظاهر نشد

درختی که تلخست او را سرشت ** گرش در نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب ** به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد ** همان میوهٔ تلخ بار آورد

لاجرم حضرت خاقانی بالهام ربانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی مشرف و اختصاص بخشیده محال جاگیر میرزا اشرف الدین
حسین را باو مکرمت فرمودند و گوشش هوش او را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند گرانبار دولت ساخته بجانب ناگور
که پیش از آن کوتاه همت و تنگ ظرف بود رخصت نمودند و اسماعیل قلی برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبائی و [illegible] بهادر
و چندی دیگر از امرا در آن جانب بسیار و مخلصان خدمت گذار بکومک او نامزد ساختند و حکم شد که سهو و خطای آن میرزا را نسبت
اگر میرزا از گران خواب غفلت بیدار شده باشد و از آن اراده باطل ندامت کشیده در مقام معذرت باشد او را
مستمال عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورند و اگر ترک خیالات فاسد ننماید و [illegible] و بیدولتی
راسخ قدم باشد سزای کردار در دامن روزگار او نهند تا موجب عبرت سایر کوته اندیشان حق ناشناس گردد حسین قلیخان
با امرای کومک متوجه ناگور شد و میرزا [illegible] قلعه اجمیر را بشیرخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت بی توقف
و حسین قلیخان قلعه اجمیر را محاصره نمود و شیرخان دیوانه عاقلانه جنبیده به امرا پیغام فرستاد که اگر مرا امان دهند بیرون
قلعه را می سپارم و حسین قلیخان عهد و شروط نمود که بآن دیوانه صاحب عقل آسیبی نرسانند و شیرخان از قلعه برآمده
دید و امرا از خاطر او [illegible] قلعه مطمئن ساخته عنان استعجال بتعاقب میرزا اشرف الدین حسین معطوف داشتند
و چون شرف الدین حسین میرزا از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافت طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش
بیرون یافته آواره دشت ادبار گردید و امرای نصرت قرین به آن سرزمین درآمدند و قلعه میرتهه را
که جمیل باستصواب میرزا در آنجا می بود متصرف شدند و بموجب حکم اشرف آن قلعه را بکمال حوالهٔ

نمودند و همت به تسخیر قلعهٔ جودهپور که مستحکم‌ترین قلعه‌های آن ولایت است بستند و دران ایام رای مالدیو
که راجهای معتبر صاحب جاه و شوکت هندوستان بود ازین عالم درگذشته بود و چندرسین پسر خورد او
جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرای محاصرهٔ قلعه همت گماشتند رام رای
پسر کلان رای مالدیو آمده داخل دولتخواهان شد و غاشیهٔ خدمت و بندگی بر دوش عزت
گرفته به استلام عتبهٔ قدسیه روی امید نهاد حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل
و جمعی دیگر از بهادران را بکومک حسین قلیخان تعین فرمودند و به تایید حضرت ذوالجلال و یمن اقبال لایزال
در اندک وقتی آن قلعه مفتوح گشت چون در بیولا جوهر رشد و حسن کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی
تربتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوه ظهور نمود از کمال قدردانی و جوهرشناسی پایهٔ اعتبار
و اقتدار خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مهمات مالی و ملکی و حل و عقد
امور سلطنت و جهانداری بقبضهٔ اختیار و قبضهٔ اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفرخانی بر ضمیمه
آن منصب گرامی گشت و مظفرخان این خدمت را بشایستگی و عزت کرد در لوازم کفایت و دیانت
معموری ولایت کاربردازی‌ها نمایان بظهور آورد و مورد تحسین و آفرین گردید ذکر آمدن شاه ابوالمعالی از
خانه مبارکه به اغوای میرزا شرف الدین حسین و غبار شورش برانگیختن و آواره دشت ادبار گشتن

چون پادشاه جرم‌بخش و عذرپذیر ما بپاس نسبت حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرایم و جرائم شاه ابوالمعالی
کشیده و به زلال غفران غبار زلات و عصیان از چهرهٔ احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت حرم مبارک
فرمودند مدت دو سال دران اماکن متبرکه گذرانید در بیولا متوجه زیارت کعبهٔ مقصود گردید چون باطنش
بصدق نیت و صفای طبیعت از آراستگی ملایمت نداشت در نواحی جالور بمیرزا شرف الدین پیوست و قران
نحسین اتفاق افتاد و آن حق ناشناس سلسله‌جنبان خبث باطن و محرک شورش خاطر لاابالی شاه ابوالمعالی
شده بعهد و سوگند او را با خود متفق ساخت و از ملازمان خود یار علی بلوچ و میرک کولابی را با سیصد جوان
مستعد همراه نمود که بمیان ولایت درآمده هنگامهٔ شورش و آشوب گرم سازد و قرار داد که اگر درین مهم
کاری از پیش رفت من هم خود را بشما ملحق می‌سازم و الا جانب کابل رفته بتحریک آمدن میرزا حکیم
نمایم و منتظر فرصت و طلبکار قابو باشید شاه ابوالمعالی به اغوای شرف الدین حسین میرزا رخت به پرگنه

حاجی پور

حاجی پور که عیال حسین قلیخان و سایر در انجا بود متوجه شد و چون بحاجی پور رسید احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان قلیخان همت افسرده

خود را منظور ملاحظه ساختند و شاه ابو المعالی بابه یوسف که نجابت بار کابل تسلط و عرس ایام بار کابل و از بعضی خالصه نگاهبان شجاعت خان

مقرر شده بود از جانب او قویم خان پسر حکومت او نجابت داشت و میرکسو عامل خالصه در ضدوان بود که خزانه کابل را گرفته

در کارگاه معلی ابد بالکان شاه ابو المعالی بانجا رسید و قسم را همت یاوری باکرد از خودرسانی و ناکرد کاری دست از جای پیر برافت

و عار کرد خسرو خود ببستند و میرکسو نیز بود دست و پای دیگر قرار کرده بود و نقد و جنس انچه در تشت کرآمده انرا اغار نمود

حسین قلیخان که از صورت حال اطلاع یافت صادق خان و اسماعیل قلیخان و جمع ندیم او روانه ساخت و خود بشتاب بر جناح استعجال خود را

رسانیده و احمد بیگ و سکندر بیگ از حاجی پور بر آمده بلشکر ظفر قرین ملحق گشتند ملحق گشتند و چون دوازده کروهی کابل رسیدند

حال آنکه برادر شاه ابو المعالی که اوام الناس او را شاه نوید امیگفتند از جاگیر خود بر آمده نزد برادر میرفت در راه بدام اولیای

دولت افتاد و شاه ابو المعالی یارای مقاومت از خبر غدر خویش بیرون شده از کابل فرار نمود و چون بقصبه غوربند رسید دو نفر

باز رسیدند که از عقب آن شاه نجس میرسند مردم اسماعیل قلی و احمد بیگ در آمد و میان قلیخان رسیدند

نزاع شد رفته رفته گفت و شنود بصاحبان رسید و در و فرود آمدن احمد بیگ و سکندر بیگ بخشت خاطری که یاری

شده بود بهتر رفته منزل کردند صبح بعد از آنکه امرا کوچ کرده بودند الغار کردند و جمعی از ها

بد حسابان و فا الله بیگ جسم منع شده اند عذری بمحمد حسین و ازان میان آنکه قلی حرام بیگ نوره پشت با میخان خود

رسانیده کیفیت حال اسلام ابو المعالی نمود و آن تیره درون در میان جنگ زاری سعد را طلبکار جالوس و محمود بند

نهادند عرصه جان سپاری الیمن آمده و آن منافقان میدانند لشکر جرأت قرار داد ابو المعالی روی صاحبان خود

شمشیر کشیدند مع میرزا احمد بیگ و اسکندر بیگ مردانه ایستاده داد شجاعت و جان سپاری دادند و بسیاری از بحالها

علف تیغ شجاعت گشت احمد و خود نیز بشهادت رسیده در راه اخلاص جان نثار کرده بود و شاه ابو المعالی از صدمات عالم کرد

اندیشیده مسلک فرار اختیار نمود و خجل بیرکته جستجو رسید نقصه در دروازه قلعه رسانیده بحکمت آمد و ندای شاه راه مدحت

و جان سپاری شد بنجا و از ابو المعالی بحصار فیروزه رفت و بایزید بیگ ملا دم منعم خان در جواب تسلی قلعه مهمام بسته بجا او ردادن

برگشته روزگار از همه نا امید گشته بجانب کابل شتافت و در حینی که موکب جهانگشا برسم شکار در نواحی متوره تشریف
داشتند حقیقت فتنه انگیزی شاه ابو المعالی بعرض مقربان بساط عزت رسید و از روی حزم و احتیاط شاه
بداغ خان و تاتار خان و رومی خان و جمعی از بهادران کارطلب تعین فرمودند که به تعاقب آن بی سعادت شتافته تا زنده
بدست آرند یا سر آن شوریده مغز را بدرگاه فرستند نهضت موکب اجلال خاقانی بلند اقبال بصوب دهلی و رسیدن

جراحت زخم بکمال برگ عنصر مقدس

چون خبر فتنه انگیزی شاه ابو المعالی گمراه در شکارگاه بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنابر
پاس حزم و احتیاط عنان استعجال بصوب دهلی معطوف داشته بتاریخ بیست و نهم دی ماه موافق شنبه بیست و سیوم
جمادی الاول دران خطهٔ دلگشا نزول سعادت فرمودند و ابو المعالی از شکوه سطوت موکب اقبال زیاده
برین صلاح حال در بودن هندوستان ندیده رخت فتنه و آشوب بصوب کابل کشید و از معظم وقایع آنکه دوم
بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی که آن حضرت بزیارت روضهٔ منوره سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز توجه فرموده بودند و از انجا مراجعت نموده بدولتخانه تشریف می آوردند چون
بچارسوی شهر قریب بمدرسه ماهم انگه رسیدند یکی از خونگرفتهای سیاه بخت که به اشارت شرف الدین میرزا
در کمین بود از میان مغلوبه تیری بجانب آن قبلهٔ روی زمین و دلبست پناه دنیا و دین انداخت و بر کتف راست
حضرت خاقانی رسید و قریب یک وجب فرو نشست و غلغله از نهاد زمین و زمان برخاست و دلهای ارباب اخلاص
شرح شرحه شد حاضران بساط قرب بر سر آن سفاک بی باک ریخته میخواستند بعد از تشخیص احوال بیاسا رسانند
حکم شد که بتحقیق و تفتیش نپرداخته جهانیان را از لوث وجود آن مردود و ملعون پاک سازند که مبادا در حین
وقتی که از حیات منقطع الطمع گشته جمعی از ارباب اخلاص و بندهای خاص را متهم سازد بموجب حکم فی الفور او
را پاره پاره ساختند و شهریار کوه وقار بجهت تسلی مخلصان جان فشان و تسکین شورش جهانیان با دل قوی و خاطر
خرسند بهمان دستور سواره متوجه بارگاه اقبال گردیدند چون در هر حال و هر وقت حراست و حمایت ایزدی
حافظ و ناصر آن برگزیده دین و دولت است زخم کارگر نیفتاد و تدبیر و معالجه حکمای حاذق و جراحان مبارک
دست علی الخصوص حکیم عین الملک که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن تجربه از ماهران اینکار

٤٦

بود و در عرض یک هفته آن زخم روی بالتیام نهاد و صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص را مرهم مراد آمد و عالم آفت
جهان بر ستم خورده را از امن و امان لباس تازه پدید آمد — سلامتی همه آفاق در سلامت اوست — اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط به
تفحص آن جوان کرفته التفات نفرمودند اما این قدر مشخص شد که قتلق فولاد نام از غلامان میرزا شرف الدین حسین میرزا است و داخل آن مفسدید
کس است که شاه ابو المعالی همراه ساخته بود چون کشته روزگار قرار نموده تغافل رفت این غلام داد طلبیده بدستیاری آمده خود را [?] بتر
بلا ساخت بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری تازگی داشت و سواری اسپ متعذر
بود اکثر اوقات در سکهپال نشسته قطع منازل و طی مراحل فرموده در ساعت مسعود مختار سایه چتر گردون سای بر ساحت قدس تمثال دار الخلافت
آگره افکندند و ساکنان آن خطه فیض اساس سعادت اتصال دست نثار بر پای جواهر آسای موکب عالی رسانیدند و بسجدات شکر این مواهب باره تقدیم
رسانیدند — آغاز سال نهم از جلوس اشرف اقدس حضرت خاقانی — درین هنگام که روزگار افسرده از انبساط
ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غمکده دلها چمن چمن گلهای مراد شکفت بهار عیسوی دم بنسیم روح پرور پژمردگان
نبات را جان دارو آوری حیات در داد و جهان چون باطن اهل اخلاص بخرمی و شکفتگی آراستگی یافت نوروز جهان افروز هزاران میمنت و
مبارکی بعد از انقضای سه ساعت و بیست و [?] دقیقه [?] شب شنبه پنجم رجب سال نهصد و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب ببیت الشرف
خویش تحویل نمود از جلائل مکارم و اعظم مراحم که در مبادی این سال مبارک سمت ظهور یافت بخشش جزیه است و اندازه مبلغ جزیه
در وسعت مملکت هندوستان زیاده بران است که محاسبان دور کار از عهده ضبط آن توانند برآمد و لیکن چون محاسبان پادشاه سایه خداست و سایه
همه بر نیک و بد و خوب و زشت مساوی است و فیض او بهمه شامل است حکم شد که از تاریخ حال در کل قلمرو خاقان گیتی ستان هیچکس بطلب جزیه مزاحم حال اهالی
در گیتی ستان نشود هندو و مسلمان و گبر و ترسا همه یکدیگر در مقام صلح کل بوده هر کدام بدین و آئین خود [?] کرده کار باشند و در اصل تعیین جزیه آن
بوده همواره مبلغ معتبری در خزانه بیت المال موجود باشد و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین گردد هرگاه بمصاحب اقبال
خاقان ستوده خصال هزاران گنج و در خزانه دولت بر هم افزوده و جمیع راجهای و رایان هندوستان سر اطاعت بر خط فرمان نهاده
در شاهراه اخلاص جانفشانی می نموده باشند حاجت به [?] درحینی که راجه مالسنگه به تسخیر ولایت کوهستان و تادیب راجه های
آن نواحی تعین شده بود این قطعه گفته — شاها فرمان فرستادی براجه — که سازد هندوان کوه را رام — [?]
روئی از عدل تو [?] — که هندو میزند شمشیر اسلام — و بخصوص گرفتن جزیه که [?] دارد حاشا که دامن همت آنحضرت
را [?] الایش بیالاید و از اتفاقات حسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست رسیدن شاه ابوالمعالی است

بکابل و قصاص یافتن او بمقتضای بی باکی و بد اندیشی و شرح این ماجرا آنکه چون آن بدسگال روزگار از آن بند گریخته روی ادبار بدیار کابل نهاد

عرضداشتی متضمن عجز و زاری بسیار بماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاده این بیت نوشت ~ ما بدین در نه پی حشمت و جاه

آمده ایم " از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم " ماه جوجک بیگم که خود را عاقله روزگار میپنداشت و بعد از اطلاع مضمون عریضه جمعی از دولت

نوشت

خواهان خود را طلب داشته در این باب کنگاش خواست و آن بیدولتان صلاح وقت را طلب فتنه رایی و هوا از کوتاه فکری و نارسائی دریافت

خطا کرده خاطر بیگم را بدان نمودند که شاه ابوالمعالی شاهزاده بسیار از روزگار خورده بشما پناه آورده اگر نسبت بتوجهات حضرت شاهنشاهی را منظور داشته

رعایت احوال او فرمایند طریق عاطفت آنکه قدر مروت شناخته مصدر حسن حال شد و فکر کرده و نیز اوا ارشاد صحیح است چه مدارت سلاطین کامگار

با آنها است و نمود کرده اند بهتر آنست که بیگم او را ایشان مصاحبت خوش بر سر بلند ساخته نظر بندی قبول فرمایند و همشیره میرزا محمد حکیم را بحباله

ازدواج او در آرند بیگم از این مقدمات فریب آمیز که صورت ظاهری داشت خطا خورده بکنه معامله و معرفت کار او نرسیده و اصلاح صلاح آن نظر بین در نیامد

و افلاس بتعدی توقف نکرد که حقیقت حال بدرگاه جهانبانی عرضداشت نموده حضرت گونه جاهل نمانده وقتی بامل حوالی درکمال ملایمت و کرمی نوشته

فرستاده اعزاز و احترام تمام بکابل آورده آن سلاله دودمان عزت را بجهان مدار اندیش فتنه سرشت نسبت کرده و به نتایج اعمال و ثمرات

افعال خود در اندک فرصتی رسید و مجملی از تفصیل آنکه شاه ابوالمعالی بعد از آن نسبت استقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید و بعضی

منشیان شوریده طلب میل سکون تیز خواجه خان و شاهان و غیره که از بیگم آزرده بودند بهانه ساختند تا بیگم را از این مقدمات که بیگم

در عقد حیات است استقلال تو استمرار نخواهد یافت و عنقریب بحرکت بابت و لی آنکه و جمعی که در این ایام دست تصرف و فعلت آنها از مهمات کوتاه شده

تا جامع خواهد ساخت اگر تو بیش دستی نموده بیگم را از میان برداری و میرزا محمد حکیم که هنوز خورد سال است در قبضه اختیار تو خواهد بود بر

وفق اراده تو نشو و نما یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد نهاد آن بیباک بیباک از بیحیایی ارباب غرض و حقوق عاطفت و نسبت بیگم را

بعقوق مبدل ساخته بالاتفاق شکوه ترک قاضی زاده نام چهره برخشی خون بیگم ریخت و نخست عورت و دیگر را الکمان بیگم گشت و خون نهند

که غلط کرد در نقص بیگم شد بیگم حقیقت حال اطلاع فته بخانه در آمده در اندرون نشست و ابوالمعالی با آنکی دولا و باقی دیگر دروازه را

شکسته بیرون چنین در آمدند و بیگم را با تیغ بیدریغ شهادت جاویدند و بعد از کشتن بیگم بطلب میرزا محمد حکیم شتافتند و میرزا را که در گوشه

با اطفال بازی میکرد بدست آورده روزی دیگر حیدر قاسم کوه بر را که از امرای معتبر این دودمان عالی بود گرفته بقتل رسانیدند

و برادر خویش محمد قاسم را بمنصب ساخت و برادری محمد مبدالی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان

با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده بقصاص خون بیگم کمر همت بستند و مستعد قتال و جدال گشته از راه است بقلعه در آمدند

واز بنجانب ابوالمعالی نیز فوج ترتیب داده بمقابله و مدافعه برآمد و جنگ عظیم در پیوست خلق بسیار از جانبین کشته شدند و
اخر ابوالمعالی غالب آمده المردم را از قلعه برآورد و هر کدام بجای متفرق گشتند حسن خان و محسن خان بجانب جلال آباد شتافتند
و محمد قاسم برادر حیدر قاسم خان فرصت یافته از بند جست و راه بدخشان پیش گرفته خود را بمیرزا سلیمان رسانیده جا در کابل و تسلط
ابوالمعالی و کشتن حکیم را خاطر نشان نمود و میرزا حکیم نیز با وجود خوردسالی پنهانی کسی نزد میرزا سلیمان فرستاده التماس معاونت نموده
گفت شاید انتقام خون مادر خود از آن حق ناشناس تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل با لشکر و احتشام بدخشان
متوجه کابل شد و ابوالمعالی چون آمدن میرزا سلیمان شنید بجمع سپاه پرداخت و میرزا حکیم را با خود متفق انگاشته همراه گرفت و پیش از
آمدن میرزا سلیمان با سپاه آراسته جلوریز رسید و جنگ سخت در پیوست و بدخشیان چون نزدیک بود که کابلیان را بر دارند راندند و ابوالمعالی میرزا
محمد حکیم را در غول گذاشته خود با گروهی از فوج کابلیان شتافت و جمعی از هواخواهان میرزا فرصت غنیمت شمرده جلو میرزا را گرفته بفوج میرزا
سلیمان در آمدند و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا محمد حکیم قوی دل گشته یکبار حمله بر فوج کابلیان آورد و کابلیان از وقوع این
حال پراکنده و متفرق گردیده راه آوارگی سپردند و ابوالمعالی که از رفتن میرزا محمد حکیم و غدر کابلیان آگاهی یافت سراسیمه و
حیران روی بگریز نهاد و بدخشیان سپاهی مردی بهمت تعاقب او برگشته او را گرفتار نموده در حوالی موضع چاریکاران دستگیر ساختند
و دست و گردن بسته بخدمت میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان بحشمت و شوکت تمام بکابل درآمد و او چون گرفته آماندند و زنجیر
نزد میرزا حکیم فرستاد و میرزا فرمود که از آن حق ناشناس ظالم طبیعت القصاص چون ستم از خلق کشیدند و صورت این واقعه در غره
ماه خرداد الهی سنه ۹ موافق عید رمضان نهصد و هفتاد و یک هجری از پرده قضا چهره گشا گردید جو بد کردی مباش ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت را مکافات و بعد از فتح میرزا سلیمان صبیه خود را از بدخشان طلبیده در حباله ازدواج میرزا محمد حکیم درآورد
و امید عیسی را که از اعیان دولت او بود بوکالت میرزا نصب ساخته اکثر محال کابل را بمردم بدخشان جاگیر نموده خاطر از ضبط آن ولایت مطمئن ساخته
عنان مراجعت بجانب بدخشان معطوف داشت اگرچه مقصود میرزا سلیمان این بود که کابل را به بدخشان سپرده میرزا محمد حکیم را همراه بدخشان ببرد اما میرزا
سلیمان بجهت ملاحظه بدنامی و اندیشه آنکه مبادا بمعنی بر خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی گران آید عجالة الوقت بهمین قدر تسلط راضی
شد و سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر نموده یک حصه را بمیرزا محمد حکیم و متعلقان او واگذاشت و چون صورت
حال بعرض حضرت خاقانی رسید امرای پنجاب را بجهت دفع شورش بدخشیان و تسلط ایشان بکابل فرستادند و میرزا محمد حکیم

[illegible]

به اعانت عساکر منصوره بدخشان را از کابل بیرون کرد چنانچه شرح آن بجای خود مرقوم کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی

فتح ولایت گده که به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خانی خواجه عبدالمجید هروی از اولاد شیخ رکن الدین خوافیست از طبقه اهل قلم

و در آغاز دولت روزافزون بمنصب وزارت اختصاص داشت بجوهر رشد و کاردانی از وزارت بعالی مرتبه امارت و لوای

تصاعد نمود و چون آثار شجاعت و امارت از جبهه حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از کمال جوهرشناسی قدردانی خواجه را بخطاب آصف خانی

ممتاز ساخته از رتبه وزارت باعلی درجه امارت بلندمرتبه گردانیدند اگرچه خواجه تاجیک بود اما بمیامن اقبال روزافزون درین دولت ابد القدر

توفیق خدمات پسندیده و ترددات شایسته یافت که بزرگان صاحب شمشیر نسبت بتیغ او بر زمین نهادند و از اعاظم ممالک که به تیغ همت آصفخان

مفتوح گشت ولایت گده کتنگه است و تفصیل این اجمال آنکه ملکیست در هندوستان که آنرا گوندوانه خوانند و طایفه گوند که از ازل قوم اند

و دران ملک توطن دارند طول آن صد پنجاه کروه و عرض آن هشتاد کروه باشد و این ملکیست بغایت وسیع مشتمل بر چندین قلعه و از ثقات

صحیح القول استماع افتاده که در زمان سابق که هفتاد هزار قریه درین ملک آبادان بوده و جنگلهای آن ملک مملو از فیل است و پیوسته

در آنجا شکار فیل میکنند و خراج عمده آن ولایت فیل است از جمله گده شهریست کلان و کتنگه نام موضع ایست متصل آن و این

دو اسم را مرکب ساخته گده کتنگه میگویند در سوالف ایام هندی راجهای و رایان در آن ملک جای داشته اند اگرچه سوار در آنجا

کمتر است اما پیاده جنگی از احصای شمار بیرون و از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان در هندوستان طایر فتح هیچ پادشاه

از سلاطین والا شکوه با وجود امتداد عهد در هوای آن ملک مآل بال نگشوده در هنگامی که آصفخان فتح ولایت پنهه نمود حکومت گده

سرانی درگاوتی نام عورتی رسیده بود و آن ستمزن در شجاعت و سخاوت و کاردانی و هنرمندی شهره و نظر از کمال رشد و همت تمام آن

ملک را بشوکت و قدرت در تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت او مالگذاری مینمود و اکثر جاهای

زمینداران حوالی و حواشی آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند شوهر رانی درگاوتی دلپت نام داشته چون او رخت هستی

بربست پسر او بیر نارائن نام پسری پنجساله ازو ماند و بجهت صغر سن آن پسر رانی خود متکفل اسباب سلطنت و متصدی او آن ریاست گشت

و بفضل دوراندیشی و تهور بیش از پیش کار بر دار آنجا عزت او و نظام پیوست و او بارها با باز بهادر حاکم مالوه و افغانان میانه که همسایه

او بود محاربات عظیم دست داده و در جمیع معارک غالب آمد همواره بیست هزار سوار و هزار فیل نامی در جنگها همراه میداشت

و خود نیز تیرانداز و بندوق انداز بیخطا بود و اکثر بشکار رفتی و هر گاه اثر شیری ظاهر شد خود را تا بندوق نزدی چون آصف خان ولایت پنهه را

مفتوح ساخت و با رانی قرب جوار بهم رسانید راه آشنائی و دوستی گشوده بانی بهانه از مداخل و مخارج آن ملک وقوف حاصل کرد

و چون از حقیقت حال آن و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع یافته هوای هم آغوشی و عروس آن ملک در خاطر

جا داده

جا کرده دست هوس بدامن نشاید آن ولایت دراز ساخته شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی نمود

و در این سال بحکم اشرف کمر همت جهت بسته با محمد علیخان و محمد مرادخان و وزیرخان برادر شیخ بابای قندهار با نظر بهادر و آق محمد و جمع کثیر

از جاکرداران آن حدود قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شدند و با آنکه اکثر مردم را بتدبیر از رای جدا کرده بود رای از کمال

تهور و جرأتی که داشت بی محابا بمقابل عساکر اقبال برآمد و با آنکه مدار العلیه او بود از تفرقه مردم خود و تسلط افواج قاهره چنانچه دولت

خواهان گفتند خاطرنشان او نمود رای جواب داد که هرگاه من سالها بنام ناموس زندگانی کرده باشم در شوق قرار بی همتی بخود

دادن و داغ لعنت ابد بر چهره عزت نهادن چنانکه در حوصله فطرت نگنجد مردن با ناموس خوشتر از زیستن با عار است اگر بهادران

خود بودی بلا دست کردن من ضرورت داشت اکنون از این مردم زبونی کشیدن چه لایق است هرچه نصیب باشد خواهد شد القصه اصفهان

با موضع دموه پیاده جلوبار کشید و رای نیز با چهار منزل پیش آمده ایستاد و در این توقف اصف خان با دو سه هزار کس برگرد رای

فراهم آمده و دولتخواهان رای صفی انقط کنند که قرار داد جنگ مصلحت نیست اما سررشته تدبیر و احتیاط از دست نباید داد روزی چند در

محکمه‌های که بتصرف داریم بسر باید برد تا تفرقه [illegible] با جمعیت گراید آن رای مستحسن افتاد متوجه جنگلستان شد و در موضع نری که بجانب

مشرق گریهه است و نهایت جای مستحکم و مضبوط است و از اطراف او کوههای رفیع سر به فلک کشیده و یک جانب او دریای و خاربنده

میرود و گریوه‌های دشوار صعب دارد با لشکر خود انجا بماند و آصف خان که در دموه توقف نموده انتظار فال بود اکنون که بکدام راه باید رفت

و چه باید کرد در کجا جنگ باید انداخت یکباره از رای بیخبر شد هرچند جاسوسان فرستاده تفحص احوال او نمود و چون ملک بعید

بود اطلاع نیافت آخر خود را بگریه رسانیده مواضع و قریات آن ملک را بعمل در آورد و چون از رای وقوف یافت جمعی را در گریه گذاشته

خود تعاقب او رفت و رای اماں اصفهان رسیدند اعیان لشکر خود را طلبیده گفت که با چند پیاده در خیل و شعاب جبال متحصن بود

و صعوبت روزگار گذرانیم من خود عزم داده‌ام هر کرا توفیقی همراهی باید با من موافقت کنند و هر کس خواهد راه سلامت پیش گیرد که جنگ من

تنگ نالتفات ندارد و با طهر با من با ملک نیستی ساختن آخر جمع مردم او تخمیناً پنج هزار کس باشند دل جنگ نهادند روز دیگر رای خبر رسید

که نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال برآمده سر گریوه را بزور گرفتند و ارخلاف کس که فوجدار قلان بود در آن جنگ

مردانگی ظهور رسانید رای مسلح و مکمل گشته بر فیل سوار گردید و افواج خود را مستعد ساخته بر سر شانه روان شد و چون تلاقی

فریقین اتفاق افتاد جنگی سخت در پیوست و بهادران طرفین دست از جان شسته کارنامه‌های شجاعت بظهور رسانیدند

و تا سیصد مغل شربت شهادت خوشگوار شهادت چشیدند و شکست بر لشکر اسلام افتاد و عبدالکوشه گفتار شقاوت آثار از [illegible]

سپرد دست و رانی از کنر بوه بر آماده مخالفت لشکر اسلام نمود چون روز بآخر رسید عنان بازکشید و سران سپاه خود را طلب داشته
کنکاش خواسته و هر کس در خور همت خود سخن گفت و رانی گفت مناسب آن نیست که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و یکباره کار ایشان
بسازیم اگر با همین راضی نمی‌شوید همین جا که رسیده‌ایم توقف باید کرد تا صبح شود باز بر سر ایشان رویم و الا اصفخان آمده باز لشکر گرفته مقصود خواهد
ساخت و کار دشوار شده بدشواری خواهد کشید رای همراهان بر آن قرار نگرفت و آخر عاقله صاحب شهور نساخت جمهور را اختیار نموده از
همان راه برگشت چون صبح دمید بموضعی که رانی پیش‌بینی کرده بود آصف خان آمده سر دره را استحکام داد و افواج منصوره بکوه
درآمدند و آتش قتال اشتعال یافت و رانی بار بار آمده حملات بر فیل سار روان نام که بغایت گران و دل‌شکاف بود سوار آمده متوجه
عرصه نبرد گشت و بعد انقضای قرنقص کار او شیر تفنگ گذشته تیغ و خنجر رسید راجه بیر شاه پسر رانی که اسم راجلی بر او بود
حملهای مردانه و کوششهای دلیرانه نمود و شمس خان میانه و مبارک خان لوح و دست نیز از امرای رانی داد شجاعت و دلیری دادند
و تا سه پاس روز جنگ در اشتداد بود راجه بیر شاه دفع فوج اصفخانی بر داشت و در مرتبه آخر زخمی شد و رانی از کمال مهربانی
فرزند را بآن حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از معرکه برآورده بجایی رسانند از این شکست فیروزی عظیم در لشکر آنی راه
یافت و اکثر مردم بوسیله همراهی او خود را از عرصه نبرد بدر انداختند و بیش از سیصد کس همراه رانی نماند معهذا پای همت افشرده
انجبان مردم خود را بجانسپاری خیر فشانی سرگرم داشته اهتمام می‌کرد که ناگاه تیری از شست قضا بر شقیقه راست او رسید و خود از
از روی جرأت و تهور تیر را بر آورد شکسته بر آورد اما پیکان تیر بر نیامد و متعاقب آن تیری دیگر بر گردن آن رسیده و آن
تیر را هم بیرون کشید و از فرط افراط درد غشی بر مستولی شد و چون بهوش آمد ادهار نام وکیل خود را که بشجاعت و دلیری اشتهار داشت
و در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته گفت که همگی مقصود از تربیت و رعایت تو آن بود که در چنین وقایع کار من آیی و حالا وقت
آن شده است که مغلوب جنگ گشته‌ام مبادا مغلوب با مونین ستم کردم و بدست مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که
ادای حقوق تربیت و رعایت نموده بخنجر جان ستان مرا از ننگ این حیات مستعار نجات بخشی که دفع ننگ شده
است ادهار در جواب گفت که جان در دست من باین جرأت دراز نشود فی الواقع دستی که با عطای تو پرورده باشد در این
کار چون حرکت تواند نمود اما این خدمت از دست من می‌آید که شما را از این معرکه جانگداز بر آورده بگوشه سلامت
رسانم رانی در کمال خشم و عصیان این تسلیم داده خنجر کشید و کار خود ساخت و آن شیر زن مردانه رخت هستی بر بست
و جمعی کثیر از یکجهتان او در همین راه عدم شدند و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین گشت و ما هزار فیل باد دیگر غنایم

زیاده از چند و چون بتصرف بهادران عرصه فیروزی در آمد هم اموال بی‌حد محصور بدست افتاد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه
شد و مدت حکومت رانی شانزده سال بود چون آصف خان خاطر از ضبط ولایت باز پرداخت رایت همت به تسخیر
قلعه چوراگده برافراخت و راجه بیر ساه پسر رانی به لوازم قلعه داری و مدافعت افواج اقبال همت گماشت و آن حصن حصین
مملو از خزاین و دفاین و جواهر نفیس و اجناس لطیف بود که جمع آورده چندین راجان و راجه‌ها که دست تصرف هیچ یک بدان
نرسیده بلکه هر کدام در ایام حکومت خود مبلغها بران افزوده بودند آصف خان بشوق تطمع آن خزاین سعی در تسخیر قلعه نمود و به اندک
ترددی و اهتمامی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بدستوری که مقرر اهل هند است جمعی را تعین نموده بود که هرگاه
او کشته شود جمیع عورات را در خانه کرده بسوزند بعد از او دست نامحرمی بدامن عصمت آنها نرسد و به اصطلاح هندوان را جوهر نامند
بموجب قرارداد میان بهکهاری روی و بهوج کائت متصدی این کار شده همه را پاک سوختند و از غرایب وقایع آنکه بعد از
چهار روز که آتش زده بودند دو زن یکی کملاوتی خواهر رانی و دیگری دختر راجه پیراگده که به جهت راجه آورده بودند از طوفان
آتش بسلامت جسته بودند ظاهرا چوب بزرگی حایل آنها شده بود القصه چون قلعه مفتوح گشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات
و جواهر نفیس و اصنام مرصع مکلل و صورت جانوران که از طلا و نقره ساخته بودند و دیگر نفایس اجناس زیاده از حساب و قیاس
بتصرف آصف خان در آمد و از مردم صحیح القول شنیده شده که از انجمله دو صد و یک صندوق پر اشرفی علائی بود و سوای این هزار فیل
از ضمایم غنایم گشت آصف خان بمروت نشئه حساب و انصاف از دست داده غیر از دویست زنجیر فیل و آن دو عورت نیم سوخته
که بدرگاه معلی ارسال داشت و تمام اموال و اجناس را بشرحی که نوشته شد ملکیت گفته خاکبوس مدارا هنه ننمود و حضرت خاقانی از
وسعت حوصله و علو همت تغافل شنید فرمودند و چون رایات اقبال به تادیب علیقلی خان زمان بصوب جونپور برافراختند
آصف خان در جونپور بسعادت زمین بوس سرفراز گشت و تفصیل آن ان شاء الله العزیز در جای خود رقم زده کلک بیان
خواهد شد سیاست خواجه معظم بیمن معدلت خاقان گیتی ستان خواجه معظم برادر اعیانی
حضرت مریم مکانی خالی از جنون و آشفتگی دماغ نبود این نسبت باعث مزید تورش هزل و بی‌اعتدالی‌های او گشته
همواره مصدر حرکات شنیعه و اعمال قبیحه می‌شد چنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه مکرر بی‌باکیها ازو
بظهور آمد از جمله خواجه رشیدی دیوان را به تیغ بی اعتدالی شهید ساخت و آن حضرت بجهت مراعات خاطرها و شفاعت
بعضی از مقربان از طرف رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند بار از اماکن شریفه مراجعت نموده
روی بجانب ملازمت خاقان جم حشم مغفرت بر نهاد و چون در اصل طبیعتش لسفاکی و بی‌باکی مجبول بود با این همه خلاف

روزگار منتبه شد و از کردار ناهنجار خود باز نیامد و روزی در دولتخانه پادشاهی که ارکان دولت و اعیان سلطنت مجتمع بودند
با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام انتظام داشت بموجب خیالی که در سر او دویده بود بحث و جدال در گرفت و بعرض
تمام رسانید و دفعه دیگر به بیرام خان در شب پیش آمده کار کشید و حضرت خاقانی آن بی اعتدال را از ممالک محروسه اخراج
فرمودند و بگجرات رفته مدتی بفلاکت و محنت گذرانید و در آنجا هم نتوانست به این وضع بسر برد و باز خجلت زده متوجه
آستان معلی گشت و حضرت خاقانی بجهت مراعات حضرت مریم مکانی از تقصیرات گذشته او در گذشتند مجددا
منصب و جاگیر مرحمت فرمودند و بوسیله انتساب این دودمان عالی رعایتهای عظیم یافت اما از آنجا که گفته اند
خوی بد در طبیعتی که نشست ‖ نرود تا بروز مرگ از دست ‖ و الحاصل بدخوئی و بی باکی پیش روزگار گذرانیدی و آنحضرت بجهت
پاس نسبتها بردباری فرمودندی تا آنکه بیبی فاطمه اردو بیگی حضرت جنت آشیانی که به نسبت سبقت خدمت از پیش قدمان
سرادق عظمت بود دختر او زهره آغا را خواجه معظم در عقد داشت و پیوسته از بدخوئی او در زندان بلا بسر می برد
درینولا بجدیت پادشاه معدلت بارگاه استغاثه نمود که خواجه رخصت جاگیر یافته و عاجزه مرا همراه می برد و از بدخوئی او
ظاهر است که قصد آن بیچاره خواهد کرد اگر عاجزه مرا از همراهی او باز دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی
از کمال مرحمت و مهربانی فرمودند که ما بدولت نصیحت بکار داریم بجهت خاطر نوازی بیبی نه او گذشته و او را بملازمت
طلبداشته نصیحت خواهیم فرمود که دختر ترا درین سفر همراه نبرد و مقارن آنحال بدولت اقبال سوار شده بعزیمت شکار از آب
جون عبور فرمودند در نوبت رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قلماق قدم و مقبلخان و سمانچی خان و شیرو خان
بسعادت حضرت حضور سرافرازی داشتند چون بحوالی منزل خواجه رسیدند محمد خان و شیرو خان را پیشتر فرستادند
که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت آورند رستم خان و مقبلخان را نیز متعاقب آنها رخصت فرمودند
که ممد و معاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام سرکشی و نافرمانی باشد دست و گردن بسته بحضور آورند چون آن بی
اعتدال از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلوده متوجه حرم سرای خود شد زهره آغا را که از حمام بر آمده لباس
تان می پوشید به زخم خنجر مقتول ساخت و برگشته پس از درون خانه بر آورده خنجر خون آلود پیش طاهر محمد خان
و شیرو خان انداخت که جواب سخن شما اینست آنها خنجر را برداشته بملازمت یکانی حضرت آوردند
و از ظهور این تظلم و بیداد آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و بی محابا بدرون خانه آن برگشته روزگار متوجه شدند
و خواجه معظم شمشیر حمایل کرده دست بر قبضه نهاده روبرو آمد و آنحضرت از روی صولت و سطوت فرمودند که اگر

دست باز خطاکیشی سزای خودخواهی رسید و بحاضران بساط قرب اشارت شد که او را مقید سازند یکی از قدیمیان خواجه با شمشیر
حمایل عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود حضرت خاقانی بقلیق غلام فرمودند که این زیاده سزای ادب را زیرین او فی الفور تیغ
کشیده بیک دستی آنچنان انداخت که سر از تن او جدا شد و زمانی ممتد قالب بی سر بر سر پا ایستاده بود و چون از عروق گردن
بیرون بر دو انگاه از خواجه پرسیدند که چرا خون این بیگناه ریختی و آن سفاک بی باک زبان بهرزه درائی گشود تا آنکه
بضرب لگد و مشت او را دمیکر ساختند و موی کشان بکنار دریا آوردند و بموجب حکم عدالت آیین غوطه بسیار دادند و بعد از آن
مو لش بکشتی بسته بهمان حال با دو تنخانه ببردند و تمام این راه بدربان سکیفت و بر سر و رو مشت و لگد و چوب میخورد تا این همه
شلاق از عاقبت سنگدلی و سخت جانی زنده ماند و بمقبلخان یساول سپردند که بقلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و بعد از آن
حبس از زندان جسمانی نجات یافت و از سوانح اقبال فتح قتلغ قتلقخان زینت در خبر فتح خان متبنی و شرح این مرسم اجمال آنکه فتح خان
و حسن خان برادر او با ملو خان و جمعی کثیر از افغانان که بر [illegible] کار از قلعه رهتاس بر آمده آواره خان بسر سلیم شاه دار السلطنت تردد داشتند
ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خانزمان را متصرف گشته هنگامه فتنه و فساد گرم ساختند خان زمان و بهادر خان برادر او و مجنون خان قاقشال
و ابراهیم خان اوزبک با طغیانی بایره این فتنه و آشوب متوجه شدند لیکن چون افغانان مساحت ملکیت فیروزی داشتند خانزمان
صلاح در جنگ ندیده بکنار دریای سون بمقام اندماری قلعه بنیاد نهاده در برابر غنیم نشست مقارن این حال ملا علاء الدین و مولانا
عبد الله سلطانپوری و شهاب الدین احمد خان و وزیر خان از درگاه معلی رسیدند که خانزمان را بنصایح ارجمند رهنمون سعادت شده بلطف
منشعر اخلاص ثابت قدم و راسخ الاعتقاد گردانند چون سلیمان کررانی حاکم بنگاله خود را از منسوبان این درگاه سپهر اشتباه ساخته
بخانزمان ملتجی گشته و در بنگاله خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی خوانده او را امتثال عواطف و مراحم خسروانی گردانیده
اگر در وقت گنجد ایشان نیز پس سرافراز سازند و رسیدن این مردم باعث تقویت ظاهری و باطنی خانزمان شد قضا را روزی امرا
عظام مجلس آرای [illegible] شده بودند که افغانان با لشکر آراسته و فیلان مست جنگی متوجه قلعه خانزمان شدند لاجرم خانزمان نیز افواج
ترتیب داده از قلعه برآمد و افغانان بمجرد دیدن صفوف خانزمان راه شکست سپرده بهم نوردیده اکثر مردم [illegible] بخود بسته متفرق گشتند و
افغانان تاختن تا باج [illegible] ایشان بر داشتند درین وقت که کار بر منسوبان این دولت ابد قرین دشوار گردیده بود اقبال روز افزون
حضرت خاقانی کار خود کرد و مجمل این ماجرا آنکه خانزمان با معدودی در پناه دیوار قلعه ایستاده منتظر فرصت بود که عاقبت از پرده تقدیر چهره گشا گردد
فرا خوران [illegible] آرد و حسن فتنی بر فیل [illegible] بلند [illegible] جانب خانزمان بیند آمد و مردم خانزمان صدمه او نیاورده اکثر فرار اختیار
نمودند و خود با معدودی چند پای همت افشرده و دل بمرگ نهاده سر یکی از بروج قلعه که توپی در آنجا نهاده بود بر آمده خود

آن توپ را چاق کرده بر فوج حبش بی‌ادبی انداخت و به یمن اقبال بی‌زوال تیر تفنگ بر نشانهٔ مقصود رسید و توپی که سر داده
بود بر سر همان جوزه فیلبان عظمت یعرب یکتوب بر خاک هلاک افتاد و فوج حبش شنیعی روی بگریز نهاد و در خلال
این حال کوه پاره نام فیل بهادر خان را که متصل سر نخجیرهای مضبوط در گوشهٔ ایستاده بود یکی از فیلبانان افغان واکرده خواست که سوار
شود و چون آن فیل در کمال مستی و سرکشی بود بقصد حفظ فیلبان بر آمد و سر یکی از فیلبانان افغانان دو دیده آورا در هم نوردید و
شورش غریب در افغانان افتاد و ازین غوغا متوهم شدند که مبادا فوج خان زمان رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بودند
سر رشتهٔ تدبیر از دست داده روی بگریز نهادند و خان زمان از ظهور این تائید غیبی بتعاقب افغانان شتافته غنایم فراوان از
فیلان نامی و غیره بتصرف آورد بمحض اقبال روز افزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان عنان مراجعت بجونپور معطوف داشته
فرستاده‌های درگاه را با اعزاز و احترام تمام روانه آستان ملائک آشیان ساخت و از سوانح این سال همایون آمدن میر مرتضی ا
افاضل پناه چون بوفور موهبت ایزد تعالی و تقدس آستان خاقان گیتی ستان کعبهٔ مقصود اهل روزگار و ملجأ مستعدان هر دیار است
از بس جوهرشناسی و قدردانی حضرت خاقانی همواره فوج فوج و جوق جوق از اقسام مردم روی امید بدین درگاه آورده کام روایی
مقصود میکردند و در ظل تربیت و نوازش آن حضرت آسوده و فارغ اقبال زندگانی می‌نمایند و حرف منع و رد در شبستان این برتر
از رده گنجیده است در سوالات تهیت مجموعهٔ سعادت و چراغ افروز دودمان سیادت صدر نشین مجمع افاضل و اعاظم سید اجل امیر مرتضی
که از اسباط علامة الزمانی امیر شریف جرجانی بود و در کسب علوم معقول و منقول ید طولی داشت بشرف زیارت حجاز مبارک مستعد
گشته روی امید بکعبهٔ مقصود این آستان فیض ورود نهاد و بادراک محفل عالی معزز و مکرم گردید و بعلایق عواطف و خزائن
مراحم اختصاص یافت

نهضت موکب جهانگشا بولایت مالوه و ایلغار فرمودن بر سر عبدالله خان اوزبک و همعنان فتح و نصرت و مراجعت بمستقر خلافت

چون مکرر بمسامع عز و جلال رسید که عبدالله خان حاکم مالوه سرمست بادهٔ دولت و نخوت گشته حقوق
تربیت و نوازش حضرت خاقانی را بعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اخلاص و اعتقاد خاطر قرار داده حقیقت
ناشناسان ننگ نهاد است بجای آورد ملک از فساد دماغ و شورش مزاج آثار بغی و کافرنعمتی از وجنات احوال حال
او ظاهر است لاجرم شهریار فیل‌بند بیدار که در هر کار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته تنظیم و تنسیق کارخانهٔ سلطنت
میفرمایند بظاهر عزیمت شکار فیل در نظر اهل روزگار جلوه داده بباطن تادیب ولایت مالوه پیش نهاد همت جهانگشا ساخته
رایات اقبال بر افراشتند در روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز دوشنبه پنجم ذی قعده با وجود موسم باران که دریاها و سیلابها

در جوش و خروش بود خصوصاً از مین ولایت مالوه که در ایام برسات عبور از آن راه بغایت متعسر و دشوار است آن حضرت بنا بر صلاح
وقت و صلاح مقصد بآن مواضع ناشده قدم همت در رکاب دولت نهادند چون ساحل دریای خنبل مخیم اردوی معلی گشت از کثرت
بارندگی و طغیان آب دو هفته معطل واقع شد با تمامی اردو بکشتی گذشت و در جاهای که فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز بشنا میگذشتند
و فیل لکنه که سرآمد فیلان نامی بود در عین مستی با آب فرو رفت و از آنجا ظاهر گوالیار مخیم سرادقات عزت گشت و از گوالیار بحوالی قلعه ترور نزول
دولت اتفاق افتاد و چون بیشه فیل از این منزل قریب بود ترتیب لوازم شکار فرموده عساکر منصوره را چند فوج تقسیم نمودند و بر سر هر فوجی
یکی از امرای صاحب اهتمام حشم با طراف فرستادند و خود بدولت و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شدند و بعد از تکاپوی بسیار
ده ماده فیل از دور سیاهی کرد و بدنبال آن گله شتافته یکی از آنها بقتل و دیگر بسته شد اما در وقت بستن از هم [illegible] ملای کتابدار در زیر دست و پای
فیل آمده بعد از یک ساعت [illegible] و اعضای او [illegible] تمام حالی بسلامت بیرون برد و فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ لوازم جشن متوجه
شکار شده بدستور معهود امرا با طراف بیشه رخصت یافتند و چون بدرون جنگل در آمدند چند فیل از دور سیاهی کرد و از بساط عید بر عید افزود
و مجموع آنها را شکار فرمودند و روز سیوم با این مقرر بیشه دیگر که از تراکم اشجار و تشابک اغصان عبور شمال و صبا متعذر بوده بنشاط شکار متوجه
خوشوقت شدند و همین توجه آن حضرت فیلی که زیاده از پنجاه در بیشه بود ظاهر شد و فرمان بر آن حال شرف صدور یافت که مجموع آن فیلان را اراده
بیشه که در جنها قوی [illegible] برده هر فیلی را بدرختی مضبوط بستند و چندی از قراولان را بر سر هر کدام موکل ساخته طنابهای مضبوط از
اردوی معلی طلبید و نوبت دولت و اقبال در همان بیشه توقف فرمودند و نجاران نادره کار و فراشان چابک دست در ساعت
بخانه احداث آن حضرت تختی عالی از چوب ساخته بسقرلاطهای الوان آراستند و حضرت خاقانی بعیش و کامرانی بر آن اورنگ
دولت مسند آرایی فرموده جمعی از مقربان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میر معز الملک
و میر علی اکبر و خان عالم و میر غیاث الدین که اکنون بخطاب نقیب خانی سرافراز اختصاص یافته در حواشی آن تخت اقبال دور زدند روز
دیگر بهمانجا مجلس نشاط آراسته مقربان بساط عزت را حکم نشستن شد و بجهت انبساط خاطر از دربار خان استماع قصه امیر حمزه فرمودند
و دربار خان پسر تکلو خان مشهور است که در خدمت شاه مغفرت پناه شاه اسمعیل ماضی بموی نعمه خوانی شرف اختصاص داشت و نام او ملاعنایت
بود از جواهر اخلاص و دوام خدمت بخطاب دربار خانی سرافراز شده از منظوران درگاه سپهر قرین و مجلس آرایان بهشت آیین گردید
تا آنکه در فن قصه بیان سحر آفرین داشت از دیگر قابلیت ها نیز که منشا رتبه ماو شاهان شود بی بهره نبود بالجمله از اردو فیلهای تازه روز
با طنابهای استوار آورده هر یک فیل صحرایی را میان دو فیل اهلی مضبوط بسته روانه معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی از این
شکار صید کهنه گرگ دیگر بود عنان همت بصوب مالوه معطوف داشتند و در این راه از امتداد باران و طغیان سیلابها فرح خشم نمود

رسیده و تمام راه جاروار تا ساور کرده میرفتند و در اکثر منازل عنبر از خیمه پادشاهی و جمعی از امرای اعظم جابجا در پیچکیس میرسید
و عساکر منصوره بهزار صعوبت و دشواری قطع منازل و طی مراحل می‌نمود و چون فضا نعمه کرار مخیم بارگاه سپهر اشتباه گشت اردوی ارز
راه دران سرمنزل گذاشته و جمعی از امرای معتبر را بان گذاشته را بابت استعجال بصوب مندو که مقر آن گذشته خان بود برافراخته همعنان
دولت و اقبال ایلغار فرمودند در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند که اگر عبدالله خان از توهم اعمال ناشایست خود خواهد
که آواره بادیه ضلالت گردد او را از اتباع ارجمند مانع آمده و بنوید مکرمت و ترحمات شاهنشاهی امیدوار ساخته بملازمت آورند و بر جناح تعجیل از
قصبه کبرا ربیلده سارنگ پور که بیست کروه مالوه مسافت باشد در حین ایت و کل تنگ منزل قطع کردند و محمد قاسم خان نیشابوری که
جاگیرداران نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که کلبه این عزیز را بقدوم دولت و مرتبه آسمانی بخشند و حضرت خاقانی بنده خود را
سرافراز ساخته بمنزل او تشریف بردند و او بلوازم نثار و پیشکش پرداخته بمقصد رسید و اشراز خود ملازمان خود پیشکش نمودند و مجموعه آنها را تا مراد
و ملازمان موکب عالی که درین یورش نصرت قرین بسعادت همراهی سرافراز بودند بهنگام و میدان منیع بای اقبال در ترکات دولت
آورده بمنوچهر ارجمند شده و چون سوای قصبه دهار بورود موکب جهان‌گشای عطر آمیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده
حقیقت حال معروض صد ادا شد که هرچند این چراندیشان تسلی نمودند اصلا سعادت پذیر نشد و بنه بار خود را از قلعه برآورده راه ادبار و
سیروبستی پیش گرفت مجملا عبدالله خان صورت هلاک خود در آیینه خیال مشاهده نموده و از صولت غضب پادشاهی بهراس شده براه نواحی ساف
و حضرت خاقانی بسمت تعاقب آن گذشته بخت معطوف داشته جمعی از امرا مثل میرمعزالملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و بهار خان
و خان عالم و شاه فخرالدین و شاه قلیخان محرم و معصوم خان فرنخودی و رستم خان و قتلق قدم خان و خرم خان قلیج خان و اعتماد خان
و حبشی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و جمعی دیگر برسم هراول پیشتر رخصت نمودند و خود نیز بدولت و اقبال
با جمعی از ملازمان رکاب ظفرقرین جلوریز متوجه گردیدند و چون شام بموضع نواحی نزول اجلال اتفاق افتاد و ظاهر شد که آن شب به
از آنجا هم پیشتر رفته بدولت و اقبال دران منزل توقف نموده محمد اعتماد خان معتمد بار خان را بهمنونی آن گمراه رخصت
فرمودند تا از مبدا صبح ارباب جهان‌کشای صفت آن میر برافراشته گرم شتافتند در اثنای راه هرچند بعد از گذشته ملازمت آمدند
و معروض داشتند که چون روز دیگر او تا جز رسیده از طلیعه اقبال روی گردانیده است با سبد دل چه سود کفش و عظا
نزد و بنیح انهی در پیش اتفاقا امرا که برسم منقلا تعین شده بودند چون بموضع رسیدند معلوم شد که آن سرگردان بادیه ضلالت
احمال و اثقال خود را بیشتر فرستاده خود در بنجاب توقف نموده است تا اینکه اکثری مردم هراول بجهت ... و فرار رهنی متفرق گشته
معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خا

نیسانی حقد الشده

باین خدمت رسیده بودند بمساعی اقبال روزافزون آن حضرت عرصه نبرد را از جولان سمند همت آراسته علم را نیسیه سر گرفتند عبدالله
خان سرگشته بر کینه بخت از صعود نابکار آن شقی بفزونی جمعیت مغرور گشته بر اولیای دولت چیره گستاخ شد بجای مبارزت نمود
بهادران جان سپار باعتضاد دولت روزافزون پای همت افشرده داد مردانگی و دلیری دادند و چون حقیقت حال بموقف عرض رسید
توسن اقبال باستعجال رانده گرم شتافتند و درین وقت خان کلان سلطان قدم از مرتبه خود پیش نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت
ایلغار نفرمایند که جمعیت بغایت کم است و صلاح در توقف است ازین جرات قهرمان پادشاهی در جوش آمد و دست به شمشیر
برده بجانب او متوجه شدند و او دست از جان باز داشته کمر بخت و آن حضرت از کمال غضب پیاده گشته و خود را باو رسانیده
شمشیر انداختند و چون نفسی چند از حیاتش باقی بود شمشیر خورده شد و او بر خاک عجز افتاده شروع در خضوع و خشوع نمود
و حضرت سر حال آن مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن جهان نورد سوار دولت شده بسرعت هرچه تمام ظلال رایات
فتح و فیروزی بر فرق جان سپاران عرصه همت افکندند و موکب اقبال بجائی رسید که سر مخالفان بیابان از گرد سمی آن حضرت
میگذشت و حراست ایزدی که همه جا و همه وقت ناصر و معین خاقان ظفر قرین است سپرداری میکرد و درین وقت حکم شد که نقاره
فتح بلند آوازه ساختند و منعم خان خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که فرصت توقف نمانده بر فوج غنیم باید تاخت خان خانان
از روی عجز التماس نمود که آنچه بخاطر اشرف رسیده از الهامات غیبی است اما جای یکه تازی نیست جمع شدهای الکه بکروه بکلول شده
در خدمت آن حضرت مبارزان شکوه پادشاهی متوکل الهی پرتو التفات بحرف خان خانان نفکنده در مقام تاختن شدند اعتماد خان خواجه
که دست تضرع بجلو آن حضرت رسانده والتماس اندک مدارای نماید این معنی باعث مزید غضب و قهر شد و بی محابا بر فوج غنیم تاختند
و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله پادشاهی و صولت قهر الهی که کوه از هیبت آن آب میشود و پای دست و دل شده عنان
ثبات از دست دادند و بهادران معسکر اقبال با فواج مخالفان مدبر مقابل خود در آمیختند اکثری از همراهان عبدالله خان را علف تیغ
خون آشام ساختند رو بگریز نهادند و لشکریان بسیاری از آن سپاه بجان بی سرانجام حیات التعقیش از یکدیگر پاشیده رو بگریز نهادند و جمعی
از مردم معتبر اعدا دستگیر گردیده بسته بحضور آوردند و فتحی که طراز منشورات روزگار تواند شد از پرده قضا چهره مراد گشود
و اسامی جمعی که درین یورش ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند بدین تفصیل است منعم خان خان خانان میرزا عزیز
کوکلتاش مقیم خان محمد قاسم خان نیشاپوری میر معزالملک میر علی اکبر شاه فخرالدین اشرف خان و اعتماد خان شاه قلی
محرم رستم خان معصوم خان فرنخودی قلیچ خان رحمن قلی قوش بیگی حرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی

عادل پسر شاه محمد قندهاری مطلب خان جغتای خان راجه تودرمل تیر و اسپی خاکسار و زیر جمان مراد بیک و محمود بیک ابن
بهادران می حیث الکمیت از سیصد کسی متجاوز نبودند و آن مردود سه هزار سوار همراه داشت اما جنود غیبی که همواره
قرین رکاب این بادشاه خدا آگاه است شمار آنرا که تواند کرد در جنب اقبال آنحضرت کثرت مخالفان چه نماید
القصه شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف فرموده محمد قاسم خان نیشاپوری
را با جمعی از بهادران کارطلب بتعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند چون شب باران عظیم شد فوجی که
بیشتر رخصت یافته بود زیاده از پنجشش کروه نتوانستند رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور بر افروزد
اعلام نصرت اعتصام بتعاقب آن بدسرانجام بر افراشته مرعی بیغوج پیشی فرستادند که زنهار در رفتن سعی و اهتمام
نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند و چون موکب عالی بموضع آلی رسید راجه آلی بوسیله عین الملک که نسبت
آشنای قدیم با او داشت آمده سعادت زمین بوس دریافت و حسب الحکم بفوج منقلا ملحق شده از دولتمندی که
داشت خود را نیک آن خدمت ساخت و موکب ظفر قرین بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف فرموده
خوشخبر خان را پیشتر فرستادند که بزودی خبری از افواج قاهره رساند و هنوز از آنجا بدولت و اقبال سوار نشده بودند که
خوشخبر خان مژده فتح آورد و مجملی ازین تائید غیبی آنکه اکثر زمینداران آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته
جمیع لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب بجانبانیر سوروتی انداخته باروی عبدالله گمراه رسیدند و آن
بی حمیت کم فرصت زن و فرزند و اسباب و اشیا خود را گذاشته سراسیمه با یک پسر خود راه گریز پیش گرفت و
میر معز الملک باتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تا پنج کروه دیگر به تعاقب آن بیدولت شتافت و بسیاری
از مردم او را جدا ساخت و میر با چندی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت و چون هنوز رمقی چند
از حیات آن بی سعادت باقی بود نیم جانی بهزار فندک بیرون برده خود را بگجرات رسانید و امرای عظام
تمامی حرمان و اهل بیت او را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب او متصرف گشتند و بعد از رسیدن مژده فتح
رایات بر افراشته تا آن زمینی که فتح شده بود تشریف بردند و جمیع امرا و بندهای بادشاهی که در آن خدمت شریک
بودند فراخور مرتبه و حالت خود بنوازش خسروانه سرافرازی یافتند و از غنایم آن فیل آب رویب و گنج بخش که و بمس را که

در جمیع صفات تمام عیار بودند داخل حلقهٔ خاصه ساختند و از ان منزل عنان مراجعت معطوف داشته
بتاریخ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و دو قمری بقلعهٔ مندو صعود اقبال
اتفاق افتاد و از انجا فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستادند و قریب یکماه در منازل دلگشای مندو
طرح اقامت انداختند بضبط ولایت و انتظام مهام ملکی همت گماشتند و درین خدمت شایسته مقیم خان بخطاب شجاعت خانی
شرف بلند مرتبه گردید و تمامی زمینداران و سرداران ولایت مالوه تبارک ادب شتافته سعادت زمین بوسی دریافتند
و بعرض اشرف رسید که عبدالله گمراه نزد چنگیز خان که دران ایام حکومت گجرات بقبضهٔ اختیار او بود رفته است حضرت خاقانی
حکیم الملک را با فرمان جهان مطاع فرستاده حکم فرمودند که یا آن بخت برگشته را روانه درگاه نماید یا از انملک بر آورد چنگیز خان
تا قریب چهار پنج کروه باستقبال فرمان بادشاهی مبادرت نموده اقسام ملایمت و چاپلوسی ظاهر ساخت و پیشکشهای لایق
با عرضه داشت بدرگاه فرستاد مضمون آنکه این بنده را چه حد و یارای آنکه از حکم بادشاهی تقاعد نماید اما از انجا که مرحمت
و مکرمت آنحضرت را شامل حال خود میداند امیدوار است که گناه این بی سعادت را بخشیده حکم طلب شود که او را بدرگاه
معلا فرستم و اگر این التماس بپایهٔ قبول نیاید دران صورت ناگزیر از ولایت خود بیرون خواهم کرد و در هنگامی که رایات
اقبال در مندو نزول اجلال داشت بعرض مقدس رسید که رجب قلی نام یکی از خویشان عبدالله خان که در سرکار هندیه
گذاشته بود از رعایت شجاعت و ثبات همت و راه نجات اگر بنوید جانبخشی او را سرافراز ساخته در سلک فدائیان
درگاه منتظم سازند متوجه آستانبوسی شود بنابرین فرمان استمالت از مکمن الطاف عز صدور یافت و آن سعادتمند
درگاه الهی و فرمان بادشاهی را حرز بازوی دولت و تعویذ نجات خود ساخته متوجه درگاه شد و از سوانح
این ایام آمدن مقربان است بدرگاه عرش اشتباه او از امرای دکن بود بنابر آزردگی ترک وطن خود نموده متوجه
درگاه کیوان بارگاه گردید و بسعادت زمین بوسی سرافراز شده با نواع مراحم شرف اختصاص یافت و سرکار
هندیه را جاگیر او عنایت فرمودند و در خلال این حال میران مبارک شاه حاکم خاندیس عرضداشت مشتمل بر
اظهار اخلاص و اطاعت مصحوب ایلچیان کاردان بآستان خلایق آشیان فرستاده شرایف پیشکش و نفائس آن دیار
نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ مقربان بساط عزت و محرمان بارگاه دولت معروض داشت که اگر یکی از

عاجزهای مراد در سلک خادمان حرم سرای اقبال درآوردند و به افتخار این نسبت بنده را سرافراز سازند کمال ذره پروری و نهایت
غریب نوازی خواهد بود حضرت خاقانی ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته فرمان مصحوب اعتماد خان فرستاده اعتماد خان قریب بقلعه آسیر رسید میران مبارک شاه
باستقبال فرمان قضا جریان شتافته اعتماد خان را باعزاز و اکرام درون قلعه برده سامان لایق نموده صبیه عفیفه خود را با جمعی از اکابر و اعیان مصحوب
اعتماد خان روانه حضور نموده در حینی که موکب اقبال یک منزل از مندو برآمده بود فرستادها بدرگاه رسیدند محجله نشین محمل عفت را با پیشکشهای لایق
بنظر اقدس گذرانیدند و مستحسن بارگاه قبول افتاد و چون موکب اقبال بقصبه نعلچه رسید قرابهادر خان را بحکومت مندو بلند مرتبه ساخته
رخصت فرمودند و بعضی از امرای کومک او مقرر ساخته در همان صوبه جاگیر مرحمت نمودند روزی چند بشکار فیل خوشوقت شدند
و در خلال این حال تصرفی در شکار فیل بخاطر اقدس مظاهر رسید و در یکروز قریب بهفتاد فیل از نر و ماده بشکار شد به این
ترتیب که چون فیلان صحرای بنجاری(?) در آمد حکم فرمودند که جمعی از سواران به اطراف گله هجوم آورده به آوازه طبل و نقاره
فیلان بجانب سیری برانند و فیل اهلی را فیلبانان سوار شده خود را نشان سیاهی بپوشند چنانچه فیلان صحرای نفهمند که آدمی
بر اینها سوار است پیشاپیش(?) گله می برده باشند تا بقلعه در آیند و بهمین دستور مجموع فیلان آن گله را بحصار سیری آوردند و
فیلبانان بر بامهای خانها برآمده بطنابهای سطبر(?) کمندها انداخته فیلان را بستند بغیر از یک فیل که از مستی و سرکشی بقید ضبط
در نمی آمد ناگزیر فیل گهاندیرای را که در قوت و قدرت عدیل او بود طلب داشته با آن فیل صحرای بجنگ انداختند
و امتداد جنگ قریب بیک پهر کشید و نزدیک بآن رسید که فیل گهاندیرای غالب آید لاجرم حکم شد که مشعلها افروخته
بر سر و روی فیل گهاندیرای زدند بهزار هنر فیل از یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرای پاره از دیوار قلعه را انداخته راه صحرا
پیش گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش حکم شد که چون آن فیل مانده شده از عقب برفته و با فیل رنبهیرون بجنگ
اندازند یوسف محمد خان رنبهیرون را برابر او رسانیده بجنگ انداخت و فیلبانان از اطراف کمندها انداخته
آن صحرای را بدرختی مضبوط بستند و بعد از فراغ شکار رایات اقبال بصوب مستقر جاه و جلال برافراشتند
و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت بورود موکب جهانگشا محسود بلاد روی زمین گردید و از سوانح
این سال عمارت موضع نگرچین است چون شهریار شیر شکار بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی توجه مفرط داشتند
در موضع ککرالی(?) که از دار الخلافت آگره بمسافت سه کروه واقعست بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارتی
عالی اساس یافت و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش
منازل و بساتین ترتیب داده شهری را آراستند و نام آن نگرچین فرمودند یعنی شهر آراسته و آسایش و همواره

در اینجا چوگان بازی

در آنجا بچوگان بازی خوشوقت شده در زین لباس اسپان را برق میفرمودند و از سوانح این ایام رسیدن ایلچی شاه
مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی است بدرگاه سلاطین پناه و مجملی ازین تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضداشتی
بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای لایق مصحوب یکی از مردم کاردانی فرستاده والتماس نمود که از خاقان گیتی ستان
منصب خان لرخانی که باصطلاح الوس جغتای خانخانانی گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه مغفرت پناه مکتوبی بان
حضرت نوشته التماس او را ایلچی با سفارش خواهش خویش آراستگی بخشیدند اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر شاه علیین آشیانی
بسیار میداشتند و مراعات جانب ایشانی بر وجه اتم میفرمودند اما چون کلانتر از امرا در این دولت بسیار بودند و خلاف
قانون سلطنت می شد و مثل منعم خان سرداری بالخطاب مستطاب خانخانان امتیاز داشت وجوه معقول و معذرتهای مسموع در جواب نوشته
ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انعطاف ارزانی داشتند آمدن میرزا سلیمان مرتبه سیوم بعزم تسخیر کابل و التجای
میرزا محمد حکیم بدرگاه سلاطین پناه و مراجعت آن حق ناشناس بی نیل مقصود در اوراق سابق سمت ذکر یافت
که میرزا سلیمان لطفهای نایره شورش شاه ابوالمعالی نموده کابل را بحیط ضبط در آورد و بدخشیان را که برای ملک مسلط کرده گذاشته
و همگی مطلبش آنکه بمرور ایام میرزا محمد حکیم را بدخشان برده چشم بند که بدارد و کابل را بمعتمدان خود سپارد و بهمین قصد محال
الغه کابل را بدخشان متصرف در شده و جاهای ویران و خراب را بمیرزا محمد حکیم و کابلیان تجویز نموده بدخشان مراجعت نموده
و باین هم تسلی نشده بتدریج از مردم معتمد خود بکابل فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر ... قدیمی را با جمعی
فرستاد و دفعه دیگر بیگه وردی قوشمکی را با فوجی روان ساخت کابلیان نقوش باطن میرزا را از صفحه احوال فرا گرفته در
مقام تدبیر و معالجه کار شدند و عمده ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و شونکه علی محمد اسپ و شاه علی
میدانی با سایر میدانیان و جماعه خواجه خضریان و یار محمد آخوند و فیروزه خاص خیل و خلیفه عبدالله بودند و چون میرزا محمد حکیم
بسن تمیز رسیده بود از طرز سلوک بدخشیان و تصلب بمعاشی آزردگی تمام داشت لاجرم با مخلصان خود کنکاش نموده در
مقام دفع بدخشیان شده و غزنین را که میرزا سلیمان ... و ابن حسن کابلی جاگیر کرده بود تغیر داده بعلم پروانچی مقرر نموده بود
و بنگش را با توابع ... تغیر داده بملازمان خود تنخواه نمود و جلال آباد را با محال متعلقه نیابت میرزا سلیمان ... خان
و سعید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود بخالصه خود مقرر داشت و بتدریج دست تصرف بدخشیان از
ملک کابل کوتاه ساخته بلطایف الحیل همه را از انجا برآورد و بدخشیان منکوب و پریشان نزد میرزا سلیمان از
بدخشان متوجه تدارک کابلیان شد و چون میرزا محمد حکیم نیز خود را خوب جمع ساخته و استقلال بهم رسانیده ...

و مقابله با میرزا سلیمان از حیز قدرت خویش بیرون یافته قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرده و جمعی را کومک او مقرر

گردانیده خود بطرف جلال آباد و پشاور متوجه شده چون میرزا سلیمان از قرارداد میرزا محمد حکیم اطلاع یافت بتسخیر قلعه

کابل توقف و تکبیر جوال نموده از روی بسیار بقصد دستگیر ساختن میرزا حکیم بطرف جلال آباد شتافت و میرزا که بمدد که رسید

از اراجیف شنیدند که میرزا سلیمان عنان از تعاقب بازکشیده لاجرم مراجعت نموده بکوهساران رفت و چون میرزا

سلیمان که بمقتضای نقصان عقل در جلال آباد توقف نموده بود پشیمان گشته بملازمت رفت و اظهار ندامت

و معذرت بسیار کرد و در همین منزل به تحقیق پیوست که میرزا سلیمان متعاقب میرسد میرزا حکیم سراسیمه بپشاور

رفته در نواحی قبله جبت منزل کرد و در این ایلچی میرزا سلیمان آمده خواست که بحجت زبانی و کرم نقشی دام فریبی

ترتیب تواند نمود میرزا بحرف او مقید نا شده در سر سواری رخصت فرمود و خواجه حسن را همراه او نزد میرزا

سلیمان فرستاد و خود متوجه هند گشت در یوسف خیلی کلایان که بجهت بار بکری مانده بود خبر آوردند که میرزا سلیمان بیگم

خرم بیگم را در جلال آباد گذاشته متوجه اتجد و در این میرزا محمد حکیم با استعجال تمام از آب سند عبور نموده عریضه داشتی

مشتمل بر سوانح و حوادث و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی غالب بیگ و طوقان

اوغلی بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت استدعا کومک و استعانت نموده خود در کنار آب سند توقف

فرمود و خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصود جوهری را پیش میر محمد خان که در آن ایام حاکم پنجاب بود فرستاده مدد خواست

میر محمد خان قاضی عماد را با پیشکش لایق و اقسام و اجناس روان ساخته دلجویی و کرم خویی بسیار اظهار نمود و هم حاجی

تمام امرای پنجاب در خور رتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون میرزا سلیمان به پشاور رسید خبر عبور

میرزا محمد حکیم از آب سند شنیده عنان بازکشید و در غایت یاس و ناکامی از راه کهره متوجه جلال آباد شد در اثنای راه

به افغانان شنواری جنگ کرده بدبختی بسیار کشتند و لاجی از دو بازاری میرزا سلیمان تاراج رفت و هارون

شنواری که کلانتر قوم خود بود کشته شد و در جلال آباد قنبر نام ملازم خود را با جمعی گذاشته متوجه کابل گشت و بمحاصره قلعه

کابل همت گماشت و متحصنان بلوازم قلعه داری و استحکام برج و باره اهتمام شایسته بکار برده و در زمانی

که بکنار چین بورود کوکبه اقبال قبله روی زمین بود ایلچیان میرزا حکیم بسعادت آستانبوسی سرافرازی یافتند و عریضه داشت

میرزا را بمسامع جلال رسانید و حضرت خاقانی توجهات ظاهری شامل حال میرزا فرموده در مقام تلافی و تدارک

بی اعتدالی میرزا سلیمان و اصلاح شکستگیهای میرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان را بتالیف میرزا ساختند و حکم اشرف

غرض در یافت که میر محمد خان با امرای پنجاب مثل محمد قلیخان حاکم ملتان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و
محمد قلیخان داماد میر محمد خان و سایر امرای آنحدود بکومک میرزا شتافته دفع کورش میرزا سلیمان نمایند و میرزا محمد حکیم
را بر مسند استقرار و استقلال متمکن ساخته قطب الدین خان را در خدمت میرزا گذاشته امرای مذکوره بجاگیرهای خود دستوری معاودت
معطوف دارند و خزانه معتدبه با دیگر اسباب عمارت سرانجام فرموده بصحوب ایلچیان میرزا روانه ساختند و امرای پنجاب
بموجب حکم جهان مطاع کمر خدمت بر میان جان بسته متوجه ملازمت میرزا گشتند و قطب الدین محمد خان و کمال خان
گکر و فاضلی ان و محمد قلیخان و جمعی دیگر رفته بمیرزا پیوستند و بمیامن توجهات نامتناهی و مراحم ظل الهی احوال میرزا
رونق دیگر یافت و لشکر شایسته متوجه کابل شد و میر محمد خان با سایر امرا در حدود دینت و ربلیز رسیدند و جمع
امرا در حدود دینت و بر لب آب گوزش گذرانیدند و عساکر منصوره در خدمت میرزا با جلال آباد عنان
معاودت تافتند و قلعه جلال آباد را که میرزا سلیمان بقبض آورده از معتبران خود سپرده بود محاصره نمودند و محمد قلیخان
سافی برلاس و علاوه بیگ را نزد او فرستاد که شاید بر جان خود بخشیده از قلعه برآید آن جاهلان خون گرفته سر از
ربقه اطاعت پیچیده در مقام جهالت و ضلالت استادند و بهادران قلعه نردبانها ترتیب داده بر دور باروی قدرت
بر فراز قلعه برآمدند اگرچه بدخشیان بمدافعه و مقاتله داد شجاعت و جانبازی دادند بضرب تیر و تفنگ بسیاری
از مردم ضایع شدند اما بهادران جان سپار و هنرمندان عرصه کارزار تکیه بر اقبال جهانگشای آنحضرت نموده سرها
بر رو کشیده بیکبار در آمدند و قلعه مذکور را بشش صد جوان که همراه داشت علف تیغ سیاست ساختند و دو نفر از آن اهل رسیدنها
را آزاد ساختند که نزد میرزا سلیمان رفته این مژده را به او رسانند و سر قنبر را به ارمغانی لنگره قلعه کابل فرستادند و بنا بر
فال اقبال بر اهالی قلعه اشمالات تا وقتی که از آمدن عساکر منصوره قوی دست و دل ساخته چون
این بشارت جان بخش بمحصوران کابل رسیده شادیانه نشاط و نفیر نوبت بلند آوازه ساخته و سر قنبر را به کنگره
قلعه آویختند اگرچه میرزا سلیمان یکدو روزی مردم خود را بتکذیب این خبر تسلی میداد که سخن کابلیان اصلی ندارد و محض
حیله و تزویر است اما بعد از رسیدن آن دو کس پای ثبات بدخشیان از جای رفت و دل پای داده سررشته
تدبیر گسیختند و ناکام بر فرار برقرار کرده با صد هزار ناکامی و خجالت از گرد قلعه برخاستند و لعل و ارکون زده متوجه جلال آباد
شدند و شهرت دادند که بجنگ میرزا میرویم و شب از منزل خواجه لواح بخاک شتافته روی عزیمت بصوب بدخشان نهادند
در وقتی که از آب بیرون آن مکید گذشتند سیل عظیم آمد و اکثر رال بدخشان غوطه خورده دمات رفت و میرزا سلیمان

بهره از ملاکت خود را بعد خیال رسانیده بود بدگوهر بخش میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم و امرای عظام در موضع چاریکاران سنک نقاره های شادمانی
بلند آوازه ساخته در ساعت مسعود بخطه دلگشای کابل درآمدند و متحصنان قلعه و سایر اکابر و اهالی شهر باستقبال شتافته از مضیق محنت و تنگنای
عسرت بفسحت آباد خوشحالی پیوستند و دعای ازدیاد دولت و دوام سلطنت حضرت خاقانی مظهر الطاف سبحانی که عهد ابد الاباد و ظل معدلتش سایه گستر باد ورد زبانها
ساختند و بعد از چندروز قطب الدین محمد خان بغزنی که وطن مألوف او بود رفته و جوانان و منتسبان و سایر ساکنان آن خطه را
بانواع تفقدات و انعامات کامیاب ساخت و چون از الخار کینه بملازمت میرزا آمد میر محمد خان از کوتاه اندیشی خود را بوکالت
میرزا قرار داده در کابل توقف نمود و قطب الدین محمد خان را با سایر امرا روانه درگاه عرش آشیانه ساخت و سکینه بانو بیگم همشیره خورد میرزا
محمد حکیم بشرف سعادت ملازمت آن حضرت شتافته بهدرقه قطب الدین خان متوجه هندوستان گشت و بعد از معاودت امرا خان کلان متکفل
تمشیت مهمات کابل و سرکار میرزا شد اما اعیان دولت میرزا باین معنی راضی نبودند سو رسته مقدمات نموده خاطر میرزا را از میر محمد خان
گران ساخته اسباب شورش و فتنه انگیزی مینمودند و چون میر محمد خان خالی از تندمزاجی نبود باندک چیزی از جای میرفت و اصلا
مدارا نمیکرد و کاربند مصلحت نمی‌شد و میرزا محمد حکیم اگرچه بظاهر تبعیت گونه می‌نمود اما بباطن از شخص کابلیان انحراف داشت تا آنکه
همشیره خود را که در عقد ازدواج ابو المعالی بود بی‌رضای میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرد و خواجه خود را وکیل معنوی ساخته جمیع
مهمات را از پیش خود گرفت و رفته رفته خان کلان از نفوس معطله شد و چون بحکم آن حضرت جریان ملازمت اختیار نموده در
کابل با مزه بود و نقش روی نشست و لیکن از آنجا که مردی دوراندیش بود نقوش آینده را از صفحه حال خود خوانده در تدبیر کار خود شد
و در شبی از شبها بنا بر آنکه مردم وقوف نیابند از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شد و شتابان گردید و عرضداشتی مشتمل بر سوانح کابل روان داشت
زود بدرگاه کیوان بارگاه ارسال داشت و از واقعات این سال فرستادن قتلغ خان است برو هاتش با شمال فتح خان
و تفصیل این احوال آنکه در صوبه بهار رهتاس نام قلعه ایست که در تمام روی زمین عدیل و نظیر خود ندارد و این قلعه بالای کوهی بلند
مرتفع واقع است و عرض و طول آن زیاده از پنج کروه است و آب فراوان و چشمه‌ها و مزارع در درون قلعه آباد دارند و زراعت میشود
کمند تسخیر هیچ یک از فرمان روایان هندوستان بر فراز کنگره آن نرسیده الا شیرشاه که بتزویر و فریب جمعی از سپاهیان را
در لباس زنان بتزویری پالکی نشانده بالای قلعه فرستاد و باین حیله آن قلعه را متصرف شد چنانچه در اوراق سابق نوشته شد دیگر
تا وقت این زمان فتح خان تبنی که از سرداران عقبی سلیمی را که دفعه بزرگ سرشت و سلیم شاه بمزید اعتبار و اعتماد و امتیاز داشت
ضبط آن قلعه می‌نمود و باعتضاد چنان قلعه همواره بسلیمان حاکم بنگاله دم همبازی غیبت و مساحمت میزد و برسبیل سال اعراض

واطوار ناپسندیده

خود را از منسوبان درگاه معلی اظهار نموده مصاحبت در سلک حضرت اعلی قلیچ خان را نزد او فرستادند که بر منسوبات ضمیر او آگاهی یافته
اگر بجاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم راسخ دم باشد مقرر سازد که هرگاه رایات اقبال بحدود خوشنود رسید بسعادت آستان بوس شتافته
دولت ملازمت دریابد قلیچ خان نزد او رفته بمقدمات بیم و امید در سلوک سعادتمندی آورد و حسن خان بنی برادر خود او را
همراه بدرگاه آورد که مشمول مراحم گشته ساحت باهی کشته خاطر از توهمات بپردازد و درین ایام که دار الخلافت آگره که مستقر اورنگ خلافت
بود بسعادت زمین بوس سرافراز گردید و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت آشیانی و والده سمی حضرت
خاقانی بطواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از پردگیان حرم سرای عزت بمرافقت آن شان محمل سعادت بستند و
درین ایام نهضت موکب اقبال بعزیمت شکار فیل بصوب نرور اتفاق افتاد و در اثنای شکار اژدهایی بنظر عالی در آمد و حضرت اکبرشاهی
که جنگلی را گرفته بعضی از آن فرو برده و مابقی را در فرو بردن بود شهریار اژدها شکار قدم تهور پیش نهاده بزخم تیغ آتش زبان آن موذی را از هم
گذرانیدند و این حقیر از عالم کوتاه باجرات است اما کلانتر و هم از آن شکارگاه فیلتکر خان میرنجی یا نزد عبد المجید آصف خان فرستادند که ولایت
گرهه رفته فیلان جنگلی و دو پارچه نفایس که در فتح آن ولایت آورده بجز لآلی سرکار داده بدرگاه شهنشاه بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین
علی قزوینی با آتشکر خان بخدمت بخشیگری سرفراز باشند

آغاز سال دهم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین

تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم بیت الشرف حمل شب یکشنبه بیست و ششم شعبان نهصد و هفتاد و دو هجری بعد از گذشتن نه ساعت و
بیست و یک دقیقه اتفاق افتاد و سال دهم الهی از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و خرمی آغاز شد و در همان
مرغزار دلکش که حله روح افزا که قلم صنع قضا بصفیدی بهار صفحه زمین را محو کارنامه مانی ساخته بود جشن نوروزی آراستگی
یافت و بعد از فراغ نشاط و کام بخشی بعزیمت شکار متوجه فیل بیشه شدند و بدستور معهود شکار خاطر خواه فرموده با اردوی ظفر قرین مراجعت
فرمودند روز دیگر قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی گله فیلی بنظر در آمده که قدرت دولت و نجابت فیل است آن حضرت بشوق تمام پای همت
در رکاب دولت نهادند و متوجه آن بیشه گردیدند آخرهای روز بعضی جواران فیلان رسیده بموجب حکم عالی افیال آن گله را گرد گرفته
بجانب حصار نبالوه راندند از بس که گذشته بود که گله اندرون حصار در آوردند و بکمندهای مستحکم و طنابهای بسیط مجموع آن فیلان را
مقید ساختند و بجهت رام کردن آن عفریت پیکران وحشی طبیعت مدت ... روز در حوالی کرهره توقف فرمودند و چون
موسم انشراح فصل برسات بود و آبهای مختلف وارد امر چه میشد اکثر اهل اردو عارضه تب فراش گردیده بودند آن حضرت بنابر عموم شفقت

و بوریر حمت رایات مراجعت بسمت دار الخلافت آگره برافراشتند و جمعی از منهزمان لساط عزت را با چندی از افراد اولاد خانه محبت بکفار

بقیه فعلان این بینه تعیین کردند و چون ظاهر گوالیار مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بنابر شدت گرما و نفض هوا بقدر حرارتی وارد مزاج

قدسی امتزاج شد بعنایت ایزد سبحانه در اندک فرصتی صحت کامل و عافیت شامل از شفاخانه غیب قرین روزگار خجسته آثار گردید

و در ساعت مسعود نزول اجلال بدار الاقبال آگره اتفاق افتاد ذکر اساس قلعه آگره و سوانح دیگر

چون دار الخلافه آگره در وسط ممالک محروسه واقعست و هوایش در نهایت اعتدال و آبش بغایت خوشگوار حضرت خاقانی این مصر اقبال را

بمستقر اورنگ خلافت شاهنشاهی توجه اکبر بانی مبتنی مبارک ساخت و عمارات عالی بنا معروف داشتند و شهری اعظم که خالی از چاره بلاد

روی زمین نتوانند بماند که فرصتی تمامی توجه آن حضرت آراستگی گرفت و چون قلعه قدیم از خوش ساختگی و شکوه این شهر اعظم نمود

در شوال [illegible] حکم واجب الاتباع شرف صدور یافت که بنای قلعه رفیع اساس و حصار گردون گرای بنیاد نهند و معماران ماهر و مهندسان

دقیقه اندیشه کاربند گشته مشغول شدند قلعه مشتمل بر چهار دروازه عالی که قبله گاه چهار رکن عالم باشد و بیست برج رفیع که با فلک البروج

دعوی برابری نماید و از سنگهای تراشیده نقاری و کاشی کاری اساس نهادند و قلعه را [illegible] اندیشه بعرض [illegible]

برآوردند ارتفاع این [illegible] از روی زمین تا سر کنگره تمام از سنگ تراشیده آراستگی یافت و این سنگها را [illegible] با یکدیگر

وصل کردند که از دور بنظر بیننده چنان می نماید که گویا تمام قلعه را از یک پارچه سنگ تراشیده اند و بعضی اعزاز ارسیاحان ربع مسکون

که بر صدق محمل آنها گمان نمی شود استماع افتاده که در تمام معموره عالم مثل این عمارتی نیست و با آنکه هر روز سه هزار چهار هزار سنگتراش

و معمار و مزدور و آهنگر و نجار در بنای قلعه کار کرده و قاسم خان میر بحر با جمعی کثیر صاحب اهتمام این عمارت عالی بود در عرض

هشت سال با تمام رسیده [illegible] تاسیس چنبر فلک اندر قرار او || [illegible] کنگره خمیده رو [illegible] || چون خشت

کنگره اش داشت رنگ فیروزه || فلک مغلطه خود را در ایمان افکند || و هم در اعزاز این سال فضایل و کمالات دستگاه

حقایق و معارف آگاه زبده حرمین شریفین شیخ عبدالنبی بمنصب جلیل القدر صدارت خلعت امتیاز پوشید شیخ [illegible]

پسر شیخ عبدالقدوس است که از مشاهیر صاحب حال بوده و اهل دانش و بینش به آن اعتقاد وافی داشته اند

چون شیخ عبدالنبی با وجود کمالات ظاهری اصلاح صفای باطنی آراستگی داشت با این منصب عالی پایه قدر او را افزودند

نهضت موکب منصور بسمت ولایت جونپور و دفع شورش علیقلی خان و شرح دیگر سوانح که در این یورش روی نمود

اگرچه علیقلیخان خانزمان با وجود اصالت و نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و در این دولت

ابد پیوند مصدر خدمات پسندیده و فتوحات عظیمه شد و شمشیرهای نمایان زد و بسیاری از بلاد و قلاع را داخل ممالک

علیقلیخان زمان

[illegible]

محرومی ساخت اما بنهایت بی اعتدالی ناشایسته احوال بود از تنگ ظرفی بباده مرد افکن دولت بی نشان دماغ
گشته لباس امور نا ملایم که در حوصله روزگار نگنجد و بقانون عقل و حساب موافق نباشد ازو بظهور می آمد و حضرت ظل الهی
بمراحم بادشاهی و مکارم نامتناهی جرایم او را در حواشی خاطر راه نداده و دیده پاک بین از آلایش گناهان او پوشیده
تغافل بلند میفرمودند که شاید از مستی و غفلت بهوش آمده قدری بر حساب کار خود رود و یکباره پرده از روی کارکش
برنیفتد و بکافر نعمتی و بغی مطعون خاص و عام نشود اما از انجا که گفته اند کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ٭
به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ٭٭ هرچند آنحضرت بتغافل میگذرانیدند بی توجهی و عدم التفات باعث مزید
جرأت و جسارت او می شد تا آنکه در هنگامی که موکب اقبال به شکار فیل متوجه سمت نرور شد بمسامع علیه رسید که
اسکندر خان اوزبک بتحریک آن سر حلقه منافقان روزگار در مقام بغی و شورش در آمده قدم از گلیم خود بیرون
می نهد رای جهان آرا حسب اقتضا فرمود که اشرف خان را با فرمان استمالت و بقصد نزد اسکندر خان فرستاده او را
بجلایل مراحم خسروانی امیدوار ساخته به آستانبوسی هدایت نماید چون اشرف خان بنواحی اوده رسید اسکندر خان
به استقبال فرمان جهان مطاع مبادرت نموده لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و بعد از وقوف بر فحوای مضامین
فرمان بظاهر در استعداد رفتن شد و باطن در ترتیب اسباب نفاق و شوره پشتی بوده مدتی بتمهید حیله و تزویر
گذرانید و عاقبت به اشرف خان صریح گفت که چون ابراهیم خان آق سقال وی ماست و جاگیر او هم درین نزدیکیست
به اتفاق تمام رفته او را هم بشریک رفاقت خود متوجه درگاه معلی میشویم بالجمله از اوده بسرهرپور نزد ابراهیم خان رفتند
و از انجا نزد علیقلی خان شتافتند و بعد از گفت و شنود بسیار پرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطل خود اظهار
نمودند و عصیان باطن حق ناشناسی خود را آشکارا کردند و قرار دادند که چون موکب جهانگشا طی مسافت بعید نموده
متوجه شکار فیل است ما بانی دو فوج میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته در ان نواحی خلل
می اندازند و علیقلی خان و بهادر خان بجانب مانکپور که مجنون خان قاقشال در انجاست رفته اسباب شورش و فساد
ترتیب میدهند و به این عزیمت ناهنجار روی ادبار براه عصیان نهاده دو فوج شدند و اشرف خان را در میان خود
چشم بند نگاه میداشتند و چون اراده باطل این سیاه بختان بدور و نزدیک رسید امرای آن سرحد مثل شاهم خان
جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان خالدار و حلیمه تواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه

[illegible] علی ساربان باتسی و یوسف طغای و غیرهم باهم اتفاق نموده سر راه بر باغیان
گرفتند و در نواحی قصبهٔ نمکار میان دولتخواهان و حرام‌نمکان آتش قتال اشتعال یافت و محمد امین دیوانه
نی تابانه بر قول سپاه سکندرخان تاخت و چندی را بر خاک ادبار انداخته در عین تردد از اسپش سکندری خورده
بر زمین افتاد مخذولان ازدحام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهادران عرصهٔ جانفشانی چپقلشهای مردانه کردند
لیکن چون مخالفان من الحیث الکمیة فزونی داشتند صلاح وقت منظور داشته در قصبهٔ نمکار تحصن جستند و عرضداشت
مشتمل بر کیفیت حالات بدرگاه معلی ارسال نمودند علیقلی و بهادر بصوب مانکپور رفته دست تطاول بنهب و غارت
گشودند و مجنون خان قاقشال که کهنه سپاهی تجربه‌کار بود در جنگ صف قابو ندیده بقلعهٔ مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد
آصفخان فرستاده بکومک خود طلبید و آصفخان بمجرد استماع این خبر جمعی را بحراست ولایت کره بهره گذاشته با فوج
مستعد شایسته خود را بکره رسانید و چون از غنایم فتح قلعهٔ چوراگده خزینهٔ وافر همراه داشت بمبلغ معتدبه معاونت
مجنون خان نمود و زرهای خوب بسپاهیان خود قسمت کرده همواره فوج فوج مردم از قلعه بیرون می‌فرستاد که با لشکر
علیقلی و بهادر مبارزتها می‌نمودند القصه در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده بدار الخلافه آگره
نزول اجلال داشت عرایض دولتخواهان متواتر یکدیگر رسید و حقیقت بغی و عصیان آن کافرنعمتان حق‌ناشناس
معروض بارگاه جلال گردید و حکم جهان‌مطاع به احضار افواج بحرامواج اجتماع سپاه ظفرپناه عز اصدار یافت و در کمال لطف
منعم خان خانخانان را با فوج عظیم منقلای لشکر ظفرقرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت فرمودند و
در اندک فرصت لشکری بسیار در ظل رایت عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار فیل جلد سبک‌بار از
فیلخانهٔ خاصه همراه گرفته اعلام نصرت اعتصام بدفع مدبران بدسرانجام برافراختند و حراست دار الخلافه آگره
به ترسون خان مقرر داشته روز تیر شیر و هم خورداد ماه الٰهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای عزیمت در
رکاب اقبال نهاده از آب جون عبور فرمودند و درین راه بجهت شدت گرما اردوی معلی اکثری شبها کوچ
میکرد تا آنکه ظاهر بلدهٔ قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که برسم منقلا پیشتر رخصت یافته بود درین
درین منزل بادراک سعادت زمین‌بوس مفتخر گشت و قیاخان که از نادانی و وسوسهٔ شیطانی بجرم‌خواران
موافقت و مرافقت نموده بود بهدایت منعم خان خانخانان از آن ارادهٔ باطل ندامت و خجالت گزیده روی

بمعذرت آن

امید به آستان قبله راستان بهادر و شهریار جرم بخش عذر پذیر رقم عفو بر صفحه عصیان او کشیده بوفور مراحم و مکارم از زیر
بار خجالت بر آوردند و چون افواج بحر امواج از دریای گنگ گذشت منهیان اقبال خبر رسانیدند که اسکندر زیاده سر هنوز
در لکهنو است و با آنکه طنطنه نهضت موکب منصور عنقریب بدرک جگر آن بد اندیش میرسید از خیرگی و نخوت تیر گستاخی با بی شقاوت
افروخته است بنابرین آتش قهرمان جلال در اشتعال یافت و مظفرخان و معین خان فرنخودی را با جمعی دیگر از امرا سر اردوی
معلی گذاشته و فوجی از بهادران کار طلب را قرین موکب اقبال ساخته بطریق ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن برگشته روزگار
شدند و یک شبانه روز طی مسافت فرموده وقت صبح که شام ادبار آن نابکار بود ظاهر لکهنو مورد افواج قاهره
گشت و حکم شد که یوسف محمدخان کوکلتاش و شجاعت خان و جمعی از بهادران رزم طلب هراول بوده باشند و اسکندرخان
از طلوع کوکبه لشکر قیامت اثر دست و پا گم کرده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت و حضرت خاقانی
باقبال و کامرانی بلکهنو در آمده فوجی از بهادران را بتکامشی آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند و تهوران عرصه
اقبال بتعاقب شتافته بسیاری از آن برگشته ایام را علف تیغ خون آشام ساختند و اسکندر شکسته بال و پر بهزار
جان کندن و خون جگر خود را بعلیقلیخان و بهادرخان رسانید و آنها نیز از هول جان ترک محاصره مانکپور نموده باضطراب
تمام بجانب جونپور شتافتند و از آنجانب و بار خود را گرفته از گذر نرهن گذشته به اعتضاد افغانان در لب آب فرود
آمدند و موکب جهانگشا از ظاهر لکهنو کوچ فرموده رایات جلال بصوب جونپور برافراشت و در اثنای راه آصف خان
و مجنون خان و دیگر امرا السعادت پابوس سرافراز شدند و چون از غنایم فتح گرهه و قلعه چوراگده خزاین وافر
بتصرف آصف خان در آمده بود پنجهزار سوار مستعد جوشن پوش بترتیب شایسته بنظر اشرف گذرانید و قبلان نامی که
در پیش افواج به آراستگی تمام داشته بود با اسپان عراقی بد و دیگر نفایس روزگار و نوادر دهر در پایه پیشکش نمود و چون
ظلال شوکت و حشمت بر دار السرور جونپور افتاد آصف خان و مجنون خان و شاه محمد قندهاری را با افواج ظفر قرین بتعاقب علیقلیخان
تعیین فرمودند که بر آنچه مصلحت وقت و مقتضی زمان باشد بعمل آورند علیقلیخان در آنطرف آب خیمه بغی و عناد زده نشست
و آصف خان با دیگر امرا در اینطرف آب صفوف دولت آراسته منزل گزیدند و چون علیقلیخان بمرور ایام نسبت و اتحاد
در روابطه وداد با سلیمان کررانی حاکم بهار و بنگاله و فتح خان تبتی حاکم رهتاس استحکام داده بود باعتضاد و تایید آنها این
همه جرات و گستاخی اقدام مینمود حضرت خاقانی حاجی محمدخان سیستانی را که مرد معقول سخن دان بود برسم رسالت نزد سلیمان
فرستادند که از امداد و کومک علیقلیخان تحذیر و تخویف نمایند و از مظاهرت و معاونت او مانع آید حاجی محمدخان چون

بنواحی رهتاس رسیدند جمعی از افغانان که با علیقلی رابطهٔ آشنائی و دوستی داشتند او را از رفتن مانع آمده نزد
علیقلیخان فرستادند و علیقلیخان حاجی محمد را نظربند نگاهداشت اما حاجی محمد بی ملاحظه و مداهنه با علیقلیخان
سخن میکرد و مقدماتی که محض خیراندیشی آن بی سعادت بود بر طبق عرض نهاد و بی تکلف حاجی محمد در میان باغیان
بجهت اظهار مراتب امید و بیم دخل عظیم داشت و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد مکندرای
راجه اودیسه و شرح این اجمال آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت جنوب واقع است و لوای تسخیر
هیچ یک از سلاطین بر حواشی آن ولایت راه نیافته و راجه اودیسه بوفور جمعیت و کثرت فیل از اکثر زمینداران ممتاز
بوده و درینولا که مکندرای بحکومت آن ملک علم کوشش افراخته از گیج نهاد ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شده از
تسلط سلیمان کررانی براجه اودیسه پناه برده و راجه خرجی و جاگیر و انواع امداد و اعانت و معاضدت نموده و هرچند سلیمان
کررانی سعی بجای آورد دست تصرف و قدرت بر آن ملک نیافت درینولا رای جهان آرای حضرت خاقانی بالهام ربانی
چنان تقاضا فرمود که یکی از فدائیان درگاه را نزد راجه مذکور فرستاده بجلایل الطاف و اعطاف پادشاهی مشمول و مستظهر
گردانند لاجرم حسن خان خزانچی را با مهابا پاتر بادفروش که زبان دان آن قوم بود رخصت فرمودند و فرمان مطاع صدور
یافت که چون سلیمان کررانی بمعاضدت و معاونت علیقلی حرام نمک کمر ادبار بسته هرگاه او متوجه کومک این بی سعادت
شود باید که تو بولایت بنگاله در آمده بتاخت و خرابی آن ولایت دقیقه نامرعی نگذارند و راجه بحکم پادشاهی مفتخر
و مباهی شده مراسم استقبال لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده پیشکشهای لایق از فیلان نامی و دیگر نفایس
گرامی مصحوب حسن خان بدرگاه معلی فرستاده عرضداشت نمود که اگر سلیمان قدم از حد اندازه خود بیرون نهاده
بکومک علیقلیخان شتابد من با جمعیت خود ابراهیم را که مدعی سلطنت است همراه گرفته بولایت بنگاله
در آمده کارپردازی بظهور رسانم که عبرت جمیع بخت برگشتها سیاه روزگار شود و حسن خان خزانچی و مهابا پاتر
با رای پرمانند وکیل راجه اودیسه متوجه درگاه عرش اشتباه شد در حینی که موکب جهانگشا از سفر فتح و ظفر
مراجعت نموده بمستقر خلافت نزول سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح این ایام فرار نمودن خواجه عبدالمجید
آصفخان است و شرح این ماجرا آنکه از آن بار که آصفخان فتح ولایت گرهه نموده خزاین و دفاین قلعه چوراگره
بی شریک و بی مدعی بتصرف آورد و عالم عالم زر و سامان که از حساب و شمار بیرون بود نصیب او شد و دیگران

را طمع فرو برده

طمع فرو برده تا بسیح از ان غنایم بدرگاه گیتی پناه فرستاد حضرت خاقانی از کمال مروت و وسعت حوصله اصلاح در مقام باز

پرس نشدند اما از انجا که گفته اند الخائن خائف همواره از بیم زخم و هراس مینمود و ارباب نفاق و اهل

غرض مقدمات ترتیب داده بعرض شد که آن حضرت متوجه شدند و با آنکه حضرت خاقانی بالطف حرف آن مردم گمراه نشدند

لیکن چون ماجرای مجلس بهشت آیین تا آصف خان میرسید باعث ارباب توحش و تردد موجب فروغی بیم و هراس او گشته

در بیولا که او را استقبال علیخان بعثت فرموده و بعضی از جمله ایکران واقع طلب بودند تیم عظیم بر خاطرش استیلا یافت

و شبی با وزیر خان و دیگر معتمدان چون از فساد این دو روی نا هنجار راه ادبار شکر و بجانب گره شتافت

و چون حقیقت حال بعرض شرف رسید معظم خان خان خانان را با طایفه ای از لشکر تعیین فرمودند و شجاعت خان را با

جمعی از امرا در این حدت طلب بعاقبت الغیجان در مقام رفتن کر بود شجاعت خان خواست که سرشتها گسسته

از ان ملک در زد و آصف خان آگاه شده ترازان آمد و میان او و شجاعت خان جنگ درگرفت و تمام آن روز

به تیر و تفنگ زد و خورد کردند چون پرده ظلمانی شب در میان آمد آصف خان فرصت غنیمت شمرده براه گریز شتافت

و شجاعت خان وقت بامداد از رفتن او اطلاع یافته بر عقب [illegible] تمام بر تعاقب او کمر همت بست و چون آصف خان

اول شب بر راه فرار بود و جنگلی [illegible] تا گریز [illegible] مطلوب [illegible] زمین بلندی یافت

وار و وقایع این ایام خبر [illegible] قلیچ خان [illegible] مرتبه دوم بر فتح خان [illegible] تعلق [illegible] کلالت حال

گردید که قلیچ خان بر فتح خان [illegible] رفته قرار [illegible] [illegible] [illegible] فرماید فتح خان [illegible] ادب [illegible] بحجت

[illegible] [illegible] در بیولا [illegible] شد قلیچ خان [illegible] حد [illegible] که شاید او را [illegible]

سعادت بماند و چون قلیچ خان [illegible] رسید اگرچه بظاهر ملایمت و [illegible] بظهور آمد اما چون

طینت [illegible] محمول بود [illegible] و مقاصد باطنی [illegible] قلیچ خان مقاصد باطنی او را [illegible]

در [illegible] روی [illegible] بدرگاه معلی [illegible] ذکر [illegible] از احوال عشقعلی خان و [illegible]

چون عشقعلی خان [illegible] مدت [illegible] در برابر [illegible] فیروزی [illegible] مخذولان و دیگر [illegible] سکندر خان [illegible]

خاین

وجمعی را از خود جدا ساخته بجانب ولایت سرداد فرستاد که از آن طرف بمیان ممالک محروسه
درآمده غبار فتنه و شورش برانگیزند رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که فوجی از بهادران عرصه
کارزار بر سر راه آن مخذولان برگشته روزگار تعیین فرمایند که از هر جا شورشی بر انداز زند با طفای
نایره فتنه آنها همت گمارند و بنابرین شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان
و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلبه خان و محمد امین دیوانه و سک بورین خان و سلیم خان و قوی
افغان و دیگر بهادران جان سپار لبر کرد کی میر معز الملک تعیین فرمودند و افواج قاهره تا برگنه خیرآباد
عنان مبارزت باز نکشیدند و چون منعم خان بیبا سلغی لشکر مقرر شد علی قلیخان این معنی را از امدادات
غیبی دانسته تجدید مراسم آشنائی و دوستی قدیم نموده برسل و رسایل سلسله جنبان روابط سابقی
و لاحقی گردید او لابی بی سرو قدنام عورتی را که در خدمت حضرت فردوس مکانی بدوام حضور اشرف اختصاص
داشت نزد منعم خان فرستاده تذکار نسبتها گذشته نمود و مردم کاردان متعاقب یکدیگر روان ساخته حرف
ندامت و خجالت در میان آورد منعم خان حقیقت حال بدرگاه بادشاه جرم بخش عذر پذیر عرضداشت
نموده استعفای جرایم او کرد با آنکه حضرت خاقانی را اشراق قلوب این بی سعادتان بر وجه اتم وقت
دل‌الله بود ولیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان و صلاح وقت قلم زو بر التماس او نکشیدند و خواجه غیاث الدین
علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را نوید عواطف و مراحم شاهنشاهی مستظهر گردانیده بر حقایق کار و دقایق
اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضداشت نماید و چون منعم خان بقبول این ملتمس قوی
دل و شگفته خاطر گردید بعلیقلیخان نوشت که حصول این مقصد و تیسیر این مطلب به نامه و پیغام برفق
مرام صورت پذیر نیست اگر مفاوضه را بمکالمه قرار دهند و با هم بی پرده و حجاب سخنی کنیم بصواب قریب
تر خواهد بود ولیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل ولد شاه محمد خان قندهاری و جمال خان بلوچ و دیگر
فدائیان جانسپار از درگاه دادطلبیده آمده اند که کار آن مدبر بدسرانجام به انجام رسانند علی قلیخان از فرط
توهم بدیدن منعم خان جرات نمی نمود تا آنکه مقرر شد که از یکطرف منعم خان و از انجانب علی قلیخان هر کدام با
دو سه کس برکشتی نشسته درمیان دریا بیکدیگر ملاقات نمایند و آنچه درباعث نجات او باشد قرار یابد و
علی قلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته با جمعیت خود و حسن خان بتنی و سلیمان منکلی و کالا پهار که از امرا

افغانان بهادر

افغانان نیکو بانک او همراه بودند بکنار دریا آمده تمام مردم را از آب گذرانیده خود با شش کس یکی شهریار کل و دیگر سلطان محمد میرآب و دیگر قورچی اوکاهی آقا
حرم نام داشت بکشتی نشسته بمیان دریا آمد و از طرف خانخانان میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیک و میرجان غلام سلطان محمد قبس که پیش منعم خان
اعتبار داشت بکشتی نشسته متوجه گردیدند و از دو طرف در پای کشتیها کماک فوج فوج و فنون فنون صفوف آراسته تماشا میکردند و چون در میان دریا کشتیها
بهم رسیدند علیقلیخان تنها از میان کشتی خود بکشتی منعم خان در آمد و گفت که عیب نیست سلام علیکم دیگر برادر کرم در رفته نشستند و بعد از تواضعات
رسمی و تکلفات عرفی سخن از هر جایی در میان آمد و علیقلیخان باظهار جرایمات و شرمندگی خود فرو رفته تنها نمود و آخر بدین قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه
شتافته صورت مجلس و ملتمسات او را بعرض رساند خواجه جهان را که مدار علیه امور سلطنت است همراه او کرد که خاطر رمیده او را بالکل مطمئن سازد
و بدین قرار داد هرکدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه والا رفته ماجرای این مجلس را معروض داشت بموجب التماس
منعم خان خواجه جهان جهت [illegible] و چون باردوی منعم خان رسید منعم خان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلیخان رود و خواجه جهان
از رفتن تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلیخان با من از ابتدای ناخوش است و خالی از شیعه‌گری و جد سلطنت نیست مبادا امری روی دهد که
ملعنت ابد لازم باشد و اگر بسیار بجد ابرام کروی در عوض من یکی دیگر را باتفاق شما بروم ... ابراهیم خان ازبک را از علیقلیخان گرو طلبید
و بعد از آنکه ابراهیم خان باردوی منعم خان آمد این دو کدخدا بمنزل علیقلی خان رفته صحبت ممند داشتند روز دیگر ابراهیم خان را برطلبیده در منزل
ابراهیم خان صحبت منعقد گشت و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا ایبک نیز درین مجلس حاضر شدند و منعم خان التماس علیقلیخان
صلح داد اما هر چند تسلی خاطر علیقلی خان نمودند که متوجه ملازمت شود خود قرار نتوانست داد و بدین جرأت قدم پیش نه نهاد
و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم خان بدرگاه بهار اعتبار مصحوب سازم و چون خاطر از جانب عنایت آن حضرت جمع شود خدمت را بتقدیم
رسانم که تدارک جرایم گذشته تواند در خور باشد منضم بدین آنکه ابراهیم خان و ... قرار داد در روز دیگر والده خود را با ابراهیم خان و فیلهای نامی خود
بسلک ارسال سند روانه ساختند ... و حاجی خان سیستانی که درین ... اقامت ... [illegible] همراه نموده منعم خان
و خواجه جهان والده علیقلیخان و ابراهیم خان را با حاجی محمد خان سیستانی و ملازمان منعم همراه کرده متوجه درگاه عرش بارگاه گردیدند و خانخانان ابراهیم خان را
تیغ و کفن در گردن افکنده سر و پا برهنه بحضور برده و در کمال عجز و زاری التماس عفو جرایم این جماعت نمود و حضرت خاقانی بالهام ربانی
فرمودند که از جهت تقصیرات ... این بی سعادتان ... داعیه اخلاص و اعتقاد ایشان ... بدرگاه
خواهند یافت مع هذا بجهت مراعات تو که ... عفو جرایم ایشان گذشتند و جاگیرهای ایشان ...

داشتند مرحمت فرمودیم اما مشروط به آنکه تا رایات اقبال در این حدود سایه گستر باشد علیقلی خان از آب گنگ بگذرد
و چون موکب جهان گشا بمستقر خلافت نزول سعادت فرماید وکلای ایشان بدیوان اعلی حاضر شده اسناد درست نمایند
و بر طبق آن اسناد محال متعلقه خود را متصرف شوند خانخانان از نوید این مرحمت کله گوشه افتخار باوج عزت رسانید
و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان فرود آورند و چون بحرم سرای اقدس تشریف فرمودند والده
علیقلیخان روی بر خاک عجز و زاری نهاده شروع در خضوع و خشوع کرده شهنشاه مسجود آن پیرزال محنت زده را که از غم فرزند نالان
بی اعتدال خود در مقام بیش نداشت بنوید این مرحمت عظمی زنده جاوید ساخت و در خلال این حال خبر جنگ بهادر خان
و اسکندر خان با اولیای دولت معروض بارگاه اقبال کردند و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلیخان
جانب سر دار شتافته غبار عناد و فساد برانگیختند و تاخت و تاراج و لادن دست گستاخی دراز ساختند و فوجی عظیم
بسر کردگی میر معز الملک تعیین شد که آن حرام نمکان را تنبیه و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج پادشاهی سکندر
و بهادر در قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام تزویر و تدبیر در آمدند و به میر معز الملک و دیگر امرای عظام
فرستادند که ما را چه حد و یارای آنکه بمقابل افواج قاهره قدم جرات در پیش نهیم استدعا است که وسیله استعفای
جرایم ما شده غبار خجالت از چهره احوال ما پاک سازند و مجموع فیلان نامی که باعتضاد اقبال روز افزون بدست آورده ایم
و پیشکش که باعث بجای خدمت ما شود علی الوقت بدرگاه کیوان بارگاه میفرستیم و چون رقم عفو بر لوح جرائم
این گناهکاران کشیده شود بخاطر مطمئن متوجه زمین بوس میگردیم میر معز الملک که بر قول و فعل ایشان اعتماد نداشت
خاطر در کرد و این مقدمات باطل نمود و [illegible] است دریافت که محض فریب و دفع الوقت است و در جواب نوشت
که صفحه حال شما به ارقام جرایم و آثام چنان سیاه گشته که بحک و اصلاح علاج پذیر باشد و معه هذا المنصب ماست که زبان تمنا
را با دل اصلاح و قطع از تمنائی نیست و بیخ شما از فروع راستی بهره ندارد و بعد از این فیما بین تیر و شمشیر قاصد و ترجمان است
مرتبه دیگر بهادر خان نیز در میر معز الملک کس فرستاده پیغام گذارد که اگر تحریر نمایند مکاتبه عنایت نامه را المساقه قرار داده ملاقات
کنیم و بنوعی که تشفی خاطر شما شود در کار صلح بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول نموده با معدودی از اردوی
خود برآمد و بهادر خان نیز از آن جانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفتگو [illegible] میر معز الملک دریافت
مقصد بهادر خان روز گذرانیدن است هر گاه قابو یابد تقصیر نخواهد کرد لهذا صلح صورت نبست چون حقیقت حال

بمسامع جلال رسید لشکرخان و راجه تودرمل رخصت فرمودند که ضمیمه عساکر اقبال بوده · اگر مصلحت وقت صلح دانند آن جماعت
برگشته روزگار را بشاهراه سعادت هدایت رهبری نمایند والا اسرای کردار ناپسندیده در دامن روزگار آنها گذارده مهم آنها را باصل فرمایند لشکرخان
و راجه تودرمل که بعساکر منصوری ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که قصد این مردودان عذر و فریب است و دوای این بیکاران جز شمشیر آبدار
صورت نمی‌بندد لاجرم بحکم قرارداده بهمت بستن صفوف و تسویه افواج کمر بستند و بعد از تعین [illegible] غازیان هراول و قول
متوجه عرصه پیکار شدند و باغیان نیز سه فوج ترتیب داده فوجی بسرداری بهادرخان و فوجی باهتمام اسکندرخان و فوجی باهتمام یار محمد
برادرزاده سکندر و یار محمد را با هراول ساخته در برابر آمدند و هراول حریف سکندر در آویخته گرم کارزار گشتند و هراول مخالف غلبه
کرده بود که دلاوران فوج التمش بکومک رسیده عنان را بر داشتند و یار محمد که آبروی لشکر حرام خواران بود بر خاک هلاک افتاد و
بسیاری از مخالفان علف تیغ خون آشام شدند و سکندر سر تاب مقاومت نیاورده خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته راه
گریز پیش گرفت و بهادران عرصه اقبال تعاقب او نمودند هر کس را گرفتار ساختند و خونش بر خاک ریختند در [illegible] آتش
آمده و هر سبب [illegible] خود را بدریا زده بسیاری غرق بحر فنا گردیدند و چون اولیای دولت ابد پیوند [illegible] روی نمود [illegible] جنت و
تاراج مشغول شدند و این هنگام [illegible] بجمعیت منصور افتاد و بهادر که در کمین ایستاده انتهاز فرصت داشت [illegible] خود را بفوج حوالی غازیان
اقبال رسانیدند و [illegible] زد و خورد [illegible] از اسپ جدا شد [illegible] و در این وقت [illegible] یمین و یسار [illegible]
از منافقان کافر نعمت [illegible] حرام خواران [illegible] و بهادر فوج حوالی غازیان را در هم [illegible]
رسانیدند و مردم قول [illegible] دست داده [illegible] بر خود [illegible] و اکثری [illegible] بر آمدند و جمعی
[illegible] شکست روی نمود و روز دیگر امرای [illegible] که بجانب [illegible] شده بودند و عرضداشت [illegible] حالات
روانه درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون در آن [illegible] خان زمان رقم عفو بر جرایم [illegible] و سایر حرام نمکان کشنده شده بود و
در [illegible] فرمان طلب [illegible] ارسال فرمودند و از جمعی که در آن خدمت کوتاهی شده بود [illegible] خود معاتب و مخاطب گردیدند
و در موقف [illegible] نمکی [illegible] رستم فرموده [illegible] غلی [illegible]
اتفاق افتاد در نواحی قلعه چناده [illegible] قلعه فرموده [illegible] سامع جلال
رسید که [illegible] قلعه چناده [illegible] فرموده [illegible] چناده [illegible] بر خلاف قرارداد خانه [illegible]

غنیم

ومحمدآباد و مردم خود را و مردم خود را به عیاری بود و جونپور فرستاد لاجرم آتش قهرمان خلافت اشتعال یافت و مایهٔ عفت در جوش
و خروش آمد و منعم خان را به معاتب و مخاطب ساختند فرمودند که با آنکه حقیقت بدرویشی و ناراستی او منقش ضمیر بود دم مالیدن
و الحاح او از چه سبب بود این سفیه کلیم گذشته بود بهم و مکر و تزویر او نیز ایام عیان گذشته بود که این بی سعادت نمک خوش صلح همراه
فرمان پذیری ثابت قدم نخواهد بود و دمهور را به جهانبانی ذره‌ای نواحی کاری است که از تحت [illegible] نگاهبانی بعض عهد نموده
قدم از جادهٔ [illegible] بیرون نهاده است منعم خان سرالعمال در پیش افکنده جواب کرد [illegible] بالجمله خواطر جهان و عطوفت جهان
در اجابت [illegible] محافظت از دو گذشته با حضرت ایشان جانب [illegible] مسرع شهنشاهی [illegible] شکستند و حکم
فرمودند که اشرف خان و الده علی مراد [illegible] جونپور متقدم [illegible] گردد و از راه جعفرخان [illegible] قاسم [illegible] عیاری بود بعض مرکوز
و جهت [illegible] ایشان قرار [illegible] عیاری بود رسیدند حرام خواران از ترس که مقتضای [illegible] بود [illegible] خود را به آن دیدند و محمدآباد را
علی‌قلی [illegible] از صورت حال آگاهی بخشیدند و علی‌قلی خان سراسیمه و مضطرب با جمع خود را [illegible] به کشتی‌ها که جهت [illegible]
مهیا ساخته بودند سوار شده از آب گذشت و موکب جهانگشای [illegible] مسافت [illegible] سوار
از دریای جونپور عبور فرمودند و صباح آن روز [illegible] رسیدند تمام جمعی که [illegible] علی‌قلی خان [illegible] رفته بود نظر
بر [illegible] افتاد و فیل [illegible] که از فیلان [illegible] بود دست درآمد و از آن جا محمودخان [illegible] و میرزا
نجات خان و جمعی را [illegible] لشکر [illegible] رخصت فرمودند [illegible] قطع مسافت [illegible] علی‌قلی از آب
سردار گذشته [illegible] سرداران [illegible] اسلام خان و میراد [illegible] سعادت
رکاب [illegible] قوم [illegible] کشتی‌ها مملو از اموال و اسباب علی‌قلی خان و مردم او به دست افتاده
انعام و ظاهر [illegible] منعم خان [illegible] علی‌قلی خان [illegible] پادشاهی اطلاع بخشند [illegible]
[illegible] شده [illegible] خود را [illegible] معطوف [illegible]
این [illegible] وادی ضلالت [illegible] استماع این خبر [illegible] بیک جلو خود را [illegible] بسته بودند و چون
در [illegible] کشتی‌سواران دریای [illegible] کشتی عبور [illegible] دریا را [illegible]

تشریف بردند چون فوج عظیم نمایان شد تفنگ بسیار بدست مبارک خود انداختند و علی قلی از شکوه سطوت جلال در
برابر نتوانست ایستاد و کوچ کرده پیشتر روان شدند و روز دیگر موکب اقبال بتعاقب او تا قصبه موهن نهضت فرمودند
درین راه عجب درخت زاری بود و انواع سباع و وحوش از ببر و شیر نمایان می شدند و جوانان قادر انداز تیر و تفنگ شکار
میفرمودند و در حدود قصبه موهن خبر رسید که بهادر خان بنجر خود را بقلعه جونپور رسانید و چون اشرف خان در استحکام قلعه
مراسم حزم و احتیاط بکار نبرده بود شبی دنباله ها که از راه گذاشته بدرون در آمده و در قلعه را سوخته والده خود را خلاص ساخته
اشرف خان را مقید کرده دوانید و شهر جونپور را تاخت و تاراج نموده بهمان بنارس که بر جانب استهار دارد شتافت و تحمل از خود را
باردوی معلی رسانیده دست گستاخی دراز ساخت و بنابرین موکب جهانگشا از کنار آب سرد ارعنان معاودت معطوف داشته
متوجه اردوی ظفر قرین شد و در قصبه نظام اباد مجلس وزن مبارک انعقاد یافت و جشن پادشاهانه ترتیب فرموده
باقسام نقود و انواع اجناس پیکر گرانبار شهریار کوه وقار را سنجیده دامن دامن زر و خرمن خرمن اشیا باهل امید و ارباب
احتیاج قسمت نمودند و چون دار الفتوح جونپور بقدوم فیض لزوم مورد امن و حضور گردید افواج قاهره بتعاقب علیقلی خان
و سایر باغیان برگشته روزگار تعین فرمودند و حکم شد که تا علیقلی را دستگیر نسازند قدم همت از تعقیب او باز ندارند
آن حق ناشناس که از شدت غضب پادشاهی آگاهی یافت یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگر است ناگزیر میرزا
میرک رضوی را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرد و بزبان بی زبانی عذر تقصیرات
خود خواسته مجدداً منعم خان روی شفاعت آورد و منعم خان از غایت بیم و هراس باین گستاخی و التماس جرأت
و دلیری نمی نمود آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و مخدوم الملک و شیخ عبد النبی صدر را با خود متفق ساخته
در وقت مناسب بعبارت ملایم اظهار این التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند هر چند بر خاطر اشرف مظاهر حقیقت
باطن و ناراستی این بی سعادتان منقش بود و میدانستند که مقصود اصلی این بیدولتان وقت گذرانیدن است
و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی تواند نمود و معهذا چون آن حضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر می شناختند بنابرکی
دریای مکرمت بجوش آمد و زلات جرایم ایشانرا بزلال عفو شستند و سوابق معفو حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک و معین خان
فرخودی نزد علی قلی خان رفته سوگند بحسب شرع او را استوار سازند و بگویند که بعد ازین پای گستاخی از جاده ادب و شاهراه
اخلاص بیرون ننهند و در مراتب جانسپاری و خدمتگاری ثابت قدم باشند و فرستادها نزد علیقلی رفته موجبی
که حکم شده بود قرار دادند و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال

برافراشته بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و درین راه جنید کررانی برادرزاده سلیمان کررانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین
پناه آمده سعادت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانی و عواطف خاقانی گردید آغاز سال یازدهم از جلوس خاقان گیتی ستان
درین ولا که رایات جهان آرای خاقان گیتی ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال افگند کوکبهٔ انوار آفتاب عالمتاب
نیر برج حمل پرتو حضور و سرور افگند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم
هجری به بیت الشرف خویش تحویل فرمود سال یازدهم از مبدأ جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد
روز فروردین نوروز دهم فروردی ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه آگره تشریف ارزانی فرمودند
و روزی چند در منازل دلگشای شهر بعیش و عشرت گذرانیده بمعموره نگرچین که دران تازگی عمارات عالی اساس یافته بود
توجه فرمودند و منعم خان خانخانان و مظفر خان را که بجهت انتظام علیقلیخان گذاشته بودند بعهد و سوگند که از لوازم استحکام
سلسله ظاهر است بنحوی خاطر جمع ساخته متعاقب آنحضرت رسیدند و مظفر خان بنابر توهمی که از جانب منعم خان دریافته بود
از اتاوه ایلغار نموده بیشتر بسعادت آستانبوس عز امتیاز گرفت و بعضی مقدمات که بشیوهٔ اخلاص و راستی اندیشی مسافت
دارد از منعم خان و سایر امرا بموقف عرض رسانید و بعد از او منعم خان با دیگران آمده دولت زمین بوس دریافتند و لشکرخان
را از منصب بخشیگری معزول ساخته خواجه جهان را نیز معاتب گردانیدند و مهر اشرف او را که حوالهٔ خواجه جهان بود از او گرفته
رخصت سفر حجاز فرمودند و تنبیه ایشان باعث عبرت و آگاهی منعم خان شد و باز بشفاعت بعضی از مقربان بساط عزت
گناه خواجه جهان را بخشیده در ملازمت نگاه داشتند و چون در آغاز جلوس ابد پیوند که بیرامخان وکیل السلطنه بود و ارباب
وزارت جمع ممالک محروسه را از روی تخمین و سرسری بنابر کثرت سپاه و تنگی ملک مناره برفی ساخته بمردم تنخواه مینمودند درین ولا
که جای چندین سلاطین والا شکوه بتصرف اولیای دولت افتاد و ممالک محروسه بوسعت عظیم پیدا کرد مظفر خان که حل و عقد
امور سلطنت و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود حکم فرمودند که قانونگویان و چودریان پرگنات را بدرگاه گیتی پناه
حاضر ساخته و حال حاصل را از قرار واقع مشخص نموده جمیع ولایت را از روی فهمیدگی و سنجیدگی مقرر نمایند و کل سپاهی را سه دفعه
ساخته تجویز علوفه فرمودند اول را چهل و هشت هزار دام سالیانه دوم را سی و دو هزار دام سالیانه سوم را بابت بیست و چهار هزار دام
و با برادر خور جاگیر مقرر شد که هر کس چند هزار سوار موجود نگاه دارد و مدتی این دستور العمل معمول دیوان اعلی بود تا آنکه
ضابطهٔ داغ بمیان آمد چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی و درین ایام عشرت فرجام که معموره
نگرچین بفر و شکوه خاقان گیتی ستان محسود بلاد هفت اقلیم بود آنحضرت همواره بنشاط چوگان بازی و قبق انداز

و در شبی سواری

ورزش سواری و اسپ تازی میفرمودند و افراط ذوق چوگان بازی بحدی رسید که گوی آتشین اختراع فرموده در
شبهای تار چوگان می باختند و خلاصه اوقات شبانروزی صرف این شغل پسندیده ساخته بچوگان اقبال گوی مراد
از حریفان روزگار می ربودند و هم درین ایام بعرض مقدس رسید که عبدالله خان اوزبک را که بموجب قرار داد جهانگیر خان از گجرات
اخراج نموده آن سرگشته بادیه ضلالت باز بصوبه مالوه آمده غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانید و شهاب الدین احمد خان با لشکر
شایسته بر سر او رفت و نزدیک بود که دستگیر شود و بهزار جان کندن خود را از چنگ نهنگان بیشه وغا خلاص ساخته نزد علی
قلیخان شتافت و در آنجا اسیر زندان فنا گردید و از سوانح این سال اقبال طراز تعیین فرمودن مهدی قاسم خان است بحکومت
ولایت گرهه در اوراق سابق سمت ذکر یافته که آصف خان در حینی وقتی که سردار سپاه مستقل بود بمحض توهم دور از کار راه
فرار پیش گرفته بولایت گرهه شتافت و مدتها در آن زاویه ناکامی بسر میبرد تا رایات جلال ظلال اقبال بر مستقر اورنگ
خلافت افگندند و مهدی قاسم خان را که از اعاظم امراء و قدیمیان درگاه معلی بود بحکومت ولایت گرهه تعیین فرمودند که هم ضبط آن
ولایت نماید و هم آصف خان را بدست آرد و پیشتر از رسیدن مهدی قاسم خان آصف خان تاب مقاومت نیاورده آواره
صحرای ادبار شد و به بیشه‌های سخت و جنگلهای پر درخت پناه برد و مهدی قاسم خان به آن ولایت در آمده جا بجا تهانها
گذاشت و از تنظیم و تنسیق آن ملک بخوبی خاطر وا پرداخته به تعاقب آصف خان شتافت و علیقلی خان که پیوسته در کمین فتنه و ترتیب
اسباب شورش و لعبی بود فرصت غنیمت شمرده برسل و رسایل او را بجانب خود کشید آصف خان حقوق تربیت و نوازش
آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده با برادر خود وزیر خان نزد علیقلی خان رفته در جونپور او را دریافت و بصحبت او رفع
و تکبیر علیقلی خان صحبت در میان اینها راست نیامد چنانچه تتمه احوال در جای خود نگاشته کلک وقایع رقم خواهد شد از
سوانح این ایام سفر گزیدن یوسف محمد خان است به نزهت سرای جاوید و او پسر شمس الدین محمد خان اتکه است
به تربیت کوکلتاش حضرت خاقانی کلاه گوشه مفاخرت کج می نهاد از کثرت جاه و حشمت و فراهم آمدن اسباب دولت و مکنت
به باده پیمای افتاد و از افراط شرب حرارت غریب بر مزاجش طاری شد و استیلای مرض صحت او را از شهر بند مزاج
اخراج نمود و روحش از تنگنای کالبد عنصری بفضای عالم قدس شتافت و از غرایب آنکه در نگر حینی فوت کرد و نعش او را
روز دیگر بدار الخلافه آگره بخاک سپردند هنوز بدنش گرم بود و حضرت خاقانی از کمال مروت و قدر دانی اظهار تاسف و
تالم بسیار فرمودند ناگزیر بدلجوئی والده ماجده و دیگر بازمانده‌های او پرداختند از وقایع این سال رفتن مهدی قاسم خان

سفر حجاز چون بمیامن عواطف حضرت خاقانی بحکومت ولایت کدهه سرافرازی یافت و ضبط ملک و سعی بتصرف او درآمد حوصله اش بانتظام

آن وفا نکرد چنانچه باید بضبط آن نتوانست پرداخت و ترک اسباب ریاست نموده دست از کار دنیوی باز داشت و بی تحصیل رضای آن حضرت

که سرمایه سعادت ابدیست متوجه زیارت خانه مبارک شد بالجمله چون کیفیت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم و کاکر علیخان را با فوجی آراسته

بضبط قطعات آن املاک رخصت فرمودند نهضت موکب جهان گشای بتسکین شورش میرزا محمد حکیم و شرح دیگر درینولا بمسامع

جلال رسید که میرزا محمد حکیم باغوای بعضی از فتنه سازان خانه برانداز قدم از جاده ادب بیرون نهاده متوجه لاهور است و شرح این داستان آنکه

چون میرزا سلیمان دو سه مرتبه بکابل آمده بی نیل مقصود مراجعت نمود با آنکه امرای پادشاهی در کابل بودند دست قدرت از دامان

ملک کوتاه ندیده است درین ایام که کومک پادشاهی عنان معاودت بهندوستان معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم بهمان اراده باطل پای همت

نهاده بهمت بازیهای خود ساخت چون میرزا محمد حکیم ازین معنی آگاهی یافت تاب مقاومت نیاورده قلعه کابل را بمعصوم کوکلتاش خود سپرده

با خواجه حسن نقشبندی که [illegible] علیه او بود بجانب [illegible] کرده و غوربند شتافت و میرزا سلیمان بخت آرزوی قدرت استیلا آمده قلعه را محاصره نمود

کابلیان سر در راه اخلاص نهاده بلوازم قلعه داری و جان سپاری همت گماشتند چون میرزا سلیمان کمند قدرت از تسخیر آن کوتاه یافت و شنید

که میرزا محمد حکیم در غوربند سلامت است خواست که بتزویر و تلبیس کاری از پیش برد بعهد احرام بیگم را که کلید عقل او بود بجانب غوربند فرستاده پیغام داد

که شما را از فرزندی خود عزیزتر میدانیم و معهذا از نسبت دامادی ضمیمه آن شاهزاده حاشا که بغیر از خیراندیشی شما امری پیرامون خاطر راه یابد عجب که باغوای

اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را ازینجانب متوحش ساخته باعث بیگانگی و تفرقه احوال خود شده اند و درین مرتبه مقصد از آمدن آن بود

که بنیان روابط و اختصاص و آیین محبت و اخلاص استحکام داده بعهود و میثاق جمعیت خاطر بهم رسد میرزا محمد حکیم ازین مقدمات مغرور شده فریب

خورده مقرر ساخت که در موضع قراباغ با یکدیگر ملاقات نموده بعهود و شرایط استحکام روابط یکجهتی بجا آرند و با این عزیمت جمعی از معتمدان خود را

بتسخیر و تشیید سوگندان غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر یکدیگر مطمئن سازند بعد از آن میرزا آماده ملاقات یکدیگر شده و چون فرستادها

از یکدیگر سوگندان مغلظ شنیدند نزد میرزا رفته قرار دادند که بقراباغ آمده یکدیگر را ببینند و بیگم از معنی آن بازگشت طالع خود در دستور

میرعلی نزد میرزا سلیمان فرستاد که تمام اردو را با جماعتی که سپاهی قابل آید در گرد قلعه گذاشته خود با مردم چیده ایلغار نموده در جوار

قراباغ منتظر فرصت باشند که چون میرزا محمد حکیم برسد از کمینگاه برآمده او را دستگیر سازند میرزا سلیمان از استماع این مژده مسرت

خود را بحوالی قراباغ رسانیده در پس پشته منتظر کمین نشست و فرستادهای میرزا از سوگندان بیگم فریب خورده بخبر لیس آنکه [illegible] نمودند

[illegible]

و جمع ملازمان میرزا با این میرزا و او راضی و راسخ شدند مگر باقی قاقشال که مانع رفتن بود و منکشف از این طرح و طرز نوی خبر نماید و اتمام عذر و
فریب او و خبایث احوال ظاهر است و حکم می‌خواهد که شما را بدام میرزا سلیمان اندازد و مع هذا میرزا محمد حکیم منتهز نشده با چندی از مقربان و
معتمدان خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که همراه میرزا سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را به میرزا محمد حکیم رسانید
حقیقت غدر میرزا سلیمان را ظاهر ساخته خاطر نشان نمود که در پس فلان پشته با جمعیت خود منتظر آمدن شماست و من از ایشان
جدا شده خود را بخدمت شما رسانیده ام میرزا محمد حکیم بمجرد شنیدن این سخن عطف عنان نموده بجانب کابل شتافت و چون میرزا سلیمان
از این معنی آگاهی یافت متعاقب روی نهاد و بحدی از همراهان میرزا رسیده دستگیر ساخت و باقی قاقشال جدا و اول
میرزا شده با برادران خود عقب سر میرزا که همراه اسپ می‌آمد یکبار بدخشیان زور آورده نزدیک میرزا رسیدند باقی قاقشال
بزور بازوی همت و پامردی اخلاص داد مردانگی و شجاعت داده دشمنان را که همراه اسپ با میرزا قدری راه طی نمود
و بدین نحو از چنگ مداخلان نجات یافت و میرزا سلیمان تا سخت دره تعاقب نموده عنان بازکشید و اکثر اسباب
و یراق میرزا به تصرف بدخشیان افتاد و چون شنید که میرزا محمد حکیم در پناه دره فرو کش کرده کسان به غوربند فرستاد
که اسباب و اشیای که در آنجاست آوردند و از آنجا کوچ کرده براه کوتل بولایت اوزبکان در آمد و خواجه حسن نقشبندی و
چندی چند کنگاش دیدند که نزد پیر محمد خان حاکم بلخ رفته و از او کومک گرفته کابل را مستخلص سازند باقی قاقشال راضی نشد
و گفت که صلاح در این است که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درین وقت خواجه حسن نقشبندی با چندی ترک همراهی میرزا
نموده به بلخ شتافت و باقی قاقشال با رای صایب و اعتقاد صادق باتفاق برادران و جمعی دیگر از فرمان‌بران راه اخلاص
و وفا در ملازمت میرزا به غوربند آمدند و از راه السا و بجرالجلال آباد و از آنجا به پشاور و از پشاور بکنار آب نیلاب آمده
از دریا گذشتند و در بیجا نفسی راست کرده عرضه داشت مشتمل بر شرح سوانح و وقایع بدرگاه حوادث پناه ارسال داشتند
آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت صله رحم منظور داشته خوشنجخان را از اسپان ولای حضور با نقود فراوان و اجناس
بی پایان و اسپ و خلعت و فرمان متضمن بر کمال انواع مکرمت و مرحمت نزد میرزا فرستادند و حکم شد که امرای پنجاب
با لشکر شایسته بکومک میرزا رفته تسکین فتنه و شورش میرزا سلیمان نمایند و کابل را از چنگ تغلب و تصرف او
برآورده بملازمان میرزا بسپارند چون خوشنجخان بملازمت میرزا رسید میرزا باستقبال فرمان جهان‌مطاع شتافته
مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشحونش مشمول انواع تفقدات و تلطفات گردید لیکن

فریدون خان میرزا که پیش از این بخدمت از درگاه معلی از جهت انتظام مهام سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون میرزا خورد سال
و بی پروا است و جمعی از فتنه انگیزان بد اندیش برگرد او فراهم آمده اند محافظت احوال او نماید و مگذارد که این قسم مردم
بکردار پیش او راه یافته خانه برانداز دولت او گردند درینوقت آن حق ناشناس بخلاف ترقب و توقع مقدمات لاطائل
و اراده های باطل پیش نهاد خاطر میرزا ساخت و صورت گرفتن لاهور را در چشم کوتاه بین میرزا با سهل وجهی جلوه
داد و همت نحوست تحریک نمود خوشخبر خان را مقید باید کرد اما میرزا باینمعنی راضی نشد و خوشخبر خان را رخصت فرمود
که بدرگاه آسمان جاه شتابد و سلطان علی نویسنده که مردود درگاه شده بکابل در آمده بود و از بدگوئی و شرارت دانسته
در ملازمت میرزا راه تقرب یافته خطاب لشکرخانی دارد و حسن خان خویش شهاب خان در اشتعال نائره فتنه با فریدون
متفق گشته میرزا محمد حکیم را از راه بردند و آن کوتاه فکر وحشی ناسپاس قدم از گلیم ادب و اندازه بیرون گذاشته
روی بجانب لاهور نهاد و جمعی از اوباش که همراه بودند دست تاخت و تاراج قصبات و قریات دراز ساختند
تا بلهره رانده آمدند و میر محمد خان و قطب الدین محمد خان با سایر امرای پنجاب در سرحد حصار لاهور همت گماشته
ثبات قدم ورزیدند و چون صورت حال معروض ایستادهای پایه سریر سلیمانی گردید حکم قضا امتثال از قهرمان جلال
به اجتماع عساکر اقبال عز صدور یافت و میرزا محمد حکیم بظاهر دار السلطنه لاهور رسید در باغ مهدی قاسم خان
فرود آمد و روز دیگر بکنار قلعه رفته بر سر عساکر بعضی مورچلها پرداخت و امرای قلعه را استحکام ساخته بدفع اعدای
دولت همت گماشتند و بضرب توپ و تفنگ و تیر و خدنگ شیخ مصطفی را با برادران قلعه راه ندادند و حضرت
خاقانی منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره گذاشته و مظفر خان را به انتظام مهام دیوانی مامور فرموده
بتاریخ چهاردهم آذرماه الهی موافق شنبه سیوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و چهار رایات فتح و فیروزی بجانب لاهور برافراشتند
و چون کنار دریای ستلج مخیم عساکر اقبال گردید منهیان دولت خبر آوردند که میرزا محمد حکیم از صیت
نهضت رایات جهانگشای تاب مقاومت نیاورده سراسیمه راه پس گرفته و تا کنار آب سند عنان عزیمت
باز نکشید و امرای پنجاب بسعادت استقبال سابقه در حوالی لاهور بدولت زمین بوس سرفرازی یافتند و در ساعت
مسعود و زمان محمود دار الخلافه لاهور نصرت موکب گردون شکوه رونق تازه گرفت و حکم شد که قطب الدین محمد خان
و کمال خان گکر تعاقب کابلیان نموده از ممالک محروسه برآورند و عساکر اقبال کابلیان را از آب نیلاب گذرانیده
خان مراجعت معطوف داشتند و میرزا الکابل از کوس بدخشیان حاله شنیده بر جناح استعجال بشتافت

میرزا سلیمان آنکه دران وقت که میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را بمحاصره کابل گذاشته بقصد دستگیر ...

قابو دانسته جمعی از بهادران عرصه نبرد را فرستاد که دست بردی نمایند و کابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدخشیان

را منهدم ساختند و دست تطاول بر اردوی ایشان گشوده غنیمت فراوان بتصرف آوردند و محمد قلی دختران میرزا سلیمان

را بجبر دلوار باغ در آورده استحکام داد و اهل قلعه باغ را محاصره نمود کس نزد معصوم فرستادند که اگر کومک تازه روز برسد

همه اینها را دستگیر سازیم او در جواب نمود که چون دختران میرزا سلیمان در اینجا اند این قسم گستاخی از آیین مروت و حق شناسی دور است

همین قدر دست برد کافیست سالگا و غاو گاو بقلعه مراجعت نمایند و چون میرزا سلیمان از غدری که با میرزا حکیم اندیشیده بود

ناکام بازگردیده و مجدداً بلوازم محاصره پرداخت معصوم خان هر روز فوجی از دلاوران بیرون فرستاده با بدخشیان جنگ میکرد

تا آنکه فوج بیرون دستنا با اهل قلعه رسید و علت وبا در اردوی بدخشیان شیوع یافت و چارپایان بسیار ضایع شد بالاخره

میرزا سلیمان در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد و مومی الیه از روی کاردانی و تدبیر مقدمات ترتیب داده

باندک چیزی که دست آویز مراجعت و عذر معاودت تواند شد صلح نموده برگردید و میرزا سلیمان همین قدر تسلی شده عنان

مراجعت به بدخشان معطوف داشت و مقارن این حال میرزا محمد حکیم بکابل رسیده از چنین حوادث و تلاطم رجعت

فهمیده حیات بساحل نجات متمسک شد چون رایات جلال جلال الدولت و معدلت و رافت بر دار السلطنه لاهور افگند عرضه داشت

محمد باقی ولد میرزا علی خان ترخان حاکم ولایت تته متضمن بر اظهار اطاعت و بندگی و بایستگیهای شایسته بدرگاه شهنشاه

سلاطین پناه رسید خلاصه التماس آنکه سلطان محمود خان بکری بخلاف توره و قاعده با استظهار مرزبانان قندهار

لشکر بولایت من کشیده تاخت و تاراج دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده از منتسبان آستان ملایک آشیان است

و اعتصام بحبل المتین این دولت ابد قرین دارد و محال متعلقه من از آسیب تصرف و تسلط او محفوظ و مصون ماند و بتوجه

آنحضرت خود بخود ویران شده منتشر شده و حیران رده بار کرده بعد ازین امیدوارم که بمناسبت توجه و حمایت آنحضرت

غبار تفرقه برساخت جمعیت من ننشیند و چون عرضه داشت او بوسیله مقربان بساط دولت معروض بارگاه

عز و جلال گشت فرمان قضا مثال بنام سلطان محمود بکری شرف نفاذ یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهند

و بمحال متعلقه محمد باقی خان دست جرات و جسارت دراز نسازد و از سوانح این ایام رسیدن عرضه داشت منعم خان

خانخانان است متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا و الغ میرزا و خلاصه مضمون آنکه میرزایان در سرکار سنبهل

جاگیر داشتند راه عصیان و طغیان پیش گرفته قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود را تاخته بتاراج داده و بدهلی روی ادبار

نهادند و این بنده بقصد استیصال و دستگیر ساختن ایشان تا دهلی آمده و از رسیدن بنده عنان ثبات از دست داده بجانب مالوه شتافتند

و مجمل از احوال میرزایان آنکه محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن منصور ابن بایقرا ابن عمر شیخ میرزا
بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و والده میرزا دختر سلطان حسین میرزا بود و سلطان حسین میرزا این نبیره خود را در ظل تربیت
و عاطفت خویش بمراتب ارجمند رسانید و بعد از فوت سلطان حسین میرزا و تفرقه پسران محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت فردوس
مکانی بابر بادشاه آمده منظور نظر تربیت و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت بوجود فایض الجود حضرت جنت آشیانی
محمد همایون بادشاه آراستگی یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا بر وجه لایق فرموده بیشتر از پیشتر مرحمت و شفقت شامل حال او داشتند
او را پسری بود الغ میرزا که در زمان حیات [illegible] میرزا بعالم نیستی شتافت از او دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان میرزا و حضرت جنت آشیانی از روی تربیت بر
حال ایشان افکنده سکندر میرزا را الغ میرزا و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند و بعد از جلوس اشرف حضرت خاقانی
میرزایان را بانواع مرحمت و عاطفت مخصوص فرموده جاگیرهای لایق عنایت فرمودند و چون سلطان محمد میرزا بغایت پیر و ضعیف شده
بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل در وجه مدد خرج او مقرر نمودند که بی محنت تردد و درد سر از ممر اوقات گذرانیده آسوده حال و فارغ بال
بوده باشد و در کبر سن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین میرزا و دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین
میرزا و چون بسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی بهر کدام فراخور مرتبه جاگیرهای لایق مرحمت فرمودند و در اکثر
یورشها قرین موکب عالی بوده بانواع تفقدات و عنایات مخصوص میگشتند در سالی که نهضت رایات جهانگشا بسمت پنجاب اتفاق
افتاد میرزایان رخصت جاگیر گرفته در سرکار سنبل ماندند و از کوتاه اندیشی و کم فرصتی و قلت عقل مجرد الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق
ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا دست بتاخت و تاراج ممالک محروسه دراز ساخته پرده آزرم از پیش رو برگرفتند و بد نعمی
و کافر نعمتی بر چهره عزت خود کشیدند و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت کرده بر سر ایشان رفتند و چون تاب مقاومت
نداشتند خود را بخان زمان و سکندر خان رسانیدند و در آنجا هم صحبت ایشان درنگرفت و از پرگنه نیمان [illegible] فرار شدند
و چون بقصبه نیمکار رسیدند بایزنای خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آن پرگنه بود بمدافعه ایشان همت گماشت و بحکم تقدیر شکست
یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس و اسب و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان بطرف دهلی رفتند و تاتارخان
دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان از آگره بمدافعه ایشان برآمد و چون تاب صدمه افواج قاهره از چنبر [illegible] خویش
بیرون نیافتند مالوه را خالی دانسته روی ادبار بآن سرکار نهادند و در حدود قصبه سنبت بمیر معز الملک که متوجه [illegible] بود

بخبر رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده
بدار الخلافت اگره رفت و میرزایان مالوه بتصرف آوردند و دران وقت مالوه بجاگیر محمد قلی خان برلاس مقرر بود
و خود در رکاب نصرت اعتصام سعادت حضور داشت و داماد او خواجه هادی در اجین انتظام مهام جاگیر مینمود
اگرچه خواجه هادی اجین را مضبوط ساخت اما جمعی از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده بمیرزایان پیوستند و اجین بتصرف
ان بی باکان در آمد و تمام اموال و اشیای خواجه بغارت رفته و در نهدیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود
و مقرب خان خود در قلعه سوالس اقامت داشت محمد حسین میرزا بنهدیه رفته محاصره نمود و ابراهیم حسین میرزا
قلعه سوالس را قبل کرد و حسین خان خواهر زاده مهدی قاسم خان که از متابعت مهدی قاسم خان مراجعت نموده
می آمد پیش از رسیدن ابراهیم حسین میرزا او نیز بقلعه سوالس در آمد و قضا را محمد حسین میرزا نهدیه را بتصرف
آورد و قدم خان را کشت و سر او را نزد برادر او فرستاد مقرب خان ازین واقعه بی دست و دل شده بر آمده ابراهیم
حسین میرزا را دید و حسین خان نیز از روی بیچارگی نزد او رفت لیکن هر چند ابراهیم حسین میرزا تکلیف نوکری نمود
حسین خان راضی نشد و رخصت گرفته روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد چون این خبر از عرضداشت منعم خان بمسامع
جلال رسید حکم شد که سلطان محمد میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه برده مقید نگاهدارد آغاز سال دوازدهم از جلوس
ابد قرین خاقان سکندر آیین در این هنگام که مصر جامع لاهور از فر قدوم بهجت لزوم خاقان سپهر آستان عزت افزای بهشت
برین و محسود بلاد روی زمین گردید عساکر بساط در عرصه لاهور صف آرای گردد کوکبه سلطنت نهار بکوکب عشرت
خاقان گیتی ستان در رسید زمین و زمان از طراوت و نضارت تازه بخشید و نیر اعظم رونق افزای عالم روز شنبه
بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهار هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال دوازدهم از جلوس اشرف
بمبارکی و خرمی آغاز شد و در ابتدای این سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر بشکار قمرغه که پادشاه شکارهاست رغبت
فرمود و حکم مطاع شرف ارتفاع یافت که امرای عظام و قراولان صاحب اهتمام کاربند خدمت شده از جانب شمال
شهر لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند و الکها بامر تقسیم یافت و عمده صاحب اهتمامان
میر محمد خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف لاهور فراهم آورده به تنظیم و تنسیق جرگه اهتمام شان فرمودند

و در عرض یکماهه بترتیب این شکار بر وفق مرام صورت انجام پذیرفت و صحرای دلگشای سواد لاهور که از شهر نخچیرگروه بود سرهای قمرغه بهم

پیوست و شهریار سپهر شکار با دولت بیدار از سر شوق سمند تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه جولان فرمود و دوره قمرغه را بتعمق نظر سنجیده جمعی را که در

انتظام این امر خود اهتمام شایسته نموده بودند بنوازش خسروانه سرافراز فرموده بعد از آن متوجه صید و شکار شده و تیر و تفنگ و تیغ و سنان جانداران بسیار شکار

فرمودند روز اول و دوم که نخچیر گروه بود و رفته رفته و انبوهی کمتر شد و چون انواع مستلذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر انبساط و انبساط گردید حکم شد

که امرای عظام و مقربان رکاب سعادت بدرون عرصه در آمده بشکار مراد بپردازند و بعد از آن فیض ببه بعد فوج فوج و جوق جوق مردم در آن فضای دل

کشا شکار دلخواه کردند تا آنکه حکم عام شد و بجمیع افرادی نوع که در اردوی معلی بودند از این خوان نعمت حظ موفور بودند و از سوانح این ایام

رسیدن مظفرخان است بدرگاه سپهر ارتفاع و آوردن وزیرخان برادر آصف خان و استشفاع گناه آنها نمودن چون آصف خان از بخت برگشتگی

اوراق دولت او بار گردید و از ولایت گدهه برآمده نزد علیقلی خان رفت و آصف خان از اطوار سلوک علی قلیخان بخت آزرده میبود تا

آنکه او بنابر تکبر و شرع او صحبت خود برنیامد و بعد علیقلی خان چشم طمع در اموال او دوخت آصف خان را بشغری همراه بهادرخان برادر

خود بجای فرستاد و وزیرخان را نزد خود نگاه داشت و آصف خان که همواره انتظار فرصت و قابوی جدا شدن داشت شبی وقت یافته

راه مانکپور پیش گرفت و وزیرخان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال خود را باو رساند وزیرخان نیز از جونپور بهمان راه

و چون بهادرخان از رفتن آصف خان آگاهی یافت بتعاقب او همت گماشت و در حوالی قلعه جهاده با آصف خان رسید بنابر القصه جنگ

در پیوست و اصفهان شکست یافته دستگیر گردید و بهادرخان او را بر فیل عماری وار سوار کرده روان شد که مردم بهادرخان بلوازم تاراج

مشغول بودند و وزیرخان نیز رسید و چون مردم بهادرخان متفرق شده بودند باندک جنگی شکست خورده راه فرار پیش گرفت و اشارت

کرد که آصف خان را بقتل رسانند تیغی که موکل آصف خان بود و شمشیر بر وی انداخت که بر سر و بینی او زخمی رسید و انگشت دست او نیز افتاد

در این وقت وزیرخان با پسر خود را بقتل آصف خان رسانیده او را خلاص ساختند و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و بنیر وزیرخان بخلدوی

این نزد مطلب بهادرخان یافت و بی تکلف در آن جنگ بهادر را نجسیده القصه آصف خان با برادر و برادرزاده خود سال

بکره رسانید نفسی راست ساختند و لیسه حساب کار خود رفته از اعمال گذشته نادم و خجالت زده گردیده و در مقام معذرت

و اصلاح سلسلهای خود در آمدند و دانستند که آنچه میکنند میشنید از نتایج کفران نعمت و حق ناشناسی است

و از آن باز که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز روی بهبود و عاقبت ندیده اند لاجرم آصف خان وزیرخان برادر

خود را نزد مظفرخان فرستاد که شاید بوسیله شفاعت او در خواستی بارگاه کبریای راه توانند یافت و در زمانی

که مظفرخان بموجب حکم اشرف از دار الخلافه آگره متوجه لاهور شده بدیلی رسیده بود در سرحال با و پیوست و مظفرخان او را استمالت عواطف
خسروانی گردانیده همراه خود بدرگاه سپهر بارگاه برد و در وقتیکه تقریب نیابت حضرت بزبان عجز و انکسار استشفاع گناه انها نمود و حضرت خاقانی باخلاق ربانی
متخلق گشته رقم عفو بر جرائم جرائم انها کشیدند و زرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان مرحمت آمیز باصف خان فرستادند که باتفاق
مجنون خان قاقشال در همان صوبه بوده بلوازم خدمات بادشاهی و ادب دولتخواهی ثابت قدم باشند و چون موکب جهانگشا بمستقر اورنگ
سلطنت نزول اجلال فرمایند متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردیده گرد عصیان از چهره خود پاک سازند بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار نهضت
عالی بسمت لاهور اتفاق افتاد از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقع است با وجود طغیان آب سواره گذشته و جمیع ملازمان
رکاب بموافقت آن حضرت بارگی همت بر آب زده اکثری بساحل سلامت رسیدند تا خوشخبرخان تیاول و نور محمد ولد شیر محمد که نقشهای آسمانی غریق
گرداب فنا گردیدند درین هنگام عرضداشت منعم خان خانخانان بمرکز دار الخلافه رسید که علیقلی مقهور و بهادر و سکندر مردود مجدداً غبار فتنه
و شورش بر انگیخته در مقام بغی و فساد در آمده اند و خطبه بنام میرزا محمد حکیم خوانده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت بخت
برگشتگی آن مقهوران از عرضداشت منعم خان معروض بارگاه جلال گردید حکومت دار الخلافه لاهور برای رزین میر محمد خان تفویض فرموده
روز دوشنبه سیزدهم فروردی ماه الهی موافق دوازدهم رمضان سنه رایت مراجعت بصوب آگره بر افراشتند و میرزا میرک رضوی را
که بصفت وکالت از جانب علیقلی مقهور در درگاه معلی بود مقید ساخته حواله خان باقی فرمودند و منعم خان خانخانان در نواحی دار الخلافه
بسعادت اقبال شاهنشاه دولت زمین بوس دریافت و ماجرای بغی فتنه انگیزی علیقلی مقهور مشروحاً بعرض رسانید که چون ارباب جهانگ بدبغی
شورش میرزا محمد حکیم بشهرت قرین نموده آن اسباب باطل نوا قو طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه قصبه سور شد و سکندرخان میرزا از شهر
اوده آمده ملحق گشت و جمیع مقهوران سرگشته روزگار با یکجا فراهم آمده قرار دادند که علیقلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام ولایت را
تا دریای گنگ متصرف شود و بهادرخان کره مانکپور رفته آصف خان و مجنون خان را از آن ملک برآرد و ابراهیم سرکار اوده و آن نواحی را
بتصرف آورند بهمین داعیه واهیه از گنگ گذشته اند و چون علیقلی قریب قنوج رسید حاکم دار آن حدود خود را بقنوج رسانید و میرزا یوسف خان
که حکومت قنوج جلالت با سایر بندهای بادشاهی در قلعه شیرگده متحصن جست و تفرقه عظیم در آن ملک افتاد

نهضت موکب اقبال بصوب جونپور و آن محال استیصال خانزمان و بهادرخان و سایر اهل زوال

چون همگی نیت حق اساس خاقان حقیقت
شناس مصروف و معطوف بر آنست که زبردستان همراه در دوار اسب زبردستان قوی بازو در مهد امن و امان بوده غبار
تفرقه بر دامن اهل روزگار ننشیند و همواره توجه اشرف مقصور و منعطف بر افراختن مخلصان خدمت گار با اندراجین گردن
تا بسند حصول است چنانچه گفته اند که بادشاه عادل حلیم باغبان دارد که خار و خس ملک را از چارین اهل عصیان پاک سازد و بجز باور

از جویبار رحمت سیراب دارد لاجرم چون علی قلیخان و بهادرخان برادرش قدر نعمت و حقوق دولت نشناخته پیوسته مصدر
حرکات ناشایسته گشته نیل بغی و کفران نعمتی بر چهره روزگار خود کشیدند و هر چند حضرت خلیفه الهی از افعال ناپسندیده آن بیدولتان
اغماض نظر فرموده مکافات اعمال آنها را بوقت دیگر حواله نمودند که شاید از کردار ناهنجار خویش ندامت و خجالت گزیده در مقام
تدارک و اصلاح تقصیرات در آیند این معنی بیشتر موجب جرات و جسارت آن بی سعادتان شد تا آنکه در هنگامی که رایات جلال بدفع
شورش میرزا حکیم نهضت فرمود از کم فرصتی و شوریده بختی قابو خیال کرده سر شورش و خیال بر داشتند و پرده آزرم از پیش رو گرفته
در ممالک محروسه خلل انداختند و فطرات عظیم در آن حدود پدید آمد و چون موکب جهانگشا از نوازش پنجاب مراجعت فرموده
مسند آرای خلافت شد و حقیقت بغی و کفران نعمت این بیدولتان از تقریر منعم خان مفصلا بعرض رسید رای جهان
آرا بتنبیه و یورش ممالک شرقیه نهضت فرمود و منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافه فراگره و تمشیت دیگر احکام سلطنت مقرر
داشته روز سه شنبه بیست و ششم اردی بهشت موافق بیست و ششم شوال پای دولت در رکاب اقبال آورده توسن فلک خرام را
بجولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساختند و دو هزار فیل همراه گرفته جمعی از بهادران نامجو مثل قیا خان و مظفر خان و میرزا قلی
و قلیج خان و سید محمد موحی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بطریق منقلا شتافته معاونت میرزا یوسف خان که در قنوج متحصن گشت
نمایند و چون موکب اقبال بقصبه سکیت ورود فتح و فیروزی فرمود علیقلی خان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی ادبار
بجانب مانکپور که بهادرخان برادرش در برابر آصفخان و مجنون خان نشسته نخوت آرائی میکرد تافت و اردوی کیهان پوی
کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف از آن بحر زخار عبور فرمود و چون قصبه مویهان مضرب خیام گردون احتشام گردید
محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان
سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی با فوجی از بهادران کارطلب بسرداری محمد قلی خان برلاس بر
سر اسکندر خان و جمعی از حرامخوران که در اطراف اوده هنگامه فتنه و شورش گرم داشتند تعیین شدند و موکب اقبال
بجانب مانکپور نهضت فرمود و در قصبه رای بریلی عرائض آصف خان و مجنون رسید که علیقلی و سایر مقهوران از غلغله
وصول موکب جهانگشا بی دست و پا شده قرار داده که از آب گنگ گذشته در حدود دکوالیار شورشی اندازند از استماع
این خبر سطوت رای عقده کشا بر ایلغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش بعضی امور

مطمح نظر داشته به امیمی راضی نبودند و آن حضرت برخلاف رای جمهور عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم
خرداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذی قعده برسم ایلغار نهضت فرمودند از تائیدات غیبی که مبشر فتح و فیروزی بود
آنکه چون از میدان آن حضرت به راه [illegible] رسیدند بموضعی رسید که اگرچه غیر از راه متعارف راه دیگر هست که
نسبت به آن نزدیکتر است اما کم آبست بلکه درین موسم اثری از آب ظاهر نمیشود و چار و ناچار محنت عظیم
خواهد کشید و راه متعارف اگرچه بیشتر مسافت دارد اما از آب تنگی نیست حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه و علف
حال عنان اختیار بدست توکل سپرده ایم رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ماست کار خود خواهد کرد سخن در آن باید گفت
که هر چند رود برسم بهتر و چون براه آمدند القصه آب بیش آمد که بجمیع جا روزهای عساکر اقبال وفا کرد و کوهها بسیار بیش از آن از سحاب فیض
فیضان ابر بهاری باران عظیم بارید که کولابها مملو شده بود القصه تمام آن شب و سیم روز دیگر یک خط سوار آنده نماکسور رسیدند و بیش از رسیدن با
آصف خان استقبال نموده سعادت رکاب بوس منتخر گردید فی الفور خضه بیش آمد و در باب نور محمد علیخان که حاکم دار آن جا بود بلوازم خدمت
و مهمانی مستعد بود تا آنکه عساکر فیروزی اثر بجنبش آمد و از کم اثر آنجا که متفرق شده بودند قلیلی در طلب راست اقبال سعادت در شنیدند آن حضرت
با جماع انواع مقصد باشاه منصوره بیش رسیدند و درینوقت منشوا میوره که از قاصدان بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در حوالی برکنه
سکروربل نشده از دریای گنگ گذشتند و این خبر بیشتر موجب سرعت و [illegible] آن سپاهیان افعال گردید و از آنجا رایات بهکومت بیش و
خوج بهار را حکم [illegible] بزرگ الله [illegible] و وجود فتح و فیروزی و از جاهای روز از دریای گنگ فیلسواره عبور فرمودند
و با آنکه اوایل موسم برشکال و طغیان آب بود در آن وقت همگی یازده کس ملازم رکاب اقبال بودند میرزا کوکه [illegible] گوکه
رستم خان [illegible] خان خانعالم خواجه عبدالله دربارخان شهبازخان [illegible] جمال الدین عادلخان دلاورخان و چند حلقه از فیلان خاصه
نیز همراه رسیده بود و چون از آب گذشتند فیل [illegible] که سر حلقه فیلان خاصه بود از کشتی فرود آمده و فوجداران بادشاهی را [illegible] از [illegible]
هلال عزیمت روی داد و شهنشاه حقیقت آگاه فال نیک زده بجهت قلاع و بادشاهی ارباب ظاهر فرمودند که هشیار شدن
این فیل دلالت بر آن که فتح و نصرت همعنان هشیار است دیگر آنکه چون بعضی از دولتخواهان را اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتقاد
قوی [illegible] بودند این معنی منافی دعوی توکل الله الحمد که حالا از این جانب نیز و انبرداشت و کار بمحض توکل افتاد و بالجمله آب گذشتند

منزل گزیدند و مخالفان با آنکه در یکروئی بودند از مستی بادهٔ ضلالت و ادبار خبردار نشدند و آن حضرت با اقتضا و
تائیدات ایزدی شب در آنجا گذرانیدند و مجنون خان و آصف خان همان شب بموکب اقبال پیوستند و مجنون خان
بعرض رسانید که چون مخالفان غافل اند اگر حکم شود بر سر ایشان شبخون بریم آصف خان عرض کرد اگرچه حرف
مجنون خان موافق کنکاش سپاهگری است اما درخور شان منسوبان این درگاه نیست و نیز در روز مردم بزم
خشم و تعصب یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد خاقان گیتی ستان بر صواب آصف خان تحسین نموده امرا را رخصت بخشیده
فرمود که بدستور قراولان از مخالفان خبردار بوده ساعت بساعت حقیقت را اعلام میفرموده باشند مقهوران
برگشته روزگار در آن شب از فرط باده پیمائی با جوانان ساده رو گرم بازی لشکی بودند به این لفظ فال بد بر خود
میزدند درین اثنا شخصی نزدیک خیمهٔ آن بی سعادتان رفته فریاد برآورد که حضرت پادشاه ایلغار کرده از آب گذشته
اند و اینک بر سر شما می آیند و چون ساغر حیات آن بدمستان پر شده بود این حرف را محمول بر تدبیرات آصفخان
داشته اصلا ملتفت چون و چرا و کی کجا نشدند و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام ادبار آن بیدولتان حرامنمک بود
حضرت خاقانی مغفر تائید ربانی بر سر نهاده درع حراست سبحانی در بر کرده لباس ظفرپناه حکم جیبه پوشیدن فرمودند
و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آماده دفع اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را بانتظام
شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل بلند سوار شدند و در مبادی طلوع نیر اعظم اعلام نصرت
اعتصام به اردوی مقهوران بدسرانجام رسید و ظاهر شد که خانزمان کوچ کرده پیشتر رفته است و مجنون خان
قاقشال حکم فرمودند که گرمتر شتافته خود را بانجانان رساند و تا رسیدن موکب ظفراثر مقید دارد و متعاقب مجنون خان
آصف خان نیز رخصت یافت و بهادران عساکر اقبال بچنداول مخالفان رسیده دست بکار بردند و بقدر
تلاش شد و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان آهسته میرفتند بهر بار سیر شکار بر بارهٔ تیزرفتار
سوار شده گرمتر شتافت و تا آنکه موکب عالی بفوج منقلا پیوست هنوز مخالفان گوربلطی باور نمیداشتند که

حضرت خاقانی در

حضرت خاقانی دران لشکر ورود اقبال دارند و این جنگ را بر تهور آصف خان و مجنون خان حمل مینمودند و
چون زمان مبارزت بامتداد انجامید و دلاوران جان نثار قدم همت در عرصه کارزار افشردند و فیل بسیار
متعاقب یکدیگر رسیدند از طرز و طرح رزم و پیکار دریافتند که این کارنامه اقبال از فر شوکت و سطوت موکب
جهانگشای خاقان گیتی ستان است لاجرم و این جنگ بدیگر جنگها نمی ماند علیقلی و بهادر دل بر مرگ نهاده
پای ضلالت در عرصه نبرد قایم داشتند و بازار جان ستانی و خون فشانی گرم شد درینوقت همگی یا پانصد سوار
و پانصد فیل در ظل رایت ظفر آیت مجتمع بود و علیقلی مقهور فوجها آراسته مردم را بجنگ ترغیب مینمود و باباجان
قاقشال که سردار اوقچی بود فوج پیش غنیم را بر داشته تا جای که آن خون گرفته ایستاده بود راند و در اثنای گرمجنگی
مخالفان اسب یکی از مخالفان بر اسب علیقلی خورد و دستار از سر آن پریشان دماغ افتاد و بهادر خان بکومک
مردم مدافعه باباجان رسیده و باباجان را بر داشت و تا فوج مجنون خان راند درینوقت اسپش تیری خورده جریح
شده بهادر خان را بر زمین انداخت و دلاوران عرصه اقبال بر سر او هجوم آوردند و زیر جمیل منتبر از همه خود را باو رسانیده
گرفت و از کمال بدذاتی و نادرستی دست از ادبار باز داشت و مقارن این حال نظر بهادر نام یکی از سپاهیان مجنون خان
رسیده او را دستگیر ساخت و علیقلی از ظهور بدایع اقبال برجای خود خشک مانده نه روی ستیز و نه راه گریز یافت
و بهادران اقبال یکدل و یکرو در رسیده مخالفان برگشته روزگار را از پیش برداشته متفرق ساختند و شکست عظیم
بران حرام نمکان سیاه بخت افتاد و بسیاری علف تیغ خون آشام شده بقیة السیف بهزار جان کندن راه ادبار
پیش گرفتند و چون رعایا از دست تعدی و تظلم آن بی اعتقادان بجان آمده بودند سرها را گرفته اکثری را بقتل
رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزید و گلبن دولت از خاربن ارباب
بغی و عناد پاک شد درینوقت نظر بهادر بهادر خان را دست و گردن بسته در ردیف خود بملازمت آورد آنحضرت از
کمال تفقد و تلطف پرسیدند که ما در حق شما چه بی التفاتی فرموده بودیم که مصدر این همه فتنه و فساد شدید او از حجاب
یاد بهشت بجواب جرات ننمود چون مکرر پرسیدند بر زبان آن خون گرفته گذشت که الحمد لله علی کل حال معهذا آنحضرت

در باب سیاست او تامل داشتند اما چندی از اولیای دولت بهجوم آورده مبالغه بسیار نمودند که چه وقت توقف و تامل است
بشتابید خان و بنی [illegible] کس کنو [illegible] حکم شد که جهان را از لوث وجود گناه آلود او پاک سازند و مقارن آن حال سرها کل را
که از معتبران علیقلی و سر حلقه سپه ایشان بود معهود ساخته آوردند او نیز بتیغ مکافات ایشان پیوست و همگی توجه اشرف مصروف
تفحص حال علی قلی خان بود هر کس از مقهوران را که اسیر ساخته می آوردند و از ماجرای علیقلی استفسار می نمودند چون مالوی فوجدار او
بملازمت حاضر شد بعرض رسانید که من دیدم که فیل یک دندان پادشاهی او را کشت و نشانهای فیل فیلبانان را
بموجب حکم اکثر فیلبانان را حاضر نمود او نیز سوگند یاد نمود که نام فیل یک دندان شناخته عرض کرد که همین فیل علیقلی را کشته است و بعد از آن حکم شد
که هر کس سر مغلی از حرام نمکان بیارد که یک مهر و سر هندوستانی را یک روپیه و سرهای لشکریان را [illegible] زر نقد بخشند و بدین [illegible] زرها
ربودند تا آنکه سر علیقلی را آوردند و رزاقی نام هندوی که علوفه دار کار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت و از هر درد آن را
برداشته بر سر خود زد و ظاهر از جنگ مغلوبه تیری از شست قضا باو رسیده بود در آن حال شوهپایه فوجدار از فیل
نش سوگند را بقصد او انداخت و علی قلی و فیلبانان بگفت که من از اعیان این لشکرم اگر مرا زنده بملازمت آن حضرت
بری مجرای تو بهتر خواهد شد شوهپایه بحرف او ملتفت نشده در زیر دست و پای فیل مالش فرمود و هنوز رمقی داشت
که فیل را بقصد دیگری انداخت علیقلی هم کشته در زیر درختی افتاده بود که یکی از ناخیان سر او رسیده بطمع زر و رخت
سرش را از تن جدا ساخته میاورد در اثنای راه غلامی نادعلی بزور از و کشیده خود بحضور آورد و ایام کمر
جمعی از رایان سر او را شناخت و متفق شدند که این هر دو مقهور بمکافات سعی و ربادهسری پامال توسن اقبال گشته اند آن
حضرت از پشت زین بر روی زمین قرار گرفته و فرق نیاز بدرگاه منعم حقیقی نهاده سجدات شکر بجا آوردند و سر علیقلی و
بهادر را مصحوب عبدالله مهر خواجه مراد بیک قزوینی بجانب دارالخلافه آگره فرستادند و فتحنامها باطراف ممالک
محروسه ارسال داشتند و بی اغراق اتفاق کارنامهای جهان ستانی بود که محض تایید حضرت ذوالجلال و بعوث دولت و اقبال
از مکمن بطون ببارگاه ظهور پرتو افکند و عبارت فتح اکبر مبارک شد تاریخ و همان روز بجانب الهاباس نهضت فرمودند
و در روز دوم [illegible] شهر فیض اساس نزول فرموده روز سیوم را باتمام معذرت بصحبت [illegible] سنند و در آنجا بسیاری
[illegible]

از مردم علی قلی مثل شیخ یوسف خویشی و مرتضی قلی بدست افتاده بانواع مکارم ذاتی و مراحم جبلی از عفو
بر جرائم جرایم آن ها گذشته در سلک بندگان دولت جاوید منتظم ساختند و چون اهل عشایر در دولت برآوردی
خود لشکر بودند بحسب الحکم تاراج شد و باندک فرصت آبادانی باز در پای مرحمت نموده منع تطاول فرمودند
و از آنجا شهباز خان را بحراست جونپور تعیین نمودند و قلیج خان را بشهر جونپور فرستادند و سه روز در بنارس توقف فرمودند
عنان توجه بجونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار بقلعه گره که مخیم اردوی معلی بود تشریف آوردند و در این ایلغار
بیش از چهار هیچ کس همراه نشده بود و از اینجا اکثر امرای عظام بجاگیرها رخصت انعطاف یافتند که روزی چند
باصلاح شکست های خود پرداخته از محنت سفر و سر زدن بر آسایند و جمعی از مفسدان فتنه سرشت که روی اخلاص
از درگاه معلی تافته در زمره حرام خواران مقهور سالک گردیده بودند مثل شاه منصور خواجه و جان قلی اوزبک
یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدخشی و میرشاه بدخشی بخشی و حلیمه خان کوکه که میرزا عسکری تکمه ...
گرفتار آمده بیاسا رسیدند و میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علی قلی بود با کنده دو شاخه بپیش فیل انداختند
و بفیلان اشارت شد که بقدر تماشا برهند اما قصد حیات او ننمایند و همچنین شور با بجور روز الشیاطین گاه
معدلت آورده پیش فیل می انداختند و چون عنان اختیار بدست فیلبانان بود او را بخرطوم ماشی منفرمود و در گشتن
محافظت مینمود در روز پنجم بشفاعت بعضی از مقربان داعی و السانی ساد خان جان بخشی فرمودند و فرمان طلب باسم منعم خان
شرف صدور یافت که متوجه آستان گردون شکوه موکب اقبال در نواحی گره دماکور ورود سعادت دست که
منعم خان از دار الخلافه آگره رسیده یا در ... زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی محال متعلقه
خانزمان و بهادرخان را بالگیرات جونپور ... بمنعم خان مرحمت نموده رخصت ... آن حدود فرمودند و روز ... ماه الهی
موافق ... ذی الحجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشته بکوچ ملجم شکارکنان و صدا افکنان متوجه گشتند
و در قصبه کره که بجاگیر فرحت خان خاص خیل بود نمازگاه الهی التماس ضیافت نمود فرق عزت او را بآسمان
... افراختند و همچنین در اتاوه شجاعت خان مجلس پادشاهانه ترتیب داده بپیشکشهای لایق گذرانید ...

منتها

یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنج ورود موکب دار الخلافه اکره اتفاق افتاد و حقیقت فوجی که با سلیقی محمد قلی خان

برلاس بتنبیه و تادیب اسکندر خان و سایر مقهوران تعین شده بود برین نهج است که چون عساکر فیروزی

ماثر باوده رسید اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای محاصره آن نهضت کسته مورچلها تقسیم

نمودند و در بیرون تل بلند بنیاد نهادند سرکوب و مشرف قلعه از سرکوب دواری میکوبیدند اسکندر

جمعی از توپچیان مردم کاری خود را آن تل باز داشته مضبوط ساخت و محمد قلی خان برلاس بخت همت بگرفتن

آن بسته فوجی از بهادران جهان لباییس نمود بزور بازوی شجاعت اخبار رسید اورد و محاصره را تنگ تر ساختند

درین اثنا خبر قتل علیقلی و بهادر شیوع یافت و اسکندر شکسته بال تر گردیده از راه مکر و تزویر حاجی اوغلان را که از

معتبران او بود نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات گذشته نادم و پشیمانم و التماس دارم رحم قلی خوبی ملکی را

فرستند که خاطر مشوش مرا مطمین ساخته در سلک دولتخواهان منتظم گرداند همان روز رحم قلی با فن

حاجی اوغلان نزد اسکندر رفته سخنی گزیده قرار یافت که حاجی روز عید قربان امرا و اسکندر خان یکجا نشسته عهد و

سوگند رفع توحش و نزد دل جانبها طراز نهند و چون زبان او با دل موافقت نداشت و مقصد او بسبب اسباب غفلت بود

همان شب از طرف دروازه که روی بدر داشت برآمده با اهل و عیال و احمال و اثقال بر کشتیها از آب گذشته و

صبح آن اولیای دولت بشهر درآمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و چون مقهوران کشتیها را از ان طرف آب

برده بودند دو سه روز بجهت جمع ساختن کشتیها نتوانستند از آب گذشت و تغافل و تعویق افتاد درین اثنا

اسکندر اهل و عیال خود را بکهنه رسانیده پیغام فرستاد که من بهمان قرارداد راسخم و عوض آن را که اسکندر پیش از ان بود

متعلقان خود نگونسته بسلامت رسیلم اکنون ازشماها التماس آنکه محمد قلی خان برلاس و مظفر خان در آب بود در یکی کشتی

نشسته در میان آب ایستند من نیز با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات نمایم و خاطر از هم خود را اطمینان بخشیده

متوجه درگاه گیتی پناه شوم و روز دیگر بهمین قرار داد اسکندر آمده در میان دریا با امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود

اظهار نمود که چون در بدو مصدر تقصیرات عظیم شده ام فی الفور جرئت برفتن درگاه نمیتوانم نمود اگر درین حدود برجمع

مدتی ازو

خدمتی سرافراز شوم و یکجهتی در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم ازین الصورت
میتوانم شد و الا بکدام روی بجهه دست آویز متصدی چنین جرأتی توانم گشت چون امرا از فحوای کلام او دریافتند که غیر از
مکر و فند و بیرورزگذرانیدن مطلبی نیست لاجواب نامشخص داده مراجعت نمودند و آن بیدولت سیاه بخت برگشته متوجه
سرحد افغانان شد امرا بهمت متعاقب او لیته تا میان ولایت افغانان راندند چون حکم بدرآمدن ولایت نبود عزم نمود
عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقایع روانه درگاه عرش اشتباه نمودند که اسکندر مقهور به پناه افغانان درآمده است بنابرآنچه
حکم شود کاربند خدمت شویم فرمان جهان مطاع عز ارتفاع یافت که سرکار او ده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده است
باید که مشارالیه به انتظام پراکندگی های آن ملک و ترفیه حال رعایا همت گمارد و امرا متوجه درگاه آسمانجاه گردند و استیصال
آن گروه عاقبت مخذول را بوقت دیگر حواله نمایند **ذکر فتح قلعه چیتور** چون همگی همت جهانگشا مصروف بر آنست که سواد
اعظم هندوستان و چارچمن این بوستان از خار و خس ارباب بغی و عناد پاک شده دارالامن گردد و درین ولا که خاطر
خورشید مظاهر از استیصال علی قلیخان و سایر مقهوران و ابرداخت برشحات تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب در آن ملک فرو
نشست و از آن سفر بفتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پسران سلطان محمد
میرزا بمسامع جلال رسید که بر ولایت مالوه دست تسلط و تصرف دراز ساخته اند و جمعی از اوباش و اهل طلب فراهم آورده
هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند و تا آنکه سپاه ظفر پناه هنوز از گرد راه و تردد گاه بیگاه نیاسوده بود دفع شورش ولایت مالوه
و اطفای نایره شورش میرزایان برگشته روزگار پیش نهاد همت گردون عیار گردید بظاهر عزیمت شکار چیته وا نموده
و بباطن صید وحشت طبعان خودسیرت مطمح نظر فرموده روز یکشنبه هژدهم شهریور ماه الهی موافق بیست و پنجم صفر نهضت موکب عالی
به بیرکه باری اتفاق افتاد و از بیرکه باری بجانب دهولپور و گوالیار بر سمت ولایت مالوه عنان عزیمت معطوف داشتند
و چون دهولپور معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت فوج فوج و جوق جوق در ظل رایت جهانگشا فراهم آمدند درین وقت
روزی بزبان منهیان گذشت که تا حال اکثر زمینداران و راجههای ممالک هندوستان بسعادت آستانبوسی سرافراز گشته
غاشیه اطاعت بر دوش عزت گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت و غرور او بار خود در انجام
می دهد ان شاء الله تعالی بزودی بر سر او ایلغار فرموده به آواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت و ادبار بیدار خواهیم
ساخت و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد و جمعی از خون گرفتها که در ولایت مالوه

علم شورش و فتنه برافراخته اند از نهضت موکب جهانگشای غافل شوند و بجانب سکت سنگه پسر رانا اودی سنگه که در سلک بندهای درگاه

سعادت حضور درآمده ملتفت نشده فرمودند که درین یورش باید که از تو خدمات شایسته بتقدیم رسد و او هم منافقانه بغفلات نمود

چون مجلس با خبر رسیدان بی سعادت کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار منزل را جدا گذاشته براه فرار شتافت و از این

اندیشید که هرگاه موکب عالی بر سر رانا ایلغار نماید من معطوف از آن و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت خنبر بر سر بدر خود آورد و از حرکت

او آتش قهرمان جلال زبانه کشید و منزل صورت حرکت گرفت و سمت جهانگشا به تنبیه بدبینان مصمم گردید و در اوایل مهر ماه الهی موافق اواسط

ربیع الاول نهصد و هفتاد و پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا و سایر زمینداران که در اطراف او میباشند و حکم مال و بر او دارند برافراشتند

و چون ظاهر قلعه سوی سوپر که از قلاع مستحکم آن ولایت است مخیم اردوی کیهان پوی گردید ظاهر شد که قلعه خالیست و محافظان قلعه از هیبت

گیتی گشای راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور لطیفه آسمانی تفاؤل فتوحات عظیمه گرفته دو روز در آن نواحی مقام فرمودند و

آذوقه قلعه را سامان نموده قطب بهادر را بحکومت و حراست آن سرافراز ساختند و از آنجا بقصبه کوته بنزول اقبال اتفاق افتاد و حکومت

آن حدود را بشاه محمد قندهاری ارزانی داشته رایات عزیمت بصوب قلعه کاکرون برافراشتند و شهاب الدین احمد خان را با جمعی از امرای

مثل شاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت نموده بدفع فتنه و شورش سلطان محمد میرزا رخصت فرمودند

و مبشر از وصول عساکر اقبال میرزایان حیران مآل طنطنه نهضت موکب جلال و بعض افواج فیروزی ابتهاج شنیده طاقت مقاومت

از حیز قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند و چون بمندو رسیدند میرزا الغ که برادر کلان و سر حلقه بندوستان بود بعالم

نیستی شتافت و دیگران روی ادبار بجانب گجرات و ولایت نهاوه بچنگیز خان که از غلامان سلطان محمود بود بعد از فوت سلطان محمد علم استیلا و استقلال

در آن ملک برافراشته دعوی بارشت [illegible] توسل جستند و امرای عظام بولایت مالوه درآمده هر کدام جاگیرهای خود را متصرف شدند و عرضه داشت

مشتمل بر حقایق احوال و اخبار انتقال بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند و چون خاطر خورشید مظاهر از شورش میرزایان که شیره روزگار و ضبط ولایت

مالوه از سر کار وا پرداخت همت جهانگشا و تنبیه رانا و تسخیر قلاع رفیع البنا که کمند استیلای هیچ یک از سلاطین والا شکوه بر کنگره آن نرسیده

مصروف داشتند نخست آصف خان و وزیر خان را به تسخیر قلعه ماندل که از مخالف رانا راوت بلوی سو بحکومت و استعداد تمام گجرات انتقالش

بود فرستادند آصف خان با اقبال و اعتضاد دولت روزافزون آن قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از ظاهر کاکرون کوچ فرموده

به تسخیر قلعه چیتور علم فتح و ظفر مرتفع گردانیدند و این قلعه از جمله دو سه قلعه عظیم هندوستان است و از قدیم حاکم نشین بوده و موطن اصلی راناست

[illegible]

همین قلعه است و اعتماد قوی بران داشته القصه در وقتی که رایات اقبال به استیصال رانای مقهور و دیگر کفار بدعاقبت
آثار توجه فرموده آن سیاه‌بخت قلعه را استحکام داده و سامان آذوقه چندین ساله نموده بهفت هزار سوار جرار راجپوتان خونریز بحراست
آن قلعه آهنین حصار گذاشته خود در انشعاب جبال و کریوه‌های دشوار گشته و حوالی قلعه از غله و علف بنوعی پاک ساخت که در
صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی‌کشا بحوالی و حواشی قلعه ورود اقبال فرموده بمحاصره آن همت گماشت و حکم شد که بخانان
عظام از مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماهه محاصره خاطرخواه صورت بست و آن
کوتاه را مرگردوار در میان گرفته کار بر متحصنان تنگ ساخته شد و فوجی از بهادران نصرت‌قرین بجانب تاراج ولایت تعین شده بودند و
آصف خان فتح ماندل نموده به تسخیر رامپور که خدمتست و انرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع تحسین و آفرین گشت و انرا نیز مفتوح ساخته
و حسین قلیخان را بجانب اودیپور و کوملمیر که مقر آبای مقهور بود فرستادند که اگر تواند تسخیر نماید و الا از ان ملک آواره گرداند حسین قلیخان
بشهر اودیپور که دار الاماره رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و راجپوتان بسیار کشته غنیمت فراوان بدست آورد و
چون اکثر کشته یا دربدر ضلالت ترک خانمان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته مسکنت و بهیچ جا قایم نمیکرد بموجب حکم اشرف
حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه آمد در وقتی که افواج گیتی بدرگاه خلایق پناه بمحاصره قلعه چیتور همت گماشته بودند عرضداشت
اعتماد خان گجراتی با پیشکش شایسته بدرگاه خلایق پناه رسید و از جمله پیشکشهای او فیل دریائی بود که گوشتهای کلان داشت و دندانهای عجیب
از و بنظر رسید و چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان از چنگیز خان و دیگر مرزایان شکست خورده سراسیمه شده و بدرگاه پناه آورده بحضور خاقانی
فرستادهای او را بتعهدات و ملاطفات گوناگون سرفراز ساختند حسن خان خزانچی را با فرمان استمالت نزد او فرستادند که رهنمای سعادت
سعادت او گشته بدرگاه آورد لیکن درین مرتبه بخت او یاری نکرد که بدولت آستانبوسی بلندمرتبه گردد و حسن خان را با عرضداشت مشتمل بر معذرت
مراجعت نموده در کره سعادت زمین‌بوس بشرف اختصاص یافت چنانچه در جای خود لفانه کلک بیان خواهد گشت بالجمله
چون ایام محاصره بامتداد انجامید و بسیاری از بهادران عساکر اقبال منشور انه بر قلعه تاخته داد شجاعت و مردانگی دادند بعضی بضرب
توپ و تفنگ شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخروئی دین و دولت گردیدند و با وجود محاصره یکساله و توجه آن حضرت در تسخیر
چنانچه باید کاری از پیش نرفت حکم شد که نقبان تیزدست و نقابان قوی بازو برج دیوار قلعه را مجوف ساخته داروی تفنگ پر کرده

آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان کارطلب و بهادران جانسپار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار

را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر سیباط نیز ترتیب نمایند اگرچه تمام دور قلعه را بهادران عرصهٔ اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته

بودند اما مورچل عمده بود اول مورچل حضرت خاقانی که محاذی دروازهٔ لاکهوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر سوم

مورچل آصف خان وزیر خان و حکم شد که از مورچل پادشاهی که باهتمام آن حسین خان چغتای و رای سرداس بودند نقب زده بپای دیوار

قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم خان و تودرمل سیباط ترتیب نمایند و چون دیگ کلان همراه موکب عالی نبود در حضور اشرف

دیگ عظیم من [illegible] ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه آن حضرت نقش دانستند که از بن ورطه جان بردن محال است در پی استیصال فرصت رسیده

تا گزند دست [illegible] سامان سلاح دار و صاحب خان پای [illegible] راه عجز و زاری [illegible] نمودند اعیان

دولت و ارکان سلطنت که از تردد دایمی به تنگ آمده بودند زبان شفاعت گشودند اما شکوه پادشاهی و غیرت جهانگیری دست رد بر

ملتمس آنها نهاده حکم شد که یاران ما بملازمت مستعد نگردد امکان ندارد که متنفسی از اهل قلعه رخت حیات بساحل نجات رساند [illegible]

بی تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه درآمدند و چون وقت جانکندن بود خود را مرده انگاشته بیشتر از پیشتر گرم بکار شدند توپهای بسیار

برج و باره قلعه برآورده عمله و فعله سیباط را بیشتر آزار کردند و کارفرمایان صاحب اهتمام سرها از جرم کاوش نموده پیش رو گرفت

دست از کار باز نداشتند و با این احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید میشدند و مردانه سیباط را پیش برده هر دو

و هر کس توده خالی میریخت و دامن پای میگرفت القصه برش و طبره هم سیباط بقلعه رسید و هم از دو جا منفصل بیکدیگر نقب ها بپای دیوار

پیوست و زیر دیوار را مجوف ساخته در یک مجوفه صد و پنجاه من دارو تفنگ و در دیگری هشتاد من ریختند و حکم شد که مجاهدان

عرصهٔ همت و شیران بیشهٔ شجاعت مسلح و مکمل باشند که چون آتش در زنند دیوار حصار از هم پاشد [illegible] نموده خود را بقلعه در اندازند

و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت آثار با نجام رسانند بموجب قرارداد نقب ها را آتش دادند فتیله یک مجوفه پیشتر گرفت

و برجی که بجای آن بود از بیخ و بنیاد کنده با جمعی از کفار که در آن جا بودند بر هوا برده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و [illegible]

از بهادران که در کمین جا بود [illegible] که خود را بدرون انداز [illegible] فتیله مجوفه دیگر در

گرفت و بهادران جانسپار با جمعی از کفار که بمدافعه آنها ایستاده بودند باتش فنا سوخته شدند و [illegible]

و آن صدای مهیب تا پنجاه کروه بیشتر رسید و قریب دویست کس از عساکر اقبال بعالی مرتبهٔ شهادت عروج
نمودند و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب شماتت مخالفان کوتاه اندیش بود بیشتر از بیشتر همت بر تسخیر قلعه گماشته
پیوسته بنفس نفیس در مورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای فدائی را سرگرم کار داشته دل دهی مینمودند و بالای
ساباطهای برآمده بندوق اندازی ها میکردند و بسیاری از آن سیاه بختان را هدف تیر بلا می ساختند از آنجمله روزی
در مورچل لاکهوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال خان در ملازمت آنحضرت بود و واسطه استاده سر خود را
بر دیوار ساباط جا نهاده از زیر تماشا میکرد و یکی از توپچیان قلعه که بسیاری از عمله آن ساباط را آسیب رسانیده
بود جلال خان را نشان کرده بندوق انداخت و بحراست ایزد تعالی پوست مال گذشت و آسیبی باو نرسید
و حضرت خاقانی از فرط مرحمت و مهربانی بجلال خان فرمودند که اگرچه آن بندوق انداز بنظر در نمی آید که انتقام
تر از او میکشیم اما از روی قیاس و قرینه در جای که سر بندوق او نمایان است بندوق می اندازم امید که تیر قضا
انتقام تر از او بکشد اتفاقاً بندوق آنحضرت از روزن گذشته باو رسید و بعد از تشخیص بوضوح پیوست که آن
بندوقچی اسماعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که بخت بی خطائی انداخت و از قضای آسمانی بتیر بندوق حضرت
خاقانی نشان بی نشان شد و اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه روز سه شنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی
موافق بیست و پنجم شعبان بزور بازوی ید الهی آن قلعهٔ فلک ارتفاع مفتوح گشت و شرح این لطیفهٔ غیبی آنکه چون ساباط
های بقلعه اتصال یافت در شب گذشته که صبح دولت و اقبال و روز فتح و فیروزی بود بهادران قلعه گشا از اطراف و
جوانب جنگ انداختند و رخنه ها در ارکان قلعه افگندند و علامت شکست ظاهر شدن گرفت اما متحصنان دست
از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیزم و داروی تفنگ بسیار بر غازیان آتش خوی میریختند و از آن شیر مردان کشته
و سوخته بیشتر میرفتند و روی همت بر نمی تافتند درین اثنا به انوار شمع اقبال در روشنی آتش تخمینی بنظر دوربین آنحضرت
در آمد که جیبهٔ سفید زرتاری در بر دارد و مردم را بمدافعه و مقاتلهٔ عساکر اقبال ترغیب و تحریص مینماید و علامت سرداری
از و ظاهر است و آنحضرت بندوق بجانب او انداخته بنجابت خان و راجه بیتهلداس فرمودند که از سبکی دست
و نشاط خاطر چنین می یابم که غالباً بندوق من به آن جیبه پوش رسیده باشد و مقارن این حال از درون قلعه
چند جا آتش برخاست راجه بیتهلداس معروض داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسمیست قدیم

افتاد بود

که هرگاه راجپوتان از محافظت قلعه عاجز می‌شوند دست از کار باز داشته خرمنی از صندل و عود و اقسام هیمه خشک و روغن
مهیا ساخته معتمدان خود را بر اهل و عیال و سایر عورات می‌گمارند که چون شکست متیقن گردد عورات را اندرون خانه
کرده آتش در زنند و بعد از ساعتی مشخص شد که بندوق بادشاهی که نمونه بود از غضب الهی به جیمل سردار قلعه رسیده
و از کشته شدن او اهل قلعه دل بپای داده و مرگ خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع در جوهر کرده‌اند اولا در خانه
جیمل دیگر در خانه پتا از خویشان رانا دیگر در خانه صاحب خان و جمیع راتهوران دیگر در خانه ایسرداس و قوم چوهانان و مجموع
تا سیصد زن در آتش قهر الهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب حکم قضا مثال بهادران عساکر جلال مسلح و مکمل
از اطراف مرچلها درون قلعه درآمدند و راجپوتان حرکت المذبوحی کرده فوج فوج و جوق جوق بر روی یکدیگر کشته گردیدند
آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه ساباط درآوردند اول فیل کردبار و هوکر و از پس آن مدهکر و جنگیه و سبدلیه
و کادره درآمدند و آن حضرت خود بدولت و اقبال بر فیل سوار شده بدرون قلعه شتافتند و از غرایب آنکه
ایسرداس چوهان خود را بفیل مدهکر رسانیده پرسید که این فیل چه نام دارد چون فیلبانان نام آن گفت
بی‌محابا بیک دست دندان مستحکم گرفته بدست دیگر جمدهر بر بالای خرطوم زد و در وقتی که فیل او را زیر کرده فیلبانان
گفت که مجرای من پیش بادشاه قدردان خواهی کرد و راجپوتی دیگر شمشیری بخرطوم فیل جنگیه انداخته قلم کرد و او
با وجود خرطوم بریده که مدار حیات فیل بر آن است عالمی را زیر و زبر ساخت اگرچه پیش از رسیدن زخم کسی را کشته بود
بعد از افتادن خرطوم نیز یازده کس دیگر را پایمال قهر ساخت و فیل کادره از غریو خلایق و غوغای مردم روی بگریز نهاد
درین دویدن جمع کثیر از خون گرفتها را در زیر دست و پا بنیست و نابود گردانید و عظمت خان فوجدار که بر او سوار بود
زخمی شده بهمان زخم درگذشت و راجپوت دیگر بجانب فیل سبدلیه دویده شمشیری انداخت و اندکی بر روی
او رسید و سبدلیه او را در زیر دست و پا گرفت و قدری مالش داده گذاشت او باز خود را جمع ساخته شمشیری از عقب فیل
انداخت و در خلال این حال راجپوتی یکی از بهادران عرصه جانفشانی را المبارزت خود طلبید او نیز گشاده پیشانی
قدم همت پیش نهاده و دیگری از دلاوران عساکر منصوره بمدد او شتافت و آن شیرمرد باهتمام تمام منع نمود
که این معنی از آیین مردی و رسم مروت بعید است و حاشا که غیرت مقتضی آن باشد که کافری مرا المبارزت

خود طلب نماید تو با من مرافقت کنی و این دو سه کس بایکدیگر کارزار نموده داد شجاعت دادند تا آنکه راجپوت
کشته شد و بعد از فتح هر چند تفحص آن جوان نمودند اصلا اثری از و ظاهر نشد و همانا که با دیگری مقابله نموده شربت
شهادت چشیده باشد و در وقتی که آنحضرت به بتخانه کوبند سیام رسیدند یکی از فوجداران بادشاهی بتاراکر دوم
جمال بود بخرطوم فیل گیرانیده آورد و بعد از زمانی در گذشت و درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجپوت
خونخوار بود و اکثری مردانه کشته شدند و از بعضی خود کارنامهای شجاعت بظهور آمد و از طلوع صبح اقبال تا نصف النهار
که هنگام زوال کفار خسران مآل بود قریب سی هزار کس علف تیغ قیامت اثر گردید و جمیع کثیر اسیر شدند آن حضرت
خود بدولت و سعادت به بتخانها تشریف برده اکثری را ویران ساختند جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده سجدات
شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسانیدند و بعد از نیم روز باردوی کیهان پوی مراجعت نموده تا سه روز بجهت انتظام
بعضی امور ضروریه توقف فرمودند و چون در مبادی این عزیمت نذر کرده بودند که بعد از فتح پیاده بزیارت روضه
منوره خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز توجه فرمایند بنابر ایفای نذر که از صمیم خاطر و صدق عقیدت بود
از درون قلعه پیاده باردو تشریف آوردند و روز فروردین نوزدهم اسفندارمز ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم
شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته همچنان پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا ماندل
تشریف بردند و در ماندل سکونه قراول که پیشتر به اجمیر رفته بود بسرعت آمده عرضه خادمان آن روضه علیه آورد که
حضرت خواجه در عالم خواب نموده اند که آن بادشاه ظاهر و باطن بصفای عقیدت و حسن ظن ایفای نذر فرموده
پیاده متوجه اینجانب اند زینهار که بیش ازین تصدیع بخود قرار نداده از هر جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت
ایزد بیچون بادشاه ربع مسکون غاشیه عبودیت آنحضرت را بر دوش عزت گرفته پیاده در رکاب اقبال سعادت مدبر
خواهند شد چون عرایض مضمون روضه منوره بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را با برارادهٔ خود مقدم داشته
بر بارگی اقبال جهان آرای فرمودند و بیست و هفتم اسفندارمز ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه فیض اساس اجمیر
بورود و قدوم دولت لزوم رونق پذیر گردید و از گرد راه بروضه مقدسه تشریف برده اداب زیارت و مراسم نیاز
بتقدیم رسانیده تا ده روز در آن خطه روح افزا اقامت فرموده بزلال مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و
مساکین پاک شستند و از سوانح اقبال که در ایام محاصره ملع ظهور یافت مصالحه منعم خان خانخانان است با سلیمان

حاکم بنگاله و آرایش خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقانی ممالک ستان و مجملی ازین تفصیل آنکه چون در بنگاله جلال الدین سور
حکومت باستقلال یافت و تاج کررانی و برادرش که حکومت بهار داشتند از آسیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خانزمان
راه آشنائی و آمد و شد مراسلات مفتوح و اظهار دوستی و نفاق میکردند بدین وسیله از آسیب مصادمه جلال الدین محفوظ می بودند
بعد از آنکه جلال الدین رخت هستی بربست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافته ملک و بهار را باستقلال متصرف شد و چون
او فوت کرد سلیمان برادر خورد جانشین گردید و در اندک فرصتی جمعیت فراوان و سامان بی پایان از نقود و اجناس و
فیلان نامی بهم رسانید و هر جا افغانی بود بر گرد او فراهم آمد و با خانزمان رابطه دوستی و وداد مستحکم داشته رشته صلح و صلاح
از دست نمیداد با آنکه خانزمان بنتایج اعمال خود گرفتار شد و حکومت جونپور و آنحدود از درگاه معلی بمنعم خان خانخانان تفویض یافت
و لودی که وکیل مطلق العنان سلیمان بود و در کنار آب سون اقامت داشت مجدداً با خانخانان طرح دوستی به ارسال رسل و
رسائل و تحف و هدایا باستحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود چون سلیمان متوجه است که به استیصال راجه اودیسه و ابراهیم که
مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از آسیب صدمات افواج قاهره جمعیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیله لودی محرک
سلسله دوستی و یکجهتی شد استدعا نموده که با هم ملاقات کرده و در حضور تعهد و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص نموده
خطبه و سکه بنام نامی حضرت ظل اللهی کرده شود و قرار یافت که خانخانان با جمعی از مردم جریده خود بمنزل سلیمان رفته و دای با هم
ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان صواب اندیش به این کنگاش راضی نبودند معه هذا خانخانان با سیصد کس گزیده خود و محب علیخان
پسر میر سلطان و لس قبچاق و میر قاسم برادر شاه ابوالمعالی و هاشم خان و ملازمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه شده
و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لوازم اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون
نیم کروه به پتنه ماند سلیمان باستقبال آمده مردمی و مهمانداری بجا آورد و خانخانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان را بمنزل خود
طلبید و روز دیگر سلیمان در منزل خود جشنی آراسته خانخانان را بخانه برد و خطبه و سکه را بنام نامی حضرت خاقانی رونق
جاودانی بخشید و پیشکشهای لائق گذرانید درین وقت بعضی از مفسدان واقعه طلب تحریک گرفتن منعم خان کرده بسلیمان
بیان نمودند که رایات جهانگشا به تسخیر چیتور متوجه است و اکثر امرای عظام در خدمت آنحضرت اند و خانخانان که چنین
مفت بدام ما افتاده او را از دست دادن خلاف آئین عقل و کنکاش سپاهگری است و همین که او را مستاصل
ساختیم پامال بخت کسی که پای مقاومت ما داشته باشد نیست و چون لودی از حقیقت عذر و اراده باطل آنها
اطلاع یافت خاطرنشین سلیمان نمود که با چنین پادشاه بزرگی طرح خصومت افکندن و مهمت خود را در مهلکه عظیم انداختن

از عقل صواب اندیش مستبعد می‌نماید و به مقالات معقول سلیمان را از ان رای خطا و راه غلط گردانید اما افغانان بر جهل خود استاده از ین
اندیشه باز نمی‌آمدند تا آنکه منعم خان را آگاه ساخت و منعم خان از روی خود را گذاشته تکلیف لودی با معدودی چند متوجه خود شد
و بعد از آنکه راه به معارضی کرده بود افغانان اطلاع یافته شرمنده و حیران زده گردیدند و با بزرگ و لودی خود را متعاقب خانخانان رسانیده
اظهار معذرت و ملامت بسیار نمودند و منعم خان از آن کنکاش گذشته بود که فتح نامه چیتور رسید و موجب تقویت خاطر اولیای دولت
گشت و سلیمان نیز از خان خانان خاطر جمع کرده به جانب اودیسه شتافت و ولایت را به تخریب و تدمیر گرفته راجه انجا را به عهدی
و ابراهیم را نیز به قول و سوگند آورده روانه ملک مسکنی ساخت آغاز سال سیزدهم [١٣] از جلوس خاقان دادگستر در زیر بال
که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در خطه فیض اساس اجمیر انتظار انوار حقیقت و اسرار طریقت می‌فرمود رایات سلطان بهار
بهار چمن روزگار سایه نشاط افگند و عساکر عزت ماثر ریاحین به تسخیر روی زمین در رسید و نیر اعظم عطیه بخش بعد از انقضای
سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج به برج شرف ای حمل تحویل فرمود سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین
حضرت خلافت پناهی چهره مراد نمود و بعد از فراغ جشن نوروزی لوای مراجعت به مستقر سریر خلافت ارتفاع یافت در اثنای راه
قراولان با دعیه [illegible] خبر آوردند و خاطر قدسی مظاهر به شکار شیر توجه فرمود و چون به بیابان رسیدند شیر قوی بازو برآمد دلاوران بی‌درست
عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر استقبال نمودند [illegible] گذر [illegible] و [illegible] حکم شد
که بعد از ین بی حکم دست بالا نکنند و درین گفت و شنود شیری دیگر عظیم از ان برآمده متوجه آن حضرت شد و جهت پاس
ملتزمان رکاب اقبال [illegible] کرده با رای آن [illegible] که دست [illegible] رسانند و [illegible] آن حضرت تیری از کمان قدرت بر [illegible] ساخته
به جانب او انداختند و شیر زخمی شده در کمال خشم سربلندی برآمده نشست و آن حضرت از اسپ فرود آمده در مقابل او
استادند و دلیران عرصه همت برگرد او دایره زدند و حضرت خاقانی بندوقی به جانب او انداختند که به کنج دهان شیر رسید
از ناگوشی او بر پشت [illegible] گذشت و شیر [illegible] تمام برخاست و آن حضرت قابو [illegible] که دیگری بیندازند و به هر جانب که حضرت
توجه می‌فرمودند شیر به همان جانب می‌دید و قابو دست نمی‌داد شیخ ابوالفضل نوشته که به واسطه از حضرت خاقانی شنیده‌ام که از
حضرت جنت آشیانی نقل می‌فرمودند که [illegible] جمعی در شکار [illegible] می‌باشند [illegible] که از دست
[illegible] و هر مرتبه که شکار شیر [illegible] برده اند [illegible] که [illegible] مشاهده افتاده و به تجربه [illegible] چون
قابو [illegible] رستم خان [illegible] فرمودند که [illegible] قدم [illegible] به جانب او متقید شود و قابو [illegible] عادل شاه محمد خان قندهاری

که دران جنگل در معاینت بوده بقصد مجرای خدمت پیشدستی نمود و بر متوجه عادل شد و او در وقت تیری انداخت
و بحسب سرنوشت خطا کرد و شیر آمده هر دو پنجه خود را بر وی انداخت و آن شیردل هر بر همت شیر شکار او بخت و دست
چپ خود را بدهان او داد و دست دیگر بخنجر برد چون بعد بدنام یافته بر رفته بود خنجر بند غلاف مستحکم شد تا کشیدن بند بیرد
عادل را فرو خایید بعد ازان خنجر کشید و دو زخم بر دهن شیر انداخت بار دوم دست راست خود را اندر دهن
شیر انداخت داد درین اثنا دلاوران عرصه شجاعت تاب نیاورده شمشیرهای آبدار کار او تمام ساختند و
دران معرکه بعادل زخمی رسید و آن شیر شکار جان نثار مدت چهار ماه در بستر ناتوانی افتاده بود و عاقبت
بمان زخمهای جانستان بعالم جاوید انتقال یافت بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل قطع مسافت نموده
روز چهارشنبه پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق یازدهم شوال [illegible] دولت و اقبال بر دار الخلافه
آگره نزول فرمودند و چون موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول سعادت فرمود حکم شد که جمعی از
امراء و ملازمان درگاه که در فتح حصور سعادت خدمت و جانفشانی [illegible] بوده ابذبه تسخیر قلعه
رنتهنبور که در [illegible] [illegible] آن نفر [illegible] صادق محمد خان و
و بابا خان قاقشال و سمانجی و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان سنهاری و دیگر بهادران عرصه [illegible] سردار
اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا
مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شهاب الدین احمد خان و محمد مراد خان
و شاه بداغ خان با فوج [illegible] بدفع شورش [illegible] مالوه شدند و میرزایان تاب مقاومت نیاورده روی
ادبار بسوی ولایت گجرات نهادند و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر [illegible]
و صورت و بهروچ استیلا یافته بود توسل جستند و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن احمدآباد و استیصال اعتماد خان
داشت [illegible] حوادث [illegible] میرزایان از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت فراوان متوجه احمدآباد شد و در حوالی
شهر با اعتماد خان مبارزت نموده او را شکست داده احمدآباد را متصرف آورد و چون دران جنگ
از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده بود چنگیز خان در مقام [illegible] آنها در آمده بروچ [illegible]

دیگر محال بجاگیر ایشان مقرر داشت و از بس که طبیعت آن بیدولتان بفتنه و شورش مجبول بود با خیال بی نمایه در انجا
تیر دست تطاول دراز ساختند و چنگیز خان لشکری گران بدفع آن خودسران تعیین فرمود و با آنکه فوج چنگیز خان
را شکست دادند لیکن چون مقاومت با چنگیز خان از حیز قدرت خویش برتر یافتند روی بولایت خاندیس نهاده از انجا
متوجه مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب بر انگیختند و محمد مراد خان جاگیردار اجین قلعه را استحکام داده
صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نمود و حکم شد که افواج قاهره که بتسخیر رنتهنبور شتافته اند اطفای نایره این فتنه
را بر تسخیر قلعه رنتهنبور مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا که بخدمت در عین استعداد باران روی بسمت ولایت مالوه
نهادند و از درگاه معلی نیز قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را که بخشی حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عساکر اقبال ساخته
رخصت فرمودند و چون افواج گیتی گشا بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با فوج شایسته ملحق
شد و در سارنگپور شاه بداغ خان نیز بعساکر اقبال پیوست از صیت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار
دل بای داده راه مهار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجین آمده با سایر امرا به تعاقب شتافت و میرزایان سراسیمه
خود را باب نربده زدند و بسیاری از اوباشان ادبار نشان را رخت هستی بموج خر فنا رفت و درین اثنا خبر قتل چنگیز خان
و تفرقه گجرات شنوده یافتند و میرزایان قابو دانسته بجانب گجرات شتافتند و امرا تا کنار آب نربده تعاقب نموده عنان
معاودت معطوف داشتند از آنها هر کدام که جاگیردار مالوه بودند در مالوه توقف نمودند و سایر امرا متوجه درگاه معلی
گردیدند و میرزایان رانده مانده با چندی از اوباش خود را بگجرات رسانیدند چون در آن ملک حاکم مستقلی نبود قلعه چانپانیر
و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ شتافت و رستم خان غلام ترک که
چنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و تا دو سال قلعه را نگاه داشت پیوسته از قلعه بر آمده نبردهای
مردانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از کمک ناامید مطلق بود آخر در صلح زده قلعه را سپرد و تتمه احوال و خاتمت مآل
میرزایان بخت برگشته حال در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس و از سوانح این ایام رسیدن
الغ خان حبشی از آنجانب بدرگاه خاقان فلک جناب و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون میر محمد خان و سایر امرای اتکه مدتها در
ولایت پنجاب جاگیر داشته برفاهیت و فراغت اوقات گذرانیده بودند حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت
خدمت حضور بهره ور گردند و چون فرمان طلب بامرای پنجاب رسید کمر خدمت بر میان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه

گردیدند و ولایت [illegible] جاگیر [illegible] خان و اسمعیل خان و برادرش مرحمت فرموده سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان تفویض یافت و سرکار مالوه
به قطب الدین محمد خان عنایت شد و سرکار قنوج بشرف خان مکرمت نمودند چون میرزا کوکه همیشه در خدمت حضور سعادت پذیر بود جاگیر قدیم
او را که در پنجاب واقعست بحال خود مقرر گردانیدند و شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بموجب حکم اشرف آمده سعادت
استانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت مهمات مالی و ملکی که نتیجه سکبار رساننده انتظام سرکنند خالصات بعهده کاردانی شهاب الدین احمد خان

پرگنات خالصات

حواله فرمودند او نیز اهتمام شایسته بکار برده قانون ضبط هر ساله را که متضمن تغلب و تصرف فراوان بود برطرف ساخته از روی فهمید یک
و تشخیص جمع خالصات را انتظامی نسبت

نهضت موکب جهانگشا بتسخیر قلعه رنتهنبور

چون همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف
برانست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز روشن و منور گردید و رنگ کفر و زنگ از مرآت روزگار مصقل
همت جهانگشا زدوده شود رای خورشید انجلا به تسخیر قلعه رنتهنبور که در تصرف کفار تفاوت آثار بود اقتضا فرموده و تاریخ نهم دی ماه الهی موافق
دوشنبه غره رجب نهضت موکب عالی مدار صوب اتفاق افتاد و بتخت دار السلطنت حضرت دهلی تشریف برده زیارت اماکن متبرکه
اولیای عظام سعادت انوار دریافتند و همت فرموده در حوالی قصبه پالم که متصل شهر واقع است طرح شکار قمرغه افکندند و بعد از فراغ نشاط شکار
براه میوات متوجه تسخیر قلعه رنتهنبور شدند و از غرایب وقایع آنکه چون قصبه لال سوتهه مخیم اردوی کیهان پناه گردید فیل مست که از
فیلان نامی حلقه خاصه بود و در عین مستی و خونریزی بر فیل شیخ محمد بخاری دوید و آن فیل را بدندان خود جان برداشت که حیرت
افزای نظارگیان شد و اندر روز بر سینه فیل منی سانه رسید و بعد از دو روز جان بحق تسلیم کرد و ماده فیل او ترک آب و دانه نموده تا سه روز
گرد خوراک نگشت و روز سوم از پی جفت خود شتافت بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سه شنبه بیست و یکم شعبان ظاهر قلعه رنتهنبور معسکر
اقبال گردید و این قلعه بر فراز کوهیست در غایت رفعت و استحکام و اطراف آن نیز کوههاست و در آن ایام رای سرجن هادا
بحکومت آن قلعه کلاه گوشه نخوت و استکبار کج می نهاد و چون از ذخیره و لوازم قلعه داری خاطر جمع داشت بمدافع و مقابله پیش آمد و حضرت
ظل الهی بنیروی قدرت و اعتضاد همت بمحاصره آن پرداخته بذات اقدس اطراف قلعه را سیر فرموده مداخل و مخارج آن را به تعمق نظر
فهمیده و سنجیده به بخشیان عظام حکم کردند که مورچلهای تقسیم نمایند و در اندک فرصت محاصره خاطر خواه صورت بست و متحصنان نیز بلوازم
قلعه داری پای ثبات افشردند و بضرب توپ و اقسام آتش بازی هنگامه نبرد گرم ساختند و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است
از سفر حجاز در اوراق سابق نگاشته کلک بیان گردید که مهدی قاسم خان از ولایت گره بی رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد
و بعد از حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا متوجه زیارت کعبه مراد گردید و در ایام محاصره قلعه
رنتهنبور بسعادت استانبوس شرف اختصاص یافت و اسبان عراقی با دیگر نفایس امتعه و نوادر روزگار برسم پیشکش گذرانید و از تقصیر

از فرمان

از فرط مروت ذاتی و عفو جبلی مجدداً او را مشمول مراحم خسروانه و مکارم پادشاهانه ساخته سرکار کهنور را بجاگیر او مرحمت فرمودند

آغاز سال چهاردهم از جلوس اشرف

درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی‌کشا بمحاصره قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار
نصرت و فیروزی داشتند عساکر بهجت مآثر سلطان بهار بفتح قلعه دلهای روی نهاد و نسیم روح‌پرور از مهب عنایت ایزد دادگر وزید
بر جیش علم انجار وزیدن گرفت و آفتاب عالمتاب بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه بیست و دوم رمضان نهصد
و هفتاد و شش هجری ببرج سعادت‌بخش شرف حمل انتقال فرمود و سال چهاردهم از جلوس پادشاه صورت و معنی بمبارکی و
خرمی آغاز شد و چون عروج بر معارج فتح و نصرت جز بتوسط ساباط امکان عقلی نداشت براجه تودرمل که در آن ایام
وزیر مطلق‌العنان و مدار علیه این دودمان عالیشان بود و قاسم خان میربحر که در فنون معماری و کارگزاری ید طولی داشت
حکم گردون ارتفاع شرف نفاذ یافت که در تأسیس مبانی ساباط اهتمام بسته در مدت [illegible] سرانجام نمایند و بموجب حکم
قضا امضا از اطراف و اکناف آن ملک اصناف عمله و فعله فراهم آورده در اندک فرصت ساباط اعظم بر
وضع برجهای کلان که هر کدام غلوله هفت جونی [illegible] سنگ هفت من میخورد و در میان [illegible] دولت جهت گاو [illegible] حرکت
مینشستند بالای ساباط بر ده در کوه رن که سرکوب قلعه بود [illegible] و [illegible] داد دل چندین خانه و عمارت بلند [illegible]
و عملها پیروز [illegible] میکرد و متحصنان قلعه اگرچه از بیم جان سر از خانه بیرون نمیتوانستند بر آورد اما غلوله بهر جا که میخورد با اهل خانه نیست و نابود
میکرد رای سرجن [illegible] این حال [illegible] دل [illegible] چاره بغیر از سپردن قلعه نیافت لاجرم دست [illegible] بدامن [illegible] متوسلان ساباط
عزت زده پسران خود را دوده و بهوج بدرگاه معلی فرستاد که چون التماس عفو جرائم بموقف قبول رسد خود بسعادت
آستانبوس شتافته قلعه را سپارد و بعد از آنکه پسران او بسعادت زمین‌بوس دریافتند بدستیاری مرحمت [illegible] از جریده حال
[illegible] بتوسد عفو و مژده جانبخشی [illegible] گردانیده رخصت انعطاف ارزانی داشتند و از غرایب وقایع آنکه
چون پسران سرجن را بخلعت پوشانیدند از بارگاه اقبال بیرون [illegible] چوبان [illegible] رسید که [illegible] ایشان را
[illegible] جهالت افسرده دست بشمشیر برد و [illegible] نوکر راجه [illegible] مشغول
او [illegible] خون گرفته شمشیر [illegible] دل [illegible] همت بر جا داشته گفت که کار من [illegible]

بعلطار رفته و هرزه خود را و صاحبان خود را بورطهٔ هلاک می انداخت مع هذا آن دیوانه سر شمشیر کشیده متوجه درون دولتخانه شد

و نور نمل پسر کاهه بسخاوت و یکدو کس دیگر را زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که در جوانبی دولتخانه بطور خود ایستاده

تماشا میکرد زخم شمشیر رسانید و در این وقت یکی از ملازمان مظفرخان رسیده آن خون گرفته را بقتل آورد بالجمله چون پسران راجه

بشارت عفو و مراسم شاهنشاهی بیش از خود دیده بودند راجه از نوید بخشایش جان تازه یافته بحیات ابد و آبرو و عزت و فیروزی فلاد و نمود

التماس نموده که یکی از معتبران بارگاه اقبال و سایهٔ افتخار بر فرق عبودیت من افکنده بدولت آستانبوس بلندمرتبه گردانند آن حضرت

ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و راجه با پسران خود که با قلعه باتفاق ساختند حسین قلیخان را بمنزل خود برد و

لوازم مهمانی و ملائمتها با عزاز ظاهر ساخته بمرافقت حسین قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و روز سه شنبه دوازدهم فروردی ماه الهی موافق

بیوم سؤال بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لایق با کلیدهای که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانیده مشمول

عواطف مراحم گردید آنگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده اهل و عیال و اموال و اثقال خود بیرون آورده قلعه را بندهای

درگاه سپارد و نابر آن اقبس را بملازمت باشد ملتمس او بعز قبول یافت و راجه بقلعه در آمده تا سه روز بنه و بار خود را بیرون کشید

و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمهترخان سپرد و روز دیگر حضرت خاقانی بدولت و کامرانی بر سمند فتح و جهانبانی سوار شده

به تماشای قلعه تشریف بردند و بعد از فراغ ضبط آن ملک و قلعه بزیارت روضهٔ معینیه توجه فرمودند و در خطهٔ فیض اساس اجمیر

مراسم زیارت و لوازم نیازمندی بر داخته و استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس سره نموده الله عزیمت فرموده عنان

معاودت بمقر خلافت معطوف داشتند و چون قصبهٔ آنبیر که وطن راجه بهکونت داس بود مخیم سرادقات جلال گشت راجه التماس

ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید و همدرین حین خبر فوت مظفرخان از اکبره رسید و برخاطر قدرشناس آن حضرت بسیار گران

آمد بتکلیف اخلاص او با تمام عیار بود شایستگی با نیت داشت چنانچه در حالت نزع وصیت کرد که مرا در زیر سم سمند بادشاهی مدفون سازند

و بموجب وصیتش در همان گنبد گذاشتند فتح قلعهٔ کالنجر بسعی مجنون خان قاقشال در این وقت که همت جهانگشا

بتسخیر قلعه ها متوجه بود لوای نصرت برافراشت فرمان قضا نشان به مجنون خان قاقشال و سایر خانان جلایر و سایر جاگیرداران

ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعهٔ کالنجر را بکلید اقبال جهانگشا مفتوح سازند و این قلعه از اعظم قلاع هندوستان که راجه چند در

در ایام نوده

در ایام تفرقهٔ افغانان از نخلی خان پسر خوانده بهار خان پسر نوبگ نقد گران مند داده بدست آورده بود از آن زمان در تصرف
داشت چون فرمان نامزد رسید بطاق حضرت بر میان جان بسته بمحاصرهٔ آن پرداختند و در اندک فرصتی کار بر محصوران تنگ ساختند
و در خلال این حال خبر قلعهٔ جنور و رهتور مقارن یکدیگر رسید و راجه را مجبند که از فروغ عقل و دانائی بصلاح کار بینایی داشت صورت
نجات خود منحصر در قلعه سپردن دانسته امان طلبید بعهد و قول از قلعه برآمده کلیدهای قلعه را با پیشکشهای مناسب بمصحوب وکلای خود
روانهٔ درگاه عرش اشتباه نمود و آن حضرت وکلای راجه را بانواع نوازش سرفراز فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند و حراست
قلعه بمجنون خان قاقشال تفویض یافت ذکر استمداد نمودن خاقان گیتی ستان از درگاه حضرت مرحمت نمودن بخشندهٔ بی منت نسب عالی گهر یافتن
پادشاه صورت و معنی که به نیروی همت بلند از خدا جز خدا تمنی نکند و بخشندهٔ بی منت اسباب کام و امید
ظاهر و باطن او را از آنچه باید و شاید بی سابقهٔ سعی و عایلهٔ طلب در دامن دولتش نهد بجهت انتظام سلسلهٔ دینی و دنیوی خلفی بسا ساخته
از بارگاه کبریای مالک نمود و باطن قدسی مواطن مقربان حضرت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیلهٔ این خواهش ساخته منتظر
طلوع کوکب جهان افروز می‌بود در بیولا فقیری شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و جمعی از مقربان بساط عزت معروض داشتند
که شیخ سلیم نام درویشی در قصبهٔ سیکری که از دار الخلافه آگره دوازده کروه است توطن دارد و خالی از صفای باطنی و زینت
ظاهری نیست و بغایت مبارک نفس مستجاب الدعوات است رای صواب آرای خاقان حقیقت گزین بر آن قرار گرفت که چندی
از منظوران حرم سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند که در خور محل پادشاهی باشند در آن فضای فیض انتما اساس نهند
تا از برکت انفاس قدسیهٔ حضرت شیخ و قرب جوار آن بزرگوار این امنیت بحصول انجامد و باطن انورش در ظهور این ثمر اقبال با فروغ معین
گردد و چون از صدق اخلاص و رسوخ اعتقاد تصمیم این نیت فرموده بودند در اندک فرصتی کوکب مراد از مطلع امید پرتو
ظهور افکند روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال نهصد هفتاد و هفت هجری بطالع ست و چهار درجهٔ میزان گوهر یکتای خلافت
و شهریاری اختر برج اقبال و بختیاری سلالهٔ سلسلهٔ جلالت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری دُر درج سلطنت و جهانداری
ثمرهٔ شجرهٔ معدلت و حق گذاری کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نمود و جهان را
سرمایهٔ امنیت جاوید کرامت فرمود و سلسلهٔ آفرینش را سر رشتهٔ انتظام ابد بدست افتاد و دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت
گلبن سلطنت را بهار خاقان نگار چمن آرای گردید متاع دانش را مشتری جوهر شناس پدید آمد و روزبازار رضاجوئی گرمی پذیرفت و عروس ملک را

خوش نگاری جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب قدردان بدست آمد و دولت را آبروی تازه بهم رسید و از غرائب
اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده مسندآرای خلافت شدند چون از آن تاریخ چهارده
سال دیگر گذشت بار این قسم دولتی خداداد قرین روزگار خجسته آثار گردید بالجمله این نوید روح افزا و بشارت نشاط افزا از حلاوت فم
اگر به مسامع عز و جلال رسید و آوازه تهنیت در گنبد اطلس پیچید مشتمل این مژده جان بخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند و در بخشش
ادای شکر این موهبت عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس بودند شرف ارتقاع یافت و مناصب صوری و معنوی آن سلاله
دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام نهادند و چندین نظرات در وضع این اسم مبارک ملحوظ خاطر اشرف گشت اولاً
سلامتی ذات قدسی صفات آن چشم و چراغ دولت و اقبال دیگر نوید سلامت آفاق نمایان از مولود عافیت محمود دیگر
مناسبت همنامی آنحضرت مستجاب الدعوات امید که در ظل عاطفت خاقان گیتی ستان کامیاب مرادات صوری و معنوی گردیده بمهمات
عمر و دولت بهره رسد اگرچه فضلا و شعرا در تاریخ ولادت اشرف ابداع مضامین عزیز و معانی بدیع یافته قصاید غرا در سلک نظم
کشیده اند از جمله یکی در شاهوار لجه اکبر گفته و دیگری گوهر درج اکبرشاهی یافته اما خواجه مروی کمال قدرت طبع و حدت فهم
ظاهر ساخته قصیده که کارنامه سخن وری تواند گفت در تهنیت گذرانید که مصرع اول هر بیت تاریخ جلوس جهان آرای
خاقان گیتی ستان است و مصراع دوم تاریخ ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی است و با وجود التزام این دو تاریخ لفظا
و معنیش سر از یکی تمام دارد و بعضی چند از آن قصیده درین اقبال نامه نوشته مطلع للّه الحمد ازین جاه و جلال شهریار ،،
گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار ،، ظاهر ای از آستان جاه و جود آمد فرود ،، گوئی از اوج عز و ناز گردید آشکار ،، دایه ،،
ابر بهار از مهر با ثمرهای فضل ،، سبزه با گل همرهان لؤلؤ بگوهر کرده یار ،، مهر میگوید که منیر بند که آن جه تابه در را ،، از پی زیب جمال
زهره سازم گوشوار ،، مقدم مولودی افروز زیب اکبر ،، لؤلؤی لالا فروزی زیب در شاهوار ،، شاد شد دلها که باز
از آسمان عدل و داد ،، باز در شاهوار شد گوهر از ایام بهار ،، آن هلال برج قدر و جود جاه آمد برون ،، وان از ردی جاه
شاه آمد بهار ،، شاه اقلیم صفا سلطان الوان صفا ،، شمع جمع بیدلان و کام دل امیدوار ،، عادل کامل محمد اکبر
صاحبقران ،، بادشاهی نامدار و کامجوی و کامکار ،، کامل و دانای قابل عادل و شاه بدبهر ،، عادل اعلی عاقل
بعدیل روزگار ،، از کلام او بیان حال معنی مستفاد ،، در کمال و نیکوئی درین دنیا استوار ،، سایه لطف اله آن لایق
نگین تاج ،، بادشاه دین پناه آن عادل عالی مدار ،، سر بر آسمان از نجوم مهر دار الامان ،، با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار ،،

مجلس وی ز آسمان جا رُبین عود سوز ٭ موکبی و برا سماک رایح آید نیزه دار ٭ موکب منصور وی زانجا که زرّاند عالمی ٭
یمن کوبند از یمن یا لبسر و ز بیدار بسیار ٭ حکم ان کلکی که دارد حکم بر آب روان ٭ بر سپیدی با سیاهی میبرود لیل و نهار ٭
ای چو صبح لایزالی افتاب ملک و دین ٭ پایه افزای معالی سایه پروردگار ٭ والی والا علم عالم دل کیوان سپهر ٭ والی و
والا مآب عادل عالی تبار ٭ مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر ٭ با محبان مهربانی از کریمان یادگار ٭ شاه صبح عدل و
داد ماه شام جاه و گاه ٭ برق گاه عزم و جرم کوه گاه جرم بار ٭ معدن عالی و احسان منبع لطف کرم ٭ با بهاد با دل
دین پرور و پرهیزگار ٭ حامی دین سرای قاضی ابار بد ٭ والی والا علم کان کرم کوه وقار ٭ بیش برج وجودی گوهر دریای خود ٭
ز هوای اوج دلها شاه با رجان سکار ٭ کی بجودت مانداری ابر حاتم سحاب ٭ با وجودت می بریزند خود از ابر بهار ٭
پادشاها سلک لولوی نفس آورده ام ٭ هدیه کان اولای با رجوی و کوشوار ٭ کس نیارد هدیه زین اگر دارد کسی ٭ هر که باید گو بیا و حجر
که دارد گو بیا ٭ زین یکیک ابیات مردی بس که بی عیب آمده ٭ هر یکی جویی روی مقصود دریای دوبار ٭ مصرع اول نوی سال جلوس و پادشاه ٭
از دوم مولود نور دیده عالم مدار ٭ تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال ٭ وان حساب از سال و ماه روز داران یادگار ٭ شاه با
پاینده باد و باقی شهزاده هم ٭ روزهای بیحساب و سالهای بیشمار ٭ و بعد از انقضای دو ماه و دوازده روز از ولادت کبری السعادت
حضرت شاهنشاهی صبیه قدسیه در حرم سرای عزت متولد شد و نام ان محفل آرای سرادقات عصمت نهادند الفاء نظر که از دره کا
قدسیه جشنیه از برای جواسطاری خلف کرده بودند دران زمان که خاقان ممالک ستان جویای جانشین خلف بود همواره
بجهت طلوع کوکب مراد از باطن قدسی مواطن بر گزیده های درگاه حضرت استمداد همت متعتبره مود با جان بخش جهان آفرین
عهد شده بود که چون شاهد مقصود از نهانخانه امید قدم بجلوه گاه ظهور نهد بشکر این موهبت عظمی از دار الخلافه اکره پیاده با اجمیر
شتافته بزیارت روضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز بر ادای عبادت و ادراک سعادت قرمایند بنا بر الفا نذر
روز جمعه دهم ابان ماه الهی موافق دوازدهم 12 شعبان قدم در شاهراه همت نهاده مرحله پیمای با دیه شوق گردیدند و مسافت میان
دوازده کروه مقرر شد و روز نهم بروضه منوره متبرکه ورود سعادت الحاق افتاد و حسن اخلاص بران سان آن ملائک مطاف
نهاده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بعد از فراغ زیارت بخیرات مبرات پرداخته متعکفان حوالی
آن روضه قدسیه و سایر مستحقان را از سحاب مکرمت میراب امید گردانیدند و چون هر ساله مبلغی گران مقرر نذر و رات

مبرده بار

کوشش د

مقرر بود که از خزانهٔ عامره واصل متولیان آن روضهٔ مقدسه شود در این ولا بعرض رسید که جمعی که بمنصب تولیت شرف اختصاص
دارند خصوصاً شیخ حسین که دعوی فرزندی حضرت خواجه مینماید آن مبلغ را بخود متصرف شده بفقرا و مساکین چنانچه باید
نمی رسانند و همچنین بعد از تحقیق ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد لاجرم تولیت آن آستان آسمان رفعت بشیخ محمد
بخاری که از اکابر سادات هندوستان به نیک ذاتی و خوش صفاتی از آراستگی و راستی تفویض یافت که در ترویج مآثر
آن بقعهٔ متبرکه و تعمیر بنای خیر و اجرای وظایف و مراعات خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و مساکین مساعی جمیله بتقدیم رساند
و در ساعت خیر ساعت عنان مراجعت بدار الخلافه دهلی انعطاف یافت که زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ
کرام که در آن شهر سعادت آسوده اند فرموده متوجه دار السلطنه آگره شوند آغاز سال پانزدهم از جلوس حضرت خاقانی گیتی ستان
چون موکب خلافت مکانی خاقان گیتی ستان بدار البرکه حضرت دهلی ورود اقبال فرمود سلطان چهار بالش گردون نیز با هزاران
میمنت و شرف و فر و بهی بسرای حمل پرتو سعادت افکند روز شنبه سوم شوال نهصد و هفتاد و هفت هجری تحویل شد بعد از فراغ
مراسم جشن نوروزی و زیارت مراقد متبرکه و طوف مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه بنهضت عالی
نصرت منشور خلافه اتفاق افتاد بیست و دوم اردی بهشت الهی موافق روز شنبه بیست و ششم ذی قعده بدار الخلافه
آگره نزول اقبال روی نمود فرستادن شاهزاده والاگوهر را [illegible] مشایخ کرام بتاریخ هفتم خورداد ماه الهی
موافق شب چهارشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هجری حق جل و علی فرزندی فرخنده اختر و خلفی فرخنده گوهر بپادشاه
ملک صورت و معنی کرامت فرموده و گلی تازه از گلستان خلافت شکفت و جهانیان را نشاط بر نشاط افزود و این مولود
مسعود نیز بدار السلطنت فتحپور در حوالی منازل شیخ سلیم شیخ قدم اقبال توأم بعرصهٔ وجود نهاد و نام این شاهزادهٔ عالی نژاد شاه
مراد بر صحیفهٔ دولت و اقبال ثبت گردید و در این طوی نیز جشنهای عالی ترتیب یافت و منعم خان خان خانان بجهت ادای
تهنیت از جونپور متوجه درگاه معلی شد سعادت زمین بوس دریافت و چون پادشاه حقیقت آگاه همیشه در شاهراه
حق جوئی و خدا طلبی گام همت نهاده بمراد دل راحلهٔ توفیق طی منازل تحقیق مقرر مانند و همواره روی توجه بزیارت روضهٔ علیه
خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز نهاده استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیدهٔ درگاه ایزدی مینمایند
در این ولا که از ریاض خلافت گلی تازه شکفت و از بحر فتوحات الهی گوهری گرانبها بساحل مراد رسید بجهت ادای لوازم

شکر و نعم

شکر و تقدیم مراسم حق گذاری در هم مهرماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی نهضت موکب عالی بصوب اجمیر اتفاق
افتاد و منعم خان خانخانان را به انتظام ممالک شرقیه رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون اجمیر مخیم سرادقات
عز و جلال گردید حکم احداث قلعه و تأسیس منازل و عمارات عالی بنا شرف ارتفاع یافت و جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال
نیز حکم شد که منازل مناسب به جهت خویش ترتیب نمایند و در عرض سه سال حصار و دولتخانه و سایر عمارات با تمام رسید و باندک فرصت
شهری عظیم آراستگی پذیرفت و بعد از فراغ زیارت عنان عزیمت بصوب ناگور منعطف گردید و در حوالی شهر میر محمد خان خان کلان
که جاگیردار ناگور بود بسعادت استقبال شتافته لوازم نثار و پیشکش تقدیم رسانید و در یوقت بمعروض بارگاه اقبال گردید
که آب این شهر و معموری اینجا منحصر در دو کولاب است یکی کهلادی نام و دیگری شمش تلاو که در السنهٔ عوام بکوکر تلاو شهرت
استهار یافته و چون بمرور ایام اکثری بخاک انباشته شده در موسم تابستان بکمی آب و باران بسیاری از اهل شهر
وطن خود را گذاشته به اطراف میروند بنابر عموم شفقت و رأفت که شیمهٔ کریمهٔ آن حضرت است حکم شد که
کوکر تلاو را که فسحت عظیم و وسعت دریای وار دارد و آرایش تمام اهل شهر کفایت میکند حفر نمایند و تختهای عظام دوازده آن
مسافت نموده به امرا و سایر ملازمان رکاب سعادت قسمت کردند و در اندک فرصتی صورت آراستگی یافت و آنرا
شکر تلاو نام فرمودند و چون وجه تسمیه کوکر تلاو خالی از غرابتی نیست در این اقبال نامه مرقوم کلک بیان میگردد
و گویند که سوداگری صاحب ثروت و سامان بوده به اقتضای فلکی دولت از و روی تافته و هیچ در بساط او نمانده
و از بیکانهای معیشت آن سگ را نزد دولتمندی گرو گذاشته قدم بوادی غربت نهاده تا مگر بلطف بوی همت فتح
الباتی شود چون مدتی همچنین گذشت روزی آن سگ از حقیقت وفائی که داشت بر سر راهها رفت و از اعراب
اتفاقات آنکه همانروز آن تاجر با کمال سامان و دستگاه در آن سرزمین رسیده بود همین که سگ صاحب خود را
دیده شناخته لابه کنان سر در قدم صاحب نهاده و بر گرد او میگشت و روی بر خاک می مالید با جان تسلیم کرد و آن
سوداگر نیز از حقیقت و مروتی که داشت در آن سرزمین کولابی عظیم ساخته بنام آن سگ شهرت داده
است در این ایام که موکب سپهر اعتصام به انتظام ولایت ناگور توجه داشت اکثر راجها و زمینداران آن نواحی حلقهٔ عبودیت
در گوش جان افکنده به استیلام عتبهٔ قدسیه سعادت پذیر گردیدند و از جمله چندر سین پسر رای مالدیو از اعاظم
زمینداران هندوستان بسجدهٔ درگاه سپهر ارتفاع بلند مرتبه شد و رای کلیان مل حاکم ولایت بیکانیر با پسر خود رای سنگه

نیز سعادت آستانبوس میسر گشت و بوسیلهٔ مقربان بساط عزت معروض داشت که آرزوی آن دارم که صبیهٔ برادرش فرزند فرخ خادمان

سرادق عظمت سرافراز گردد و به این نسبت گلگونهٔ مباهات برافروخته کامیاب دولت صوری و معنوی شوم از آنجا که

کامبخشی شیمهٔ کریمهٔ خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون گشت و آن عفت قباب را بحرم سرای سلطنت

در آوردند و از سوانح اقبال رسیدن باز بهادر است بسعادت آستانبوس و شرح این مرسوم اجمال آنکه چون از مالوه

برآمده راه ادبار پیش گرفت ملتجی بزمینداران هر جیو زمیندار بگلانه روزگار بسر برد و تحفه نزد چنگیزخان گذرانیده و

از اینجا پیش شیرخان فولادی شتافت و از پیش شیرخان نیز برآمده بدکن رفت و به نظام الملک توسل جست و در آنجا

نیز صحبتش خوش نیفتاد و مراجعت بمیهن نمود را نا آمد و خلل حقیقت برآمده و سرگردانی او بعرض اشرف رسید از عاطفت ذاتی

و مروت جبلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان خزانچی را فرستادند که آن آوارهٔ دشت ناکامی را بالطاف خسروانه

مستمال و امیدوار ساخته بدرگاه سلاطین پناه آورد و در همین ولا برهنمونی اقبال سعادت آستانبوس دریافته مشمول انواع

نوازش و مراحم گردید و بعد از فراغ انتظام مهام آن صوب خاطر قدسی مظاهر بزیارت مزار فائض الانوار شیخ

فرید شکرگنج که در پتن صوبه پنجاب آسوده اند توجه فرمود و کمالات شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب

آنحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست بادشاه حقانی آگاه منزل بمنزل به این طریق بظاهری پرداخته و باطن

همت در صدد مرحلهٔ معنوی بسته توجه فرمودند و چون بموضع رای علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقعست موکب عساکر

اقبال گشت قراولان خبر گلهٔ گورخر آوردند و شهریار شیر شکار با چندی از ملازمان رکاب دولت متوجه شکار گردیده

و در آن دشت با دو سه قراول پیاده شده بندوق در دست عزم شکار فرمودند و به تیر اول یک گورخر افتاد و از صدای

بندوق گله رم خورده بدور دست رفت و آن شیر دل نیز در دنبال گله رو نهاده همان طور پیاده شتافت تا بگله رسید

دیگری را شکار فرمود و باز گله قدری راه دوید و آنحضرت باز خود را رسانیده یک یک را به بندوق زدند چنانکه

۱۶ شانزده گورخر در آن روز شکار شد و هر مرتبه که یکی را میزدند گله دو تیر پرتاب میرفت و حضرت خاقانی آن دشت نوردیده

را به اقدام شوق طی می نمودند و چون راه بسیار در آن ریگستان پیاده رفته بودند تشنگی بر مزاج اقدس غالب آمده و در آن

دشت اثری از آب پدید نبود آبداران خاصه بجهت ملاحظهٔ شکارگاه و درمانده بودند و قراولان هر چند تک و دو نمودند

راه بسرچشمهٔ مقصود نبردند و ضعف تشنگی بجائی رسید که آن بحر موهبت را یارای گفتار نماند درین وقت از فضل ایزد سبحانه

که همواره رفیق طریق آن مسند آرای ملک حقیقی است آبداران خاصه را در چنان دشت بی سر و بن خضر راه شده

و بادشاه حقیقت شناس بلوازم شکر و سپاس این موهبت عظمی پیش از پیش مقدم رسانیده سجدات نیاز بجا آورد از سوانح ایام کشته شدن
مقبول خان است و شمه ای از بیوفائی جلال زمیندار شیر و مجملی از این سانحه آنکه قبول خان که از سپاهیان معتبر و امرا و معتبران این دودمان
عالی بود بفروغ شمع همت مستوران آن ناحیت را ضبط می نمود جلال نام زمینداری بدوام محمد اظهار چاپلوسی در مزاج او
نفوذ کرد و در سیاست دولت خواهی به اندیشی نموده اکثر نوکران او سپاهیان متعین او در اطراف [illegible] جهت فرستاد و این کسان ساده
لوح بی پیرایه حزم و احتیاط از دست داده اکثر مردم جمعیت خود را جلال ساختی یادگار حسین پسر خود را به تو شهر و ملطان خدمت تعیین فرمود و او را
با سپاهیان تو شهر مبارک روی داد و مخالفان تکلفها با سگ کوتاهان که فتنه های عظیم کرده و کس بسیار از مردم یادگار حسین مورد شهادت
رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای عمیق برداشته نیم جان در میان کشتها افتاد و بعضی بیداران از چشم زخم او کرده از آنجا بر آوردند
و تقارن این جلال با جمعی بر قبول خان ریختند و او از کمال شجاعت و عدم تدبیر زخم [illegible] همت در نباورده تا مقدور بود دست و پا زده
مردانه جان بحق تسلیم کرد و چون حقیقت این بیعقلی و بیباکی زمینداران به مسامع علیه رسید و فرمان قضا امثال از قهرمان جلال
بجا آوردن عز ارتفاع یافت فوجی از عساکر نصرت قرین [illegible] تعیین فرمودند که روز کار بعینه نماید که خار ارباب
عصیان و ضلالت از بیخ برکنده شود و بعد از ورود فرمان جهان مطاع خان جهان فوجی شایسته از بهادران کار طلب باشه
فرستاد و در اندک فرصتی کار را از کرم و چستی ساخته سحاب شمشیر حرف عبار فتنه و آشوب اهل عصیان فرو نشاندند و این سر زمین را از
وجود گناه آلود ارباب فساد پاک ساختند آغاز سال شانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی خلیفة الرحمانی در این هنگام که موکب اقبال اعظم

در ظهور بیتین

خان [illegible] در ظاهر [illegible] سعادت درست بهار فیض از اطراف جهان [illegible] ارباب حال سکه [illegible] بخشید ابر نوروزی گرد
آلودگان عرصه خاک را طهارت تیقنی فرمود و زمین و زمان جوش و دل از امل و جد بجوشیدن و خروشیدن در آمد و بعد از گذشتن سی
ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت هجری خورشید جهانتاب را برج حمل تحویل
اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز گردید و بادشاه خدا آگاه بزیارت روضه علیه
شیخ جهانی فرید الحق شکر گنج قدس سره [illegible] اوقات استمداد همت نموده متوجه آن اصحاب را بنجاب ملک کشت [illegible] گردانیدند و
در سایر نواحی [illegible] با شمول نهضت موکب عالی از اطراف و اکناف ممالک در خدمت آن درگاه عرش اشتباه فرود

آمده بودند فیض مستوفی یافتند و از امور یکه در تیول موجب ایذای خاطر مقدس شد و بدین شکار پادشاهیست که جهانگیران از جاوز
از بر و بحر تنبیهی یاب فرو شدی و بدست و دهن گرفتی و گاه بیگاه هجده بر آوردندی و هر کدام در غوط و از سوانح ایام
زوجه محب علیخان است مسمی بناهید بیگم و شرح این مهم اجمال آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت فردوس
مکانی بابر پادشاه است که از رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را مردانه فدای آن حضرت کرد و بیان این کار عالی
همت آنکه در محاربه حضرت فردوس مکانی با عبدالله خان دست داد بمقتضای ادوار فلکی و ظهور مکروهات
آن حضرت بدست غنیم افتادند این جوانمرد وفاکیش خود را بغنیم رسانیده گفت که پادشاه منم شما نوکر مرا چرا گرفته اید
و فی الفور او بکان دست از او باز داشته او را گرفته بقتل رسانیدند و باین تدبیر جان بساحل سلامت
رسانیدند و خود را نثار شاه راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی از آن گرداب آشوب بساحل سلامت
رسیدند و اهل و عیال او را در ظل تربیت و عاطفت خویش حراست فرموده دخترش را بحباله از
دواج محب علیخان در آوردند اما حاجی بیگم همشیره او که دختر مقیم پسر ذوالنون بود بمیرزا حسن پیوست
و بعد از وفات او بمیرزا عیسی رسید و ناهید بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت گرفته متوجه تهته
شد اما پیش از رسیدن او میرزا عیسی بعالم بقا شتافته و محمد باقی جانشین او گشت و چون بیگم بانجا رسید
چنانچه باید پیش نیامد و از عدم پادشاهی سلوک ناملایم کرد و بیگم را بالغایت آزرده ساخت و در خلال این
حال جمعی از مفسدان آن دیار که عمده آن جان بابا و مسکین ترخان بود باتفاق بیگم قصد گرفتن محمد باقی کردند
و محمد باقی از این غدر آگاهی یافته اظهار این اندیشه آورد و جان بابا و مسکین ترخان را بسیار رسانید و حاجی بیگم را مقید ساخت
تا در عهد خلاص از زندان حسادی نجات یافت و ناهید بیگم بتدبیر و دلاوری که داشت از آن ملک بر آمده
به بکهر شتافت و سلطان محمود بکهری با مقدمات تسلی آمیز در میان آورده خاطر نشین بیگم نمود که اگر محب علیخان
و مجاهد خان پسر او با جمع متوجه اینجا شوند تعهد کرد که تهته را به تسخیر اولیای دولت ابد پیوند در آورم چون بیگم بدرگاه
آسمان جاه رسید التماس رخصت محب علیخان و پسرش نمود و درین باب الحاح و مبالغه بسیار ظاهر ساخت
و از آن حضرت رخصت گرفته متوجه تهته شدند و بعد از وصول بحوالی بکهر سلطان محمود بکهری پیغام فرستاد که در بیوت
حرفی بخاطر خوبی شما گفته بودم و این کار از حوصله قدرت من بیرون است زنهار که پیشتر از این تصدیع خود ندهند

شتافته و محمد باقی

و المعاودت نمایند

ومعاودت نمایند دل آهن سرد کوفتن است و اگر بخاطر دارند از راه چلمیر متوجه شوند محب علیخان از استماع این مقدمات بسرعت تمام
روی بکشتی نهاده ای آیین در جوش همت بلند و فطرت ارجمند داشت تخت دل به تسخیر بکر و محاربه سلطان محمود بست و در حوالی قلعه مالسه با هزار دو
لشکر بهم پیوستند و با آنکه بیش از دویست کس همراه این دلیر رو نبود سلطان محمود قریب دو هزار با خود داشت و تاب نبرد
که همواره کافل مهمات قرین حال منسوبان این دولت ابد قرین بوده است باندک زد و خوردی مضطر و منصور شدند و سلطان محمود
شکست یافته در قلعه مالسه تحصن جست و محب علی خان بمحاصره آن پرداخت و چون سامان قلعه داری نداشت در اندک فرصتی امان طلبیده برآمد
و آن قلعه به نیروی همت والا در آن عرصه شجاعت مفتوح گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت افتاد و خاطر ازین کار پرداخته به تسخیر بکر همت بستند
و متعاقب این حال مبارکخان حاجی خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار و پانصد سپاهی برآمده محب علیخان را دید و در جمعیت اهل قلعه فتور
عظیم راه یافت و اگرچه محب علیخان چشم طمع بر اموال او دوخته قصد حیات او نمود اما مردم او را تسلی کرده نگذاشت که متفرق شوند و تسخیر
قلعه اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و به تائید اقبال روز افزون و اعتضاد دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی
و تعاقب و چون موکب جهانگشای از دار الکتبه که پیش عنان معطوف داشت منزل بمنزل شکار کنان بقصبه دیپالپور تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش که حاکم آنجا بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را سرفراز گردانیدند و خان اعظم
جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و بجمیع شاهزاده های عظام و امرای کرام و سایر ملازمان نصرت اعتصام در خور مرتبه پیشکش حال
فرداً فرداً خلعت فرستاده بطفیل حسن ملازم حضرت خان اعظم این مصرع تاریخ ضیافت یافت مهمان عزیز اندیشه شهزاده عالم و ازین منزل بصوب
دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز خورداد ششم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه در آن مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد و اعظم
دار السلطنه وحسین قلی خان حاکم لاهور لوازم ضیافت و پیشکش بتقدیم رسانید و اکابر دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات آن کار بعجالت
نهضت موکب عالی بصوب مستقر الخلافت اتفاق افتاد و از راه حصار فیروزه متوجه آن جلوه شدند که در ضمن مرتبه دیگر بزیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی قدس
سره العزیز فایض گردند چون حوالی حصار فیروزه معسکر اقبال گردید لشکرخان میر بخشی روز بیست بدرگاه معلی آمده لوازم بندگی و سپاسگزاری بجای
ساخت و چون صورت این گستاخی و بیغیرتی بمواقف رشید خاقان عدالت آیین غیرت نسبت و شفقت خدمت او را دفعی نهاده حکم فرمودند که
بنده در اردوی معلی بگردانند تا باعث عبرت سایر زیاده سران گستاخ گردد و منصب ساختند خدمت منصب او را به اعتبار خان حکمت فرمودند و از دو
کنهان نوبی کوچ بکوچ متوجه اجمیر شدند و روز شنبه یازدهم امرداد موافق غره ربیع الاول بخطه فیض اساس اجمیر نزول موکب عالی اتفاق
افتاد و بعد از مراسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان عزیمت

عرض

بمستقر خلافت انعطاف یافت و روز پنجشنبه بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور بود و رایات اقبال
مهبط امن و حضور گردید و در منازل شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت فرمودند بجهت میمنت صوری و معنوی و در آن مقر اقبال طرح
اقامت انداخته حکم گیتی مطاع بساختن حصار و عمارات دلگشای و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملازمان رکاب
نصرت اعتصام در خور مرتبه و حالت خویش منازل آسایش بنیاد نهادند و باندک فرصت شهری عظیم آراستگی گرفت و مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و
بقاع خیر آراسته بازارها و انواع بساتین در کمال لطافت و تکلف همه از سنگ تراشیده ترتیب گشت و بفتحپور شهرت یافت و بعد از نزول اجلال
در آن مقر اقبال از تفاول این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه در این روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید چنانچه عنقریب هر کدام در جای خود
مرقوم کلک وقایع نویس خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس و چون مظفر خان در آگره منازل عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود از آنجا که کامبخشی
و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ خاقان گیتی ستان است ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته از فتحپور باگره تشریف برده منازل او را بفر قدوم جهان
افروز رونق آسمانی بخشیدند و مظفر خان مراسم نثار و پیشکش بجا آورده سعادت جاوید اندوخت و از آنجا معاودت فرموده بمستقر خلافت تشریف آوردند

آغاز سال هفدهم از جلوس خاقان ممالک ستانی در این هنگام که موکب گردون شکوه بدار الخلافه فتحپور معدلت آرایی بود نور نوروز سلطانی شد
و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه ششم شوال نهصد هفتاد و نه هجری بر نو سعادت بیت الشرف حمل انداخت
و سال هفدهم از جلوس اشرف بمبارکی آغاز گشت و از سوانح این سال آوردن منعم خان خان خانان اسکندر خان اوزبک را بدرگاه جهان پناه خاقان
آسمان جاه باستشفاع نمودن جرایم او و مجملی از این تفصیل آنکه چون اسکندر خان از اوده گریخته راه ادبار سپرده پیش سلیمان حاکم بنگاله رفته با افغانان
الخود توسل جسته و روزگاری بفلاکت و عسرت میگذرانید تا آنکه افغانان در پی قصد او شدند و او بمعنی را به تعرض و تفحص دریافته بخان خانان
ملتجی گشت و خان خانان به جهت استشفاع جرایم او روی امید بآستان خاقان قدر الاحسان نهاد و پادشاه جرم بخش عذر پذیر بموجب التماس خان خانان
رقم عفو بر صورت جرایم او کشیده و مجموعا بمنصب لائق سرافراز ساخته سرکار لکهنو را جاگیر او مرحمت فرمودند و خان خانان بنوازش سلطانی
مفتخر گردیده بجهت محافظ قبائل بازیافت و از سوانح این ایام رسیدن حاجی التمش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران بدرگاه خاقان گیتی ستان و فرستادن
مکتوب محبت با لطائف تحف و اظهار روابط ما سبق و تهنیت و معنعم خان خان خانان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش نیز سوغات ارسال داشته بود و
آن حضرت نیز از نفائس هندوستان برسم ارمغان فرستاده ایلچی را کامروا رخصت انعطاف ارزانی فرمودند کیفیت توجه بفتح ولایت
گجرات و آنچه در این ایام روی نمود چون همگی توجه جهان آرا و همت ممالک گشا مصروف و معطوف به تسخیر اعظم بلاد و نرفته حال عباد

معاودت

بلطف الهی

و بتخصیص انتظام سواد اعظم هندوستان و رونق افزای این بوستانست در خور آنکه خاطر قدسی مظاهر از ضبط سایر ممالک واپرداخت و بتنسیق و تنقیح آبادان
غبار فتنه و آشوب حق ناشناسان باطل ستیز فرو نشست بهمت جهانکشا بتسخیر ولایت گجرات که از اعظم بلاد هند و هندوستانست و بلطف و نزهت آب
لطافت هوا و نفاست امتعه و نیز از حیثیت نزاکت طبع و جمع صفات آراستگی دارد تصمیم یافت از آن باز که سلطان محمود والی گجرات
رخت هستی بربست و سلطان احمد پسر او جانشین شد و او نیز در اندک فرصتی باغوا و بداندیشی جمعی از کافر نعمتان فتنه انگیزان مسافر ملک
نیستی گردید امرای واقعه طلب خصوصا سید مبارک و اعتماد خان و اعتماد الملک یکی از فرزندان سلطان احمد را که هنوز بسن تمیز نرسیده بود اسم بی مسمی سلطنت بر او
اطلاق کرده مدار حکومت ملک گجرات را برای خود قرار دادند و چون او نیز بحد بلوغ و مرتبه شعور رسید کار بانجام رسانیده خوردسالی را از فرزندی سلطان محمود شهرت
داده بمظفر شاه خطاب دادند اما جمعی که از حقیقت معامله وقوفی داشتند یقین میدانستند که این حرف محض افترا و دروغست و منعه [illegible] بجهت
قدرت و استقلال اینها روزی چند این لفظ بی معنی در گوش و دل مردم جا گرفت و احمد آباد و کنبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد خان متصرف شد و دیگر کارش
بموسی خان و شیر خان فولادی مقرر گشت و سورت و بروچ و بروده و چانپانیر بچنگیز خان پسر اعتماد الملک قرار یافت و بزوده و دولقه و عمران بسید حامد
نبیره سید مبارک متعلق گردید و جونه گده و ولایت سورتهه بامین خان غوری رسید و این متغلبان با مشحی در آن ملک روزی چند لکام [illegible] در آئی
گذرانیده انواع تظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر در آویخته بمنازعت پیش گرفتند و در هنگام چنگیز خان فوت کرد و چون اعتماد خان مدار حکومت
برخود نهاده بود مظفر نیز با شیر خان فولادی از احمد آباد گریخته بر داو پیش شتافت و شیر خان فولادی فوجی آراسته روی باحمد آباد نهاد و اعتماد خان
در قلعه احمد آباد تحصن جسته بمیرزایان ملتجی گشت و هنگامه فتنه و آشوب گرمی پذیرفت و خاشاک ستیز نتوان [illegible] رعایا و زیردستان آن ملک بجهت
فریاد [illegible] امرای سرحد [illegible] داشتند که چون موکب جهانکشا بولایت دوردست نهضت فرموده در صلاح حال خویش سعی بیش از پیش لازم شناسند و در امور کلی و جزوی
شرایط احتیاط [illegible] مرزا یوسف خان و قنوجی افغان و راجه بیرهمل بکمک و حسین قلیخان حاکم پنجاب رخصت یافتند و فرمان بحسین قلیخان
صادر شد که با افواج گیتی کشا بکوهستان شرقی بجانب پنجاب شتافته و قلعه نگرکوت را مسخر ساخته حواله راجه بیرهمل نماید چون خاطر قدسی مظاهر از
انتظام ممالک واپرداخت روز سوم شهر ماه الهی موافق [illegible] بیستم صفر رایات اقبال بتسخیر گجرات برافراشتند و در بین [illegible] بابا خان قاقشال با خان [illegible]
که بتزوک عساکر فیروزی مأمور بود در رسید و اهتمام شایسته [illegible] و چون صورت حال بمسامع اقبال رسید بجهت ضبط افواج و نسق سپاه او را
سیاست بلیغ فرمودند که باعث عبرت دیگران شود و سلسله ترتیب انتظام ساقط نگردد از غرایب سوانح آنکه چون قصبه سانگانیر مضرب خیام گردون احتشام
شاه نشوار عرصه کارزار [illegible] توجه فرمود و [illegible] خاصه را بر آهوی گذاشتند و در اثنای تک و دو [illegible] عظام که بهای
آن [illegible] گزیده باشد بنفس آهو [illegible] یک نیزه بر هوا رفته از آن [illegible] و [illegible] تیز بر تیزروی غزالی خود [illegible] گرفته

آهو را از روی هوا در ربوده غریو از ملازمان بساط قرب برخاست و بی اغراق ظهور اینمعنی از وقایع بدایع بود بالجمله
چون موکب گردون شکوه بحوالی اجمیر رسید بدستور معهود از یک منزل پیاده شده شاه راه اخلاص و مسلک اعتقاد
را به اقدام نیاز پیمودند و در اثنای راه قراولان نشان بیشه شیر آوردند که درین نزدیکی می باشد و همواره آسیب او بمترددین
میرسید و شهریار شیر شکار دفع آن موذی را از عبادات کبری شمرده متوجه استیصال او شدند و در لحظه شکار فرموده
روی نیاز بروضه قدسیه حضرت خواجه نهادند و بعد از ادای لوازم زیارت مراسم داد و دهش ... خان کلان و سید محمود
بارهه و قلیج خان و صادق خان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلی توقبای و
خرم خان و بیک نورین خان و حکیم خان و محمد قلیخان و اماد خان کلان و مهر علی خان سلدوز و سید عبدالله خان و
میرزاده علیخان و بهادر خان را با فوجی از دلاوران عرصه اقبال برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بسعادت روز دوشنبه
نوزدهم شهریور ماه الهی موافق بیست و دوم ربیع الثانی رایات دولت در رکاب جهانگشائی آورده از خطه فیض اساس
اجمیر متوجه تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت فرزند سعادت پیوند که در معنی
بشارت فتح و فیروزی بود مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید ذکر تولد شدن شاهزاده دانیال بتوفیق
ایزد ذوالجلال والکمال چون موکب جهانگشا از اجمیر نهضت اقبال فرمود یکی از پردگیان سرادق عصمت را که حامل
کوکب دولت بود بنابر تعذر نقل و حرکت در خانه شیخ دانیال که از منتسبان روضه معینیه بصلاح ظاهری و صفای
باطنی امتیاز داشت گذاشتند و در حوالی ناگور نوید ولادت شاهزاده عالی نژاد مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید
که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق چهارشنبه دوم جمادی الاول نهصد و هشتاد و
نه هجری قدم بعرصه وجود نهاد آن نونهال گلشن خلافت بمناسبت همنامی شیخ دانیال بسلطان دانیال موسوم شد
و ظهور این عنایت ایزدی را بفتح گجرات تفاؤل گرفتند و ادای شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و در همین ولا خبر
فوت سلیمان کرانی حاکم بنگاله بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بقدر دریافت و مرتبه همت خود کیشی
معروض داشتند که فسخ عزیمت گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این کفایتی پسند خاطر
اشرف نیفتاده چه رایات جهانگشا بتسخیر گجرات ارتفاع یافته و غلغله نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسید

فتح این عزیمت مناسب دولت نمی نماید و نیز در حوصلهٔ همت ممکن نه بعد از فوت او متوجه ولایت تیرقه باید شد و امید هست که به نیروی
همت اولیای دولت بر وجه دلخواه حسن انجام پذیرد و توجه باطن جهت حصول آن مطلب مصروف باشند و در ساعت فرمان قضانشان بمنعم خان
خان خانان شرف نفاذ یافت که باتفاق امرای آن صوب صوبهٔ پتنه و ولایت بنگاله مسخر شود و از غرایب این وقایع زخمی شدن خان کلان است و
شرح این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون خان کلان و دیگر امرا که به رسم منقلای تعین بودند بحوالی سروهی رسیدند رای مانسنگه دیوره راجه سروهی عذر
بخاطر نیاورده پیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوت چند به رسم رسالت فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و راجپوتان نزد خان کلان
شتافته ادای کلمات بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بطریق اهل هند پان بیگ را طلب داشته پان میداد رخصت میکرد از ان میان راجپوتی
خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کشیده با سینهٔ خان کلان زد که مقدار سه انگشت از پشت او برآورد و بهادر خان نام افغانی از نوکران خان کلان
دلیرانه آن راجپوت را گرفته بزمین زد و صادق خان و محمد قلی خان ترخان شمشیر کشیده آن سگ ناپاک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای
او نیز در آن معرکه بقتل رسیدند و بهادر خان بهمین جرأت و دلیری منظور نظر جوهرشناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام یافت
و چون آثار شجاعت و دلیری از ناصیهٔ احوال او هویدا بود در اندک فرصتی خورشکی شد و بوسیلهٔ خدمت کارطلبی در جرگهٔ امرای عظام منسلک گشت و
مقارن این حال موکب اقبال بعد فتح منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بیعقلی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسر دیهها
شتافته استیصال آن گروه بدکیش بنوعی بکار نمایند که اکثر از ان مفسدان آوارهٔ دشت ادبار گردیدند بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از چونکر? قریها
در کوه بنجانهای ضلالت افسرده برخاک هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابنده فرمانروای
ایران است بدرگاه پادشاه هفت اقلیم چون کوس سلطنت ایران بنام سلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و نسبتهای قدیم یار علی تر
کمان را با اسپان عراقی برود? و نفایس امتعه به رسم رسالت روانهٔ درگاه عرش اشتباه نمود چون بحدود بهت ورود عساکر اقبال
اتفاق افتاد شاه فتح الدین را با فرمان شمالت نزد اعتماد خان که بوسیلهٔ عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهانگیر
نموده بود فرستادند و بعد از ورود بحوالی قصبهٔ رهنه خبر رسید که شیرخان فولادی که احمدآباد را در محاصره داشت از صلابت نهضت
رایات جلال ترک محاصرهٔ احمدآباد نموده بولایت سورتهه و جونه گده شتافت محمد خان و بدر خان پسران خود را پیش فرستاد
که اهل و عیال او را برآورده بجای مستحکم رسانند الحاصل [illegible] آن [illegible] اهل و اعیال را پیش [illegible] اندیشی متوجه اند و [illegible]

میرزا که بکومک اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقه خویش مراجعت نمود و اعتماد خان عازم ملازمت بندگان خاقان گیتی ستان

راجه بالنسکه را با فوجی تعیین فرمودند که خود را بفور بدان شیر خان رسانیده دستگیر سازد و اگر راجه به اسباب و اشیای آنها رسیده

دست برد نمود اما شیر خان پیشتر یافته خود را بشعاب جبال انداخته بود [illegible] ششم آبان ماه الهی موافق شنبه غره رجب

بلده پتن که در سوالف ایام شهر والا ست لشکرها [illegible] مخیم بارگاه اقبال گشت و طبقات انام در ظلال معدلت پادشاه

سپهر بارگاه کامیاب امن و امان شدند و ازینجا حکیم عین الملک را بطلب اعتماد خان و میر ابوتراب رخصت فرمودند و در خلال

اینحال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا که از شش فرمان شاهراه سعادت گشته بود شرف آستانبوسی دریافت و چون بموضع جوتانه رسیدند

معروض [illegible] اتفاق کردند که مظفر گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول

و فرید قراول بتعاقب او شتافته دستگیر سازند و از پی آنها میر ابوالقاسم نمکین و کرم علی نیز بهمین خدمت مقرر گردیدند میر خان

چون قدری راه طی کرد و چتر سامان او بدست افتاده [illegible] بردند باتفاق یکدیگر قدم همت در تفحص او نهادند و به اندک ترددی میر خان

او را در غله زاری پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت آنحضرت آوردند و از فرط عاطفت جانبخشی فرموده او را بکرم علی سپردند

و درین وقت سید حامد بخاری و الغ خان حبشی با مردم خود آمده سجده عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک

میر ابوتراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق عبودیت بر میان جان بسته متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن

شاه فخر الدین میر ابوتراب وجیه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه عرش اشتباه نموده بود که [illegible] خاطر او را

مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخر الدین در اثنای راه به آنجماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت و متعاقب حکیم عین الملک

نیز رسید و بعد از دلداری بخش جمیع امرای گجرات و اعیان آنملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و دنانیر را

بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت زینت بخشیده متوجه زمین بوس بارگاه سپهر جاه گردیدند و چون بقصبه کری رسیدند

اعتماد خان شاه فخر الدین و حکیم عین الملک را با میر ابوتراب پیشتر روانه ملازمت حضرت ساخت و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی

خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را باستقبال میرزا فرستاده به اعزاز و احترام آوردند و روز دیگر که از جوتانه کوچ نمودند

بخواجه جهان و میر ابوتراب حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستانبوسی معزز و مفتخر سازند و در اینروز خاقان گیتی

ستان بر فیل آسمانی شکوه سوار و گروه انبوه در سایه عظمت و جلالت آنحضرت ایستاده بودند که اعتماد خان بسعادت

زمین بوس ناصیه دولت نورانی ساخت و بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و جهجهار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان

آمده بسجدهٔ عبودیت سربلند گردیدند و هر کدام درخور حالت و مرتبهٔ خویش بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافتند
و اعتماد خان و جنیدی را حکم شد که سواره نزدیک بگروند و چون بقصبهٔ کهیری نزول اجلال اتفاق افتاد
و صادق خان و جنیدی و دیگر از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمحمودآباد فرستادند که سیف الملک حبشی و جمعی
دیگر که هنوز متوجه ملازمت نشده اند بشاهراه عبودیت راهبری نمایند و درین منزل بجهت مراعات حزم
و احتیاط و ضابطهٔ ملک ستانی و جهانداری امرای گجرات را طلب داشته فرمودند که چون این ملک را به
اعتماد خان مرحمت میفرمائیم و از امرای گجرات هر کدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که هم
ضامنی معتبر بدهید تا سررشتهٔ انتظام و استحکام پذیرد اول میر ابوتراب ضامن اعتماد خان شد بعد از آن
اعتماد خان تعهد ضامنیت جمیع اعیان آن ملک نمود بغیر از طبقهٔ حبشیه و درباب حبشیان حکم شد چنانچه
غلام سلطان محمود بود الحال در زمرهٔ بندهای بادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامانرا احتیاج
ضامن نیست لیکن بجهت پاس بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیریست هر کدام از آنها بیکی از
امرای معتبر حواله فرمودند و روز دیگر جمعی از اوباشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان
شد و گروه انبوه از ابطال رجال در دایرهٔ آنها ریخته دست تطاول بتاراج دراز ساختند و فتنهٔ عظیم قائم
شد و چون حقیقت این بی اعتدالی معروض بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام و منزاولان صاحب اهتمام
تعیین فرمودند که آن جماعه را بسیاست رسانیده نگذارند که متنفسی خود را بدر اندازد و تمام اموال و اسبابی گجراتیان
که بتاراج رفته ضبط نموده از روی تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت و اقبال بر مسند عدالت
نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آن جماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصتی
از فروغ معدلت بادشاه سکندر صولت انوار امن و امان بر وجنات حال جهانیان تافت و نایرهٔ
فتنه و آشوب فرونشست و روز آبان دهم آذر ماه الهی موافق چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر رایات اقبال
شد و طوایف انام از خواص فرق عبودیت بر سدهٔ سریر خلافت نهاده کامیاب امن و امان گردیدند
تعریف احمدآباد و ملک گجرات محتاج به بیان نیست همچنانکه ولایت هندوستان در اکثر صفات بهترین

بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصه هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد مشابه بود که سیصد و شصت پوره آبادان داشت

و پوره عبارت از محله‌ای که گرد آن دیوار کشیده باشد مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس دارد که هر کدام در شهر شهرستان عظیم و بی تکلف زمین الملک

خوش حضور و آب و هوا الحق عشرت انگیز واقع شده و مساجد که آن مصر جامع از فروع معدلت خاقان اسلام گستر مشرق دولت و سرور و امن سا

حضور گشت و در آن روز که حضرت خاقانی ظلال اقبال بر آن خطه فردوس مثال افکندند جشن وزن مبارک شاهنشاه چهره طالع افروخت و خرمن

خرمن زر و سیم نثار بر فرق گردون سای شد و بعد از چند روز عرضداشت امین خان غوری با پیشکش‌های بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم حسین

میرزا نیز عرضداشتی از روی اضطرار با نفایس اندبار از پیشکش ارسال داشت و چون از صدق عقیدت نبود به قبول مقرون نرسید تفویض

فرمودن ممالک گجرات و نواحی آن بخان اعظم چون همت جهانگشا فتح ممالک گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصه ربع مسکون است

بر وفق اولیای دولت تیسیر پذیرفت حکومت احمدآباد و انتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه تفویض یافت و بر گمانی که در آن طرف مبدری

بود بحاکمان عمده الملک مقرر شدند و دیگر کمات مثل برودا و چانپانیر و سورت و غیره که میرزایان در تصرف داشتند با امرای گجرات که مجدد و الطاف

بندگی بسته در سلک دولتخواهی انتظام یافته بودند مرحمت فرمودند و امرای گجرات بعهد و بقول اتصال میرزایان سررشته اخلاص خویش گسستند و بعد از آنکه

خاطر قدسی مظاهر از ضبط و تنسیق آن ملک وا پرداخت رای جهان آرای خاقان اسلام گستر چنان اقتضا فرمود که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمقر سریر خلافت

بلند آوازه سازند لهذا روز دوشنبه بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دوم شعبان بهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که نیسی کروهی احمدآباد

است اتفاق افتاد و امرای گجرات بهانه سرانجام سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکم عین الملک را فی الجمله را التماسها در

بود نیز بجهت بعضی مهمات در مراعات حزم و احتیاط گذاشتند که بر اثر ایشان متوجه ملازمت گردد در اثنای راه خبر رسید که اختیار

سلک بی اعتباری و بدعهدی اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتمادخان و سایر گجراتیان نیز مومنت خاطر گشته از آداه کافر

کافر نعمتی دارند و تنزل تمام در اساس اعتقاد اخلاص ایشان راه یافته لاجرم حکم شد که شهباز خان میر بخشی از آنجا تا ایشان را

فرجه بی ادبی نداده و سزای او بیله نموده همراه کمال اقبالت آورد و چون معموره بندر کنبایت مورد رایات جلال گشت

تجار روم و فرنگ و ایران و توران و سایر متوطنان آنجا بسعادت استقبال شاهد کامروای آمده گردیدند و آن بسر چشمه فیض صفات

الهی با محصول مطالب خاطر قریب بر جهاز سوار گشته سیر دریا نظر نمودند و معاقب شهباز خان و اعتمادخان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه

سپهر اشتباه آورده باشند و بجهت مصالح ملکی و اقتضای قضایای سلطنت هر کدام از ایشان را به یکی از معتمدان درگاه سپردند

و مجملا از حقیقت حال ایشان آنکه چون حشمت بهضت موکب شهریار عالم بکفار در آن دیار اشتهار داشت از پادشاهان گجراتیان سر گشته

تدبیر از دست داده اضطرار السعادت زمین بوس ساختند و همگی همت این مردودان مخذول اکثر ساعی و جانفشان حکومت ولایت بدستور

سابق بر آنها مقرر بود و آن حضرت نظر اظهار اطوار و صورت انفعال اندراجته به انواع مراحم و عواطف سرافراز ساختند و هر چند مقولان

ل حضور از نزدیک و دور حقیقت ناراستی و بداندیشی آن گروه مخذول العاقبت بر آنها واضح و مفوض داشتند حضرت خاقانی

از کمال مروت و فتوت ملتفت حرف دولتخواهان صواب اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتقای مدارج اقتدار آنها توجه

فرمودند بود در منوال که خاطر اقدس مظاهر از انتظام ولایت خراسان وا پرداخت نهضت موکب اقبال تماشای دریای شور اتفاق

افتاد که از صورت مهم سازی متعلق خراسان خبر شد که آن حالات و انتقالات هبا و هدر بوده بلکه گذارش باقی در ممالک از محالات

نیست بهر اینکه در چنین فرصتی خود را گرفتاری کشیده ابواب فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و بر این

عزیمت وخیم العاقبت اختیار ممالک کس قدمی نموده مسلک فرار اختیار کرده اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که امرای اتراک

ازان اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم علی ملک جو در آن نیز شروع در نصیحت و موعظه نموده و دیگران زبان به ممد کلها

با مردم ناآگاه رسید و نزدیک بدان شد که خراسان میرابوتراب و حکیم علی ملک را مقید ساخته همراه ببرند که در اثنا شهباز خان

و اراده باطل آن جمع بازشناسان از ضرورت تعلل نمود و شهباز خان بخود اندیشید که اگر تکفین اختیار ممالک می شناسم

آنجا از دست می روند لهذا ترک آن عزیمت نموده اعتماد خان و سایر خراسان را همراه کرده متوجه درگاه شد و چون

ضابطه سلطنت و انتظام مملکت بسی این مدار بر می یافت مجموعه آنها را مقید کرده بامرای معتبر سپردند

و بعد از فراغ این کار استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد همت فلک قسم گشت گردید الحق مجمل از ماجرای حال آن

مدبران مخذول العاقبت تا کرو وقت مجملا چون در مالوه خود را انداختند جمعیت ناکام دل از آن ملک

برگرفته روی ادبار به ولایت گجرات نهادند و سر کار برودا آمده در ابراهیم حسین میرزا متفرق شده و صورت با نواع

بدبختی محمد حسین میرزا افتاده و چانپانیر و نواحی آن را شاه میرزا خواندی کرد خاقان ممالکستان حسن خان کراوی را

بحراست نیابت کهنایت گذاشته رایات اقبال به صوب برودا برافراشتند و از نواحی برودا شهباز خان و قاسم خان و

بازبهادر خان را با جمعی از دلیران عرصه همت به تسخیر چانپانیر فرستادند و خان اعظم میرزا عزیز کوکه را به ایالت

احمدآباد رخصت فرموده گوش هوش او را به نصایح سعادت مقرون گران بار دانش ساخته و شاه فخرالدین و رستم خان

و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمع کثیر از بندهای اخلاص بتدبیر کومک آن رکن السلطنت تعیین شدند

که در حراست شهر و حمایت رعایا و تعمیر ملک همت گماشته نهانخانه مقرر نمایند و اگر میرزایان به آنجا رو آورده غبار فتنه برانگیزند برای
کردار در دامن روزگار آن سرکشان با دست نهاده آیند و در قصبه برودہ خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را استحکام داده در جد و
جانبازی فراهم آمده لاجرم خان اعظم و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مان سنگه و خواجه غیاث الدین
آصفخان و فوجی از عساکر فیروزی مآثر بتنبیه و تادیب آنها تعیین شدند و درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا تا حال
در قلعه بروج بود و رستم خان رومی را که بعزیمت با متعلقان زمین بوس داشت شهادت رسانید و خود نیز از بروج بر آمده
اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش انگیزد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت
با اینکه اکثری از امرای عظام و عساکر سپهر احتشام به استقبال میرزایان تعیین شده بود و اندکی از مردم بسعادت همراهی
اختصاص داشتند آنحضرت به اعتضاد جنود غیبی توسن اقبال برسم ایلغار برانگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند ایلغار
خاقان گیتی ستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در عرصه وغا چون خبر جرأت و جسارت
ابراهیم حسین میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروج آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید حکم شد که شهباز خان
میر بخشی بسرعت شتافته امرای عظام را که بدفع میرزایان تعیین شده اند برگرداند و موکب اقبال ملحق سازد و میر محمد خان
کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت و اقبال بقصد استیصال
آن شوریده حال برافراشتند و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند نوشته میشود خواجه عبدالله جلال خان قورچی
رای سال درباری آصفخان جمیل بهادر خان [illegible] مقبل خان وفای [illegible] شیخ [illegible] سهکل آدم جانب سوار
و به دلاور خان حکم شد که در حدود اردو بوده راه فرار [illegible] اهتمام نماید که هیچ کس از عقب نیاید و مطلقا آن سلسله سوار
عرصه همت اینکه مبادا از کثرت مردم دل پای داده راه فرار پیش گیرد و تمکین که قلب اولیای دولت در نظر آورده پای
ثبات قائم کنند و نتیجه اعمال خود ترسد چون از شب دو پاس و ۳ ساعت ماند باعتضاد حبل المتین توکل پای همت
در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را بجولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساختند و ملک شرف گجراتی را که در آن ملک
بود همراه کردند و از مبشرات غیبی که نشانه [illegible] اولیای دولت و مرتبت افزای خلافت ظاهر گردید آن بود که چون
صبح اقبال دمید آهوی نمودار شد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این آهو را شکار نمایم هر آینه تفأل فتح و
فیروزی خواهد شد یوزی به عزیمت صید آن را گذاشتند و فی الفور آهو را گرفت و باعث ابتهاج و انشراح ملتزمان رکاب سعادت گردید

دنبال آوردن

و تا آخر روز بسرعت هرچه تمامتر آمدند اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد و همانا که صیت ایلغار پادشاهی شنیده بر جناح
استعجال شتافته باشند و چون از روز دو ساعت ماند برهمن از برابر نمودار شد و گفت که میرزا ابراهیم حسین
از دریای بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت
از فدائیان رکاب اقبال کنکاش پرسیدند جلال خان بعرض رسانید که عساکر کیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم را
بجمعیت نشان می دهند با معدودی که در ظل رایات جهانگشا سعادت پذیرند جنگ روز با حساب سپاهگری
راست نمی آید و از حزم و احتیاط بعید می نماید صلاح دولت آنکه چون شب پرده ظلمت بر چهره حال مخالفان کشد شبیخون
باید آورد و این کنکاش مستحسن خاطر آن مظهر جلال میفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبیخون در ناموس
سلطنت نمی گنجد و حاشا که نمک پرورده های این دولت بشبیخون که منشاء عجز و زبونیست راضی باشند بعنایت الهی امید
چنانست که دفع آن مقهور به تیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور دارند صورت بندد و احتیاج بفوج
لشکر نشود همان بهتر که کار روز را شب نساخته خود را زود بر سر پله رسانند و چون قصبه سرنال بر سر پل واقعست از
دور نمود و قدری راه دیگر طی فرموده در کنار آب مهندری حکم جیبه پوشیدن شد و در آن وقت زیاده از چهل کس
همراه نبود و از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید و بجهت دیر آمدن امرا از روی غضب
حکم فرمودند که این مردم را نگذارند که در جنگ شریک شوند و چون ظاهر شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بود
معهذا شهباز خان هم دیرتر باینها خبر رسانید و تقصیر از مردم دیگر نیست لاجرم جمعی که پیشتر آمده بودند سعادت کورنش
یافتند خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه بهگونتداس و شاه قلی خان محرم و کنور مانسنگ و باباجان قاقشال
و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسفخان بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر منصور قریب بدویست
کس رسید و در هنگام عبور از آب کنور مانسنگه التماس هراولی نمود و آنحضرت فرمودند که بکدام لشکر تقسیم افواج باید
کرد وقت مقتضی آنست که همه یکدل و یکرو کار کنند او بعرض رسانید که در هر صورت قدمی پیشتر جان نثار شدن
فرض نسبت عقیدت و اخلاص است و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او چندی از جوانان کار طلب را همراه ساخته
رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقه شعشعه انوار اقبال بوده شکوه
پادشاهی در فر ظل الهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا که حضرت پادشاه اند که باین گرمی و سرعت

می آیند و از بخت برگشتگی و شقاوت قلب در ساعت باستعداد مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتها
بر سر بلندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال از آب عبور فرمود و در کنار دریا جرهای عظیم و سنگهای
غریب بود بهادران نصرت طلب بشوق پیش دستی سررشته تدبیر از دست داده هر کدام براهی شتافتند
و آن شهباز عرصه همت با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سرتال که مقابل دریا بود برآمد
و چندی از مقهوران در مقام مدافعه شدند و متقبلچیان غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها
را بزخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداختند و آنحضرت با جمعی که در رکاب اقبال سعادت حضور داشتند
بدرون شهر در آمدند و از کوچهای شهر که بهجوم عام و ازدحام جار و او بر تال مملو بود بهزار جر ثقیل گذشته خود را
بمخالفان ادبار نشان رسانیدند و نایره اقبال اشتعال یافت و بابا جان قاقشال و جمعی از بهادران اوقچی را
مخالفان زور آورده بر داشتند اما دیگر دلاوران جانثار پای همت افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک و خون
انداختند و درین وقت اکثری از اولیای دولت که بجهت تنگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند
هنگامه دار و گیر گرمی پذیرفت و بهادران لشکر منصور کارنامهای شجاعت بظهور آوردند از انجمله بهوپت برادر زاده
راجه بهگونت داس داد مردانگی داده شمشیرهای نمایان زد تا رمقی داشت دست از کار باز نگرفت و پروانه صفت در
شاه راه اخلاص جانثار شد و در زمانی که آنحضرت متوجه دفع غنیم بودند خار بیست از قوم بهتی آمد و سه نفر از ان سیاه
بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکی از انها متوجه راجه بهگونت داس که در ملازمت حضرت خاقانی بود شده نیزه
حواله نمود و راجه نیزه او را رد کرده برچه بجانب او انداخت و مقارن این حال آن دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند
و خان عالم و شاقلیخان محرم و چندی که بسعادت قرب داشتند توفیق تاختن نیافتند و آن شیر بیشه همت بزور بازوی
ید اللهی کلکون اقبال را از رقوم زلزله جهانیده بمدافعه مقهوران برگشته روزگار توجه فرمود و آن دو سیاه بخت تاب
مقاومت نیاورده از فر عظمت و شکوه خاقان ممالک ستانی بی دل و دست روی بکریز نهادند و ابراهیم حسین
میرزا از مشاهده نیرنگی اقبال و کارنامهای بهادران جلادت آثار سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار
پیش گرفت و بقیة السیف بهزار جانکندن از ان ورطه هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند و مبارزان

جنود اقبال العاقبت نموده بسیاری را علف تیغ آتش ریز ساختند و میامن نهضت جهانگشا چنین فتحی که گلگونه رخسار فتوحات عظیم
تواند شد قرین روزگار فرخنده آثار شهریار اقلیم شکار گردید و چون طالب در میان جان محمد خان افغان سیله بخت در آمد موکب کیهان شکوه
در قصبه سرنال قوچه اجلال فرموده شهرخ بدخشی را با فتحنامه بمهار روانه اردوی معلی ساختند و روز دیگر همعنان فتح و نصرت متوجه اردوی
ظفر قرین بطریق منقلا بر سر قلعه سورت تعین فرمودند و چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران
کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته با جندی از معتمدان بصوب دکن شتافت و امرا هر چند سعی در تعاقب نمودند
نتوانستند رسید گوان شیر وزن مردانه بدر رفت در جلال ابجال محمود پسر سکندر افغان که حواله شهباز خان شده بود از قید او گریخته بجانب دکن شتافت
و بنابرین تقصیر شهباز خان بالمعاتب و مخاطب ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث عبرت آگاهی سایر ملازمان عتبه خلافت گردید

نهضت موکب اقبال به تسخیر قلعه سورت چون بموقف عرض رسید که آن بیدولتان قلعه سورت را استحکام داده بنهر بان نام قورچی
پادشاهی که در زمره ماعبان داخل شده سپرده اند لاجرم بسمت جهانگشا به تسخیر آن قلعه توجه فرمودند و حکم شد که راجه تودرمل که در
فن یدطولی دارد و قلاع عظیمه به نیروی اهتمام و کاردانی او مفتوح گردیده مداخل و مخارج اسرانه بنظر فهمیده و سنجیده موچلها تقسیم نماید
و شاهم جلایر بجراست قلعه جانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر که در آنجاست روانه درگاه سازد که در ساباط ساختن و نقب زدن
بغایت صاحب تجربه بود و فرمان قضانشان بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت نواحی احمدآباد
و سایر بلاد همت گماشته اگر میرزایان روی ادبار بان دیار نهند بادیب براصل نماید و سربیک نواحی بسرداری امرای صوبه مالوه
تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران آن حدود را کومک خان اعظم رسانند و روز دوشنبه سوم اردی بهشت موافق هفتم
رمضان ظاهر قلعه آهنی اساس مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و چون بارگاه که در دو شکوه قریب بقلعه واقع بود غلوله ضرب بقهار توپها
بحوالی سراپرده دولت میرسید و صیانت الهی کار خود میکرد بنابران بموجب التماس اولیای دولت مخیم بارگاه جلال در حوالی گوپی
تلاو شد اگرچه آنجا هم نزدیک بقلعه بود لیکن از تراکم اشجار و زمین پست و بلند بقدر جا بالی داشت و با آنکه محاصره قلعه بروجه دلخواه صورت
بسته بود متحصنان بغروبی اذوق و بسیاری توپ و اعتماد کمک میرزایان غره شده در لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور میرسانیدند
و پیوسته جمعی از قلعه بر آمده آثار جرات و جلادت ظاهر میساختند و با غازیان نصرت قرین مبارزت تنها مینمودند از آن جمله روزی چند از جوانان بر آمده
دویدند و بعضی جان گوگنه مردانه تاخته شمشیر نمایان زود در وقت مراجعت بندوقی از اهل قلعه باو رسید و بانگاهبه بر چشم آن صاحب
فراش بود عاقبت بجراحت انجامید از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان و اسباب میرزایان است آن بیدولتان در زمین شورش تفرقه چند بر تحصیل
با اموال و اشیای خود نزد رانا رام دیو زمیندار فرستاده بودند که در پناه او باشند اتفاقاً جمعی از عوام الناس اردو بجهت تاراج میرفتند

که در اثنای راه میلان با اسباب بدست این مردم افتاد بدرگاه معلی آورده مشمول انواع مراحم و نوازش کنند و از سوانح فرستادن
امرا بسمت دار الخلافه آگره و شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه چون ابراهیم حسین میرزا شکست خورده در حدود [illegible] محمد حسین
میرزا و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف ناهمواری گذشت و بطریق مطایبه از شکست [illegible] سخن مذکور شد
و [illegible] بحرکت کشیده و کار بدرشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا که با کمال شجاعت خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود از برادران
آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل روی تفاوت بصوب خلاف نهاد و چون صورت حال بمسامع عز و جلال رسید سید محمود خان
بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعیین شدند که تا دار الخلافه شتافته هر جا برود دست از او
باز ندارند و چون مذکور شنیدند که او بجانب کابل روی رفته است ببابا خان جلایر حکم فرمودند که از آنجا نیز متوجه کالپی که در جاگیر
اوست شود و بمیامن اقبال روز افزون پیش از رسیدن امرای عظام بدار الخلافه آگره اطفای نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا
فرو نشسته بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه بهنگامه شورش و فساد گرم داشتند و منعم خان خانخانان کمک میخواست راجه [illegible]
که متصدی مهمات دار الخلافه بود امرای مذکوره را بکومک خانخانان روان ساخت و افواج منصوره تا اتاوه رسیده بودند
که سنگ تفرقه در جمعیت افغانان بر [illegible] روزگار افتاد امرا معاودت نموده بدار الخلافه آگره آمدند اکنون مجملی از ماجرای ولایت
شرقیه باکره منصب سخن گذار است و شرح این داستان غریب آنکه با سلیمان کرانی حکومت بنگاله داشت از [illegible]
و [illegible] بر رشته اخلاص و رابطه محبت ظاهری ملازمان عتبه از دست نمیداد و همواره با ارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور
بارگاه اقبال [illegible] از صدمات افواج منصوره محفوظ و مصون میزیست در [illegible] که پیمانه هستی لب ریز رسید به صوابدید افغانان
پایزید پسر کلان او جانشین گشت و از خورد سالی و بیخردی و نا تجربه خطبه بنام خود خواند و نسبت بار گشت و مداری که بدرش
بدرگاه سلطان پناه داشت مطلقا فرو گذاشت و معهذا با اعیان دولت پدر و عمده های الملک سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطرها
از و متنفر گشت و دانسوی پسر عم زاده او که نسبت دامادی نیز با او داشت با غوای دیگر اهل فساد و بایزید را کشت و لودی
که مدار علیه الملک بود باتفاق سایر اعیان دولت پسر خورد سلیمان را بسلطنت برگزیدند و دانسوی مذکور را بدست آورده بقصاص رسانیدند و گوجر
کررانی که خود را همسر لودی میگرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبه بهار پسر بایزید را جانشین پدر ساخته دم از مخالفت زد و لودی با لشکر
فراوان متوجه بهار و دفع اعدا شد و از توجهی منعم خان خانخانان لودی بچاپلوسی و سالوسی گوجر را ایل خود ساخت و تفصیل این
اجمال آنکه چون خبر جانفوت سلیمان بخان خانان رسید از قلعه جناد بقصد تسخیر بهار روی همت نهاد و در همین ایام سکندر اوزبک نیز که در سرکار [illegible]
و خان خانان تنکه [illegible] و فرح بر غلبق و بانیده محمد تسلیم را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و [illegible] و جمعی را تا به
روان ساخت گوجر بات متعاقبت از خبر ورود خود بس بیرون دیده با رسال تحف و تحف و هدایا ابواب اخلاص و یکجهتی

مقصود [illegible]

مفتوح داشته قرار داد که در زمره بندهای دولت خواه منتظم گردیده منصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته منسوب و همگی همتش
واسندعای این بنده انست که کور کهبور را بجهه نگاه داشتن اهل و عیال من با هند و صوبه بهار را با مرای بادشاهی حاکیر کنند
با انکه حاجی پور و بهار را امسال تقصیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب کویم و سال دیگر بجنگ اله ضبط نموده جاکیر مراد بنگاله
تجویز فرمایند خان خانان با این مهمسازی راضی شد که کور کهبور را بکو جر واگذارد و درین اثنا لودی که مردی سرکرده صاحب تدبیر بود لهوی خان خانان
ناامید شد تا کهبر بلودی سازش نمود و خان خانان بسکس لاابی از لودی که در عیان معاودت معطوف داشت درین هنگام
خبر رسید که یوسف محمد کور کهبور را اگرفته اساس نهاده و سوزش سر انجام سیدید و محلی ازین تفصیل انکه قبل ازین منعم خان یوسف محمد خان پسر
سلیمان اوزبک را بدرگاه برده از بندوقی و بد طینتی او بمسامع عز و جلال سازنده بود و حضرت خاقانی او را نزد خان خانان تادیب نموده بودند
در نیولکه رایات اقبال به تسخیر گجرات نهضت فرمود ان بی سعادت از بند گریخته و او با کسی چند با خود متفق ساخته کور کهبور را از
مردم بنده محمد بیک گرفت و چون خان خانان بر حقیقت حال وقوف یافت خان محمد بهودی و بنده محمد بیک کس و بنگر
قلی را بدفع او نامزد فرمودند و خود به قصبه محمد اباد و با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و سایر امرا روانه شدند و در اثنای راه مجنون
یاد بکر قاقشال توهمی غلطی بخود راه داده از لشکر منعم خان جدائی گزیدند و باعث این سوء جبلی انکه در افواه افتاد که بابا خان قاقشال
و جباری و میرزا محمد شاه محمد و مجموعه قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت بندگی بودند بهار خان اگفته بمیرزایان همراه شده اند
و فرمان امد که مجنون خان را خان خانان مقید سازد هر چند خان خانان معرفی نمودند و محمد خان اوزبک و ابو سعید را نزد مجنون خان فرستاده
پیغام داد که این حرف محض افترا ضعیف و هذیان است سودمند نیفتاد در موقف نوشتهای بابا خان و جباری مشتمل بر عنایات روز افزون
و اظهار نیکو خدمتی خود از گجرات رسید و مجنون خان خجلت زده ندامت گزیده متوجه لشکر خان خانان شد و خان خانان از فتح کور کهبور
معاودت نموده بود که مجنون خان ملازمت و ندامت بسیار اظهار کرد و چون روز ادبار داود نزدیک رسیده بود تا لشکر گران
متوجه جونپور شد و پیشتر از خود لودی را با مردم جیده و فیلان نامی را بطرف بنگاله روان ساخت و او با استعداد فراوان آمده رابطه گرفت
و محمد قاسم مهردار از خان خانان امان گرفته بر آمد و خان خانان نیز پسر اولان صاحب اهتمام فرستاده امرای آن صوبه را جمع ساخت
محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قیام خان و راجه گنجپتی را با فوجی بیشتر روانه فرمود و خود نیز متعاقب بر آمده آهسته آهسته میرفت در ان حال
برلوان لسان الغیب تفاول جست اول صحیفه این غزل بر آمد ای بادشه خوبان داد از غم تنهایی ... دل بی تو بجان
آمد وقتست که باز آیی ... و خان خانان حقیقت حال را بدرگاه سلیمان جاه عرضداشت نموده همین غزل را در عرضداشت خود نوشته

کار را بدر دریافته به اتفاق هاشم خانی خان از اتفاق نمود
این مهم را برهم زد کو چرخون ار

استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی نموده متوجه اطفای نایره شد و لودی بعد از گرفتن زمانیه
در کمال غرور و نخوت پنج شش هزار کس را به سرداری یوسف محمد مذکور که از گور گهور گریخته به مخالفان ملحق
پیوسته بود از آب گنگ گذرانیده به مقابل لشکر منصور تعین نمود و میرزا حسن خان و راجه گیج پتی و نظر بهادر
و طالبی و تنکر قلی با فوجی از ملازمان خانخانان تکیه بر اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون نموده جنگ شایسته
کردند و شکست عظیم بر مخالفان افتاد و بسیاری از مقهوران علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف غریق بحر فنا
گردیدند و مقارن این حال محمد قلی خان برلاس و دیگر امرا متعاقب یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته در غازیپور
فراهم آمد و خانخانان نیز به لشکر منصور پیوست و لودی مابین دریای گنگ و سیاه آب قلعه ساخته با سپاه گران
در برابر نشست و هر روز میان بهادران لشکر منصور و افغانان مقهور جنگهای نمایان می شد و چون فوج عظیم بی
حسب الملکیت و استعداد توپخانه و بسیاری فیلان جنگی و سایر آلات حرب فزونی داشت و رایات اقبال
بر انتظام ولایت گجرات و تسخیر قلعه سورت متوجه بود منعم خان طرح صلحی می انگیخت و لودی از کمال غرور و پندار
به مصالحه راضی نمی شد درین اثنا باطن قدسی مظاهر تائید بخش اولیای دولت گردیده و پرده از روی کار مخالفان
برگرفته آمد و شرح این لطیفه غیبی آنکه چون داود از مکالمه به منکیر رسید یوسف پسر تاج که عم زاده او بود به توهم
اینکه مبادا لودی او را سرداری بردارد قصد او نمود و لودی که از قدیم نوکر تاج بود دو دختر خود را به آن پسر نامزد
کرده بود چون این خبر شنید از داود برگشته با منعم خان خانخانان سلسله دوستی و وداد استحکام داد و پیشکشهای
لایق به درگاه سلیمان جاه فرستاد خاطر از این جانب جمع ساخته مراجعت نمود و داود که از آمدن لودی اطلاع یافت
تاب مقاومت نیاورده برگشته گرهی را مضبوط ساخت و خزاین پدر خود را به امرا و سپاهی قسمت کرده به این
تدبیر [illegible] نمود در خلال این حال جلال خان سدهوری و کالا پهار که راجو نام داشت از لودی برگشته نزد
او رفتند و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد ناگزیر لودی که به قصد داود میرفت عطف عنان نموده در قلعه رهتاس
متحصن شد و از منعم خان کومک طلبید و صریح نوشت که خود را از صمیم قلب در سلک بندهای دولت خانه و ملازمان
منتظم ساخته ام درین زودی به وسیله شما ادراک سعادت آستانبوس خواهم نمود و منعم خان جلدی بکومک او
فرستاد و شرح تتمه این داستان در موقع خویش نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی مبارزت

نمودن خان آعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و ظفر یافتن اولیای دولت

چون بمیامن اقبال روزافزون ابراهیم حسین میرزا از برادران رنجیده بسمت دار الخلافه اکره روی ادبار نهاد
و روزگار سنگ تفرقه در میان این برادران انداخت محمد حسین میرزا و شاه میرزا با فولادیان بهمان شقاوت
استحکام قلعه بجانب پتن شتافت و سید احمد خان به نیت گرمی اقبال روزافزون پادشاه ربع مسکون در استحکام
قلعه بکمر اهتمام بست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان آعظم خان شد بترتیب افواج و جمع سپاه توجه نمود
از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیک تواچی که بطلب امرای صوبه مالوه رفته بود در چنین وقتی قطب الدین محمد خان و شاه
بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را لاحق عساکر منصوره ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم از
دولتقه عزیمت ولایت سورت داشت درین خدمت خود را شریک ساخت و خان آعظم همت به ترتیب افواج
مصروف داشته خود با شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و معصوم خان بیرسی و
مطلب خان و جمعی از بهادران قوی دل در قول بپای ثبات افشرد و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین
انجو را سردار برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در تولقمه برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان
و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و پیر خواصخان در جوانغار تعیین شدند و در تولقمه جوانغار شاه فخر الدین
و مظفر مغول و پاینده ازبک قرار گرفتند و رستم خان و نورنکخان و محمد قلی توقبای و مهر علی سلدوز در فوج
هراول رزم طلب گشتند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور در آمده خواهند تاخت
بجهت مراعات حزم و احتیاط میرزا مقیم و چرکس خان را با جمعی در عقب غول نامزد فرمود و با انتظام شایسته
متوجه پتن شد و از آنجانب مخالفان نیز در برابر عساکر منصوره آمده بترتیب صفوف پرداختند شیر خان
فولادی و جنید کرانی در غول لشکر نکبت اثر استادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل میرزا در
یمین شقاوت آیین تعیین شدند و محمد خان پسر کلان شیر خان و ساداتخان بر یسار ادبار آثار مقرر گردیدند
و بدر خان پسر خورد شیر خان هراول شد و چون پسر جهجهار خان حبشی و بعضی از سپاه گجراتیان هنوز نرسیده بودند
مقهوران در آن روز بجنگ راضی نبودند بنابرین شیر خان کسی نزد شیخ محمد بخاری فرستاده حرف صلح در میان
آورد و اکثر از اعیان لشکر بکنه معامله نارسیده بمصالحه رضا دادند الا شاه بداغ خان که بخان اعظم

گفت که زنهار قبول این رای نفرمایند که مقصود این جماعه از حرف صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم بر درفت او تحسین
فرموده در جواب آنها گفت که اگر فی الواقع در اثبات این مقدمه ثابت قدم و راسخ اعتقادند پس از جای خود عقب تر
رفته فرود آیند تا ما بجای ایشان آمده منزل کنیم و چون باطن ارباب خلاف از انوار صدق فروغی نداشت بلطف [illegible] ازین نشنیدند
و خان اعظم با فوج فیروزی آثار متوجه عرصه نبرد شد و بعد از تلاقی فریقین جوانغار مخالف تیز جلوی نموده بر فوج برانغار سپاه نصرت
نوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته راندند و خان با معدودی قدم همت افشرده کمال شجاعت و جلادت
ظاهر ساخت و بتهوری در میان دو دندان فیل غنیم [illegible] رسیدند و هراول [illegible] بر هراول لشکر ظفر قرین تاخت و در این شورش و زد
و خورد فیل [illegible] که [illegible] یکی از سواران خود دویده پامال [illegible] کردانیدند و فوج هراول تاب مقاومت نیاورده روی
بهزیمت نهاد و التمش نیز بجا نشد و افغانان [illegible] شتافته [illegible] قرب پانصد سوار روی بروی خان اعظم آمدند
و بتائید اقبال روزافزون شلاق خورده برگشتند و مخالفان که هراول و التمش را برداشته بفوج جوانغار خود در رسانیدند و بیشتری از
مردم جوانغار را نیز همت همراهی نکرد و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور تماشای میکرد و تنها محمد خان را که زخمی شده بود
نوکران او برداشته راه احمدآباد پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر سیادت و نقابت پناه [illegible] بجای
با جماعه خویشان داد شجاعت و مردانگی داده در راه اخلاص جان نثار گردیدند و مخالفان صورت فتح در آیینه خیال مشاهده نموده بتاراج
بر [illegible] و میرزایان نیز [illegible] رسیدند و [illegible] تردد کرده عنان تمالک از دست دادند و در این وقت که قطب الدین خان
با معدودی مانده بود و غنیم فوج او را [illegible] روی بتاراج داشت خان نیاوری همت داد شجاعت داده بعد از آنکه معلوم
مطلق شده بود [illegible] علی الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول بکمک قطب الدین محمد خان رسید و چون اکثر مردم غنیم
بتاخت و تاراج شتافته بودند [illegible] در اجتماع ساخت تا بتائید غیبی فتح عظیم چهره کشای مراد گردید و خان اعظم با جمعی بر بلندی آمده ایستاد
درین حال با [illegible] میرزایان شد و [illegible] جوانغار [illegible] از جنگ [illegible] برداشته راندند تا دو کروه شتافته بودند اکثر [illegible] معتقد
نمیشدند و روی شقاوت بعنوان لشکر منصور می نهادند که بصوب [illegible] میکنند و اکثر [illegible] جلو به احمدآباد میرفتند
[illegible] نمیشدند لیکن از میامن اقبال روزافزون عطف عنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای
خود پا قائم داشت و چون میرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ گفت که وقت تاختن است و خان اعظم اراده

تاختن کرده

تاختن کرد اما ار محمد جلو خان را گرفت که با وجود چندین امراء جای تاختن میرزا است و هنوز کار به تاختن
نرسیده بود که میرزایان خود را در صدمه این فوج شتافته جلو که را دیده راه ادبار پیش گرفتند و به اعتصام
دولت ابدقرین فتحی چنین روی داد و از غرایب وقایع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که فیلبانش کشته شده
بود و خود تیره میگشت هر جا آواز نقاره می‌شنود خود را بآن فوج رسانیده برهم میزد تا که بر نقارهای
شادی که در افواج می نواختند لحظه موقوف داشتند تا شور رسی او فرو نشست و بدست مردم شاه بداغخان
گرفتار شد و درین جنگ کسی بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام گردیدند و شیر خان
فولادی روی ادبار بصوب جونه گده نهاد و میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان اعظم با امرا بهمت تعاقب
آن سیاه بختان بست و چون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال رسید بلوازم شکر و سپاس پرداختند جشنی
پادشاهانه ترتیب فرمودند و فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان
و شاه بداغخان و مراد خان و مهر علی سلدوز و جمعی دیگر که صلاح دانند بتعاقب مخالفان بدسرانجام تعیین نماید
و خود بر جناح استعجال سعادت زمین بوسی دریابد و رستم خان و نورنگ خان و معصوم خان را همراه
آورد خان اعظم بحدود سرنال رسیده بود که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال حکم پادشاهی را
سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شتافت و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق
بیستم شوال بدولت آستانبوس اختصاص یافته محفوف عواطف بیکران گردید و از سوانح ایام محاصره آمدن
قوم نصاراست از بندر گوه بدرگاه خلایق پناه درینوقت که متحصنان قلعه بجهت استخلاص خود وسیلهای انگیخته
اسباب ترتیب میدادند بفرنگیان نوشتند که اگر خود را بزودی رسانید قلعه را التماس سپرده رخت حیات بساحل
نجات کشیم و آنها در کمال تدبیر و دانای خود را بلباس ایلچیان ساخته با نفایس روزگار و نوادر دیار خود
متوجه بندر سورت شدند که اگر حصول المقصد قریب الامکان باشد دست تصرف به قلعه دراز
سازند و الا خود را آشنای آن کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوسی دریابند و چون شکوه
سطوت و عظمت خاقان منصور نظر آن گروه درآمد از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ایلچی وار
نمودند فرق خدمت بسجود کریاس فلک اساس رو شناس ساخته اقسام نفایس فرنگ بطریق پیشکش

گذرانیدند و مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت انعطاف یافتند فتح قلعه سورت بنامی همت جهانگشا چون عساکر فیروزی مآثر مدت

یکماه و چهارده روز بمحاصره قلعه پرداخت نقبها بدیوار قلعه رسید و بیم دمدمه ها و شرفات تو متحصنان را از همه راه ناامیدی دست داد و

صورت هلاک خویش در آیینه حال مشاهده نمودند و بهر زمان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود سود خود در آن یافته زبان بتضرع و زاری گشودند

و ملا نظام الدین رازی را که پدر زن او بود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشت که اگر جان امان یابیم و یکی از بندهای درگاه آمده این رو

سیاه را بسجده شناس عتبه آسمان رونق حیثیت دهد قلعه را بکسی که حکم شود حواله نمائیم از آنجا که دریای مرحمت جوش عالی دارد بر عجز و

زاری متحصنان قلعه بخشوده قاسم علیخان و خواجه دولت بختیار کلان را حکم فرمودند که همراه او رفته و سایر گرفتاران زندان ادبار را بنقا و رای نوید اطلاق

و مژده نجات شمال و امیدوار حصنه سعادت استانبوس سرافراز گردانند و روز سه شنبه بیست و سوم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیست و سوم شوال

اهل قلعه سر خجالت در پیش افکنده و فوطه عجز در گردن انداخته بجبرائیل سگهای آوردند و از مال جان و ناموس برات امان یافتند

لوای همه آنها که موسیقه زبان درازی و تیره گویی اسباب قتل خود را سرانجام میداد حکم زبان بریدن فرمودند و کوکب اقبال [illegible] قلعه

تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بمستقر سریر خلافت فرمودند و همانجا این توپها از سلطان سلیمان حکمران

روم بوده و او با اراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای لشکر فراوان فرستاده بودند و از بندر دیو حکام

گجرات و غیره و معیشت کم شدن لشکر روم انهزام یافته مراجعت نمودند و آن توپها را با خود نتوانستند همراه بردن در قلعه سورت ماند

و از سوانح این ایام آمدن [illegible] حاکم بنگاله است بدرگاه خاقان سپهر بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا را

زنجیر در گردن [illegible] راجه بنگاله بزرگ میزدار ان معظم هندوستان است و بنگاله ولایتی است [illegible] طول

آن چند کروه و عرض سی کروه پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او میباشند و جمع املاک [illegible]

حاکم آن ملک باشد [illegible] نامند [illegible] و قلعه [illegible] سرفراز کوه [illegible] عظیم واقع است

و آن ملک [illegible] ولایت گجرات و [illegible] از سلاطین گجرات و [illegible] هر کدام صاحب اقتدار و شوکت باشند اطاعت جانب

او مینمایند القصه چون شرف الدین حسین میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان را بالعقوق مبدل ساخته راه ادبار

پیش گرفت بخت جانی [illegible] که تا شیوه اقبال روزافزون [illegible] نموده بود بفولاد [illegible] داده روزی چند در پناه آنها بسر برد و از آنجا

نزد چنگز خان شتافت چون بیمایه بهت چنگز خان لب زیر سنگ زمان انجام برد در آن وقت که حاکم [illegible] بقصد

فرمودند

بنگاله

بگجرات آمد

بگجرات آمده ناکام عنان هزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت و در انجا نیز کاری نساخته بحال تباه برگشت و
بمحمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعهٔ تیغ جهان افروز زنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و شنگ تفرقه در
هنگام میرزایان برگشته روزگار افتاد خواجه روی ادبار بصوب دکن نهاد چون بحدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد
مجرا و اظهار خدمت خود او را مقید ساخته اسباب و اشیای او را غارت کرد و مقارن این حال اهل و عیال ابراهیم حسین
میرزا به آن صوب رسید و بهرجی سعی در بدست آوردن آنها نیز کرد اگرچه باتمام نتوانست بقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین
میرزا بدستش افتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میرخانی ساول نزد بهرجی رفته استمالت عواطف
بیکران سازد و او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید که محمد خان حاکم خاندیس برادر خورد راجه علیخان را
با تحف و هدایا روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و بحدود ندربار و سلطانپور رسیده بمقتضای اندیشهای زمیداران
توقف نموده است بمیرخان حکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر گردانیده همراه آرد و بعد از روزی چند جوتکراو و وجی تواجی
باشی و بلبهدر برهمن نیز متعاقب میرخان تعیین شدند که راجه مذکور را به اقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته
بزودی متوجه دریافت سعادت زمین بوسی گردانید و فرستادها کاربند خدمت گشته بهرجی را با گرفتاران بدرگاه کیوان
بارگاه آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی معصومهٔ ابراهیم حسین میرزا را بخادمان حرم سرای عزت
سپردند و خواجه زاده را مکرر در پیش فیل مستی که بقید ضبط فیلبانان بود انداخته تادیب و تنبیهی فرمودند و با آنکه سزاوار
سیاستهای عظیم بود از کمال رافت و مرحمت بقتل او راضی نشده بزندان ادب سپردند و راجه بهرجی به اقسام
عنایت و انواع سرافرازی شرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن زخم
است بدست دریا نوال آن شیر بیشهٔ اقبال و شرح این کارنامهٔ شجاعت برسم اجمال آنکه شبی در بزم بهشت آیین
که خاقان روشن جبین بچرخ اقداح روح افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جانی در پیش آن گروه
قدری و قیمتی ندارد چنانچه بعضی از راجپوتان برچه را که هر دو سر دارد بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستند و دو
مردانه که هم چشم یکدگرند سرهای برچه را مجاری سینه خود داشته روبرو میدوند که سنانهای برچه از پشت هر دو میگذرند
و بیکدگر رسیده تلاش میکنند و آن شیردل هزبر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده و نوک تیغ را بر شکم مبارک
خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم که بروش راجپوتان بعمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنم از ظهور این
مقدمه حاضران بساط عزت را غریب حالتی دست داد نه کسی را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن در وقت

سعادت

راجه بالسنگه به پامردی اخلاص و دست برد همت دو دیده خیال دشمن بر تیغ خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت بر آمده دور افتاده
و قدری مابین انگشت بر دو سبابه خاقان گیتی ستان بریده شد و آنحضرت بخشم تمام بالسنگه را بر زمین انداختند
و سید مظفر سلطان برادر سید عبدالله خان گستاخانه جوانبت که بالسنگه را از چنگ آن شیر بیشه الهی مستخلص سازد
و دست مجروح آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانید و در پس ملازمت بازخم بشر شد لیکن اصابت حلمهم علی الاطلاق
در ادراک فرصت صحبت کامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام و استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت این
قلعه را بقلیچ خان تفویض فرموده بیست و نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده رایات مراجعت بصوب
احمد آباد معطوف داشتند و بمدرس و الاراده علیخان را بسعادت آستانبوس عز افتخار یافت — آغاز سال هشتم از جلوس اقدس
درین ایام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر قلعه سورت و ضبط آنحدود و پرداخت و رایات مراجعت بمصر جامع
احمد آباد بر افراخت فراش بهار در عرصه گرد آلود زمین لطف بنیره و ریاحین گستردند و ظاهر جهان حمل باطن اولیای دولت
طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از گذشتن شش ساعت و پانزده دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذی قعده تحویل شرف
برج حمل انداخت و سال هژدهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و دولت روزافزون آغاز شد و از
معدلتهای که در عنفوان این سال بظهور پیوست سیاست نمودن جهار خان حبشی است که از امرای معتبر گجرات بود مجملی این
تفصیل آنکه چون رایات اشرف به معدلت بحدود بروچ افکنده والده جنگیزخان به استغاثه دادخواهی بدرگاه معدلت
بارگاه آمد که جهار خان حبشی در لباس دوستی فرزندم را غافل ساخته کشته است هرچند این واقعه مدتی از آن مستبعد بود
معهذا آنحضرت بجهت احتیاط حکیم فرمودند که چندی از اهل دیانت و اعتماد بکار حال نشسته و جهار خان را حاضر ساخته
بغور عظیم در تشخیص و تحقیق این معامله نمایند و خلاصه مطلب را بعرض اشرف رسانند که بدانچه مقتضی عدالت باشد حکم شود
القصه بعد از تمیز و تشخیص منقح گشت که جهار خان مصدر چنین خون ناحقی شده حکم قضا امضا از قهرمان جلال شرف ارتفاع
یافت که او را در زیر فیل مست انداخته بقصاص رسانیدند و آن عاجزه مظلومه بداد دل خود رسید و بیست و چهارم
فروردین ماه الهی مطابق جمعه بیست و نهم ذی قعده ظاهر احمد آباد مخیم بارگاه معدلت و داد گردید و مجددا انتظام ممالک
مفتوحه بوجه عالی مصروف داشته حکومت و حراست آنملک را بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن
بمیر محمد خان کلان که عم خان اعظم است مکرمت شد و سرکار بروچ و آنحدود بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و دولقه
و دندوقه بسید حامد بخاری مقرر گشت و همچنین سایر محال گجرات بسایر امرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ مهم سمت

الملک را رایات مراجعت بصوب مستقر الخلافه برافراشتند مراجعت موکب اقبال از ولایت گجرات بدار الخلافت آگره

و بیان بعضی وقایع چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اردی بهشت سوم اردی بهشت ماه الهی موافق دو شنبه
دهم ذی حجه بود از ترتیب لوازم جشن عید نهضت موکب جهانگشا از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد و خان اعظم را
با سایر امرای عظام که بحکومت و حراست آن ملک مقرر فرموده بودند بخلع تشریفات و جلایل نوازشات سرافراز ساخته از حدود سیدپور
رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه علیخان نیز بعنایات خسروانه شرف اختصاص یافته بجانب مراجعت نمود و مظفر خان را بحکومت
ولایت مالوه عز و امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و حکم شد که کنور مانسنگه و شاه قلیخان محرم و مراد خان و محمد قلیخان برلاس و
سید عبدالله خان و جگناتهه و راجه گوپال و بهار خان و لشکر خان و جلال خان و رای بهیم به افواج شایسته از راه ایدر بدو
نگرپور و آن حدود شتابند اگر رانا و سایر زمینداران آن ملک طریق خدمت و بندگی برمیان جان بندند بمشمول عواطف بادشاهانه ساخته
همراه بدرگاه آورند و الا هر که سر از اطاعت بپیچد بسزای لایق از گران خواب ادبار بیدار ساخته ملک او را پامال عساکر اقبال
نمایند و چون موکب کیهان شکوه بسروهی ورود سعادت فرمود مادهو سنگه را بجهت آوردن شاهزاده دانیال فرستادند
که از اجمیر بیاورد و در سروهی عرضه داشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین میرزا از میان سران غارتگر گریخته بپنجاب آمد
و دواعی ابتداع افواج قاهره مستاصل گردیده اسیر سرپنجه مکافات شد و از شرار آشوب نجات یافتند و مجملی ازین لطیفه غیبی آنکه
چون دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت میرزایان بی دولت افکند و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین برادر
خورد خود روی ادبار بدار الخلافت آگره نهاد نخست بناگور رسید و فرخ خان پسر خان کلان که حکومت آنجا داشت
صلاح وقت در تحصن دانسته قلعه را مضبوط ساخت و آن اوباش طبیعت شهر را بغارت نموده بمحاصره قلعه پرداخت
درین وقت رای رایسنگه و میرک کولابی و محمد حسین شیخ با فوجی که حضرت خاقانی از دوربینی و غیب دانی در هنگام عزیمت
تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند با لقب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند اتفاق نموده به اطفای
نائره فتنه او متوجه شدند و رای رام پسر رای مالدیو که جاگیردار آن نواحی بود در سر به امرا ملحق گشت و چون بهادران
نصرت قرین نزدیک رسیدند آن بی سعادت تاب مقاومت نیاورده از گرد قلعه برخاسته براه [illegible] روان شد
و امرا بناگور رسیده بسعی رای رایسنگه همت بر تعاقب او بستند و فرخ نیز با جمعیت خود از قلعه برآمده ضمیمه عساکر اقبال
در عقب هر چه تمام رانده آخرهای روز دیگر در حدود موضع کهتولی از مضافات ناگور که آن کم گروه راه

رسیدند و شب جهت احتیاط افواج ترتیب داده خانجهان ایستادند و صباح آن ابراهیم حسین میرزا مردم خود را بسه فوج کرده بر لشکر
منصور حمله آورد و دو بهادران عرصهٔ اقبال داد شجاعت و دلیری داده جوهرها نمودند خصوص میر [illegible] خان کولابی که در آن روز سخت
مردانه کوشید و رای رایسنگه لوازم سرداری بجا آورده پا مردانه بجای آورد ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ افواج قاهره نیاورده
روی بگریز نهاد و لغیر از لعب جان که زخم تیری خورده [illegible] گرفتند و دیگر آسیبی [illegible] از بندهای درگاه نرسید و چون
شب بمان حال [illegible] منصوران در آمد امرا در میدان فتح ایستاده بتعاقب نشتافتند و میرزا [illegible] راه فرار پیش گرفت و چون
اسپش زخم تیر افتاده بود از [illegible] قدری راه پیاده طی کرد تا آنکه یکی از ملازمانش او را سوار ساخته اسپ خود را کشید و بر آن
اسپ سوار شده با معدودی رخت حیات از ورطهٔ هلاک برآورد و امرا بهمین فتح خرسند گشته هر کدام بمحال جاگیر خود
معاودت نمودند و میرزا [illegible] ملک زده از آنجا متوجه دهلی شد و راجه بهار مل که بحراست دار الخلافه آگره شرف
اختصاص داشت [illegible] بجانب دهلی [illegible] تعیین فرمود و اکثر جاگیرداران آنجا و [illegible] در دهلی
فراهم آمدند و میرزا [illegible] فتح این عزیمت باطل نموده بجانب سنبل شتافت و در آن ولایت دست انداز [illegible] مواقعات
بقدر سامانی بهم رسانید حسین خان جاگیردار [illegible] با سایر جاگیرداران آن حوالی یکی شده [illegible] عزیمت [illegible] و قتال
این حال خبر فتح سورت و تعیین افواج [illegible] بشکوه بتعاقب آن [illegible] روزگار بسمت [illegible] رفت چون خانجهان [illegible] اراده
صوبه [illegible] تسخیر قلعه نگرکوت اهتمام داشتند [illegible] صواب روی [illegible] بدار الملک [illegible]
در انجا [illegible] ساخت و الله دست بردی نموده از راه سند [illegible] خود را [illegible] انداز د القصه خانجهان تسخیر قلعه نگرکوت
[illegible] رسانیده بود از استماع این خبر وحشت اثر متوزع خاطر گردید از امرا [illegible] خواست [illegible] علی خان و میرزا یوسف خان
و خرم خان و جمعی صلاح صورت در آن دیدند بالفعل مهم قلعه را بصلح قرار داده از کوهستان [illegible] ولایت پنجاب شتافت
و پیش از رسیدن آن [illegible] روزگار در [illegible] فتنه و آشوب [illegible] اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با جدی
از مخصوصان خود بصلح [illegible] نمی شد و بعد از گفت و شنود بسیار هجوم امرا خانجهان گفت [illegible] صلح می کنم جمع
[illegible] این لشکر محصوری [illegible] بهر خود رسانند [illegible] خاطر اشرف [illegible] امرا از عهده جواب برآیند
ناگزیر امرا [illegible] و راجه [illegible] حدوث این واقعه [illegible] دولت تکلیف نمودند
[illegible] تنها [illegible] صلح بچهار شرط استحکام یافت اول آنکه راجه دختر خود را [illegible] حرم سرای اقدس

بلند مرتبه کرداند دوم آنکه پیشکش لایق ترتیب نماید سوم آنکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را همراه سازد
که اگر ارکان دولت بصلح راضی نشوند تا سپردن قلعه در گرو بوده باشد چهارم آنکه چون آن ولایت بحاکم راجه بیربر
مرحمت شده مبلغی گرانمند به او رساند راجه بقبول هر چهار شرط دست منت بر سینه نهاد و خانجهان پیغام نمود
که این شروط وقتی است که راجه خود آمده به بیند و برای تسلی خاطر او مقرر شد که چندی از برادران میرزا یوسف خان
بدرون قلعه رفته تا برگشتن راجه در راجه از روی آدمیت فرستادها را همراه گرفته به اردو آمد و با خانجهان ملاقات
نموده برگردید و بعد از زمانی باز راجه برگشته آمد و از کمال مردمی و مردی چنان نمود که درین وقت که شما بر سر غنیم میروید
عیب باشد که من ترک رفاقت شما نمایم و برهنمونی همت همه عساکر اقبال شد و چون میرزا بجدود دیبالپور رسید از
حیثیت نهضت افواج قاهره عنان ثبات از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال اردو را
گذاشته جریده روی همت به تعاقب و استیصال او نهادند و چون بقصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان پیوستند بمعلوم شد
که میرزا روز گذشته به این قصبه آمده و امروز مقام کرده است لاجرم امرا بترتیب افواج پرداخته خانجهان و اسمعیل قلیخان و
جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و محب علیخان و میرزا یوسف خان در برانغار و خرم خان و دوست خان
بهاری و شاه غازیخان تبریزی در جوانغار و جعفر خان و فتو و چندی از دلاوران کارطلب در هراول رزم طلب
گردیدند و به این ترتیب و تنسیق روی همت به استیصال آن مقهور نهادند و دران روز ابراهیم حسین میرزا با چندی از
مخصوصان خود بشکار رفته بود مسعود حسین میرزا از حقیقت حال آگاهی یافته با جمعی از خویشان که همراه داشت مستعد
جنگ شد و کسی بطلب میرزا فرستاد و میرزا نیز بقدم جلادت شتافته خود را بوقت بکار رسانید و قدری به تورک فوج
پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و اندک زد و خوردی که با فوج هراول و جوانغار شد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال
وزید و در چنین وقت حسین خان که از حدود سنبل متعاقب آنها رانده می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت
و مسعود حسین میرزا بکمند همت اولیای دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات
گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد و امرا عرصه فتح را بنغمه همت
آراسته بخشیده عنان تعاقب باز کشیدند و مکتوبی بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما ازین حدود او را برآورده
بحال جاگیر خود شتافتیم اکنون نوبت شماست باید که بمقتضای اخلاص و کارطلبی در جست و جوی او کمر همت بسته

تا بدست نیارند از خود تسلی نشوند و چون ابراهیم حسین میرزا بحدود ملتان رسید جماعه بلوچان سر راه گرفته کار
بر وی تنگ ساختند و بقیة السیف که همراه داشت شکست داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود در شتافته
او را بدست آورد و حقیقت را بدرگاه سلیمان جاه عرضداشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب بهمان زخم قالب
تهی ساخت و در خلال این حال ورود موکب اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد بعد از فراغ لوازم زیارت و نیازمندی
بخیرات و مبرات پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافه برافراشتند و در ساعت مسعود مختار دار السرور فتحپور بورود
موکب منصور رونق آسمانی گرفت

وصول موکب کیهان شکوه بدار الخلافت فتح پور

چون دار الخلافت فتح پور مقر رایات جلال گردید چشم باطن بینی آنحضرت بنور جمال جهان آرای قرة العین خلافت روشنی پذیرفت و امرای عظام
و سایر طبقات انام از اطراف بلاد و امصار روی امید بدرگاه نهاده سعادت جاوید اندوختند از آنجمله حسین
قلیخان حاکم لاهور با اکثری از امرای آن حدود بسجده گاه بابش فلک اساس فرق برافراخت و مسعود حسین میرزا را
با سایر اسیران مسلسل و محبوس در پوست های گاو که شاخها از آن جدا ناساخته بودند گرفته بحضور اشرف
آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و مهربانی بر حال آن سیاه بختان بخشوده هر کدام را بیکی از معتمدان
درگاه حواله فرمودند و حسین قلیخان بصله این خدمت بخطاب خانجهانی و خلعت امتیاز پوشید و مقارن این
ایام کنور مانسنگه و دیگر امرا از ایدر آمده شرف بساط بوسی دریافتند و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج قاهره بحدود
دونگرپور رسید زمینداران آنجا قدم سعادت پیش نهاده بمبارزت مبادرت نمودند و مجاهدان عرصه فیروزی داد
شجاعت و جلادت داده بسیاری از کافران را به تیغ خونریز خاک هلاک انداختند و حدود دونگرپور را
پی سپر عساکر اقبال ساخته بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون مانسنگه بنواحی اودیپور رسید رانا
مراسم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را به اداب عبودیت و او را بمنزل خود برده در لوازم ضیافت
و مهمانداری کوشید اما از دریافت آستانبوس تقاعد جسته عذرها پیش آورد و کنور مانسنگه بمقتضای صلاح وقت
عذرهای نامسموع او را بسمع رضا اصغا فرموده متوجه درگاه معلی گردید و از سوانح این ایام تعین فرمودن افواج
کیهان شکوه بتسخیر صوبه بنگ و بهار چون خاطر قدسی مظاهر از نظم و تنسیق ولایت گجرات وا پرداخت شاهباز
همت گیتی شکار بهوای تسخیر ممالک بنگ و بهار بال مراد گشود و نخست خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان

فرنخودی

قرنجودی و قاسم علی خان و میرزا [illegible] و جمعی از بهادران عرصه فیروزی تعین شدند و فرمان قضا مطاع باسم منعم خان شرف
ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره متوجه تسخیر آن بلاد شود و متعاقب آنها راجه تودرمل نیز کاربند خدمت شد بکمیت
و کیفیت لشکر فیروزی اثر وقوف یافته نتیجه مهمهای جنید برلاسی و بخان خانان و دیگر امرا رسانند و راجه بر جناح استعجال شتافته دقایق الطاف را
بتعمیم نظر بجا رسانیده معاودت نمود **اعلام حضرت شاهنشاهی بسمت گجرات** چون موکب کیهان شکوه بعد از
فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات مراجعت بمستقر الخلافه افراشت و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
بحراست احمدآباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک در حدود ایدر باتفاق رای ایدر زمینداران جا سر
بشورش و فساد برداشته و پسران شیرخان فولادی نیز با او یکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمدآباد دانسته بدفع مخالفان
عطف عنان نمود میرزا مقیم که حاکم داران حدود بود از کثرت مقهوران جای خود را گذاشته بخان اعظم پیوست و در خلال
این حال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بنواحی کنبایت اشتهار یافت و شرح این سانحه برسم اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولت آباد
خبر نهضت موکب اقبال مدار از دار الخلافه آگره شنیدند قابو دانسته بجد و قلعه سورت آمد و قلیچ خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری
و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانیده و چون آن [illegible] بنظر نصرت دریافت که فتح قلعه صورت پذیر نیست ببروچ رفت
و از آنجا [illegible] و بتحقیق ملازمان قطب الدین خان بتعرف اموال او از بروچ بکنبایت شتافته [illegible]
حسن خان خزانچی متصرف گشت و حسن خان نصیر خان [illegible] خود را باحمدآباد رسانیدند خان اعظم و سید حامد و سید بهاء الدین
و شیخ محمد بخاری و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان فرستاد و درین حال اختیار الملک با دیگر مقهوران که در شعاب
جبال مختفی بودند قوی دل شده قدم پیش نهادند و خان اعظم از شورش اطراف جای مستحکمی را پناه خود ساخته نشست بخیال آنکه
مخالفان نتوانستند دست [illegible] یافت با یکدیگر با هم قرار دادند که خود را باحمدآباد رسانند اگر خان اعظم از آن
محکمه برآید خاک احمدآباد را متصرف شویم و چون حقیقت روش آن بد اندیشان بصوب احمدآباد بخان اعظم رسید با شتاب
ایلغار کرده هنگام طلوع صبح بشهر درآمد و از اتفاقات حسنه آنکه در همین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست خورده بانجا رسیده
بود و از آنکه جمعیت نیک نداشت از فوج خان اعظم دورتر گذشته باختیار الملک ملحق گشت اما اکثر اثقال و اسباب او
بتصرف مبارزان عرصه اقبال درآمد و شرح این عطیه عظمی آنکه چون قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان با فوجی
از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند از زیاده سری با عدم جمعیت و استعداد در برابر آمده بیش از مقدور دست و پا زده شکست یافت

و سید بهاء الدین در این جنگ داد تهور و شجاعت داده جان نثار گردید و امرای همیشه فتح نشانی شده کمر همت بتعاقب ان تیره بختان
نبستند والا اغلب ظن آنکه باندک سعی گرفتار شدی بالجمله چون محمد حسین میرزا به اختیار الملک و جماعه گجراتیان پیوسته
سعی تمام در آمدن احمدآباد نمودند لیکن گجراتیان بنابر انقلاب رای باشته روز رز بدل میکردند و این از نتایج اقبال روزافزون بود که خان
اعظم فرصت یافته مداخل و مخارج قلعه را استحکام داده امرا که بکمک بیابت رفته بودند باو پیوستند القصه محمد حسین میرزا و
اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان آمده بمحاصره احمدآباد پرداختند و هر روز بهادران کارطلب از قلعه بر آمده جنگهای
نمایان میکردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان آنقدر بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ صف توانند نمود لیکن چون
خان اعظم بر سرلادمان محمود و مردم قطب الدین محمد خان اعتماد نداشت و بجهت مراعات حزم و احتیاط در یکبار جرأت و جسارت
نمی نمود روزی فاضل خان از دروازه خان پور برآمده مبارز طلبید و جمعی از مخالفان بر سر او هجوم آوردند و فاضل خان
مردانه پا جنگ انبار بر داشت اما زخم کاری باو رسید بهمان زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان را صلاح
در جنگ صف نمی نمود خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقایع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاد و استمداد توجه ظاهری
و باطنی نمود و چون خواجه بعتبه قدسیه رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب جهالت و ضلالت معروض بارگاه اقبال
گردید آنحضرت عفو از قهرمان جلال زمانه کشیدند و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که برسم یلغار نهضت فرموده سزای
این جرأت و گستاخی در دامن روزگار این بی اعتدال تیره کار نهاده آید چون وقت تنگ بود و فرصت درنگ برنمی تافت
از خزاین معموره مبلغهای گرانمند برسم انعام و مدد خرج لشکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از امرا مثل شجاعت خان و راجه
بهگونت داس و سید محمود بارهه و رای رایسنگه و غیره با جمعی از خادمان حرم سرای عزت رخصت پیش یافتند
و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرموده ایم اما چنان می نماید که
بجلوس شمار ما بر سر ایشان خواهد رسید و خانی جهان و سعید خان با دیگر امرا که از ولایت پنجاب بعضی سرحد دار و جاگیر
داران پنجاب میرزا یوسف خان و مخصوص خان بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان و
سایر جاگیرداران ولایت مالوه را همراه گرفته از آن راه خود را بگجرات رساند و کور مانسنگه و جاگیرداران
گجهواره و آن حدود در راه از راسم آورده ملازمت نمایند و راجه بهار مل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ لعد
و جمعی از بندهای با اخلاص در خدمت شاهزادهای عالی نژاد بفتح پور که دار الخلافه است معزز گردیدند و چون خاطر

قدر نظام

قدسی مظاهر از انتظام مهمات و ضبط ولایات و اپرداخت دهم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول بهمایونی

دولت و اقبال و تأیید حضرت ذوالجلال با فدائیان جان نثار جریده سوار ایلغار فرمودند یلان بزرگ سترگش اندر کمر

شنیدن چون شترمرغ دژ زیر پر چاشت روز سه شنبه در خطهٔ فیض اساس اجمیر ورود موکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ

لوازم زیارت و نیازمندی آخرهای روز بر تکوسن جهان نورد سوار شده گرم شتافتند و صبح چهارشنبه در حدود میرته شاه قلیخان

محرم و سید محمود بارهه و محمد قلیخان توقبائی که پیشتر رخصت شده بودند سعادت رکاب بوس دریافتند و پاسی از روز گذشته بود

که قصبه جیتارن مضرب رایات اقبال گردید و آخرهای روز در سر راه آهوی سیاه نمایان شد و بر زبان قضا ترجمان گذشت

که اگر چیته خاصه آن آهو را شکار کند تفالا چنان خواهد بود که محمد حسین میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردد و بمجرد گذاشتن

چیته آهو شکار شد باعث استراحت و انشراح و انبساط ملازمان موکب فتح و فیروزی و در وسط شب پنجشنبه بسوجت رسیده

تا هنگام طلوع صبح استراحت فرمودند و در وقت سواری بعرض رسید که محل بادشاه با افواج کیهان شکوه که پیشتر روانه

شده بودند در قصبه پالی فرود آمده اند حکم شد که ملازمان رکاب یکسو مترصد باشند و خود با معدودی متوجه اردو گردیدند

و چون قدری از راه طی شد بظهور پیوست که آن جرار حیف بود لاجرم عطف عنان فرموده براه راست در آمدند و رای

جهان آرا اقتضا کرد که موکب گیتی ستان از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه مقصد شوند اما جمعی از اولیای دولت

بعرض رسانیدند که چون درآن راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند و در رکاب نصرت قرین مردم کم رسیده اند مبادا تأخیری

در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصهٔ همت که عنان عزیمت بتوکل سپرده بود بحرف ارباب ظاهر التفات ننموده ولیکن

قرار اول حکم شد که بسمت سروهی راه پیمائی نمایند و معهذا دولتخواهان بنابر پاس حرم و احتیاط لشکوه در ساختن قرار دادند

که چون شب راه سروهی وا نموده براه جالور شتابند حسب تقدیر در آن شب راهبر غلط کرده بدرخت زاری پر لای و گل

افتاد و مردم بقدر و تعب بسیار کشیدند و آخرهای شب بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است

و راه سروهی را گذاشته پس راه در آمده اند آنحضرت از ملازمان رکاب عزت عطف فرموده لحظه در آنجا توقف نمودند

و صبح جمعه سری از دست حبیب کامران گشت و سیفخان کوکه و میرزاده علیخان لشکار آن کمر همت بستند و حضرت خاقانی

از کمال عاطفت و دوراندیشی نکو کنند نگاهبانی خود داده منع این جرأت فرمودند که چون مطلب در پیش است فرصت نبادا عزیز مبادا ملکی ابد

جوانانی که بدی رسد در جنس وقتی از سعادت ملازمت محروم باشند و بالجمله دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند و امرای عظام
که پیش از نهضت موکب اقبال در خدمت بزرگیان حرم سرای عزت روانه گردیده بودند در آنجا بسعادت زمین بوس عز
افتخار یافتند و حکم شد که اعیان از هر دو کدام از ملازمان رکاب نصرت قباب را بمنزل خود برده مهمانی کنند و خود بدولت
و سعادت بدرون محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و اخرهای روز بر امده کورنش دادند و جوانان سوداگران اسب بسیار
بهمراهی اورده بودند تمام را اسپهای دل خواه خرید نمودند و بسایر سپاهیان قسمت نمودند و شهباز خان را با جکمان بتوار و خانی
جالوری بهمراهی اردوی بزرگ گذاشته با دیگر بهادران کارطلب بر جناح استعجال شتافتند و با اخرهای روز یکشنبه منزل [illegible]
رانده اول شب دوشنبه بقصبه دیسه که بیست کروهی پیش است عبور توسن جهان نورد اتفاق افتاد و از اینجا خواجه عباد الدین
اصفهان رخصت پیشتر یافت که خان کلان و وزیرخان و دیگر امرای عظام را بموکب اقبال ملحق سازد و چاشت روز دوشنبه
قصبه بالی سایه که پنج کروهی پیشتر است مورد عساکر اقبال گردید و خان کلان و وزیرخان و شاه فخرالدین و طیب خان [illegible]
و دیگر امرا از پیش رسیده سعادت زمین بوس دریافتند و در این منزل افواج کیهان شکوه ترتیب شایسته انتظام یافت در قول
که جای قورچیان خاصه است میرزا خان خلف بیرام خان و شجاعت خان و سید محمود بارهه و صادق خان [illegible]
و برادر النغار خان کلان و دیگر بهادران صف آراستند و در جرانغار وزیرخان و جمعی از دلیران کارطلب گسترده بودند و در
هراول محمد قلی توقبای و شیرخان دیوانه و جمعی از دلاوران قوم جلادت پیش نهادند و از آن [illegible] عرصه فیروزی خود
با صد سوار که هر کدام فوجی را کفایت کند طرح شدند و اخرهای روز دوشنبه افواج بحر امواج از قصبه بالی سایه در حرکت آمد
سکونه قراول با حمداباد رخصت یافت که متحصنان را [illegible] نصرت [illegible] ساخته اماده خدمت گردانند که چون موکب
گردون شکوه نزدیک رسد از قلعه بر امده بعساکر اقبال ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشت ورود جنود فیروزی
بموضع خوماته که از مضافات گجرات است اتفاق افتاد و بعرض اشرف رسید در اوایل ایام ملازم شیرخان فولادی با
جمعی از مقهوران آن قلعه گیری را استحکام داده اماده جان دادن است و گمان آنکه مگر خان کلان فوجی سر [illegible]
از قلعه بر امده اظهار جرات و جلادت نمایند لاجرم جمعی از دلاوران نیز دست و بهادران گران رکاب تا [illegible]

آن جون کم فرصتها اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کثیر علف تیغ بی دریغ گشته بقیة السیف بهر از جان
کندن خود را اندرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده بتسخیر آن همت گماشتند و مقارن این
حال موکب اقبال ازلی رسید و رای ممالک کشای ایزدی قرار گرفت که چون مهم عظیم در پیش است به استخراج و بابت
فرصت از دست دادن خلاف آیین سپاه گریست هر گاه کار سرداران ساخته شود علاج اینها بی زحمتی
و تعب میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر کوه واقعست از آمد شد افواج قاهره این سیه بختان خود بخود ویران
شوند و قلعه بی سعی و ترددی مفتوح گردد و قضا را چنان شد که بخاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود القصه چون
موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود و شب دیگر میرزا یوسف خان و جمعی از امرا متعاقب بمشعلها در
رسیدند و متحصنان قلعه فوج خاصه پادشاهی خیال کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه
که در مغنی صبح دولت و اقبال بود در سه کروهی احمداباد عبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصف خان

میرزا یوسف

دستوری یافت که بدرون قلعه رفته میرزا کوکه و سایر امرا را با فوج آراسته عازم ملازمت سازد و اسامی
جمعی از بندهای اخلاص گزین و امرای شجاعت آیین که درین یورش اقبال آسا قرین موکب منصور بودند بدین
تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرم خان و سیف خان کوکه و زین خان کوکه و حسین خان و خواجه عبدالله و حکیم
و رای سال و جیمل و جگمال پور و خواجه غیاث الدین علی و آصف خان و راجه بیربل و راجه دیپ چند
مجهول و لقب خان و بهار خان مان سنگه درباری وفای خاص خیل سید خواجه شیخ عبدالرحیم رامداس کچهواهه
رامچند بهادر خان قورداس ساتوله داس جادون کانه درباری و شیخ بدخشی دوارکاداس رهاهر داس کرک
براق تاراچند خواص لال کلاونت و چون رایات فیروزی بغنیم نزدیک رسید حکم جیبه پوشیدن فرمودند
بعد از فراغ جیبه پوشیدن بر اسب مذکور در اثنای سواری نشست و راجه بهگونتداس پیش آمده تهنیت
فتح رسانید و معروض داشت که امروز نشانهٔ فتح بظهور آمده که هر کدام نزد دانایان تجربه کار دلیل قاطع فتح
و ظفر است اول نشستن اسب سردار دویم وزیدن باد از عقب عساکر سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار که
اینک موج همراه اند محاربه نمودن افواج قاهر بمحمد حسین میرزا و فیروزی فتح بیان کارنامهای اقبال و
جهان ستانی و شرح داستانهای شجاعت و رزم آرای آن شهسوار عرصه دولت و نیرنگ همت از مقیاس

اندیشه و ضبط سخن پیرو نیست این بی مایه معنی اگر از عهده مدعانویسی و عرض سوانح برآید بی شایبه سخن
طرازی و عبارت آرائی از مغتنمات است مشاطگی عروس سخن منصب واقعه نویسی نیست درین راه قدم
از جاده مدعا و مقصود بیرون نمی نهد و سررشته از دست نمی دهد و مستمعان را انتظار هرزه نمی فرماید الله الحمد
که بدایع اقبال و غرایب احوال که آنحضرت را در ملک ستانی و اقلیم کشائی دست داده از تعریف و توصیف
مستغنی است بالجمله آن نهر بیشه توکل چنین مسافت بعید که قافله ها را بدو ماه قطع آن میسر نیست باجتماع سپاه
التفات نفرموده با معدودی از ملازمان رکاب نصرت قباب در عرض نه روز طی نموده و کثرت مخالف که زیاده
از بیست هزار بود بنظر همت در نیاورده چهره مبارزت الکلکون فتح زیور بخشید و شرح این داستان بدیع و
کارنامه غریب برسم اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب بمقصد رسید بعضی از دولتخواهان ظاهربین کثرت مخالف و
قلت اولیای دولت بنظر آورده معروض داشتند که در لشکر مقهوران هنوز خبر آمدن موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود
بر مخالفان شبخون زنیم لیکن چون ناموس سلطنت مقتضی آن نبود پسند خاطر قدسی مظاهر نیفتاد و حضرت خاقانی
بتائید یزدانی پشت برهمونی نصرت و دل قوی همت باعتضاد جنود غیبی متوجه عرصه رزم گردیدند و حکم نقاره
نواختن و سورن انداختن شد و مخالفان سرگشته روزگار محاصره را تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان
فولادی داشتند که درینوقت رایات اقبال قریب دریای سابرمتی که متصل شهر است رسیده حکم فرمودند
که افواج گیهان شکوه بترتیبی که قرار یافته از آب بگذرند مقارن این حال قریب سیصد سوار گجراتی سرکهیج
می آمدند نمودار گردیدند و بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادر قلی و رنجیت وغیره که خطا در تیر آنها راه نیافته
بود حکم بندوق اندازی شد و بمجرد پر دادن بندوق آن خون گرفتها که نخستین مرحلها خود پناه بردند و از
غریو کوس و صدای کرنا بعضی از مخالفان را گمان آنکه مگر شیرخان فولادی می آید و جمعی بران قیاس که خان کلان
بقصد کومک خان اعظم میرسد و محمد حسین میرزا سراسیمه وار خود برسم قراولی برآمد و از سبحانقلی ترک و چندی که
بیشتر از موکب جلال بکنار دریا رسیده بودند تفحص حال نمود و سبحانقلی ترک بقصد آنکه رعب در دل غنیم پدید آید و سنگ
تفرقه در آنها افتد جواب داد که ای بیخبر خون گرفته اینک حضرت بادشاه خود بدولت و اقبال با سپاه گران

[illegible]

رسیده چه وقت استادن و سخن پرسیدن است آن سیاه بخت در جواب گفت که این چه حرف
است و از کجا می گوئی وجه بی‌رسانی اگر در واقع راست است از فیلان پادشاهی و عساکر نامتناهی آگاهی
بخش در حال آنکه امروز چهارده روز است که قاصدان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند و سبحان قلی
نمود که همین دم معلوم تو خواهد شد برو و راه سلامت پیش گیر و رحمی بر حال خود کن که حضرت خاقانی در عرض نه روز
طی این مسافت بعید نموده با فدائیان جانثار رسیده اند و از تکرار این حرف محمد حسین میرزا را دل از جای رفت
و صدق خبر در خاطرش نقش بست و سراسیمه بجانب اردوی خود تاخت و تسویه صفوف و ترتیب افواج نامبارک
پرداخت چون بعرض اشرف رسید که غنیم از آمدن موکب کیهان شکوه آگاهی یافته در مقام جبه پوشیدن است
حکم شد که فوجها از آب بگذرند و هر چند امرای عظام خصوص خان کلان مقدمات معروض داشتند که صلاح وقت
در آن است که تا رسیدن لشکر گجرات درین طرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف نیفتاد و بر زبان حقیقت
ترجمان گذشت که اعتضاد ما بر تائید ایزد تعالیست نه اعتماد بر لشکر گجرات اگر این امور مطمح نظر بودی به
جریده نبایستی متوجه شد اکنون که غنیم بر استعداد جنگ است استادن و انتظار کومک کشیدن چه لایق
و دیگر حرف مقید ناشده با جمعی از دلاوران آتش خوی که در فوج طرح قرین موکب اقبال بودند سمند همت بدریای
جلالت در زده برهنمونی توکل با پایاب زده نزدو درین وقت خود خاصه را به راجه و بیجند محهوله سپردند که همراه داشته
باشد و در آن طرف آب حاضر سازد که بر فرق مبارک نهم قصار ادر تیر رویها و اضطراب بینی دو بلیعه افتاده
و چون از آب گذشتند سر خجالت در پیش افکنده بزبان بی زبانی اظهار این تقصیر نمود و اگرچه از مشاهده این حال خاطر
بعضی از مخلصان خیر اندیش قدری گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی بالهام ربانی فال نیک زده فرمودند که سکون
ما نجابت خوب شد و پیش روی با کشادگی یافت و مقارن این حالی یکی از بهادران نیز دست بسر مقهوری
بریده بنظر اشرف در آورد و آن نیز مبشر و موید فتح و فیروزی گردید و آن شهسوار عرصه همت برسیدن افواج
مقید ناشده باره جهان نورد برانگیخت و امرای عظام متعاقب آنحضرت از آب گذشتند و محمد حسین میرزا
افواج ترتیب داده در برابر آمد و ولی خان لنجهار خان حبشی را که بیمن معدلت حضرت خاقانی در پرورش

اول گجرات بنابر رسیده بود سردار دست راست گردانیده جمعی فراوان از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیرخان باباو جمعی
از افغانان دست چپ بار داشت و شاه میرزا و لباری از ماوراءالنهری و بدخشی که مقرر سخوان سانی بحرام محلی پرورش یافته بود همراه گرفته روی
ادبار بعرصه کارزار آورد خاقان گیتی ستان نیک گروه اوزبکان گذشته بر تنه بلندی بر آمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نموده بودند
درین وقت اصفهان بیگ ولد حاجی جان بخشی جان اعظم اشتم میرزا کوکه از وصول رایات اقبال اطلاع یافت اکنون از بشارت خان
بخش جان تازه یافته در استعداد بر آمدن است و اصفهان در سخن بود که عساکر نکبت مآثر غنیم سیاهی کرد و حضرت خاقانی بتأیید اسمعیلی
روی همت بدفع اعدای دولت نهاده با دل قوی و عزم درست همعنان فتح و نصرت باره جهان نورد را انگیختند و محمد قلی توقبای
و شیرخان دیوانه چندی از بهادران نبرد دست که افواج پیش قول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکارزار برآوردند و چون غنیم زور آورد
عنان تاب باز گردیدند و آن شیر بیشه شجاعت کوه صف پای همت ثابت قدم داشته براجه بهگوانداس و بیرام اخطاب فرمود که اگرچه
غنیم بکثرت فزونی دارد اما این بار زمیندر کار ایزدی را اعتصام بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت لشکر مخالف مطمح نظر دارند
و درحقیقت جنود تأیید غیبی فزونی لشکر مخالف را چه قدرت و اندازه اکنون وظیفه ملازمان رکاب فیروزی آنکه سوابقت
متزلزل و مذبذب در خاطر راه نداده همه یکدل و یکجهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود را جمع ساخته بر فوجی
که بر فیلهای سرخ دارد و سما که نشان محمد حسین میرزا است بتازند که هرگاه این فوج را برداشتیم دفع دیگر فوجها بسهولت
میسر خواهد شد درین وقت محمد حسین میرزا با جمعی از متهوران بیباک قدم جلادت پیش نهاده با افواج دیگر متهوران شیر نر
خود را رسانیدند که وقت ناچیز است تا این زیاده بسزای خود رسد حضرت خاقانی از کمال بردباری و کاردانی فرمودند که هنوز
بله دور است و بهادران موکب عالی بحسب نسبت بغایت کم مبادا سلک احتیاط از دست رود و در جمعیت پراگندگی
راه یابد و هر چند بر دیگر شیوه پاره زور بقوت خواهم رسید و مقدمات معقول دلدهی بهادران نصرت قرین نموده
قدم همه پیش مینهادند تا آنکه فوجها بیکدیگر نزدیک رسیدند باحاجان معروض داشت که حالا وقت تاختن است و
هنوز سخن تمام نکرده بود که از تأیید یافته ایزدی با شیران زنجیر گسل کلمه الله اکبر بر زبان راندند و سوروین انداخته بر متهوران
حق ناشناس تاخت اگرچه فوج برانغار تاب حمله متهوران نیاورده با اندک زد و خوردی عنان ثبات از دست داده
روی گردان ساختند اما آن شهسوار عرصه کارزار بتجرد با خیل فوج دشت را آسیب غنیم را در هم نوردیده از پیش برداشت و
محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را انگیخته آن راه را آمده چون عنان باز کشیده اثری از عساکر ادبار مآثر بود و از لطایف غیبی آنکه

در بعضی از

در مقامی که فوج خاصه بر مقهوران بدسرانجام تاخت و جمعی از بهادران جرانغار و قول جلو نیز رسیده داد شجاعت و
مردانگی دادند و از جانب مخالفان تا آن زمان بیشتر بجانب افواج ظفر نگار سر دادند یکی از بهادران قوم رازی نجیده غیر تو
در زمین زمان و فیلی که سر حلقه فیلان غنیم بود از هیبت صدای آن رو گریزان شده فوج خود را در هم نوردیدند و این
تفرقه نیز ضمیمه تایید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند که کار آن جمع ناشناسان باطل شعار بانجام
رسید و چون حضرت خاقانی عنان همت باز کشیدند از بهادران فوج طرح که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از
تاراچند خواص و خان بلاول دیگری حاضر نیافتند آنحضرت بطالع سرنهاده و بساط با جنود اقبال گشاده تماشای بدیع آسمانی
می‌نمودند مانسنگه درباری بحضور اشرف با غنیم کارزار کرده غالب آمد و راکهوداس کچهواهه که بی سلاح تاخته بود در نظر
صاحب حقیقی جان نثار گردید و مهر و وفای خاص جبل داد شجاعت داده زخمی از اسب افتاد و کرن مالدیو نیز در برابر آن حضرت
شمشیر نمایان و اگرچه این مردم در پیش آن عنان شیخ همت کارشایان بظهور آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران تقرب قرین
خوبها جسد و کارنامهای ظاهر ساختند اما هنوز محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد در این اثنا یکی از بخت برگشتها شاه باطن تاخته
رسید شمشیری بر سر اسب آن حضرت انداخت و اسب چراغ پای ... که آن شهسواران عرصه جلادت بند بند چنب کردن اسب را
گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته هرچه حواله آن مردود ازل واید نمودند و هرچه از سلاح او در گذشته و فرو نشست خواستند
که بر جرات آورده دفع کار فرمایند قضا را شمشیر هرچه شکست و آن خود گرفته سراسیمه روی بگریز نهاد و مقارن این حال دیگری
آمده شمشیر بر آن آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است نرسید و از فر شکوه بادشاهی عنان
تاب گردید در همین وقت یکی از مقهوران آمده نیزه حواله کرد جنیبه بدگوهر ... هرچه کار او ساخت و چون شیخ چند جشتی زخمی خود را زبون
رسانیده جوهرهای ... از جانب آن انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی مذکور ساخته بود بقدر اضطرابی در خاطرها راه یافته بود حضرت
خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول شده فرمودند که عنان شتاب داری ... که بجهت عنایت الهی غنیم بی پا شده بیک حمله
دیگر کار با خبر برسد شجاعت خان جندی از بهادران کار طلب باستماع آواز آن حضرت قوی دل گشته جلو ریز متوجه دفع مقهوران
سپاه بخت شدند و پیش از این سید محمود خان و رای رای سنگه و فرحت خان و جمعی از دلاوران فوج قول عنان صبر از دست داده
تاخته بودند بمجرد تاختن این مردم محمد حسین میرزا و دیگر خون گرفتها در معرکه ایستاده حرکت المذبوحی میکردند تاب مقاومت نیاورده روی

بکمر بر بهادر نبرد و نشان فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال ورزند و فتحی که در سابق به تمامها با تنافی نوشته آمد شد از مکمن بطون بعالم ظهور
جلوه نمود و خاقان گیتی ستان لوازم سپاسی و مراسم نیازمندی بتقدیم رسانیده متوجه احمدآباد شدند لیکن از دیر رسیدن میرزا
عزیز کوکه و لشکر گجرات فتوری خاطر ملکوتی بود که درین وقت لال کلاونت معروض داشت که سیف خان کوکه مبارزت نموده جانسپار
گردید و بعد از تحقیق بوضوح پیوست که در مباحث اول جنگ خلیل نمایان کرده غنیم خود را منهزم ساخته بزخم نمایان که بر رو برداشت
بدار الملک بقا شتافته و در معنی حیات جاوید یافته و زینخان برادر خورد او شمشیرهای نمایان زده دو کس را از مخالفان فرود آورد
و سبحان قلی ترک را که در رزمگاه مانده بود سر داده بملازمت شهریار قدرشناس آورد و از ظهور واقع برادر مجروح خاطر گردیده سر رشته
شکیبائی از دست داد لیکن بدلدهی خسروانه آفاق ضبط احوال خود نموده و بعبد الرحمن موید بیگ حکم شد که درین نوبت نگاه دارد
که محافظت او نماید بالجمله چون خاطر قدسی مظاهر از دیر رسیدن میرزا کوکه و از گذشتن سیف خان کوکه بیکرانی و نگرانی داشت و
مبشران غیبی بهجت بیدارگان مژده گرفتاری محمد حسین میرزا بمسامع قدسی رسانیدند و مقارن این حال امر ذو دار ال وابدار اد
گرفته بحضور آوردند چنان نمودند که از زخمی که بر روی او رسیده بود در راه که بیرون آمد گرفت و پای اسپش بخار گرفت و
رفوم سجده بر خاک مذلت افتاد و گدا علی نام از یکههای بادشاهی خود را رسانیده گفت بیا که ترا ازین معرکه بر آورم چون دست داد
بپیش اسب خویش سوار ساخته بملازمت آورد و در وقت سوار کردن یکی از ملازمان خان کلان همراه شده و بنقلاب خویش
و جلد و هر دو مدعی گرفتن او بودند و بعد از استفسار حرف راست بر زبان آن برگشته روزگار گذشت که مرا نمک بادشاه گرفته است
بالجمله و چون چنین جرایم عظیمه که استحقاق اقسام سیاست و تعذیب داشت حضرت خاقانی از کمال رأفت و مهربانی حکم فرمودند
که دستهای او را از پس گشاده در پیش بندد و بمالشکه درباری حکم شد که محافظت او نماید و مقارن استحال شاه مدد را آمد
که کوکه میرزا در بندوبهی از پیش فرمان او بود که رفته آورد و آن مظهر جلال یک ضرب بر چهره او را بتقصیر نفسی فرستاد و از اعاظم امرا
حضرت ظل الهی که در چنین وقتی بر لب ظهور افکنده است که میرزا محمد حسین از ماندگی درباری آب خواست و فرحت خان چیله بر
دو دست بر سر او زده گفت که چنین حرامخوری آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید افکند آن سرچشمه فتوحات
الهی از استماع این ماجرا بفرحت خان اعراض فرموده آب خاصه طلب داشته آن بر مژده گناه دشت ادبار را بسرایت مرحمت و
مردمی گردانید بنازم وسعت حوصله و بزرگی و مرتبه قدردانی و جوهر شناسی و پایه جرم بخشی و محرم نوازی و منبع شمایل کمالات
و بزرگی ذات آن مظهر صفات ربانی در فضای بیان و عرصه تقریر نگنجد ابتها توکنی و ذر نواید سخن مختصر چون میرزا کوکه بفور با لشکر

بگجرات رسیده بود

گجرات رسیده بود مدتی در آن عرصهٔ فسیح و فیروزی توقف فرمودند تا کهر سهبانی و اهیکی متوجه پیش شدند و محمد حسین میرزا را برای راست نگه
سپردند که بر فیل انداخته همراه بشهر آورد و درین زمان که اکثری از بهادران نصرت قرین و دلاوران شجاعت آیین از محنت و تردد و ظفره
هر کدام خود را بگوشه کشیده بودند و بهمگی قریب صد کس در موکب اقبال سعادت حضور داشتند فوجی از پس سیاهی گرد نقیبان گمنسار زیاده از
پنجهزار کس بنظر در آمد و بعضی از ملازمان رکاب نصرت قباب را چنین بخاطر گذشت شاید که میرزا کوکه با لشکر گجرات می آمده باشند و جمعی بر آن
رفتند که شاه میرزاست و غافل از اینکه او در مبادی پیکار گریخته بجانب محمودآباد رفته است و آخر مشخص شد که اختیار الملک است که فوج
بسته می آید و ازین پیکار خواطر ارباب ظاهر قدری بشورش گرایید و آن شهنشاه عرصهٔ همت اضطراب باطن اینها را از نقوش پیشانی دریافته دلدهی
فرمود و مقدمات همت بخش بر زبان معجز بیان راند و حکم نقاره نواختن و کرنا کشیدن شد اما نقارچی را دهشت چنان فرو گرفته بود که دستش قرار
حرکت نداشت آخر شهنشاه بر چهره راجه بهوپت آمد شجاعت خان و راجه بهگونتداس و بعضی از بهادران پیش دست قدمی چند پیش نهادند و شروع
در تیراندازی کردند و بر زبان الهام بیان گذشت که رهنمایی جلوی نکنید که عنقریب این انقصه دماغ برگشته روزگاران از عساکر اقبال
خواهند شد و درین وقت بسعی راجه بهگونتداس محمد حسین میرزا که سر حلقهٔ اهل فساد بود بقصاص رسید و فوج غنیم که بشکوه هر چه تمامتر می آمد
هر چند بزد تیر متفرق گشته منکسر شد و چون اختیار الملک فوج خود را بی نسق دید با معدودی جدا شده خواست که بسرعت خود را از
ورطهٔ هلاک بساحل نجات رساند در آن اضطراب و سراسیمگی پای اسپش بخار بست رقوم بجهید و از اسپ بر روی زمین افتاد و سهراب ترکمان
از یکهای پادشاهی بود و از راه دور قصد کرده سر در دنبال او داشت بمجرد افتادن رسیده سرش را بریده بفتراک بست و بعنایت سبحانه جش فتح محمد که چهره
گشایی مراد گردید در آن عرصهٔ فیروزی یک هزار و دویست نفر شمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده بود و زخمی خود شمار نیست و در افواج
فیروزی نشان قریب صد کس شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند و ازین مردم روشناس بودند سیف خان کوکه و سهراب
خاله زاده صادق خان و رانکهو داس و میر علی جلایر از مردم روشناس بودند و چون موکب اقبال قدری راه پیشتر رفت فوجی آراسته
ظاهر شدند و شیخ محمد غزنوی بسرعت خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکه است و حضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکه نهایت
انبساط و شگفتگی فرمودند و آن سعادتمند را در کنار عاطفت و مهربانی گرفته انواع مراحم و اقسام تفقدات ظاهر ساختند
و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات سعادت کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و درین حال سهراب ترکمان
سر اختیار الملک را آورد و بجهت عبرت سایر حرام خواران حکم فرمودند که مناری از سرها عیان ترتیب نمایند و آخرهای روز منازل درون قلعه
احمدآباد که اساس نهادهٔ سلاطین گجرات است بورود مقدم اقبال توأم خاقان ممالک ستان رونق آسمانی یافت و فتحنامه‌ها

مصحوب میرخان باطراف ممالک و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و بهادران نصرت انجام که درین یلغار
سعادت ملازمت بشرف اختصاص داشتند و در نظر همت بخش آن حضرت شمشیرهای مردانه زده و ترددات نمایان کرده بودند
فراخور خدمت شایسته بنوازشات خسروانه فرق عزت برافراختند و مجدداً همت جهانگشا بانتظام ولایت گجرات مصروف داشته
قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی از امرای بصوب بروچ که متصرف شاه میرزا بود تعیین فرمودند و شاه قلیخان محرم و ... خان
و فوجی دیگر بجانب ... یافتند که رانا و سایر زمینداران آن حدود را بقید ضبط در آورده مطیع و منقاد سازند و حکومت شهر نهرواله پتن
سالی بحاکلان مقرر شد و ... و از آن نواحی رستول و میرزاخان ترحمت فرمودند و درین ایام روزی شجاعت خان در مجلس بهشت آیین
حرفهای ناشایسته نسبت بمنعم خان بر زبان راند و ملاحظه ادب و مراعات نوره بادشاهی نکرد و بادشاه معدلت شعار بجهت عظام امرا بیت
فرمادیب او را مصحوب قاسم علیخان نزد خانخانان فرستادند تا موجب عبرت و آگاهی سایر زیاده سران گردد مراجعت موکب و اجلال
بدولت و اقبال از گجرات بصوب دار الخلافه کرده خاقان ممالک ستان مدت یازده روز با طالع فیروز در مقر جامع احمدآباد
مسند نشین اقبال گشته بعد از فراغ انتظام ولایت گجرات و ضبط ملوکات زمینی و یکم امرداد الهی موافق یکشنبه دهم جمادی الاول
رایات فتح و نصرت سپهر خلافت برافراشته و منزل اول در معموره احمدآباد اتفاق افتاد و روز دوم قصبه دولقه مقر خیام سپهر احتشام
و در همانجا روز مقام فرموده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را بانواع نوازش و اقسام عواطف بشرف اختصاص بخشیده گوش هوش را
بدر نصایح گرانبار عزت ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را که بخشی رکاب جاه بود بخطاب
آصف خانی بلند مرتبه گردانیده بخدمت بخشیگری صوبه گجرات تعیین فرمودند و بابا صواب میرزا کوکه بخدمت مهمات الصوبه منسوب ساختند
و روز دیگر بقاید دولت و اقبال متوجه دار الخلافه شدند و چون سیت پور معسکر اقبال گردید بعرض رسید که راجه بهگونتداس ... بجانب
ایدر رخصت یافته بود چون بقصبه ... رسید راو لیا نام غلام شیرخان فولادی که در هنگام عبور موکب کیهان شکوه گرهی را استحکام
داده بود پنهان در آن گوشه ... را متصوبا ساخته است لاجرم روز دیگر بجهت مراعات حزم و احتیاط در سیت پور مقام واقع شد که اگر احتیاج
بکمک باشد فوج دیگر تعیین فرستاده شود مقارن همان حال خبر رسید که قلعه مفتوح گردید و راو لیا بلباس جوگیان برآمده راه آوارگی
پیش گرفت و بهادران لشکر منصور بجست و جوی او شتافته دستگیر ساختند بالجمله از آن جا بسروهی تشریف برده ... را با فوجی
بجهت تنبیه و تادیب متمردان آن سرزمین در سروهی گذاشته رایات عزیمت بدار البرکه اجمیر برافراشتند و چون باجمیر
نزول سعادت اتفاق افتاد بروضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز تشریف برده لوازم زیارت و مراسم

داد و دهش

داد و دو هنس تقدیم رسانیده نقدهای وافر در دامن محتاجان عرصه خاک ریختند و از آنجا موکب اقبال بر سم یلغار
متوجه دار الخلافت گردید و در قصبه مکر و رراجه تودرمل که عازم ملازمت بود سعادت زمین بوس دریافت
و حکم شد که راجه بگجرات شتافته تحقیق جمع و تنقیح مهمات الملک نموده بمقتضای عدالت بی شایبه اغراض
نفسانی جمع بسته نسخه منقح بدرگاه خواقین پناه آورد و چون قصبه پیاور مضرب خیام سپهر احتشام گشت
خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از دار الخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت آستانبوس سربلندی
یافتند و بعد از ورود بقصبه بجونه حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که درین یلغار ملازم رکاب ظفر نگار
بودند نیزه بر جهه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه گردون غلام در کمال شوکت و احتشام روز دوشنبه بیست و دوم
ماه مهر الهی موافق بیستم جمادی الاخر بدر الاقبال فتحپور نزول دولت سرور فرمود و حضرات عالیات و شهزادهای
رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آنحضرت معزز و مفتخر گردیده لوازم نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و بتائید
ایزد سبحانه در عرض چهل روز جهان نوردی و جهانگیری و جهان بخشی و جهان آرای بظهور آمده و یکماه بعد از رسیدن
موکب اقبال راجه بهگونت داس که بجانب ایدر شتافته بود خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس شرف اختصاص
یافت و امرا پسر رشید رانا را که الحال رانا است همراه بملازمت آورده در سلک فدائیان درگاه سلیمانجاه منتظم
ساخت و راولیای غلام شیرخان را که در تسخیر قلعه بدنگر دستگیر شده بود نیز بدرگاه معلی حاضر گردانیده مشمول
انواع مراحم خسروانه گشت و شرح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتائید اقبال روز افزون راجه بهگونتداس قلعه
بدنگر را فتح نموده راولیای مذکور را دستگیر ساخته متوجه ایدر شد و نراین داس زمیندار ایدر برهنمونی سعادت
استقبال شتافته پیشکش لایق بخدمت درگاه معلی سرانجام داد و چون حوالی کوکنده مضرب خیام گردون قباب گردید رانا
کیکا از تقصیرات گذشته اظهار ندامت و معذرت نموده راجه بهگونتداس را آمده دید بعد از آن راجه را بخانه خود برده
لوازم ضیافت و شرائط خدمت بجا آورد و پسر رشید جانشین خود را با پیشکش همراه ساخت و چنان نمود که در خدمت از نا
مساعدی بخت و وحشت طبیعت که لازم زمیندار است از سعادت آستانبوس محروم مانده ام اکنون پسر خود را بدرگاه
میفرستم که باستشفاع شمار قم عفو بر جرائد تقصیرات کشیده شود و چون بعنایت خسروانه و مراحم بادشاهانه

مشمول امیدواری گردیدم و خود نیز به دولت پای بوس خلعت افتخار خواص پوشید و مقارن این حال راجه تودرمل نیز از گجرات آمده سعادت آستان بوس
دریافت و دفتر منقح از جمع ولایت گجرات به نظر حقایق‌نگر عالی سپرد و در اثنای راه رانا با راجه تودرمل نیز ملاقات نموده چاپلوسی و فروتنی
بیش از پیش ظاهر ساخت و از سوانح این ایام رسیدن مظفرخان است به درگاه خواقین پناه به منصب جلیل القدر وزارت سرفراز شدن در
هنگامی که رایات جلال از گجرات عنان معاودت به مستقر خلافت معطوف داشت به مظفرخان فرمان رفته بود که به هر جا رسیده باشد عطف
عنان نموده متوجه دارالخلافه شود و مظفرخان و خالدین خان و میرکی خان کولابی با قلیچخان میمندی و خواجه شمس الدین و دیگر
حاکم داران مالوه چون از کچهی واره گذشتند خواجه شمس الدین خوافی گفت که دو سه روزه که از دقایق نجوم مهارت وافی دارند چنان
می‌نمایند که این سفر به زودی مراجعت خواهند نمود مظفرخان بجهت امتحان آنها را مقید ساخت و چون نقضه دو هفته که بر حسب میان
مالوه و گجرات رسیدند فرمان قضا امضا عز ورود یافت که به یمن تائیدات ایزد سبحانه فتح گجرات بر وفق مراد دولت
خواهان فیروزی کار جلوه‌گر آمد گردید و ارباب بغی و عناد سزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام به هر جا رسیده
باشند عطف عنان نموده متوجه دارالخلافه شوند که عنقریب رایات سپهر سلطانی به سعادت زمین بوس کامیاب دولت جاودانی خواهند
شد و ظهور این غیبی بر صدق قول آن دو اختر شناس شهادت داد در این ولا که مسند خلافت بفر قدوم اقبال لزوم جهانبان
ممالک ستان رونق اسمانی داشت مظفرخان به سعادت آستان بوس دریافت و به عالی منصب وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن
در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاده بر خلاف مرضیات آن حضرت سلوک پیش گرفت
و روزی چند از قرار پایه اعتبار افتاد

فرستادن لشکر خان میربخشی را و محاصره نمودن قلعه پتنه به سرداری منعم خانخانان

چون همگی همت جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر آن است که چارچمن هندوستان بلکه معموره
جهان را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته هندوستان ستم رسیده را از آسیب تغلب و تظلم بیداد منشهای قوی بازو در ظلال
معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و مرفوعه الحال دارند در این ولا که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت
گجرات و انتظام آن حدود و ایرداخت فتح ممالک شرقی همت نهاد و همت گردون عیار گردید تا سلیمان کرانی حکومت
آن ملک داشت از کمال فهمیدگی و پایه شناسی سررشته خدمت و اطاعت ظاهری از دست نمیداد و بوسیله ارسال
عرایض و پیشکش خود را از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ میداشت و چون نوبت سلطنت به داود پسر خورد
سلیمان رسید و کار بجوانان بی تجربه باز دیده افتاد سلسله اطاعت و خدمتکاری و رابطه اخلاص و فرمان برداری

از انتظام

از انتظام افکنده خودسری و بی باکی پیش گرفت بالجمله چون موکب جهانبانی کشتابه مستقر خلافت نزول اقبال فرمود لشکرخان میر بخشی

و راجه تودرمل و بیرماسند خوانش را که ملک نور درمل که اهتمام نواره بعهده کاردانی او حواله بود بدان صوب تعیین شدند و فرامین بنام

منعم خان خانخانان و سایر امرا و جاگیرداران انحدود شرف نفاذ یافت در لوازم مرافقت و یکجهتی تقصیر نکرده بصواب

دید منعم خان خانخانان کاربند خدمت شوند و در خلال این حال لودی خان که در تدبیر و ملکداری و دلقوی و بهمت کار پرداز داود

و مدار حل و عقد سلطنت بر او بود بحسب گنجش داود و عم زاده خود را آزرده خاطر کرده بود و بنا بر انحراف مزاج او از داود

افغانان عمده و تنک قلم از لودی کناره کشیدند و داود و قتلو و گوجر و تیمور خان مومنی زی و اسمعیل سلاحدار کدی را که بمنزله دروازه ولایت

بنگاله است استحکام داده ابواب جرایم سلیمان را مفتوح ساخت و تیر رباسی و درم زیری جلتی انبوه بر گرد او فراهم آمدند

و لودی نتوانست در برابر پای ثبات استوار دارد و بقلعه رهتاس رفته متحصن شد و داود فوجی عظیم بر سر او فرستاد و لودی ناکام

بدرگاه سلیمان جاه التجای آورده از منعم خان خانخانان استمداد کومک نمود و خانخانان هاشم خان و تنگر قلیخان و پارسا تواچی باشی و ملا محمد

اخوند و جمعی را بمدد او تعیین فرمود و خود منعقب آنها متوجه پتنه شد که شاید لودی آمده به پیوندد و تسخیر ولایت بهار بسهولت میسر شود و چون

دار الخلافه آگره بورود موکب جهانستانی رونق آسمانی یافت حقیقت ولایت پتنه و بهار و سوانح آن دیار بمسامع اقبال رسید

و راجه تودرمل و لشکرخان میر بخشی لشکرجی که رفته تر شد بکومک منعم خان تعیین شدند با سایر جاگیرداران آن حدود و سلطان حد

و خان سپاری برمیان جان بسته لوازم سعی و اهتمام و مراسم جد و جهد بانجام رسانیدند و راجه در کنار آب سرمهانی که مجموعه دریای گنگ

و جون و سرو و سون و منعم خان و در اندک فرصت لشکر عظیم فراهم آمد و ترتیب افواج بر نسق قرار یافت قول قبیله منعم خان

خانخانان و جمعی از بهادران نصرت قرین از آراستگی یافت و در برانغار محمد خان و باباخان با قاقشال الله درجونغار

محمد قلیخان برلاس و قیاخان و اشرف خان و در هراول خان عالم و میرزا علی و جمعی از دلاوران عرصه نبرد کار طلب گردیدند

و راجه ان لشکر دیده لشکر خان و بعضی از ملازمان خانخانان را از آب گذرانیدند و نظام که با فوجی از افغانان سر راه

قدم جلادت پیش نهاده در برابر لشکر منصور قلعه ساخته بودند تاب مقاومت نیاورده فرار نمود در این وقت تنکر قلی و جمعی

که نزد لودی رفته بودند آمده نمودند که به داود صلح کرده ما را رخصت معاودت داد و جمیع افغانان سپاه نجیب بکلی

و یکرو شده را استعداد تمام روی ادبار به تقابل افواج قاهره آثار نهاده اند و مجملی این تفصیل آنکه داود

بر نهمای کوچ و قتل مردم کاروان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که برای سلیمان میدانم لکن بهنیبت ناکی و بی

اعتدالیها که ازین ظهور آمده خاطر خود در اکران [illegible] خود دفاتلم اما دید

حین وقتی که افواج پادشاهی به تسخیر اسلاک هجوم آورده اند و طایفه بنگ خوردگی و اداهای شوخی نسبت که کمر همت بسته با فیلخانه و توپخانه و خزانه سلیمان
بتقابل عساکر گیهان شکوه متوجه سوی ما الجمله لودی بتسویلات و تزویرات کوچر و قتلو را از راه فتنه صلح کرده فوج انبوه با خود همراه گرفته روبروی لشکر
منصور آمده قلعه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه اندیشان شد اما امرای فیروز جنگ دل تابناک لیهر در سجاره نشسته
و از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی استمداد همت نموده متوجه دفع مخالفان گشته زور در کار کرده بودند و همواره بر کنار دریای سون بهادران از
جان پس برآمده کارزار میکردند و پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت غالب می آمدند از جمله روزی نعل خان بدخشی با جمعی از آب
گذشته بر سر قتلو مخالفان تاخت دست بردی نموده چهارده کشتی از آنها گرفت و بسیاری از اعدای دولت بکردار قیاس فرو رفت و
پسر نعلخان در راه اخلاص جان نثار گردید و متعاقب این خبر کشته شدن لودی رسید بدین نهج مقابل که چون لودی در مقابل عساکر گیهان
شکوه صفوف نکبت مآثر خود را آراست و داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلال خان گده هوریه فرود آمد و کس بطلب لودی فرستاد
که با وکلای خود کالو و بهول بحضور آید که مصلحت های ملکی در میان است برانچه مقتضی صواب دید او باشد بعمل آید لودی با بهول شتاب زده رفت
و کالو بتفرس دریافت که از پس طلب لودی خیر نمی آید و همراهی نکرد و چون لودی بداود ملاقات نمود بعد از نوازشهای رسمی
و گفت و شنود داود به بهانه برخاست و قتلو با جمعی آمده قصد گرفتن لودی کرد ملازم لودی که شمشیر او را داشت بر اشاره عذر اکاهی
یافته بقتلو انداخت و او را همانجا در زیر تیغ هلاک ساختند و لودی را مقید گردانیدند و در افغانان شورشی عجب پدید آمد و جمع
سرداران لشکر قتلو در قتل لودی اتفاق نمودند و داود از وی پرسید که با تو چه باید کرد لودی جواب داد که مناسب وقت نبود
که در عوض و پاداش من نمی دست بقتال دراز ساختی اکنون کار باینجا رسیده بهتر آنکه مسافر ملک نیستی شوم و داود از کوتاه اندیشی
و کم فطرتی باغوای افغانان او را با بهول روانه ملک عدم ساخت و بمیامن اقبال روز افزون چنین سرداری که مدار کار
افغانان بود بی زحمت سعی و تردد اولیای دولت از میان برخاست و اسمعیل پسر لودی را که بجانب خورد سال بود جمعی
از توابع و لواحق او همراه گرفته نزد منعم خان آوردند و خان فی الفور از آب سون گذشته متوجه پتنه شد چون از کشتن لودی
در لشکر افغانان شورشی راه یافته بود از عساکر فیروزی مآثر بتک جلو میرانند در کمال سهولت و آسانی کار بانجام رسید لیکن منعم خان
مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت که بعد از این مردم جبه پوشیده سوار شوند و در هر منزل راجه و لشکرخان بمیر شناخته جای
لایق بجهت ورود عساکر اقبال مآثر سازند و اطراف اردو را با امرا قسمت نمایند که قلعه ساخته و خندق زده فرود آیند و به همین
ترتیب افواج امر کوچ بر کوچ متوجه شدند و داود با وجود فزونی لشکر و کثرت آلات حرب و تهیه اسباب استعداد از غایت
بیدلی و کم همتی بقلعه پتنه تحصن جست و منعم خان با سایر امرای فیروز نشان قلعه را محاصره نموده بتعمیر مورچلها فرمودند

۰۰ و ۱۲۶۷

۳

و عرضداشتی مشتمل بر شرح سوانح اقبال و تأییدات حضرت ذو الجلال بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشتند **مکتب نشستن**
شاهزاده سلطان سلیم چون عمر طبیعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید قانون بزرگان دین و آیین ستاده دیده
حلقه آن رهنوردان کارخانه هستی و وقیقه شناسان کمالات باطن را به تحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضایل صوری تکلیف متمکن
ساختند و مولانا میرکلان هروی که بکمال دانش و سلامت نفس و تهذیب اخلاق و میمنت زبان آراستگی داشت بمعلمی آن سلاله
دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید و از سوانح این ایام تعیین افواج قاهره است به تنبیه و تادیب ملکی گمرکه از زمینداران معتبر صاحب
جمعیت است و در ما بین گوالیار و سرونج که بر سمت مالوه واقعست راه رهزنی و تمرد پیش گرفته به تجار و سایر متردّدین آسیب میرسانید
بنابرین سید محمود خان با جمع سیادت پناه و اشیروه بر سر او تعیین شدند و سادات والا شجاعت و دلیری داد و تیغ و شمشیرهای
نمایان زدند و از ضرب تیغ ضاغمه یار بسیاری از کفار شقاوت آثار بقتل رسیده و آن ولایت از قرار واقع بقبض در آمد
و همدران نزدیکی پیمانه عمر سید محمود خان برگشت و از وقایع این سال رسیدن میر محسن رضوی است از دکن با عرضه داشت
نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل این اجمال آنکه چون در اوایل یورش بگجرات محمد حسین میرزا که ادبار بر فرق روزگار خود
پیچیده بدکن رفته بود حکم شده بود که میر محسن رضوی نزد نظام الملک شتافته بنصایح سعادت پیوند او را از التفات بآن نیکو بندگی
و اطاعت هدایت نماید تا آن بی سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقه خویش اخراج نماید نظام الملک
اگرچه بتوفیق شق اول نیافت اما در ملک خود راه نداد عرضداشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیازمندی با پیشکشهای لایق مصحوب
معتمدان خود بدرگاه کیوان بارگاه مرسول داشت و میر مذکور در بولاد سعادت زمین بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت
دکن از آنچه دیده و فهمیده بود بمسامع اقبال رسانید و صورت تسخیر آن ملک در نظر دوربین خاقان سکندر آیین بسهولت و آسانی جلوه
داد لیکن چون در بولاد همگی همت جهانگشا متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود منعم خان خانخانان با دیگر امرای عظام و عساکر فیروزی
اختصام با داود و افغانان در آویخته قلعه پتنه را محاصره داشتند اهم را بر مهم مقدم داشته فتح ولایت دکن موقوف بدیگر حوالی
شد **نهضت موکب کیهان شکوه بدار الخیر اجمیر** چون محاصره قلعه پتنه و تسخیر ولایت شرقیه امتداد یافت بر پیشگاه خاطر
قدسی مظاهر خاقانی پرتو افکند که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت صورت پذیر نیست تا گذر رایات ممالک گشا
بولایت ممالک شرقیه تصمیم نیافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل این قسم مقاصد عالی نخست از باطن قدسی مواطن بزرگان
دین استمداد همت فرموده قدم در شاهراه مقصود می نهادند لاجرم روز شنبه غره اسفندارمذ ماه الهی موافق شانزدهم شوال ۱۰۶۰
نهضت عالی بصوب علی الصعید لالفاق اقتاد و در قصبه ... میرزا کوکه برسم استقبال از گجرات رسیده بسعادت

خاط

ایشان لوس مفتخر گردید و آن حضرت از کمال بنده‌نوازی قوچی چند بجانب میرزا رفته پایه مرحمت خان پایه عزت او را از همگنان

برافراختند و بیست و ششم اسفندیارمذ ماه الهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر آن دار البرکه که جابجا رسم و آیین آن

شهسوار عرصه صورت و معنی است قدم فلک‌سای را غبارآلود راه نیاز ساخته بزیارت روضه منوره توجه فرمودند و از فر

پای روزبان بقعه عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سایر منسوبان مجاوران

آن شاه سدره مقام را از نیسان سحاب مکرمت سیراب امیدوار گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تسخیر قلعه تهنه تعیین بود

رای ... امرا ... بکاردانی و سلامت نفس اتصاف داشت بمنصب دیوانی خلوت اعتبار نواخته و بیگلی مقرر شد که

بدستور ... محرران راجه تودرمل سررشته جمع و خرج طلب و تنخواه تا آمدن او منصوبه دارند آغاز سال نوزدهم

از جلوس اقدس در این ایام سعادت فرجام که موکب گردون شکوه دار البرکه اجمیر افاضه انوار معمور نمود باطن قدس

مواطن باد ... چنانی آگاه نورافروز معرفت بود بهار جان ... کوه مسیحایی در رسید و بزمردگان عرصه خاک را

حیات نو بخشید و ظاهر چنان چون باطن ارباب حال طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم

روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده ... بحضور بیت الشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس اقدس خاقانی

روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد جشن فرمودن شاه قلیخان محرم ... در اوایل که بهای جشن گردون

سای بر خط ... آیین اجمیر به وصول ... جنان ... مسامع جلال رسید که ... راجه ... گوتاه

اندیشی و بیخردی سررشته اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می‌سپرد و قلعه ... را

مستحکم ... اجمیر است ... روز ... شنیده به استحکام آن کوشیده بنابر آن شاه قلیخان محرم و رای ...

شاه قلیخان و سلطان را ... کیسو ... خیال ... وال و جگن ... و جمعی دیگر از بهادران عرصه

فیروزی به تنبیه و تادیب او ... تا شدند و حکم قضا مثال نفاذ یافت که اگر آن سرگردان دشت ادبار

از کردار ناهنجار خود ... سر بر خط فرمان نهد بعواطف خسروانه استمالت ... همراه بدرگاه آورند و الا در استیصال

بنیان حیات او کوشنده ملک ... سازند ... الجمله چون امرای عظام بحوالی ... رسیدند

... بالد بود که در ... مقاومت نیاورده ... که ... خیال ... نیاورده

... بموده ... و گله را از ... آمده ... بهادران نصرت قرین که

... م

بر سر ساحل آب رفته نگاهبانی می‌نمودند و چون کله صورت گرفتاری خود در این حال مشاهده کرده دست نیاز در دامن عجز زده بوسیله بعضی از
مردم متعینات لشکر منصور متوسل گشته برادر خود را با مهیس داس و بیربهراج همراه ساخته خود بجهت سامان بعضی ضروریات رخصت گرفت
داخل قلعه که معموری عظیم در جمعیت جنود سرکش راه یافت و ارکان ثبات او تزلزل پذیرفت و امرای عظام روی توجه بشهر مهیوا نهادند
در اثنای راه خبر رسید که از متمردان جنود سرکش بود بابای نخوت افزوده جرأتی میکرد و برای رسانیدن فوجی از مردم خود را بسرکردگی کوبالداس
تعین نمود جنود سرکش سوجا و دیبداس را با فوجی از مردم خود بکمک راول فرستاد و در حینی که مردم برای رسانیدن جوانی و خواستنی
مهیوا از آنجا بعنان معاودت منعطف داشته بودند راول با جمعیت فتنه اندوز رسید سر راه گرفت و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین
مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و دیبداس و ماقی برادر راول بر خاک هلاک افتادند و منهزمان درگاه فیروزی بارگاه فتح و نصرت شده
بسیاری از خون گرفتار اعلف تیغ بیدریغ ساختند و چون خبر جنگ برای رسانیدن رسید بر جناح استعجال شتافت و لیکن پیش از رسیدن
اقبال روز افزون کار خود کرده بود و بعد از این شکست راول نیز بملازمت و عجز و نیاز آمده پسر خود را همراه امرای خجسته اخلاق و افواج بحر امواج
متوجه تسخیر سواد شدند جنود سرکش قلعه را به تهانه‌ای راتهور و تهانه العال سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام بمحاصره
قلعه همت گماشته مورچلها تقسیم فرمودند و چون خاطر فیض مظاهر از انتظام این صوبه و ابراز خدمت رایت مراجعت بمستقر خلافه ارتفاع یافت
و بیست و یکم فروردی ماه الهی موافق هفتم ذی حجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال استعجال
عرضداشت منعم خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه سخت امتداد انجامید اگرچه بهادران
لشکر منصور در لوازم خدمت و مراسم قلعه گشایی نهایت جد و اهتمام بکار برده سر موی به تقصیر از خود راضی نمی‌بینند لیکن چون یکجا متانت قلعه
در یابت و پختگی از رونق فراوان بحصاران میرسد و سرانجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه وافر بوجه اتم میسر است
محاصره دلخواه صورت نمی‌بندد و معهذا موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی مآثر
شده اگر رایات جهانگشای و لوای نصرت فرا سایه وصول بر این حدود داده از دهر این ابواب مراد بر روی روزگار دولتخواهان
بزودی مفتوح خواهد گردید و مقارن این حال خبر شهادت کاکر علیخان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخاذیل افغان تاخته
کارنامه‌های شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از جنود در راه اخلاص مقهوران را از زخم تیغ جانستان بر خاک هلاک
انداخت و خود و پسر مردانه شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار شدند و خان عالم نیز سنجری بجانب تیغ بهاری تاختند

سرزد آن نمایان نمود و خبر ظفر فیلی با دیگر غنایم بدست آورده سالماً غانماً مراجعت معطوف داشت و خبر نوروز رسید که
حسن خان مینی که از بهادران لشکر مخالف بود بر بیمهای سعادت از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان
خان خانان او را استمالت عواطف شاهنشاهی سلطنه سرکار سارن را بجاگیر او مقرر داشته و او نیز در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه
تدبیرات نیکو بجا میسپرد و در جمله خاطرنشان خان خانان نموده که بجهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان دو کار ناگزیر و قرار داشت
اولاً بند دریای بن بن را باید شکست که درین موسم سیلابهای عظیم که بر بیرون قلعه عالی دارد در آب گنگ بر سر دو الا سیلابهای گران
آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران کارطلب بتسخیر حاجیپور
تعیین نمایند که بیشتر آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان بصواب دید او هر که همراه او معقول بود خان عالم را بتسخیر حاجیپور مقرر نمود
و میرزا الله درویش با رونهای که در که من از درگاه جم جاه بهمراهی این لشکر سرافراز شده بودند با جمعی از امرای خدمت فرستند و از نیش
کفت شکوه تسخیر حاجیپور روزی چند در عقده تعویق افتاد اما مجنون خان با فوجی از دلیران خدمت دوست لشکرکشی شد پس پیش
روی همت نهاد و به اندک سعی و شرد دلی اینجدست حسن انجام بدر برفت و با لوای مظفری که از جانب غنیم محل غفلت
این بند مقرر بود در آن شب از گران خواب ادبار غفلت در زند و حبس عقده در شوار بسهولت مفتوح گشت و چون از
حال آگاه شد از غایت خجلت شوالت در میان مخالفان بود در راه ادا رکی پیش گرفته بصوب بنگاله شتافت
بالجمله درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف بسوی ممالک شرقیه مقصور بود از غرایب جان خانان و شرح سوانحی که
لقاشته کلک بیان گردید الفوت تفهیم یافت و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با جمعی از بزرگان سرادق عفت
شاهزاده‌های عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا بکنار متوجه شوند و علاقه افغان با فیلخانه
و طویله‌ها و سایر شوبات عالی فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابوالفضل بسعادت
زمین بوس سربلندی یافت او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود در فنون علم و فضائل صوری آراسته
در گوشه اکره با فاده و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه پیشتر ازین پسر کلان او شیخ ابوالفیض فیضی متخلص که از
فرط اشتهار متولف و وضیع محتاج نیست بسعادت آستان بوسی سرافراز بود درین ایام تولع فضایل و کمالات
شیخ ابوالفضل معروض بساط عزت گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه

بلند و فطرت عالی

بلند فطرت عالی داردا و نیز بمحکم اشرف بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت و تفسیر آیة الکرسی را بنام اقدس موشح کرده
دست آویز سعادت ساخت لیکن بنا بر عدم استعداد سفر در لوهور از سعادت همراهی باز ماند و تا هنگام مراجعت موکب جهان شکوه
در گوشه اکره بخدمت خود روزگار بعبادت و صوبهٔ مسکیله ارشد و چون رایات اقبال بدار السلطنه فتحپور نزول اجلال فرمود
کوکب طالع او از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامکاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه تجلی آن در جای خود لطف سلک بیان
خواهد شد و درین هنگام شجاعت خان از پیش خان خانان آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت او را جهت زیاده سری
و تفرقه کوبی از گجرات مصحوب قاسم علیخان نزد خان خانان فرستاده بودند خان خانان بشکر این عطا لطف کبری او را معزز و مکرم داشته بانواع
خاطرجویی پیش آمد و جاگیر لایق تجویز نمود اما شجاعت خان از بلند فطرتی بیوفائی و کرنش جاگیر راضی نشد ناگزیر خان خانان در خواست گناه
او نموده بدرگاه معلی بارگاه فرستاد و متعاقب این حال شه رنجیر فیل از غنایم خان اعظم بدرگاه رسید و از آن جمله فیل گجرتن که بشکوه ظاهری و باطنی
آراستگی داشت داخل حلقه خاصه شد و در هنگامی که موکب جهانستان متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود بموقف عرض رسید که بسیاران احشام ملک
در گجرات اعلام فتنه و شورش مرتفع گردانیده اند لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات بتیول او مقرر بود مشمول
جلایل تفقدات و ملطفات ساخته رخصت گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم
شد که اردوی بزرگ بسرکردگی مظفر خان از راه خشکی روانه و آن گستاخ مزاج روستایی طبیعت با آنکه هنوز از جهات تقصیر گذشته
چنانچه باید بر نیامده بود قبول این خدمت ننمود و در برابر جوابهای دور از صواب معروض داشت و مجددا از نظر مرحمت افتاد و خدمت مذکور
بمیرزا یوسف خان رضوی تفویض یافت بنهضت موکب جهانگشا بتسخیر ولایت شرقیه چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک محروسه
و تربیت عساکر فیروزی مآثر واپرداخت حراست دار الخلافه بشهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه بیست و هشتم ماه الهی موافق نهم صفر در ساعت
سعادت اثر با دو شاهزاده بابی و دالاگوهر و مخدرات تتق عفت متوجه شدند و درین هنگام خدمت مریم مکانی کبری برای برکت قدوم و حفظ مملکت
انتقال از تغیر طبیب برای بهگوانداس تفویض یافت و اسامی مقربان بساط عزت که درین یورش اقبال صفت قرین موکب دولت بودند
بدین تفصیل است ۱ راجه بهگوانداس ۲ راجه مانسنگه ۳ زین خان کوکه ۴ شهباز خان ۵ صادق خان ۶
قاسم خان میربحر ۷ راجه بیربل ۸ جلال خان ۹ میرزاده علیخان ۱۰ سید عبدالله خان ۱۱ مادهوسنگه ۱۲ نقیب خان
قمر خان ۱۳ انبابت خان ۱۴ سید محمد خان موجی ۱۵ حکیم الملک ۱۶ بیشرو خان ۱۷ و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر ۱۸ قاضی ۱۹
یعقوب ۲۰ شیخ ابوالفضل فیضی دو فیل خاصه که در کلانی و تندخویی عدیل و نظیر خود نداشتند از فرط توجه همراه گرفتند اول ... زیاده

وانشوب

ماده فیلی در یک کشتی دوم فیلی بر کشتی دیگر و چون موسم برشکال و هنگام طغیان آب و تلاطم دریا بود در حوالی قصبهٔ اماوه چهار فیل کشتی
بگرداب فنا فرو رفتند و قریب بازالهٔ ایاس در موضع حکور معروض بارگاه معدلت گردید که زمینداری از بهات بدذاتی و سیاهروی
مغلوب نفسانیت شده با وجود بلاغت زنا شوهری میکند آن مرد و زن را او آورده بسزای عدالت مصیر خانه ساخته با زیرش فرمودند
و بعد از تحقیق و ثبوت بسزا رسانیدند و چون موکب اقبال از ازالهٔ ایاس گذشت در باد و تلاطم امواج از شدت باران و جوش خروش
آب و باد ده کشتی در آن روز غرق شده و به نقارخانهٔ خاصه مشهور تقدر اسپی رسید و در خلال این حال قاسم علیخان از پیش خان خانان آمده بحقیقت
غلبهٔ دولت خواهان و استیلای عساکر فیروزی مآثر معروض داشت و باعث انبساط و انشراح خاطر اولیای دولت گردید و در این
روز حضرت خاقانی حسین خان را یاد فرمودند که چرا همراه نیست مرخصان بمسامع جلال رسید که از سودای بر مزاج او مستولی گشته و در
حدود جاگیر خود ساخت و تاراج رعایا و زیردستان اوقات میگذرانید و چون وقت مقتضی آن نبود متوجه فسادات او بر حال
فرصت حواله شد و از حوالی بنارس شبرنگ تواجی را بزودی تمام روانه ساختند تا خان خانان فرستادند که بنوید قرب
وصول رایات اقبال رسانیده دلدهی امرا نماید و در حوالی بنارس اردوی بزرگ که به سرکردگی میرزا یوسف خان از راه خشکی میآید
بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره آن حضرت مجلسهای بادشاهانه آراسته با مقربان بساط عزت صحبتهای خوش
میداشتند و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب عشقیه را بآواز حزین دلنشین میخواندند و نهفته صورت و معنی
رفتها فرموده چشم حقیقت بین را بتقاطر اشک گوهربار منور مینمودند و چون موضع بجی پور از توابع جونپور مورد رایات منصور گردید
عرضداشت خان خانان و دیگر امرای عظام رسید که هر چند زودتر سایهٔ چتر جهان آرا بر فرق دولتخواهان افتد بهتر خواهد بود
و صورت تسخیر این ملک بزودی جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و اخلاص خان و جمعی از معتمدان خاص در خدمت ... نزدی
والا شکوه بجونپور رخصت یافتند و استمداد از حضور بایدات غیبی جسته بر جناح استعجال رایات فتح و فیروزی بصوب پتنه برافراشتند
و مقارن این عزیمت فتح ولایت بکر مبشر نجح مواطر اولیای دولت گردید و در معنی تفاول فتوحات بلاد شرقیه بود که
منتهیان عالم غیب بگوش ارباب بصیرت و هوش میرسانیدند و شرح داستان اقبال آنکه در اوراق سبق سمت ذکر یافت که محب علیخان
و مجاهد خان نبیره او بانتهاض هر چه تمامتر بتسخیر تهته و بکر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان بممانعت و مخالفت پیش آمد و قلعهٔ بکر را
مضبوط ساخت تخت همت بتسخیر بکر بسته بمحاصره آن پرداختند و سلطان محمود نیز در لوازم قلعه‌داری و سرانجام استحکام آن سعی
موفور بظهور آورد و دیگر از اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون دران قلعه قحط عظیم بهم رسید و سلطان محمود با وجود
فراوانی غله و فیروزی از ذوق مراعات حزم و احتیاط نموده اول حبوبات سه ساله و سی ساله که در قلعه بمرور ایام فراهم آورده بود
مادام قحط کرد

بمردم قسمت کرد و خوردن آن ماده اوجاع و آلام گشت و علت وبا بنوع یافت و از غرایب وقایع آنکه هر کس پوست
درخت سرس را خوشانیده خوردی از مردن جان بردی و رفته رفته پوست آن درخت بوزن طلا شد و وسعت آباد جهان
نزول سلطان محمود خان ساکت تر از چشم مور نمود چه جای قلعه بکر با کر بر عرضداشت بدرگاه معلی داشت که درین
مدت همواره لوازم اطاعت و مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ام و الحال نیز شاهراه اخلاص و فرمانبرداری ثابت
قدم لیکن چون با محب علیخان و مجاهد خان مشار عنهما روی داده و از جانبین غبار مزاحمتی و مخالفتی برخاسته با ایشان نمیتوانم ساخت
و از آن ایشان ایمن نیستم اما قلعه را بکس بندگان حضرت شاهزاده عالم و عالمیان وارث تخت اقلیم سلطان سلیم نموده با شفاعت
آن برگزیده دین و دولت امیدوارم که اگر از روی بیخبردی و نادانی مصدر تقصیری شده باشم رقم عفو بر جرائم این بنده
کشیده در زمره دولتخواهان منتظم سازند و یکی از معتمدان درگاه رخصت یابد که قلعه را سپرده متوجه آستانبوس شوم
خاقان کشورستان ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته میر گیسو را که از قدیمان درگاه بود بحراست قلعه رخصت فرمودند اما پیشتر از رسیدن
میر بجانب هستی سلطان محمود لب پرشده بود اهل قلعه انتظار میر داشتند و چون میر بحوالی بکهر رسید مجاهد خان قلعه گنجابه را محاصره
داشت و سامعه بیگم دختر محب علیخان که والده مجاهد خان میشد در بکهر بود از رسیدن میر برآشفت و عزایم ضد او آراسته بمدافعه
و مقابله روی آورد و از آنجا که میر نسبت باو کم جمعیت بود نتوانست دست و پای زد بلکه رفته رفته کار بر میر تنگ شد و نزدیک بآن
رسید که گرفتار گردد و خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی که از درگاه بامینی آن صوبه تعیین بود محب علیخان را بمواعظ
و نصایح در مقام قباحت فهمی آورد و مقرر ساخت که قلعه را واگذارند و میر قلعه را متصرف شد لیکن محب علیخان و مجاهد خان
از چنین ملک معمور دندان طمع نمی توانستند بر کند و بودن هم بیحکم مشکل می نمود عاقبت میر گیسو بمقدمات معقول قرار داد که
مجاهد خان بجانب تهته رود و محب علیخان با اهل و عیال و توابع و لواحق در قصبه لوهری بسر برد و بایں تدبیر خواست که بیک
نفوذه در جمیع آنجا انداخته مستقلا الملک را بالحیطه تصرف آورد و بعد از آنکه مجاهد خان و محب علیخان بموجب قرار داد عمل نمودند
جمع کثیر را ملکشیها نشانیده بر سامعه بیگم فرستاد و آن عورت از غایت تهور حویلی خود را استحکام داده بمحاربه و مدافعه
پیش آمد و یکماه روز چهار دیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهد خان با یلغار خود را رسانیده مردم میر گیسو را شکست داد و سپاه
دیگران الاف اسب در تصرف او بود تا وقتی که بهکر به ترسون خان مرحمت شد و برادران او حسب الحکم بآن صوبه رسیدند
میر گیسو از کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون دانست که کاری نمیتواند ساخت از آن اراده باطل

ندامت گزیده قلعه را به برادران سرتون خان سپرد کوبا آب و هوای آنجا بخاصه جنس است والا میر کیسو کمحاوا انقسم

از آنجا بگجاربان قلم ازین حمله متوجه کوتاه داشته سررشته سخن را بداستان سابق می پیوندند مبدع محلا چون میرزا کوسفند خان

و اردوی بزرگ بموکب منصور پیوست حکم شد که هر جا کشتیهای بادشاهی لنگر اندازند سرزمینی که فتح اوی

آن بابت معسکر اقبال گردد و روز دیگر آن حضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از آب عبور فرمودند پس گردکی آن

حضرت و قریب بالصد زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود تندی آب و طغیان دریا همه بسلامت گذشتند و از

غرایب اتفاقات آنکه در اثنای آب گذشتن ماهی جسته بر زانوی آن حضرت آرام گرفت و شگون گران معنی

شناس بر فتح و نصرت تفاول گرفتند و درین راه شهریار بشکار پهر روز از کشتی برآمده بشکار چیته خوش وقت می شدند

چنانچه روزی چیته را با آهوی گذاشتند و آن آهو از چنگ چیته خلاص شده راه سلامت پیش گرفت و در آن وقت

چیته دیگر رسید آن آهو را شکار کرد و بر زبان الهام بیان گذشت که چون چیته را با آهو میگذاشتیم بخاطر چنان

بر نواخته که درین شکار آنچه از عالم غیب بجلوگاه ظهور رسد صورت حال از آن قیاس فرماییم اکنون بخاطر

میگذرد که او درین مرتبه اسیر سرپنجه تقدیر خواهد شد و بار دیگر بقضای الهی شکار اقبال ثابت و قضا را آنچه بر زبان

الهام بیان گذشته بود مطابق آن از مکمن بطون بعالم ظهور جلوه نمود و بتوفیق الهی در جای خود نگاشته کلک وقایع

نویس خواهد شد و هم درین ایام سید میرکی میر عبدالکریم خضری حکم شد که پیش آمدن حال بطالعه جفر استخراج نماید

منهیان غیب این بیت بر زبان قلم دادند   بزودی اکبر از بخت همیون   برد ملک از کف داود بیرون

و غریب تر آنکه در هنگام نهضت والا از دار الخلافه نیز استخراج نموده بود این بیت برآمد   که هر چه باشد نشکست

جهار و بجد و شمار   ببک باسنخ فتح و نصرت از قدوم شهریار   و چون گذر خوشامخیم بارگاه عز و جلال گردید عرضداشت

منعم خان خانخانان که بشارت بخش فتح و فیروزی بود رسید مضمون آنکه جمعی کثیر از افغانان پسر گردی عیسی خان نیازی

که در تهور و دلیری سرگروه لشکر مخالف بود بر سر جل فتح خان زحند و جنگ عظیم در پیوست و از دو لشکر موج جلهای

عساکر اقبال جوق جوق مردم بکومک شتافتند و آنچه لود در پل سر خود را وقف شمشیر نموده و مقهوران تاب مقاومت

نیاورده جانب نهر بمیت برفرق ناموس خود ریختند و در جنگ مقتول عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر کشته شد و

و خاقان گیتی ستان عرضداشت خانخانان را بجنس نزد شاهزادهای بلند اقبال ارسال فرمودند که باعث افزای

خاطر گرامی گردد و چون موضع دومنی از اعمال بهوج پور مضرب خیام گردون احتشام گشت عرضداشت منعم خان رسید

التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت باران اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر ضایع شده اگر

دیوفی از افزایش

در بوقت از قورخانهٔ خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او عز قبول یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع
اسلحه بسرعت تمام بمعسکر عالی رسانیده بوجوابی قصه میر محتشم بارگاه جهانبانی شد میر غیاث الدین علی نقیب خان
حکم فرمودند که مبلغ ده هزار از خزانهٔ عالی گرفته بمسوماں مزار منوره شیخ یحیی منیری و معتکفان این آستان
و سایر مهاجان قسمت نماید و شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل منیری است و از اعاظم اولیای هندوستان سلسلهٔ چشتیه و
طایفهٔ فردوسیه میرسد گویند که شیخ را آرزوی فرزند بوده است بعلاوه شیخ شرف الدین یالی بهی ساخت و آن دانای
رموز الهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده بمژده فرزند خوشوقت گردانید و فرمود که چون بظهور این عطیه
عظمی کامیاب گردد بهمنامی ما موسوم سازد و شیخ در تکمیل نفس و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوفی
را بعبارت منقح در سلک تحریر کشیده و کتاب معدن المعانی و گنج لایخفی و شرح آداب المریدین از واردات
خاطر فیض مظاهر ایشانست و سه مجموعه مکتوبات که به بعضی از طالبان و مریدان خویش نوشته اند یکی مشتمل صد و
پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد و هشتاد و دیگر مشهور به بیست و هشت نامه و شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده
در بدایت حال پیوسته در کوه و صحرا بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام
الحق والدین رسیده باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته از ادب آورد و بمراتب بلند عروج نمود
بالجمله چون رایات کشورکشا بموضع مذکور ورود اقبال فرمود راجه تودرمل سعادت استانبوس دریافت
و حقایق عساکر منصوره و حال موفور صدا است و در باب آمدن منعم خان استمزاج نمود و حکم شد که زیاده از
دو کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مورچلها خود بخدمت مرجوعه قیام نمایند و بجا نشست راجه رخصت معاودت
یافت مدر بن ایام عرب بسر یا شم خان که بنیابت بار عرایض بلاد شرقیه میگذرانید بخطاب نیابت خانی اختصاص گرفت

فصول موکب عالی در دوازدهم ... پتنه و شرح سوانح آن خاقان کشورکشا با همت بلند و طالع ارجمند بمعان دولت و اقبال

روز چهارشنبه بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق شانزدهم ربیع الثانی رایات نصرت طراز مظاهر بهجت افرا
و خان خانان کشتیها را باقسام الیس و آتش باری برق اندازان آراسته پیکوه بهرچه تمامتر شرف رکاب بوس دریافت
بجلاجل نقدرات خسروانه سربلند گردید و حکم شد که منصبداران توپخانه عالی توپها و بندوقها را آتش در دادند
و غلغله عظیم در زمین و زمان را فرو گرفت و از فرط دخان و وفور غبار عالم چون روی اعدای دولت
تیره و تارک شد و صدای هولناک چند فرسنگ در چند فرسنگ پیچید و از هیبت آن لرزه در ارکان

و چون

سراسیمه

همت مخالفان افتاد و آواز نقاره و صفیر و نفیر اقبال و صدای کرنای نصرت هوش ربای افغانان شد بخت و همت
بخش اولیای دولت گردید شهریار بلند اقبال در ساعت مسعود مختار بمنزل خان خانان ورود شکوه و اجلال فرمود
و آن دولت بهشت توره و آن پایه سامی نفایس اجناس و نوادر امتعه برسم پیشکش و نثار معروض مجلس فردوس نگار گردانیده و محمد
قلیخان برلاس و قباخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای عظام که درین فیروزی بدوام خدمت
سعادت پذیر بودند دولت زمین بوس دریافتند و همچنین دیگر امرا و سرداران دیگر جوانان فوج فوج و جوق جوق سجدات عبودیت
بتقدیم رسانیده مورد اقسام نوازش و تحسین شدند و روز دیگر خاقان کشورکشان اطراف قلعه را بتمعن نظر سنجیده بجهت تسخیر
حاجی پور که در فسحت قلعه دخل عظیم داشت پیش نهاد همت عالی فرمود و خان عالم میرزا علی علم شاهی و سید محمد بخاری و پسران
راجه گجپتی را با فوجی از بهادران قلعه کشا حکم شد که بر کشتی ها نشسته و توپخانه شایسته همراه گرفته متوجه تسخیر آن شوند و حاجی پور
در محاذی پتنه واقعست و دریای گنگ بعرض دو کروه در میان آن دو شهر و نهر از جوشش و خروش میگذرد و مدار استظهار متحصنان
و امداد آذوقه از آنجاست و هم درین روز ایلچی داود بوسیله خانخانان سعادت کورنش یافت پیش ازین روز رایات
اقبال خانخانان خالدین خان را نزد او فرستاده پیغام کرده بود که هنوز رشته صلاح از دست نرفته فکری بحال خود باید کرد
و زینه بپای دولت خواهی باید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد که این مستی تا کی خمار غروری است داود
یکی از اعیان خود را مصحوب خالدین خان بدرگاه فرستاده در لباس حیله سالوسی معروض داشت که من از تقصیرات گذشته
نادم و پشیمانم و بودی که مرا به این روز نشانیده بود بسزای خود رسید اکنون سر بر خط اطاعت و فرمان نهاده امیدوارم
که قدری از ممالک بمن مرحمت شود که روزی چند در تدارک تقصیرات سابق کوشیده لیعود دولت استقبال بوس سرفراز
گردم و چون مصدر جرایم عظیمه شده ام بالفعل با حرز دولت ملازمت جرات نمیتوانم نمود حضرت خاقانی در
جواب فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی داده زبان او با دل موافقت نماید بی شایبه توهم و مخاطره روی امید
بدرگاه سلاطین پناه نهد بهتر از آنچه در مخیله او گذشته باشد بتفقدات و تلطفات شرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب
و دفع الوقت منظور است یکی از دو شق اختیار نماید یا جان و مال و ناموس چندین هزار کس عرضه تلف نکرده و اول آنکه ما و او
تنها بعرصه همت قدم نهاده با یکدیگر مبارزت نمائیم بالعنایت الهی و تایید آسمانی هر که نصرت یابد ملک از و باشد
و اگر با این جرات همت او یاری نکند یکی از مردم خود را که بمزید شجاعت و نیروی دل و قوت بازو از دیگران امتیاز
داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران فدائی در برابر او فرستیم تا ازین هر دو هر که ظفر یابد فتح از آنجانب باشد

واگر نه این بسم قرار می‌توانند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نمایند با ارباب شرفیلی تحلف او مقرر سازیم و از این فیلان هر کدام

غالب آیند فیروزی از آن جانب باشد داود که ممنون بود بی بود هیچ یک ازین سخنوران راضی نشد و بتکلف آن قدر جرئت

را در حضرت شکوه حضرت خاقانی چه وجود که ام قدرت و مقارن استحال حاجی پور به نیروی همت بهادران فیروزی نشان فتح شد

و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید عساکر نصرت مآثر کار بر حارسان حاجی پور تنگ ساخته‌اند و عنقریب ابواب فتح و فیروزی

ارتفاع خواهد یافت خاقان گیتی‌ستان بمرحل شاهم خان که از آنجا حاجی‌پور مرئی می‌شد بر آمده بنظر دوربین تماشای جنگ منظور نمودند

اگرچه تیر دلیران حانشار و کاربرداز بهای دلاوران عرصه کارزار جا بجا باید بتحقیق نمی‌یافت اما بهیولائی بنظر درمی‌آمد که اشتغال

قلعه افروز شد بازار زد و خورد گرم است در بموقت جمعی از بهادران کار طلب را از کشتیها نشانیده بکومک تعیین فرمودند

و متحصنان تیر دست از جان شسته غراب چند بر سر راه آورده‌اند و بهادران آتش خوی در باد ل با عضاد اقبال روز افزون

جلبهای ارتحانه بکار برده غنیم را بر دو شستند و هنوز این مردم بکومک نرسیده بودند که حصار حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر

غازی مجلس که از سرداران عمده بود با گروه انبوه از مخالفان بر گشته روز کار در عرصه کارزار افتاده بقیة السیف بصد جانکندن

زخت حیات بساحل نجات رسانیدند و بعضی او باش بی اجازت امرا شهر را آتش زدند خان عالم دران طلبه تردد نمایان کرد

راجه گجپتی با پیادهای شمشیر باز و میرزا علی اکبر سپاهی و سید شمس بخاری با خان عالم خوبها هم بالی نمودند و اکثر از بهادران کار طلب

را دست بهمت بکار بستند و این فتح که سر آغاز فتوحات ممالک شرقیه بود حال از ای شناید مقصود گردید دیگر بهر جنبش خود دانی

داود افغان بصوب بنگاله و فتح حاجی پور چون ظلال فتح و اقبال بر مفارق بهادران قلعه کشا افتاد شعشعه انوار عظمت و شکوه

بران دیار یافت رونق دیگر در عساکر فیروزی مآثر پدید آمد و دلاوران شیر صولت تلاش خدمت از یکدیگر گوی سبقت ربودند

و متحصنان دل بالای داده برو رباین شستند و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن استحال حاجی پور که اعتضاد

قوی اهل قلعه بود تیغ همت اولیای دولت مفتوح شد مقدمه داود که بدست باده غرور و پندار بود اصلا قدم بسعادت بر شاهراه

اطاعت و فرمان برداری نمی‌نهاد و همانطور در مقام ضلالت و جهالت استاده بدبیری بجهت نجات خود نمی‌اید بسند با آنکه

شب بیست و پنجم امرداد الهی که مست بیشعور افتاده خبر از خود نداشت جمعی از خبر اندیشان او اتفاق نموده او را بکشتی انداخته

راه بنگاله بیشگرفتند و گوجر خان که عمده دولت او بود با مجموعه فیلان و عموم سپاهیان از دروازه آهوخانه بر آمده بر راه خشکی

فرار نمود و عربده شورشی و جنبشی در قلعه پدید آمد افغانان سررشته تدبیر و صلاح از دست داده نمودند بکجا باید رفت و چه باید کرد

بعضی از اضطراب و هول جان دران تاریکی دریا را از کشتی بهتر گرده غریق بحر فنا شدند و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم با کشتی
فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش آمدن پایمال گشتند و از زحام گریزند و طایفه که راه بیرون شد نیافتند خود را از برج و دیوار
بخندق انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و دران شب که صبح اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع
منکشف نگشت چندی صورت شبگون در آئینه توهم مشاهده مینمودند و بعضی نقش کم بخش داوود و بر سم خوردگی مخالفان
بر لوح نفس منقش میشد بعد از زمانی متحقق شد که حقیقت کار چیست و آن شاهسوار عرصه اقبال بر فیل بالسندر که از فیلان حلقه خاصه
بهر نو جرات و حسن صورت ممتاز و بتعلیم حسنه و تندی رفتار امتیاز داشت سوار دولت شده در اول شب عزیمت
تعاقب او پیش نهاد همت عالی فرمودند و منعم خان فرق خدمت بر زمین ادب نهاده معروض داشت که با نور افروزی آفتاب
عالمتاب توقف موکب جلال از لوازم حزم و احتیاط است و چون بر نوا انوار فتح و فیروزی زنگ زدای وجود اعادی
دولت گردید انچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل خواهد آمد ملتمس خان خانان بعز قبول مقرون گردید و صبح آنروز رایات
نصرت طراز ظل معدلت بر شهر پتنه انداخت و غنایم موفور از فیلان نامی و اجناس نامحصور بتصرف اولیای دولت در آمد
و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه بر اسب نور بیضا که سرآمد طوایل خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران تیز جلو
متعاقب گوجر که خلاصه فیلان را همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند و حکم شد که خان خانان اردوی بزرگ را
سرکرده باهستگی بیاورده باشد و چون ورود موکب اقبال بدریای پن پن اتفاق افتاد عنان عزیمت بدست توکل سپرده
سواره از دریا گذشتند و ملازمان رکاب فیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را بآب زدند و با وجود
جوش و خروش دریا و طغیان آب بمیامن تائید غیبی دامن جهانیان هیچکس از موج خیز فنا تر نشد و همه در سایه عزت و سلامت
گذشتند و قریب بقصبه دریاپور که تخمینا سی کروه مسافت بوده باشد عنان بارگی جهان نورد را باز کشیدند و چون شب پرده ظلمانی
بر روی روزگار اعدای دولت افکند مراعات خاطر ملازمان رکاب اقبال فرموده در کنار آب وقفه استراحت اتفاق
افتاد و مجنون خان و شهباز خان و چندی از امرای کارطلب تکامشی هزیمتیان تعیین نمودند اگرچه گوجر در بین ایلغار گرفتار نشد
و قصد جان کندن نبرد بسلامت بدر برد دران سراسیمگی و اضطراب با جمع کثیر در دریای پن پن غرق بحر فنا گردیدند و دو صد و شش
فیل بتصرف اولیای دولت در آمد و از پیش فیلان اکثر بحسن صورت و زیب آراستگی داشتند و دران شب که موکب دولت در کنار دریای

[illegible]

کنک نزول اجلال داشت منجنیک کشتی مملو از اسباب و اموال برهمونی ناخدای اقبال در حوالی معسکر اقبال پیوست
و غنایم موفور بتصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد از انجمله عموم حملی وارد و بازاری را در سر راها و گذرهای آب بدست آمد
زیاده از احصای شمار است بالجمله چنین لشکر آراسته که بکیفیت و کمیت مثل آن بعمرها و قرنها نتوان نمود نمایند اقبال
روز افزون بنوعی و برآن وا انبر گردید که ما فوق آن متصور نباشد و چنین پیسر عدلی که از زبونی طالع نعیم پیوسته بود بدست
افتاد و نسبتی خانخانان بیاسا رسید و در توقف از خانخانان و سایر امرا کنکاش خواستند که هر کدام فراخور استعداد و
دریافت خویش صلاح دولت و صواب دید وقت و توقف عرض رسانید جمعی چنان لایق دانستند که تا گذشتن موسم باران
درین ملک توقف فرموده با انتظام و استحکام ولایت مقبوضه باید پرداخت و این ملک نوشکفته را از خس و خاشاک
مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران رفتند که بی تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت تجدد
پرداختن و جمع ساختن نشود و حضرت خاقانی از فروغ باطن و غیب دانی بر کنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر
بنگاله پیش نهاد همت عالی ساختند و منعم خان خانخانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت آثار و لشکر
جرار خان نامار که شمار آن به بیست هزار میکشید به تسخیر بنگاله رخصت یافت و چاکران مردم در صوبه بهار رخصت شد
راجه تودرمل را که مجدد المصدر خدمات پسندیده گشته بود بعلم و نقاره امتیاز بخشیده همراه خانخانان تعین فرمودند
و همچنین دیگر بهادران عتبه اقبال که درین لشکر مقرر شدند فراخور استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند
و درات ارجمند شرف اندوز گردیدند و اسامی تعینات آن لشکر بدین تفصیل است ۱

محمد قلی برلاس ۲ مجنون خان ۳ قیا خان ۴ اشرف خان ۵ خان عالم ۶ شاهم خان ۷ باقی خان ۸ راجه تودرمل ۹
لشکر خان ۱۰ بابا خان ۱۱ حیدر خان ۱۲ میرزا قلی ۱۳ لعل خان ۱۴ پاینده خان ۱۵ معین خان ۱۶ حاجی یوسف خان ۱۷ نقیب خان ۱۸
قاسم خان ۱۹ میرزا علی علم شاهی ۲۰ صالح عاقل ۲۱ نور محمد ۲۲ قتلق قدم خان ۲۳ خواجه عبدالله ۲۴ کچک خواجه ۲۵ تاش خان ۲۶
سید عبدالله خان ۲۷ اعتماد خان ۲۸ و بعد از نسبت عساکر و انتظام مهام آن صوبه رایات مراجعت بدار الخلافه
ارتفاع یافت و حکم شد که میرزا یوسف خان بدستور معهود سابق اردوی بزرگ را از راه خشکی می آورده باشد
و چون ظاهر بلده جونپور مورد رایات اقبال گردید تسخیر قلعه رهتاس که پیش نهاد همت عالی شد و آن قلعه ایست
بغایت عظیم که در وسعت و رفعت و استحکام عدیل و نظیر خود ندارد از جمله چندین قریه برفراز آن واقع است
و زراعت بسیار میشود و اصلا احتیاج به آذوقه بیرون نیست و چشمه های خوشگوار بسیار دارد و به اندک حفری

آب برنرس برمی آید و بر فراز کوه بیتست که با کنگره بروج آسمانی دعوی همسری مینماید ‌ ز آسیب چنبر فلک اندر فراز آن

بر کنگره چمیده رود مردم ماستان ‌ بالجمله وسعت و رفعت این قلعه بمثابه ایست که محاصره آن محل نیست و بکثرت جمعیت و فراوانی

آلات قلعه‌گیری مسخر این محال و این قلعه را [illegible] خان کرزانی و پسرش بهادر خان در تصرف داشتند و فرحت خان با فوج

شایسته بتسخیر آن رخصت یافت و مظفر خان که هنوز خجلت زده تقصیرات شایان بود امید که بسعادت کورنش دریابد بهمراهی او مقرر شد

حاجی خان سیستانی و فتح خان مسند علی و ضراوآدی برلاس و خواجه شمس الدین خوافی و باقی خان کولابی و جمعی دیگر از بهادران

عرصه کارزار برفاقت او تعین فرمودند و چون همت جهانگشا از انتظام این لشکر فیروزی اثر وا پرداخت از آن منزل

کوچ فرموده در حدود شیرپور وصول موکب منصور اتفاق افتاد و در آن روز از کشتی فرود آمده منزل میرزا [illegible]

را بمقدم گرامی رونق آسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان نیز بحراست اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ و مقام

احتیاط تمام مرعی داشته تاکید تمام نماید که زراعت پایمال نشود و مردم اردو دست تطاول دراز نسازند و از آن منزل

موکب ظفر نگار بطریق ایلغار متوجه پیش شد یکشانروز بسرعت هر چه تمامتر آمده روز دیگر بحوالی پتنه رسیدند و شاهزادهای

عالی مرتبت و پردگیان سرادق عفت که چشم انتظار بر شاهراه دیدار داشتند بسعادت ملازمت کامیاب گردیدند و سایر

پرستاران عتبه خلافت بدولت کورنش و زمین بوس اعز اختصاص گرفتند و از کمال دوربینی و مراعات حزم و احتیاط

روزی چند درین مصر اقبال دفعه رایات جلال صلاح حال دانسته به نظم و نسق ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت

بهار و سایر آن دیار از غبار فتنه و آشوب مصفی گردد و تسخیر ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود و قضارا درین چند

روز بعرض اشرف رسید که قاسم خان مشهور بکاسو و محمود خان با جمعی از اوباش افاغنه بحدود بهار آمده اعلام فتنه

و آشوب مرتفع ساخته اند از آن [illegible] کارخانه سلطنت میرزاده علیخان و شاه غازی خان تبریزی و میر علاء الدوله

قزوینی را با فوجی از بهادران کار طلب بدفع ارباب فساد رخصت فرمودند و حکم شد که باتفاق محسن خان و سایر جاگیرداران

آن صوبه باطفای نایره فتنه و آشوب آنها کمر همت بربندند و نام مردها کاربند خدمت شده در اندک فرصتی تمام آن مقهوران را

آواره دست [illegible] گردانیدند و [illegible] خار چمن ملک بهار از خس و خار اهل ادبار پاک گردید و از سوانح این ایام

معاتب شدن صادق خان است و محرومی او از سعادت کورنش بیش ازین بهمت ذکر یافت که او را با میرزا یوسف خان

بحراست اردو و اردو تعین فرمودند که از راه خشکی سرکرده بدار الخلافه رسانند و در حینی که فیلان خاصه را از آب جوسا

میگذرانیدند فیل [illegible] که از نوادر روزگار بود در جوش مستی بتلاطم امواج غرق بحر فنا گردید و چون از اردوی معلی بصوب

والا [illegible]

والا ملحی شد و شیوع این واقعه معروض بساط جلال گشت صادق خان را معاتب و مخاطب ساخته از نظر مرحمت انداختند
و حکم شد که بی ادراک سعادت کورنش بولایت پتنه شتابد هر گاه جیلی که نعم البدل آن تواند شد بظهور رساند
متوجه ملازمت شود مراجعت موکب اقبال بدار الخلافه آگره و رسیدن مژده فتح بنگاله چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک بهار
واپرداخت رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع یافت و در ساعت مسعود و فرخ دوازدهم مهر ماه
الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد و بیکی از عساکر کیهان شکوه که بتسخیر بنگاله تعین شده بودند قدری دل نگرانی بود که
در یوسف مژده فتح بنگاله مسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره نطاق خدمت
به تسخیر الملک بستند نخست قصبه سورجگده به تیغ همت اولیای دولت مفتوح شد و افغانان مقهور با صدمه لشکر
منصور نیاورده سیجنک راه فرار پیش گرفتند بعد از آن مونگیر بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد و راجه سنگرام زمیندار از
کهرکپور که از زمینداران معتبر الملک است و پورنمل راجه گیدور با دیگر زمینداران آمده خان خانان را دیدند و لوازم اطاعت و بندگی
بجای آورده در زمره دولت خواهان منتظم گردیدند و همین طور رهتاس کلیهور و کهل گانو بتصرف اولیای دولت درآمد
و چون موضع گونه مورد عساکر ظفر قرین گشت بتحقیق پیوست که اسمعیل سلحدار که داود را الخطاب خان جهانی داده بود
با لشکر بیشمار قلعه گدهی را استحکام داده صعب تر آنکه از اینجا تا گدهی تمام زمین در زیر آبست و عبور لشکر منصور در نهایت تعذر و
دشواری و این گدهی بمنزله دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه سر بفلک کشیده که صعود بر آن از
محالاتست و جانب دیگر بدریای گنگ اتصال دارد و میان آن قلعه متحکم واقع است امرا مجلس کنگاش آراستند در افتتاح
این عقده دشوار تدبیرها بکار بردند و بعد از گفت و شنود بسیار به رهنمونی زمینداران رای همه بران قرار گرفت که از میان
ولایت نیلی راجه راهیست نهانی و اگرچه عبور جاروا های بار بردار از آن کریوه مشکل است اما سواران جریده
بهر حال میتوانند گذشت مناسب آنکه فوجی از بهادران سبز دست بآن راه شتابند و فوج دیگر از همین راه راست متوجه
شوند تمکین که پای همت مخالفان از جای رود لاجرم مجنون خان قاقشال را با بسیاری از بهادران کار طلب بآن صوب تعین نمودند
و قیاخان با افواج شایسته بهمین راه راست رفت و منعم خان خانان با بقیه لشکر در جای خود بود که ابواب فتح و فیروزی
بر چهره مراد اولیای دولت خداداد کشاده شد ظاهراً جمعی از ملازمان خان خانان سر جلوی نموده بیشتر از افواج خود در آب نیله

رسانیده اند و مقارن آنها قیاخان با فوج آراسته می رسد و صیت آمدن مجنون خان نیز با افواج دیگر از راه متعارف بلند آوازه می شود
و یکبارگی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفته سررشته تدبیر و ثبات از دست دادند و سراسیمه راه فرار پیش گرفتند و روز دیگر خان
خانان صفوف آراسته خود را رسانید و مجنون خان نیز بعساکر اقبال ملحق شد و بی تردد و محنت چنین قلعه محکمه منیعی بمیامن اقبال روز افزون مفتوح
گشت و چون مژده این فتح از عرایض منعم خان و دیگر دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال بسجدات شکر
ایزد متعال بتقدیم رسانیده فرمان استمالت با مراسال داشته بانواع نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند
و در همین ولا غازیخان بدخشی و جمعی دیگر از کابل بسعادت آستانبوس رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند و از علوم ظاهری و تهذیب
اخلاق بهره تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان میرزا حکیم بود و برهنمونی سعادت ازلی و بدرقه همت عالی و همعنان
فطرت بلند نطاق خدمت بر میان جان بسته بدولت ملازمت سربلندی یافت و چون قصبه مانکپور مخیم بارگاه گردون
شکوه گردید از عرضداشت منعم خان خان خانان بمسامع عز و جلال رسید که داود آواره دشت ادبار شد و بمیامن اقبال روز
افزون خاقان ربع مسکون افواج بحر امواج بدار الملک تانده که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است درآمد و تفصیل این
مجمل آنکه چون گدهی مفتوح گشت داود تاب صدمات عساکر نصرت لوا نیاورده سراسیمه از راه دریا بجانب ستگانو
روی ادبار نهاد که شاید در حدود اودیسه خود را جمع ساخته و چندی از اوباش فتنه انگیز بهم آورده غبار فتنه و آشوب مرتفع سازد
خان خانان به تانده آمده با انتظام افواج لشکر کشیده و اصلاح پراکندگیها ممالک مفتوحه همت گماشت و
چون حقیقت حال از عرضداشت خان خانان بمسامع جلال رسید پادشاه حقایق آگاه زبان قضا بیان بستایش و ستایش این موهبت
بی قیاس گهربار فرموده فرمان تحسین و آفرین بخان خانان و دیگر امرای جانفشان مرسل داشتند و منزل بمنزل بنشاط شکار
بر واحه متوجه دار الخلافه شدند و از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است از دار فانی بقدسی سرای جاودانی او بحکم اشرف
در جونپور بود روزی از سرنوشت آسمانی فیلی بجانب او دوید خواجه سراسیمه روی بگریز نهاد و در اثنای دویدن پایش
بقطعات بحیده افتاد و آسیب عظیم باو رسید و در حوالی لکهنو بعالم آخرت گرایید و چون نوحجی ... مود در ایام اقبال
گشت جنبش خان که بنابر عارضه اثر سودا از سعادت ملازمت چندین سفر محروم مانده بود دولت زمین بوس
دریافت و چون ۳ منزل دار الخلافه نزول موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد عزیمت طواف مزارات
مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان منزل اگره را در جنب داشته متوجه دار البرکه دهلی
شدند و در آن مصر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی و شرایط تعظیم و حق شناسی بتقدیم رسانیدند و مجاوران

[illegible]

آن بقاع مقدسه و سایر محتاجان را آبندورات و تصدقات بهره ور ساخته سحاب مکرمت غبار احتیاج از چهرهٔ حال
فقرا و مساکین پاک شستند و از راه تا نزول بقصد زیارت روضهٔ معینیه متوجه خطهٔ فیض اساس اجمیر شدند و چون بحوالی نزول
مقرب جناب سپهر احتشام گشت خانجهان از لاهور رسیده در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت به اقسام عواطف
و مراحم شرف اختصاص گرفت و مقارن این حال خان اعظم میرزا عزیز کوکه نیز از گجرات آمده بدولت آستان بوس
سعادت جاوید اندوخت و بجلایل عنایات نوازش چهرهٔ عزت برافروخت موکب گردون شکوه بمبارکی و
فیروزی بدار البرکه اجمیر نزول اقبال فرمود و خاقان بحر نوال مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیده مجاوران
و سایر محتاجان را بانعامات و ادرارات بهره ور گردانیدند و درین ایام که خطهٔ اجمیر بنور حضور پادشاه صوری و معنوی
رونق آسمانی داشت رای رایسنگه از قلعهٔ سوانه جریده بدرگاه معلی آمده عرض نمود که چندرسین در حدود جودهپور
شورش انداخته و عساکر اقبال که به تسخیر قلعهٔ سوانه اشتغال دارند بدفع آن مقهور نمی توانند پرداخت اگر فوجی دیگر
به تنبیه و تادیب او تعیین شود مناسب دولت خواهد بود رای رایسنگه رخصت معاودت یافت و حسب الالتماس او طیب خان
و سید هاشم(?) بیگ توقبای و سبحان قلی ترک و جرجان(?) و غضنفر خان و شورداس با فوجی از غازیان عرصهٔ همت باستیصال(?)
آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چندرسین تاب مقاومت نیاورده از حدود رامپور(?) خود را
بشعاب جبال و کریوه های دشوار گذار کشید و بهادران نصرت قرین نیز روی همت بکوهستان نهاده مقهوران را تعاقب(?)
نموده(?) و بسیاری از کفار شقاوت آثار علف تیغ آبدار شده بقیة السیف بهمراهی آن برگشته روزگار
آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزی نشان بهمین تسلی شده عنان همت از تعاقب او باز داشتند و بی طلب بدرگاه
معلی معاودت نمودند و ظهور این جرأت بر پیشگاه سریر معدلت بالسند(?) بد افتاد بجهت عبرت دیگران حکم شد
که روزی چند در زندان ادب محبوس باشند و چون خاطر اقدس از انتظام اجمیر وا پرداخت خان اعظم را بجلایل
تفقدات سرو(?) اختصاص بخشیده حکومت و حراست ممالک گجرات رخصت انعطاف یافت و موکب
گیهان شکوه بصوب دار الخلافه نهضت اقبال فرمود و حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در هر کروه جای یک
مناری بجهت علامت کروه اساس نهند و سر آباهای(?) منار را بشاخهای آهو که درین راه شکار شده زینت بخشند تا ره نوردان

باد به سعادت را اعتضادی و دولتی بهم رسید و خاقان ستوده خصال همعنان دولت و اقبال در ساعت
تشریف بدار الخلافت نزول اجلال فرمود و از نوادر وقایع که درین ولا سمت ظهور یافت اساس عبادت خانه است
و آن خانه سعادت آشیانه مشتمل بر چهار ایوان ترتیب کردند و بادشاه حقایق آگاه شبهای جمعه دران مجلس قدسی مسند
داد و دهش جلوس میفرمود و طبقات انام از فضلای روزگار و مشایخ کبار و سایر محتاجان از خواص و عوام
در حوالی مجلس بهشت آیین فراهم آمده دامن دامن سیم و زر از گنجینه مرحمت میافتند و در تنقیح عیار حقیقت و
معرفت کوشیده میشدند و اهل دانش از رشحه سحاب فیض فضل نامتناهی سیراب امید میگردیدند به حکم اشرف
مقربان بساط عزت همواره در طلب اهل استحقاق بوده دران شب متبرک هر کدام را که سعادت
ادراک محفل عالی سرفراز میساختند و ضابطه چنان قرار یافته بود که در ایوان سمت شرقی نوئینان عظام
و امرای کرام بسعادت حضور عز اختصاص گیرند و در ایوان جانب جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش
بشرف صحبت فیض منقبت مستفید گردیدند و در ایوان طرف مغرب سادات عالی درجات و اهل
نسب منسوب بنشینند و در صفه شمالی صوفیان صافی باطن و صاحبحال بزم حقیقت گرم دارند و همواره
ارباب ظاهر اشتغال خود را در معرض بیان جلوه داده انوار واردات طبعیه و قواعد که مورد فتوحات
غیبی است به جوارات فی تبلی میشدند و اصحاب باطن چراغ افسرده خود را از شعشعه معرفت
روشن میساختند و نکات بلند و سخنان دقیق از خفایای معارف بر زبان معجز بیان که مترجم احکام
ایزدی است میگذشت و هر کس در خور فهم رسای خویش بهره ور میشدند بیت ساقیان لجه ای چون شراب اندازد
هوش گوید که شرابان ساغری کن ساغری فیریق و تیره شب زنده دار همه مرده دلان روزگار را
بنوشتن داروی عاطفت حیات جاوید می بخشیدند و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور از بنگاله بدرگاه
سپهر بارگاه بوکالت منعم خان خان خانان قبله ارباب فطانت جاگیر خانخانان در صوبه بهار بود چون بیمن
اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون ممالک بنگاله مفتوح شد خان خانان خواجه شاه منصور

مغرب

نیم‌ازاری را که در دیوان سرکار او بود به درگاه معلی فرستاد و التماس نمود که جاگیر من در آن صوبه تنخواه شود و خاقان ملک‌ستان
ملک‌بخش ملتمس او را به عز قبول مقرون داشته جاگیر خاطرخواه مرحمت فرمودند و خواجه شاه منصور در مهمات جوهر فطرت و کاردانی
خود را در نظر مشکل‌پسند آن حضرت جلوه داد ذکر مخترعات حضرت خاقانی از قسم داغ و غیره چون همگی نیت حق آشنای خاقان حقیقت
شناس مصروف و معطوف بر آنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیردستان که ودایع بدایع
آفریدگار اند بجمعیت خاطر و فراغ‌الحال و فارغ‌البال زندگانی نمایند و به میامن آثار عدل و احسان ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان دولت
ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده باشند و در قسمت مواجب ستم شریکی و تفاوت و بلند مرعی ندارند لهذا حکم عالی از مکمن عدالت
شرف ارتفاع یافت که چون در آغاز جلوس سریر اورنگ خلافت متصدیان اشغال دیوانی جمع قصبات و قریات از قرار واقع
موافق حال حاصل نبسته اند و شیوه که به بسیار آرد و جمعی از نویسنده‌های راست قلم از آیین تمام ممالک محروسه را به قید ضبط در آورده جمع منقح از
ده و نسخه که اعتماد را شاید به دفترخانهٔ اعلی رسانیدند و در زمان سابق جریب را از طناب می‌ساختند و در خشکی و تری تفاوت می‌کرد
و دست آویز ارباب تغلب می‌شد بنابر آن حکم شد که جریب از نی ترتیب نمایند و به حلقه‌های آهنین اتصال دهند و از قدیم جریب پنجاه ذرعه بود
در هولا بجهت رعایت رعایا شصت ذرع قرار یافت و عمال متدین به تحصیل خالصات تعین فرمودند و با آنکه ولایت گجرات و سورته
و بهار و بنگاله و اودیسه را بجهت سرحداری ضابطه مستثنی داشته بودند و همچنین کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و تته و سواد بجور و تیراه و بنگش
و خاندیس و دکن داخل قلمرو پادشاهی نشده بود صد و هشتاد و دو عامل نامزد گردیده و به هر کدام یک کرور سکه حواله شد و از این جهت منصب
کروری اشتهار یافتند و جمیع بلاد ممالک عرصه خلافت را در خور شایستگی مراتب و پایه خدمت و حوصله جمعیت داری و وقوف سرداری مناسب
قرار داده حکم علوفه نقدی شد که مواجب خود را فصل به فصل از خزانه عامره می‌گرفته باشند و چون بعضی امرا و منصب‌داران در نگاهداشتن
سپاهی و ادای خدمات لشکری مداهنه بسیار می‌کردند و نوکران کهنه فعله‌های حصاری تیر هر روز نیس آقای و هر هفته جای می‌رفتند بنابر آن ضابطه داغ
مقرر شد و منصب از ده باشی تا پنجهزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه را تعین فرمودند و به نسبت حقیقی مقرر شد که منصب‌دار اسپ و فیل
خاصه خود را جدا به داغ رساند و سپاهی اگر لایق سه اسپه باشد سه اسپ و اگر لایق دو اسپه باشد دو اسپ و اگر لایق یک اسپه باشد یک اسپ
به داغ رساند و همین طور هر کدام را علوفه مشخص شد و اسپان را پنج مرتبه قرار دادند اول عراقی دوم ترکی سوم یابو چهارم تازی پنجم جنگله
و از ضابطه‌های پادشاهی که در این ایام رایت ظهور برافراشت تعیین واقعه نویسان است هفت نفر از نویسنده‌های راست قلم که به جوهر فهم و شایستگی
خدمت حضور امتیاز داشتند به خدمت واقعه نویسی خلعت افتخار پوشیدند و حکم شد که هر کدام یک شبانه‌روز از آنچه در مجلس بهشت آیین
بگذرد در قید کتابت آورده جمیع احکام را به رساله و معرفت شخصی که متعرض امور باشد استحکام بخشند و مدار سررشتهٔ احکام بر واقع نویس

منقح

بهاده اند که یاد اصل واقعه بشود و یادداشت بمهر ارباب فی‌حل برسد معتبر باشد و از مخترعات این ایام تعین چوکی نویسان است
که جمیع منصبداران و احدی وغیره که بنابر تنخواه حاضر شوند نسخه او برسند و قبوض علوفه از خزانه عامره تنخواه یابند و تصدیق و
مهر او معتبر باشد ذکر آواره شدن داود بصوب ستالکام و ادبار سلیمان و دیگر افغانان چون بعنایت ایزد سبحانه ملک وسیع بنگاله
به تسخیر اولیای دولت در آمد داود بصوب ستالکام و اودیسه روی ادبار نهاد و سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان
بجانب کهوره کهات آواره شدند و خان خانان باتفاق راجه تودرمل تانده را در حیطه تصرف آورده بانتظام
ممالک مفتوحه همت گماشت و محمد قلی خان برلاس را با خواجه عبدالله و محمد قلیخان توقبای و شاه خان و
قمر خان و مقبول خان و طالب بیک و ناصر بیک و دیگر مبارزان عرصه فیروزی بتعاقب داود تعین فرمودند و مجنون خان
و بابا خان و جباری و میرزا بیک و خالدین و جمعی را بصوب کهوره کهات و مراد خان را با فوجی بطرف فتح آباد و اعتماد
خان را با جمعی بجانب ستالکام رخصت نمودند که سرحدها را مضبوط ساخته رعایا و زیردستان را از آسیب ستمکاران
محافظت نمایند. درینوقت خبر رسید که جنید کرانی که از درگاه معلی فرار نموده بود از راه گجرات و دکن بحدود جهارکهند
آمده در کمین فتنه است لاجرم راجه و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت گماشتند
و بتاییدات آسمانی مصدر خدمات و فتوحات عظیمه شده مخالفان را آواره دست ادبار گردانیدند و جنید بشعاب
جبال رخت ناکامی کشید و اولیای دولت همعنان نصرت و اقبال سرداران معاودت نمودند و قاقشالان نیز در
حدود کهوره کهات ترددات نمایان ظاهر ساختند و سلیمان منکلی بقضای لم یزلی مسافر ملک عدم شد و غنایم موفور
بتصرف اولیای دولت در آمد و اهل و عیال مقهوران اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و مقارن این حال محمود خان پسر سکندر
و محمد خان مونه و جمعی از بخت برگشتها در قصبه سلیم پور غبار شورش انگیختند و راجه فوجی شایسته بدفع آنها نامزد فرمود و محمد خان
در جنگگاه بر خاک هلاک افتاد و پسر سکندر فرار بر قرار داده بعد راه آوارگی پیش گرفت و چون این شورش تخفیف پذیرفت
خبر رسید که جنید با همیان ولایت در آمده هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخته است ظاهرا او از جهارکهند برآمده در فتنه بود که بداد او
یکدیگر کاری نتوانستند ساخت از اتفاقات حسنه محبت میان آنها خوب بر نیامد جنید بناکامی معاودت نمود راجه تودرمل اراده شبیخون
این شاخه بعزم درست و دل قوی کمر همت بمدافعه او بست و بهادر اینها و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم ککر و امام
قلی جوکلک و بهار بمل کهتری و جمعی را بطریق منقلا رخصت فرمود و تمام سردارها مسلک حزم و احتیاط از دست داده
دورتر شتافتند جنید بیخبر بر سر آنها ریخت و محمد خان و بهار بمل و جمعی دیگر از دلاوران عرصه شهامت خونبها ساخته جانثاری کردند
تا که راجه افواج ترتیب داده خود بکومک لشکر پیش شتافت و جنید تاب مقاومت نیاورده بار خود را از ولایت

بجهارکهند انداخت

جهار کهند انداخت و محمد داغ غبار شورش قوم آشوب فرو نشست و ابواب فتنه و فساد مسدود گشت و محمد قلیخان برلاس
که با افواج فیروزی اساس بمقابل داود تعیین شده بود چون به سمت گروهی سانکام رسید مخالفان بی دست و پای
گشته بصوب اودیسه شتافتند و اولیای دولت بندر سانکام در آمده به انتظام آن پرداختند و همت بگماشتند و در این
هنگام راجه نیز با فوج شایسته خود را ملحق ساخت و عزیمت اودیسه و استیصال داود پیش نهاد همت گردانید محمد قلیخان
بمعی راجه متوجه پیش شد و چون قصبه مندلپور مورد افواج منصور گشت بتقاضای آسمانی محمد قلیخان رخت هستی بعالم
جاودانی کشید از غرایب آنکه در عین صحت و تندرستی که اصلا عارضه ضعف و بیماری ظاهر نبود وقت افطار شیر پانی
خورده متاع فرو رفت و هیچگونه سببی و باعثی غیر از رسیدن وقت معلوم نشد لیکن بعضی حمل بر بد اندیشی یکی از
خواجه سرایان او مینمودند والعلم عند الله بالجمله بعد از وقوع این سانحه قدری بی انتظامی در اردوی ظفر قرین راه یافت
و جمعی که از خانخانان گرانی خاطر داشتند قیاخان را که خالی از آشفتگی دماغ نبود بسرداری گزیده قرار دادند که از راه
جهار کهند متوجه درگاه شوند و استیصال جنید را که بر سر راه واقعست وسیله دریافت سعادت کورنش سازند و هر چند
راجه تودرمل خواست که بمقدمات بیم و امید ضبط مردم نماید نتیجه بران مترتب نشد ناگزیر عرایض نزد خانخانان فرستاده
از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت که چاره این کار منحصر در فرستادن یکی از عمده هاست با مبلغی گرامند که شاید
مطمح قولی و فعلی این مردم را آرام توان داد چون عرضداشت راجه بمسامع جلال رسید مبلغی معتدبه مصحوب لشکر خان
ارسال داشته ساسم خان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از بهادران بکومک تعیین فرمودند و در آمدن لشکر خان بلخی تمیز
جنیدی که نام برده شد بقدر تسکینی در عزیمت انهار راه یافت و انتظامی در اردو بهم رسید و امرای عظام باستیصال
داود همت بسته با اکراه و اجبار مردم را همراه گرفتند و داود که در اودیسه بحال تباه روزگار میگذرانید از اختلال
لشکر منصور و اختلاف رای سرداران قوی دل شده بیاوری جهانخان که از جانب او حکومت اودیسه داشت بقصد
جنگ معاودت نمود و عساکر ظفر قرین از راه بردوان و مدارن کوچ بکوچ به جیتور رسید اما راجه از صفحه پیشانی
بعضی مردم نفس ناراستی و عدم استقامت همت میخواند و از دور اندیشی و پیش بینی دغدغه عظیم داشت که مبادا
روزگار کج روی از آنها بظهور رسد اگر درین حال خانخانان خود را بعساکر منصوره ملحق سازد بکمکی که مردم از اندیشه
تباه باز آمده افواج را انتظام شایسته دست دهد لاجرم در یافت باطن خود را بخانخانان نوشته استدعای آمدن
او نمود لیکن خانخانان از فکرهای دور اندیشیهای باطل روز میگذرانید و خاطرش بر رفتن مایل نبود که در نوقت

فرمان ترجمانی از درگاه سپهر آستان رسید که چون بتأیید آسمانی آن قسم ولایت وسیع بتصرف اولیای دولت
درآمده زنهار که همت در انجام آن کار مصروف دارد و غنیم را زبون تصور نکند تا یکبارگی فضای آن ملک از
خس و خاشاک مخالف پاک شود بالجمله خانخانان به امتثال حکم اشرف عزیمت الصوب را پیش نهاد همت ساخته
با فوج شایسته و استعداد لایق بعساکر منصوره پیوست و جمعی که سران سپاه را حاضر ساخته بمقدمات بیم و امید وجوه
معقول دلدهی مردم فرمود و استیصال این گروه برگشته حال در نظرها بسهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود
بسیار قرار یافت که بیشتر شتافته جنگ اندازند و در مقام مکروهی تقابل قرینین اتفاق افتاد و این دو لشکر گران
با یکدیگر درآویخته نبرد دلاورانه بظهور رسانیدند و از جانبین هژبران عرصه پیکار و شیران بیشه کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جانفشانی
دادند تا آنکه روز جمعه بیست چهارم اسفندارمز ماه الهی موافق بیستم ذی حجه شکست بر مخالفان افتاد و فتحی که عظم نصیب اولیای دولت ابد
قرین گردید شعشعه تیغ ظفر نگار زنگ وجود بسیاری از مقهوران سیاه روزگار زدوده شد و شرح این داستان اقبال آنکه چون عزم همت
جنگ تصمیم یافت ترتیب افواج بر بنی نظر قرار گرفت قول بسرداری خانخانان رونق پذیرفت و لشکر خان و هاشم خان و محسن خان
و بسیاری از مجاهدان عرصه همت بمرافقت او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعت خان و قبا خان و خانزاده محمد پسر کوچک علی خان
بدخشی مقرر شدند و خان عالم و خواجه عبدالله و شیرویه خان و قمر خان و سید عبدالله و میرزا علی اکبرشاهی و شاه طاهر بدخشی و شاه جلیل و طالب بدخشی
و تیاب خان و میرزا محمد جلایر و حاجی نقشلی دیوانه و حافظ کوسه و شیخ علی بیگ در هراول کار طلب گردیدند و برانغار بشهامت شجاعت خان
و شاهم خان جلایر و محمد قلی خان توقبای و پاینده محمد خان مغول و یار محمد قراول و ابوالقاسم نمکین استحکام پذیرفت و جرانغار نیز
افواج بکثرت مآثر خود در اثر حمله قرار داده در برابر آمد قلب را بوجوه نامره خود تیره و تار ساخت و دست راست لشکر برانغار خانجهان
و در دست چپ اسمعیل خان را با بسیاری از مقهوران پای ثبات و کوجر را با جمعی از مدبران هراول کرد و اینها تا سه روز افواج در برابر یکدیگر
نشسته هر روز از جانبین بهادران درآمده نقد جرات بر عیار همت می‌زدند و کارنامهای شجاعت بظهور می‌رسید و چون
ستاره روبروی عساکر گیهان پوی بود اولیای دولت بحرکت مبادرت نمی‌نمودند تا آنکه غنیم چیرگی کرده قدم پیشتر نهاد
و خانخانان نیز باعتضاد اقبال روز افزون صفوف آراسته بمدافعه او همت گماشت جمال عالم از شستی باده ظهور و شهامت [illegible]
[illegible] از دست داده و تیر جلوی نموده دو تیر ساخت خانخانان از پس سپاهی برانگیخته جمعی را فرستاد که او را خواهی
نخواهی برگردانند لیکن بهادران اجمی دست بکار برده و قدم همت افشرده خونها تیر اندازی کردیدند و هنوز فوج هراول
خود را جمع نساخته بود که کوجر با جمعی از سلاحان بیکبای علم غیرت را در جنبش آورد و دسته با بسیاری از افغانان فیروز جنگ

و چون فیض

وچون قطارهای سیاه ونوبتهای سپهر کردروی فیلان بسته بودند از غیبت انها اسبان فوج هراول بیکبار رمیده روی بازپس
کردند وهر چند بهادران ان عرصه همت تکوشش نمودند تقید نیفتاد ورشته انتظام این فوج از هم گسیخت معهدا خان عالم که بر اسپ
آزموده معرکه دیده سوار بود پای همت افسرده دلاور دلاوری دلیر وبسیاری از افغانان را بزخم صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت
ناگاه اسپ او از زخم شمشیر جراحت یافته واژگون بر روی زمین آمد و بار تحتی وچابکی خود را بر اسپ گرفته مردانگی نمایان
ظاهر ساخت درین وقت قلی رسید او را از گرد و افغانان هجوم آورده بزخم صمصام خون آشام شربت خوشگوار شهادت
چشانیدند و در معنی حیات جاوید یافت و از غرایب آنکه پیش از آن بمصاحبان خود میگفت در خاطر خیال میرسد که درین
عرصه گاه جان نثار شوم و از دوستان متوقعم که در مجلس بهشت آیین محراب شهادت وشرح جانفشانی مرا معروض داشته
خرسندی و رضامندی خاطر اشرف بدست آرند بالجمله کوجر فوج هراول را پراکنده ساخته خود را به التمش رسانیدند و
بمجرد رسیدن این افواج را نیز برداشت و خانزاده محمد مردانه در راه اخلاص جان فشان شد وکوجر بیک جلوریز آمده
خود را بر فوج قول زد و منعم خان با لشکر خان وحاجی خان سیستانی وهاشم خان ودیگر بهادران پای همت افسرده
همراهان را بدلداری وجگر بخشی سرگرم می ساخت اما بسیاری از مردم را همت یاوری نکرد و فقط کمی حقیقتی بر فرق روزگار
خود بخته راه فرار پیش گرفتند وخانخانان بر سر وگردن و دوش زخمهای نمایان داشت ولشکر خان وحاجی خان
سیستانی وهاشم خان تیر زخمی شدند و با این حال خانخانان جلو باز نگرفته تا غنیم خود دلیری در آمد ناگاه
از خدمتگاران نزدیک جگر اولگر عنان او را گرفته از معرکه برآوردند وکوجر بهادران و شور بازار روی لشکر منصور آمده
آمد و همراه او بتاراج مشغول گردیدند و لطف اتفاق شد که خانخانان بر جمهای عقب برآمده رفته و افواج پراکنده
وابرگشته هر کدام بجائی شتافته اند و ازین جهت مردم او در کمال بی باکی وجمعیت خاطر بی تشانه توهمی و سردد
بتاراج اموال مشغول شدند وسر رشته انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درین وقت قیا خان ورزدی
پسر او وخواجه عبد الله وشیر خان وسلیم خان وحاجی یوسف خان وشجاع بیک وجبار قلی دیوانه وحافظ
کوته فالو دانسته بر مخالفان پریشان حلو باخته و انها را فرصت دست جنبانیدن نشد ناگاه تیری
از شست قضا بکوجر رسید و بجان زخم برخاک مذلت افتاد و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند و
آب رفته بجوی باز آمد مرجمع کثیر به تیغ فات قالب تهی ساختند وخانخانان که سه گروه از جنگ گاه دور
تر شتافته بود از استماع این بشارت عظمی معاودت نموده بمیدان رزم آمد و دیری دار و گیر نقش حیات نیست

که داود در برابر فوج راجه تودرمل واقع شده و با آنکه خبر ویران شدن فوج خان خانان براجه تودرمل رسیده بود از اخلاص نهاد و با دل قوی
و عزم درست ثبات قدم ورزیده با دو سه همراهان همت گماشت که از رفتن و بودن خانخانان چه بندد و چه گشاید بسایه اقبال انجم
بر سر دولتخواهان مخلد باد عنقریب بمساعی دوست روز افزون اعادی مقهور منکوب خواهند شد بابای کولابی و معصوم علی و میر یوسف
ابابابی و حسین بیگ کور و چندی از بزدلان ناموس دوست خونبها باختند و تردد ایشان بنزدیک ظاهر ساختند و اگر چه شاهم خان
جلایر که سردار فوج برانغار بود از بیم خوردگی خان خانان قدری دل باو داده اما سید هاشم بخاری و چندی از بهادران جانسپار
که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر جوانغار مخالف حمله آوردند و بتایید آسمانی غنیم را برداشته بقول رسانیدند و در وقتی که
میان داود و راجه جنگ ترازو شده بود فوج برانغار همعنان فتح و ظفر رسید و مخالفان را از دست از کار باز مانده و یکباره
سر رشته انتظام از هم گسیخت و داود در شنیدن حسرت افتاده که دل از رفتن و پای بودن داشت که ناگاه خبر کشته شدن گوجر باو رسید
و ناگزیر خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بسرعت هر چه تمامتر راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور متعاقب شتافته
بسیاری از هزیمتیان را علف تیغ انتقام ساختند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت در آمد بعنایت ایزد متعال بعد از چنان
شکستی چنین فتحی روی داد و خان خانان که ترتیب فرموده و از همان منزل عرضداشت فتح مشتمل بر غرایب سوانح و وقایع آن بدرگاه
سلیمان جاه ارسال داشت و چون نوید این فتح بزرگ بمسامع اقبال رسید خاقان ستوده خصال مراسم شکر و سپاس حضرت
ذو الجلال بتقدیم رسانیده فرامین مرحمت آمیز به امرای الصوبه ارسال فرمودند و هر یک را در خور خدمت و جانفشانی به
ترقی مراتب سرفراز ساختند و از وقایع این ایام فوت شدن لشکر خان است اگر چه از زخمی که روز جنگ برداشته بود صحت یافت
اما در ایام نقاهت محافظت خود چنانچه باید ننمود و بقضای ایزد سبحانه نقد هستی در باخت آغاز سال بیستم از جلوس
خاقان گیتی ستان در هنگام که باطن اولیای دولت از مژده فتح و نصرت شگفته تر از گلزار جنت بود بهار جان
نگار ظاهر جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص منبسط ساخت و روز بازار عشرت و خرمی گرمی پذیرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم
بعد از انقضای هفت ساعت و سی و پنج دقیقه روز جمعه بیست هشتم ذی قعده سال نهصد و هشتاد و دو هجری بشرف برج حمل
پرتو سعادت و میمنت افکند و سال بیستم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و نشاط آغاز شد و از سوانح اقبال که
در مفتتح این سال رایت ظهور برافراخت ملاقات نمودن داود است با خانخانان و در ملازمان عطیه خلافت انتظام
یافتن و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود فرار اختیار داده آوارهٔ دشت ادبار شد بصواب دید خان خانان
و شاهم خان جلایر و راجه تودرمل با قیامخان و محمد قلی خان توقبای و سعید بدخشی و قاسم خان و شاه طاهر بدخشی و طالب

بخشی و بهادری از بهادران صف جلادت بکامیابی او شتافتند و در اثنای راه جهان خان بدآورد پیوست و او را بهادران داشت
که بالفعل قلعه کنک را مضبوط ساخته سپاه پراگنده خود را فراهم آورد و اگر لشکر پادشاهی بانجا رسد و استعداد جنگ باشند
بمبارزت پیش آیم و الا بقلعه کنک در آمده در استحکام آن کوشیده شود و ماندک فرصتی جمعی از اوباش افاغنه بر گرد او فراهم آمده اند
و کار او شده او را انتظام کونه یافت و از استماع این خبر در اردوی ظفر مآثر بازار زیاده در ایام هرزه گوئی گرمی پذیرفت و در انجمن توکل
هر چند بمقدمات مبهم و امید در تسلی و تسکین انجماعه سعی نمود مفید نیفتاد و لاجرم بخان خانان صریح نوشت که بمیامن اقبال روز افزون
استیصال غنیم نزدیک رسیده اگر بامید این مرقوم گذاشته شود محتمل که کار بدشواری کشد و صلاح وقت در آنست که بشتابند توقف
خود را بلشکر منصور ملحق سازد و در انجام مقصود همت گمارد که بسیار گذشته و اندکی مانده خان خانان با وجود زخمهای کاری که
هنوز صحت کمال نیافته بود بکهاسن سوار روی عزیمت بدفع اعدای دولت نهاد و داود از رسیدن خان خانان در حصار حیرت
افتاد و سامان قلعه داری نه قدرت جنگ و نه راه گریز باگزیر از راه عجز در آمده قتلو و شیخ نظام را نزد امرا فرستاد و به تزویر و تطمیع
ریش سفیدان اردو را بصلح راضی ساخت و عمده‌های لشکر اتفاق نموده خان خانان را در مقام صلح آوردند اما آنچه تودرمل
که اخلاص او بی شایبه غرض بود اصلا بصلح راضی نمی شد لیکن چون تمام اعیان اردو باین جانب بودند سعی او چه نتیجه نداد و خان خانان
و هاشم خان و قتلق قدم خان را فرستاده ارکان مصالحه را بشرطی چند استحکام بخشیدند اول آنکه داود آمده تسلیم نوکری کند و
قبلاک کمرنه خود را با پیشکش لایق مصحوب یکی از خویشان روشناس خود روانه درگاه سپهر اشتباه نماید و بعد از چند گاه که مقتضیات
پسندیده گردد بدرگاه معلی شتافته سعادت آستان بوس دریابد و داود که کارش به اضطرار کشیده بود بقبول این شروط دست
منت بر جان نهاده سعادت پذیرفت و روز سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم نهصد و هشتاد و سه خان خانان
جشن عالی بر ترتیب داده اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بطلب او فرستاد و تخت در بیرون از دو صفه عالی اساس نهاده
مجلس بتکلف آراست و خود با اعیان دولت تا انجا رفته بر مسند کامرانی نشست و فرستادها داود را بمجلس حاضر آوردند و خان خانان حل
تا سر گلیم استقبال نموده مردمیها ظاهر ساخت و داود شمشیر خود را گشوده پیش خان خانان گذاشت یعنی خود را از سر این کار گذرانیدم ۱۶۹
دعاگویان درگاه شدم خان خانان شمشیر او را بملازمان خود سپرده بعد از لحظه از جانب حضرت خلعتی فاخر و کمر شمشیر مرصع داد
و از زمره ملازمان عتبه خلافت سرفراز گردانیدند و او بسمت مستقر اورنگ سلطنت و مستقبل کعبه مقصود توجه نموده تسلیمات و تحیات
بتقدیم رسانیدند و شیخ محمد باینر برادرزاده او بود بالتماس امثله امرا و قبلان ملازم و نقود بیشمار رسم پیشکش روانه درگاه معلی نمود

واکثر آن روز بخرمی و شب‌ها بگذرانیدند در وقت رخصت بعضی از محال اودیسه به تیول او مقرر فرمودند واکثر اعیان اردو از این صلح خوشحالیها
ظاهر ساختند مگر راجه که اصلا در آن مجلس حاضر نشد و بهره قبول کونه نکرد و مقارن این حال خبر شورش کهوره گهات رسید که جمعی از افغانان
برگشته روزگار بر سر قاقشالان تاختند و آن بی غیرت چند دل‌ها داده با دل جنگی راه فرار پیش گرفتند و افغانان کهوره گهات را متصرف شده
تعاقب نموده امرای قاقشال تا حوالی تانده نگاه بازپس نکرده یک جلو آمدند خان جهان از شنیدن این خبر روی همت بدفع مخالفان
نهاد تا حدود مالده شتافته از آنجا مجنون خان قاقشال را با فوجی شایسته بکهوره گهات فرستاد و غنیم را از عزیمت خان جهان و
رسیدن مجنون خان با هیبت از جای رفت و مجال ثبات نماند هر کدام بگوشه بدر رفتند و مجددا آن ملک بحوزه تصرف اولیای
دولت درآمد و خان جهان بمعسکر فتح و فیروزی معاودت نمود ذکر بعضی از سوانح صوبه بهار و سرافرازیش یافتن مظفرخان از رخصت
در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون مظفرخان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات شده بود در هنگام مراجعت رایات اقبال
از فتح پتنه بجهت تادیب و آگاهی اولی آنکه سعادت کورنش دریافته از کمکیان فرحت خان ساخته بتسخیر قلعه رهتاس تعیین فرموده بودند
تا قدر تربیت و نوازش پادشاهی دانسته از گران خواب غفلت و پندار بیدار شود و آن مخلص کاردان نطاق خدمت بر میان بسته
بصوابدید خواجه شمس الدین خوافی که از مصاحبان صلاح اندیش بود به تدارک تقصیرات گذشته کوشید و پرگنه جونده و سهسرام را
که مخالفان در تصرف داشتند به نیروی قدرت شجاعت از ایشان انتزاع نموده جمعیت شایسته و استعداد پسندیده بهم رسانید
در یوقت بهادر پسر شهبت خان از قلعه رهتاس بر آمده خواست دست بردی نماید و مظفرخان بقدرت جلادت تمام بسر او تاخته
سزای لایق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل و اسب بدست اولیا افتاد و پاس حکم اشرف داشته کشاده پیشانی بمتابعت فرحت خان و
محاصره قلعه رهتاس همت گماشت و چون حقیقت خدمت او بمسامع عز و جلال رسید فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت
که اگر در بین زودی تسخیر قلعه صورت پذیر باشد معیاد قرار داد به درگاه فرستند والا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده به تنبیه و تادیب
افغانان صوبه بهار که مجددا اعتبار رفته و آشوب بر انگیخته‌اند متوجه شود مظفرخان در برابر عرضداشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری
بالفعل مهیا نبود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار شد امید که بیامن اقبال روز افزون خاطر از انتظام الصوبه وا پرداخته
متوجه تسخیر قلعه رهتاس گردد و در اندک فرصتی باتفاق محب خان و اتفاق عرب بهادر و جمعی از ملازمان منعم خان که بضبط صوبه بهار
تعین بودند سرداران شایسته نموده تمامی متمردان آن حدود را سزای لایق داد هر کدام بطرفی آواره شدند و ادهم تیمی و دریا خان کاکر گریخته
بجانب جهارکهند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام الصوبه اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر مقدمه مظفرخان خواسته بگذاشتند
که در آن حدود بعضی را بست سازد و مظفرخان که هنوز از درگاه حاکم تنخواه نیافته بود تا که بر به پرگنه جوند و سهسرام معاودت نمود

و در اثنای راه

و در اثنای راه خبر رسید که افغانان رهتاس این دو بر گشته را منصرف شده اند مظفر خان با عتضاد دولت ابد قرین قدم همت
پیش نهاده این دو معموره را از تصرف غنیم بر آورده و بعد از چند گاه باز در صوبه بهار افغانان شورش انداختند و وکلای منعم خان کما ینبغی
تمام استعداد امداد او نمودند مظفر خان صاحب رای مصلح نظر داشته و سلوک گذشته را بخاطر نیاورده متوجه الصوب شد و مجملی
ازین تفصیل آنکه حاجی و غازی نام دو برادر با جمعی از افغانان در ولایت جهارکند اسباب فتنه و آشوب سرانجام داده قلعه مهیر را
که در جست میان ولایت بهار و جهارکند از غرب بهادر گرفتند و غرب شکست خورده به بهار آمد و امرای الصوبه اتفاق نموده بر دفع غنیم
شتافتند و مخالفان محکمهای کوه را پناه ساخته نشستند درین وقت قریب بصد راجپوت از ملازمان راجه بهگونتداس بی محابا و احتیاط
بر فوج غنیم تاختند و در آن تنگنای کوه سررشته انتظام از دست نهزیمت یافتند و تخمیناً صد نفر از راجپوتان کشته شدند و چون منعم خان بملازمان
خود نوشته بود که لشکر قلیلی نشسته بکومک فرستاده ام تا رسیدن او بجنگ مبادرت ننمایند امرا توقف داشتند درین هنگام مظفر خان
رسید و بدلدهی مردم کوشید و بمقدمات همت بخش سرگرم کار ساخت و خواجه شمس الدین را با جمعی از دلیران رزم جوی تعیین نموده که
براه نامتعارف شتافته در وقتی که در جنگ شرار و شتاره تابد از عقب غنیم در آید و خود افواج آراسته بدفع معاندان همت گماشت و باین
تدبیر شکست عظیم بر اعادی افتاد و بسیاری علف تیغ بیدریغ شدند و افواج نصرت قرین تعاقب هزیمتیان شتافتند و در حدود زامنور
افغانان سرکشیده زور کار بجنگ مبادرت نمودند و از جانبین ترددات شایسته بظهور پیوست و خواجه شمس الدین بهمان دستور در عقب
غنیم در آمده سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان انداخت و جلال خان نور و حسین عدی و چونه که سر گروه ارباب فساد بودند رخت هستی بموج
خیز فنا دادند و شکست عظیم بران مدبران افتاد و مظفر خان با امرای صوبه بهار بهمان فتح و فیروزی معاودت نمود و هر کدام بجاگیر خود
شتافته آرام گرفتند و مقارن این حال چند قابو دانسته اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و امرا در بلده پتنه فراهم آمده از مظفر خان استمداد
کومک نمودند و او با آنکه خاطر و جبین منشابی بامتوجه الصوب شد چون صورت جانفشانی و اخلاص او بمرآت خاطر قدسی مظاهر
پرتو افگنده بود در اثنای راه بورود فرمان عاطفت نوازش مستظهر و قوی گردیدند و سرکار حاجی پور که سابق به تیول محمد قلی خان
برلاس مقرر بود از دیوان اعلی باو عنایت شد در عایب جلادت و استعجال یلنگر پیوست و فی الفور پل بسته بن گنگ را
عبور نموده درین وقت نوشته های خان خانان بوی رسید که عزیمت الصوب تصمیم یافته و تا آنکه با فوج شاهنشاهی ملحق نشوم زنهار
که تا رسیدن من بجنگ مبادرت ننمایند امرا فسخ عزیمت نموده عنان بازکشیدند و مظفر خان هر چند بمقدم بیم و امید ترغیب
جنگ نمود نتیجه نداد مقارن این حال خبر کنار حاجی خان نوار فتح خان موسی زئی و شهباز غرنی و سلیمان نیوار و بهان را با
بسیاری از فتنه جویان بر سر حاجیپور ریخت و میر محمود دسکولی را که از جانب مظفر خان بشقداری آنجا تعین بود کشته اند و بادو

جمعی کثیر لقبل رسید مظفر خان دفع این فتنه را بر دیگر مطالب مقدم داشته با خداداد برلاس و عرب بهادر
و خواجه شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاصه خود بصوب حاجی پور شتافت و با وجود موسم باران
و طغیان آب و کثرت مخالفان خواست که از دریای گنگ گذشته حاجی پور را مستخلص سازد لیکن
چون جمعیت افغانان بسیار بود و در برابر از آب گذشتن متعذر بلکه محال می‌نمود درین وقت بتائید اقبال
روز افزون اودیکرن زمیندار چنبارن در سلک دولتخواهان سعادت پذیر شد و چنان ظاهر ساخت که بالا
رویه دریای گذریست که جمعی از خویشان من در آنجا متوطن اند و کشتی بسیار بهم میرسد صلاح وقت آنکه فوجی
از مردم کارطلب تعیین شوند که شبانه بدانجا رسانیده از آب بگذرانم و چون آن مردم نزدیک رسند شما با
این جماعه روی بروی غنیم جنگ کنان عبور نمائید بنابرین رای صواب نما سیصد جوان چیده بسرکردگی قاسم علی
سیستانی و عرب بهادر بدان جانب فرستادند و قاصدان تیزرو تعیین شدند که پی در پی خبر رسانند و
بعد از طلوع نیر اعظم تحقیق پیوست که آن جماعه از آب گذشته بغنیم نزدیک رسیده اند مظفر خان خواجه شمس الدین
و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت بر کشتیها نشانیده در برابر غنیم روان ساخت و مخالفان برگشته
روزگار به تیر انداختن و بندوق زدن ایستادند درین حال آن فوج نمایان شد و آواز کوس دکور که همت
ربای ارباب خلاف گشت ناچار دل از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران نصرت قرین از
عقب در آمده بسیاری را بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان متصرف دلاوران نشان در آمد
و حاجی پور مستخلص گردید و از ظهور این فتوحات پی در پی نام آوازه مظفر خان در آن ملک بلند شد و پایه
قدر و منزلت او ارتفاع یافت و بهر طرف که روی همت نهاد پیکر مراد باستقبال شتافت تا آنکه
خبر رسید که در اطراف [illegible] گنگ جمعی از افغانان فتنه جوی مثل فتح خان موسی زیی و جلال خان غازی
و سلیم خان ترهتیه فراهم آمده اسباب شورش و آشوب سرانجام میدهند مظفر خان از دوربینی و کار
طلبی بدفع آنها همت گماشت و چون کنار دریای مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان
سوار شد و خواجه شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران تیز جلو به اشارت مظفر خان اسپان را

از آن زاده

از آب زده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب اردو عنان تافته شدند و مظفر خان نیز
از کمال تهور و جلادت باکی همت در آب زده بفوج پیش ملحق شد در بموقت کومک افغانان رسیدند و همه یکبار جلو کرداینده
روی بجنگ آوردند از هجوم مخالفان و بی توزکی مردم که در وقت آب گذشتن بی ترتیب ساقط شده بود اکثر سپاهیان نی زده و خورد
روی ناموس باز گردانیدند و بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده غریق متوج خیره میباشند نزدیک بود که مظفر خان نیز از اضطراب
خود را در آب اندازد و خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را باردو فرستاده که جمعی را
بکومک رسانند غنیم هجوم آورده بتعاقب شتافت که شاید دستگیر سازند و بهر مرتبه که نزدیک میرسیدند خواجه شمس الدین و حاجی پهلوان
و عرب و خیدی از نهاد از جان نثار به کمانداری ایستاده افغانان را انقدر معطل میساختند که مظفر خان قدری راه طی میکرد
تا آنکه روز باخر امده و کار بر دولتخواهان تنگ و تیره شد درین حال اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال بفریاد رسید و خدا آداد برلاس
مهر علی تبل برجی با سیصد کس از مجاهدان عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و سلاق خیره زبون
شده بود و قدرت مجادله و مقاتله نداشت ان فوج تازه زور در رسید و تباشیر غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال
دربند مخالفان بر گشته روزگار تاب مقاومت نیاورده شبستان ادبار پیش گرفتند و بعد ازین شکستی چنین فتحی نصیب اولیای
دولت شد و روز دیگر بنگاه افغانان را بحیطه غارت عام فرمودند و غنیمت با محصور بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و
نتاج سوار پناه برده باصلاح احوال خود پرداختند و بار دراندک فرصتی هجوم اوباش شد و مظفر خان مراعات حزم و احتیاط
نموده بر جناح باصلاح استعجال بمدافع اهتمام شتافت و از آب بده کنک گذشته در سطحی که سه طرف ان متصل بآب مذکور بود
جانب دیگر جنگله و خلاب عظیم داشت فرود آمدند و جمیع سپاهی و استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال
صفوف بگشت تا نتر ترتیب داده منزل گزیدند اما از استحکام جا قدرت استیلا نداشت که پای جرات و تهور پیش نهد و چون روزی چند بدین
وطیره گذشت اکثر زمینداران اطراف نطاق دولتخواهی بر میان جان بسته بلشکر منصور پیوستند و جمعیت شایسته
فراهم آمد و اولیای دولت پل مستحکم ترتیب دادند لیکن بنابر احتیاط که مبادا در وقت عبور لشکر منصور انتظام ساقط شود
و از بی توزکی افواج بعضی بر وقف دلخواه نه نشینند قرار یافت که شب جمعی از مردم سر انطرف پل خندق زده
بنائی سازند که در حصار ان بتسویه صفوف پرداخته با انتظام شایسته متوجه جنگ شوند خواجه شمس الدین ان خدمت را
بر ذمت همت خود لازم شمرده بزودی سرانجام نمود و مخالفان نیا باطن با یکدیگر قرار دادند که دایره را خالی ساخته در گوشه

بر غنیم شده بایستید و چون بهادران عساکر اقبال غنیم را گریخته خیال کنند و بی‌اراده و بی‌تحاشی بتاخت و تاراج مشغول شوند

دران غفلت و بی‌توزکی دست برد عظیم نمایند مظفرخان شرایط حزم و احتیاط مسلوک داشته جمعی کثیر از سپاهی

دارو و بازاری را تعین فرمود که دران وقت بتاخت و تاراج شتابند و خود با مردم چیده آماده باشد و در وقت

ضرور بتازد و مخالفان ازین تدبیر آگاهی یافته ترک آن حیله و خدیعت نمودند و مظفرخان جمعی از پیاده و سوار را

از آب گذرانید و مخالفان یکبار هجوم آوردند و پیاده‌های که در پیش بودند جل‌های داده روگردان شدند و از

برگشتن آنها اکثر مردم همت یاوری نکرده از غایت سراسیمگی قریب سیصد سوار در موج خیز فنا فرو شدند اما خواجه

شمس‌الدین و خداداد برلاس با چندی از مردم روشناس دران محافظه‌های همت قایم داشته تیراندازی پرداختند

و دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سیوم که کار بر دولتخواهان تنگ شده بود از غیب تیری بر اسب حسن خان رسید و بر زمین

آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد و بهادران عرصه فیروزی در حصار حمایت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت

مظفرخان ترتیب جسری نموده با کمال تهور و جلادت از آب گذشت و افاغنه برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه

ادبار پیش گرفتند مظفرخان با دل قوی و عزم درست متعاقب شتافت و غنیم در نهایت غفلت بحفر خندق استحکام

حصار اشتغال داشت که لشکر منصور نزدیک رسید و مظفرخان و خداداد برلاس و جمعی را بحراست اردو گذاشته

بسرعت هرچه تمام بر سر آنها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانیده رایت استیلا و

اقتدار برافراخت و آن بیدولتان سر از پا نشناخته راه هزیمت سپردند بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته

بسیاری از خون گرفته‌ها را بر خاک هلاک انداختند و دران زد و خورد حاجی پهلوان سر ناخجان سوار را بریده آورد

و جمالخان غازی زنده بدست افتاد و اولیای دولت را فتح عظیم روی داد اگرچه دران شب بنابر تیرگی اشجار و صعوبت

راه مظفرخان و اعیان لشکر را بر سر منازل آنها نتوانستند رفت اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را به

آن سرزمین رسانیده غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح آن مظفرخان متعاقب شتافت و پیش از وصول

جنود اقبال مخالفان برگشته حال در کمال سراسیمگی و اختلال جلاء بدریا زده بعضی غریق بحر فنا شدند و جمعی هم

بساحل نجات رسانیدند و مظفرخان با اردوی دولتخواهان همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود مقارن این حال

خبر رسید که سری و جهیری دو برادر فتنه سرشت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته ولایت نکره را بتصرف در آورده
اند و آن ولایتی است معمور سی کروه در طول و بیست کروه در عرض مجاری منکر در قصبت و دریای کهنک
از میان این دو معموره میگذرد و چون مظفر خان بر حقیقت حال آگاهی یافت و خواجه شمس الدین خداداد برلاس
و میرزا جلال الدین مسعود خان به تنبیه شکر قتلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال برذمت همت
خویش لازم شمرد و مخالفان نیز صفوف آراسته قدم جرأت و جسارت پیش نهادند و جنگی در پیوست و بهادران
نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی داده جوهرها ماحند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمعی کثیر بقتل
رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و آن ولایت نیز بتصرف اولیای
دولت ابد قرین در آمد و چون قبل ازین بخان خانان حکم شده بود که هرگاه صلاح داند مظفر خان را بدرگاه فرستد
درینولا که از شمشیرهای خانان زده مصدر فتوحات عظیمه شده و چهار چمن ملک بهار از خس و خاشاک ارباب خلاف پاک گردید
وقت آن در رسید که آن از محنت و تردد نفسی راحت سازد و بمنی از آن ملک معموره بر گیرد و خان خانان بنا بر چند
و خواست که پیش ازین در آن حدود بوده باشد و مکتوبی بتاکید نوشته رخصت درگاه فرمود مظفر خان آن راه رفتن وبه روی
بودن داشت که درین اثنا عاطفت شاهنشاهی دستگیری او فرمود و فرمان مرحمت امیر رسید که از گذر چوسا تا دربند گدهی
بعهده و ضبط او مقرر شد باید که بانتظام الصوبه سرگرم خدمت بوده اگر خانخانان رخصت درگاه نماید با فرمان
طلب بسدا ارادهٔ دریافت آستانبوس در نیاید و بخاطر راه ندهد ذکر رسیدن صادق خان بسجده کریاس
و فتح دیگر درینولا که مشعر اورنگ خلافت بوجود جهان افروز حضرت خاقانی ارتفاع آسمانی داشت
صادق خان بسجده کریاس فلک اساس ناصیه سعادت روشن ساخت و صد زنجیر فیل بغرامات جنگل خاصه که در یورش
بلاد شرقی بسبیل آمده افتاده بود از نظر اشرف اقدس گذرانید و عاطفت بادشاهی غبار خجالت و ندامت از جبین اخلاص او
پاک ساخته باقسام مرحمت و نوازش اختصاص بخشید و از وقایع این ایام سرسب فرمودن امرای گجرات در عرض
سوانح گجرات سمت ذکر یافته که بعد از فتح اعیان آن مملکت را بشایستگی قدر و منزلت مشمول عواطف جهانبانانه
فرمود چون باطن نفاق آلود آنها با ظاهر عام فریب موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت بداندیشی
و ناراستی این جماعه بر پیشگاه سریر معدلت بثبوت پیوست و تا حال به نتایج اعمال خود مطلع بوده روزگاری

بفلاکت و نکبت میگذرانید در ممالک خاقان شود و خصال اما زنده است والفعل از یاد حال آن طایفه
دریافته بنظر مرحمت نوازش مخصوص گردانید اعتماد خان که بعقل معاش و جوهر فهم موصوف کار امتیاز داشت
بسر برای مهمات در برابر دربار محل و نظارت سرفراز شد و القصه چنین بمنصب والای و جاگیر لوای
اختصاص یافت و ملک شرق بحکومت نهانسر ممتاز گردید و جمعه الملک بضبط خالصات گجرات نقش
گشت از سوانح برهم خوردگی احوال حسین خان و بجزای اعمال گرفتار شدن و گرانی وجود بیکبار گردیدن
در اوراق سابق لکاسنه کلاب بیان کردید که حسین خان از شورش مزاجی بهم رسید و در یورش بلاد شرقی
از سعادت ملازمت تقاعد جست و جاگیر او را دیوان اعلی تغیر شد و چون موکب اقبال از آن نوع عنان
معاودت معطوف داشت در حوالی دهلی حقوق خدمت او را بیاد آورده بملازمت حاضر فرمودند
و بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری دادند که بمحال جاگیر خود شتافته یک چندی در اصلاح احوال
کوشیده بملازمت آمد و چون از بساط قرب جدائی گزیده بتاخت و تاراج اطراف و نواحی دست
بی اعتدالی دراز ساخت و غارت کنان بصوب بسنت پور که از سرکار چاولون است شتافت و در آنجا
جنگ با تورک گروه شکست یافت و به سر بندوق زخمی شد و چون شورش مزاج و بی رائی احوال
او بمسامع جلال رسید صادق خان را با جمعی از سادات بارهه و امیر و به تعین فرمودند که آن بدنهاده
جنون را بدرگاه معلی حاضر سازند از استماع خبر سطوت افواج قاهره شورش دماغ او تسکین یافت
و از بدمستی های نشاء ضبط بهوش آمد و جمعی از آفاقیس که برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بطرفی آواره
شدند و باصلاح خیرخواهان خود چنین قرار داد که براه دریا خود را بمنعم خان رساند و او را وسیله استشفاع
جرائم سازد در بوقت که از حدود کده مکتیسر گذشته سوار شده متوجه مقصد بود بندهای بادشاهی در قصبه
مارهره به او رسیده همراه داشت بدرگاه آوردند و حسب الحکم در مزار اگره که استر متوجه علیه قید بستم
شدند و بعد از اندک فرصتی بهمان زخم در اگره رخت هستی بر بست و درین سال حکیم ابوالفتح و حکیم
همام و حکیم نورالدین پسران ملا عبدالرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوس دولت جاوید ایشان
در زمان شاه طهماسب بسبب تعزیه نقد هستی در باخته فرزندان سعادتمند او متوجه درگاه خلایق

ادبا

بیاض کرد ۲۲

پناه گردیدند و بتربیت و نوازش خاقان گیتی ستانی مخصوص گشته کامیاب مرادات ظاهری و باطنی شدند اگرچه بوفور جودت
طبع و حدت فهم و کمالات صوری و معنوی آراستگی داشتند اما حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت گویند که چون در مشهد
مقدس بملازمت سلطان ابراهیم میرزا رسیده اند خواجه حسین ثنائی از میرزا پرسیده که پسران ملا عبد الرزاق را
چون دریافتید میرزا فرمودند که حکیم ابوالفتح شایستگی وزارت پادشاه عظیم الشان دارد و حکیم همام مصاحبت نیکست و حکیم
نورالدین جوان قابل است اما آثار خبط از ناصیه حال او هویداست چنانچه آن فاضل صاحب ادراک عالی در مجلس اول تفرس
نموده بود عیار قابلیت این هرسه برادر بر محک روزگار پدیدار در آمد رتبه حکیم ابوالفتح در ملازمت حضرت خاقانی از پایه
وزارت و وکالت درگذشت و حکیم همام از جمله مصاحبان و مقربان بزم بهشت آیین شد و حکیم نورالدین بهمان حال ازین
عالم انتقال نمود و تتمه احوال حکیم ابوالفتح و برادرش بجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد رخصت یافتن جمعی از پردگیان
سرادق عفت بزیارت خانه کعبه چون سواد اعظم هندوستان بنور اقبال خاقان ستوده خصال دارالامان گردید و معموره گجرات
از تظلم اوباشان آن دیار آرامش یافت و اکثر بنادر بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد جمعی از پرده نشینان بارگاه خلافت
که همواره آرزوی زیارت اماکن متبرکه در خاطر داشتند و حصول این امنیت بجهت ناایمنی راه در پیشگاه مراد جلوه نمیداد
درینوقت عزیمت آن سفر میمنت اثر تصمیم یافت و حضرت عصمت قباب عفت نقاب صدرنشین صومعه سلطنت و خلافت عمه
خاقان سپهر حشمت گلبدن بیگم و نقاب آرای بارگاه عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعذار بیگم صبیه های میرزا کامران
سلطان بیگم منکوحه میرزا عسکری و ام کلثوم خانم نبیره گلبدن بیگم و گلنار آغاچه حرم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه و بیبی
صفیه و بیبی سرو سهی و شاهم آغاچه حرمهای حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیه خضر خواجه خان بزاد و راحله بتوفیق محمل
همت بستند و حکم شد متصدیان اشغال سلطنت سامان سفر بر وفق دلخواه نموده مبلغ وافر بجهت خیرات و نذورات
همراه سازند و قرار یافت که باقی محمد خان و رومی خان و عبد الرحمان بیگ لطیف بیگ بدرقه تا ساحل دریای شور در خدمت
باشند و هم درین ایام حاجی حبیب الله کاشی را به بندر گوه رخصت فرمودند که نقد وافر با اقسام اجناسی که مردم دیار
طلب کارند همراه برده نفایس و نوادر الملک رساند و از هنرمندان نادره کار که مخصوص آن دیارند دلاسا نموده بدرگاه
والا آورد و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از گجرات و برهم خوردن احوال او در نیولد که میرزا سلیمان
از بدخشان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد حکم شد که خان اعظم نیز درین مجلس عالی حاضر شود و او بطریق دلگوئی

و ایلغار بدریافت سعادت زمین بوس شتافته پیش از رسیدن میرزا دولت ملازمت دریافت و رای جهان
آرا چنین تقاضا فرمود که چون ضابطهٔ داغ قرار یافت نخست خان اعظم که سرگروه امرای اعظام است به انقیاد حکم
اشرف مبادرت نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و شیرازهٔ داغ انتظام یابد و از گمان بدخوئی و اعتماد بر نسبتهای
خویش سر از فرمان بپیچید و هر چند حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی نصایح ارجمند و دلایل خردپسند خواستند که
او ازین خودرائی و جهالت باز آید نتیجه بران مترتب نشد و پادشاه حقایق آگاه معالجهٔ کار او را منحصر درین دانستند که
روزی چند از نظر مرحمت انداخته تغافل فرمایند تا شورش دماغ او تسکین پذیرد و قدر عاطفت آنحضرت شناخته در مقام
ندامت و معذرت در آید او نیز از غایت بی نیازی و استغنا ترک اسباب ریاست و لوازم امارت نموده مجردانه
در گوشهٔ باغی که پیش ازین در آگره ساخته بود منزوی شد مدتی درین حال بسر برده تا آنکه بندگان حضرت نقوش ندامت
و خجالت از صفحهٔ پیشانی او خوانده مشمول عواطف بی پایان ساختند و مجددا اسباب امارت و حشمت ارزانی داشته صوبه
بهار را بتیول او مرحمت فرمودند تا بالصوب رخصت یافت شرح آن در جای خود رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر
از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبید الله و معز الملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمد بابا دوست و محمد امین [illegible] که در
انقیاد حکم داغ تقلید خان اعظم نمودند از درگاه معلی رانده نزد منعم خان فرستادند که هر جا هر قدر او مناسب داند جاگیر
تنخواه نماید

[illegible] حرم بیگم و رسیدن [illegible] میرزا سلیمان

از آن باز که حضرت علیین آشیانی
فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه ولایت بدخشان را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمودند و همواره لوازم اطاعت
و مراسم انقیاد بجای آورده در آن ملک مرفه الحال و فارغ البال روزگار می برد تا آنکه در آغاز سال جلوس ابد مقرون
خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را بالعقوق مبدل ساخته باغوای حرم بیگم اراده گرفتن کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناسی
گردانید و مکرر لشکر بدان صوب کشیده ناکام معاودت نموده چنانچه شرح شمه از آن در اوراق سابق سمت ذکر یافته

کابل

بالجمله حرم بیگم در مزاج میرزا سلیمان تصرف و تسلط عظیم پیدا کرده مدار حکومت و حل و عقد آن ولایت ازین پیش خود گرفته بود
نفس امر آنکه سخت عورت رشید پر دل و کاردان بود حسب اتفاق چنان شد که محترمه خانم دختر شاه محمد سلطان کاشغری
که در حبالهٔ عقد میرزا کامران بود از کابل عزیمت کاشغر نمود و چون ببدخشان رسید میرزا سلیمان را از روی ازدواج او
بخاطر گذشت و در مقام خواستگاری شد حرم بیگم بفنون استادی پیش دستی نموده خانم را بمیرزا ابراهیم پسر خود

عقد بست

عقد است و ازین جهت میان خانم و بیگم نفاق خاطری بهم رسید و مع هذا اعیان بدخشان از سیاست و تسلط بیگم زخمهای کاری
در دل داشتند و انتهاز فرصت میجستند تا آنکه در بیولا دامن عفت بیگم را با حیدر علی بیگ که در بهرآورد و شتاب او قوی
غبار آلوده تهمت ساختند و میرزا ابراهیم بمقتضای صغر سن و بیباکی غروری درین معامله تا کرده آن بیگناه را از بهم گذرانید
و بجهت این وجوه فرزند امت آید افتاد و بیگم چون زهرآبه بلا فرو خورده دندان بجگر نهاد و بعد از اندک فرصتی سانحه دل خراش
میرزا ابراهیم روی داد چنانچه پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته و مصیبت میرزا بر خاطر بیگم سخت گرانی کرد و نابود
از آن ماتم بر نیامد و از میرزا ابراهیم پسری ماند میرزا شاهرخ نام و بیگم همواره خانم را مطعون و شامت قدم میدانست
و در خلا و ملا سخن میزد و میخواست که خانم تنگ آمده راه کاشغر پیش گیرد و میرزا شاهرخ را در دامن عزت
خود تربیت نماید و خانم ازین رهگذر بغایت مکدر آزرده خاطری زیست تا آنکه میرزا شاهرخ بحد بلوغ رسید
و اکثر اعیان بدخشان و ارکان دولت میرزا سلیمان که در ضبط و سیاست بیگم بجان بودند و از میرزا سلیمان
روگردان شده میرزا شاهرخ را به بزرگی برداشتند و بعد از رد و بدل بسیار قرار یافت که ولایتی که در تصرف
میرزا ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و میرزا سلیمان ناچار بدین استخفاف رضا داد و درین وقت خرم بیگم رخت هستی
بربست و میرزا سلیمان از آنچه بود زبون تر شد و بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک پیش نهاد خاطر ساخته
ولایت را بمیرزا شاهرخ واگذاشت و همگی مقصد آنکه بکابل آمده به استعانت میرزا حکیم بدخشان را از تصرف
معاندان برآرد چون بکابل رسید میرزا حکیم چنانچه لایق حال چنین باشد پیش نیامد و از آن اراده مایوس گشته
تسلی کار مهجوران داشت که روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد و بنیروی اقبال و کمک خاقان ستوده خصال بر حصول
مقاصد و مطالب دینی و دنیوی کامیاب گردد و لاجرم از میرزا محمد حکیم استدعای کمک نمود که او را از منازل مخوفه گذرانیده
بکنار آب سند رساند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف نیز کوتاهی کرده بملک مطالبه بخاطر آورده جمعی را همراه ساخت که از
منزل اول بازگردند تا آنکه میرزا سلیمان تنها زاد و راحله توکل روی امید براه نهاد و تا کنار آب سند چند جا با افغانان که سر راه گرفتند
مبارزت نمایان کرده زخم نیز داشت و چون بساحل نیلاب رسید عرضداشتی مشتمل بر سوانح و حوادث او از کار بدرگاه
معلا ارسال نمود مضمون عرضداشت آنکه نبیره ام شاهرخ بمقتضای وضع روزگار بمقام عقوق و عصیان شده قصد جان کرد

بنابر آن بدخشان را گذاشته بکابل آمدم بگمان آنکه شکستگیهای تزلزل یابد و جراحتها التیام پذیرد و محمد حکیم میرزا در مقام قصد
عرض شد التماس نمودیم که خود را از مهالک و مخاوف بگذرانم نوا مداد و کومک او بدرگاه جهان پناه رسم در الحاح این مختصر مدعا
هم بنظر افت پیش آمده جمعی را همراه ساخت که از منزل اول باز گردیدند چون امروز درگاه عالیجاه ملجا و امیدگاه سلاطین روی زمین است
و مرا بغیر از این آستان پناهی نیست بامید عنایات پادشاهانه آمده ام و چون از قسم پیشکش و هدایا چیزی دیگر دست رس نبود دو
راس اسب از خاصه اوان فرستاده ایم که عرضه جنگ و خالی باشد فرستاده میرزا سلیمان سعادت زمین بوس دریافته مشمول
مراحم بیدریغ گردید و عجالة الوقت خواجه آقا خان خزانچی با مبلغ پنجاه هزار روپیه و اقسام اجناس نفیسه و اسباب
تهیه دار از عراقی و راهوار و خیمه و بارگاه و سایر اسباب حشمت و جاه رخصت فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع
که راجه بهگونتداس با جمعی امرای صوبه پنجاب باستقبال میرزا شتافته لوازم ضیافت و مراسم خدمت بجا آورند هنوز میرزا سلیمان
از آب سند عبور نفرموده بود که خواجه آقا خان با فرستادهای درگاه رسیده نوید عاطفت و مرحمت پادشاهی رسانید و چون
از آب گذشت راجه نیز بملازمت میرزا پیوست و خاطر بهم خورده او را بانواع دلجوئی و کرم خوئی منبسط و متسلی
و مطمئن گردانید و از آنجا باعزاز و احترام تمام بدار السلطنت لاهور آورده بر جناح استعجال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت
و بنواحی دار الخلافت فتحپور رسید هر منزل که میرسید امرای عظام و حکام بلاد به استقبال شتافته ضیافت لایق و پیشکشهای
درخور کرده از محال متعلقه خود پس میگذرانیدند و چون بمقر اورنگ خلافت نزدیک رسید حکم شد که شهر را آئینه بندی
نمایند و ارکان دولت و اعیان سلطنت فوج فوج و جوق جوق در پیشگاه تجمل و آراستگی بخدمت میرزا شتافته
باشند و بعد از زمانی حضرت خاقانی با شکوه آسمانی و اقبال صاحب قرانی بر سمند دولت سوار شده با شاهزادهای عالی
مرتبت و امرای سلاطین حشمت و خوانین با طاعت به رسم استقبال شتافتند و حکم شد که از دولتخانه تا کروهی
شهر دو رویه فیلان نامی بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته نگاه دارند و در میان هر دو فیل یک ارابه
یوز با پوششهای مخملی و زربفت و زنجیرهای طلا و نقره و قلادهای مرصع باز دارند و نواجیان بهرام و نظام و یساولان
صاحب اهتمام از جانبین ایستاده نگذارند که احدی قدم از سبیل بیرون نهد و بترتیب سابق قطار گردد نثار هم و تکیه گاه دو ثبت
که شکوه رزم و طمطراق بزم را که در یک مجلس بر وجه کمال جلوه ظهور بخشند و بیننده را شکیبا ساختند و تسابقی دست داد
و بی اغراق و مبالغه بزمی از آراستگی یافت که چشم روزگار در آئینه خیال بمثال آن مشاهده ننموده بود بالجمله چون

چون [illegible]

چون نظر میرزا سلیمان بران مظهر انوار الهی افتاد از سر توشکوه بادشاهی خود را از اسپ انداخته بادای کورنش و تسلیم
پرداخت و آن حضرت بمبالغه تمام منع فرموده بجهت سرفرازی او از اسپ فرود آمدند و میرزا را در آغوش مرحمت
گرفتند و بتقدیمات گوناگون از حضیض عجز و نیاز باوج عزت و امتیاز رسانیدند و القصه بر سمند اقبال جولان فرموده
متوجه دولت خانه شدند میرزا سلیمان بر سم نصرت قرین آن حضرت همعنانی گرفت و میرزا عبدالله که ازا [illegible]
بود بر بساط ظفر نگار سعادت همراهی یافت و چون بدولت خانه نزول اجلال اتفاق افتاد دست در پای نوال بانعام
و ادرار گوهر بار ساخته میرزا را با جمعی که همراه آمده بودند بزر و اسپ و خلعت سیراب امید ساختند و هم درین مجلس نوید
عنایت بیپایان و وعده کومک و لشکر منتظر و مستوثق گردانیده حکم فرمودند که خانجهان حاکم لاهور را با عساکر
پنجاب رخصت مقرر نمایم که شمار ایشان چنان رسانیده و بحکومت آنجا متمکن ساخته معاودت نماید میرزا ازین نوید
عنایت کامیاب خواهش گشته تسلیمات بجا آورد و از سوانح آمدن راجه تودرمل است از بنگاله چون ممالک
شرقیه بمیامن اقبال روز افزون انتظام شایسته یافت راجه حسب الحکم بدرگاه معلی شتافته پنجاه و چهار زنجیر
فیل نامی که از فتوحات آن ملک بدست آورده بود با دیگر نفایس و اجناس برسم پیشکش گذرانیده مشمول
جلایل مراحم خسروانه گردید و منصب اشرف دیوانی بعهده کاردانی او تفویض یافت و از کمال وقوف و
بفرمینی و دولت خواهی در اندک زمانی بعالی مرتبه وزارت کل و وکالت مستقل تصاعد نمود و هم درین
ایام ولایت گرهه از تغیر رای سرجن بصادق خان مرحمت فرموده قلعه چناده را با توابع برای سرجن عنایت نمودند
و از وقایع آمدن معصوم خان کابلیست بدرگاه سلیمان جاه او از سادات تربت خراسانست عمش میرعزیز
در ملازمت حضرت جنت آشیانی بمنصب وزارت رسیده بود و خود با میرزا محمد حکیم نسبت کوکلتاشی داشت
و از فرط شجاعت و کاردانی و عقل و تدبیر در ملازمت میرزا ترقی کرد خواجه حسن نقشبندی که مدار علیه آنجا بود
تاب حسد و توهم و دراز کار در مقام استیصال او شد معصوم خان بمقتضای وقت و مراعات حزم و احتیاط
دل از خدمت میرزا بر گرفته روی امید بدرگاه معلی نهاد و با نواع مراحم و نوازش سرفراز شده رخصت صوبه بهار یافت
و در بولا میر سید محمد میر عدل که از سادات هندوستان بکمال فضیلت و شجاعت اختصاص داشت و بایالت بهکر
خلعت افتخار پوشید و از سوانح شهادت یافتن جلال خان قورچیست او در امر [illegible]

سوانه تعیین فرموده بودند بحسب سرنوشت دیدی اسپی که از عمده های چندلابس بود منزل جلال خانی را دیده تمالی خان قصور
نموده بر سر او ریخت و جلال خان بی توقف و ساز جنگ مردانه دست و یازده نقد حیات سپرد و چون خبر شهادت او
بمسامع جلال رسید بر خاطر فیض آثار آنحضرت سخت گران آمد و سید محمد خان و سید هاشم و جمعی از سادات بارهه باستیصال
آن مقهوران برگشته روزگار تعیین شدند و فرستادها ترددات پسندیده ظاهر ساخته بسیاری از کفار شقاوت آثار را
بزخم تیغ صاعقه بار بدار البوار فرستاد

ذکر اعلام شورش افراختن داود و فوت منعم خان باجل طبیعی

درین ولا بموقف عرض رسید که منعم خان در بنگاله به اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد و داود نقض عهد نموده اعلام شورش
و فساد مرتفع ساخته و امرای آن صوبه چون سردار معین متخصص نداشتند تزلزل تمام در ارکان همت آنها راه یافته و هر کدام جایی
خود را گذاشته بی جنگ ترک نام و ننگ نموده اند و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود آمده منعم خان از دید و فتنه
کهوره گهات و غیره فرو نشست شهر گور را که در زمان سابق حاکم نشین و دار الملک بنگاله بوده و بکهوره گهات نزدیکی داشت
آبادان ساخته در تعمیر قلعه و عمارات قدیم همت گماشت شورش و فساد یکبار فرو نشستند و مقرر نمود که مجموعه امرا و سپاهی
که در تانده و غیره میبودند آنجا آبادان نمودند و چون شهر گور که تجنیس گور است سالهای سال ویران بوده و آب و هوای آنجا
خواص سمیت بهم رسانیده از فرط عفونت بیماری عظیم در عموم خلایق شایع شد و هر روز جمعی کثیر رخت هستی بعالم بقا می کشیدند
چنانچه از مردم اعیان اشرف خان و حیدر خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و لعل خان بدخشی و حاجی خان سیستانی و هاشم خان
و محسن خان و حاجی یوسف خان و ابوالحسن و شاه طاهر و شاه خلیل و بسیاری نقد حیات در باختند و مع هذا منعم خان ترک
آن عزیمت نمیکرد و هر چند خیر اندیشان او بوجوه معقول خاطرنشان مینمودند سودمند نمی افتاد اگرچه آن سال در تمام دیار شرقی
تند باد فنا روی بانهدام ارکان وجود داشت لیکن در شهر گور شدت طوفانی ظاهر میساخت و از غرایب آنکه با وجود
این حال غبار آسیبی بر دامن حیات منعم خان نمی نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنید در صوبه بهار شیوع یافت منعم خان را دست
آویز بران بهم رسید و از آنجا بعزیمت بهار متوجه شد و چون بتانده آمد مزاج او بر کمر اعتدال انحراف نموده روز بروز بستر
بیماری افتاده روز یازدهم ودیعت حیات سپرد اگرچه اولیای دولت شاهم خان را بسرداری گزیدند و اعتماد خان خواجه
سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت سر برای مهمات ارمنش خود گرفت از اطراف گرد شورش بی حاصلی و بی اتفاقی
اعیان لشکر مزید علت شد داود از شنیدن این قضایا نقض عهد نموده یکباره پرده آزرم از پیش رو برگرفته

نظر بهادر

نخست نظر بهادر را در قصبه بهدرک محاصره کرده و بعد و میان او رده از سیم گذرانیدند و دیگر امرا تهانها نجات را گذاشته روی تباهی نهادند
و در هنگام عیسی زمیندار به پرشاه بردی که داروغه توپخانه بود امداد اگرچه او بپای همت افشرده علم نصرت برافراخت لیکن از فرط
توهم شوالشت در انجا بود و او نیز بیمار اموست و چون مردم را از آب و هوای الملک توحش و توهم عظیم دست داده بود
سرداری که انتظام لشکر تواند نمود در میان نبود مردم اصلا دل نهاد آن ولایت نمی شدند و میخواستند بهر حال خود را به نهار سانیده در موقت
قلی قدم شوم قدم کتابت جعلی ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانب حضرت خاقانی شهرت داد و این معنی بیشتر باعث تفرقه مردم
شد و چون این سوانح بمسامع جلال پیدا رای جهان آرای آنحضرت انتظام بخش سلسله صوری و معنوی نسبت بحسن تقاضا فرمود که ولایت بنگاله را
بمیرزا سلیمان مرحمت نمایند تا در آن ملک معمور تدارک ایام ناکامی نموده سامان شایسته بهم رسانند و بعد از آن اگر اراده
تسخیر بدخشان داشته باشند با حسن وجهی صورت خواهد یافت میرزا سلیمان که همگی همت مصروف انتقام میرزا شاهرخ داشت
و علو مقصد بس منحصر در حکومت کوهستان بدخشان بود از نوید این عطیه عظمی شگفته خاطر نشد بلکه آثار ملالت و ناخرسندی ظاهر ساخت
و خاقان گیتی ستان بپیروی خاطر او فرموده زیاده بر این تکلیف ننمودند و از آنجا که بر ذمت فرمان فرمایان روزگار و سلاطین
ذوی الاقتدار واجب و متحتم است که آن مهم را بر مهم مقدم داشته در اطفای نایره فتنه و آشوب و اصلاح پراگندگیهای ملک ساعی
و انتقام جانب بر دارند لهذا خانجهان را با لشکری که کومک میرزا سلیمان نامزد شده بود بحکومت و حراست ولایت بنگاله تعین فرمودند
و با انواع تفقدات و اقسام تلطفات شرف اختصاص بخشیده راجه تودرمل را که از مخلصان کاردان و فدائیان جانفشان
بود بهمراهی او رخصت کردند و حکومت ولایت پنجاب از تغیر او به شاه قلی خان محرم عنایت شد و چون خانجهان بصوبه بهار رسید
جمعی از بی همتان کم فرصت که بنگاله را گذاشته آمده بودند در شش و پنج سراسیمگی افتادند برای رفتن به روی بدرگاه آمدن و برای
ماندن بهار داشتند بعضی نقاب آزرم از پیش رو برگرفته عذر ناسازگاری آب و هوای این ملک و مردن مردم را دست
آویز ساخته قدم همت پیش نهادند و جمعی بنا قصد تدبیر و افراط تعصب را بهانه یافته اظهار ناخرسندی از سرداری خانجهان
نمودند لیکن راجه تودرمل به نیروی تدبیر و ترتیب مقامات بیم و امید تسلی بخش ناپایداری از هرزه درایان کوته اندیش ساده به همراهی
راضی ساخت و اسمعیل قلیخان را با فوجی شایسته مقدمه لشکر فیروزی اثر گردانید و چون ورود عساکر اقبال مقام گده
اتفاق افتاد ابا زخاص خیل داود که بضبط آنجا تعین شده بود در اثنای جنگ زنده بدست افتاد و چنان عقده دشوار
بسهولت فتح شد و داود از صدمت جنود اقبال و دفتاح عقده گدیی در چاره کار خود فرو رفت و محکمه این محل آ
که یکطرف آن دریا و جانب دیگر کوه عظیم و در پیش خلاب و جهه داشت مضبوط ساخت و خانجهان به نیروی

اقبال روزافزون در برابر معسکر اقبال ترتیب داد اگرچه بنابر قلبی جا جنگ سلطانی نمی شد اما همت از جانبین
دلاوران رزم جو معرکه نبرد آراسته ترددات شایسته ظاهر می ساختند و گل همت را از جویبار شمشیر شاداب
میگردانیدند چون مدتی برین وطیره گذشت و موسم باران که دران ملک کار طوفان میکند نزدیک رسید مظفرخان
و سایر امرای صوبه بهار فرمان قضا مطاع شرف ارتفاع یافت که نیروی خود را بکومک خانجهان رسانند درین ولا
از عرضداشت خانجهان معروض بساط اقدس گردید که نرخ غله در اردوی ظفر قرین درجه اعلی دارد و معهذا خزانه
که بمساعدت لشکر وفا کند همراه نیست اگر روزی چند دیگر برین حال باشد موسم باران در رسد کار بدشواری و
صعوبت خواهد انجامید بنابران حکم شد که مجموعه کشتیهای که بر ساحل دریای اگره موجود است از غله و سایر مطعومات
آماده ساخته با نچلک روپیه خزانه بسرعت تمام روان سازند نیز فرامین مطاع باسم جاگیرداران و کروریان پرگناتی که
بر ساحل دریای گنگ و سیراو و غیره واقع است شرف صدور یافت که از محال متعلقه خویش کشتیها ترتیب نموده
غله و آذوق به اردوی خانجهان رسانند و سید عبدالله خان را به اسپ و الچوکی نزد خانجهان فرستادند که نوید
بخشش کمک و آذوق کرد و دران زمان بزبان الهام بیان که ترجمه پرداز قضای ایزدیست گذشت که ان شاء الله
تعالی و تقدس فتحنامه بنگاله را تو خواهی آورد قضا را همچنان شد و در خلال این حال شیر محمد خان کلان که حکومت
بلده پتن گجرات داشت ودیعت حیات سپرد خاقان کثیرالاحسان بازماندهای او را به اقسام دلدهی و خاطرجوئی
تسلی بخشیده از کرم بسیار بخشش اندک پذیر در خواست مغفرت آن قدیم الخدمت نمودند و همدرین ایام میرزا سلیمان
اراده زیارت خانه مبارک بیت الله نهاد همت ساخت خاقان والا مکرمت خاطرداری او فرموده مقتضی المرام روانه
گردانیدند شرح این بر سبیل اجمال آنکه از تاریخی که میرزا بادراک ملازمت اشرف کامیاب شد همواره بجلائل مکارم
و شرایف مراحم اختصاص داشتند لیکن چون خار خار حکومت بدخشان و باد افراه گستاخیهای میرزا شاهرخ
در ریاض خاطرش و بیخ در ریشه مضبوط ساخته بود اصلا متنبه نمی شد و پیوسته آثار ملالت و گرفتگی از ناصیه ضمیرش پرتو
می افکند تا آنکه درین وقت بضرورت خانجهان رخصت بنگاله یافت ازین جهت فرستادن لشکر بدخشان و تعیین کومک
او روزی چند در عقده موافقت افتاد میرزا شکسته خاطر گشته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید ازان راه خود را
تواند بدخشان رساند آنحضرت پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند که عجالة الوقت پنجاه هزار روپیه بجهت سامان سفر

انعام

مرحمت شد فرمان مطاع باسم متصدیان صوبه لاهور بشرف صدور یافت که بیست هزار روپیه دیگر در آنجا
واصل وکلای میرزا نمایند قلیج خان را با روپسی راجپوت و جمعی از معتمدان بدرقه تعیین نمودند که تا بندر سورت
در خدمت باشند جهازی که بجلد زمان و متعلقان میرزا وفا کند ترتیب نموده بمبارکی و خیریت روانه نمایند چون
قرار داد خاطر قدسی مظاهر و پیش نهاد همت عالی مآثر خدیو آنست که هر ساله بزیارت مزار فائض الانوار خواجه معین
الحق والدین توجه فرموده از باطن قدسی مواطن پادشاه ملک صورت و معنی استمداد همت نمایند شب شنبه ۲۸ بهمن ماه
الهی از دار الخلافه فتحپور بصوب اجمیر نهضت فرمودند و منزل بمنزل رهگرا شده بیست و ششم ۲۶ اسفندارمذ ماه خطه اجمیر از ورود
موکب اقبال رونق و بها یافت تا یک میل متعارف از یک منزل پیاده شده متوجه طواف درگاه جهانیان مطاف حضرت خواجه گشتند
و مبلغی معتد به مجاوران مزار متبرک تقسیم یافت **آغاز سال بیست و یکم از جلوس اقدس** شب یکشنبه نهم ذی حجه سال
نهصد و هشتاد و سه نیر اعظم عطیه بخش عالم پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت سال بیست و یکم بمبارکی
و خرمی آغاز شد در عنوان این سال عبد الرحیم میرزا خان خلف الصدق بیرام خان که بخطاب مستطاب خانخانانی کلاه گوشه
افتخار بر فلک میساید با وزیر خان و میر علاء الدوله و سید مظفر و بیاکداس نفر اهم آوردن پراکندگی های صوبه گجرات
رخصت یافتند خدمت صاحب صوبگی بمیرزا خان و حل و عقد مهمات بعدالت منشی میر علاء الدوله و منصب جلیل القدر
دیوانی بکارگذاری بیاکداس و خدمت بخشیگری بمیر مظفر قرار گرفت نام بردها در اندک فرصتی بگجرات رسیده تمامی
نصایح ارجمند حضرت ظل الهی انتظام بخش امور آن دیار شدند از سوانح فرستادن کنور مانسنگه است بر سر رانا چون رانا
بکثرت عقبات و اعتضاد سوانح خیال غرور و پندار باطل در کاخ دماغ جا داده سرکشی و حیله سازی از حد گذرانید کنور که بعقل و
اخلاص و شجاعت از یکتایان بارگاه اقبال است و در بعض مدارج و عنایت بخطاب والای فرزندی اختصاص یافته به تنبیه رانا
رخصت فرمودند غازی خان بدخشی و خواجه غیاث الدین آصفخان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و جگناته و سید راجو
و مهتر خان و مادهو سنگه و مجاهد بیگ و کهنگار و راجه لونکرن و بسیاری از بهادران نصرت قرین و دلاوران جلادت آیین
بهمراهی مقرر شدند و بمقتضای جلایل عنایات گوش هوش کنور را بجواهر آبدار اندرز و نصایح ارجمند گرانبار دولت فرمودند همدرین
سال میرزا یوسف خان و فتح خان مسند عالی و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم بگماشته نواب دستوری یافتند از سوانح کشایش قلعه
سوانه است این قلعه از قلاع نامی صوبه اجمیر و در تصرف چندر سین پسر رای مالدیو بود و تیمار تهور از اطراف او بجا قطعت آن اهتمام
داشت چون از شاه عالم محروم مراحل را اینکه افتتاح آن عقده صورت بست و سپاه مجاهدان تیمار یافت علف و هیزم از بار افتاده

حمل ۳۵

حال سپاه بصعوبت کشید لهذا [illegible] سید محمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شهاب خان و بسیاری از مجاهدان نصرت قرین
تعین شدند که در کنار آنحصار کوشش نموده آن لشکر باقی را بدرگاه فرستند امرای مذکور بقبول خود باشتافته در سامان این مهم بودند
که در همین سانحه جلال خان رو داد و تمردمنشان آن ناحیه علی الخصوص کله پسر رام رای نبیره مالدیو و بسیاری از نخوت آرایان آن
سرزمین در قلعه مذکور فراهم آمدند و سادات بارهه و دیگر اعیان بدفع آن درز نشینان همت گماشتند و کار بواسطه تاخیر بوقت
از درگاه والا تعیین شد که آن لشکر را بر سر کار برده خود متوجه درگاه گردد چون قرین باین ناحیه رسید معلوم گشت که آن لشکر ظفر
قرین در گرد آن قلعه عسرت گرا است و از تردد پی در پی و آویزش های سترگ کار بصعوبت انجامیده شهباز خان با همت اخلاص قرین
بی توقف متوجه قلعه تسخیر شد و عرصه [illegible] ببوارق سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت تایید سماوی فتح و فیروزی نصیب اولیای دولت
شده گروه انبوه از راجپوتان بکشتن افتادند و قلعه مفتوح شد و شرح از بهادران سادات بارهه کم بهانه گران شده روی همت بتسخیر قلعه
سوانه آوردند در هفت کروهی آن قلعه سنگین بود در [illegible] نام جوارش آن عبور افتاد راجپوتان الوس راتهور در آنجا فراهم آمده نخوت
آرا بودند هر چند اولیای دولت نصایح رهنمونی سعادت کشیدند سودمند نیامد ناگزیر دل بنهاد کشاکش شدند تمامی اقبال بیزوال در اندک
فرصتی آن حصن حصین بر کشوده آمد و بسیاری از ستمکاران راتهور [illegible] اغون زنجیر شدند و این فیروزی مقدمه گشایش سوانه و [illegible]
درز نشینان شد از آنجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همت افشردند لشکر باقی را روانه درگاه ساخت و در سامان ملچار
و دیگر اسباب قلعه گیری همت گماشته در کم فرصتی کار بر متحصنان تنگ ساخت لاچار درز نشینان زینهار در آمده قلعه را تسلیم
عرصه وغا نمودند شهباز خان جمعی را به محافظت آن گذاشته متوجه دریافت سعادت آستانبوسی گردید و در خطه اجمیر
اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام [illegible] پرداخت رایت مراجعت بصوب
مستقر خلافه ارتفاع یافت و بعد از ورود بدار الخلافه فتحپور شهباز خان بر سر راجه گجپتی تعین شد او از زمینداران معتبر
صوبه بهار است و پیوسته همراه دولتخواهان خدمات عمده بتقدیم رسانیدی خصوصا در فتح بنگاله لیکن از فتنه جوی و واقعه طلبی که
مجبول طینت زمینداران است درین هنگام که افغانان بنگاله اعلام شورش و فساد مرتفع ساختند او نیز ضلالت فاسد بخاطر راه
داد و چون خانجهان از حوالی آن سرزمین گذشت خود را یکسو کشیده از سعادت خدمت و همراهی تقاعد جست و بعد از
گذشتن افواج قاهره سر راه بر مترددین گرفته رهزنی و ضعیف آزاری پیش گرفت و در اندک فرصتی جمعی کثیر از اوباش
و [illegible] طلب بر گرد او فراهم آمدند و دست تطاول بنهب و غارت بلاد و امصار دراز ساخت و اسباب [illegible] خود سرانجام
داد و [illegible] و در اظهار اخلاص و یکجهتی نموده پیوند دوستی مستحکم گردانید و تعهد کرد که [illegible] رسید
و در نوقت بشیر و خانرا که حسب الحکم از راه دریا نزد خانجهان میرفت بدست آورده مقید ساخت و بر سر قصبه آره کم

دار و جام

در وجه جاگیر فرحت خان حیل مقرر بود تاخت برد و فرحت خان صلاح در جنگ صف ندیده متحصن شد و فرهنگ خان پسر او خبر تحصن پدر
خود شنیده از جاگیر خود متوجه آن صوب گردید و قراطاق نیز همراه او همت بست و در نزدیکی آن حصار با انبوه مخالفان جنگ کرده شکست
داده با کمال تهور و جلادت از آب سون عبور نموده خود را بآن مقهور رسانیدند و رزم عظیم بوقوع پیوست و فرهنگ خان دو مرتبه شمشیر بلگهی رسانید
اما در آن وقت یکی از شمشیر بازان اسپ او را پی کرد و با وجود پیادگی نهایت مردانگی ظاهر ساخته شربت خوشگوار شهادت چشید و قراطاق
نیز جوهرها ساخته در راه اخلاص جان نثار شد و فرحت خان که خبر فرزند شنید بی محابا از قلعه برآمده پروانه صفت بر چراغ امید خویش جانفشانی
نمود و چون صورت این ماجرا بمسامع جلال رسید سنهار خان بتنبیه و تادیب آن برگشته روزگار رخصت یافت و حکم شد که سعید خان و محسن و صالحان
و سایر جاگیرداران آن نواحی با او همراهی نموده سزای لایق دهند و چون سنهار خان بمنظور ... پیوست امرای الصوبه امتثال فرمان
پادشاهی نموده ملحق شدند و جمعیت بسیاری از قریات و پرگنات را تصرف آورده میخواست که بخانه غارتگر نمک بنده و بارخانه جهان
انجا نیز برود در وقت افواج قاهره رسید و از کمال غرور بجنگ پیش آمد و بمیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون فتح و
فیروزی قرین حال اولیای دولت گردید تفصیل آن در موقع خود نقاشی کلک خواهد شد و هم در سوانح شهاب الدین احمد خان را
بمنصب سه هزاری عز امتیاز بخشیده بصوبه داری مالوه فرق عزت برافراختند رسیدن کشور مال سنگه بقصبه باندل کیره
و جرات بی اندازه و شکست خوردن او و چون کشور مال سنگه با فوجی از بندهای درگاه بقصبه باندل کیره رسید بجهت فراهم آمدن عساکر
منصوره روزی چند در آنجا توقف گزید و راما از غایت عجز و شکنار کشور مال سنگه را بنظر شکوه در نیاورده و او را از مبداران زبردست
خود تصور نموده خواست که بباندل کیره شتافته جنگ اندازد لیکن وکلای او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات
و جسارت مانع آمدند و کشور مال سنگه افواج برشت و آراده با دل قوی و عزم درست متوجه کوکنده که مستقر آن مقهور بود شدند قول را
باستقامت همت خویش از آشتگی بخشید و در هراول افغان سادات بارهه و در جوانغار غازیخان بدخشی و راجی نوکران مقرر شدند
هراول شجاعت جلگاه و خواجه غیاث الدین اصفهانی استحکام پذیرفت و التمش به تهور و جرات مادهوسنگه و چندی
از جوانان کار طلب انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهیشداس با جمعی از منصبداران چنداول باشد اگرچه راما از غایت تکبر سرشت
صفوف می برداخت اما دولت خواهان او بمبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن در قلب باشند و رام سا راجه گوالیار نظر
داشت راست قرار داد تا ماکه از عمده های او بودند بجانب دست چپ و راماداس پسر جمل مقدمه لشکر او با برترین
و طرح از موضع کهمبور از اعمال کوکنده که متصل بیره بهرمی واقعست تلاقی فرقین اتفاق افتاد و بهادران جانبین
بهم آویخته تلاشهای نمایان کردند نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جوانغار لشکر منصوره حمله آورده پرداخته شدند و اول

مخالف نیز آثار جلادت و قدرت ظاهر ساخت اکثری را روی همت گشت اما چکنایهه پای ناموس قایم داشته مانند سد سکندر
استاده دریوقت بهادران فوج التمش خود را بکومک رسانیدند و کنور مانسنگه نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را قوی دل گردانیدند
و جوانان غنیم نیز ایلغار جنود فیروزی را قدری سجا ساخت و سید هاشم از اسپ جدا شد و سید راجو همت داده او را سوار گردانیدند
و غازیخان بدخشی از کار طلبی خود را بفوج هراول رسانیدند و رزم عظیم در پیوست و اکثری از بهادران ناموس دوست داد مردی
و مردانگی داده خونها ما خسته و از افواج غنیم فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوجدار بادشاهی فیلی در برابر داشت و بعد از
حملهای جانبین فیل لشکر منصور زخمی روی بگردان شد قضا را درین حال بندوقی بفیلبان مخالف رسید و دست او از کار باز ماند
و مقارن این تیر باب خویش اما فیلی رام پرساد را که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج رانده بسیاری از جوانان را از هم
نوردید و کمال خان فوجدار فیل گجراج را بتقابل آورد و حسین فوجدار نیز فیل خود را در برابر داشت و میان آن دو فیل جنگ
امتداد کشیده نزدیک بود که فیل بادشاهی را پای همت از جای رود که بنیروی اقبال زور افزون تیغ بر مقتل فیلبان رام پرساد رسید
و آن فیل که بارها حسن صورت و سیرت او مذکور محفل عالی شده بود از جملهٔ غنایم گردید و در آمدن ... جمیل گفتار که جوانان بود
بضرب دست چکنایهه آوارهٔ دشت عدم گردیدند و راجه رام ساه با تنه پسر خود لوازم شجاعت و جانفشانی ظاهر ساخته
بخراب آباد نیستی شتافت معهذا غنیم رایت استیلا برافراخته در عرصهٔ ممارست اظهار قدرت و نخوت مینمود و دریوقت
فوج هراول بشوکت تمام در رسید و از تابیدارات عینی مخالفان از صیت سطوت اقبال دست و دل از کار باز ماند چنان
شهرت یافت که خاقان گیتی ستان بر رسم ایلغار رسیده فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصهٔ کارزار انداخته و نسیم فیروزی از مهب
عنایت ذوالجلال بر پرچم اعلام اسلام وزید و کفار شقاوت آثار راه ادبار پیش گرفته فرار بر قرار دادند و چون غازیان فیروز
فانی تا دو پهر سر کرده بود و هوا در غایت حدت و حرارت بود شوالشیند تعاقب نمود آخر شبگاه کسی از
بهادران لشکر منصور بعالی مرتبهٔ شهادت رسیدند اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شدند و کنور مانسنگه بگوگنده
که محل اقامت رانا بود رفته عرضداشتی مشتمل بر سوانح اقبال و مجرای ترددات بندهای جان‌نثار و غنایم این فتح
خصوص فیل رام پرساد را مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی که از اهل سعادت به نیت غزا آمده بود بدرگاه
سپهر بارگاه ارسال داشت عزیمت افواج قاهره بسمت ممالک بنگاله از دارالخلافه فتحپور و آوردن سید عبدالله خان نیز
داود را در عرض یازده روز و احوال دیگر ... چون استیصال مقهوران ولایت
بنگاله و اطفای نایرهٔ فتنه و آشوب آن ملک بامتداد انجامید از فحوای تقریر معتمدان صحیح القول که خبر عساکر منصور

بدرگاه معلی میرسانیدند بوضوح پیوست که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح وفیروزی اولیای دولت عالی از تعذر و اشکال نیست
لهذا با وجود موسم باران وطغیان انهار وجریان سیلابها عزیمت آن صوب بر ذمت همت عالی تصمیم یافت و نظام سخن امر
بحکم شد که بدار الخلافه اکره شتافته کشتیهای لایق سرانجام نمایند و در اندک فرصتی نشیمنهای دلکشا و منازل روح افزا بر کشتیها
ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم امرداد موافق بیست و هشتم ربیع الاخر از دار السلطنت فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و دران روز
بمقربان رکاب اقبال خطاب سفر نمودند که مبشران عالم غیب دوش در معامله چنان نمودند که عنقریب نوید فتح وفیروزی اولیای
دولت مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص خواهد شد از غرایب اتفاقات آنکه چون ببارگاه سپهر اشتباه ورود سعادت
فرمودند وسید عبدالله خان از بنگاله در عرض یازده روز سر داده در اندرگاه آورد مژده فتح ونصرت بلند آوازه ساخت و عرض
نمود که در وقت رخصت سید عبدالله خان بزبان قضا ترجمان گذشته بود که انشاالله تعالی و تقدس فتحنامه بنگاله را تو خواهی
آورد مجملا چون در حدود آک محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد سایر قبیلی جا خنک ضعف صورت نمی بست و معهذا
موسم بنگال وطغیان آبها در میان آمده و سپاهی از تردد و سواری باز ماند و بجهت شدت باران رسد غله به اردوی
ظفر قرین نمیرسید و از معبر ترحم آثار منشور عظیم در استقامت عزم راه یافت و یکبارگی صرع میرزه کوی جنس گرفتند و خانجهان
و راجه تودرمل گوش بحرف آنها نکرده در دلدهی و همت بخشی سعی نمودند و منیع ان لطف مظفر خان و لشکر بهار
و نهاده ثبات قدم ورزید و چون مظفر خان با شجاعت خان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و میر معز الملک و نجابت خان
و میرزاده علیخان و ترخان دیوانه و سایر اعیان آن صوبه لشکر شایسته سرانجام نموده بحدود بهاکلپور رسیدند الشن بران
قرار گرفت که در شدت باران دران ملک در آمدن و لشکر ویران ساختن و بی محل مفقود بار گردیدن از آئین
احتیاط دور است مناسب آنکه روزی چند در همین حدود بسر برده شود و خانجهان نیز با لشکر قدیم معاودت نماید و در عنفوان
طلوع سهیل که باران تخفیف یابد و هوا اعتدال بهم رساند با لشکر تازه زور متوجه تسخیر بنگاله و استیصال مخالفان شوم
این رای پسند خاطر محب علیخان نیفتاد از روی سراسیمگی گفت هرگاه فرمان تاکید از درگاه رسیده باشد و تاجیس امواج
آراسته حدود را باینجا رسانیده با شمشیر عنان عزیمت باز کشیدن از سرالامانت و صدق اخلاص بعید مینماید
لاابالی اکثر صوری در عزیمت شاه مراده یکدل و یک جهت بمدافعه اعدای دولت سمت کارزار امیدوار بمیامن
اقبال روز افزون فتوحات بی اندازه چهره گشایی مراد گردد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از
رسیدن خانجهان اعلام باید نمود از اکثر مجرد بموسس این فوج تحک بر داخته و معامله را یکرو خواهند ساخت

بهر حال درین وقت خود را به سانیم و اگر با وجود رسیدن کومک انتظار موکب جهانگشا خواهند داشت چرا لشکر را در
چنین موسم بارانی ویران سازیم بنابرین امیر معز الملک و وزیر جمیل را فرستاده قرار جنگ دادند و بیست و نهم تیرماه الهی سیم
عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال بتقدیم رسانیده مظفر خان را با سایر امرا بمنزل خویش برد و مراسم
ضیافت و مهمانداری بجا آورد روز دیگر خود بخانهٔ مظفر خان رفت و در آنجا مجلس کنگاش ترتیب داده بعد از گفت و شنید بسیار
قرار جنگ یافت و تسویهٔ صفوف برین نهج آراستگی پذیرفت قول بسرداری خانجهان آراسته شد و برانغار بشهامت
مظفر خان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جوانغار راجه تودرمل و جباری باباخان قاقشال و اعتماد خان و خواجه سرا راجه
گوپال داس جادون و غیرهم مقرر گشتند و در هراول شاهم خان و مراد خان و محمد خان بهودی و اسمعیل خان اوزبک و جمعی از
بهادران کار طلب قدم همت افشردند و در التمش اسمعیل قلی خان و قیا خان و چندی از مجاهدان عرصهٔ فیروزی رزم آرائی
گردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد در قول خود استاد و بجانب دست راست کالاپهار و اطراف دست چپ
جنید و در هراول قتلو و خانجهان حاکم اوریسه روز پنجشنبه سی و یکم تیر ماه الهی موافق پانزدهم ربیع الثانی تلاقی فریقین اتفاق
افتاد اگرچه تمام روی عرصه را آب گرفته بود اما بعد از تفحص برهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر منصوره بفراغ
خاطر گذشتند و چون قدری راه طی شد سیاه آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق بایاب عبور نمودند و بهادران
فوج هراول را دست بکار رسید و کالاپهار که عمدهٔ فوج مخالف بود شرایط مردی بجا آورده پای همت قایم داشت و جنگ عظیم
در پیوست اکثر جباری باباخان قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری و چندی از جوانان کار طلب خود را بوقت
رسانیده او را باز داشتند و مقارن این حال راجه تودرمل قدم جرات پیش نهاده بهادران فوج منقلا را قوی پشت
ساخت و از جانبین چپقلشهای نمایان بظهور پیوست و در وقتی که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالاپهار رسیده
و بحال تباه روی در گریز نهاد و از ظهور این لطیفهٔ غیبی پای ثبات مخالفان از جای رفت و یکبار عنان تاب گردیدند
لیکن بهادران نصرت قرین از کثرت لای و گل نتوانستند بتعاقب شتافت از افواج دیگر نیز خبر نیارستند گرفت و بهمانجا
عنان باز کشیده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند و مخالفان نیز در برابر معسکر آراستند و از تاییدات غیبی آنکه
درهمین شب که آبستن صبح اقبال بود توپی از لشکر منصور سر دادند و بر پلنگی که جنید خواب کرده بود رسیده ران او را خرد شکست
و از حادثه جنید که سردار فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم آرای عدیل و نظیر خود نداشت ارکان
همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدای حمله آوردند و چون

از آنجا

انگیخته بود خواستند که دست بردی نموده برگردند که درین زمان جمعی از فوج اقبال خود را بکومک رسانیده پای همت
افشردند و از هر جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد و بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد خانجهان
که سرخیل مخالفان بود زخم جان ستان برداشته بخاک هلاک افتاد و غنیم را پای همت از جای رفت و یکبار عنان تماسک از دست
داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران نیز جلو بتعاقب برانگیخته تا شام بسیاری را آواره صحرای عدم گردانیدند و خانجهان
رخش مراد در عرصه اقبال بجولان در آورده شادیانه فتح بلند آوازه ساخت و درین بزم کامروائی حسن بیگ کرد و مراد سیستانی
داود را گرفته بحضور آوردند همانا که اسب او در چهله پای بند شده و طالب بدبخت پسر ابراهیم که از معتمدان میرزا هندال بود او را شناخته
و اسب خود را داده میخواست که از آن مهلکه برآرد قضا را شیخ حسن بیگ کرد و مراد سیستانی را از حقیقت حال آگاهی بخشید و
نام برده ها خود را رسانیده او را مقید گردانیدند و طالب بدبخت خواست که به بیجای و مکابره ستم شریکی نماید چون بحضور خانجهان
آوردند خانجهان از داود پرسید که عهد و پیمان شکستی و بقول و سوگند وفا نکردن آئین کجاست او در جواب نمود که آن قرار با خانخانان
بود اکنون زمانه فرود آمید تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم و خانجهان جواب او را بزبان تیغ حواله نمود و در ساعت
سر آن آشفته دماغ را مصحوب سید عبدالله خان روانه درگاه سپهر بارگاه نمود و غرایب دنیا که با وجود لشکر
ابر سر نجد نفر شده و تقصیر اولیای دولت گرفتار گردیدن هنوز متوقع آن بودن که او بعهد و قول بگذارند بلکه
در اظهار آن معروف شاند منشی هم بر جانجهان حکم شد چه اجل بود ما الجدل چون سید عبدالله خان سر داود را با فتح نامه
به درگاه آورد مبلغ های کلی از نقد و جنس بجلدوی این خدمت به سید عبدالله خان مرحمت فرمودند نقل
فتح نامه ها باطراف ممالک محروسه ارسال داشته شد و در همان منزل اینت معاودت بدار الخلافه فتحپور
اتفاق افتاد و هم درین ایام قطب الدین محمد خان بعالی مرتبه سپهسالاری مرتفع گشت چون دودای ... حاکم گلکنده
بظهور ... درگاه معلی ... بمقام بوندی از وطن او بود ... قطب الدین ... رعایا ... ستان ...
نواحی ... از بهادران عرصه جلادت مثل صفدر خان و بهادر خان محمد حسین و شیخ ... کمابیش ...
جاده ... مرتبه ... دست ... تعین شدند چون ... سعادت ... لایق ... رسانیده ...
وجود او ... برکنند نهضت موکب اجلال بدار البرکه حضرت اجمیر درین ایام ... بود فتوحات
عظیم از اطراف ممالک محروسه ... رسید خاطر ... از ضبط و ... ملک ... و ... نعمت
بجهت ادای شکر ... این موهبت ... اعلی ... روضه مقدسه ... معین الحق ...

مرتقی

قدس سره العزیز اتفاق افتاد و در منزل اول میرزا خان خلف صدق بیرام خان بحکم اشرف از گجرات آمده بسعادت
آستان بوس دریافت چون دار الملک احمدآباد مورد رایات اقبال گردید کنور مان سنگه و سایر امرا که به استیصال رانای مقهور
تعین شده بودند جبین سعادت بسجده کورنش گردون اساس نورانی ساختند اگرچه بعضی اهل غرض در خلاف و ملا مردم ایشان
معروض میداشتند که امرا بعد از فتح چنانچه باید سعی و اهتمام در جستجوی آن آواره صحرای ادبار بکار نبرده اند و
نزدیک بان شد که در پیشگاه بارگاه معدلت معاتب و مخاطب گردند لیکن بعد از تفتیش و تفحص به تحقیق پیوست
که این حرف اصلی ندارد و بنابر خصومت و غرض است لهذا کنور مان سنگه و سایر بندهای جانفشان که مصدر
خدمات شایسته شده بودند مشمول انواع مراحم و عواطف خسروانه گردیده بازدیاد مراتب و مناصب بلندی یافتند
و درین تاریخ شهباز خان کنبو که از درگاه سپهر اشتباه رسید مژده فتح و فیروزی اولیای دولت و استیصال کجپتی
بی سعادت معروض داشت در اوراق سابق سمت ذکر یافته که چگونه از بدذاتی و سیاه بختی راه تمرد و بغی سپرده
شهباز خان را که از درگاه به تحقیق سوانح ممالک شرقیه مرخص در اثنای راه دستگیر ساخته محبوس گردانیدند و
شهباز خان با جنود اقبال باستیصال او تعین شد و چون افواج قاهره بان شهر رسید اعلام فتح و فیروزی برافراشته
راه گریز پیش گرفته از آب گنگ عبور نمود و دولتخواهان بتعاقب کشتیها ترتیب داده از آب گذشتند و آن
بمقهوران مقاومت نیاورده روی بوادی فرار نهاد و کشتیهای چند توپ و دیگر اشیای بدست آمد
و در اثنای تعاقب گذار لشکر منصور بقلعه مهدا افتاد و سنگرام حاکم قلعه بقدم عجز پیش آمده شهباز خان
را دید و قلعه را بملازمان عتبه خلافت سپرده در سلک دولتخواهان منتظم گردید بعد از آن شهباز خان
روی همت به تعاقب کجپتی نهاد و چون آن تیره روزگار بجنگلهای انبوه و محکمهای دشوار رخت ادبار کشید
بهادران لشکر منصور سر رشته احتیاط از دست نداده عنان باز کشیدند و روز دیگر آن فتنه سرشت در کنار آبی
سر راه گرفته بجنگ پیش آمد و تمام روز آتش قتال اشتعال داشت و بنابر تنگنای زمین و جرهای عظیم
رو بروی غنیم عبور لشکر منصور از احتیاط دور بود از فرط تهور جمعی از بهادران بر بنگاه او تاخته
غارت کردند و چون شب شد آن تیره باطن شبخون آورده و بتائید اقبال بی زوال کار ناساخته جای
و غایت بجنگلی پناه برد که محکم ترین جاهای او بود شاهنشاهی افواج قاهره بصیقل جوددستی آن
بیرون قلعه را مسخر گردانیدند و زن و فرزند و همراهان او اکثر اسیر و دستگیر شدند و کجپتی نجات تباه

بکوهستان تهکشی

بکوهستان رهتاس رفته در گوشه خمول و کم نامی خزید و ماجرای شیرو خان و سبب نجات او که از چنان مهلکه بسلامت
بر آمد از غرایب اتفاقات است و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال قلعه رهتاس را محاصره نموده و نزدیک آن شد که
مفتوح گردد کچهتی از همه در نا امید شد قرار خود بر فرار داد و جمعی که در قید او بودند همه را بشربت شهادت چشانید شیرو خان
را نیز بیکی از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند شیرو خان بعجز پیش آمد که لحظه مهلت بخش که غسل کرده خود را از لوث ظاهری
پاک سازم آن شخص چه از بیم جان و ترس گرفتاری خود و چه از ملاحظه آنکه در چنین وقت مخمصه زن و فرزند را بجا می سازند
کشتن او را بوقت دیگر حواله نمود و مقارن این حال کچهتی رسید شیرو خان را بدیگری سپرد که بر فیل انداخته از قلعه برآورد
و بخاطر جمع در صحرا کار او را بسازد و آن شخص شیرو خان را بر فیل نشانده روان شد چون فیل نجابت در رفتن سرعت آن
موکل خود را از پشت فیل بپایان انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی بر وزد که بیهوش افتاد خود نیز و فیل نیز از فرط هراس
آواز هولناک کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر نیز از آن فریاد مهیب هر کدام براهی گریختند و عجب شورشی پدید آمد و شیرو خان
در الحال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که شاید گلوی او را افشرده خود را خلاص سازد و فیلبان از ترس
جان خود را بزیر انداخت مقارن آن شیرو خان نیز افتاده زمانی ممتد از خود رفت و چون بهوش آمد سواری دید فریاد برآورد
بروران نزدیک طلبید آن شخص خود یکی از ملازمان شیرو خان بود که در جست و جوی وی میگردید فی الفور شیرو خان را بپشت اسپ خود
سوار ساخته روی براه نهاد بعد از لحظه آواز نقاره شنید چون بآن صوب شتافت عسکر بهادر را دید که در تفحص حال او تردد دا
و بمرافقت عسکر بهادر خود را بشاه باز خان رسانید و بر این وطیره از ورطه خلاصی یافت و شیرو خان پیوسته در محافل بتلاط
و شداد بیان این ماجرا مینمود که از زمانی که مرا بجلاد اول سپرد تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه حضرت
بوده استمداد و همت از باطن قدسی مواطن در داشتم و بمحض توجه اشرف اقدس از چنان ورطه خلاص شدم آری این قسم کرامات
از چنان برگزیده درگاه ایزدی چه مستبعد چون کچهتی راه فرار پیش گرفته خود را در انشعاب جبال قلعه رهتاس انداخت بیسپال
برادر او بالسیاری از اهل آن دیار در جنت زار بر نشیب و فراز پناه خود ساخته مجدد اسباب شورش سرانجام داد و
فوجی از بهادران عرصه جلادت بیخ بر سر او رنجیده او را با جمعی انبوه بگرایاد نیستی فرستادند و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان
افتاد و یکبارگی خار بن فتنه و آشوب از آن جنگلستان برکنده شد و چون کچهتی آواره دشت ادبار و کم نامی و پامال
حوادث و ناکامی گشت سر بیرام پسر او قلعه شیرگده را که شیرشاه اساس نهاده بود در استحکام داده اسباب زوال و
نکال سرانجام نمود و شهباز خان باعتقاد اقبال روز افزون کرم و کبر بمحاصره آن برداخته شروع در ساختن ساباط

وغیره فرمود و اکثر زمینداران آن نواحی نجات خود را منحصر در اطاعت دانسته شهباز خان را آمده دیدند درین حال مظفر خان نیز با افواج صوبه بهار
روی همت بتسخیر قلعه رهتاس نهاد و سید محمد که از جانب افغانان بحراست قلعه تعین بود از اضطرار آدم نزد شهباز خان فرستاده
امان طلبید و او خواجه بایزید با سید محمد نموده با جمعی از مردم گزیده بقلعه در آمد و چون مظفر خان خبر گرفتن و در آمدن شهباز خان
شنید ناکام بصوبه بهار مراجعت نموده و سید رام که باعتماد قلعه رهتاس در شیرگره پای تخوف و استکبار افشرده بود ناچار آمده
شهباز خان را دید و نمایان بتائیدات غیبی چنین قلعه عظیم که در تمام بلاد روی زمین عدیل و سهیم خود ندارد و داسهل وجهی مفتوح گردید
وآن قلعه ایست در کمال ارتفاع و وسعت چنانچه چهارده کروه که پنج فرسنگ باشد دوره آن را پیموده اند بالای قلعه چند قریه
آبادان است که اقسام زراعت میشود و باغات دلکش و چشمهای گوارا و کولابهای وسیع بسیار دارد و بمرور ایام
اقسام اقسام حیوانات از سباع و غیره نیز در آن فراهم آمده مشتمل بر چهار کوتل کلان و هشتاد و چهار کوتل خورد است
اما از دو کوتل آمد و رفت چاروا و اسپ میشود و از کوتلهای دیگر پیاده بتعذر تواند رفت و اقسام میوه از خربوزه و انبه و انگور و نیشکر
فراوان میشود و گرمی آن قلعه برزور و تر ابر از محالات است و هم درین ایام بمسامع همایون رسید که تاج خان زمیندار جالور و
سلطان دیوره زمیندار سروهی از شیر الطاف بندگی و مراسم رعیتی تخلف ورزیده و سر از ربقه اطاعت و انقیاد پیچیده
باید و شاید پاس احکام نمیدارند لاجرم ترسون خان و رای رایسنگه و سید هاشم بارهه با فوجی بتنبیه تعین شدند که اگر آنها
ازین سلوک نامستحسن آمده کمر زبده فرق خدمت را بسته راه اطاعت سپرند از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ
خواهند بود و اگر قدم ضلالت برجا دارند ملک آنها را پامال عساکر اقبال سازند تا باعث عبرت سایر زمینداران
زیاده سر گردد و چون افواج قاهره بآن حدود رسید زمینداران مذکور تارک اطاعت انفعال نموده متوجه درگاه
آسمان بوس گردیدند و بحکم اشرف ترسون خان بحکومت پتن گجرات شتافت و سید هاشم و رای رایسنگه در قصبه
توقف نموده متمردان آن حدود را بقید ضبط در آوردند و درین هنگام از موکب نصرت اعتصام در خطه فیض اساس اجمیر
نزول سعادت و اثبت بمسامع جلال رسید که رانای مقهور در شعاب جبال علم ادبار برافراشته هنگامه شورش
گرم ساخته است و نیز اینداس زمیندار ایدر نیز در حدود متعلقه خویش خودسری پیش گرفته است لاجرم عزیمت
بران قرار گرفت که ناگوکنده بر سم شکار تشریف فرمایند که هم صید مراد بدام افتد و هم شکار دولت انتظام
پذیرد بنابرین عزیمت جهانگیر بیست و نهم مهر ماه الهی نهضت موکب شاهنشاهی برای صوب تقسیم یافت و
حکم شد که امرای عظام و سایر ملازمان درگاه سپهر احتشام الحتیش گشته فوج فوج و جوق جوق متسلح و

مکمل منظم

مکمل بنظر در آمید و آن شاه سوار عرصه فتح و فیروزی مغفر اقبال بر سر و درع حراست ایزدی در بر خورشید صفت
برفراز فیل بالا پسند جلوه جهان افروز فرموده افواج قاهره را بنظر مرحمت در آورد و با آنکه بحکم اجتماع سپاه نشده بود و
کیف ما اتفق عرض دیده شد از مقربان و ملتزمان رکاب دولت لشکری آراستگی یافت که عرصه زمین از کثرت آن تنگی
میکرد و چون رایات منصور پرتو حصول بران حدود انداخت رانا از سطوت شکوه اقبال بشعاب جبال رخت زوال کشید و
قطب الدین محمد خان و راجه بهکونتداس و کنور مانسنگه با فوجی از غازیان عرصه جلادت بتعاقب او تعیین شدند که بکوهستان
در آمده دست از وی باز ندارند و قلیچخان و خواجه غیاث الدین علی و لقب خان و بمور بدخشی و میر ابو الغیث و نور قلیچ با فوج تابینه
بصوب ایدر رخصت یافتند که زمیندار انجا را تنبیه بر احل نموده او را بالقید ضبط در آوردند السید میر حاج در نیولد بجا خاطر
ملکوت ناظر که مرآت ملهمات غیبی است پرتو انداخت که چون ادای فرض حج پادشاهان والا شکوه را متعذر بل محال
و رفتن بجنس سفر دور دست موجب اختلال حال بلاد و عباد لهذا نتیجه الاولیای سلطان خواجه نقشبندی را که در زمره اهل
سعادت بصلاح ظاهری و عصمت باطنی آراستگی داشت بعالی منصب میر حاج شرف اختصاص بخشیده بگذاردن حج و طواف
بیت الحرام و زیارت روضه نبویه علیه الصلوات والسلام نایب خود ساختند و مجلس عالی ترتیب فرموده به احضار علمای عظام و
مشایخ کرام و سایر ارباب احترام حکم اشرف اعز نفاذ یافت و در آن بزم بهشت آیین پادشاه ملک صورت و معنی بلباس
حاجیان سر و پا برهنه احرام بسته و دست خواجه را گرفته صیغه توکیل گفتند و مردم از مشاهده آنحال بیکبار دست دعا برداشته
بجهت استدامت عمر و دولت خاقان بحر مکرمت روی نیاز بدرگاه بی نیاز نهادند و از کثرت خلایق غلغله دعا و ثنا آن روز
نمونه بود از مجمع عرفات بالجمله روز پنجشنبه دوم ماه شعبان نهصد و هشتاد و چهار هجری سلطان خواجه را به اعزاز و احترام تمام رخصت
فرمودند و مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت از اقسام اقمشه مرحمت شد که بفقرا و سایر ارباب استحقاق قسمت نماید و از
بندهای درگاه سعادت پناه کوکه و شاه خواجه و ملا عبد الرحمن واعظ و ملا عبد الله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرجاری
و مولانا فضل نوساد و شاه مرزا و جمال خان بلوچ التماس دریافت سعادت حج نموده در لوز دادیه توفیق گردیدند و در حکم
اشرف عز نفاذ یافت که قطب الدین خان و راجه بهکونتداس و دیگر امرا که به استیصال رانای مقهور تعیین شده اند بدرقه
قافله حجاز بوده از میان ولایت رانای مقهور و آن کفرستان بگذرانند و بمور فرستاد با کوکنده که موطن اصلی او است
نرسیده بودند که رانا از سطوت غازیان عساکر اسلام ناکام راه فرار پیش گرفته بحال تباه در کوهستان بی سر و بن بنا:

جست و این قافله بمرافقت فوجی که بصوب ابدر رخصت یافته بودند از گوکنده گذشته بآن سرزمین رسیدند و غازیان
عرصهٔ شهامت با کفار شقاوت آثار مبارزتها نمایان نموده بسیاری را علف تیغ بی دریغ گردانیدند و دران غزا از
لشکر اسلام عمر خان افغان و حسن بهادر شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بلدهٔ ابدر با محال متعلقه بتصرف اولیای دولت
در آمد تیمور بدخشی با جمعی از اعیان بدرقهٔ قافله حجاز شده تا احمدآباد رسانید و چون موسم گذشته بود ناگزیر دران الکا توقف اختیار

و از سوانح ترتیب فرمودن خواجه شاه منصور بعالی منصب وزارت کل بلند مرتبه ساختن خواجه از اعیان شیراز است و در فن
سیاق بحدت فهم و جوهر رشد و قوت متخیله آراستگی تمام داشت و در بدایت حال بخدمت اشراف خوشبوخانهٔ سرکار عالی امتیاز
یافته در اندک فرصتی بدوام خدمت و دولتخواهی و جوهر وقوف کار آگاهی بادشاه شناس شد و چون مظفر خان در ان ایام
دیوان مطلق العنان بود و آثار رشد و مخایل بلندی از شمایل احوال خواجه ادراک مینمود از روی حسد و ناتوان بینی که مجبول
و مفطور ابنای روزگار است با او سوء مزاجی بهم رسانید و در مقام ناسازگاری و بهانه جوئی شده پیوسته او را شکسته دل
و آزرده خاطر میداشت و آخر بجایی رسید که صریح بسر دیوان گفت که اگر شاه منصور درست در کار داشته باشند من از اشتغال
دیوانی دامن خدمت می چینم و چون بندگان حضرت مراعات جانب بسیار منظور نمودند بحال خواجه نمی پرداختند
خواجه با ناسازگاری روزگار در ساخته بناکامی بسر میبرد آخر مصلحت کار در ان دانست که روزی چند از دریافت سعادت
خدمت حرمان اختیار نموده منتظر طلوع کوکب مراد باشد بنابرین بجونپور رفته ملازم منعم خان شد و چندی بمهم دیوانی کار او
اشتغال داشت و درخلال این حال نوبتی خانخانان خواجه را بجهت عرض بعضی مطالب و مهم سازیها بدرگاه معلی فرستاد
و او مجال سخن یافته مجددا در ضمن عرض مدعیات خانخانان اظهار وقوف و کاردانی خود نمود و حسب المدعا مهم سازی کرده
باز گشت و مقارن انحال خانخانان بجوار رحمت ملک متعال پیوست و از انجا که جوهر فهم و کاردانی خواجه بر مرآت خاطر
قدسی مظاهر پرتو افکنده بود فرمان طلب او بشرف ارتفاع پذیرفت در این ایام که هوای فیض بخش اجمیر از غبار موکب عالی
عطر افزا بود خواجه بسجدهٔ که پایش فلک اساس روشنی جبین گردید و مشمول عواطف خسروانه گشته بعالی منصب وزارت دیوانی
اعلی سرافرازی یافت و در کمتر زمانی با حسابان آرای صایب و اصابت فهم ثاقب بمراتب بلند و مدارج ارجمند ترقی و اتصاف عظمت نموده
و چون رایات اقبال از اجمیر بصوب کوهستان رانای مقهور نهضت اجلال فرمود روزی چند در قصبهٔ موهلی که از
محال متعلقهٔ اوست دفعه اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی داماد میرزا کامران

و شاه [illegible]

وشاه بداغ خان و عبدالمطلب پسران و باقی امرای صوبه مالوه سعادت زمین بوس دریافتند و چون از اضطراب رای حدود
توجه فرموده غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و مجاهد خان و مجاهد لقا ترک را با فوجی از دلاوران در قصبه موی تهانه مقرر نمودند
و عبدالرحمن موید بیک و عبدالرحمن جلال الدین بیک را با جمعی از غازیان در تهانه ملارنه تعین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب
بتهانجات قرار گرفتند که هرگاه آن سرگشته وادی ضلالت از شعاب جبال برآید اسیر کمند اقبال گردد و چون خاطر قدسی
مظاهر از انتظام این حدود واپرداخت نهضت موکب کیهان شکوه از راه بانسواله بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که بسایه معدلت
پرتو طنان انملک افکنده منزل بمنزل متوجه دار الخلافت گردیده و در بیولا بعرض اشرف رسید که قافله حجاز از بندر بیت تم
حکام بنادر فرنگ با حال برجهاز نشسته اند بنابران حکم شد که قلیج خان حاکم بندر سورت بطریق داکچوکی و یلغار
بدان صوب شتافته قافله را روان سازد و او بزودی خود را رسانیده پرده نشینان سرادق عفت را که پیشتر روانه شده بودند در جهاز
سلیمی و سلطان خواجه را با سایر اعیان قافله در جهاز الهی روان گردانید و حکام بنادر فرنگ حسن سلوک پیشه این اسیران را
سعادت جاودان دانسته مردمیها ظاهر ساختند و چون موکب ظفر نور بحوالی بانسواله نزول دولت فرمود راول پرتاب
زمیندار آنجا تبارک ادب شناخته سعادت زمین بوس دریافت و راول اسکرن زمیندار دیگر نیز بدولت ملازمت
سرافراز شد و سید بن امام میرزاده علیخان از بنگاله آمده بعز طاوس مفتخر گردید و شصت و پنج زنجیر فیل از انظار اشرف گذرانیده
بنعامات خسروانه شرف اختصاص یافت و چون در بیولا بمسامع جلال رسید که رانای مقهور بار دیگر بکوه های دشوار
نخوت و استکبار افتاده اسباب شورش و فساد سرانجام میدهد بود راجه بهگونتداس و کنور مانسنگه و میرزا خان خلف صدق
بیرام خان و قاسم خان میر بحر با افواج قاهره بکومک لشکر پیش تعین شدند و سید بن بکام راجه تودرمل و اعتماد خان
خواجه سرا از بنگاله آمده سعادت زمین بوس عز و افتخار گرفتند و از جملهٔ غنایم آن سیصد و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف
گذرانیدند و در حدود دیپالپور رحمن قلی قوش بیگی از مکه معظمه آمده جبین اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و
نثار نامه شرفا با عرایض اعیان الملک در پیشگاه حضور گذرانیده مشمول عواطف بیکران گردید از وقایع رسیدن
مژده فتح سروهی و فتح قلعه الوکره بمسامع همایون رسید در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گردید که سلطان دیوره
از ورود عساکر کیهان شکوه تاب مقاومت نیاورده سرشون خان و رای زاینسنگه را آمده دید و چون سرشون خان
به تهین روان شد و آن وحشی طبیعت بی جهت و سبب فرار نمود بموطن خود شتافت در استحکام قلعه الوکره

که از قلاع حصین رفیع است کوشیده بحکم اشرف رای رایسنگه و سید هاشم با فوجی از بهادران قلعه‌گشا بتسخیر آن همت گماشتند

و چون کار بر متحصنان تنگ شد سلطان دیوره سپردن قلعه را وسیله نجات خود یافته روی امید بدرگاه جم جاه نهاد

و رای رایسنگه قلعه را بمعتمدان حواله نموده با سلطان دیوره باستیلام عتبه اقبال متوجه شد و آن قلعه‌ایست در غایت

ارتفاع و وسعت و نهایت استحکام و متانت و در اقصای صوبه اجمیر بر سمت گجرات واقع است ارتفاع آن هفت کروه

در آمد بر آمد در کمال صعوبت و دشواری و بر فراز آن چشمهای گوارا و چاها شیرین بسیار و اراضی قابل زراعت بالقدر که

تحصن گزینان را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بیشمار و هوایش بغایت روح افزا و تن پرور بسا عمارات عالی و

معابد عظیم درون قلعه اساس یافته همدرین هنگام شهباز خان قلعه رهتاس را بنجیب علیخان سپرده بدرگاه والا رسید و سعادت

زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید و از سوانح فرستادن جنود اقبال بصوب خاندیس چون راجه علیخان حاکم آنجا

به اعتضاد قلعه آسیر که با فلک اثیر دعوی همسری مینماید و وفور لوازم قلعه‌داری و استظهار حکام دکن در مراسم خدمت و ادای

پیشکش تعلل مینمود بنابر آن شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و شجاعت خان و باقی خان و نورنگ خان و میرزا نجات خان

و علی دوست خان و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بآن صوب رخصت یافتند و بشهباز خان حکم شد که گرشان لشکر دیده

و سزاولی نموده بزودی روان سازد و چون امرا به آن حدود رسیدند راجه علیخان از سطوت شکوه عساکر اقبال بقلعه در آمده

برسل و رسایل تزویر و زبان اظهار عجز و ملایمت و تقبیل و پیشکش للابی نمود و بجهت ساوری و بعلبندی عساکر منصوره نیز از نقد

و جنس مزدام ارسال داشته هر کدام را بنوعی تسلی ساخت و شهاب الدین احمد خان به اعتماد مراحم بیکران خاقان سپهر آستان

عرضداشت مبنی بر معنی فرستاده استشفاع جرایم او نمود و راجه علیخان پیشکشهای گرامی از اجناس نفیس و فیلان نامی

و نقودی که بالقاب سامی مسلوک ساخته بود مصحوب معتمدان خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و امرا عنان مراجعت

معطوف داشته بولایت مالوه آمدند چنانچه تفصیل آن مجمل عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی

و تقدس و چون درینولا بمسامع همایون رسید که ملک گجرات از بی تدبیری وزیر خان غبارآلود ناایمنی است بنابر آن

موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کاردانی

بظهور رساند و کافه برایا که ودایع بدایع آفریدگارند جل و علا از آسیب تظلم و تعدی ارباب بغی و عناد

محافظت نماید و درین سال اقبال طراز ولایت ایدر به تیغ همت اولیای دولت فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه

چون قلعه

چون قلیج خان رخصت گجرات یافت برای آنکه از سطوت افواج قاهره رخت زوال بشعاب جبال
کشیده بود از رفتن او بار اول اسلام جمعی از راجپوتان خون گرفته بعزم رزم قدم جرأت و تهور پیش نهاد
و غازیان نصرت قرین باقتضای اقبال روزافزون افواج ترتیب داده یکدل و یکجهت بمقابله و مقاتله او
شتافتند خواجه غیاث الدین علی آصف خان و نقیب خان با جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و تیمور
بدخشی با طایفه از دلاوران در برانغار صف آرا گردیدند و میر ابوالغیث بخاری با فوجی از سادات در جوانغار
رزم طلب گشت و میرزا مقیم نقشبندی و نور قلیج و دهیره بیرتان و میر غیاث الله بنی عم نقیب خان که الحال بیمن تربیت
حضرت خلیفه الرحمانی بخطاب سیادت الخانی شرف امتیاز دارد از پیش قدمان فوج هراول شدند و شمال خان و گدای علی را
با فوجی از مردم گزیده طرح دادند و مخالفان تمام مردم خود را که قریب هشت هزار سوار و پیاده بودند دو فوج ترتیب
داده برآمدند نخست بهادران فوج هراول تیر دستی نموده خوبها تاختند نور قلیج خود را بر تنت غنیم زده یکی از
جوانان نامی را بزخم نیزه انداخت و میر غیاث الله با وجود صغر سن خود را بکومک نور قلیج رسانیده شمشیر نمایان زد و
با آنکه زخم کاری بنازوی نور قلیج رسیده بود دست از کار باز نداشت و مظفر برادر خان عالم خود را بر قول مخالف زد
زده ترددات پسندیده ظاهر ساخت و در اثنای زد و خورد بزمین آمد و بیاوری تنبر دستان عرصه جلادت باز سوار
و دهیره بیرتان نیز خوبها تاخت و درین وقت که اکثر جوانان کارطلب عنان ثبات از دست داده متفرق شده بودند و با میرزا
مقیم معدودی از نوکران خاصه او مانده بود راجپوتان بر سر او هجوم آوردند و آن زاده مرد دو کس از مخالفان را بزخم تیغ
از هم گذرانید ناگاه شمشیری بر اسپ او رسید و راجپوت دیگر بضرب چه از اسپ زین بر روی زمین انداخت و بزخمهای
کاری در راه اخلاص جان نثار شد و قطب خان نام وکیل او از حلال نمکی چندان تلاش کرد که سر در راه وفا نهاده و دهیره زبان
که او بهادران فوج هراول بود با چندی از برادران خود ترددات پسندیده اظهار ساخته سه چهاری از مقهوران را بر خاک هلاک
انداخت و درین حال که فوج هراول ویران شد و سردار بقتل رسید کفاره بتهور و استکبار تمام روی بقول نصرت فرجام نهادند و غازیان
عرصه شهامت پای همت قایم داشته بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و مکرر افواج جلو ریز بکومک شتافتند خصوص تیمور بدخشی که بوقت
خود را رسانید و مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای دولت اعلام فتح و فیروزی برافراشته
بتعاقب هزیمت یافتها همت گماشتند و بسیاری را رخت بکشتهار البقرب تیغ و سنان بدرک الاسفل فرستادند و راجه

نیز اندراس باقیة السیف که بحیطه تسخیر جبال درآمد و چون مژده فتح و نصرت این عرصه ارشاد دولتخواهان بمسامع همایون رسید سرداری

آن لشکر بخواجه غیاث الدین علی اصفهانی مرحمت فرموده بلقب خانی از درگاه طلب داشتند و هر یک از بندهای جانفشان که در آن

لشکر مصدر خدمات شایسته و مردانگی پسندیده گردیده بودند باقسام مراحم و انواع نوازش بشرف اختصاص یافتند **آغاز سال**

بیست و دوم از جلوس ابد قرین خاقانی درین هنگام که موکب نصرت اعتصام در حوالی دیپالپور رایات ظهور برافراشت نقاش بهار

حسن آرای بزم روزگار گردید و جلوه ریاحین عرصه زمین را محسود نگارخانه چین ساخت و نیر اعظم زرافشان عالم شب دوشنبه

بیستم ذی الحجه بعد از انقضای هفت ساعت و دوازده دقیقه پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت سال اول بیست و دوم از

جلوس ابد قرین پادشاه سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنوان این سال شمول فتح قلعه نوندی بتصرف اولیای دولت درآمد

و مجملی ازین تفصیل آنکه دودا [illegible] برای سرجن تا آنکه [illegible] بهوج و برادرش [illegible] فراری داشتند و آن قلعه را استحکام

داده نخوت آرای شد و زین خان کوکلتاش از درگاه [illegible] رخصت شد و رای سرجن و بهوج درآمدند و [illegible] همراه

کوکلتاش تعین شدند و در اندک فرصتی بمساعی اقبال روز افزون قلعه نوندی مفتوح گشت و آن مقهور تسخیر جبال

رواج کشیده آواره دشت ادبار گردید و زین خان بموجب حکم اشرف بهوج را بحراست القلعه گذاشته متوجه دریافت زمین

بوس گشت و در شب [illegible] بعضی از اوباشان شورش طلب [illegible] که دودا [illegible] شهرها [illegible] آورده بسیاری از شهر و از دو

دیار را بتاراج برده زین خان از ظهور این شورش مراجعت نموده صلاح در آن دید که روزی چند در آنجا بوده ولایت مقهور را

انتظام [illegible] بخشید اما اکثری از مردم کومکی را بنابر تنقیص معیشت و تنگی حوصله ارکان همت متزلزل [illegible] همراهی او

نموده متوجه درگاه شدند و آن سرگردان بادیه ضلالت غافل بوده جمعی از اوباش فراهم آورده علم [illegible]

برافراشت و کوکلتاش با عزمی درست و دل قوی [illegible] نموده بکوهستان درآمد و بر کنار بود که آن مقهور استحکام

داده بود جنگ صعب در پیوست و زین خان پای همت افشرده چنانچه باید و شاید بلوازم سرداری بجای آورد و صد و بیست نفر از

آن فوج مخالف بقتل رسیدند و دودا خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته آواره دشت هزیمت شد و زین خان صلاح

باجست فرموده رای بهوج را با جمعیت شایسته بحراست آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی گردید و چون موکب جهانگشا

بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرمود سعادت زمین بوس دریافته بنوازش خسروانه بشرف اختصاص یافت

و از سوانح رسیدن عرایض و پیشکش‌های نظام الملک حاکم دکن است بدرگاه سلاطین پناه بنیس ازین ثانی خان

با فرمان مرحمت آمیز نزد او شتافته بود در بولا نظام الملک [illegible] خان را که از عمده‌های او بود همراه ثانی خان

درگاه معلی

ذکر [illegible] و ذکر میرزا خان [illegible] حکم

روانه درگاه معلی گردانیده فیلان نامی و اقسام اجناس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت

صبیه میرزا کامران که در عقد ازدواج ابراهیم حسین میرزا بود در داستان فتح ولایت گجرات سمت عرض یافت که چون دست قضا و قدر

سنگ تفرقه در هنگامه میرزایان حق ناشناس افکند و روزگار هر کدام را بطرز خاص سزا داد و پاداش کردار [illegible] ریخته آواره

دشت ادبار گردانید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران که در حباله عقد ابراهیم حسین میرزا بود مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته

بدستیاری تهور و جرأت خود را بولایت دکهن رسانید و چندی دران ناحیت سرگردانی کشیده در شوال [illegible] جمعی

از اوباش واقعه طلب که سرحلقه آن بدنهادان مهر علی نام داشت روی بغی و ادبار به دیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب

مرتفع گردانیدند و از تأییدات سماوی آنکه خاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را از روی غیب دانی بجهت تنقیح

جمع گجرات بدان صوب فرستاده بودند القصه چون وزیرخان جمعیت خوب نداشت و معهذا در میان نوکران او مردم واقعه

طلب و اوباش [illegible] بسیار بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط نموده صلاح در تحصن دید و دروازه های قلعه احمدآباد را استحکام داده

مسرعی نزد راجه تودرمل که همدران زودی از احمدآباد روانه پتن شده بود که جمع آنجا را منقح ساخته متوجه درگاه شود فرستاده

از حقیقت حال اطلاع بخشید و مفسدان چون نواحی سلطانپور و نذربار رسیدند و بعضی از ملازمان عارف و از اهلیان [illegible] خان

داغ بیوفائی بر جبین حمیت خود نهاده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن بروده داروغه آن بلده بی جنگ فرار پیش گرفت

و چنان شهری بزرگ بی سعی و تردد بدست مفسدان درآمد و مقارن این حال وزیرخان باز بهادر را با یک کس دیوان گجرات

و جمعی از سپاهیان بقتال و مدافع مخالفان فرستاد و در کنار سرنال تلاقی فریقین اتفاق افتاد و باز بهادر شکست خورد و ظهور

این قضایا باعث مزید جرأت و جسارت ارباب بغی و فساد گردید چون نوشته وزیرخان براجه رسید عطف عنان نموده

بسرعت هرچه تمامتر خود را بظاهر احمدآباد رسانید و وزیرخان را از قلعه برآورده بنیروی اقبال روز افزون آماده مبارزت

گردید و چون لشکر فیروزی اثر بکنار کروهی بروده رسید مفسدان را پای همت از جای رفت و روی ادبار بجانب کهنبایت

نهادند و اولیای دولت بتعاقب همت گماشتند و در حوالی کهنبایت سید [illegible] عامل خالصات [illegible] نموده

رخنه های [illegible] واز استیلای غنیم به کهنبایت درآمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج

قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جوناگره شتافتند و [illegible] تیز جلوی لکار برده در حدود دولقه اهل فساد در رسیدند

و آنها نیز عنان بازکشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شوره رای اکثر عورتان را بلباس مردان متحلی ساخته تیراندازی میفرمود

نمود و می

و اولیای دولت افواج ترتیب داده استمداد بسمت ارباطن قدسی مواطن پادشاه بلند اقبال نمودند و رزمی بغایت
عظیم روی داد و از جانبین تردد اسایشه و حقیقتهای نمایان بظهور پیوست و اخر ارباب بغی و طغیان
تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و چون بسیاری از اهل فساد در خاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر گردیدند و دیگر
از ان عورات که کماندازی میکردند در سلک اسیران منتظم گشتند و راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را با غنایم این فتح
از فیلان و غیره مصحوب دیاری پسر خود بیشتر روانه درگاه ساخت و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزاست بدرگاه سلاطین
پناه از بارگی که میرزا سلیمان بملازمت امده اظهار شکایت و نارضای شاهرخ میرزا نموده پیوسته میرزا و خانم
والده او متوهم و متورع میبودند با انکه درین ولا صلاح حال و بهبود کار در تحصیل رضا و خرسندی ان حضرت دانسته عریضه
بندگی و نیازمندی با نفایس اینها از اسپان بدخشی راهوار و لعلهای ابدار مصحوب عبدالرحمن بیگ و میر عاشق بدرگاه
معلی ارسال داشتند و خاقان ممالک ستان معذرتهای میرزا پذیرفته به جلایل عواطف و شرایف مراحم مستمال
و امیدوار ساخته فرستادها را کامیاب رخصت انصراف ارزانی فرمودند و هم درین ولا حکیم عین الملک که از درگاه بجهت لوازم
دستوری عادل خان حاکم دکن رخصت یافته بود با رشید الملک ایلچی عادلخان بسعادت زمین بوس شرف اختصاص
یافت و پیشکش های اورا از فیلان نامی و اقسام اجناس نفیس بنظر گرامی درآورده سعادت جاوید اندوخت و مقارن این ایام
رسیدن ایلچی عبدالله خان فرمانروای توران است بدرگاه سلاطین پناه با مکتوب مصادقت و موافقت خلاصه مضمون انکه عزیمت
تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی ستان با افواج هندوستان از ان صوب در حرکت آید هر اینه بمیامن
یکرنگی و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان و فارس و آذربایجان با سهل وجهی میسر گردد حضرت خاقانی بمقتضای
مروت و قدردانی در جواب قلمی فرمودند که سلسلهٔ علیهٔ صفویه را از قدیم مابین دودمان عالیشان رابطهٔ وداد و حقوق
امداد و قوت معهود انتساب خاندان نبوی علیه التحیة والسلام مزید بر ان است اختلاف مذاهب و تعصب ادیان جائیکه موجب
تزلزل ارکان دوستی و یکجهتی گردد دلیل داده منازعت و مخاصمت بخاطر راه نمیدهد اگر ان سلطنت پناه به ترک این عزیمت نموده
هر اینه بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود متوجه شدن حضرت خاقانی بصوب اجمیر بزیارت حضرت خواجه درین هنگام که دارالسرور
فتح پور بانوار شکوه خاقان سکندر آئین محسود بلاد روی زمین بود شوق زیارت روضهٔ معطره از مشرق خاطر حق پسند
مانند مهر سر زد و روز یاد بیست و دوم شهریور ماه الهی نهضت عالی از مستقر الخلافه بصوب دار البرکه اجمیر اتفاق افتاد

در این هفته

چون قصبهٔ بساور مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه تودرمل از گجرات رسیده سعادت رکاب بوس دریافت
و به انواع مراحم خسروانه مشرف اختصاص پذیرفت و مجد والمعالی منصب وزارت کل بلند مرتبه گشت و به راستی و
دولتخواهی در انتظام مهام سلطنت کاربند خدمت شد انداختن دست تسلط میرزایان بر بلده کنبایت و عاقبت آن
چون راجه تودرمل متوجه آستانبوس شد بار دیگر جمعی از اوباشان واقعه‌طلب بر گرد میرزایان فراهم آمده تحت
دست تعدی و تطاول بر بلده کنبایت که اکثر تجار متمول صاحب ثروت در آنجا متوطن اند گشوده مال و اسباب
فراوان تصرف آوردند و وزیرخان از احمدآباد برآمده عزیمت آن صوب نمود و در اثنای راه خبر کثرت مخالفان
و از صفحهٔ پیشانی ملازمان خود نقوش بی‌وفایی و دورنگی خوانده عنان مفارقت باز کشید و ناگزیر به احمدآباد درآمده
تحصن گزید بسیاری از مردم او راه بی‌حقیقتی سپرده به مخالفان پیوستند و مقهوران به شوکت هرچه تمام‌تر آمده به محاصره احمدآباد
پرداختند وزیرخان جمعی از ملازمان خود را که از آنها ناایمن بود مسلسل و مقید گردانید و معتمدان قدیم را
به انواع دلجویی استمالت ساخته در لوازم قلعه‌داری همت گماشت و چون از کومک ظاهری کشیده امید و
منقطع الطمع بود دل در توجهات باطنی و تاییدات غیبی بسته انتظار نیرنگی اقبال داشت و معهذا از مردم
درون قلعه در هراس عظیم بوده هر روز مورچلها را تغییر میداد و پیوسته خود بر دور قلعه میگشت و از شدت حیرت
گرفتار بود که آیا مآل حال به کجا انجامد در این وقت غنیم با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نردبانها گذاشتند و
یکبار از اطراف هجوم آورده در صدد برآمدن شدند که ناگاه از شصت قضا بندوقی به میرعلی سرگروه مقهوران
و مصدر این فتنه بود رسید و در ساعت جان را به مالکان جهنم سپرد و با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برآمده خود
به پای کار رسانیده بودند از مشاهدهٔ این حال دل پای داده و دست از کار باز داشته به نهار از سراسیمگی
روی به وادی فرار نهادند و از بس که اهل قلعه متوهم بودند گمان فریب برده سر رشتهٔ احتیاط مستحکم داشته قدم
بیرون ننهادند و چون به تحقیق پیوست چو این کارنامه فتح از بدایع اقبال حضرت ظل اللهی است وزیرخان
و سایر فدائیان سجود شکر این موهبت عظمی به جای آورده اسباب نشاط ترتیب داد و در هنگامی که موکب جهانکشا
متوجه اجمیر بود مظفرخان به موجب حکم اشرف از ولایت بنگ و بهار رسیده در مقام [illegible] محل سعادت

سراسیمگی

زمین بوس عز و امتیاز یافت و بسیاری از نفایس انبار برسم پیشکش گذرانید و چهار لک روپیه نقد بصیغه
نثار حاضر ساخت و چون در آن حدود مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بود بمراحم
بیدریغ خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که آنچه تو در ملک و شاه منصور باستصواب با صلاح دید او انجام
مهام سلطنت تمشیت احکام خلافت نمایید و چون موکب گردون مصیر از آنجا احمد ورود سعادت فرمود
بدستور معهود از یکمنزلی پیاده گشته روی نیاز بزیارت آوردند و دست ذریانوال به ادای آداب
و نذورات و تصدقات برگشوده معتقدان آن بقعه و متوطنان آن بلده را بهره‌ور از امید گردانیدند و تا زمان
ایام محمد علیخان نبیره خلیفه که درین دودمان والا بقدم بیعت و بیشتری خدمت امتیاز داشت بمنصب میر عربی
اهل حاجت شرف اختصاص پذیرفت و از وقایع این ایام فرستادن میرابوتراب است بجانب مبارک و میر از
سادات سلامی شیراز است و جدش میر غیاث الدین هبة الله که بسید شاه میر اشتهار داشت در زمان
سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمدآباد بنام او اساس یافته از شیراز بگجرات آمده باز بوطن
مراجعت نموده نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمدآباد
رسیده رحل اقامت افگندند و در آن وقت سلطان محمود نبیره حکومت گجرات داشت باعزاز
و احترام تمام با میر سلوک مینمود و میرابوتراب خلف میر کمال الدین سر در ایام حکومت گجراتیان
بعنایت محترم و معزز بزیست و چون آن مملکت بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد در خدمت آنحضرت نیز
کمال عز و قرب منزلت یافت و چون هر سال یک نوبت قافله بزرگ از عباد و زهاد کشور هندوستان
و سایر بلاد عالم از دار الخلافه آگره بحجاز متبرکه رفتند و با انجاح تمام قافله از دیوان اعلی سرانجام میپذیرد
یکی از بزرگان عصر بمنصب میرحاج مفتخر و مشرف استعدادی یافت و درین سال که هنگام فرستادن قافله
قریب رسید میر مشار الیه را باین منصب والا عز و امتیاز بخشیدند و مبلغ پنج لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت
از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین و ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لک
نقد روپیه بانذر الفخ خاص درو جه تشریف فقرای حرمین شریفین مغز شد و اعتماد خان گجراتی

که بوسیله

که نوشته اظهار آرزوی حج میکرد بموافقت میر رخصت یافت و جمیع کثیر درین قافله رهنورد بادیه توفیق گردیدند و از
وقایع سربلندی یافتن شهاب الدین احمد خان است بایالت گجرات چون ضبط الملک از وزیر خان چنانچه باید نشد
حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه شود و قاسم خان
و طاهر خان و سیف الملک و میر غیاث الدین علی نقیب خان و قمر خان و غازیخان بنی عم نقیب خان و فیروزه کابلی و شیخ معظم
و شیخ جنید و دیگر امرا از درگاه معلی بکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان به ایدر آمده ضبط آنحدود نماید و از سوانح
این سال تعیین نمودن افواج منصور بر سر رانای مقهور چون آن بی سعادت و خسته طبیعت همواره از صدمات عساکر اقبال
بشعاب جبال پناه برده یکجا قرار نمیگرفت و هرگاه افواج قاهره از تکاپوی و ایلغار تنگ آمده دست ازو باز داشتند فرصت
یافته بجا و مقام خود معاودت مینمود درینولا بار راجه بهکونت داس و کنور مانسنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم باره و
سید هاشم و سید راجو و میرزا الک و اسد ترکمان و جمعی از مجاهدان عرصه همت بمالش آن نامرد نامزد شدند و حکم شد که
شاه باز خان میر بخشی صاحب اهتمام و کارفرمای این لشکر باشد اگرچه بظاهر راجه بهکونت داس بسمت سرداری و ا
لیکن در معنی سردار لشکر شهباز خان بود و او درینوقت ترددات شایسته بظاهر ساخت چنانچه بموقع خود گذارش
خواهد یافت و چون موضع امری از اعمال میرتهه مخیم سرادقات اقبال گردید بمسامع جلال رسید که در بیجا کولات عظیم است
که بمرور ایام خراب شده و ویرانی آن باعث ویرانی این ملک گشته در ساعت امرای عظام و سایر ملتزمان رکاب
نصرت اعتصام حکم حفر آن شرف نفاذ یافت و ارکان دولت در خور منصب و جمعیت هر کس بوبد الیها التقسیم فرمودند و در عرض
یکروز حسن سرانجام پذیرفته ازین فیض عالم عامی بکام دل رسید و ازین منزل شیخ ابراهیم فتحپوری بکومک شاه باز خان رخصت
یافت و تهانه او در حدود لودالای مقرر شد و چون نواحی اجمیر مورد بارگاه فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک دکنی
حاکم گولکنده سعادت آستانبوس دریافته عرضداشت او را با پیشکشهای لائق از نفائس آن دیار و فیلان نامی بانظار اشرف
گذرانیدند و از جمله فیلان پیشکش او فتح مبارک نام فیلی داخل حلقه خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذو ذنب است درین باب
حکما و اختر شناسان دلایل تأثیرات بسیار نوشته و هفت قسم شمرده اند اما دو ذنب و دو دبابه را از همه نحس تر دانند اگرچه
از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان شورش عظیم بهم رسیده و دران ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی

رخش حیات بصحت سرای جاوید تاخت و شاه اسمعیل مسموم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلقی انبوه بنهان خانهٔ
عدم شتافتند اما بمیامن ذات سعادت قرین خاقان عدالت آیین وسعت آباد هندوستان از آسیب حوادث آن محفوظ
و مصئون ماند و غبار فتنه و آشوب بر دامن عافیت مستوطنان این دیار ننشست و چون ظاهر قصبهٔ نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید
بادشاه حقایق آگاه بمنزل شیخ نظام که از مشایخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و ملازمان
آن بقعه را بزلال مکرمت سیراب امید گردانیدند و بهادر خان ولد شجاعت خان و میر معز الملک را در صوبهٔ بهار جاگیر مرحمت فرموده
بحکومت و حراست آن شهر کار رخصت نمودند و چون دار الملک دهلی بورود موکب جهانگشا رونق و بهای تازه یافت بطواف
روضهٔ علیهٔ حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده بعد از مراسم زیارت و ادای نیاز نقدی مبلغ وافر بفقرا و مساکین
تقسیم فرموده از آنجا بزیارت اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصر سعادت آسوده اند متوجه شده بمجاوران و معتکفان
هر بقعه مبلغهای معتد به برسم نذورات و خیرات مرحمت نمودند و بعد از فراغ زیارت بالتماس سیادت مآب شیخ فرید
بخشی الملک که درین ولا بمیامن حسن خدمت و جوهر شناسی حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی شرف اختصاص دارد منازل او که
برکنار دریای جون واقعست و بتکلف عمارت نشیمنهای مروح فیض بخش اساس یافته بنور قدوم سعادت لزوم منور گردانیدند
و در اوان شوق نهضت دیگر یافت که حاجی حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس دیار فرنگ و ارباب
صنایع و اهل حرفه به بندر گوه فرستاده بودند درین ولا با نفایس آن دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار بلباس نصاری
پوشیده و نقاره و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و آنچه از نوادر و غرایب
آن ملک آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و نوازش گردید و از آن جمله ارغنون بود که چشم و گوش را حیرت
و راحت می افزود و درین ایام خواجه غیاث الدین علی آصف خان از ایدر آمده ملازمت کرده بسجدهٔ درگاه ایزدی
جاوید یافت و جعفر بیگ برادرزادهٔ خود را که از عراق رسیده بود بسعادت زمین بوس سرفراز گردانید

رخصت یافتن صادق خان و موته راجه و غیر آنها به تنبیه و تادیب مدهکر زمیندار اوندچه

چون بمسامع جلال رسید که مدهکر زمیندار
سر از ربقهٔ اطاعت و فرمان برداری پیچیده براه بدنفسی و مردم آزاری روزگار بسر میبرد و آسیب او بمردم بسیار میرسد
حکم قضا مثال از قهرمان جلال لمعهٔ ظهور یافت که صادق خان و موته راجه و راجه آسکرن و قاسم علیخان
و الغ خان حبشی و ابو المعالی با افواج فیروزی طراز و فیلان صف شکن به تادیب و استیصال او و اعلام همت برافراشتند
اگر آن برگشته روزگار از گران خواب غفلت و ادبار بیدار شده بشاهراه اطاعت و بندگی شتابد همراه

بدرگاه آورند والا امرای کمر و از پنجار و در دامن روزگار او نهند که باعث عبرت دیگر فتنه جویان متفسد گردد والقصه چون عساکر
اقبال به نرور رسید به تحقیق پیوست که آن بی سعادت به اعتقاد جنگل بر اصحاب چاهها و کریوهای دشوار مغرور گشته
از دایره نخوت و استکبار قدم بیرون می نهد تا کر بر سران لشکر و آلات جنگل بری مهیا ساخته به از نوجهه که مسکن
و ماوای آن خود رای بود شتافتند و چون عبور لشکر فیروزی اثر بنواحی کر بهره افتاد بر ماشند نوار که از همعنان و معاونان
آن سیاه روزگار بود تحصن گزیده و افواج قاهره بلوازم قلعه گیری سرانجام نموده محاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی
متحصنان زبان بعجز و زنهار گشوده امان خواستند و امر احاطه آن مطمئن ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل
جنگل بریده تا کنار آب دیاره که سمت شمال اعونوجهه واقعست شتافتند و مد سکر بشهر نشست افواج نموده با مردم
بسیار از پیاده و سوار در برابر عساکر ظفر شعار علم نخوت و ادبار بر افراشت و بهادران جانبین هر روز بعزم مبارزت
قدم همت نهاده جنگهای نمایان میکردند و چون ایام تقابل بامتداد انجامید سران لشکر قرار دادند که از آب گذشته
جنگ اندازند و باین عزیمت ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن از تنگی راه و دشواری
معبر سر رشته انتظام تزوک عساکر ساقط گردید صادق خان با فوجی براهی شتافت و قاسم علیخان و نافع خان
حبشی و شجیع ... و جمعی دیگر بطرفی افتادند و فوج هراول از زور آب نتوانست قدم پیش نهاد و در آن
حال ملک خان و محمود خان فوجداران پادشاهی و فیلان مست صف شکن را آب زده بی محابا گذشتند
و بنیروی فیلان مست صادق خان با فوجی از بهادران کارطلب عبور نموده مقارن این حال از اطراف جلادت آن
عرصه بیکبار فرو ریختند و زدی بغایت عظیم روی داد و هنگامه جانستانی و جانفشانی گرمی پذیرفت و بهادران تا میمون
دولت کارنامه شجاعت ظاهر ساخته مخالفان سیاه بخت را آواره دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از
مقهوران بموج خیز فنا رفت لیکن از انبوهی جنگل و کثرت درخت زار حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد
بعض را گمان آن بود که در کمینگاه فرصت انتظار جالو دارند و جمعی بر آن رفتند که خود را بر سر تال رسانیده دست تطاول
و تاراج دراز خواهند ساخت آخر رای صادق خان بسنوح دوم قرار گرفت و فوج هراول چند اول ساخته عنان
معاودت بصوب معسکر اقبال تافت و در بروقت آن مقهور از عقب برآمده غبار شورش برانگیخت و اکثری مردم را مای

همت از جای رفت افغ خان با جمعی قدم ثبات و رزبت هنگامه کارزار گرم ساخت و صادق خان و ابوالمعالی
و میرزا محمد سلاور حقیقتهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آوردند و هر دل پسر بزرگ او درین زد و خورد بدرجه
هلاکت افتاد و خان جهان برادر او با یکی از فیلان مست در آویخته بر زمین افتاد و زخمی و حسامی جمله‌ها خورد و برادرزاده
بفیل زد و با وجود زخم کاری مردانه بدر رفت و رام ساه پسر او نیز تردادات نمایان کرده راه سلامت پیش گرفت
و از مشاهده این حال آن مقهور خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت و قرب دویست سالم
راجپوت از مردم نامی او بقتل رسیدند و بمیامن اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون چنین فتحی بعد از شکست و تفرقه
حال اولیای دولت بی زوال گردید ذکر بعضی از سوانحات که درین سال روی نمود چون خان جهان
از انتظام اطراف و اقطار بنگاله خاطر واپرداخت عزیمت ساکاکوکره مادر و متعلقان داود مسیح و جمشید حاکم خیلان
او با بسیاری از افغانان تباه اندیش در انجا می‌بودند پیش نهاد همت ساخت از امدادات غیبی انکه در تیوف مسیح
خواست که در سلک دولتخواهان درآید و جمشید با سایر افغانان اتفاق نموده بمقام عنت پیش آمد و بعد از دار و گیر بسیار
مسیح هزیمت یافته خود را بگوشه کشید و غنیمت وافر از بندوبستهای او که درین حوادث بدست مسیح افتاده بود بدست
جمشید و دیگر افغانان درآمد و مقارن این حال یوسف بلوچ و سرسته افغانان که از دوستان و موافقان مسیح بود در مقام
انتقام و کینه جویی او شد و بدر روزی جمشید بقصد کرداری خاطر دل اسالتانه انتها رفت و انجه عه قابو دانسته بملاء
حیاتش را به آب خنجر لب ریز ساختند و بمیامن تاییدات اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان بی آنکه بکسر در آویخته
بی زحمت دست و بازوی اولیای دولت کار خود را به انجام رسانیدند و چون خانجهان بحدود نامده رسید والده داود
با منتسبان خود روی عجز و نیاز بدرگاه پادشاه غریب نواز نهاده نزد خانجهان شتافت و به این وسیله از آسیب
حوادث نجات یافت و درین ولا که موکب فیروزی لوا متوجه پنجاب بود مولانا محمد یزدی از عراق آمده بسجده کرباس فلک اساس
فرق عزت برافراخت و او از بزرگ زادهای یزد است و کسب فضایل و تحصیل علوم در خدمت علامه زمان
مولانای میرزا جان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیبه کافی داشته حدت فهم و عذوبت بیان و طلاقت
زبانش بمرتبه عالی و در اندک فرصتی بجلایل عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفت از جمله مصاحبان و مخصوصان

مجلس آرا

محافل بهشت آیین شد لیکن چون در اصل فطرت کم ظرف واقع شده بود خود را زود ضایع ساخت خاتمت حال او
در جای خود مرقوم کلک صداقت رقم خواهد شد و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است چون به میامن اقبال
روز افزون در ولایت گجرات غبار شورش و فساد او فرو نشست باز بحال تباه متوجه دکن شد و در برابر جمعی از اوباش
بر گرد او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب سرانجام دادند و چون از قبیله و کعبه خود روی امید تافته بود با حاکم آنجا جنگ
کرده شکست یافت و ناکام عنان مراجعت به ولایت خاندیس معطوف داشت و راجه علیخان فاروقی او را مقید ساخته بدرگاه
معلی مجرای دولتخواهی خود نمود و مقصود و نیه با فرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری یافت که او را بملازمت
آورد و چون موکب کیهان شکوه از دریای ستلج پل بسته عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم که حکومت لاهور بعهده کار
دانی او بود بسعادت استقبال شتافته بشرف بساط بوس دریافت و چون بلوچان راه قندهار به اهل قوافل و متردّدین
دست تطاول و تعدی دراز میساختند او را با میرزا یوسف خان و سید حامد بخاری و محمد زمان و فوجی از بهادران عرصه
شهامت بتادیب طایفه بلوچان و ضبط آنحدود تعین فرمودند و رایات اقبال بعزم زیارت روضه علیه شیخ فرید الدین
شکر گنج برافراشتند و دوازدهم اسفندارمذ ماه الهی ظاهر قصبه پتن مضرب خیام سپهر احتشام گردید بزیارت مزار فیض آثار آن
بزرگوار تشریف برده ادای طواف و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و برشحات مکرمت غبار احتیاج از چهره حال مجاوران
ملتزمان حواشی آن بقعه پاک شستند و درین مجلس بهشت آیین صوفی نامی از بلخ و مولانا مشفقی از بخارا آمده سعادت ملازمت
دریافتند **آغاز سال بیست و سیوم از جلوس میمنت مانوس** درین هنگام که حوالی لاهور از ورود موکب اقبال آراستگی
داشت کوکبه سلطانی بهار انجمن آرای بزم روزگار گردید روز سه شنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و شش هجری بعد از گذشتن
پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم روشنایی بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل نمود و سال بیست و سیوم از مبدا جلوس خاقان ممالک
ستان بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنوان این سال شیخ ابراهیم ایالت صوبه دار الخلافت فتحپور که وطن مالوف او بود
بعز اختصاص یافت و هم درین ولا شجاعت خان را بحکومت ولایت مالوه بلند مرتبه گردانیدند و حکم شد که شاه بداغ خان
و مطلب خان و پسر او تولک خان و سایر جاگیرداران آن ملک از صلاح و صوابدید او تخلف نورزند **فتح ولایت کوملنیر**
و ذکر بعضی از سوانح که درین سال همایون روی داد از سوانح اقبال طراز فتح قلعه کوملنیر است بتیغ همت شاهباز خان و آن قلعه بیست

بغایت رفیع الاساس و بتعریف استحکام آن برتر از اندیشه و قیاس و در سوالف ایام کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین
عظام بر شرفات کنگرهٔ آن نرسیده در ین ولا که شاه مارخان بشوق خدمت و کار طلبی متوجه آن صوب شد راجه بهکوبند ابستی
و کنور مان سنگه را بدرگاه معلی فرستاد که مبادا به نسبت زمینداری و روابط قدیم در انجاح این مقصد تساهل ورزند و خود در اراده
یکبار بربندد مصدر دیگر فساد ها نشوند و خود با میرزا خان خلف میرزا محمد خان و نظر بیگ خان و غازی خان و دیگر مجاهدان عرصهٔ جانسپاری
نطاق همت بر تسخیر قلعه کوملنیر بست و در اندک فرصتی بیامن اقبال روز افزون آثار تسلط و اقتدار اظهار کرد و انهدام و آثار ابدان
عجبی آنکه درینوقت که مبارزان قلعه کشا محاصره را تنگ ساخته بودند توپ بزرگی که اهل قلعه داشتند سر دادند و آن توپ شکسته
جمع کثیر را الطوفان بلا سوخت و ازین حادثه یکبارگی پای همت مقهوران از جای رفت و حاکم آنجا نهر از جا بکندی بر آمده
خود را بجنگلهای جبال انداخت اما بسیاری از راجپوتان نامی در بخش و در دروازه قلعه بر کرد و تیغ بیدریغ پای جهالت و ضلالت افشرده
جان فشانیها کردند و چنان قلعه که بمیال وهم و خیال برقرار آن نتوان رسید مفتوح شد و چون شنیده میشد که رانا بجانب بهکوسانی
بالتوالی رفته است شهباز خان قلعه را بغازی خان سپرده اجمال و اثقال را در آنجا گذاشته خود جریده با فوج سعد بحوالی
بتعاقب او شتافت و روز دیگر بحصار کوکنده رسید در سه کوسی فتح آنجا کرده و شب دیگر قلعه اودیپور را به تصرف در آورد و غنایم نامحصور بدست
اولیای دولت افتاد و بشارت اقبال این فتوحات در نواحی لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی بکنار چناب رسید
از شدت باران و تلاطم دریا حکم شد که پل بسته اردو را بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی مآثر خود بدولت و اقبال
در کنار آب توقف فرمودند و درین موج خیز طوفانی لوند ریک نام فیلی خاصه در وقت شناوری با سیل فنا رفت و چند روز
متصل و واحد باران های عظیم شد از جمله روزی در شکارگاه غریب تگرگی بارید که کلانی آنها مقدار جوزی بود و از میامن خدمت
قدسی صفات خاقان ستوده بهیچکس آسیبی نرسیده و هم درین ولا عرایض میرزا یوسف خان و شاه قلیخان محرم مشتمل بر اطلاع
گناه طایفه بلوچان معروض بارگاه جلال گردید و از آنجا که جرم بخشی و خطا پوشی شیمهٔ کریمهٔ ذات قدسی صفات است
ملتمس آنها بعز قبول جای گرفت و حاجی خان بلوچ و جهته خان و سایر اعیان و سران بلوچان بلفرق خدمت شتافته
روی شرمساری بر خاک عجز و زاری نهادند شرح تنکار قمرغه و بعضی از واقعات بطریق اجمال

داین سلطان

انزف شده بود جشن عالی ترتیب داده نقود بیکران بفقرا و مساکین نثار فرمودند و ازین منزل ملا عشقی غزنوی
و قاضی صدر الدین برسالت نزد علی رای حاکم کشمیر رخصت یافتند که آن وحشی طبیعت را بشاه راه فرمان برداری
ثابت قدم سازند و همدرین ولا سعید خان را به ایالت ولایت پنجاب بلندمرتبه گردانیده بدان صوب رخصت
فرمودند و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان و گوشه نشینان لاهور روانه ساختند و چون بعرض رسیده
بود که بسیاری از طوایف افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده بظاهر جمعی بوضع سوداگری و طایفه بکشت کاری
روزگار میگذرانید و رعایا و زیردستان همواره از آسیب تظلم و تعدی آنها در محنت و آزار اند و هنگام فرصت و قابو
اقسام فتنه و شورش از انها قریب الوقوع لاجرم رای ممالک آرای که انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی است چنین
تقاضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته به اطراف ممالک محروسه فرستند که اجتماع آنها منشا رفساد کلیست و
براجه تودرمل حکم شد که بر بموجب عمل نماید و چون حکومت ولایت پنجاب براجه بهگونت داس تفویض یافته راجه تودرمل
روزی چند در حدود پنجاب توقف نموده راجه بهگونت داس و دیگر منصبداران الوس کچهواهه را در آن صوبه جاگیر تنخواه دهد
و اکثر زمینداران کوهستان شمالی برهنمونی سعادت حلقه بندگی و اطاعت در گوش جان افکنده بفرق خدمت شتابند
فهو المطلوب و الا استیصال آن طایفه پیش نهاد همت ساخته متعلقه آنها را به تیول بندهای درگاه مقرر دارد و بمایمن اقبال
خاقان ستوده خصال و حسن سلوک او در اندک فرصتی بسیاری از راجهای و رایان غاشیه بر دوش اخلاص گرفته
قدم بشاه راه اطاعت نهادند و بعد از ورود رایات منصور بدار الخلافه فتحپور راجه سعادت زمین بوسی دریافت از
سوانح گشته شدن اعتماد خان خواجه سرا و فرستادن فتح خان مسند عالی به ایالت بهکر چون سید محمد میرعدل را
روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا به ایالت بهکر تعیین شد و او جمعیت نیک فراهم آورده لشکر بسهوان کشید و
آرزوی اقتدار و شوکت صلح خاطر خواه نموده باز گردید لیکن از وفور جمعیت و سامانی سررشته احتیاط و مسلک مدارا از
دست داده در غایت غرور و پندار روزگار بسر میبرد و چون موکب اقبال ظلال معدلت به ولایت پنجاب افگند خواست
که سپاه خود را بجهت وداع روانه درگاه سازد هر چند مردم او اظهار طلب مدد خرج و مساعدت نمودند نتیجه نداد و
بدرشتی و بیروی پیش آمد در نیوقت مقصود علی نام ملازم او با جمعی از اوباش طبعان مدفری اتفاق نموده

بهنگام فرصت کار او ساخته شد و چون صورت واقعه بعرض اشرف رسید فتح خان مسند عالی بحکومت و حراست
آنجا خلعت امتیاز یافته و حکم شد که آن خیر کم فرصتها که بدست آورده بقصاص رسانند متوجه شدن حضرت
خاقانی بزیارت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه اجمیر چون از مبادی حال هر سال بزیارت روضهٔ منوره تشریف میبردند و درین مرتبه
بجهت نور بصر شهزادهٔ و زیارت مزار متبرکه شیخ فریدالدین شکرگنج آن امنیت از حیز قدرت بفعل نیامده بود
رای صواب نمای جهانبانی تقاضا فرمود که از دار السعادت فتحپور سیکری بطریق یلغار بدان مزار فایض الانوار شتافته عنان
معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانید لاجرم موکب عالی از دار البرکه دهلی در عرض چهار روز بخطهٔ فیض
اساس اجمیر نزول سعادت فرمود و بعد از فراغ زیارت و مراسم داد و دهش سرنکا و اقبال سوار شده
بطریق یلغار در عرض دو روز از اجمیر بدار السلطنت فتحپور تشریف بردند و درین یلغار همگی نه کس از مقربان بساط
عزت و خلافت گوی سبقت از دیگران ربودند نورنگخان شهزاده و خان حسین خان مقبول خان و فتح الله شربت
دار عبدالله بلوچ هلال اقباجی و شاکر خان آبدار محمود خان خواص مقارن اینحال عرضداشت امرای گجرات
مخبر بر نوید قدوم حضرات عالیات از حجاز مبارک معروض بارگاه عز و جلال گردید شهاب الدین احمد خان
فرمان شد که بر ودی آنرا انجام نموده روانه دار الخلافه سازد و در سوالا که مستقر اورنگ خلافت بوده و موکب
اقبال رونق تازه یافت بدستور معهود هر شب جمعه بعبادت خانه تشریف آورده مجلس پادشاهانه میداشتند و دانشوران
جمع ادیان دران بزم معنی فراهم آمده نقد حقیقت بر محک تمیز میرسانیدند و آن مجموعهٔ فیوضات الهی بر مسند
صلح و کل نشسته داد معرفت میداد و مقربان بساط عزت بحکم عالی ارباب استحقاق را بحضور آورده از
فیض سحاب مکرمت آن حضرت بهره ور میگردانیدند و چون کاربردازان بیوتات عالی بموقف عرض رسانیدند
که حسب الحکم نوبت نوبت بلاد و بنقود گوناگون زینت پذیرفته دریای مکرمت خاقان سکندر حشمت بجوش آمد و دست
دریا نوال برگشوده اغاز انعام و بخشش فرموده بخشت امرای والا موکب و مقربان بارگاه جمیع ذوی حقوق منصب
میفرمودند
زموج طبع تو سیراب شد جهان کرم ؛؛ نهاد صیت تو مسند بر آسمان کرم ؛؛
لله الحمد که
بمیامن ذات فایض البرکات خاقانی ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام احتیاج از صفحهٔ
روزگار حک شد و از واردات اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خانجهان است و شکست یافتن عیسی و سایر

انجام اين

زمینداران بهانی در بنولا از عرضداشت خانجهان بوضوح پیوست که چون ابراهیم ترل و کرمداد موسی زیی در
حدود بهانی در کمین شورش و تشویر بود در اسباب منازعت و مجادلت سرانجام مینمودند و عیسی نیز بیغولهای
زمیندارانه روزگار میگذرانید و شاه بردی صاحب اهتمام نواره نیز دم از مخالفت و استکبار میزد لاجرم سپاه
دولتخواه ترتیب داده عزیمت آن صوب پیش نهاد همت ساخت و در نواحی قصبه کواس بوکها مادر داود با محمود
خان خاص خیل که بمبشی اشتهار داشت و بسیاری از افغانان ناچار آمده دیدند و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف
اولیای دولت درآمد و شاه وردی نیز برهنمونی سعادت در زمره دولتخواهان منتظم گردید و چون قصبه بهوال مورد
عساکر اقبال شد ابراهیم ترل و کرمداد و دیگر سران افغان حرف مصالحت درمیان آوردند لیکن عیسی بر جاده
مخالفت و خودرائی ثبات قدم ورزیده بمقابله و مجادله قرار داد خانجهان لشکری آراسته بسرکردگی
شاه بردی و محمد قلی روانه ساخت و در کسل جنگ عظیم روی نمود عیسی شکست یافته راه گریز پیش گرفت و
غنایم نامحصور بدست مجاهدان عرصه اقبال درآمد و درینوقت سنجر مجلس دلاور و مجلس ترتاب که از زمینداران
نامی الحدود بودند بسیار از کندلان برآمده آتش قتال افروختند و افواج منصوره تاب مقاومت نیاورده روی گردان
شدند و محمد قلی از کمال تهور و جلادت خود را در کشتی مخالف انداخته چنانکه مقدور بود دست و پا زده اسیر گردید و از
بدایع تائیدات اقبال آنکه در حینی که سررشته انتظام افواج ساقط شده و اکثری را پای همت از جای رفته بود حمله
غازی نام زمینداری که در سلک دولتخواهان انتظام داشت با جمعی رسیده کارنامه شجاعت و جرات ظاهر ساخت
و بعد از چنان شکستی ابواب فتح و ظفر بر چهره حال اولیای دولت ابدی الاتصال مفتوح گردید و مخالفان سیاه بخت
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بهزار جانکندن رخت حیات بساحل نجات کشیدند و دولتخواهان با غنیمت فراوان
در عرصه اقبال جولان مردانه نمودند و از ظهور این سانحه اقبال ابراهیم ترل پسر خود را با پیشکش لایق نزد خانجهان فرستاده
بندگی اختیار کرد و اولیای دولت همعنان فتح و نصرت معاودت نموده بصحت پور که در حوالی تانده اساس یافته بود
آمدند و از وقایع این ایام اعلان مدعای گرسیت بدرگاه معلی چون صادق خان آورا را آواره دشت هزیمت گردانید
رحل اقامت در اکهند و داده جهت مدتی با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برد تا آنکه روزگار بر وی تنگ گردید از هم
روی ناامیدی دست داد ناگزیر از راه عجز و تضرع درآمده بوسیله صادق خان برادرزاده خود را با پیشکش روانه درگاه معلی

ساخت سکه اگر نوید بخشایش رسد خود نیز روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهند از آنجا که عذرپذیری و جرم بخشی شیمهٔ کریمهٔ خاقان

ستوده خصال است با شفاعت صادقخان رقم عفو بر جرائد تقصیرات او کشیده آمد و آن باطل ستیز بمرافقت صادقخان

و دیگر سران لشکر روی عجز و شرمساری بر خاک آستان ملایک آشیان نهاده نجات نامه اندیافت و از سوانح طلوع کوکب

اقبال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط حرمان و اضمحلال در سولاخان قدر شناسی از وفور عاطفت و بنده نوازی آن

گوزنشین ناکامی را از حجاب برآورده بمراحم بیکران اختصاص بخشیدند و او نیز بطاق اطاعت و رضاجویی بر میان جان

بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت ساخته سرگرم خدمت شد و هم درین تاریخ محمدخان حاکم جالندر بحکم اشرف

مظفر حسین میرزا را مصحوب مقصود منبه بدرگاه خواقین پناه فرستاد و مقارن این ایام قطب الدین محمدخان از گجرات آمده

بسجده شده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون بمسامع جلال رسید که رانای مقهور بار دیگر سر را

خالی یافته از تنگناهای کوه بحدود متعلقهٔ خویش شتافته بنابران شهبازخان و غازیخان بدخشی و محمد حسین و شیخ تیمور

و میرزاده علیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان به انصرام رخصت یافتند و شهبازخان سر دادات لشکر بنده ظاهر

ساخته مجدداً آن برگشته بخت را آواره دشت گمنامی گردانیدند و از سوانح صفر گزیدن خانجهان به نزهت سرای جاودان چون

از ولایت بنگاله مراجعت نموده بصحت پور آمد بیمار شدن مزاج او و از مرکز اعتدال انحراف ورزیده رفته رفته مرض باشتداد

انجامید و اطبای هندی هرچند در معالجت کوشیدند سود مند نیفتاد و ما که نیز رخت حیات به شهباد داد و این خبر خاطر

قدسی مظاهر خاقان قدردان سخت گرانی کشید و تاسفها خورده آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی و تقدس استدعا

فرمودند و درین سال مبارک سلطان خواجه از سفر حجاز مراجعت نموده به زیارت کعبه مقصود مستعد گشت و ازان

عربی و اقسام نفایس آن دیار بنظر اشرف در آورده مورد نوازش و مراحم بیکران گردید و پیشکشهای او بپایه قبول یافته

منصب صدارت و عزت نیز خالی شرف اختصاص پذیرفت و چون بمسامع جلال رسید که از نسبت مکرمت خاقان سکندر

حشمت هر ساله گروه از فقرا و مساکین هر دیار خصوص اقصای ولایت روم و شام در کیسه خانه مبارک فراهم آمده مستفید

و بهره ور میگردند بنابران حکم قضا نفاذ جهان از مکمن عاطفت و مرحمت شرف نفاذ یافت که درین مرتبه خواجه

محمد یحیی بعالی منصب میر حاج اختصاص گرفته مضاعف آنچه سلطان خواجه برده بود از نقد و جنس همراه برد خواجه عبیده

قدوة الاولیاء ناصرالدین خواجه احرار الله بواسطه نجواجگان خواجه میر سند بااجابت دانی و صدق ناطقی از

استداد

طلب نمود

طب نیز وقوف تمام داشتند و همدرین ولا قلیچ خان بصوبهٔ گجرات رخصت یافت و حکم شد که رضا فخرالدین
ازاد جین بحکومت پتن شتافته ترسون خان را بدرگاه فرستند و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات
اختصاص گرفت لیکن دنائت طبع و سفاهت ذاتی خود را ظاهر ساخته در اندک فرصتی بنا و اس اعمال
گرفتار آمد چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصفخان به بخشیگری
گجرات خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطهٔ بادشاهی داغ نموده ازان راه
بگجرات رود و باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان لشکر گجرات را انتزاع رسانند **آغاز سال بیست و چهارم
از جلوس خاقانی** بتاریخ دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هفت هجری بعد از سپری شدن
شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی افزای عالم پرتو شرف بر برج حمل انداخت و سال بیست و چهارم
از مبدا جلوس خاقان ممالک ستانی بمبارکی و اقبال آغاز شد امید که امتداد این دولت ابد قرین از تعداد
شهور و سنین مستغنی باد در عنوان آن سال فرخنده مآل مظفر خان به ایالت ولایت بنگاله بلند مرتبه گردید
و رضوی خان بمنصب بخشیگری اختصاص گرفت و میر ادهم و رای پترداس بخدمت دیوانی امتیاز یافتند و حکیم ابوالفتح
بصدارت و امینی تعیین شد و میر جمال الدین حسین آخور میرزا خان و بسیاری از امرا بکومک مظفر خان مقرر
داشته بدان صوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون مظفر خان بر سر اسمعیل قلیخان برادر خانجهان روانه درگاه
شود **آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس حضرت خاقانی گیتی ستانی** بعد از انقضای سی
و هفت دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل
فرمود و سال بیست و پنجم از جلوس خلافت پناهی بمبارکی و خرمی آغاز شد و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک
حاکم گولکنده است بسجده گرباس گردون اساس با عرایض و پیشکشهای او از فیلان نامی و نفایس اجناس
و در خلال این حال خبر کشته شدن عادل خان حاکم بیجاپور معروض بارگاه جلال گردید و تفصیل اجمال آنکه او از
بی باکی طبع همواره دامن عصمت خود را بمجالست و موافقت کودکان امارد آلوده ساختی و درین فعل قبیح بغلو
داشتی و هرجا صفت ساده روی شنیدی بیابودی تا بدست نیاوردی ظاهرا ملک برید حاکم بیدر دو خواجه سرا
داشت بقبول ظاهری آراسته و عادلخان را از دیرباز هوای آنها در سر بود و میسر نمیشد در مولد تقریبی چنان

اتفاق افتاد که خواجه سرایان را نیز عادل خان فرستاده و آن نامقید بی باک بخلوت خانه درآمده دست تصرف بیکی
از آنها مقبول تر بود دراز ساخت و او از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت در موقف جانشینی ناموس را
بر ذوق حیات ترجیح داده بضرب دست کار او بانجام رسانید و بعد از پاسی مردم خبردار شده خواجه سرا را بقصاص رسانیدند
و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق اعیان آن ملک ابراهیم برادرزاده او را جانشین ساخت و از سوانح
رسیدن خراج بنگاله است بدرگاه سلیمان جاه چون مظفر خان بدانجا رسید خزینه خان جهان را از نقود و جنس با صد و
هفتاد زنجیر فیل که از زمینداران بر رسم پیشکش گرفته بود مصحوب فتح چند منکل روانه درگاه معلی ساخت و درین تاریخ
نیطرا شرف گذشت و مقارن اینحال میرزا علی علم شاهی و جمعی از خونگرفتهای ساقیت مثل میرکی و عبدی کور و
شهاب بدخشی و کوچک یساول با هم قرار دادند که در وقت فرصت بادشاه نموده خود را باعیان صوبه بنگاله
رسانند لیکن از آنجا که حمایت وجود است ایزد تعالی و تقدس در هر حال حافظ و معین خاقان گیتی ستان است
پیش از آنکه عزیمت باطل خود باتمام شان از حیز قوت بفعل آید حقیقت حال بمسامع جلال رسید و درساعت جمعی از
فدائیان فرستاده آن خونگرفتهها را مقید ساختند و میرکی که سر حلقه شیدولتان بود و از همه بیشتر سعی مینمود بیاسا رسید
و دیگران سزای ادب گرفتار شدند و هم درین تاریخ مولانا عشقی و قاضی صدر الدین از کشمیر آمده از سعادت بساط
بوس دریافتند پیش ازین نوشته شده که بادشاه سلاطین پناه بجهت سرفرازی علیخان والی کشمیر نام بردهارا
با فرمان مرحمت و اسب و خلعت فرستاده عرضداشت او را با نفایس آنجا بمعروض بارگاه جلال گردانیدند و
چون از راه اخلاص و صدق عقیدت بود بشرف قبول [illegible] و از وقایع این ایام محروم شدن خان
اعظم مرتبه دیگر از سعادت کورنش در گوشه انزوا و پای حیرت در دامن ناکامی کشیدن و تفصیل این اجمال
آنکه خان اعظم در ایام حکومت گجرات میر علاء الدین یزدی را که دیوان سرکار او بود و بگمان تغلب و تصرف
بمطالبت نام غلام خود کیر سپرد و او بجهت تحصیل آن مبلغ میرزا آویخته چندان خوب کاری فرمود که از بیم لذت
و تحمل سهو اثر ضرب یکی از اعضای رتبه رسیده باشد و اگرچه خان اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود
لیکن پدر میر علاء الدین از یزد روی استغاثه بدرگاه نهاده دادخواهی کرد و بادشاه عدالت پناه تمیز
و تفحص این قضیه را بقاضی جلال قاضی معسکر رجوع فرمودند که بمقتضای شرع شریف بتفصیل رسانند

خان اعظم

وچون خان اعظم آن اعلام را بتفصیل رسانیده بود تکرار این قضیه بدار آبعد الله رقم از آثار ربانی الهی
حضرت ولایت به مبلغ لکه امند بدر میرزا دشاد نموده مرتبه دیگر بباغ اکره رفته گوشه آوان زوا اختیار کرد ذکر بغرج و
خروج بنگاله وانهدام اساس مظفر خانی چون مظفر خان بدار الملک بنگاله شتافت هرکس جاگیر معموره خاطرخواه داشت
از و تغییر داده بخالصه خود ضبط نمود و مهمات را بنحی تنگ گرفته سرداری را با عمل داری ضم ساخت و زواید بحساب
از جاگیر مردم برآورده به تحصیل از حواله فرمود و امرای بزرگ و قدیمان این دولت را بجزویات آزرده خاطر گردانید
از جمله خالدین خان را بمیرزا نجات خان و آماد خود گردانید نهایت خواری و بی عزتی رسانید لاجرم دلها از و
متنفر شده و خاطرها در کلال رسید و باباخان قاقشال که سر گروه آن طایفه بود در راه مخالفت سپرده غبار فتنه و شورش
مرتفع گردانید و در جلال ایجال معصوم خان کابلی که مجملی از احوال او در آوراق سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود روزی
میان او و ملا طیب دیوان و پرکهوتم بخشی صوبه مذکور بر سر حرف داغ رفته رفته سخن بدرشتی کشید و درمیان بدشنام انجامید
و منازعت بجایی رسید که معصوم خان دست بشمشیر نهاد و در نهایت تیرگی و آشوب طبیعت از مجلس برخاست
و بکبر است در خانه طیب و پرکهوتم رفته منازل ایشان را غارت کشید و پرکهوتم سایر جاگیرداران آن صوبه را با هم
آورده بقدم رزم شتافت و از جانبین جنگ عظیم شد و پرکهوتم بقتل رسید و از همان روز معصوم صریح یاغی
ورزید اسباب شورش و آشوب سرانجام داد و مکتوبات یکه یکی و یکجهتی بباباخان قاقشال و دیگر یاغیان
بنگاله نوشته بر غبت و تحریص نمود و خود را باهم متفق ظاهر ساخته و از اطراف و اقطار آن ممالک آتش
فتنه و آشوب زبانه کشید و مظفر خان در اطفای نایره بلا هر چند تدبیرات بکار برد و چون سر رشته انتظام
از دست رفته و دلها از و رمیده بود نتیجه نمیداد و مهمات منتظم ساختی نمی یافت درین وقت فرمان بنام مظفر خان
شرف صدور یافت که قاقشالان از قدیمان این دودمان عنایت اند از سلوک نا ملایم که با نها نموده ندامت کرده
خاطرجویی نماید بعنایات پادشاهی مستمال و امیدوار گرداند و محال جاگیر قدیم آنها را بحال خود دارد و بنام باباخان
و سایر قاقشالان نیز فرمان مرحمت صادر شد و ارباب عصیان بحسب ظاهر در مقام اطاعت درآمده بمظفر خان
پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذر مرحمت آن حضرت اطمینان یافته اکنون شما و رضوی خان و پیرداس را
فرستند که بهمان دوستی و اخلاص را بعهد و سوگند مؤکد سازند و خاطر ما از جانب شما جمع شود مظفر خان
و رضوی خان و میر ابو اسحق پسر میر رفیع و پیرداس را فرستادند چون آنها بمجانقان پیوستند راوی چند بر نیت

از جمله

سه

مقدمات گذشت آخر آن حرام نمکان بر ضلالت و بی ثباتی قدم ورزیده هر یک را محبوس و مقید کرده اند و بیرون برده
از رحم از میان برگرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند با جمعیت انبوه بر کنار دریای گنگ هجوم آوردند و
مظفرخان با جمعی از دولتخواهان در برابر صف آراسته و تا بامداد ثبات آنجانبی با وجود کثرت مقهوران تغالب آمد و
ان بیدولتان میرزا بیگ قاقشال و همراهان ابا فوجی دور تر از آب گذشت بجانب بانده فرستادند که پای تر بر دولت
خواهان زده دله سازند مظفرخان خواجه شمس الدین و میر رفیع الدین نیشابوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ کرد
را با جمعی از بهادران بدفع آنها تعیین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بیامن اقبال بیزوال بد اندیشان
سپاه باطل آواره وادی نهزیمت گردیدند و بسیاری را خاک نیستی بر فرق حیات ریخته آمد و اساس همت ارباب
بغی و عناد از پای افتاد و بعجز و زاری در امده زنهار خواستند لیکن از کمال غرور و پندار مظفرخان کثرت تضرع
و زاری موجب ازدیاد نخوت و استکبار شد و با آنکه شورش بهار نشده بود از ان حساب بر گرفته در خودرائی و غرور افزود
و مقارن این حال معصوم [illegible] گرفته جویان صوبه بهار آمده بمقهوران بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون
صیت رسیدن افواج قاهره بصوبه بهار بلند آوازه شد حرام نمکان ناحق شناس بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق
باغیان آن ناحیت کاری از پیش برند و درین وقت مظفرخان بمرخان و خواجه شمس الدین و جمعی دیگر را با فوجی
از بهادران جانفشان تعیین نمود که مقابل آنها شتافته گدهی را که بمنزله دروازه آن ملک است استحکام بخشند
لیکن پیشتر از رسیدن دولتخواهان بیک روز مقهوران آمده آنجا را مضبوط ساخته بودند و بمجرد رسیدن جنگ
عظیم شد اگرچه بمرخان با اکثری از همراهان راه بیدولتی سپرد اما خواجه شمس الدین ترددات نمایان ظاهر ساخته
زخمها بر داشت و بابا خان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از دریای گنگ گذشته بباغیان بهار ملحق شد و
هنگامه فتنه و آشوب ارباب زوال گرمی پذیرفت مظفرخان حسین بیگ اغر علی را با جندی فرستاد که سر گذرهای
گنگ گرفته نگذارند که مخالفان عبور نمایند اتفاقا شبی که شدت باران و طوفان بود مخالفان فرصت یافته
از آب گذشتند و محل که عقلی بیم از اهل موجلی سدره نباشد و دیگر مقهوران که در برابر مظفرخان بودند نیز
با آنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مرحلهای آنطرف را بر هم زده با بجانب آمدند و بهزور دلیران
نامور دوست عرصه مبارزت آراسته جهود شجاعت و مردانگی بسیار دادند و آتش قتال و جدال التهاب

گذرانیده صح

و اشتغال داشت روزی که مخالفان از آب گذشته بقصد اعلی آثار غلبه ظاهر ساختند خواجه شمس الدین خود را بکومک سپاه بهره
جوهرها ساخت و نبرد آزمایی شایسته ظاهر ساخت اگرچه دران روز ترحیب بیگ شربت خوشگوار شهادت چشید اما خواجه بنیروی
اقبال روزافزون غنیم را اعتبار البوده هزیمت گردانید و بیست و سه تا نوزده روز از طرفین مبارزتهای عظیم میشد و اگر شکست بر
باطل ستیزان خوها شناسی می افتاد درینوقت آوازهٔ رسیدن کومک اندرگاه شیوع یافت و ارکان همت ارباب
بطلان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصوب اودیسه شتافته رخت حیات بساحل نجات کشند و اگر قابو بدست افتند
بیک ازموج حیلها دست بردی نمایند و باین عزیمت شب بیستم روانه شدند قاسم علی سیستانی و جمعی که در آخر ترمرخان بوده
پای همت استوار داشته کیستی چند از غنیم جدا کردند مظفرخان بحقیقت حال اطلاع یافته کوس نشاط بلند آوازه ساخت و
مراعات حزم و احتیاط نموده به تعقیب صفوف پرداخت که مبادا در ضمن فریبی محتوی باشد القصه چون قاتلان
کینه‌دار اکرابنده روانه پیش شدند دولتخواهان پرده غفلت در پیش چشم داشته سر رشته انتظام و احتیاط از دست
دادند و مقارن اینحال معصوم خان بانجا رسیده در دادوتوبی سرداد و عموم سپاهی آن موج حال را قدم همت بلغزش
در آمد وبی آنکه تجادلی بوقوع شود خاک هزیمت بر فرق خرد خود بیختند لطف علی بدخشی و کوچک قشقوری که از
اعیان لشکر منصور بودند بالسیاری راه بتحقیق بسپرده بمخالف پیوستند بهنگامه خوش تماشا سان که می پذیرفت و پاری
که حریف پای داده بود یک دو تن نشستن نقش از درست رفت مظفرخان از سنوح این تاسف وار بنشست و در کشاکش حسرت
افتاد و همانش بر جای نماند و در چنین وقتی که بیشتر از پیشتر سعی بایست نمود و قوی دل باید بود سررشته تدبیر و انتظام فرو گذاشت
هرچند صاحب همتان روشن رای مبالغه نمودند که از و برنایی این فوج دل پای دادن نه این سرداری و کارگذار ایست
همراهان برایشان خاطر نباید ساخت و باعث ضعف اقبال بیزوال عدم جرات و تهور خویش نباید نهاد و چون قلم تقدیر بدین امر دیگر رفته
بود از تو هم بیموقع ضبط احوال بهار نتوانست کرد آخر بمبالغه بسیار خواجه شمس الدین را با جمعی پیش فرستاد که اگر قابو داند کار را از
نماند درینوقت اکثری از اندیشه اهل عیال و بدلی سردار برده از رزم از پیش رو برگردانده راه بی حقیقتی سپردند خواجه شمس الدین
میگفت که اندک راهی رفته بودم دیدم مردم از اطراف جدا شده بعضی در می ایند چنانچه در کم فرصتی غیر از مطلب حالی
که با من الفت محبت قوی داشت کس همراه نماند یافتم که غیرت الهی کار خود کرد و شیعی پنجه بیداد معنی آدم دست از
جان شسته با این سبزه مرد روی بکارزار نهادم و او نارمقی داشت همپایی نموده سرداری شایسته ظاهر ساخت

بانکه بر جمیع عنیف ساغر حیات او لب ریز شد درین حال محمد علی ارلات که مرا از قدیم با او حقوق دوستی بود رسیده
آمد پنداشتم که بمعاونت من می آید آن بی مروت حق ناشناس نیزه حواله من کرد و از صدمه او بر زمین آمدم و
نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را میرزا محمد که نهایت هراس از وی داشتم پیدا شد و بر خلاف او مرا بمهربانی بر گرفته
نزد معصوم برد او دلدهی نموده بقاضی زاده سپرد و مرا بر فیلی انداختند و من بچشم عبرت تماشای نیرنگی تقدیر میکردم
با آنکه اثنا ما جمعیت مخالفان زیاده می شد و جنگی در میان نبود از سایه خود توهم و هراس داشتند ناگاه فوجی عظیم نمودار
گشت نزدیک بود که ترتیب افواج مقهوران ساقط و خود بخود درهم گردند بعد از تحقیق و تشخیص معلوم شد که در زیر جمیل
خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته و جمعی کثیر از شیطان صفت از راه برده بعزم دوستی می آمد از این رو کافر
نعمتان را تقویت دیگر بهم رسید و کار آنها رونق تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در عزیمت کرد که غیر از جلال الدین حسین
انجو و حکیم ابو الفتح و جعفر بیک و باقر انصاری و تیردی بیک یکه اوشر و عیسی ترکمان و معدودی از ملازمان و مخصوصان او
کسی گرد و پیش او نماند مع هذا دو سه روز حیات مجهول الکمیت را بر تنگنای ازل و ابد گزیده در قلعه تانده متحصن شد و دست
بخزاین و دفاین زده زر پاشی شروع کرد اما زر دادن این وقت بقیه با صدق آن مثل است که نوشدارو که پس از مرگ بسهراب
دهند القصه مقهوران گرم شتافته بمحاصره پرداختند و بمظفر خان پیغام فرستادند که اگر بر جان خود بخشیده تر ما آید بدانچه
خاطر او خواهد رعایت نمایم و الا راه میدهیم که بجانب مکه معظمه برود چون همت یاوری و توفیق همراهی نکرد که مردانه در راه
اخلاص جان بازی نماید بشنوی آخر راضی شد و جواب داد که حرام نمکی و بی حقیقتی از من نمی آید اگر دست تصرف بعرض و ناموس
دراز نسازند متوجه زیارت خانه مبارک شوم بد اندیشان سیاه بخت قرار دادند که سیوم حصه از اموال خود بر گرفته روانه
شود اما چون اعتماد بر قول آنها نداشت و محافظت قلعه از حیز قدرت خویش بیرون می یافت بیست هزار اشرفی نزد معصوم
فرستاده روابط قدیم و دستگیریهای گذشته را بیاد داد و استدعا نمود که حفظ جان و ناموس مرا بر ذمه مروت خود
لازم سازد او نیز دست قبول بر سینه نهاد اما هر گاه سر نوشت طور دیگر باشد این دست و پا زدنها چه نتیجه دارد
بالجمله همان شب میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته خود را بمنزل معصوم رسانید و اضطرار اهل قلعه و بیدلی
مظفر خان خاطر نشان ارباب بغی ساخت و شرح ماجرای میرزا شرف الدین حسین آنکه خاقان کثیر الاحسان او را
با همین جرم و تقصیر که هر یک مستوجب کشتن و سوختن بود نزد مظفر خان فرستاد که اگر آثار ندامت از ناصیه احوال

او در باب عاجلی

بود در باید همانجا حاکم نماند و الا روانه سفر حجاز سازد و چون سرنوشت او و بی باکی و کفران نعمت مجبول بود و اصلا انشای مانی نجلب ارای اطوار
ناهنجار او ظاهر شد مظفرخان آن بد سگال مقید گردانید انتظار موسم میبرد و در وقت با مخالفان ساخته از قلعه بر آمد و جمعی آگاه
شده نیز انداختند و از حجمی خود را به باغبان رسانید بران عزیمت باطل دلیرتر گردانیدند و در هنگام طلوع صبح بخت منافقان
قدم جرأت پیش نهاده از اطراف بر فراز قلعه بر آمدند و دست تصرف و تاراج دراز ساخته غبار شورش و فساد بر انگیختند معصوم خان
پاس عهد و قول داشته حوالی منزل مظفرخان را از آسیب دست اندازان اوباش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسد
و مطلب اصلی آنکه اموال و اشیای او بتصرف غیری در نیاید مظفرخان با چندی از غلامان و ملازمان خود صلاح پوشیده به روی ستیز
و به رای گریز داشت درینحال معصوم خان با یکدو کس نزد او رفته بملایمت و مهربانی پیش آمد اما مظفرخان را که آن حوصله و دل
قوی که چنین فالوی را غنیمت شمرده داد خود بستاند و معصوم هماندم ازین خطا و غفلت آگاه شد خود را ابدر انداخت و نابود
همواره ازین جرأت و تهور خود را انگشت حسرت میگزید بالجمله درین طوفان بلا نقود بیشمار و اجناس بسیار بتصرف اهل ادبار
افتاد و معده حرص گرسنه چشمان سگ منش ممتلی شد میرزا شرف الدین حسین نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفرخان
درین شورش هشت لک روپیه درون تال ابی گور کرده بود و میرزا از ان خبر داشت خود را انوقت رسانیده زرها را
بتصرف آورد و دو سنگ بجای روپیه در صندوقها نهاده بجا گذاشت القصه مظفرخان را در همان منزل مقید ساخته جمعی را
موکل گماشتند بعضی از بیدلی و بد فرجامی بمخالفان در آمدند از آسیب قتل و نجات حبس نجات یافتند و چندی دیگر محبوس
شدند و حکیم ابو الفتح و رای پتر داس برهنمونی تدبیر و قوت دل از ان آشوبگاه خود را ابدر انداختند و خواجه شمس الدین
به آشنائی سعید بیگ نقد جان بدر برد اما بتحصیل زر در شکنجه و تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیگ نیز بصرفه گوئی و مراعات
وقت جان بسلامت بدر برد و چون حضرت خاقانی او را به بی اتفاقی بدان صوب فرستاده بودند این نیز یکی از اسباب نجات
او شد و ارباب عصیان مظفرخان را در ان زودی بشهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم
کردند نخست بارگاه خانجهانرا که بجهت پیشکش ترتیب داده بود بر افراخته و اطراف آنرا بسایبانهای متکلف زینت بخشیده فرشهای
نفیس گسترده مجلس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده بکامروائی نشستند معصوم بر مسند وکالت تکیه زده بخطاب خاندورانی
بر نام ازل جاوید شد بابا جان بخانخانی و ارباب کلان جباری خانجهانی و سردار ده هزار کس و زیر جمل که لعنت بر سرور شیش خان زمانی
و میر توزک خالدین اعظم خانی خان محمد بهبودی خان عالم عبد الباقی خداوند خانی میرزا بیگ بهادر خانی عرب بهادر

غائبانه لنشجاع عنخانی اختصاص گرفت سعید توقبای را رخان ساخته هزاری و مالضدی گرفتند و بهر کدام علم و نقاره و جاگیرهای
معمور قسمت شد میرزا حاجی لنگ و فرخ بیر علیق و فریدون حسن و تیمور تاش و غزیر و رستم بیک و محمد توقبای و محمد قلی ترکمان و حمزه بیک
ترکمان و عبدالله بیک بدبخت و قاسم علی برلاس و مقصود علی کور و عوض بهادر و میرزا عرب و دوست محمد توقچی و مراد قاقشال و
تاش بیک و فرنف علی لنگ و خدابردی و غضنفر بیک و تیغ روز بیک را منصب هزاری و نقیب خانی و علم و نقاره مردود و منکوب
گردانیدند و میر کلدان لنگ و خالبیک میرزا کجک یار بیک و بیک محمد و سرم بهادر و لطیف حسین و الله حق بابا دوست و مهر علی بیک و قربان بیک
بمنصب یالقدیی و خانی و علم خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختند و دیگر اوباشان سیاه بخت بخطاب سلطانی و جاگیرهای معمور
اسباب زوال و نکال خود سرانجام دادند خواجه شمس الدین را به لشکرخانی و جعفر بیک را به آصف خانی بتکلیف نمودند
و این درد کشی تدبیر و حیل آن روز را گذرانیده بوقت دیگر انداختند و بعد از ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم محال و اقطاع
خواستند که خطبه بنام میرزا حکیم خوانده بانواع خاطر فرو کشی کنند قضا را در نیوفت اقبال خاقان بی همال آثار جلالت
ظاهر ساخت و طوفان بلا بجوش و خروش در آمد ابر و باد و صاعقه بر فرق باغیان ناحق ستیز آتش زیر شد و رعب و شورش
پدید آمد تار و پود آن بارگاه و شامیانها و فرشها از هم گسیخته گردید و فلک مشعبده باز در طرفة العین بساط و نشاط ارباب
فساد و عناد را چنان در هم نوردید که اثری از آن همه طمطراق نماند و الصید جا نکندن هر کدام بگوشه خزیده عبرت از کار خود
گرفتند و اراده باطل اهل زوال از حیز قوت بفعل نیامد و مقارن این حال صیت قرب و صول عساکر اقبال بلند آوازه گشت و
مقهوران از کمال مستی و نخوت به مقابل شتافتند اگرچه بظاهر میرزا اشرف الدین حسین بسمت سرداری داشت لیکن و معینی معصوم
و بابای قاقشال اسباب ادبار سرانجام می نمودند و در خلال این حال بهادر سعیدانی و چون سخن بدینجا رسید مجملی از دیگر
سوانح نگاشته کلک وقایع نویس میگردد در خلال این حال بهادر سعید بدبخت قابو دانسته در صوبه بهار هنگامه فتنه و
آشوب گرم ساختند سعید بدبخت عامل سرکار ترهت بود و معصوم و دیگر مقهوران غبار تشویر مرتفع گردانیدند سعید
سیاه بخت فرزند خود را در ترهت گذاشته در زمره باغیان در آمد و آن خرگره بیحوصله دست تصرف باموال خالصه
دراز کرده جمع کثیر از اوباش فراهم آورد و با اسم بی مسمای سلطنت خود را منسوب ساخته ابواب زوال و نکال بر روی

روزگار خود گشود و معصوم سعید را به رهنمونی آن سیاه رو فرستاد که به نصیحت و رهنمای اسباب موافقت و یکجهتی سرانجام
نماید او از ضلالت و جهالت پدر را به بزرگان سپرده بخود در رای لشکر و خطبه و سکه بنام خود کرد و خری و حماقت آن
سیاه رو از شنیع نکبتی که بجهت خود قرار داده بود احتیاج بتکرار بیان نیست بهادر الدین سلطان بن سعید پسر سلطان
پدر سلطان پسر سلطان رهی سلطان بن سلطان بالجمله چون معصوم به بنگاله شتافت عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند
دست برد نماید و درینوقت شاهم خان از سعادت فراتی و کمک جلدی علم دولتخواهی برافراشته بحاجی پور رفت و از آنجا
فوجی بر سر بهادر فرستاد اما مردم شاهم خان از وی شکست خورده باز گردیدند و ظهور این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار
آن برگشته روزگار شد مرتبه دیگر خود جمعیت کرده بدفع او شتافت و درین دفعه ظفر یافت و سعید سیاه بخت را بقتل
رسانید و مقارن این حال محب علیخان به نیروی اقبال روزافزون متوجه اطفای نایره فتنه عرب شد و او نیز از پتنه
برآمده عرصه پیکار آراست و محب علیخان بتائید غیبی آن باطل ستیز را شکست داد و او گریخته به پتنه رفت از اتفاقات
حسنه آنکه سعادت علیخان که سرگروه ارباب فساد بود عرب شهر پتنه را بامید او گذاشته بود به رهنمونی طالع از مخالفت
ورزید و عرب بسر خانه او رفت و جنگ کرده زخمی راه فرار پیش گرفت و محب علیخان شهر پتنه را متصرف و در آورد و در روزی چند
تا رسیدن افواج ممالک گشا بسامان لشکر و اسباب سفر پرداخت و در حدود جونپور ترسون خان و صادق خان و غازیخان
و دافع خان با بسیاری از امرا که بفیروزی مآثر که بسر کردگی راجه تودرمل از درگاه تعین شده بود پیوستند و چون
بغازی پور ورود افواج کیهان شکوه اتفاق افتاد معصوم خان فرنخودی ملحق شد و از آنجا که خاطر اولیای دولت از
بی اعتدالی ها و ناهنجاری ها او بقدر ترددی داشت او را مصدر فساد میدانستند قرار یافت که بر رسم هراولی یکروز
منزل پیش رفته باشد تا بنقد از گزند و بد خاصیت او محفوظ بوده رفته رفته بر مقتضیات باطن او آگاه شوند و چون کنار
دریای گنگ مخیم اردوی ظفر قرین گردید خبر کشته شدن مظفر خان رسید و غریب شورشی در عموم پدید آمد لیکن قوی
همتان جان فشان دل به اعتضاد تائیدات غیبی بسته برسوخ عزم و ثبات قدم گرم شتافتند و همدرین ولا
محب علیخان و شاهم خان جلایر و سمانجی خان و باقی کولابی بخود اقبال پیوستند و در حدود شهر پتنه امرا مجلس کنگاش

آراسته پیمان یکجهتی و موافقت بستند و ترتیب افواج برین نهج قرار یافت در قول ترسون و راجه تودرمل و رای جن
و راجه آسکرن و مهترخان و جمعی دیگر از مبارزان عرصه همت مقرر شدند و در برانغار محب علیخان و شاهم خان و میر
ابوالمظفر و چندی از بهادران جهان فشان نامزد گردیدند و در جوانغار صادق خان و الغ خان و نقیب خان و قیم خان
و برخی از آزادمردان قوی همت قرار گرفتند و در هراول معصوم خان فرنخودی و شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم سید
ابوالمعالی سید عبدالواحد سید عبدالهادی و گروهی از بهادران کار طلب پای همت افشردند و چون بعضی از باغیان
ادبار منش طبعیت در اطراف و جوانب اردو برسم قزاقی تردد میکردند قرار یافت که ازین منزل بهادران سلاح پوشیده
بتوزک و ترتیب میرفته باشند عرب جلبتیه که در آن حدود بود غبار فتنه و آشوب برانگیخته بودند از وصول عساکر اقبال راه
ادبار پیش گرفته خود را بگوشه کم نامی کشیدند و چون افواج گیهان شکوه بمنگیر ورود ظفر و فیروزی فرمود معصوم خان
فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و کافر نعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل را صاحب انتظام لشکر و مدار العلیه دولتخواهان
است اگر از هم گذرانیده اعلام بغی و عناد مرتفع سازد و باین اندیشه باطل خواست که جمعی از ابطال رجال فراهم آورده
بطریق سان آراسته مسلح و مکمل بنظر راجه بگذراند و در آن غوغا و هجوم کاری از پیش برد راجه اندیشه ناصواب او را
بفراست دریافته بلطایف الحیل عذرها برانگیخت تا پرده آزرم او دریده نشود مقارن این حال سیاه‌بختان بنگاله آمده
کرهی را مضبوط ساختند جلال الدین مسعود و جمعی توابع باتی و چندی که برسم قراولی میشتافتند با پیش قدمان ارباب خلاف
مبارزت نموده غالب آمدند و راجه تودرمل و سران لشکر باهم نشستند در هر باب گنگاش دیدند جمعی از دلاوران رزم جوی
صلاح در آن دانستند که بی تامل و توقف بجنگ مبادرت باید نمود و بعضی از کاردیدهای معامله فهم مراعات حزم
و احتیاط فرموده مناسب حال و مطابق وقت در آن یافتند که چون تنبه باد حوادث از اطراف مرتفع شد و تمیز
دوست و دشمن چنانچه باید نمیشود و از معصوم خان فرنخودی که میر عمده این لشکرست خاطر اطمینان ندارد و بهتر آنکه در
همین منزل توقف گزیده حصار مستحکم بر دور اردو باید ساخت که درین صورت جمعی که بنابر ضرورت در زمره باغیان
درآمده اند بدولتخواهان ملحق خواهد شد بر کمیت و کیفیت مخالف نیز چنانچه باید وقوف خواهیم یافت راجه از کمال حزم و
احتیاط رای آخرین پسندیدند و چون در قلعه منگیر گنجایش عساکر گیهان شکوه نبود مقرر فرمود که بر دور آن حصاری

[illegible]

عریض وسیع اساس نهند و امرا هر کدام در لوداول خود جای گرفته مرچلها را استحکام شایسته دهند و به اندک فرصتی این
عزیمت صورت انجام پذیرفت و قلعه متکبر منزله ارک واقع شد ارباب بطلان قدم جرأت و تهور پیش نهاده غبار
شورش و آشوب برانگیختند و از جانبین بتوپ و تفنگ آتش قتال اشتعال یافت و همواره جوانان جابکدست از طرفین
برآمده نقد حال بر محک همت میزدند درین اثنا جمعی از بی سعادتان برگشته روزگار مثل تیرخان دیوانه و همایون قلی
و شاه داده و غیره خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته به باغیان درآمدند اما بتأیید غیبی در اندک زمانی آن قضیه
منعکس شد و جوق جوق مردم از باغیان جدائی گزیده برهنمونی سعادت خود را بمعسکر اقبال رسانیدند و هنگامه اولیای
دولت رونق دیگر یافت و در خلال این حال عرضداشت اولیای دولت مشتمل بر کثرت ارباب خلاف و التماس کومک بدرگاه
معلی رسید و میرزا عزیز کوکه تدارک تقصیرات گذشته استدعای آن خدمت نمود خاقان گیتی احسان او را از پرده حجاب
برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلندمرتبه گردانید و سید عبدالله خان و قاسم علیخان و میرزاده علیخان و تقی خان
و مختار بیگ و توتیان بیگ و سکندر چکنی و حیدر دوست و قادر قلی و استاد و کریا و قنبر سهاری و دیگر بهادران جانسپار بکومک
خان اعظم مقرر فرمودند و هر کدام را در خور شایستگی به اسپ و خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون
کوکلتاش بجنود فیروزی ملحق شود امرای والاشکوه و دیگر مبارزان عرصه همت قدم از رضاجوئی او بیرون ننهاده در
لوازم خدمت و جانفشانی بصلاح صوابدید او عمل نمایند و متعارف این حال حکیم ابوالفتح از بنگاله آمده سعادت زمین‌بوس
دریافت و هرج و مرج آن دیار و شورش اهل ادبار بعبارت منقح آبدار معروض داشت و بهای پایه سریر سلیمانی گردانید
و چنان نمود که در جونپور میر معزالملک ادراهای باطل پیش نهاد خاطر حق‌ناشناس خود ساخته در فراهم آوردن اوباش
واقعه‌طلب همت گماشته و آثار ضلالت و کفران نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی در بهره
درائی و بدسگالی با او همداستان است لاجرم باسد خان ترکمان فرمان لازم الامتثال از قهرمان جلال عز نفاذ یافت
که از مانکپور بجونپور شتافته میر معزالملک و مولانا محمد یزدی را مسلسل و مقید بدرگاه عدالت بارگاه آورد و او بموجب
حکم اشرف کس و کیر اشتاده از جونپور آن بداندیشان را برگشتی نشانیده متوجه درگاه شد و از غرایب آنکه پیش از
رسیدن بعد التقاء تیره روزگار کشتیه که از سرای در کنار آنها نهاده در حدود قصبه اتاوه کشتی حق‌ناشناسان بموج

خبر فرار فت و جهانیان را سرمهٔ عبرت در چشم بر آشوب کشیده آمد و همدرین ایام شاهباز خان که به استیصال برهای مقهور تعیین شده بود
سعادت استانبوس دریافت و از روی صدق اخلاص و کار طلبی در آن خدمت ترددات شایسته بتقدیم رسانید و از ابابر باب را
آواره دشت ادبار گردانیده بروز ناکامی که فرار ساخت و بسیاری از اعوان و انصار او را بقتل آورد و فضای وسعت آباد
جهان را در چشم او تنگتر از دیده مور ساخت و آن برگشته روزگار رمیده بخت با معدودی از مردم ناکس بر خود مثل سایر حیوانات
در تنگناهای کهکوه و کریوه های ستوه گریخته میگشت و شهباز خان با جوانان چابک دست سر در دنبال او داشت
و هر جا خبر او می شنید مانند شاهبازی بقصد شکار او خود را میرسانید در موقف خاقان ممالکستان اهم امور مهم مقدم
داشته آن شایسته خدمت را بدرگاه طلب فرمود و بکومک لشکر بنگاله تعین شد و با لوی منکلی و سلیم خان سرمور و میر
قاسم بدخشی و شیخ آدم نصیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبدالقدوس و بهادر علی و بسیاری از جوانان کار طلب
بمرافقت او رخصت یافتند و مقارن این حال بشارت رسید که اولیای دولت نوازه باغیان را به نیروی همت ابر [illegible] اخراج
نمودند و شرح این اجمال آنکه از کثرت مخالف و هجوم اوباش و نفاق و جمعیتی از بدذاتان که بظاهر در زمرهٔ دولت
خواهان انتظام داشتند و بباطن سر رشته دوستی و یکرنگی با ارباب بغی استحکام میدادند راجه تودرمل بصواب دید اولیای
دولت حصاری شد اهل ادبار سر نخوت و انکسار برافراشته از اطراف و جوانب هنگامه شورش فساد گرم ساختند
بجهت سد ابواب ارزوق میرزا شرف الدین حسین و معصوم خان سر راه بسته نگاه را گرفتند که از طرف جنگلی ماردوی (?) شهان
بوی نرسد و نوازه خود را با جمع کثیر و آتش بازی بسیار استحکام داده که از راه دریا ارزوق بیاید در موقف خبر رسید که
کشتیهای مخالفان هشت و نه کنزوه از آنجا پیش آمده و قابلوی دست برداشت لاجرم صادق خان و انغ خان
و نقیب خان و باقر خان سفرچی با فوجی از بهادران کار طلب سر راه جنگلی ساختند و رای تیرداس با جمعی از راه دریا
روان شد و شهباز خان را با لطف و اسکندر [illegible] که از ان راه خود را برسانند و بنیروی تائیدات آسمانی مبارزان عرصه
جانفشانی گرم و جان سپاری شتافته بدرستی [illegible] کشتی سیر از نوت و انگک والا حکمت [illegible] آورده [illegible] فتح و [illegible]
سالی غالیانه مراجعت نمودند و در ظهور این موهبه غیبی [illegible] ارباب بطلان شکست عظیم یافت و هم درین ولا
خواجه شمس الدین از قید باغیان سیاه بخت نجات یافته نشان همراه سعادت شتاب آورد و چون ارباب

نقصان مظفر خان را

عصیان مظفرخان را شربت خوشگوار شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه را بگمان زرداری در حمایت
خود گرفت و بکچهری بملایمت و مدارا گذرانید آخر پرده آزرم از میان برگرفته بتقیید و شکنجه زر و طلب کرد و نزدیک شد
که خواجه نقد حیات درباز و در ین وقت عرب بهادر رسیده خواجه را پیش خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی
قدیم مرعی داشته بند از پای او برداشت و خواجه در کمین فرصت نشست و چون قابو یافت با چندی از اهل سعادت
راه فرار پیش گرفت و در قصبه کهرک پور براجه سنگرام پیوست و بنابر سد ابواب مداخل و مخارج بکچهری همانجا بسر برده
جمعی از مردم پرگنات با خود جمع ساخت و در اندک فرصتی چون عرب و آق دیوانه و میرزا حسین نیشاپوری و علی قلی و
غزنیچک سیستانی و بسیاری از تنگ سرانجامی که اضطرار بتغییم ملحق شده بودند برگرد او فراهم آمدند و قریب هزار و دویست
سوار بهم رسانید و همواره قزاقی کرده اطراف اردوی مخالفان را تاختی و دواب آنها که بجهت چرا برآمدی بدست آوردی
و ازین رهگذر تفرقه عظیم در جمعیت آباد مخالفان راه یافت و بازار ارباب فساد از رونق افتاد و از وقایع کشته شدن
شجاعت خان است بتیغ بی باکی قلیجیان حق ناشناس او در سارنگپور صوبه مالوه اقطاع داشت و در ینولا حکم طلب او شد که
بدرگاه آمده متوجه شرقی دیار گردد چون عزیمت دریافت آستانبوس نمود سپاهیان او پرده آزرم از پیش برگرفته
زبان خواهش بطلب علوفه و مددخرج دراز ساختند و او از بدخوئی و آشوب طبیعت بدرشتی و دشنام فحش جواب ناملایم
گفت بسیاری از قلیچیان او باش نهاد مثل حاجی شهاب و عوض بیگ برلاس و محمد قاسم و نهراره بیگ و خسرو و خدا قلی
وغیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار او ساخته دست تطاول و تاراج به اموال و اشیای او رسانیده بدر
روند و به اندیشه غدر در کمین قابو نشسته انتهاز فرصت می جستند تا آنکه او از سارنگپور و غیره بیرون زد و آخرهای شب
از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود در وقتی که مردم به استعداد سواری و بار کردن پرتال اشتغال داشتند آن
نعمتان باطل ستیز تیغها کشیده از کمین برآمدند و شورش غریب در اردو افتاد و قوچخان لشکر او ازبی تحقیق و تفتیش برآمد
و در کثرت مغلوبه زخم کاری نقد حیات سپرد و شجاعت خان سراسیمه از خیمه برآمد که سبب آشوب معلوم نماید و چون خود را
در معرض خطر یافت مضطربانه برگشت و جمعی از ابطال رجال بتعاقب او شتافته درون خیمه زخمهای عنیف رسانیدند
لیکن هنوز رمقی داشت که خدمتگاران حق گزار و ملازمان جان نثار او را در عماری انداخته بسارنگپور شدند و چنان
ظاهر ساختند که گزندی بجان نرسیده و ازین رهگذر بسیاری همراهی اختیار کردند و چون بسارنگپور درآمدند کوس

شادمانی نواختند و ارباب فساد خانه‌زاد بنده تصور کرده از هول جان و سراسیمگی بی آنکه دست تصرف و تاراج به اموال و اشیا دراز سازند راه آوارگی پیش گرفتند و در اندک فرصتی اکثر گرفتار شده بقهرمان معدلت رسیدند و چون حقیقت حال معروض ایستادهای بارگاه جلال گردید شریف خان را بدان ناحیت رخصت فرمودند که اصلاح شکستگیهای گذشته نماید حکم شد که بازبهادر پسر او از گجرات آمده در امور کلی ممد و معاون پدر باشد و دیگر اقطاع داران آن صوبه از صلاح دید و صواب دید او بیرون نروند و از سوانح محبوس شدن خواجه شاه منصور او و از اظهار کیفیت نامستحسن گرفت و گزینی موقع کار بر بندهای خدا سخت تنگ ساخت و از اطوار ناهنجار او سپاه بستوه آمد و در حینی که کافر نعمتان بنگاله بغی ورزیدند و در ممالک محروسه غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت بصید دلها و خاطرجوی مردم نپرداخت و این سعایت را کفایت نام نهاده در امور مالی و ملکی درشتیها و بیجا و شدتهای ناپسندیده ظاهر کرد و خلق خدا از سلوک ناملایم او بجان آمده لب بشکوه گشادند و خاقان والا احسان از عموم عاطفت و رأفت دلجویی بندهای خدا و ترفیه حال عباد بر ذمت مروت خویش لازم شمرده دست تصرف او را از مهم وزارت کوتاه ساخت و عالی منصب وزارت بحسن سلوک و کاردانی وزیرخان تفویض یافت و آن کم فرصت را مقید فرموده بشاه قلیخان محرم سپردند و همدرین ولا حکیم الملک بزیارت خانه مبارک رخصت و از وقایع التجا آوردن یوسف شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه و طلوع اختر اقبال او بیامن تاییدات خاقان سپهر جاه چون کشمیریان منافق که سرشت آنها بفتنه و آشوب مجبول و مفطور است با یوسف خان والی آنجا راه بی حقیقتی سپرده اعلام بغی و شورش مرتفع ساختند یوسف خان دست از حکومت باز داشته بحال تباه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن بدسرشتان چند سید مبارک را جانشین او ساختند و بعد از دو ماه او را نیز از فراز مسند حکومت بحضیض خواری و ناکامی نشانیده لوهرچک عم زاده یوسف را بحکومت برداشتند و چون یوسف خان بعز بساط بوس شرف اختصاص یافت خاقان قدردان نهال امید آن شکسته خاطر افلاک زده را برشحات سحاب مکرمت برومند ساخته بکشمیر تعیین فرمود و حکم شد که امرای پنجاب فوج شایسته ترتیب داده بکومک شتابند چون یوسف خان بلاهور رسید از بیم سطوت افواج قاهره امرای کشمیر تعهدات نموده او را به آنها طلب داشتند و او بکومک مقید ناشده کام سرعت برداشت و در بهرم کله جمعی از مردم اعیان

امده بپیوستند ولوهر چک آگاهی یافته شمس چک و حیدر چک و بسیاری از ابطال رجال بتقابل او تعیین فرمود و یوسف
تاب مقاومت نیاورده ازان راه عنان باز کشیده از کربوه سوی لور متوجه کشمیر شد ولوهر چک با بقیه مردم
خود در برابر آمد چون خلاصه لشکر بران راه رفته بود یوسف قابو دانسته دلیر از آب بهت گذشت و موج غنیم بی
جنگ متفرق شد لوهر چک دستگیر گردید و یوسف از پیش بینی میل در چشم او کشید و به نیروی اقبال روزافزون
بار دیگر بحکومت کشمیر سربلندی یافت واز سوانح دولت شکست یافتن چند رسین پسر رای مالدیو است در داستانهای
گذشته نگاشته کلک وقایع نویس گشته که سر از ربقه اطاعت برتافته به اعتضاد محکمهای سخت کریوهای دشوار راه
بیدولتی سپرد و مکرر به عساکر اقبال مبارزتهای نموده آواره دشت ادبار گردید درینولا باز از کمین زوال برآمده
گرد فتنه برانگیخت و بر بعضی از محال صوبه اجمیر دست بی باکی دراز ساخت چون صورت حال بمسامع جلال رسید حکم
شد که باینده خان مغل و سید هاشم و سید قاسم و سایر جاگیرداران آنحدود باستیصال او کمر همت بسته سزای شایسته
در کنارش نهند و نام بردها کاربند خدمت شده با دل قوی و عزمی درست متوجه عرصه کارزار گردیدند و آن مقهور
برگشته بخت در برابر آمده جنگ سخت کرد و بجان کندن بسیار شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهاد
از بدایع امور که درینوقت بظهور پیوست آنکه شخصی را بحضور اشرف آوردند که گوش نداشت و نه سوراخ گوش و هرچه
میگفتند بی تفاوت میشنید ذکر بعضی از واقعات که درین سال روی نموده و
فرمان فرستادن به امرای عظام چون ایام محاصره به امتداد انجامید نیروی تاییدات آسمانی روز بروز حال
اهل زوال تباه تر شد و اولیای دولت با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده انتظار لطیفه غیبی داشتند
درینوقت صیت رسیدن خان اعظم و شهباز خان و دیگر عساکر اقبال ظلمت زدای همت ارباب خلاف شد و باغیان
حق ناشناس از غایت بیم و هراس تاب مقاومت نیاورده بی جنگ صف خود بخود ویران کردند مع هذا راجه تودرمل
و ترسون خان و دیگران سران لشکر مراعات حزم و احتیاط نموده پای جرات از حصار بیرون ننهادند که مبادا درین
ضمن فریبی محتوی باشد و از تیز جلوی خطای واقع شود چون متیقن گشت که کافر نعمتان باطل ستیز قرار بر فرار داده
راه آوارگی سپرده اند جمعی از بهادران کارطلب بتکامشی تعیین شد و محب علیخان و مهر علیخان سلدوز بهراول آن
فوج قرار یافتند و درینوقت خواجه شمس الدین که همواره در کمین فرصت بوده با هواداران دولت سعی از خود در آبرو نیکخواهی

رسانید و نگونساری ارباب عصیان خاطرنشان نمود و فتوحات دیگر در واهها پدید آمد خاقان گیتی ستان از استماع مژده فیروزی

سجدات شکر این موهبت بتقدیم رسانیده فرامین استمالت و دلدهی به امرا ارسال فرمود که قدم از شاهراه سعی و جهد و اخلاص

بیرون ننهاده بیشتر از پیشتر در استیصال اهل زوال همت بگمارند و تا چارچمن آن ملک از خار و خس ارباب عصیان پاک نشود آرام

نگیرند اکنون بجهت انتظام داستان مجملی از سوانح بنگاله که در عقب عساکر اقبال سمت ظهور یافته نگاشته کلک بیان میگردد و چون

حق ناشناسان باطل ستیز خاک بغی بر فرق اخلاص خود بیختند و بعد از قتال و جدال بسیار آن ملک متصرف کافر نعمتان

برگشته روزگار در آمد چندی همانجا توقف نمودند و اکثر روی ادبار بعرصه پیکار نهادند چنانچه در عنفوان این داستان بیان

شد اگرچه از بندهای بادشاهی قیاخان در اودیسه و مرادخان در فتح آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو قرار گرفته ظاهرا دم

از دولتخواهی میزدند اما بگفتار یکدیگر آشنایی نداشت و درین وقت مرادخان به اجل طبیعی درگذشت و مکند زمیندار پسران

او را بمهمانی طلبیده کار آنها را ساخت و محال متعلقه او بتصرف خود در آورد و قیاخان نیز مسموم از عالم رفت و قتلو که

از افغانان صاحب الوس و مفسدان آن ملک بود قابو یافته بر سر میرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیم آباد جنگ

بی صرفه کرده شکست یافته بتهانه فرنگی پناه برد و روزگار کینه گداز بی سعی و تردد اولیای دولت کار ارباب

فساد ساخت بابا خان قاقشال با وجود بیماری صعب همین با انبوه فوجی بر سر میرزا نجات خان فرستاد و در اثنای راه ماجرای

میرزا نجات خان شنیده بعزم رزم قتلو شتافت و در حوالی منگلکوت جنگ کرده شکست یافت بابا جان قاقشال بانتقام کینه

جوی متوجه رزم قتلو شد و او از راه ملایمت در آمده و افسانه ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن بیماری بابای قاقشال که سر

باغیان و سرخیل اهل عصیان بوده باشتداد انجامید و جراحت خوره بهم رسانید چنانچه هر روز دو سیر گوشت در آن ریش

می نهادند و پیوسته میگفت که آنچه میکشم از نتایج حرام نمکی و حق ناشناسیست چون سر حلقه فساد او بود ازین تفرقه عظیم در جمعیت

باغیان افتاد و میرزا شرف الدین حسین و جباری و چندی روی شقاوت بصوب بنگاله نهادند و معصوم کابلی که بر زبان

معجز بیان حضرت خاقانی عاصی کابلی گذشته و بعد ازین بهمین نام موسوم مذکور خواهد شد با جمعی از مردودان بجانب بهار شتافته

نرمن دار کمید بتوسل حبیب عرب بهادر و نورم پسر ترخان و بعضی دیگر قزاقی اختیار کرده ره نورد بادیه ضلالت شدند

و مقارن این حال گشته منگل که از جراء الخیان متعهد بادشاهی بود و مبلغ معتدبه بجهت مدد خرج لشکر از درگاه می برد عرب

خبر یافته

خبر یافته بقصد تاراج بشتافت و او نیز ترستی نموده گام سرعت برگرفت و خزانه را بحصار تهیه در آورده و قلعه را استحکام داد
امرای عظام که بتعاقب عاصی می‌رفتند ازین خبر عنان مراجعت بصوب پتنه منعطف گردانیده معصوم خان فرنخودی
را از طریق ایلغار پیشتر فرستادند و محب علیخان و مهر علیخان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند و در وقتی که کار
بر متحصنان تنگ شده بود معصوم خان فرنخودی رسیده رزم شایسته نموده و مخالفان باطل ستیز محال پناه راه گریز
پیش گرفتند و اصلا دستی بقلعه و خزانه نرسید اگرچه معصوم چنین خدمت شایسته بجای آورد ولیکن از فرط بد اندیشی و
فتنه جویی به آمدن راجه و دیگر دولت خواهان مقید نا شده روانه جونپور گردید و در اثنای راه حاجی پور را بسرا از لطف مردم
بهادر منصور بر آورد و ماجرای او بتوضیح ثبت که در اوراق سنین سمت ذکر یافته القصه درین مدت که افواج قاهره با مخالفان
کار زار می‌نمودند او فرصت دانسته بعضی از محال صوبه بهار را متصرف در آورده و اسم بی مسمای سلطنت بر خود بسته روزی چند
بطالت بضلالت گذرانید تا آنکه روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او بیخته بسوی کشتان لیسا نسگاه مکافات کشید چنانچه
بتفصیل نوشته خواهد شد **توقف کردن امرای عظام در قصبه گیا و خبر رسیدن آن گمراه در شهر بهیره و شرح احوال و بذل یکجا**
چون در ولایت بهار شدید فتنه و آشوب فرو نشسته لوای اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که نخست به انتظام
آنملک همت گماشته و نخست خود را استحکام داده متوجه پیش باید شد و عاصی کابلی از عزیمت افواج منصوره آگاهی یافته
بدامن کوه شمالی بهار شتافته و امرای عظام بنابر شدت باران و طغیان آبها روزی چند در کنار دریای پن پن توقف گزیدند
چون هوا اندکی اعتدال یافت از آن مقام کوچ فرموده بقصبه گیا نزول فرمودند اتفاق افتاد آن گمراه در شهر بهیره ورود
ادبار داشت و مسافت ما بین فریقین قریب بود و روز دیگر عساکر اقبال از آنجا کوچ کرده چهار گروهی منزل گزیدند و از فزونی آبها
و افراط لای و گل سلسله تورک لشکر و ترتیب فرود آمدن ساقط شده و منعه بذا الوقت خود ز بونی غنیم مغرور گشته اصلا پروا
نکردند و با آنکه اهمال در ورود و فرصتی های نحوت و استکبار قائم داشتند و دولتخواهان کاردیده سعی در نسق اردو و انتظام افواج
نمودند میحه بران فرو نشده و لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار بودند و قاقشال نوبت
قراولی و طلایه داری الغ خان حبشی بود خود در بستر غفلت خوابک کرده نوکران را به کشیک فرستاد و آن سیاه بخت که
طاقت مقاومت روز نداشت قابو یافته بعزم شبخون شتافت و یکپاس از شب گذشته بود که یورش عرب در اردو افتاد

وجمعی را که در بیرون از دو پهلوی لشکر بیدار شدند بر یکدیگر انداخته بر سر قزلباش صادق خان هجوم آوردند و او با مردم خود مردانه ایستاده

ترددات شایسته ظاهر ساخت و در این وقت که جنگ گرم شده و کار بجائی نازک رسیده بود اقبال بی زوال جلوه

در آمد و کمال خان و جلادت پادشاهی با دو فیل مست صف شکن از پهلوی غنیم بر آمده مخالفان باطل ستیز را در هم نوردیدند و هزیمت

انهاشان میرزند شدت قهر فیلان بیشتر می شد چون سلسله انتظام آن گروه بد سرانجام بحمله فیلان کوه پیکر از یکدیگر گسیخت

راه فرار پیش گرفته بحال تباه شتافتند و چنین فتحی بمحض تایید آسمانی روی داد اصلا جمعی به اعیان لشکر نرسید اگر بهادران لشکر

منصور متعاقب می شتافتند محتمل که سپاه بخت آن اسیر کمند اقبال می شد لیکن چون راه ناهمواری و گل بود و بارش [illegible] مانعست

قدم بارها موافقت ننمود و مردم استعداد سواری نداشتند وقت گذشته و فرصت از دست رفته بود روز دوم فتح خان

اعظم میرزا [illegible] که بمعسکر اقبال پیوست و [illegible] دولت خواهان رونق دیگر یافت و در برآمدن خان اعظم از ان شهر

که چون بولایت [illegible] رسید بخت [illegible] ساختن آنجا و [illegible] گذاشت و در ان چند روز شاهباز خان [illegible]

و باتفاق منوچهر بادیت او شد [illegible] پور بنگاه او را تاخت و تاراج نمود و [illegible] بحکم محکمهای [illegible]

برد در بین انبار برده و رای و فتنه انگیزی اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان [illegible] بهم رسید و خان اعظم دست

از ان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت کرده اند و در خلال این حال عرب بهادر با فوجی از اوباشان

باطل ستیز خود را بدان ولایت رسانید و غبار فتنه و شورش مرتفع ساخت شهباز خان [illegible] علیخان محمد خان و پاینده خان و

ورستم و جمعی از ان جا بدان عرصه همت را باستقبال ارباب فساد [illegible] نمود از رسیدن امرا لشکر تفرقه و جمعیت فتنه جویان افتاد شهباز خان

در الملک [illegible] داده [illegible] را که از مضافات [illegible] است بسعادت علیخان حواله فرمود و پاینده خان

ورستم در [illegible] و از [illegible] او و ساخت عرب و ولایت بالیباری از [illegible] بر سر ایشان آمد

و جنگ عظیم در پیوست اگرچه دو لشکر [illegible] فلو را نتوانستند [illegible] اما سعادت علیخان مردانه در راه وفا جان

فشان شد و داغ [illegible] که در مبادی حال [illegible] بر جبهه حال او افتاده بود بخون خود [illegible] کرد و آن لشکر

و عرب از سپاه باطنی و کینه جوئی فراری شده او بپاشا [illegible] انگشت از ان بر کرده [illegible] خود [illegible] ساخت

بالجمله چون خان اعظم به [illegible] دولتخواهان ملحق شد [illegible] همت [illegible] بهار و انتظام آن سرکار [illegible]

[illegible]

و محب علیخان را با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعیین نمود و در همان زود دست محمد بابا دوست که بیشتر
وکیل منعم خان بود درینولا از نخوت برگشتگی در سلک باغیان انتظام داشت به رهنمونی سعادت ندامت گزیده با دوستیت
سوار آمده خان اعظم را مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده بجانب ولایت سارنگ پسی میرود
خان اعظم شاهم خان را با فوجی بیرون حدود تعیین نمود و غازیخان بدخشی را با جمعی در شهر بهار گذاشت و صادق خان و شیخ فرید بخاری
و الغ خان حبشی و طیب خان و الصوب منگیر فرستاد که ضبط آن حدود نمایند و خود با راجه تودرمل و دیگر منصبداران بجانب حاجی پور
و پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام بغی و شورش برافراشته بود و ترسون خان را بجونپور فرستاد
لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز خان به پتنه آمده خود را صاحب صوبه بهار انگاشته بود و مردم بهار و پسر مفید بدخشی را که بعد از
گذشتن معصوم فرنخودی باز آمده حاجی پور را متصرف شده بودند از حاجی پور برآورده بجو در ای نشست و چون خان اعظم
و راجه تودرمل به آن حدود پیوستند تا آنکه حاجی پور از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره بجای خواست که مدخل دهد
راجه بمقدمات معقول او را ازان اراده مجهول باز داشت و خان اعظم و راجه در حاجی پور اقامت گزیدند و شهباز خان بیرون
آزرم و قباحت فهمی از پیش رو برداشته و این شیوه را از نام نهاده جلی و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و به اضافه منصب و
تقسیم جاگیر مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را طرح انداخته بجانب ترهت روانه شدند اگرچه عزیمت استیصال بهادر
مقهور پیش نهاد خاطر فرموده بودند اما مقصد اصلی دوری از شاه باز خان بود و غازیخان را پیشتر از خود تعیین فرمودند و آن سیاه بخت
جنگ صف نموده شکست یافت و پته و دیار او بدست مجاهدان عرصه شهامت افتاد و شهباز خان نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم
فرنخودی را روانه درگاه سازد و درین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا رسید و مجمل ازین ماجرا آنکه چون عاصی کابلی شکست
خورده بصوب بنگاله شتافت میان آن دو فتنه سرشت صحبت راست نیامد و بازار نفاق گرم شد عاصی کابلی که در سالوسی و حیله بازی
عدیل خود نداشت نتیجه نفاق بارها دیده غالب آمد و میرزا محمود نام هندی پسری را که شرف الدین حسین میرزا را باو علاقه محبت
مفرط و دل بستگی عظیم بود بزر بسیار فریب داد که میرزا را مسموم سازد و آن پسر زهر در کوکنار انداخته بخورد میرزا داد و عالمی از
شرارت ذات او خلاصی یافت و بپاداش کردار خود گرفتار شد و بهادر بنواند ~~مکاتبات با ارباب بغی نوشته سرخار فتنه را~~
بمسامع جلال رسید که میر علی اکبر برادر خورد میر معز الملک با خان اعظم سلوک ناملایم پیش گرفته همواره مکاتبات با ارباب بغی
نوشته سرخار فتنه را تیز میسازد و لوازم فساد و شورش سرانجام مینماید لاجرم بخان اعظم فرمان شد که او را مسلسل روانه

درگاه معلی سازد در کوکلتاش او را منصوب را مجبند و حیدر دوست بملازمت فرستاد و با آنکه سزاوار انواع سیاست و تعذیب
بود جانبخشی فرموده برنران مکافات محبوس گردانیدند و از سوانح شهادت یافتن رستم خانست و تفصیل این اجمال آنکه خاقان
ممالک ستان اقطاع او را در صوبه اجمیر مقرر فرموده بضبط آنحدود رخصت نموده بود درین ولا اجلا پسر بلبدر و موهنداس و سورداس
و تلوکسی برادر زادهای راجه بهارمل بی تحصیل حکم از درگاه بدان صوب شتافته در قصبه لونی که وطن آنها بود غبار شورش مرتفع
ساختند و رستم خان پاس خاطر ایشان الوس کچواهه داشته نخست بنصیحت و مدارا پیش آمد و چون دولت از آنها روی برتافته بود گوش هوشمند
نیفتاد و مقارن این حال آدم باج بند فرمان بدرستم خان رسانید که اگر آن بی سعادت چند ندامت گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه
گیتی پناه مدار ارشدم ارحم احوال آنها نشود و الا بضرب تیغ آبدار دمار از روزگار آنها برآورد و رستم خان با جماعت لشکر و کومک
التفات نفرموده بر جناح استعجال متوجه آنحدود گشت و در موضع سهوری با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد موهنداس و تلوکسی و سورداس
دست جلادت گشاده هراول او را که بسرکردگی مسکین علی بود از برداشتند و او از پشت زین بر زمین آمده باز خود را براست
گرفته مردانه تاخت و رستم خان از مشاهده این حال جمعی که همراه داشت بکومک او فرستاد و به تیغ همت بهادران جانفشان موهنداس
و سورداس و تلوکسی بقتل رسیدند اجلا که سردار مفسدان بود در پناه جواری زاری انتظار فرصت داشت از افتادن برادران
و خویشان بی اختیار برآمده و رستم کوبان تاخت و رستم خان از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت گماشت و چون باهم
درآویختند آن باطل ستیز پیش دستی نموده زخم برچه بدرستم خان رسانید و رستم خان با چنان زخمی دل قوی داشته بضرب تیغ
او را بر خاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده بر زمین افتاد درین حال جمعی از دلاوران عرصه همت خود را بکومک رسانیده
سوار گردانیدند و آن شیر مرد باز بهوش آمده همراهان را دل داده بجنگ ترغیب نمود و غازیان جانفشان سر در راه اخلاص
نهاده بمدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیاری را بدرک الاسفل فرستادند بقیة السیف بهزار جان کندن راه فرار
پیش گرفته غبار آلود ادبار گردیدند و بیامن تائیدات اقبال روز افزون فتحی عظیم روی داد و رستم خان بعد از ارتفاع اعلام
فتح و ظفر در همان صحرای دلکشا منزل گزیده بمداوای خود پرداخت لیکن چون زخم کاری داشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق
تسلیم کرد و بعالی مرتبه شهادت رسید و چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالک ستان رسید میرزا خان خانخانان را بضبط آن
ناحیت تعیین فرمودند و بمقتضای بنده پرور خورشید مظاهر رعایت خاطر احوال خواجه شاه منصور یافته او را از زندان ادب برآورده
مجدداً مشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیر خانرا که در اجراست و حکومت صوبه اوده اختصاص بخشیده بآنحدود رخصت فرمودند

دارا و اقبال

و از وقایعات باغی شدن نیابت خان و سزا یافتن او است این بی سعادت پسر میر هاشم نیشابوری است و نامش
عرب بوده از صغر سن در سلک بنده های درگاه انتظام داشت و در مبادی حال عامل خالصات شد و رفته رفته بهمین تربیت و
نوازش خاقان گیتی‌ستان بمناصب بلند و مراتب والا تصاعد و ترقی نمود عاقبت از کم حوصلگی و تنگ ظرفی از اندازه مراحم پادشاهی
و پایه قدر خویش نشناخته سر بغی و عناد برداشت و پرده آزرم از پیش برگرفته قصبه کبره را محاصره نمود الیاس خان لنگاه و چندی
از ملازمان درگاه اسمعیل قلیخان که بمدافعه و مقابله او همت گماشتند الیاس خان ترددات شایسته کرده جان نثار شد و این معنی موجب
ازدیاد نخوت و استکبار او گشت و بسیاری از محال آلفوه به تصرف او در آمد چون این سانحه بسمع اشرف رسید اسمعیل قلیخان
و عبد المطلب خان و شیخ عبد المطلب و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جانفشان با فوج شایسته به استیصال آن برگشته حال نامزد شدند
و حکم شد که وزیر خان با سایر جاگیرداران آنحدود ملحق گشته قدم همت در شاهراه خدمت نهند چون عساکر منصوره قریب بمقصد رسید آن
باطل ستیز چندی از قلاع را که متصرف شده بود استحکام داده خود بجانب اریل شتافت و وزیر خان همت بگرفتن اله باش بست و
اسمعیل قلیخان با دیگر امرا بتعاقب او متوجه شد و قریب آب گذشت و شیخ جمال و مطلب خان به آن مقهور رسیدند و عرصه پیکار بشعشعه
تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد از مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت اولیای دولت قدری تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که چشم زخمی
به افواج قاهره رسد درین حال اسمعیل قلیخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسید و آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص رونق
دیگر یافت و به نیروی اقبال بی زوال همت بدفع معاندان بسته یکدل و یکرو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت نیاورده راه فرار
پیش گرفتند و بسیاری از آن خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خود بهزار جا کندن آبله پای وادی ناکامی گردید و
غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب متصرف شده بود مفتوح گردید و از بدایع
وقایع ظهور قدرت و نیروی همت آن جهان پهلوان عرصه کشورستانیست روزی در پیشگاه مسند خلافت حلب بهادو حبیب نام
دو پهلوان نامی که بالفعل خود در آن حرو زمان نداشتند باهم کشتی میگرفتند هیبت در عین تلاش راه کشتی گذاشته بزور دست
و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم درید آن مسندنشین بارگاه عدالت از ظهور این بی‌ادبی برآشفته بزور بازوی یداللهی مستی
حواله عنقریب پیکر نمود که مغز سرش از فرق و دماغ فرو ریخته بحال تباه بیهوش افتاد

صادر شدن فرامین نصیحت آمیز به معصوم فرنخودی

در وقایع گذشته سمت ذکر یافت که معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجونپور
معاودت نمود و آن محال را از وکلای ترسون خان انتزاع نموده تنبیه اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان گیتی‌ستان

پاس نسبت تربیت جولانش و حقوق خدمت پدرش منظور داشته روزی چند به تغافل و اغماض لطف گذرانیدند چون رایت فرو
می شد و دانی جهت [4] آمرزش آباء و ولدش پرورده نعمتش [4] و فرمان عاطفت شرف اصدار یافت که با خود را اتباع از افعال
رسانیده مصدر خدمات شایسته گردد یا روی امید به درگاه والا نهد و اگر یک چندی به جهت سامان شایسته توقف او ضرور باشد
از جونپور به اوده شتابد که آن محال را از ابتدا کرم و مرحمت فرموده‌ایم آن بی سعادت داعیه طلب تن ثالث را بهانه جوی حجت
نجات خود دانسته به صوب اوده شتافت که هم به ظاهر انقیاد حکم بجای آورده باشد و هم در آن ملک اسباب فتنه و فساد
سرانجام نماید و بعد از روزی چند سکونت قراول از درگاه رخصت یافت که او را نصیحت نموده به ملازمت آورد و آن بد
اندیش عذرهای دور از کار پیش آورد که اگر یکی از معتمدان حکم شود که دست مرا گرفته به درگاه رساند هر آینه موجب اطمینان
خاطر رمیده من خواهد بود پادشاه جرم بخش عذر پذیر صلاح وقت منظور داشته شاه قلی خان محرم و راجه تودرمل
و بیربل را به این خدمت تعین فرمود و نام بردها پیش از ملاقات مکتوبی نوشته استمزاج صلاح وقت احوال او نمودند
آن بدنهاد چون دانست که دیگر جای عذر نماند پیش از این حیله و دفع الوقت از پیش نمی رود پرده آزرم از میان بر
گرفته ارادهای باطل ظاهر ساخت و دولتخواهان آشفتگی دماغ او را تفرس دریافته و کار از صلاح بیرون دانسته عنان عزیمت
منعطف گردانیدند متعاقب آن خبر نجات شهباز خان رسید بخت بهادر که در آن حدود غبار شورش برانگیخته بود سزای شامت
داد و عرب گریخته نزد معصوم خان رفت معصوم و نیابت و عرب هرسه یکجا شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند
شهباز خان مکتوبی به معصوم خان نوشت که عرب و نیابت و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد
یا منتظر باشد که عنقریب رسد سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده خواهد شد او جوابهای بیهوده در برابر
مرقوم نمود و بنه و بار خود را از آب سرو گذرانیده محکمهای صف و قریه شاه و خود با جمعی از اوباش آماده پرخاش گردید شهباز خان
نیز به ترتیب صفوف و لوازم کارزار پرداخته قدم همت پیش نهاد در قول خود با چندی از مجاهدان رزم جوی قرار
گرفت و در برانغار ترسون خان را با فوجی تعین فرمود و در جوانغار مطهر خان و بهار خان و سید عبدالله خان و فرخان
را با جمعی مقرر ساخت و در هراول مهر علیخان سلدوز و جیحون خان کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالی قاسم کار طلب
گردیدند و منفاخ محمد باجوقی از مردم جیده طرح ساخت و آن مقهور برگشته بخت نیز صفوف ادبار آثار خود را ترتیب
داده قلب به خود نامبرده کردی نامی غبار آلود شده و میمنه نکبت قرین و میرزا قلی توقبای را مقدمه و برای خود ساخت
و نیابت خان را در العمش جا داد و خود طرح مبدولیت افکنده و ترسلطان پور بلهری که هشت [25] و پنج گروهی اوده واقعه است

کلانی قرافتی

در این هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر به شکار قمرغه توجه فرموده حکم عالم مطیع که در دون مطالع شرف ارتفاع
یافت که در حوالی بهیره جرگه ترتیب نموده شکاری جمع سازند و امرای والا مرتبت و آجانان بهرام صولت
کاربند خدمت شده از موضع گرجاک تا بهیره که بیست و پنج کروه مسافت است نخچیر را رانده و چون قمرغه بسته شد آورد
خاقان شیر شکار بر توسن مراد سوار شده عرصه شکارگاه را جولانگاه نشاط ارجمندی بخشید از غرایب اتفاقات آنکه
در موقف آن مظهر شهود در اعزب حالتی دست داد و مدت ممتد مستغرق بحر مراقبه گشته یکبار حکم علی الاطلاق بجمیع حیوانات
فرموده و سزاولان بزبان بی زبانی دعاگویان و ثنا خوانان روی بوادی نجات نهادند و در همان کل حین بادشاه حقیقت گزین
از اسب فرود آمده موی سر قصر فرموده و حاضران عرصه قرب محو این رموز الهی گشته یارای گویائی نداشتند و هر کدام بقدر
معرفت و دریافت خویش دلایل ترتیب داده سرگردان وادی تحقیق بودند لیکن عقده این راز بناخن اندیشه هیچکس نگشوده
و همان روز موکب عالی از دریای بهت عبور فرموده راجه بهگوان داس و کنور مانسنگه از احمد آباد آمده بسعادت استانبوس شرف
اختصاص یافتند و درین ایام که ساحل دریای بهت مخیم بارگاه اقبال بود هودج عزت حضرت مریم مکانی از مستقر اورنگ
خلافه رسید و شهریار پایه شناس بلوازم تعظیم و مراسم تکریم کوشیده نخست شاهزاده ولی عهد وارث اقالیم
سلطان سلیم را باستقبال فرستادند و بعد از ایشان خود قدم بشاهراه ادب نهاده متوجه دریافت دولت ملازمت
آن حضرت شدند و درین ولا عرضداشت خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس آن ملک معروض بارگاه
قبول گردید و بوسیله او وکلای راجه مال گسائین زمیندار ولایت کوچ با تنسوقات آن دیار که برسم پیشکش و ادای خراج
فرستاده بود رخصت زمین بوس یافتند و از سوانح فرستادن سکینه بانو بیگم به نصیحت و رهنمونی محمد حکیم میرزا بکابل چون میرزا بجهت
صغر سن و عدم تجربه و فراهم آمدن خوش آمدگویان خانه برانداز از اطوار پسندیده و سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخت و حفظ مراتب
تسلیم و رضاجوئی و ادای اطاعت و فرمان پذیری ولی نعمت و قبله خویش چنانچه باید بتقدیم نرسانید رای جهان آرای جهانبانی
تقاضا فرمود که نهضت رایات ممالک ستان بصوب زابلستان اتفاق افتد و در ملازمت میرزا جمعی از معتمدان
کاردان گذاشته و ضبط آن حدود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف دارند لیکن بگمان آنکه مبادا از قرب
رایات منصوره متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده بشاه یا اوزبکان قدرناشناس برد و فسخ آن عزیمت
نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیره اعیانی میرزاست برهنمونی سعادت رخصت فرمودند

و دران وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگرچه برادر خورد بمنزله فرزند می باشد اما بزعم ما عزیزتر از
فرزند است چه وجود فرزند قریب الاحتمال و بهم رسیدن برادر محال و نیز قرار یافت که اگر میرزا نصیحت [illegible] سر بر خط
فرمان نهد و از افعال ناپسندیده ندامت گزیده پاس احکام بادشاهی که هر آینه ترجمان اوامر الهی است مراعات
نماید به انواع مکارم و مراحم مشمول گردانیده بنوید دامادی شاهزاده ولی عهد شاه سلیم خوشوقت سازد و مهر علی سلدوز
و میر ابواسحق صفوی را در ملازمت آن پرده نشین هودج عزت رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ میرزا
نیز رخصت انعطاف یافتند و عبدالله خان و عابدی خواجه را بجهت سرافرازی و دلدهی بدخشیان همراه ساخته
انعامات وافر از نقد و جنس بمیرزا و خانم والده مرحمت فرمودند و چون در هنگام نهضت موکب منصور از دارالخلافه
فتحپور حکم شده بود که در دولتخانه خاص حوضی بیست در بیست بعمق دو قامت از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون
لبالب سازند تا انعامات و اکرامات از ان گنج لب ریز می شده باشد و جهانیان از سرچشمه فیض نامتناهی سیراب امید
گردند درینولا راجه تودرمل بعرض اشرف رسانید که تا حال هفده کرور در حاسده هنوز گنجایش دارد حکم عالی شرف نفاذ
یافت که تا رسیدن رایات همایون باید که لبالب کرده و چون حدود تهاره معسکر اقبال شد شهباز خان بسجده درگاه
معلی ناصیه دولت نورانی ساخت و دودای پسر رای سرجن را بسعادت آستانبوس بلند مرتبه گردانید و از اوراق
پیشتر سمت ذکر یافت که شهباز خان بحدود متعلقه رانای سیاه بخت در آمده ترددات پسندیده ظاهر ساخت و قلاع
و محکمهای متین او را به تیغ همت مفتوح گردانیده در تاخت و تاراج و کشتن و بستن نهایت جد و اهتمام بکار برد
و چون آن سرگشته بادیه ضلالت و جهالت در کریوه گمنامی و کنج خمول خاک نشین مذلت و خواری شد دودا که
سپه سالار او بود آمده شهباز خان را دید و او را همراه گرفته روی امید بدرگاه خواقین پناه نهاد و از انجا که شهباز خانی
مصدر خدمات شایسته شده بود استشفاع او درباره دودا پایه قبول یافت لیکن بر زبان معجز بیان گذشت که از
خطوط پیشانی او نقوش راستی فهمیده نمیشود و این آمدن از اضطرار است نه اختیاری بالجمله او را در حدود پنجاب
گذاشته متوجه دارالخلافه شدند و آن سیاه باطن بعد از اندک فرصتی روی بوادی فرار نهاد چنانچه بر زبان
قضا ترجمان گذشته بود سمت ظهور یافت و چون دارالاقبال کلانور مورد بارگاه جلال گردید در باغی که جلوس

اشرف شده بود

تلاقی فریقین اتفاق افتاد هراول نصرت قرین قدم تهور و جلادت پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش
نیز آبروی همپای یافت و غنیم خود را برداشته خوب باز راندند میرزا قلی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران
برانغار نیز بوقت تاخته فوج برابر خود را شکستند چون معصوم شیرازه افواج گسیخته یافت از کمین برآمده خود
را بر قول زد شهباز خان بی آنکه تلاشی کند دل باخته راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف
عنان شهباز خان روی همت کج گردانیدند و معصوم بتعاقب شتافت و درین وقت بیمامن اقبال الهی زوال خبر کشته شدن
معصوم خان در مخالفان افتاد و دلهای سیاه اهل گناه پریشان شد و هر فوجی براهی رفت چون معصوم قدری
مسافت طی نموده به رزمگاه بازگشت اثری از مردم خود نیافت جلو کشیده منهزم رفت بعد از لحظه فوجی نمایان شد
مردم خود پنداشته باستقبال شتافت چون ظاهر گشت که فوج جوانغار لشکر منصور است سراسیمه گشت این فوج خود را
ابتدای جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه آنها رانده دست تطاول و تاراج به بنگاه آنها گشوده باغنایم نامحصور بمیدان
وغا شتافته بودند هرچند همراهانش سعی نمودند که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود پراگنده
خواهند شد چون وقت زوالش نزدیک رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و به نیروی اقبال روز
افزون شکست خورده زخمی راه فرار پیش گرفت و چون بمنزلگاه خود رسید اثری از خیمه و بنگاه نیافت و با دل صد چاک
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته متوجه اوده شد بهادران فوج جوانغار از بیدلی شهباز خان واقف گردیده در لکهنور
که تا اوده دوازده کروه است توقف نمودند و مسرعی نزد شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند آن بی همت سنگدل
از کثرت واهمه تا جونپور که سی کروه مسافت است عنان باز نکشیده بود فوج برانغار و هراول تا سرهرپور که تا اوده
دوازده کروه مسافت رانده بودند از استماع این عطیه غیبی عطف عنان نموده شتابان خود را بمجاهدان عرصه فیروزی
ملحق ساخت و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که پای همت قایم داشته مصدر ترددات شایسته
شده بودند مورد انواع نوازش گردیده باضافه منصب و جاگیر سربلندی یافتند و بهمدرین اولا خبر کشته شدن بهادر مسرت افزای
خاطر اولیای دولت گردید او باتفاق جان محمد بهسودی در اقصای صوبه بهار بفتنه و فساد روزگار بسر میبرد چون صادق خان
در حدود مونگیر فرو کش کرد الف خان حبشی و بابوی منکلی و ابابکر و باقر انصاری در بهاگلپور رخت اقامت انداختند آن

سرگشته بادیه دور و دور در کمین فرصت نشسته درین وقت قابو یافته بر تهانه‌ها کلپور تاخت و تمام مردم تهانه‌ها با وجود مقاومت بسیار آورده تا منزل

عنان سرعت بازگشتند صادق خان سر از پس بسیار نموده و جمعی از مردم خود را بکومک آنها مقرر ساخته بار دیگر آن بهادران

جانفشان باعتضاد اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون سر داشته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و

بهادر باخبری از اهل فساد بزخم صمصام خون آشام سر خاک هلاک افتاد و بقیة السیف آواره دشت ادبار گردیدند و مجدداً چهار چمن

گلزار بهار از خس و خار ربیان صفا و آشوب رفت و روب یافت ذکر شورش محمد حکیم میرزا در ممالک پنجاب و فی نیل المقصود رفتن او

با آنکه همواره از بداعتدالی و بدشکالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال حضرت سید خاقان شنوده خصال از وفور حلم و نیکوشیمی و قوت ذاتی تغافل

و اغماض میفرمودند و بزبان فصاحت بیان ترجمان میگذشت که با وجود کار حضرت جنت آشیانی فرزند هم نوان از پدر او

کجا توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب خون گرفته گویان بدسرانجام رخنه رخنه شورش مزاج او بافراط انجامید تا آنکه درین ولا که

باغیان صوبه بنگاله انواع شورش و فساد مفتوح گردانیده بودند و از اطراف دار الملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و مفسدان

بنگاله بجهت اجتماع اوباشان و سرگرمی مفسدان و انتظام اسباب فساد خود را از منسوبان میرزا انشاء لوازم نیکی دیده و

سرانجام نمودند و آن کوتاه فکر کم فرصت بر از جای و بیهوده درای خالصه را دیگر با عنان بنگاله عزیمت باجمعی از اوباشان

راه منازعت و مخاصمت بصوب پنجاب کشیدند و از نیز بینی و غیب‌دانی حضرت خاقانی آنکه همه خدا را اولیای دولت در سلطنت

معروض صفا میشدند که بی نهضت موکب جهانکشا اطفای نایره فتنه و آشوب شر بر در بار تحمل نیست خاقان گیتی ستان

صورت حال در آینه جهان نما مشاهده فرموده عزیمت الصوب در عقده توقف و تعطیل میانداختند و بر زبان الهام نشان

میگذشت که عنقریب میرزا باغوای اهل بغی صوم جرات و تهور بحدود پنجاب خواهد آمد و بعد مسافت

موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب وقت آنکه خاطر از بنگاله جانب فراهم داشته بر توقع باطنی و دلگرمی

منوط الصوب شوند بمجلا میرزا ای حی شادمان پیش از خود جمعی را بتبلیغ حاجی نورالدین نامی روانه ساخت و او

روبانگانه از آب سند عبور نموده و میرزا یوسف خان از جاگیرداران حدود بود و حسین بیگ با فوجی از بهادران عرصه شهامت

بمقابله و مدافعه او فرستاد و سعید خان گکر را با سایر زمینداران آن نواحی بکومک مقرر فرمود اما چون حسین بیگ

بسرعت شتافت و اکثر مردم کومکی بیاره نشده رسید خواست از روزی ادو سه جنگ سعی بقوی افتد در آن حال کوکب اقبال

[illegible]

طالع شد و از عیب منسوبه نشست و تا بهدّ افواج آسمانی غنیم آواره دشت هزیمت گردید و مجملی ازین ماجرا آنکه در وقت
فرود آمدن لشکر فیروزی اثر گله آهوی نمایان شد و حسین بیگ بشوق شکار تاخته یکی را به تیر انداخت و با چندی
از مخصوصان خود سر در دنبال دیگران نهاد قضا را حاجی نورالدین با جمعی بعزم سیر و تماشا بر آمده بود در اثنای شکار
بیکدیگر ملاقی شده با هم درآویختند و از جانبین ترددات نمایان بظهور پیوست و بعد از دار و گیر فراوان زخم کاری
بحاجی نورالدین رسید و بهمان زخم راه گریز پیش گرفت و از هزیمت یافتن او سررشتهٔ انتظام لشکر مخالف از
هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده جمعی را بقتل رسانیدند و چندی را دستگیر ساختند و بسیاری سراسیمه
خود را بدریا زده در موج خیز فنا افتادند و حاجی نورالدین در پیشاور بیکدیگر جان داد و چنین فتحی غریب نصیب دولتخواهان
شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید سجدات شکر این موهبت غیبی بتقدیم رسانیده کنور مانسنگه را بجراست
اتک و دو تعیین فرمودند و روزی چند در سیالکوت بجهت انتظام لشکر و سامان سفر توقف نموده زین الدین علی را
با فوجی از مردم نیک بیشتر روانه ساخت و مقارن این حال میرزا حکیم شادمان را با جمعی کثیر از مردم گزیده بدان صوب
فرستاد زین الدین علی آگاهی یافته در استحکام قلعه نیلاب همت گماشت و شادمان از آب گذشته بمحاصرهٔ آن پرداخت
متعاقب کنور مانسنگه خود را بسرعت رسانیده عرصهٔ مبارزت آراست و غنیم نیز از گرد قلعه برخاسته رزم طلب گشت و از
جانبین جنگ عظیم در پیوست و بهادران طرفین با یکدیگر درآویختند کارنامهٔ شجاعت ظاهر ساختند و در ان روز سورج سنگه
برادر کنور مانسنگه حقیقتهای نمایان کرده بشادمان زخم رسانید و آن سیاه بخت بر خاک هلاک افتاد و از مهب عنایت
حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار آواره دشت ادبار گردیدند
او پسر سلیمان بیگ اتکه جانیست جدّهٔ او بقمان بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بوده و مادر او بخدمت گهوارهٔ میرزا
امتیاز داشت و شادمان از طفولیت در ملازمت میرزا نشو و نما یافته بجوهر رشد و شجاعت از همگنان سبقت گرفته بود
حضرت خاقانی از استماع نوید فتح و ظفر سپاس این موهبت بیقیاس ظاهر ساخته بمقربان و منظوران بساط عزت
فرمودند که میرزا از شنودن واقعهٔ شادمان بی تابانه متوجه پنجاب خواهد شد و نهضت موکب اقبال بدان صوب از لوازم امور

جهانداریست باید که بهر انجام این یورش بر وجه دلخواه نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط رای راجه [illegible] و
جگرناتهه و راجه گوپال جادون و دیگر بهادران تیغ زن بالسیاری از فیلان مست صف شکن بیشتر تعین یافتند
و کنور مان سنگه و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا آزاده گذشته از آب گذشته باشد بر بهادرانکه سر راه بگیرند و بجنگ مستعد باشند
که درین یورش رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بر آن حدود خواهند افگند و منشی [illegible] بسبب چنین رسید که میرزا
بحدود پنجاب آید و حکم شد که اخبار رسیدن نموده منتخبه اوقات بجانب لاهور برآوردند و چون خاطر از انتظام تحقیق
از ولایت [illegible] قدسی یکبارگی داشت رای جهان آرا خاقان [illegible] گیتی پناه و ولی عهد دولت
ابد پیوند سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده باشند و شاهزاده ارجمند منشی [illegible] خسرو [illegible]
و سیله شاهزاده التماس همراهی نمودند و خاقان ممالک ستان خاطر جوی [illegible] فرمود شاهزاده را
[illegible] و سلطان خواجه [illegible] محمد حسین و شیخ ابراهیم بالسیاری از [illegible] دلگاه و [illegible] مراد خان [illegible]
و روز [illegible] محرم نهصد و هشتم سنه در ساعتی [illegible] نهضت موکب [illegible] اتفاق [illegible] و امرای [illegible]
و جمعی در ظلال رایات اقبال صف [illegible] و امرای آن [illegible] در [illegible]
و بهادران [illegible] شده چون [illegible] و مجاهدان [illegible] شده [illegible] رزم طلب کرده اند
انهدام یافتن معصوم فرخودی به تیغ همت اولیای دولت چون آن مردود از [illegible] ناکام از عرصه [illegible]
[illegible] رفت و [illegible] شاه خان [illegible] و [illegible] عرض [illegible]
رسانیده [illegible] اهتمام [illegible] و در [illegible] خود را جمع [illegible] همت [illegible]
[illegible] بسیاری از [illegible] آورده [illegible] چون [illegible]
رسیده بود [illegible] و [illegible] خود [illegible] قلب و [illegible]
طلب داشت و [illegible] کوتاه [illegible] و [illegible] عرض [illegible]
[illegible] در [illegible]
و بهادران [illegible] نموده [illegible] و مقدم لشکر [illegible]
بر [illegible] بهادران [illegible] همت [illegible]

[illegible]

زدند و بر دیگ شد که باطل شیران او آواره بادیه هزیمت گشتند که ناگاه معصوم بکومک شتافته مردم خود را قوی پشت ساخت
و کار بر اولیای دولت بصعوبت کشید درینوقت فتح براول و التمش غنیم خود را منهزم ساخته معاضدت نمودند و
بر الغار لشکر منصور نیز بر جوانغار اهل ادبار غالب آمده رایات فتح و فیروزی برافراشتند و غنیم از همه جانب ناامید شده
قرار بر فرار داده از تائیدات غیبی آنکه چند زنجیر فیل که غنیم در جنگ اول بدست آورده بود درینوقت و بال جان اهل
زوال شد و فوج انهزام ادبار ایشان ساختند و به نیروی اقبال روزافزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مقهوران
برگشته روزگار سراسیمه وار بقصبه اوده شتافتند و غنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود و بابای بتصرف لشکر منصور افتاد
و شهباز خان بهمین قدر تسلی نشده قدم تهور پیشتر نهاد و آن شوریده بخت بقصبه اوده درآمده هر چند خواست که بار خود را
جمع سازد همتش یاوری نکرد و بسیاری از همراهان او راه سعادت سپرده بشهباز خان پیوستند و درین هنگام خبر ناخوشی از
شهباز خان شیوع یافت و فی الجمله موجب اطمینان خاطر او شد همانا جمعی از مبارزان تیزجلو گرم شتافته یکجانب شهر تاراج
نموده بودند که عرب از کمین برآمده می تازد و دریجا چندی بقتل میرسند و در افواه شهرت می یابد که شهباز خان بوده
لیکن در اندک فرصتی خبر مشخص یافته تعمیر برج و باره استحکام حصار کوشیدند قضارا توپی برقرار دروازه برآورده
آتش دادند و بمجرد گشادن بام دروازه را درهم شکست و آثار ادبار و نکبت برگشتگی خاطرنشان دور و نزدیک شد و
آن بی سعادت در سیاه چال حیرت فرو رفته سررشته تدبیر از دست داد و نه یارای بودن و نه سامان کارزار نمودن
و نه قدرت برآمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سراسیمگی و اضطراب از رعب و نهایت وحشت دانه که عمده ارباب
خلاف بودند ترک مرافقت او نموده راه جدائی سپردند و آن بیدولت ناکام دل از اهل و عیال و سایر تعلقات برگرفته
قرار بر فرار داده با هفت نفر از ملازمان خود چار ضرب زده قلندروار از سوز و میدار کوارچ شتافت و او بطمع زر نجابه خود
برده آنچه از نقد و جنس همراه داشت برگرفت بعد از دو سه روز فراقی داده گسیل کرده و آن برگشته روزگار گاهی خود
سوار و گاهی پسر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود تا از آب سرو گذشته براجه مان رسید از پناه برد و راجه مان
پاس حقوق سابق داشته در مقام تیمار احوال او درآمد شهباز خان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد که یا او را گرفته

اوده

روانه حضور سازد با همانجا کار ایشان بانجام رسانید و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برادر خود چون کمان خواهی

با و در داشت چند روی را با بدرقه کوهان همراه ساخت که درین هنگام فرصت گذارش به آخر رسانید معصوم ازین عذر

آگاهی یافته همراهان برابر رقه نقیه از سر خود وا کرد و در روز دوم شهباز خان بقصبه اوده در آمد تمامی اهل و عیال و اموال

اسباب او را متصرف شد ازانجمله یکصد و پنجاه فیل بقید ضبط در آمد و هنوز موکب جلال در نواحی دار الخلافه فتحپور ورود اقبال

داشت که نوید این فتح مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید رایات فیروزی بصوب پنجاب برافراشتند و

بشاهباز خان فرمان شد که زینهار بیرامون عرض و ناموس او نگردد که آن بیچارها را کماهی نیست و بعد ازین خبر فوت

قیاخان گنگ رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت او با جمعی در صوبه

اودیسه روزگار بسر میبرد اگرچه بتوفیق تردداتی شایسته نیافت لیکن آنحدود را از آسیب مخالفان ضبط نموده چون

دار الملک بنگاله بتصرف اهل بغی در آمد قتلو بعزم رزم او شتافت و قیاخان نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مقاتله

او همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند و او بکهندی حصاری شد و از اجرار

امتداد محاصره و جدائی همراهان و انقطاع امید کومک با جمعی از یکجهتان بعرصه مبارزت شتافته مردانه فرد شد و نقد

حیات نیکنامی ابد را خریداری کرد بالجمله چون ظاهر قصبه تهانیسر مخیم بارگاه اقبال گردید پادشاه حقایق آگاه بزاویه

شیخ جلال تهانیسری تشریف بردند و آن درویش بزرگوار صورت و معنی با هم نشسته مجلس عالی داشتند و لسان حقایق و

معارف ترجمان بین مذکور شد و در آخر صحبت شیخ ابوالفضل باشاره آنحضرت رسید که چاره درد طلب چیست و راه نزدیک بسر منزل

مطلوب کدام شیخ بگریه در آمد و بنوک نیشتره جواب این یکشنبه دقیق بر صحیفه چهره نقش بست بعد ازان این بیت خواند آه از شیعا نیستی

دلبر آه آه   کنه تعظیم است بر کوئین راه   شیخ مرد معمر روزگار دیده بود و بصحبت بسیاری از ارباب کشف و یقین رسیده و بقبول

نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدات بسیار کشیده شریعت را با طریقت مطابق ساخته همواره مرجع اهل ظاهر

و باطن بوده و از اعظم توفیقات که شیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز یک ختم قرآن نموده و در مدت بابرکت

بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه بامرادی بیرون ننهاده از سوانح سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوانست

در داستانهای گذشته مجملی از بدسلوکی و مردم آزاری او نگاشته کلک بیان گشته که از وقت های بیجا و گرفت و گیر بی

موقع ما مردم

موقع باطن مردم از و نفرت گزیده بلک فصل القرف او عمده اسباب شورش بنگاله و بغی امرا شد خاقان ستوده خصال نظر
بر صلاح حال انداخته به تجدید آن تنگ حوصله را از منصب و دیوانی معزول ساخته به زندان ادب محبوس گردانیدند و چون در
حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه عالی داشت باز او را از حضیض ادبار به اوج اعتبار رسانیده بوالا منصب
دیوانی اختصاص بخشیدند لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از بدمعاشی و خود رائیهای او آزردگی تمام داشت
همواره در فکر شکست کار و اندیشه برهم زدن اعتبار و ترتیب اسباب خرابی او و انتهاز فرصت می جستند تا آنکه در این ولا
راجه مالسنگه چند پروانه بخط منشی میرزا حکیم در ترتیل شادمان یافته بدرگاه معلی فرستاد از آنجمله یکی بنام خواجه شاه منصور
بود خلاصه مضمون آنکه عرائض یک جهتی و نیک اندیشی او متواتر رسید و موجب ازدیاد توجه گردید در این زودی
به نتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانا دل از وفور آگاهی و فراخی حوصله حمل بر تدبیر ارباب خلاف فرموده آن
نوشته را اصلا ظاهر نساخت و تقارن این حال ملک ثانی که از خدمتکاران و معتمدان میرزا بود با توابع و لواحق
بدرگاه آمده اظهار رنجش و آزردگی نمود و در افواه اشتهار یافت که او را درین لباس فرستاده اند که جاسوسی باشد
و هر کس را تواند بجانب خود کشد حضرت خاقانی بمقتضای حزم و احتیاط حکم بحبس او فرمودند و در این روز از خواجه حرفهای
جانب دارانه بسیار سر زد و ظهور این معنی باعث آن شد که در خلوت طلبیده پروانه میرزا را به او نمودند چون کوکب
طالع او روی در هبوط داشت جوابی که خاطر تسلی نماید نیافت که ملک حرفهای سست بیش گوی نظر شد و آن
حضرت صلاح وقت و شیوه حزم مرعی داشته حکم فرمودند که بعد ازین او را کورنش نگذارند و از اختلاط مردم منع
نمایند درین حال ملک علی کوتوال اردو نوشته چند بحضور اشرف آورد مضمون آنکه مردم از فزونی صوبه لاهور که در اقطاع
اوست با میرزا ابواب مکاتبه و موافقت مفتوح ساخته اراده نموده اند که بملازمت میرزا شتابند ازین خبر آتش قهر
جلال اشتعال یافت و حکم شد که اگر خواجه ضامن معتبر بدهد که مردم خود را بدرگاه حاضر سازد روزی چند با این
آنها محبوس باشد و الا در لحظه بقصاص رسانند تا عبرت سایر حق ناشناسان گردد او در برابر مقدمات گفت و گوی
در انجام ضامن نتوانست نمود حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی فرمودند که اگر خواجه سلیمان که نسبت
برادری و پیوند قرب با او دارد متعهد ضامنیت نماید پیرفقول است آن تنگ حوصله نیز از توهم غلط سر باز زد
و این معنی باعث تصدیق حرف معاندان شد چون وقت نازک بود و اسباب فراهم آمده و هنگام ناگزیر در رسیده حکم سیاست

فرموده و کارسازان حضرت مفصل برای کوتهی ... و از امور بعضی از خلق کبیر شنیده و از روی ... و خود رائی باش حالت که گرفتار اند و از دیگر

خبر فرار میرزا حکیم تحقیق پیوست و بیگناهی او به خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت و خواجه سلیمان مردود درگاه و مطعون زبانها گشت و حکم شد

که آن بی مروت حق ناشناس را بعد از این نگوزند و همواره بر زبان گوهر بار خاقانی قدردان میگذشت که از آن روز بار حساب مردی و شرم

انتظام از دست رفت بالجمله مهم وزارت به قلیچ خان تفویض یافت و حکم شد از زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح به سر دیوان نسبه نیابت

نمت امور سلطنت نمایند اکنون محملی از احوال میرزا و برگشتن مرقوم قلم صداقت رقم میگردد و چون فوج کابلیان شکست یافت

و شادمانی بقتل رسید میرزا منجر نکبت جمعی از مفسدان خانه برانداز به غزنیت ناصواب متوجه پنجاب شد و از اتک عبور نموده مرحله

پیمای وادی ضلالت گردید و امرای آن نواحی انفاذ حکم پادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام قلعه و لوازم

آن نهضت کما ینبغی مشغول شدند میرزا یوسف خان بحصانت قلعه پرداخت [illegible] شدم و زید اگر چه از راه دادن و کناره کردن امرای

اما از آنکه بخلاف خرد است هیچکس از نوکر و غیر نوکر بوی نه پیوست ایشان از ضعف احوال فرو میخواند و از شکوه

سطوت افواج منصوره و یلغار موکب جهانگشا اندیشه [illegible] سر خود می شمرد با آنکه بظاهر دارالسلطنت لاهور رسیده بجانب [illegible]

و از غرایب اتفاق آنکه پیمانه روزی از موکب اقبال از [illegible] خلافت بهضت [illegible] نمودند میرزا انتظار لاهور غبار

شورش برانگیخته بود و در این راه هر چند مردم بادیه در [illegible] حرفهای پریشان مذکور میشد چند غبار تفرقه بر دامن

خاقان و [illegible] نمی نشست و هر زمان قصاید خان میگذشت بر این همه جرأت و شتاب [illegible] میرزا از پس

که صیت نهضت رایات جلال منقبض خاطر او شده اغلب ظن آنکه در حوالی سرهند خبر فرار آن برگشته روزگار بمسامع

جلال رسید و همچنانکه بر زبان منجمان رفته بود در نواحی سرهند مژده فرار شدن او مسرت افزای اولیای دولت

گردید میرزا مدت [illegible] دو روزه در باغ مهدی قاسم خان که قلعه او بارداشت و سعید خانی و راجه بهکونداس و کنور

مان سنگه و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران عرصه روزگار در قلعه لاهور [illegible]

بزنجیر حکم مقید بوده استحکام قلعه مینمودند و هر کدام در مرحال خود لوازم احتیاط و آگاهی بجای آورده انتظار طلوع

کوکب فتح و فیروزی داشتند و پیوسته از بهادران فوج عظیم مثل شیر خواجه و ناد علی میدانی و قربان علی [illegible] سکندر

بر دروازه می تاختند و شیران زنجیر گسسته و بهمت گشوده بضرب دست و قوت بازو عزم را میدان میدان می راندند

و میرزا از بسیج فتح الباب مقصود نمی یافت ناگاه صیت رایات اقبال بر بهم زن هنگامه اعمال زوال شد و میرزای کم [illegible]

کوتاه اندیشی

کوتاه اندیش باول صدر بیش از آب راوی عبور نموده راه اوارگی پیش گرفت و بقدم سرعت شتافته در حدود حلال پور از آب
چناب گذشت و بسیاری از سراسیمگی غریق بحر ضلالت گردیدند و چون به بهره رسید آن بلده معمور را بتاراج داده از آب
بهت عبره نموده و او انجا نیز جمعی بگرداب بلا افتادند و براه کهنت از دریای سند عبور نمود و چون منهیان اقبال خبر فرار
میرزا را بمسامع جلال رسانیدند و بامرای نجابت فرمان شد که زنهار بتعاقب نشتابند که مبادا در سراسیمگی آب روی او ریخته
شود هر چند او راه بی ادبی سپرده خود را سبک ساخت اما برادر بغایت عزیز است و آزار او در مذهب ارادت ممنوع است چون با
حوالی ماچیواره مخیم بارگاه اقبال گشت دریای ستلج را جسر بسته عبور فرمودند و در آنجا امرای نجابت بسعادت رکاب بوس شرف
اختصاص یافتند و هر کدام فراخور پایه و مرتبه خود پیشکشهای لایق گذرانیده مشمول عنایات خسروانه گردیدند و اعتدال
بیست و دوم دقیقه و بیست و دو دقیقه شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و نود هلالی بعد از انقضای شش ساعت و ماه سیم از جلوس حضرت خاقانی گیتی ستانی
نورافزای عالم برج حمل پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روز افزون مبارکی آغاز شد و در مبادی این سال
رایات اقبال سایه معدلت بر متوطنان نجاب افکنده بصوب دریای سند نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد
که هم بر ساحل نیلاب قلعه متین اساس یابد و هم چندی از نفس شناسان روزگار نزد میرزا فرستاده آن بیمار خرد را بمداوای
نصایح سعادت پذیر گردانیدند و چون قصبه دلوسه مضرب خیام سپهر احتشام گردید آنجا سیر پل که بر کنه مذکور در نزول او بود بلوازم نثار و
پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا سیر باغ کلانور که تختگاه جلوس اشرف است ولی اعراق در مزاج اشرف
و لطافت قلعه ایست از بهشت تشریف برده بزم زیارت پادشاهانه آراستند و در حدود کلانور از آب راوی عبور
موکب عالی گیهان اتفاق افتاد و منزل بمنزل طی مسافت فرموده از آب چناب و بهت بحیره گذشتند و در آن ظرف
بهت روزی چند شکار پر شوکت کرده بودند و چون دامن کوه که مرجان بسته سبزی بیشی مروج دل گشا و چشمه خوش گوار روح افزا
داشت در گلشن خاطر همیشه بهار طرح باغی نقش بست و باندک فرصت گلزاری در غایت نزاهت و لطافت
ترتیب یافت و چون شهباز پس بحاکم میرزا یوسف خان مقرر بود بوسیله مقربان بساط عزت التماس ضیافت نموده و باده
بنده نوازان شاهنشاه خدمت را کامیاب خواهش ساخته بمنزل او تشریف بردند و بقبول نثار و پیشکش سربلندی
یافت و همدرین ولا خبر و بران شدن عرب بهادر و انهزام او از صدمات افواج قاهره بعرض همایون رسید
و شرح این اجمال آنکه چون عرب و نیابت و نشانه از معصوم جدائی کرده بودند زحمت ادبار نولاب سیل گشتند

در آن حدود غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند
و همگی مقصد باطل ستیزان آنکه در این وقت خود را به میرزا محمد حکیم ملحق سازند حکیم عین الملک فوجدار آن صوبه از حقیقت
حال آگاهی یافته باستحکام قلعه بریلی و اجتماع سپاه همت گماشت بعد از آن بدسگالان بحکیم پیغام فرستادند و بمقدمات
بیم و امید نمودند که شاید او را از راه برده با خود متفق گردانند حکیم از سعادت ذاتی و خوی آشنا تکلف فرو گذاشت و دیگر مفسدان بر گرد کار
بگرد حصار آمده شهر را آتش زدند و سوختند و حکیم پای عزیمت قایم داشته چنین همت عنان آلود تفرقه شد و چون
شب در رسید و بگرد حصار زمین قلعه سنگلاخ بسیار بود دیرگاه محاصره نموده در فرود آمدند حکیم بتدبیری بخاطر آورد که نفری را
در لباس جاسوسی باردوی مخالفان فرستاد که وانمود که خود را بگیرانند و بعد از شلاق و آزار بسیار چنان نماید که حاکم دار از
اطراف فراهم آمده اراده شبخون دارند و مرا بخبرگیری فرستاده اند بحسب اتفاق تدبیر مطابق تقدیر افتاد و مخالفان
دل از پای داده هم شب راه هزیمت سپردند و مقارن این حال بختیار بیگ از الور و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و
میر ابو الحسن از امروهه و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمودی و ابو القاسم از سنبل فراهم آمده کارزار کرده بودند
و حکیم در انتظام افواج سعی تمام بکار برد و حرام نمکان تیره روزگار در اطراف و نواحی تاخت و تاراج پرداخته خرابی ملک و
آزار زیردستان پیش نهاد همت کوتاه ساخته بودند راجه گجالون و رام ساه و مکت سین و راجه کرن و اکثر زمینداران
آن حدود با ارباب خلاف پیوسته اعلام شورش بر افراختند و حکیم غنیم را کمک و استعداد غالب یافته بلوازم تدبیر و
کاردانی بر هم زدن نگاهداشت مفسدان کوشید و استمالت نامها بزمینداران فرستاده بحسب زبانی سنگ تفرقه در آن فرقه
باغیه انداخت و رام ساه و مکت سین و راجه کرن از مخالفان جدائی گزیده همراه سعادت شتافتند و بتوسط
ایشان نیابت خان نیز در زمره دولتخواهان منتظم شد و تا شدائد آسمانی فوج غنیم ترتیب یافت و بلغرام زرام قوم همت
پیش نهاده در حدود اکلی عرصه مبارزت آراستند و چون از نیابت خان و زمینداران مطمئن خاطر نبودند آن جماعت را
همراه بختیار بیگ هراول گردانیدند و باطل ستیزان تیره روزگار بمیدان کارزار شتافته جنگ سخت کردند و چون اقبال روزافزون
قرین حال دولتخواهان بود از اطراف زور آورده غنیم را منهزم ساختند و سید مبارک و سید مصطفی از اعیان فوج
مقهوران با جمعی کثیر بقتل رسیدند و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته پراکنده گشتند و مژده این
فتح در نواحی کلانور بمسامع اقبال رسید وصول موکب معلی بر ساحل دریای نیلاب چون موکب گیهان شکوه شاه

بمعدلت بر ساحل دریای نیلاب اتکک که افغانان آن نواحی لنطاق خدمت بر میان جان بسته سعادت آستانبوس
دریافتند و بخاطر عاطفت مآثر چنان پرتو افکند که منشور عنایت و موعظت بمیرزا ارسال داشته بشاهراه سعادت
هدایت فرمایند اگر قدری از گران خواب غفلت و پندار بیدار شده ندامت و خجالت را شفیع جرایم سازد به تیمار
حال او پرداخته شود خلاصه مضمون فرمان آنکه بعنایت سبحانی و تائید آسمانی وسعت آباد هندوستان که جای چندین
صاحب خطبه و سکه بود امروز در نگین تصرف اولیای دولت ابد پیوند ماست و عروس چنین مملکتی بی زحمت رقیب و نگرانی
خاطر در آغوش اقبال بی زوال ما در آمده و زبده ابنای روزگار و سران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب
خواهش میگردند و امرای این دولت بیامن تربیت و نوازش ما بجای سلاطین والا شکوه نشسته بکامروائی میگذرانند
آن برادر که نسبت فرزندی مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بی نصیب باشد و از اثر مصاحبان بد اندیش همنشینان
هرزه سگال خود را سراسیمه و پریشان حال دارد اگر بحال بسته کار و بنتایج کردار خویش وا رسیده راه ندامت پیش گیرد و
بیکی از این سه شق قرار دهد هر آینه موجب صلاح دین و دنیای او خواهد بود والا از آنچه هست پریشان تر خواهد شد اول
اول آنکه بعزم درست و خاطر مطمئن و اخلاص بیغش و اعتقاد راست روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص
بسجود آستان نورانی سازد تا او را در آغوش عاطفت جا داده کامیاب خواهش گردانیم و خانه دین و دنیای او معمور شود
و شق دوم آنکه اگر از فرط واهمه و بدآموزی ارباب فساد قرار آمدن بخود نتواند داد یکی از فرزندان را مصحوب عفت قباب
نجابت نصاب بیگم روانه حضور سازد و شق ثالث آنکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمان پذیری
بعهد و سوگند استحکام بخشد تا از تقصیرات سابق و لاحق او گذشته عنان معاودت بکر خلافت منعطف نمائیم میرزا از فرط
واهمه جرات آمدن ننمود و فرستادن پسر را بصغر سن معذرة خواست و چون از کم خردی و بیدانشی بی رخصت آن حضرت همشیره
خود را بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و یقین میدانست که متحمل خاطر اشرف نیفتاده و مصدر اینهمه فساد او را دانسته اند فرستادن
خواجه حسن نیز دلیری نکرده و او را با فرزندان بجانب بدخشان گسیل نمود خاقان گیتی ستان نقوش بی اقبالی از ناصیه احوال میرزا
دریافته نخست حکم فرمودند که راجه مانسنگه با فوجی شایسته از آب سند گذشته به پیشاور رسد و متعاقب آن شاهزاده والا نژاد
سلطان مراد با بسیاری از امرا دستوری یافت که از آب عبور نموده قدم همت بشاهراه خدمت نهد و ترتیب افواج بدین نسق مقرر

قول بموکب اقبال شاهزاده والا شکوه رونق گرفت و میرزا ابوسف خان و رای رایسنگه و رای درگا و کوچ خان
و راجه سورج سنگه و رای مترسن چوهان و شیخ عبدالرحیم و بیانگا و رام چند و تهاکرسی و سلیم خان کاکر علی و سید محمد
موحی و کرم الله کنبو و بیر بهدر بیج و رام داس و نهره داس و سانول داس و کلهه کچهواهه و آسکرن و کچهره و هزاره ملک و
شیخ ولی و میر محسن بکهری و جمعی کثیر از جوانان کار طلب و بهادران جان نثار و یکههای پادشاهی در ملازمت ایشان مقرر گشتند
و در جوانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی و میر عبدالقاسم نمکین و سید حسن و حسنقلی بیگ و عبدالله بلوچ و
فوجی از مبارزان عرصه همت تعیین شدند و در برانغار قلیج خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نور قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان
صف شکن
بلوچ و شیخ کبکه و ملک روشن جاتو و عالم نوحانی و مولانا الله داد انبرو و شهباز خان لودی و جوقی از مجاهدان
قرار یافتند و در هراول راجه مانسنگه و نورنگ خان و شیر خان و مادهو سنگه و محمد بیگ ککلو و مانسنگه درباری و جکمال پنوار و
سهلدی و بهادر خان قوردار و سرجن پهلوان علی و سکت سنگه و حکمت رای و رامچند و بهکوانداس و شیخ کبیر و حبار علی
و نصیب دلوانه و دیگر دلاوران رزم جوئی قدم همت پیش نهادند و بنا بر کمال تعلق خاطر و صله رحم ملاحظه آنکه مبادا از هجوم شکوه افواج
قاهره آواره دشت عدم گشته از دولت کام یاور ... توسل حسنه آبرو ربه و حاجی حبیب الله کاشی را با منشور موعظت و
و نصیحت نزد میرزا فرستاد که درین کوهستان تنگ میدان ... با این صعوبت و شهسواری ... نزد و مساق
نزدیک است که پا ... شد اگر ... از این سقوف فرار ... دست از ... عثمان معاودت بسفر خلافه ... کردانم و ... جود ... ثبت
و اقبال متوجه آن صوب شده کار او با نجام خواهیم رسید و مقارن این خبر شد که نواجهان بهرام صولت و کار برداران ... حد
در عایت استحکام سر انجام نمایند و از قضاهای که درین ولاوری واد کشیده شدن فتح دولت ... خان ... علی ... ابن
و تفصیل این اجمال آنکه او با حسن بیگ طبقچی که جلیها و خان زادان درگاه بود و بحسن صورت و قبول ظاهری ازان
نسبت تعشق و علاقه خاطر ظاهر ... مصاحبت و پیوسته با تمکین ... شراب گرم داشته ... انفعالی می برد ... درگوشه
جلکه با هم نشسته پیاله میکشیدند تا گاه ... خبر رسیده ... تیغ رشک آن نامقید ... ازهم گذرانیده و چون صورت
حال بمسامع جلال رسید حکم شد که حسن بیگ را قدر ... اورنگ معدلت حاضر سازند و نواجهان او را در حوالی خانه
مطلب خان یافته بحضور اشرف آورد ... بیشتر سوی ظن شد و چون وقت مقتضی تکافش ... قضیه نبود ...
مطلب خان ابعاث و تجاهت داشته تشخیص آن را تا آمدن پدر او موقوف نمودند و حسن بیگ را ... نسبت ...
محبوس گردانیدند و چون عنان دولت ... بارگاه عدالت ... بارگاه رسید از کمال مردمی و آگاه دلی معروض داشت که درین

۱۹

وواقعه سراسر تقصیر از فرزند فقیر است و نسبت مطلب خان با من بیش از فرزند صلبی است اگر در مقام خدمت
وحق طلبی منوم بخشیه بر روی کار نمی افتد و قصاص او بر ذمه عدالت حضرت لازم و متحتم میگردد و از ضایع
ساختن او فایده بمن نمیرسد و چنین بنده در یکی از معرکهای نامی بکار حضرت خواهد آمد بتقریر آنکه این راز
سربسته ماند حاضران بساط نوبت بر مردمی و مروت آن پیر جوان همت آفرینها نمودند و ملتمس او پایه
قبول یافت و هم درین تاریخ قلعه اتک اساس نهاده سربرای آن را العهده اهتمام خواجه شمس الدین خوافی تفویض
فرمودند [illegible] چون محمد زمان
ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال شد و میرزا به همنوفی اقبال قدم اخلاص در شاهراه سعادت نهاد
عزیمت رای جهان آرا به تسخیر زابلستان و گل گشت آن بوستان تصمیم یافت اگرچه اکثری از ارکان دولت
و اعیان سلطنت چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده و مقاصد خویش مطمح نظر داشته مقدمات محال
بر طبق عرض می نهادند اما آنحضرت بالهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب توسن عزیمت نهاده همعنان
دولت و اقبال از آب سند عبور فرمودند و احمال و اثقال اردو در اتک گذاشتند چه رات آنجا را القاسم خان
میر بحر مقرر داشتند درینوقت حاجی حبیب الله از پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکابوسی دریافت اگرچه
عرضداشت میرزا مشتمل بر اظهار ندامت و خجالت و موکد بسوگندان غلاظ و شداد بود که بعد ازین قدم جرأت
و گستاخی از اندازه خود بیرون ننهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند مقبول نیفتاد و حکم شد
که آن لشکر منصور در ظل رایت شاهزاده والا نژاد سلطان مراد از بگرام متوجه پیش شود و خود بنفاید دولت و اقبال
ازین منزل کوچ فرموده در کنار دریای کابل فرود آمدند و مجدداً از کمال عاطفت و مهربانی خواجه محمد علی
خوافی را نزد میرزا فرستادند که اگر تمکین یکی از آن احکام ثلاثه نماید دست از و باز داشتند عنان معاودت
بمستقر خلافه معطوف گردانیم و روز دیگر مقام دولت آباد مخیم بارگاه اقبال شد و درین روز میر غیاث الدین
علی قزوینی را که مجملی از فضایل و کمالات او در داستانهای گذشته بسمت گزارش یافته و بی اغراق بالجانب ذاتی
و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر نداشت و نسبت بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت
فاخر و اسپ خاصه و هزار روپیه مرحمت او فرمودند و درین روز نشاط میرزا با عرضداشت رسید اگرچه
اظهار ندامت و خجالت نموده پیمان بندگی بمقدمات اقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان زمن دوران

از اشراق باطن و تقدس عالی دریافت که مکتوب اصلی ندارد و زبان او را با دخل آشنائی نیست و آنچه نوشته
اضطراریست نه اختیاری بعد ازین حکم فرمودند که مجلس کنگاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت
و مآل وقت باشد بعرض رسانند و مقرر شد که شیخ ابوالفضل ممیز بوده خلاصه کنگاش را بعبارات
بعبارت منقح در جریده عرض ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای جرائم میرزا و انعطاف موکب والا منتهی الفاظ
ترتیب دلایل و براهین نمودند لیکن عزیمت یورش کابل خاطر قدسی مظاهر تصمیم یافته بود و ازین حرف قدری
برآشفته فرمودند که همانا امرا از شدت سرمای کابل متوهم شده اند مقتضی همت آنست که همه را درین حدود
گذاشته با شاگردپیشه متوجه آن صوب میشویم باین عزیمت قدم همت در شاهراه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه
زابلستان شدند و چون ولایت پشاور مورد عساکر گیهان شکوه گردید حکومت آنجا بیار علی ناظر بیوتات
تفویض یافت **فرمان فرستادن شاهزاده و امرای عظام در منع رود [illegible] میرزا حکیم** چون همواره
پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که میرزای حق ناشناس برهنمونی سعادت قدم بشاهراه اطاعت
نهاده از خود رای باز آید و آبروی ریخته نشود مدارای بسیار بکار برده در هر منزل چندی مقام فرمودند
و فرمان بشاهزاده و امرای عظام شرف صدور یافته بود که زنهار بسرعت نشتابند باشد که میرزا بحال تباه
خود پرداخته از گران خواب غفلت چشم باز کند آن بدمست باده پندار بحرف خویش آمد گویان خانه برانداز
اصلا قرار ملازمت بخود نداد و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخت و اجمال اثقال خود را
بحکمهای فرستاده بفراقی قرار داد و چون معلوم شد که خاقان گیتی ستان در حدود پشاور نزول اقبال
فرموده و شاهزاده با عساکر منصوره بطریق منقلا می آید برهنمونی ارباب فساد آماده فرار گردید و حضرت
خاقانی از استماع این خبر از مسلک حزم و احتیاط مرعی داشته برسم ایلغار نهضت فرمودند و شاهزاده
ولیعهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم را بسرداری اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونتداس
را با فوجی از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نمودند و حکم شد که اردوی گیهان پوی منزل بمنزل متعاقب
موکب اقبال طی مسافت نماید روز سیوم موضع جلال آباد بورود رایات جلال آرایش یافت و بحیث

محافظت راه

محافظت راه و رفاهیت حال تمردین جانان درویش خان و شمس الدین کروری را در انجا گذاشته متوجه پیش
شدند و صباح آن روز نزهت آباد و باغ صفا بورود موکب اقبال رونق و بها یافت تا حال هر روزه خبر از پیش
میرسید اما امروز هیچکس نیامد و قراولان بادشاهی نیز برگشتند که افغانان برگشته تخت سر کوتل را مضبوط ساخته اند
روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده اند در حدود دکه منزل گزیدند آخرهای روز حاجی محمد مراد احدی که بزبان
گیری شتافته بود از نیمه راه برگشته آمد و حرفهای ناخوش مذکور ساخت که مکر گزندی بلشکر فیروزی اثر رسیده بر زبان
معجز بیان که مترجم ملهمات غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد اگر خدا نخواسته باشد چنین بودی تا حال چندین
کس پی هم میرسیدند معهذا از امرای کنکاش خواستند جمعی از آن بعرض رسانیدند که دراینجا توقف باید نمود تا شاهزاده
کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضی کوتاه همت معروض داشتند که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا نیز صلاح
وقت نیست عطف عنان نموده باردوی بزرگ ملحق باید شد و از انجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار باید شتافت و چندین
از دلاوران مزاج فهم عرض کردند که هر چند جمعیت ما کم است اما همه مردم چیده کار طلبید و سایه اقبال آنحضرت بر سر
دارند لایق آنست که بسرعت تمام پیشتر باید رفت اگر چشم زخم هم بعساکر منصوره رسیده باشد بمجرد صیت موکب جلال
غنیم و بیران خواهد شد شهریار بیدار بخت با دل قوی و همت بلند برین رای آفرین فرموده رایات نصرت آیات برافراشت
و قدری راه طی شده بود که جمعی از کلانتران آن سر زمین بملازمت پیوسته معروض داشتند که ... بندگان حضرت و صلاح آنست که
برحال منزل آنحضرت بوده ابواب صلح مفتوح کرده اند و از حرف آنها و نارسیدن دیگر اخبار ظاهر شد که سخن حاجی محمد اصلی ندارد و در اردو
منزل ... بخیمه بارگاه اقبال کردند و درین جا ترتیب انواع ... موکب منصور آراسته یافت و فوج
برانغار بسرداری زین خان کوکه مقرر شده و جوانغار بسرکردگی مطلب خان رونق پذیرفت و جمعی از احدیان و ...
در هراول کارطلب کردیدند ... میسران عالم غیب و ... بتقدیر نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسید
لیکن چون یکی از افغانان مجهول عرضداشت کرم الله کنبو آورده بود چنانچه باید تشفی خاطر نشد که مبادا در ضمن ارباب فساد حیله
بخاطر رسانیده باشند و الا البته عرضداشت شاهزاده بلند اقبال میرسید روز دیگر در میان ... و همچنان عرضداشت شاهزاده
مراد ... بمجلس آمد و آنحضرت سجدات شکر این مواهب عظمی تقدیم رسانیده بزم ... گرم ساختند دیگر حضرت ... مراد و ...
... حل میرزا ... صلاح و صواب از دست داده به بدسگالی ارباب فساد ... که

موجب نجات او بود جرات نموده عساکر اقبال در ظل رایات ظفر اعلام همراه بدان صوب نهضت فرمود بعضی از اهل افغان حبال بکابل

دادند که گریوه جنیر را استحکام داده بمجادله و مقابله باید ایستاد و جمعی بداندیش چنان نمودند که از راه نگلش بولایت هندوستان

در آمده غبار شورش باید انگیخت و جمعی از کوتاه فکران صلاح دران دیدند که حصار کابل را استحکام داده خود در زوری چند در

گریوه های صعب باید بسر برد چون افواج منصور بسرعت هر چه تمام در رسید میرزا ایچ یکی ازین امور نه برداخته دل

از کابل برکنده و بنه و بار خود را بمحکمهای دور دست فرستاده بجانب قراباغ رفت که اگر کار برو تنگ شود خود را

بولایت بدخشان و ماوراء النهر اندازد و چون بکنار آب غوربند رسید جمعی از خفته جویان خرسنگ راه او شده حال نشانی

نمودند که موکب منصور از پشت در رسیده نخواهد آمد و فوجی که برسم منقلا تعین شده ظن غالب آنکه باندک زد و خوردی

قدم جرات پیش ننهند ولی جنگ نیز راه آوارگی بیرون از آیین حمیت و غیرت دور است بهر حال یکدفعه قدم همت

افشرده دست بروی باید نمود شاید کاری از پیش رود والا آخر در انگشته خواهم کشید و میرزا این عزیمت باطل فرموده

را بشیر بیه آقاق سرای فرستاد که در فراهم آوردن مردم سعی نماید و خود هم متعاقب با دوست و حیدر علی را با جمعی

روانه کابل ساخت که بجای قطعه شهر نموده خود را از سر بله رسانند بالجمله در وقتی که فوج منقلای منصور بمقام پسته

بدر او که میانه دو آب و تنگ است رسید و عساکر اقبال از بار لکاب کوچ کرده فرمودن در موضع حصار توقف شده

استظهار فرصت داشت چون افواج منصوره لشکر میر کاه گذشت سید حامد بخاری و مخصوصان و جمعی از بهادران که چنداول

بودند بشکسته خرم و احتیاط از دست داده منتشر شده بودند و بخبر از سید بهاء الدین که جندی دیگر نمانده بود ایشان کم فرصت

قابو یافته بر بال مردم دراز دستی نمودند و اسباب بسیار بتاراج رفت و در بیجال سرداران چنداول خبر یافته بمدافعه

و مقابله آنها عنان همت تافتند و بمجرد رسیدن بهادران رزم جوی و مخالفان شر از بیان چشمه راه گریز پیش گرفتند

فرمودن الطاف بادام چشمه شتافت و دیگر سپاه ولیان بجانب قرقای قلعه بور رفتند و هم دران روز شیخ جمال بختیار از کلال

جرات و تهور بایستی که با جمعی از راه جبار تو خود را به منزل کابل رساند بحسب الاتفاق میرزا با بعضی از مردم خود در اثنا گردی

علی محمد اسپ بمقابل فرستاد و آنها دران جا بیک حملهای نمایان بظهور پیوست در بیجال فرمودن از عقب فوج دو بیجاهان

رسید و مخالفان آنرا کوتاه لشکر منصور دانسته عنان باز کشیده دورتر ایستادند و بهادران جانفشان بران فوج

حمله آوردند و جنگ صعب روی داد و شیخ دولت و شهره داس جوهرها ناحشند و کارنامه دلاوری ظاهر ساختند و بلوچان افغان

نجیب بیگ و غفور بیگ و شادمان توزعلیق و ملا غفوری سردودات شایسته کردند و محمد شریف نام جوانی خوش چهره چابک که از نوکران شیخ جمال
بود از آنجا جدا شده بدست غنیم افتادند و با آنکه مخالفان از پیش و پس هجوم آورده بودند بهادران از هم دو دست جنگ کنان خود را
بمعسکر اقبال رسانیدند و سیوم در بیرون شکوته قراول که بجهت تحقیق احوال رفته بود با احمد بیگ و نجیب بیگ و زاهد و جمعی از مخالفان
دوچار شده مردانه جانفشانی نمود و میر عبادالله نیز در این روز بدست غنیم افتاد و مصحوب او مبلغ بجهت مدد و خرج لشکر فیروزی اثر فرستاده
بودند در راه تسخیر خواجه و لاله بیگ و جمعی از کمین بر آمده او را دستگیر ساختند و زر را بتاراج بردند و چند نفر با منتخص کم در راه و خشت
افزای خاطر اشرف شد گویا از ظهور وقایع این قدر بوده بالجمله میرزا جنگم با مردم خود در بلندی که قرب معسکر اقبال بود فرود
آمده با آنکه این تاراج و دست برد موجب ازدیاد نخوت و تهور ارباب خلاف شد میرزا با خود قرار جنگ صف و مبارزت
روز بمیدان آورده و بدین جهت یکشبانه روز بسهمانه فراهم آوردن سپاهی و غیرت دفع الوقت نمود و بضابطه کهنه سپاهیان حیله ساز
تدبیری اندیشیده نوشته چند مصحوب یکی از جوکیه فقیرها بنام فتح خان و میرزا یوسفخان و نورنگ خان و علیمراد و چندی از قزلباشان
جانفشان فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات بوج نمود و میرزا یوسف خان از غایت آشفتگی نوشتها را در آن مجلس پاره
ساخت و علیمراد قاصد را که در آن زد و اهل فساد چون از این مکر و حیله بعیث کام دل بر نگرفتند و جنگ را است ترسیب از حوصله
کار خویش بیرون می یافتند قرار شبخون داده شب بر فراز کوه آتشها برافروختند و قراق و امیر خان اسلام آبادی و افضل
توپکچی و جمعی را بجانب دست راست فرستادند و نور محمد خواجه خضری و بسیاری از پیاده ها را بطرف دست چپ روانه کردند
و یکبار از اطراف و جوانب غبار شورش بر انگیختند که شاید در این تلاش چشم زخمی بعساکر اقبال رسد لیکن بمساعی تاییدات
غیبی و نیروی دولت روز افزون امرای عظام و بهادران قوی دل غبار فتنه بر دامن پای همت افشرده چون سد سکندر
برجای خود ایستادند و از این فریب و تزویر اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست صباح آن شب که روز چهارشنبه
بیستم امرداد ماه موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر بیکران خود از تنگنای کوه برآمده رزم طلب گردید و امرای عظام
در ملازمت شاهزاده الانجب بترتیب افواج نموده بمراقبه کاملیان همت گماشتند و قبل از نوبت جنگ بر بکر افواج شده
بود که تصدیر بهادران فوج هراول تنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیمن
اقبال بی زوال ابواب فتح و فیروزی بر چهره همت دولتخواهان مفتوح گشت صباح امروز فیروز با جوخی قدم
جرات پیش نهاده جنگ عظیم نمود و نورنگ خان و جمعی که از فوج هراول بودند سردودات شایسته ظاهر ساختند

اما کابلیان بزور آورده فوج هراول را قدری بجا گذاشته‌اند و میرزا را از ظهور این جرأت دل رفته بجای آمد و هم در آن
بعرصه کارزار رسانیده حرکت المذبوحی ظاهر ساخت بهادران فوج هراول شاه بیک کولابی و رفیع بیانی جوهرها
ناخشنود و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شدند و شهر و بیک بان رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر ساخته
در یوسف راجه مانسنگه بشورش در آمده ماهو هوشنگه برادر خود را با صورت سنگه و دیگر بهادران فوج قول و شیران نخجیرگسل
نوبت نوبت و فوج فوج بکومک فرستاد و چندی از فیلان صف‌شکن همراه ساخت ابراهیم خان و خوخلار بر فیل ...
و جهانگیر خان بر فیل جنگ رای و محمود خان بر فیل گجمنگل و حامد خان بر فیل بلکمی سندر و حسین خان بر فیل جنگ نام سواره بر
آن عقابه بجانب افغانان شدند اگرچه فیل بلکمی سندر داخل فیلان خاصه بنود اما چون در بین روز خوب جنگید داخل فیلان خاصه شد و نوبت را
که بر فیلان حلقه نهاده بودند فرمودند که آتش درداده‌اند از بی‌شورش اساس همت کابلیان انهزام پذیرفت علی محمد آن است
که در خدمت میرزا نسبت اتالیقی داشت با دیگر هواخواهان جلو میرزا را گرفته و علم جوانان بنده راه هزیمت سپردند
و بیکباره و کنیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزید و صبح از طغرای فتوحات
روزگار تواند شد از مکمن عنایت ایزدی بچهره مراد نمود و کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته
آواره دشت ناکامی گردیدند اگرچه بنابر حزم و احتیاط احتیاج به بایست تعاقب شدند اما از جنبات بسیاری از اهل ادبار را
تیغ ابدار سوخت و راجپوتان شمشیرهای بی‌محابا زدند و جمعی از دلاوران شیرخلوی نموده قریب بکوتل بای منار
که تنگ کوه بران جانب کابلست خود را بمیرزا رسانیدند و میرزا با هزار محنت افغان و غیره آن جانی بسلامت برد
و در قبرابانع نغنی رات شاه خواجه با شیخ شتافت و در انجا میرزا کیقباد و ببر کلان او با چندی از مخصوصان
بمیرزا ملحق شدند و از آن شیخ بغوربند رفت و روز دیگر شاهزاده والا نژاد با امرای عظام در جلگه
سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده ارباب کابل و اعیان شهر را بنوید معدلت خاقان گیتی‌ستان مشمول خاطر گردانیدند
و از متوطنان آنجا گروه گروه آمده بکورنش شاهزاده سربلندی یافتند و در حینی از موکب گیهان شکوه پایین جنات و جنگ بلکه
رسید مژده فتح و ظفر بلند آوازه شد و بادشاه سپهر بارگاه از بستر زمین سر روی زمین قدم نهاده سجدات شکر و سپاس
این موهبت عظمی بجا آوردند و فرمان نوازش بنام شاهزاده جوانبخت و امرای عظام ارسال داشتند و روز دیگر

و انجا

حوالی بتخاک مخیم بارگاه اقبال شد و از سپاهی و رعیت کابل فوج فوج و جوق جوق بسجود آستان سرافرازی یافتند
و کنوربان لشکر پادشاه و دیگر اعیان لشکر بزمین بوس شرف اختصاص گرفتند روز دیگر کوچ فرموده در حلقه سایه سنگ بارگاه جلال
نزول اقبال افکندند و در اثنای راه شاهزاده با دیگر امرا بسعادت رکاب بوس مفتخر گردیدند و در بیستم منزل روزی چند بمقام فرموده
بسیر باغ شهرآرا و دیگر منازل دلگشا خوشوقت شدند و چون قرارداد خاطر اشرف خاقان آن بود که یکچندی در بهشت آباد کابل بسر [illegible]
فرمایند حکم شد که سید حامد بخاری و سید بهاء الدین قلیان (?) همراه گرفته بجلال آباد رسانند و بعد از آن ایام لشکر خان بقلانی را که
سرآمد ارباب وفا بود مسلسل بدرگاه آوردند و بیاسا رسید و چون شنیدند که میرزا در غور رسید بحال تباه میگذراند و در دو گشت
که تغییر وضع نموده قلندروار خود را بماوراء النهر انداخت حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف را
بنصیحت نزد میرزا رخصت فرمودند که آن مجلس زده (?) را به انواع مراحم و نوازش مطمئن خاطر ساخته بحضور آورند که کابل را بمیرزا بخشیده
عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم و در روز بیست و ششم [illegible] منازل ارک کابل بجلوس اشرف رونق آسمانی یافت در هوای گلستانی
همیشه بهار کابل بورود موکب جهان کشا محسود بهشت برین و غیرت افزای بالا و روی زمین گردید و میرزای برگشته روزگار با دل
پرخون برگشته کوه و هامون گشت نه روی آمدن بعتبه اقبال و نه راه شتافتن بهیچ محال و نه یارای مقاومت با شکوه جلال
داشت قیمه جوبان کم وصت (?) راه بخیلی سپرده مانند بنات النعش از هم پاشید تا آنکه به سرحد [illegible] رسید که سراسیمه بجانب ولایت
توران شتافته به اوزبکیه توسل جوید خاقان ممالک ستان با وجود حدوث جرایم عظیمه سلسله رحم منظور داشته و مراعات حفظ
ناموس و رسم برادری نموده لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف را با منشور مرحمت و نوید بخشش و بخشایش نزد میرزا فرستادند و آن
گسسته امیدوار از استماع این بشارت عظمی جان تازه و حیات تازه یافته سجدات شکر بتقدیم رسانید و عرضداشت معذرت آمیز
بدرگاه معلی ارسال داشت که مناسب حال و شایسته وقت آن بود که پیشتر از سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف
خسروانه گردم اکنون که از کم دانشی و نا تجربه کاری و بدآموزکاری ارباب فساد مصدر تقصیرات و جرایم شده ام بکدام
روی [illegible] دست [illegible] بدولت ملازمت حیات تمام امیدوار از مکرمت آنحضرت خاقانی که [illegible] مرحمت نموده از آمدن
معاف دارند [illegible] فرزند خود را [illegible] فرستم درگاه والا همه خاطر و هراس باطل من کمتر شود و خود نیز عازم آستانبوس
خواهم شد و چون لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف بدرگاه آمده ملتمس او را معروض داشتند آن قهرمان التهاب و اشتعال یافت
و حکم شد که جمعی از بهادران عرصه شهامت تیز جلوی نموده قدم از تعاقب او باز نگیرند تا بدست نیارند و در آنحال [illegible] است
از نزد میرزا آمده بعضی از [illegible] احوال او و معایب دل [illegible] معروض داشت و جمعی از قدیمان این دودمان رفیع الشان بود [illegible]

او را بقبول یافت و خاقان وافر الاحسان از کمال عاطفت و مهربانی ولایت کابل را بمیرزا مرحمت فرموده ابواب معاودت بمستقر اورنگ
خلافت برافراشتند و دوم شهریور ماه الهی بگذر کابل تشریف برده از روضه مقدسه حضرت فردوس مکانی استمداد همت فرمودند و از آنجا بالای
روز بر سبیل ایلغار متوجه جلال آباد شده مخصوص خان و شیخ جمال بختیار و شیخ ابوالفضل را بسعادت همراهی اختصاص بخشیدند و حکم شد
که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد متعاقب منزل بمنزل می آمده باشند و چون ساحت فیض مساحت جلال آباد مورد رایات جهانگشا
گردید شاهزاده بلند اقبال وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم که از اردوی کیهان پوی در ظل حمایت ایشان بود
بتقبیل بساط بوس دولت جاوید اندوخت و روز دیگر شاهزاده مراد با سایر بندهای اخلاص نهاد بموکب اقبال پیوست و در این روز
نجیب الملکی سنجر بخاری از ولایت بهار آمده بسعادت رکاب بوس دریافت و حقیقت صاف شدن شرقی دیار و زوال
اهل ادبار و استقلال دولت خواهان خدمت گذار مشروحا معروض داشت و بعد از چندی عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
مشتمل بر استدعای جرائم معصوم خان فرنخودی موصوف بارگاه اقبال گردید و پادشاه بسیار بخش آنکه بر ملتمس خان اعظم بغیر
قبول مقرون داشته رقم عفو بر جراید جرائم عظیمه او کشیدند و مجملی از این ماجرا آنکه چون او در جنگ شاهباز خان هزیمت یافت
بگنجندی در بناه زمینداران بحالت تباه روزگار گذرانید تا آنکه بمقصود نامی از ملازمان از خود ایاورسانیده و سامانی که بسبب از
دولت او بدست آورده بود بر طبق اخلاص نهاد و بمعاونت ادبار جمعی از اوباشان و افواه طلب سر کرد و فراهم آمدند و
بر قصبه بهراج تاخته دست تاراج دراز ساخت وزیر خان و مهتر خان بدفع او کمر همت بسته در کنار دریای سرو رسیدند
اگرچه او تا آنجا با آرات سیول السند گذشت به توپ و تفنگ بر سر آن نابکار ادبار دلگر دید زدند و آن بی سعادت از لو هم زبان
خود شده با چندی از اردو بر آمده راه آوارگی پیش گرفت و افواج منصوره تا کلیانپور تکاپوی نموده عنان باز کشیدند
و او بجلو باره رفته در آن حدود اسباب فتنه و آشوب سرانجام داد و قصبه محمود آباد را دست فرسود تاراج کرد و اراده
خواست که بجونپور اعلام شورش مرتفع سازد شاهم خان از سرهس و بهار خان از غازیپور و قاسم خان از جانب تنود
روی همت بدفع او نهادند و کمینه دولت خواهان باعث تفرقه ارباب فساد گشت و چون از اطراف هجوم
بهادران جانثار شد آن بیدولت بنه و بار خود را گذاشته با معدودی از آب سرو عبور نمود و در داشت که روز
ادبارش بآخر رسیده و امروز و فردا آتش سرپنجه تقدیر خواهد گشت تا که بشر گشائی بخان اعظم نوشته التماس
دستگیری کرد آن خیراندیش مراعات حقوق آشنائی و سبقت خدمت نموده شفاعت و حسن و جاگیر لائقی معاوضه فرمود

وعرضداشت بدرگاه معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده بالتماس خان اعظم گناه او بخشیده شد القصه
چون موکب اقبال از دریای سند عبور نمود راجه تودرمل از بهار آمده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و بعالی منصب
وزارت کل من حیث الاستقلال فرق عزت برافراخت و دران جوانی زوری چند بکفار قمرغه خوش وقت گردیده
حکومت و حراست آنحدود بکنور مانسنگه تفویض فرمودند و موکب جهان کشا صید کنان و شکار افکنان تا سواد دار السلطنت
لاهور نهضت اقبال فرمود و بشهر داخل نشده رایات عنبر شمیم بمستقر خلافت برافراشتند و چون بلده سرهند مستقر خیام گردون
احتشام گردید راجه بهگوانداس و رای رایسنگه و سید حامد بخاری و جگناتهه و سایر زمینداران صوبه پنجاب بشرف
انعطاف سرافرازی یافتند و در پانی پت شهباز خان از فتح پور آمده بسعادت زمین بوس مفتخر گشت و چون
بدار البرکه دهلی مورد رایات جهانگشا اتفاق افتاد بزیارت روضه علیه حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده
مراسم نیازمندی بجای آوردند و اخرهای آنروز بشرف ملاقات حضرت مریم مکانی که از اکبرآباد باستقبال
برآمده بودند خوشوقت گردیدند و شاهزاده دانیال و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و دیگر بندهای دولت ابد پیوند
عز اختصاص یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی بمستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود و چون
درین مدت که شهباز خان بحراست دار الخلافه اختصاص داشت بخدمتگاران حضرت مریم مکانی بی ادبانه
سلوک نموده بود و از گستاخیهای او خاطر قدسیه آنحضرت گرانی داشت از جانب او شکایت بیش از بیش ظاهر ساختند
و خاقان ستوده خصال بجهت مراعات خاطر و حفظ مراتب ادب آن زیاده سرمایه ناسپاس را بزندان خانه
مکافات محبوس فرمود و از سوانح این ایام بسیاست رسیدن بهادر پسر سعید بدخشی است و در جای خود رقم زده کلک بیان
گردیده که آن بی سعادت آشفته سر در هنگام شورش بنگاله فرصت یافته در صوبه بهار علم بغی و فساد برافراشت
و درین مدت کوهستان ترهت را پناه خود ساخته روزگار بسر میبرد تا آنکه ولایت ترهت بجاگیر غازیخان بدخشی مقرر
شد و او بیاوری خان اعظم لشکر کشیده بهادر نامرد را سرگشته وادی ادبار ساخت و اهل و عیال و اسباب و اموال او بتصرف
در آورد و بهادر از اضطرار آمده غازی خان را دید و غازی خان او را مقید و مسلسل نزد خان اعظم فرستاد و او بدرگاه
سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبه خلافت رسید اگرچه بپاداش جرایم شکنجه کردند و هم درین ولا حیدر پسر یوسف
چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده مشمول عواطف خسروانه گشت پیش ازین صالح عاقل برهنمونی و فرمان
پذیری یوسف از بارگاه خلافت رخصت شده بود او لوازم خدمت و مراسم اطاعت بتقدیم رسانیده پسر خود را

فرموده

جا کرد

بانفاس آیندیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و بسعادت آستانبوس عز افتخار یافت و از قضایای این
قضایای این سال رحلت فرمودن علامی فهامی حاجی بیگم است بتقدس سرای جاوید از آن تاریخ که ایشان از سفر حجاز
مراجعت فرموده بودند پیوسته در جوار مزار فیض انوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر می‌بردند و موائد افضال
و انعام بر چهره حال خاص و عام گشوده طبقات امم را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور و مستفیض گردانیده بودند و بمساعی
همت علیا نهمت بر رواج و رونق آن روضه مقدسه مصروف میداشتند درین ولا داعی حق را لبیک زنان اجابت فرموده رخت
هستی بخلوت سرای جاوید کشیدند و سنوح این واقعه دل خراش و حادثه جگر تراش بر خاطر قدسی مظاهر خاقان گیتی ستان آثار گرانباری کرد و جهانی از این غم بسوگواری نشستند و آن حضرت قاسم علیخان را به پرسش و دلجویی بازماندهای ایشان بدار الملک
دهلی رخصت فرموده مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند و مقارن این حال معصوم خان فرنخودی
روی بجانب درگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست آویز امید نداشت در بیرون شهر فتحپور منزل گزیده قدم جرات پیشتر نگذاشت
و بعد از روزی چند خود را باستان عزت حضرت مریم مکانی رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاده و باستشفاع
ایشان زلات جرایم او بزلال عفو خاقان گیتی ستان احسان شستشو یافت و درین تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
از بهار آمده بسجود کریاس فلک اساس فرق سعادت برافراخت و از وقایع ارتفاع پایه قاضی عبدالسمیع است بعالی
منصب قضای معسکر اقبال پیشتر قاضی جلال ملتانی باین منصب گرامی عز اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا
سررشته دیانت و راستی از دست داده باغراض نفسانی عمل مینماید رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از
راه دکن بزیارت خانه مبارک شتابد شاید که باین وسیله از گرانباری جرایم نجات یابد و قاضی عبدالسمیع را که بتحصیل علوم
رسمیه و طلاقت بیان از مفردان روزگار بود بجای او نصب فرمودند آغاز سال بیست و هفتم از جلوس حضرت شاهنشاهی
روز یکشنبه پانزدهم صفر نهصد و نود هلالی بعد از انقضای چهارده دقیقه و هشت ثانیه نور افروز شبستان عالم بیت الشرف
حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و خرمی آغاز شد و جهان را آبروی دیگر پدید آمد و بوستان سرای
این دولت ابد پیرای را گلهای اقبال تازه شکفت اگرچه خاقان گیتی ستان همواره در جشن نوروزی بزمهای پادشاهانه
آراستی و آن روز را بغایت گرامی داشتی لیکن از ابتدای سال حال حکم جهان آرا بآیین پیش شرف نفاذ یافت
و بخشیان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود بامرای عظام قسمت فرمودند و یک
ضلع آن که جهروکه پادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان بیوتات عالی مقرر شد که از سرکار خاصه آیین بندی

نمایند و بسعی طراز

نمایند و همین طور سه‌ها مندل را که دولتخانه خاص بود باقسام اقمشه نفیسه آیین بسته شد و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار
مثال آن در آیینه خیال مشاهده ننموده بود مقرر شد که روز تحویل در روز شرف مجلس پادشاهی منعقد شود و دیگر ایام هر روز
یکی از امرای بزرگ ضیافت نمایند و نیز حکم شد که بعد ازین بخشیان عظام در ایام نوروز فهرست منصبداران بعرض رسانند تا هر کدام
در خور شایستگی تیر اضافه منصب سرفراز گردند فهرست اهل خدمت و ارباب دخل نیز بعرض میرسیده باشد تا هر کس که از روی اخلاص
و راستی خدمت کرده باشد نتایج آن اختصاص یابد و الا بدو بکیری مقرر گردد و هم درین تاریخ نیابت سعادت که در زمره تا غایبانه
حق شناسی انتظام داشت راه ندامت سپرده روی امید بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و چون صبیه ادهم خان در حباله
عقد او بود و حضرت مریم مکانی بالتماس او استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بودند حضرت خاقانی بپاس عزت حضرت عظیم الشان دانسته
رقم عفو بر جرایم عظیمه او کشیدند و چون جشن نوروزی بمبارکی و فیروزی حسن انتظام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
که ولایت بهار در تیول او مقرر بود با شهباز خان و شاهم خان و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و بسیاری از امرا
باستیصال باغیان بنگاله رخصت یافت و صادق خان و محب علیخان و سایر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شد که استعداد این
یورش نموده آماده خدمت باشند و از صلاح و صواب دید خان اعظم که همراه به مطابق احکام پادشاهی خواهد بود
سر موی تخلف نورزند و مقارن این حال خبر رسید که جباری و خشنبطه و ترخان دیوانه و بسیاری از باغیان بنگاله
روی ادبار بولایت بهار نهاده اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته اند و دست تعدی و تظلم بر رعایا و زیردستان
گشوده بتاراج قصبات و قریات پرداخته اند اگر چه حضرت خاقانی پیش از استماع این خبر بالهام آسمانی
تعیین افواج قاهره فرموده بودند لیکن درین وقت یاسرداران مقرر شدند که تمام بر دیار را بزودی روانه آن حدود نمایند

مراجعت نمودن سرادق عفت از زیارت خانه کعبه

در اوراق سابق سمت ذکر یافته که بلقیس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر حجرات عفت
عالیات بزیارت خانه مبارک تشریف ارزانی فرمودند و شهریار ستوده آثار نقود بیشمار برسم خیرات و مبرات بدان مطاف
عالی ارسال داشت درین تاریخ هودج عزت آن صدرنشین سرادق عفت بصحت و عافیت مراجعت نموده و از
استماع این بشارت خاطر قدسی مظاهر مبتهج و مسرور گردید و چون بحدود دار الفتح اجمیر رسیدند شاهزاده ولی عهد
برسم استقبال دستوری یافت و بعد از ورود بحدود دخالوه موکب اقبال به استقبال شتافت و در اثنای راه
خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوسی عز اختصاص یافته مراسله شریف مکه و اعز الفضل اعیان الملک با فهرست تحف بنظر

اشرف در آورد و حضرت خاقانی در موضع خالوه بسعادت ملاقات عمه بزرگوار مشرف گشته روز دیگر عنان معاودت بمستقر خلافت
معطوف داشتند و از سوانح آمدن شیخ عبدالنبی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت که این هر دو بنابر جانب مبارک حضرت یافتند
مقرر شده بود که بی حکم اراده آمدن هندوستان ننمایند چون این ابلهان نادان کم فرصت با نجام رسیدند نسبت به بندگان این آستان حرفهای
ناشایست و مقدمات لاطایل مذکور میساختند و از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم بلاهور و نهضت موکب
اقبال بصوب کابل اشمات بظاهر ساخته هرزه سرائی و یاوه درائی را پایه بیشتر می نهادند و بخیالات فاسد متوجه هندوستان میشوند محالات حون
بگجرات رسیدند از نکوهیدگاری ارباب فساد در افزونی دولت خداداد خلل زده آمدند با صواب خود کشته دست خضوع و خشوع
بر محل شفاعت این صدرنشین بارگاه عصمت زدند و خاقان عدالت شان از استماع این خبر چندی را نهانی تعیین فرمودند که بر وی گستی
که ایشان بفهمند اظهار اعتقاد و تسلی ساخته بدرگاه آرند تا مکافات سانند مخدوم الملک خود همانجا از وحشت عرصه باد فنا ساخته
قالب تهی ساخت و شیخ عبدالنبی را بدرگاه آوردند و حضرت خاقانی بوساطت شیخ ابوالفضل از هرزه گوئیهایی که در آنجا
کرده بود باز پرس فرمودند و چندان گناه بر وی ثابت شد که سر از باران نتوانست برداشت لاجرم بشیخ ابوالفضل حواله
فرمودند که محبوس دارند و چون او را با شیخ عبدالنبی عداوت قدیم بود بعلم مزاج دانی دریافت که قتل او بازپرس مراد او
نهانی خفه کرده جهان را وانمود که با جل طبیعی درگذشت آمدن خان اعظم بعتبه خلافت با جمعی از جاگیرداران صوبه بهار
بتهنیت نوروز و فتح کابل چون خان اعظم با جمعی از جاگیرداران صوبه بهار به تهنیت فتح کابل و جشن نوروزی متوجه درگاه
شد خبط که از عمدهای ارباب بغی بود با دیگر مفسدان واقعه طلب از بنگاله به بهار آمده غبار شورش برانگیخت و حاجی پور را از مردم
خان اعظم انتزاع نموده بسیاری از پرگنات آن حدود را بتصرف در آورد و صادق خان پتنه را استحکام داده با جتماع
جاگیرداران و دولت خواهان همت گماشت و بعد از فراهم آمدن بهادران جانفشان ترتیب افواج نموده بمدافعه
و مقاتله ارباب بغی و فساد روی همت نهاد خود در فوج غول علم شهامت برافراشت محب علیخان را سردار برانغار ساخت
و الغ خان حبشی در جوانغار پای همت افشرده بهار خان و ابوالمعالی و دیگر دلیران جانسپار در هراول کار طلب گردیدند
و محمد قلی ترکمان را با انتظام توپخانه مقرر فرموده از آب گنگ گذره شدند و با طبل ستیزان حق ناشناس نبرد عساکر تنگ بست خاطر
خود را انتظام داده علم ادبار در عرصه کارزار برافراشت اند خبط از خبط دماغ در قلب استاد و جباری بر دست راست و ترسم
و ترسم خواهرزادهای خبط بر دست چپ ترخان دیوانه و سعید بدخشی و ... در مقدمه قوم ضلالت منش جا دادند و
صادق خان توپخانه را با جمعی از آب گنگ گذرانید چون غنیم نجیب گمیت فرو نه داشت صادق خان بر کنار دریا
کنار آب فرو گرفت

کنار قلعه ساخته جا بوطلب گشت و هر روز جوانان کار طلب از جانبین برآمده جنگلشهای نمایان میکردند و درین
زد و خورد قلیچ علی بیگ بنی عم صادق خان کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد چون مدت تقابل بچهل روز کشید
امرایی که به اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون نموده یکدل و یکرو از آب گذشتند و عیم تیر افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از
طرفین جنگ ترازو شد و ستم و رستم از هراول گذشته خود را بر فوج برانغار رسانیدند محب علیخان پای ثبات سکندری
بر جا استاده دامن همت را غبار آلود اضطراب نساخت و هراول مخالفان کارنامه جرات و جسارت ظاهر گردانیده
بجوانغار عساکر اقبال شمشیر رسانیدند حبیب علی پسر محب علی خوبها استاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب
فساد نزدیک بود که در ارکان افواج منصوره تزلزل راه یابد درین وقت بهادران فوج هراول خود را بکومک رسانیده دولت
خواهان را قوی پشت ساختند حمزه بیگ عبد العلی و جمعی میانه تیر از قول آمده پیوستند جلیطه خود با مردم جیده بصادق خان در
آویخت و همه از جانب لمعات تیغ رنگ زدای دلها گشت و رزمی بغایت صعب دست داد محمد قلی ترکمان چند
منزل خوبها تاختند جادر قلی چیلا یاد دیگر برق اندازان موشکافی ظاهر ساختند و با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود شاه
سوار اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گیری در آمد و از جهت عنایت ایزد سبحانه جل و علا نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم دولت وزید و مخالفان باطل ستیز غبار آلود دشت هزیمت گردیدند درین حال میرک حسین برادر عرب خان جهانی
سر جلیطه را بریده آورد همانا توپی از لشکر منصوریان بایده سر اسفید دماغ رسیده بود و از ظهور این لطیفه غیبی با عنان حق
ناشناس تیر بسم خورده لاشه اورا گرفته روی در گریز نهادند و در اثنای راه از اضطراب و اضطرار بخاک مذلت انداخته
راه ادبار پیش گرفتند و در آن حال میرک حسین بریده سر او را بریده نزد صادق خان آورد با آنکه اهل فساد زیاده از چهار هزار
سوار بودند و دولت خواهان از دو هزار کمتر چنین فتحی روی داد جلیطه از الوس مغول است و در تهور و جلادت
از یکتایان روزگار و سر حلقه اهل بغی و ادبار لیکن از آنجا که با ولینعمت ستیزه کردن و با دولت خداداد در آویختن
شوم است چندان دوید که بسر در آمد و دولت خواهان جانفشان سر او را بپایه سریر خلافت ارسال داشته حقیقت
جنگ و فتح عرضداشت نمودند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم و
شیخ فرید بخاری را که از مقربان بساط عزت بودند حکم شد که از همراهی خان اعظم معاودت نمایند و دیگر کومکیان
بر اقتضای صوابدید او باشند و همدرین ولا حیدر پسر یوسف خان والی کشمیر کامروا رخصت معاودت یافت

و شیخ یعقوب کشمیری را که در امثال و اقران خود بمزید علم و عمل امتیاز داشت و زمان والد ان ملک بود ایلچی ساخته
بهمراهی او مقرر فرموده بودند و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن معصوم خان فرخود بست چون آن آشفته دماغ بدسرشت
بخدمت مریم مکانی ملتجی شد با وجود چندین جرایم عظیمه که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود آن حضرت بجهت مراعات
خاطر و نگاه داشت جانب ایشان صریحا حکم بقتل او نمیتوانستند فرمود و معهذا امارات ندامت و انفعال از ناصیه احوال او
ظاهر نشود تا آنکه در بیولا بسکندر قلماق که از چیلههای معتمد درگاه است حکم شد بروشی که هیچکس پی نبرد کار او را باتمام رساند
و او بفرمان بادشاهی در شبی که از دربار بشکیبال نشسته بمنزل خود میرفت با چندی بر سر او ریخته بقتل رسانید و مقارن
استحال جلادی چابکسوار از قصاص گیر دزر با نجار خود رسید و تفصیل این اجمال آنکه بعضون چابک سواری از
امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده از منظوران قدسی بارگاه شد و چون خیال از جوهر شناسی نمود با انواع
مراحم و تربیت محصول گردید لیکن از تنگ ظرفی و کم حوصلگی مصدر افعال ناشایسته گشته بخلاف قانون ادب و ابرام
سلوک مسلوک نمود تا آنکه در بیوقت بمسامع جلال رسید که او بزن یکی دست صحابت رسانیده و شوهر او را کشته است خاقان
عدالت پناه از این جرات و بیباکی باز پرسش فرموده چون ثبوت پیوست حکم قصاص او شد و از وقایع این ایام
اصدار فرمان استمالت است بطلب امیر فتح الله شیرازی بتعریف و توصیف فضایل و کمالات میرزا از شرح و بیان
مستغنیست و استظهار این نسبت محتاج باظهار نیست این عادل خان حاکم بیجاپور مبلغ کرامند بجهت خرج راه
فرستاده میرزا را از شیراز بدکن آورده بود و چون عادلخان را از وی کار بسر آمد و بودن میرزا آن مرزوم با جنس قدرشناسی میسر نشود از
اراده دریافت سعادت آستانبوس که مرجع مستعدان هفت اقلیم است پیش نهاد همت ساخت لیکن از توهم بی
اعتنایی التجا عنه باظهار این خواهش جرات و جسارت نمی یارست نمود و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید
فرمان قضا امضا بنام حکام دکن شرف نفاد یافت که میرزا را باعزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح
شکستن حوض انوب تلاو است قریب دروازه دولتخانه که بر سمت شمالی واقعست بحکم اشرف حوض کلانی
از سنگ ساختند یا سیس فقند بود و پیوسته از آب باران لب ریز میشد بتقدیر آسمانی ضلعی از این حوض فرو ریخت

و بسعی [illegible]

وسیلی بعد شورش طوفان روان شد و جمعی از مردم که در آن جانب بود بموج خیز فنا رفتند و بنیاد بسیاری از جا نهاده برافتاد و چندی
چند بالکیه چند منکسار روشناس بود و در آن حادثه رخت هستی بسیل بلا داد و از غرایب آنکه اکثر از مقربان بساط عزت در کنار حوض
بسعادت حضور سرافرازی داشتند و چون حوض شکست و امنی عافیت بسیج تنگ از منظوران بساط قرب ملک این حادثه شد و
حضرت خاقانی باداء شکر و سپاس این عطیه ربانی نقود بیشمار بصدق و خیرات نثار فرق مبارک ساختند و ازین تاریخ مقرر شد
که هر سال دو مرتبه پیکر مقدس را بزر و سیم و اقسام اجناس برکشند و بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند یکدفعه بحساب شهور قمری
که روز ولادت اشرف بپنجم رجب است و نوبت دیگر بضابطه سنین شمسی غره ماه امرداد است و دوازده جنس بوزن شمسی قرار
یافت یکدفعه بطلا و دوم به ابریشم سوم بسیماب چهارم بخوشبوی پنجم بمس ششم بجست هفتم بمکیف هشتم بروغن زرد
نهم بآهن دهم بشیر یازدهم ببرنج و اقسام غله دوازدهم بنمک و بعد از فراغ وزن مطابق عدد سال عمر گرامی از گوسفند
و بز و مرغ و گنجشک بتصدق فرق مبارک آزاد ساخته شود و نیز بجهت ازدیاد عمر و دولت روزافزون باجرای حکم
عهد فرمودند که در هر ماه یکشنبه و در آن روز مرتکب غذای حیوانی نشوند و هر سال بعد از وزن القمری روز از موافق عدد
سنین عمر اشرف است گوشت تناول نفرمایند و در آن ایام در کل ممالک محروسه جانداران را نیازارند و در وزن
قمری آن گرانبار دولت را بهشت چیز وزن کنند نقره پارچه سرب قلعی میوه شیرینی برنج روغن کنجد و در آن ماه نیز ترک
غذای گوشت فرمودند و شاهزاده بلند اقبال قرارنده تخت و دیهیم شاهزاده سلطان سلیم و سایر فرزندان را کمر بسته
روز تولد ایشان باقسام اجناس وزن فرمایند و باین وسیله چندین هزار بینوا و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و
باعث نجات جانداران شد و در بیولا بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افکند که اطفال را بعد از تولد در جای نگاه دارند
که اصلا آواز مردم بگوش ایشان نرسد و ملاحظه نمایند که آیا وقت گویایی هیچ حرفی از خود بر زبان آنها خواهد گذشت
یا گنگ مطلق خواهند بود و بنابرین در صحرایی که از معموره دور بود منزلی ساخته طفل چند را در آن جا بازداشتند و
جمعی از معتمدان را موکل فرمودند که دایه ها را بوقت شیر دادن در آنجا برده از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت حال
ظاهر شود و در السنه عوام آن منزل بگنگ محل اشتهار یافت و چون بچهار سالگی رسیدند و هنگام گویایی شد
حضرت بتماشای این پرورش یافتهای وادی بی زبانی تشریف بردند اصلا سخنی و حرفی از آنها ظاهر نشد و مثل گنگان
آوازها منحصر بی ارتباط حرف بر زبان میراندند ذکر تعیین فرمودن میرزا خان بن خانخانان باتالیقی شاهزاده
قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولی عهد اختصاص داشت چون او را بگجرات بسرحد تعین فرمودند

١

خاقان حقیقت شناس میرزا خان خانخانان خلف بیرام خان را که به این منصب عالی دانسته غرهٔ افتخار بخشید اگر چه بپایهٔ اجداد و بخت

بجوهر دانش و عقل کامل و فطرت بلند و تدبیر صایب آموز جهان دیده های دقیقه سنج است و انوار جهانگیری و جهانداری از

دریچهٔ ازل بر پیشگاه خاطرش پرتو افکنده و آن مسندنشین صدر دانایی را اکتساب فنون سلطنت با الهام غیبی بصفت [illegible] تکمیل خاقان

سپهرآستان بحسب انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن خانخانان او را بدین منصب والا سربلند گردانیدند و آن شایستهٔ خدمت

جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم اشرف نمود بدین سعادت کلهٔ گوشهٔ عزت بر آسمان شود و مراسم پا انداز و نثار و پیشکش

بتقدیم رسانیده سجدات شکر این موهبت عظمی بجا آورد و از قضاهای انحراف مزاج اعتدال سرشت آن حضرت از جادهٔ

صحت و شفا یافتن بقبض فضل حکیم علی الاطلاق بخشید فی الجمله درد شکم بهم رسید رفته رفته باشتداد و امداد انجامید

حکماء فرس برین بودند که بلغمی بجا بند و باید که رد الادرار اندک مرضی است چون ظاهر خواهد شد و هندوبان [illegible] همی بودند و

اختلاف این دو طایفه موجب تفرقهٔ خاطر اولیای دولت و تامل در ارتکاب دوا آشد تا آنکه آخر چون بیربر امداد و تشخیص فرمان

صواب نمود و رخصت معالجه یافتند و بعنایت ایزد سبحانه روز اول آثار صحت از وجنات احوال ظاهر گردید و در کمتر ایامی

مزاج قدسی بمرکز اصلی گرایید و خاطرهای پژمرده طراوت یافت و جارچمن دولت را غنچه های مراد شکفت و نقود نامحصور

برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک و عالمی برسم خورده انتظام پذیرفت سلامت همه آفاق در سلامت اوست

و مقارن آن سحاب جشن و آن شنبه آراستگی یافت و آن گرانبار دولت را به طلا و دیگر اجناس سنجیده نقود و مساکین

ضمن فرمودند و درین چنین ایام که گره از کارها گشوده میشد و دریای عاطفت و مرحمت جوش و خروش [illegible] گناه

شاه پارچان انجمنده حکم اطلاق فرمودند و موکلان زنجیر از پای او برداشته بسعادت زمین بوس [illegible]

هنگام راجه بیربل التماس ضیافت نمود شهریار کام بخش بنده نواز بقبول این ملتمس پایهٔ عزت او را برافراخت و آن

بسلند بنده خدمت پاره ارزادهای آن حضرت برسم نثار و پیشکش گذرانید شیر [illegible] در بیش انداخت بیربل از مصاحبان

بزم انس و محرمان انجمن قدس بود در شعر هندی و نزاکت فهمی و جدت طبع و فطرت بلند و مزاج دانی و شیرین زبانی

عدیل و نظیر نداشت حضرت خاقانی او را از حضیض خست بأوج عزت رسانیده در سلک ندما و مصاحبان خاص انتظام

بخشیده بودند ذات او بر همین است و در مبادی حال بنابر ادای عسرت روزگار میگذرانید و بعنوان شاعری و سخن

سنجی در مجلس بهشت آیین راه یافت و چون جوهر رشد و شایستگی خدمت در ذات بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید

وانعم

سکا
خروش داشت
رسانیدند

وا رفته کارش بجایی منتهی گشت که عشری بخشش او پانصد مهر و هزار مهر بود و بهار بیش ایام حکومت و حراست
پنجاب بعهده اهتمام راجه بهگونت داس مقرر شد و سعید خان را از آن خدمت معزول ساخته در حدود سنبل
جاگیر فرمودند آغاز سال سی و ششم [illegible] روز دوشنبه بیست و ششم صفر سنه نهصد و نود و یک
نیر عالم افروز بشرج حمل تحویل فرموده سال سی و ششم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی
آغاز شد و دولتخانه ابا اکبری زینت و فروغ بخشیده تا نوزده روز هر روز بشرف نظر خاص در کمال آرایشی
زینت یافت امرای عظام بقدر مرتبت و شایستگی خویش باضافه و منصب و التفات جاگیر سرافراز گردیدند و
از عظایم وقایع که در عنوان این سال همایون پرتو اقبال انداخت فتح ولایت بنگاله است بار سیوم و اجمال
این داستان آنکه چون خان اعظم میرزا عزیز کوکه کلتاش بتادیب باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک از درگاه
معلی رخصت شد پیش از رسیدن او جمعی از ارباب فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ همت
بهادران نصرت قرین بپاداش کردار رسیدند چنانچه مجملی در اوراق سابق ثبت ذکر یافت و صادق خان
برسم ایلغار خود را [illegible] رسانید و شاه قلیخان صادق و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکومک خان
اعظم تعین شدند و سزاولان بادشاهی اکثری از جاگیرداران صوبه الهآباس و جونپور و اوده را به بهار رسانیدند
و در اندک فرصتی لشکر عظیم در حاجیپور فراهم آمد خان اعظم خود با بسیاری از سرداران جانب بیار قدم همت
پیش نهاده براه گدهی شتافت و ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علی خان و سید عبدالله خان و کیچک
خواجه و بجانه قلی بیگ را از گدی بنده براه دیگر فرستاد و چون دران راه جنگل بسیار و مغاور تنگ بود و عساکر منصور
بصعوبت طی مسافت می نمود و در منگیر لشکرها یکجا شد و از حدود کهل گانو ترسون خان و شاه قلی خان محرم و میرزاده
علیخان و شیخ ابراهیم و رای پتر داس الطرفین متعلق تعین فرمود که بکلو منزل پیشتر میرفته باشند اگرچه شرف الدین حسین
میرزا و بابا خان قاقشال قبل ازین راه فنا پیش گرفته بود و اما جماعی کابلی یادگار بودند و ایشان در تهیه اسباب زوال
و صفیه بادغی میکشیدند از هیبت سطوت عساکر اقبال نخست با قتلوی افغان که ولایت اودیسه تصرف
داشت و بحسب جمعیت و تعداد بیشتر جمیع ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار کرده که قرار داد که چون افواج منصور
نزدیک رسید خود را ملحق سازد و بعد از ان بکهوره گهات رحبه جهاری و میرزا نجک و دیگر قاقشالان را

مطمئن خاطر گردانیده همراه گرفت و بعضی تیلی آنها اهل و عیال خود را در انجا گذاشت و با غیان تیره رای جمعیت کرده لکانی گنگ آمدند

و بهادران نصرت قرین بکذری رسیده آن محکمه را که بمنزله دروازه بنگاله است بسهولت مفتوح ساختند و بنیروی اقبال روز افزون

ترتیب افواج نموده در برابر غنیم صف آرای گردیدند و بر کنار کاتی گنگ مورچلها تقسیم فرموده مستعد قتال جدال گشتند و چون

از طرف قتلو دل نگرانی بود و زبر خان با سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و شیخ محمد غزنوی و خواجه عبدالحی و دیگر کومکیان قریب

چهار هزار سوار بجانب ملکته و ستاره و بام سرد باد دوازده کروهی معسکر اقبال تهانه ساخته فرود کش نمودند و همواره از

جانبین تیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد و چون چند برین وتیره گذشت اعیان لشکر فیروزی مند خاطر گشته از کثرت

غنیم و التماس کومک عرضداشت بمیرزا خان خان خانان و زین خان کوکلتاش و اسماعیل قلیخان و مخصوص خان و مطلب خان

و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه و جهد بیگ و میر ابوالمظفر و میر معصوم بکری و دیگر بهادران کار طلب بکومک تعین شدند

و هر کدام را با اسپ و خلعت سرفرازی بخشیده بسرعت تمام رخصت فرمودند و هنوز امرا از دار الخلافه بر نیامده بودند

که مژده فتح و فیروزی مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص گردید و شرح این بر رسم اجمال آنکه چون ایام تقابل فریقین

بامتداد انجامید و از جانب مخالفان آثار غلبه قدرت بظهور میرسید اولیای دولت روز افزون بباطن

قدسی مواطن آن حضرت متوجه شده انتظار لطیفه غیبی داشتند و درین حال قاضی زاده که از عمده‌های ارباب بغی بود

با کشتیهای پر توپ و تفنگ از فتح آباد آمده اعلام نخوت و استکبار برافراشت قضارا توپی از کمینگاه اقبال

بان سیاه بخت رسید و رخت حیات بسیلاب فنا داد و عاصی کابلی کالاپهار را بجای او نصب فرمود و در این

روزی بتوپ دیگر خرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان و خالدین که غبار نفاق مرتفع شد

و اولیای دولت فرصت یافته تصفیه قلوب و خاطر دلجوئی الحق مردم بسیاری از وحشت گزینان رمیده خاطر را دلاسا نموده

در زمره دولت خواهان منسلک ساختند از جمله خالدین بعهد و سوگند آمده دید و میرزا بیگ قاقشال و جباری و

دیگران غایبانه قول و ایمان گرفته قرار دادند که بالفعل ترک همراهی باغیان نموده خود را با اهل و عیال رسانند و از آنجا

خاطر وا پرداخته بمعسکر اقبال شتابند عاصی کابلی و سایر باغیان برگشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سراسیمه شده عنان

از دست داده بهزار سراسیمگی روی بوادی فرار نهاده اواره دشت ادبار گردیدند و مجددا ساحت آن ملک از اخبث

ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم بسجده شکر این موهبت عظمی بجا آورده حقیقت کارنامه اقبال بسده

[illegible]

سبیل ملاطفت عرضداشت نموده مجملا عاصی کابلی فرار بر قرار داده راه هزیمت پیش گرفت بسرعت هر چه تمامتر خود را بسرگاه
قاقشالان رسانید که هم جرأت اهل عصیان نماید و هم انتقام خود از قاقشالان کشد میرزا محمد قاقشال خود از راه دوستی ره
وراداورا ابجا ساميش رسانیده بود از جانب خاطر مطلبش ساخته بمقابله دیگر قاقشالان شتافت و اتحاد در نواحی گهوره گهات آماده
کارزار گردیدند و عاصی کابلی گهوره گهات را تاراج نموده بمدافعه ایشان همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی
منکلی و سکندر چلیبی تخمینا تا چهار هزار سوار بسرکردگی ترسون خان بکومک قاقشالان تعین فرمود در وقتی که کار بر ایشان تنگ شده
بود افواج منصوره رسیدند و باغیان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین بگهوره گهات
نزول فیروزی فرمودند میرزا ابک و خالدین و زبیر چیمن بموجب قرار داد آمده پیوستند و استیصال عاصی و سایر اهل فساد
بر خود گرفته بقفای منی شتافتند و چون خان اعظم ساحت آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و فساد پاک ساخت و عاصی
کابلی آواره بادیه عصیان گردید عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس نمود که آب و هوای آن ملک بمزاج من سخت
گرانی میکند و اصلا بطبیعت من راست نمی آید اگر یک چندی در پنجاب بسر برم محتمل که بزلال تمام دریا گلن صحت من راه یابد خاقان مهربان
دل رعایت عاطفت حکم فرمودند که اگر یکی از امرای لشکر ضبط آن ملک بر ذمت همت خود لازم شمارد و او را الکا داشته
خود بولایت بهار آید و الا روزی چند توقف نماید که شهباز خان را بحکومت آن دیار تعین فرموده ایم متعاقب میرسد و شهباز خان
بانواع مراسم و نوازش سرفراز شده با جمعی از مردم تیک بصوب ... و متقارن اینحال امیر فتح الله شیرازی بسعادت
ملازمت خاقان سکندر نشان فرق عزت بر افراخت تعریف و توصیف آن علامه الزمانی سر تا پا به سحر داشت علامی
شیخ ابو الفضل که در تمیز و تشخیص جوهر دانش یگانه روزگار بود در اکبرنامه نوشته که اگر کهن نامهای دانش به نیستی سر در شود
امیر فتح الله تواند که اساس نو بر نهد و بران چیزها از رو بیفزود و الله که بمیامن تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و
مدارج والا ترقی و تصاعد نموده و ظاهر او از باطن او معمورتر شد از وقایع این سال تعین فرمودن اعتماد خان بحکومت ولایت
گجرات چون امری در ازل رقم زده کلک تقدیر شده باشد ناگزیر تو قتش از نهانخانه بطون بعالم ظهور جلوه کند و
پیش از وقوع آن اسباب فراهم آید چنانچه فرستادن اعتماد خان باتالیق گجرات عمده اسباب شورش آن دیار شد
مجملا خاقان شنوده حصال ورایکام تسخیر گجرات او را اینبود بحکومت آن دیار امیدوار ساخته بودند در سولا که شهاب
الدین احمد خان بحکومت آن ملک عز امتیاز داشت اعتماد خان ببعضی از مقدمات کفایت امیر بعرض مقربان بساط

غوث رسانیده اظهار دولت‌خواهی و تعهد فزونی و جمع کثیر معموری نمود و آن حضرت از کمال لطف و عنایت
و مرحمت او را بحکومت و حراست الملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از آن تا چند دولت‌خواهان بعرض رسانیدند
که ضبط ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرون است چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرف
ایشان نفرموده با بالیب گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابوتراب به امینی عرا امیناب یافت و خواجه نظام
الدین احمد را بخشی و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توقبای و میر محب الله
و میر شرف الدین و میر صالح و میر هاشم و شاه بیگ و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال بهکری و سید
ابواسحاق و قسیم الملک آقا و پهلوان علی سیستانی بهمراهی او مقرر شدند و بانعام سروپا از خلعت و اسپ
سرفراز فرموده بدان الصوب رخصت فرمودند و کرم علی شهر رمضان داروغه خوشبوی خانه که از خانه‌زادان معتمد مزاج
فهم است به آوردن شهاب الدین خان تعین شد که چون اعتماد خان به احمدآباد رسد او را بدرگاه معلی آورد
هم درین ایام میر شریف کولابی از جانب نظام الملک با دیگر ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده
سعادت زمین بوسی دریافت ذکر بعضی از سوانحات چون خان اعظم با دیگر دولتخواهان با عصیان تیره بخت
را شکست داده بدار الملک بنگاله درآمد و عاجی کابلی آواره دشت ادبار شد روی همت باستیصال
قتلو نهاد و او را از راه گریز در آمده برسیل وسایل سلسله جنبان آشتی گردید و عرضداشت بدرگاه
سلیمان جاه فرستاده بوسیله مقربان بساط عزت التماس استعفای جرائم نموده و فرمان قضا جریان بنفاذ
پیوست که اگر اولیای دولت قول او را بافعل موافق و گفتار را با کردار مطابق دانند در سلک بندهای منتظم
ساخته او و لبه را البطول او مقرر دارند درین وقت خان اعظم بموجب حکم جهان مطاع از عنان معاودت
بدار الملک بهار منعطف گردانید و صادق خان را سپهسالاری آن لشکر بازگذاشت و از برکاری بعضی نقد
علی دارانه در میان آورد و ارادهای فوز از کار نیکی نهاد خاطر ساخت لاجرم وزیر خان را سپهسالاری مقرر
فرموده خود بجای پوپر مراجعت نمود و از رضی او قتلو خان جمع شده بار دیگر از خود رفت و صلح را بهم زد از بلند همتی
و رزاری منکر دلیتر طراری دور از معامله و خواهشهای بی حساب و الو داد اسیر آشنایی واقف نبوده
سر از صلح باز زدند و از پیش بود عطای العزم رزم شتافته در نواحی بردوان نشر سلیب صفوف پرداختند و از رواه

۱۰ ماه حکم

باز حیله و ساز در شکست گروهی معسکر اقبال عنان باز کشیده مجدد مقدمات صلح در میان آوردند و امرا غافل از زیتونبک او
هر که سزاوار و مبدلی بود دیگر مجال اسرار او دلیه افزوده مقرر ساختند که در زمره دولت خواهان منتظم بوده قدم از اطاعت و فرمان
بیرون ننهد برادرزاده خود را با مبلغی لایق به درگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول و پیمان وا نمود که اگر صادق خان با چندی
از عسکر بیاید و من نیز با دو سه کس در برابر ایستادم و از جانبین خاطر اطمینان پذیرد و نیز خود را با فیلان هستی نامی و نقود
اجناس روانه درگاه می سازم صادق خان که در مصالح دنیوی و تدبیرات ملکی تمام عیار بود با حسن حزم و احتیاط داشته
باین معنی راضی نشده و قرار داد که چون آن جماعه را نسبت ارادت به سادات بخاری است شیخ فرید بخشی که از اعاظم این
دولت است با نجا رفته ارکان صلح را بعهد و پیمان استحکام بخشید شیخ نیز از اخلاصی که بصاحب خود داشت قدم جرات
پیش نهاده و حسن خان و سید قاسم و سید عبد الهادی و محمود خان خواص با او مرافقت نمودند و چون بجای معهود رسیدند
اثری از آن قرارداد ظاهر نشد جمعی که از جانب قتلو آمده بودند بملایمت و زیتونبک شیخ را تا دایره قتلو بردند و آن سیاه
باطن بظاهر گرم خوئی و تواضع مفرط نمود و همگی مقصد آنکه چون مجلس با خر رسد و شیخ بخیمه خود رود و جمعی از اوباش افاغنه
از کمین غدر بر آمده کارش بانجام رسانند اما شیخ از صفحه پیشانی ارباب فساد و نفس باطن آنها فرو خوانده بعالم نفرش در یافت
که اکنون غلط محض بوده و رفته رفته از روش مکالمه دیگر افغانان آثار معدلت و شورش مشیر ظاهر شد چون روز باخر رسید
شیخ بعزیمت رفتن جابرسته متوجه قلوخانه گردید و افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر بر افراختند و چندی از همراهان
شیخ در آن معرکه بقتل رسیدند اگرچه مشیر تمام اسپان را نیز تاراج برده بودند اما انباری شیخ در گوشه ایستاده بود شیخ خود را
بفیل رسانیده بسرعت متوجه دایره شد بحسب اتفاق بر فیل از غوغای مردم و هجوم عام رم خورده بیراهه شتافت و چون تاریک
شده بود مخاذیلان به غلط اگر دیدند و این از اسباب نجات شد در سوقت چندی از ارباب غدر خود را بفیل رسانیده
تیراندازی مقید شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته در آن شب تاریک پیاده سر در کم قدم براه نهاد و مخالفان بگمان آنکه
شیخ در انباری است بطرف هجوم آوردند و در آن سراسیمگی یکی از ملازمان شیخ در جایی نشسته است خود را کشتند و شیخ بسدره توفیق
ایزدی بسلامت به اردو پیوست و دیگر رفقا اکثری زخم شدند و بحال تباه از آن ورطه هلاکت هم جانی بساحل سلامت
رسانیدند و امرا بر حقیقت غدر آن باطل ستیز آگاهی یافته ملتفت قتال و هزیمت افواج پرداخته از آن منزل کوچ کردند
و در دو کروهی غنیم عرصه مبارزت آراستند قتلو خود بیکی قلعه ساخته قدم ضلالت افسرده بود و جای دیگر سپاه در گوره
حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت بخت صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر بهادران جان فشان بعزم رزم بهادر

شتافته مژدات نمایان ظاهر ساختند و نیروی اقبال روزافزون آن حصار را گرفتند و بهادر گریخته خود را بقتلگور رسانید و روز دیگر
امرای عظام بمحاصرهٔ قلعه که قتلو در آن جا بود پرداختند اگرچه مخالفان تو بهادر در حصار برده اسباب قتال و جدال مهیا داشتند
و جنگ عظیم در پیوست اما با اقبال روزافزون و دولت خداداد و شمشیره کردن تا کی و چند آخر بهادر جان کندن
راه هزیمت پیش گرفت خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیختند و چون لشکر را اسیر و بسیار روی داده بود و اسباب [illegible]
خورده بتعاقب نتوانستند شتافت و از همان منزل عرضداشت مشتمل بر کیفیت احوال و ظهور لمعات اقبال بدرگاه
سپهر اشتباه ارسال داشتند و از سوانح این ایام گذشتن برهان الملک است پدر کلان سلاطین نیاه او پسر خورد حسین
نظام الملک است چون حسین از دار فنا بعد از سرای بقا رحلت نمود مرتضی پسر کلان او بخطاب نظام الملکی
و جهانبانی بر کله گوشهٔ عزت برافراخت اما چون مادرش مدار حل و عقد سلطنت از پیش خود گرفت
و برهان الملک را صحبت گرامی و عزیز نمی‌داشت بعد از یکچندی بتحریک ارباب فساد و خوش آمد گویان بد نهاد در
برادر را گرفته هر کدام را در قلعه محبوس ساخت و چون مدتی برین گذشت مالیخولیای بر مزاج او غالب آمده و
خلوت دوست و رفته رفته در اختلاط بر روی مردم بست و حسین نامی را که در مبادی عمر حریف بازی او بود
و از خوردی با او کلان شده بخطاب مصاحب خانی اختصاص بخشیده و مدار مهمات مالی و ملکی بقبضهٔ اقتدار
و اختیار او سپرده و آن تنگ حوصله کم فرصت در نهایت استکبار و نخوت روزگار بسر برده غیر از خودی موجودی نمی‌شمرد
چنانچه بعضی را گمان آن که مرتضی رضای بقضای حق داده باشد تا آنکه حسین بجنگ برید متوجه شد و نظام الملک نیز
متعاقب او از ملوت برآمده بامداد او شتافت در موقف مخالفان برهان فرصت یافته او را از قلعه برآوردند
و او صلاح وقت منظور نداشته بی اعتدالی پیش گرفت و از تنگ چشمی نظر بر مال مردم دوخت و در اندک مایه دلها را
بجانب خود کشید خاطر بار او وحشت گزیدند و نظام الملک ازین شورش آگاهی یافته بقدم استعجال معاودت نمود
همان روز که برهان می‌خواست شهر را بخود در آرد رسیده و تنگ تفرقه در جمعیت برهان افتاد و نظام الملک بجهت امتحان
و ضمیر فهمی با مردم خود گفت که مدتیست که از روی آرزو که دل از تعلقات ظاهری واپرداخته گوشهٔ عزلت اختیار کنم
چون برادر من ذوق حکومت آرزوی این کار دارد چه بهتر که شما دست از من بازداشته او را بسری بر گزینید اعیان دولت
او در جواب گفتند که بالفعل مناسب دولت و صلاح وقت در آن است که بیگانه فتنه جویان و او با ایشان تنگ نشود
بعد از آن هرچه لایق باشد بعمل خواهد آمد نظام الملک از قرار داد مردم مطمئن خاطر شده روی همت بدفع و مقابله

برهان الملک و

برهان الملک و سپر آنان او نهاد و چون دلها از اطوار و اوضاع برهان رمیده بود کار بجنگ نرسید و اکثری قول کرفته بسر وقت نظام الملک
آمدند و ناکام فرار بر قرار داده راه هزیمت پیش کرفت چندی در پناه راجه بیجانگر بسر برد و از انجا نزد عادل خان شتافت
و چون در انجا نیز کاری نتوانست ساخت ملیبار چوکیان بار با جمد اماد او آمد و در کوشه پنهان شده خواست بفریب و افسون جمعی را که خود
یاور ساخته متنوّیه بنشیند در اندک روزی پرده از کار او برداشته شد و بهزاران تنگی و دشواری خود را بولایت بهرجی راجه
بکلانه رسانید و از انجا به بندر بارمیش قطب الدین خان رفت با عانت و بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه
نهاد و درین تاریخ بسعادت استان بوس عز افتخار یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ کردید و خاقان کیتی الا احسان بانواع
نوازش و مراسم دلجویی فرمود و از انچه در خیال او نکذشته بود بمنصب حاکی سرفرازی یافت و از غرایب انکه پیش ازین بدو سال تحفه
بدرکاه معلی آمده خود را برهان وانموده بود و میر جمال الدین حسین انجو که بهمشیره برهان در خانه اوست بعد از اسباب و علامات و
براهین تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و تواضعات بجا آورد و درین وقت که برهان الملک حقیقی بدرکاه آمد
هر روز مراحم شایسته بخصوص فرمودند اگرچه ان کذاب اول بخیره چشمی و بیحیائی بسیار ظاهر ساخت که مکر بحرکی و دراز نفسی کاری
از پیش برد لیکن از انجا که دروغ را فروغی نیست خصوص در مجلس چنین پادشاه عالی شان و معهذا که خود بدولت متوجه تمیز
و تشخیص باشند ناکزیر سر خط راستی نهاده اقرار آورد که من بنده فلان و کهینی ایم که خطاب حکیم الملکی داشت و مادر برهان الملک
مرا بفرزندی برکزیده که در و چون مجلس بآخر رسید از فرط توهم و بهراسی که برو مستولی شده بود راه دورستی کریز پیش کرفت
و متفحصان آورا از راه دار الخلافت اکره کرفته بحضور آوردند و مخصوص زندان مکافات کردید و از وقایع سرانجام فتین
عرب بهادر است که بتیغ همت بهادران عرصه جلادت در اوراق سابق مجملی از احوال او نکاشته کلک وقایع نویس شده
القصه چون بان جسرام بمکان در حدود سنبل شکست خورده بصوبه بهار شتافت یکچندی در حدود ترهت و چوپارن
بناحیت و تاراج رعایا و ایرو شتان روزکار کذرانید چون خان اعظم از بنکاله بیهار آمد بجانب نقشابرک را با فوجی بمالش
او تعیین فرمود و متعاقب خود نیز بدان جانب روی همت نهاد ان باطل ستیز تا فوج متقلا خبک کسیره شکست خورده
و راه اوارکی کرفته خود را بحدود جونپور رسانید و چون صورت حال بمسامع جلال رسید راجه تودرمل بفرمان پادشاه به
بسر خود را بهه و تادیب او فرستاد و ان تباه بخت تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال و کریوه های دشوار
پناه برد و شمه احوال او در جای خود نوشته خواهد شد و از سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است
در قلعه رنتهنبور او قدری از علوم ظاهری بهره ور بود و در بدایت حال به شیرین زبانی و خوش طبعی در زمره مقربان بساط

عزت راه یافت و چون بصدارت ولایت گجرات رخصت شد و از نفس پروری و هوا پرستی در آزار دلها کوشید و گروه
گروه مردم از و بفریاد آمدند باد شاه عدالت بارگاه رقم عزل بر صفحهٔ حال او کشیده بدرگاه طلب فرمود و بعد از ثبوت
جرایم در قلعهٔ رنتهنبور محبوس شد و هم در انجا مدت عمرش بسر آمد [illegible]
و نوکران شهاب الدین احمد خان چون حکومت گجرات باعتماد خان تفویض یافت جمعی از نوکران شهاب الدین
احمد خان که خالی از شورش و بدذاتی نبودند بخاطر آوردند که چون بدلی جاگیرهای نقد داشته ایم در توقف خان خود بخرج
راه امداد نخواهد کرد و از اینجا بدرگاه رفتن و در انجا بسامان مداخ رسانیدن و مدتی انتظار جاگیر کشیدن صعوبت تمام دارد
همان بهتر که خود را مظفر رسانیده او را بسر احمد آباد آوریم و ابواب فتنه و شورش مفتوح گردانیم شاید کاری
از پیش برود و چون اعتماد خان بگجرات پیوست او نیز بدلاسای این مردم نپرداخت و فتنه جویان واقعه طلب
فرصت یافته بهمان عزیمت شتافتند اکنون مجملی از سرگذشت مظفر با که بر وفق است در بدایت حال اعتماد خان
او را بفرزندی سلطان محمود در زبان زد روزگار ساخت و چون موکب اقبال به تسخیر گجرات نهضت فرمود در آن
نورس بدست بهادران نصرت قرین افتاد و بکیچندی حواله کرم علی داروغهٔ خوشبوی خانه بود و بعد از ان او را
نزد منعم خان خان خانان فرستادند و چون خانخانان رحلت نمود باز بدرگاه آمد و حکم شد که خواجه شاه منصور
دیوان او را نظربند نگاه دارد در ان چند روز فرصت یافته بجانب گجرات گریخت و خود را بسر زمین [illegible]
بسلسله رسانیده در پناه او در آمد و چون قطب الدین محمد خان لشکر بر سر او کشید باز در انجا نیز نشوانست بود بجانب
جونه گده شتافته و در حمایت لونه کاتی خزید و درین هنگام که اعتماد خان بگجرات رسید و شهاب الدین احمد خان حسب الحکم
متوجه درگاه شد میر عابدین و حاجی سپاه و خلیل بیگ و میرک بیگ و یوسف و میرم بیگ از ملازمان شهاب الدین
احمد خان که سرعده ارباب فساد بودند بطلب مظفر شتافتند این جماعه اول در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند
و در ایام بغی های میرزایان شمشیرهای نمایان زده بودند چون حرص صحبت تیره رایان حق ناشناس نشد باد و غبار فتنه
این جماعه در احمد آباد فرو کش نمودند و هر کس از درگاه بحکومت گجرات تعین میشد ملازمت او اختیار کرده روزگار
میگذرانیدند چنانچه یکدفعه حقیقت حال آن جماعه بعرض همایون رسید و شهاب الدین احمد خان فرمان شد که تنها
را از ملک گجرات برآورد و چون در ان زودی موکب اقبال بتسخیر کابل نهضت فرمود و رایات جلال
به جدود دور دست شتافت شهاب الدین احمد خان صلاح وقت در اخفای این حکم دانسته بدلاسا و دلجوی

۱۹ [illegible] منصب

واضافهٔ منصب مواجب آن بهار اخر شد مدتی هست تا آنکه اعتماد خان بحکومت احمداباد رسید و شهاب الدین احمد خان بحکم
اشرف روانه درگاه معلی گردید این شوره پشت چند که همواره از افعال گذشته متوهم می بودند و روی آمدن درگاه
نداشتند سررشته اسباب فساد همت شده از شهاب الدین احمد خان جدائی گزیدند هر چند صلاح اندیشان حجت تدبیر
به اعتماد خان نمودند که چون هنوز کمک از درگاه نرسیده لابد آنکه حاکم شهاب الدین احمد خان را بر جا داشته زری چند
باتفاق او ضبط نمایند تا مبلغی از خزانه برآورده بدلاسای مردم و نگاه داشتن نوکر بردارد تا این فتنه فرو نشیند و رخنه در
ارکان ملک راه نیابد و اهل فساد بطمع زر از فکرهای باطل باز آیند اعتماد خان باین مقدمات نیز درخت و جواب داد
که آغاز فتنه از ملازمان شهاب الدین احمد خان شده او تسکین این شورش خواهد کرد و چون شهاب خان قیدی لی دو منه رفت
اهل تشویش بر حوالی احمداباد کمین فتنه گشاده پرده از روی کار برگرفتند و از همه جانب آتش فتنه و شعله شورش مرتفع شد شهاب خان
در ولایت گجرات هفتاد و هشتاد جا قلعه و حصار ترتیب داده تا بخانت نشانیده بود که حواشی ملک از آسیب کولی و
گراس و سایه ارباب فتنه محفوظ و مصون باشد درین وقت که شهاب خان از شهر برآمده عازم زمین بوس گشت ملازمان
او از تهانجات برخاسته شدند و کولی و گراس فرصت یافته تهانجات را ویران ساخته و سر بنقض فساد برداشته آغاز تاخت و
تاخت نمودند اعتماد خان چاره وقت دران دید که خود در عقب شهاب خان را برگرداند هر چند ارباب صلاح مانع آمدند
که درین هنگام شهر را خالی گذاشتن و خود در عقب رفتن خوب نیست او از غایت اضطراب با میرابوتراب و نظام الدین احمد
شب روان شد دران تاریکی و سراسیمگی راه بر غلط کرده و سرگردانی بسیار کشیده دم صبح بقصبه کری رسید و با شهاب
خان ملاقات نموده بگفت و شنود بسیار قرار داده که جاگیرهای او بدستور قدیم برجا باشد و دو لک روپیه برسم مدد خرج
نقد از خزانه باو بدهد شهاب خان باین شروط عطف عنان نمود و چون بهشت کروهی احمداباد رسیدند نظام الدین
کنبو و میر معصوم بکهری از شهر آمده نمودند که قرار داد اهل فساد چنان بود که بجانب کنبهایت شتابند لیکن از برآمدن
اعتماد خان و خالی شدن شهر قدم جرات و تهور پیش نهاده به شهر درآمدند و پهلوان علی سیستانی کوتوال
شهر بر خاک هلاک افتاد و خانمان مردم بتاراج حادثات رفت و طوفان بلا در شهر طغیان کرد فتنه شهاب خان
و اعتماد خان و دیگر اعیان لشکر سر بجیب تفکر فرو برده بعد از گفت و شنود بسیار قرار دادند که در کنار دریای سابرمتی
فرود آمده بنامه و پیغام جمعی را که بادی و بانی این فتنه شده اند بجانب خود کشند و درین صورت تفرقه در جمعیت
مخالفان اندازند و با آنکه بعضی از خیراندیشان را سنت فکر صلاح دران دیدند که چون ارباب فساد در شهر پراکنده شده

تاراج مشغول اند بهتر آنکه فوج آراسته روی همت بشهر نهیم و هنگامه آنها را برهم زنیم سودمند نیفتاد و چندان تامل و مکث
واقع شد که مخالفان خود را جمع ساخته از شهر برآمدند و ناچار شهاب خان نیز بترتیب صفوف پرداخت و اتفاقاً وقتی
که افواج در برابر هم رسیدند مصطفی شروانی و حاجی بیگ اوزبک و پاینده بیگ ککر و صالح قندوزی و خضر خواجه با جمعی از
حرام نمکان خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته با قریب پانصد سوار روی بفوج مخالف نهادند و هنوز از جانبین دست
بآلت قتال نبرده بودند که جمعی از اوباشان تیره رای بیابان آب گذشته بر اردو ریختند و مردم دو گروه شده بفراهم آوردن
ره و زاد خود پرداختند و در یک لمحه از جمله هفت هزار سوار که همراه شهاب خان بود بجز معدودی از [illegible] و اقربای او
کسی بگرد او نماند و در بین شورش یکی از نوکران حق ناشناس تیر بر اسپ او و شمشیری رسانیدند و بندوقی با اسپ او رسانیدند
و اسب از پا درآمد و خود هم پیاده شد یعنی از خبر آمدن شان او بهجوم آورده سوار ساختند و بهزار تردد و سعی از معرکه برآوردند و
چون ارباب فساد و گرم تاراج بودند تعاقب نپرداختند و در بین راه مردم شکست خورده از اطراف آمده بشهاب خان
پیوستند و مابین سه صد سوار بر گرد او فراهم آمد و در آنجا عنان سرعت باز کشید و مظفر در احمدآباد بکام دل نشسته بتقسیم
جاگیر و منصب پرداخت و خطاب امرای عظام بتلفظان حرام نمک نامزد ساخت عابد بدخشی خانخانان خلیل بیگ
خان زمان میرک بلامن اتکه خان میرک بدخشی خان عالم علی بهارکی کلاخان شاه میرزا نورنگ خان نور قزلباش فراغت خان
محمد امین بدخشی مخصوص خان پاینده محمد ککر [illegible] خان جهان میر عبدالله آصف خان و میر نجم صالح بدخشی مظفر خان
و دیوان ایوب ابوالفضل خان و مشرف دیوان شاطر محمد نعمت خان میر سامان القصه [illegible] چند ایلی [illegible]
و بادی سهادن گوفت و مخاطبات امرای بادشاهی را که هر کدام بمعاش عنایت آن حضرت حکومت
مسلک گجرات ملکی دار[illegible] تا سامانش تعیین نمود روزگار باندک فرصتی این معرکه را درهم نوردید
هر کدام را بتدبیر حالی آواره بعوالم نیستی گم دانید در وقتی که سخن از تعین منصب و جاگیر میکند نشست
پاینده محمد بیگ ککر و شمک حرام نمک [illegible] منازعت نمودند و فتنه عداوت علم شد
و شمک حرام نمک خطی از جانب او بشهاب خان نوشته و مهر دار او را از رفیقه آن نوشته را
بمظفر رسانید و مظفر غوری برآمل نموده پاینده محمد را از جملهای نقدان [illegible] فرزین حال
شیر خان فولادی از سورت آمده پیوست و چون مظفر از قطب الدین خان توهمی داشت و
نوکران حق ناشناس او [illegible] مکتوبات نوشته بتحریک آمدن مینمودند از احمدآباد [illegible] خود بجانب

شتافت [illegible]

شتافت و شیر خان را با فوجی بجانب پتن روان ساخت و درین شورش و هرج سید دولت که از غلامان
ملک شرق گجراتی بود فرصت یافته با جمعی از اوباش بر کنبایت تاخت و خواجه عماد الدین حسین عامل کنبایت
چاره ندیده ابو علی بیک از خزانه بندر بر آورده بجز دستی و پای مردی خود را بقلعه بروچ نزد قطب الدین خان رسانید
معه بدانسید دولت دست تطاول و تاراج گشوده قریب چهار لک روپیه بتصرف آورد و حصه
از آن بمظفر داد و در زمره اعظم ارباب فساد منتظم گشت و چون صورت حال بمسامع جلال رسید خاطر
قدسی مظاهر که مورد الهامات غیبی است در فراهم آوردن سرانجامهای آن ملک و صلاح
ملکیهای آن دیار توجه فرمودند و میرزا خان خلف بیرم خان را که بتوجهات ظاهری و باطنی آن
حضرت مرتبت یافته بود با لشکر عظیم بآیین خدمت عالی نامزد فرمودند و سید قاسم و سید هاشم
بارهه و شیروی خان و رای درگا و رای لونکرن و میدنی رای و سادات بهادر و درویش خان و رفیع
سربدی و شیخ کبیر و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان خاصه را بهمراهی او رخصت که از
راه راست بمقصد شتابند و قلیج خان و نورنگ خان را حکم شد که امرای مالوه را همراه گرفته
بدان صوب روی همت نهند و بقطب الدین خان فرمان شد که میرزا خان با افواج قاهره باستیصال ارباب زوال
رخصت یافته اگر با رسیدن او اطفای نایره این فتنه تواند نمود بهراینه مورد الطاف خسروانه خواهد شد و الا
چون میرزا خان با افواج گیتی کشا بدان حدود برسند باتفاق دولتخواهان بطاق همت دافعه
بجنگ کشتها بسته مقصد رضای خاطر شاهنشاه شود

ذکر شورش گجرات و هرج و مرج آن صوب و فرستادن میرزا خان بجهت دفع فتنه و آشوب

چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی
بطلب شهاب الدین احمد خان تعیین شد جمعی از قلیچیان و اقطاع طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزا را مالک
داشتند و بعد از استیصال ایشان جاری شده در شهر احمدآباد فرو کش کرده بودند و هرکس بحکومت آن ملک می‌شد
بنوکری او شده روزگار بسر می‌بردند و سوانح اشتها از حسرت هلاک فتنه و فساد بودند چنانچه یکدفعه در ایام حکومت وزیر خان
ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم ساخته و شهاب الدین احمد خان نوکر شده آتش فسادی که مشتعل شده بود
با بیاری تدبیر فرونشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که نهار

امثال این مردم را در آن ملک نگذارد که هیچ وقت منصوبه‌ها ساز ندهند و از نوکری خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمد و قابل کمکش
نگاه دارد و در حال استعجال موکب به تسخیر کابل نهضت فرموده بود و شهاب الدین خان صلاح وقت در اخراج اینها ندیده
و بلکه بر منصب و جاگیر این جماعه افزوده اقسام دلاسا فرمود و در این وقت که اعتماد خان بحکومت آن ملک اختصاص یافت
مجدد از باب اخراج اینها تاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب رسیده بود و اندیشه کار خود داشتند و میر عابد که
سر حلقه ارباب ضلال بود با یوسف محمد بلخی و خلیل بیگ بدخشی و میرم بیگ و میرک اچوق قرار دادند که پیش از رسیدن
اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را باتمام باید رسانید و مظفر را بسرداری گرفته احمدآباد را متصرف باید شد
و حصار احمدآباد را بنام مفسدی که داخل این جماعه بود شهاب خان از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت و چون شهاب خان
دل از حکومت آنجا بر کنده بود چنانچه باید در مقام بازپرس و تحقیق این معامله نشد اما خلیل بیگ و محمد یوسف نعام
گذارد که شما از شهر برآیید و در اینجا نباشید و اینها این معنی را از مفوضات کار خود دانسته کینه ما ترکه سابقا بجانب اینها
بود در سینه ترتیب اسباب فتنه بر داشتند و ملاقات مظفر نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد
که سر حلقه بی دولتان بود بظاهر در خدمت شهاب خان چنان می‌نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و
بباطن در انحراف قلوب و بد راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغل بیگ و وفادار و تیمور حسین و سکندر که
از عمدها بودند با خود متفق ساخت در این وقت اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم دیوان به پتن
رسیدند و کرم علی که بسر اولی شهاب خان آمده بود با قابل وکیل اعتماد خان باحمدآباد پیوست و شهاب خان
باتصال فرمان عالی و اسب و خلعت شاهانه باتفاق کرم علی بار بشهر در آمد و چون بر مضمون حکم اطلاع یافت در همان مجلس
کلید دروازهای حصار بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود و آغاز خلل از تیهسم خوردن
تهانجات شد که شهاب خان فرمایش داد قلعه کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود همین که مردم او برآمدند کولی و گراسیه
اکثر قلاع را ویران ساخته سر بشورش و فساد بر داشتند و شهاب خان از احمدآباد برآمده در عثمان‌پور نشست و مقارن این
اعتماد خان و شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر در آمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نام برده شد قریب پانصد
سوار همراه آورده بر سر پال ستوه منزل گزیده با اعتماد خان اعلام فرستاد که از بی‌رضایی همراه شهاب خان بدرگاه نمی‌توانیم رفت
اگر بدستور سابق جاگیرهای که شهاب خان بما داده بود مسلم میداری بخدمت آمده لوازم نوکری بجا می‌آریم والا سر براه صحرا ای

او از پی

آوازی که می‌باشیم اعتماد خان در جواب نمود که این بخت برگشتها بشما نخواهم میتوانم کرد اما از جانب خود بدانچه مقدور باشد
رعایت خواهم نمود این بخت برگشتها از جواب اعتماد خان مایوس مطلق شده برکنه ماتر نزد خلیل بیگ و میر محمد یوسف
شتافتند و یکفانه ارباب فساد دیگر می‌بدر رفت چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه تعین شده بودند رسیده بودند
اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب خان را برگردانیده روزی چند نگاه دارد و با مداد و اعانت او در استیصال
معاندان دولت همت گمارد باین قرار داد شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین بخشی نزد او رفته استظهار نمودند
شهاب خان در جواب گفت که ظاهر است ملکت بی جمعیت نیک صورت نپذیرفت و این مفسدان همان جاگیر که داشته‌اند
بالفعل تسلی میشوند لایق آنکه مجال جاگیرهای قدیم ایشان را دستور بحال خود دارند تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بحکم جاگیر
نمیتوانند نخواه نمود درین وقت که هنوز سرداران مفسد در میان آنها بهم نرسیده و خود را خوب جمع نساخته‌اند و کثرت
عام شده فوجی از مردم ما را و خود را بر سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازند اعتماد خان
گفت که بالفعل بشما فرستم مراجعت نمایید بعد از ان بهرچه صلاح باشد عین صواب خواهد بود شهاب خان عذرها
پیش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر نموده‌ام و مردم من در نهایت پریشانی با کوچ و بنهای از شهر برآمده‌اند
چگونه توان بازگردید اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه خالصات امداد خواهم کرد چون نقد زری در میان
نبود روزی چند بحرف و صوت و تشخیص مهم و تعیین مبلغ مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه خیال
جبان خواند که اعتماد خان میخواهد به تعلل روزی چند او را نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه رسند بعد از ان
سر بصحرا خواهد داد و الا بایستی روز اول مهمانداری خاطر خواه نموده برات بر خزانه نوشتی القصه شهاب خان از ظاهر
احمدآباد کوچ کرده بلکه بی رفت و جمعی از اوباش که در سرکنه ماتر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده بکاتیوار
شتافتند که مظفر را همراه آورده کاری از پیش برند و چون بمظفر ملحق شدند عروس مملکت گجرات بخوبتر
صورتی و آسان نیز وجهی در نظر او جلوه داده سخن وزرا گفتند و لونه سردار کاتیان نیز بطمع و تحریص [illegible]
و تاراج همراه گرفته روی ادبار باحمدآباد نهادند و قریب یکهزار و پانصد سوار از کاتیان فراهم آورده با سرکنه
دولقه عنان مسارعت بازکشیدند و در قصبه دولقه [illegible] اهل تسویه بخلاف اولیای دولت و تذبذب فرود [illegible]
بعضی مصلحت دران دیدند که براردوی شهاب خان شبخون باید برد و شیوه خود بر این بود که بطرف بندر کهنبایت

که در حکم این جاگیر

برد

رفته مخالفان بدو گفته فرستادند حال از دست داده و دست از پا نشناخته خود بکبری شتافت که شهاب خان را برگردانیده باحمدآباد
آورد و از غایت اضطراب و سراسیمگی چنین خطای عظیم و تدبیر غلط کرد در واقع غنیم را در دوازده کروهی احمدآباد گذاشتن
و بدوازده کروه را بطلب کمک شتافتن بکدام عقل و تمیز راست می آید معهذا سرداری که شهر را باعتماد او توان گذاشت نباشد
هر چند صلاح اندیشان راست تدبیر بوست کننده گفتند که این رای خطاست بسمع رضا اصغا نفرمود و شیرخان نام پسر خود را
بمحافظت احمدآباد گذاشته میر معصوم بکبری و قنبر اتالیق آقا و زین الدین کنبو را بحراست دروازها تعین نمود و مجاهد خان گجراتی را
بر دروازه رایکهر گذاشته خود با نظام الدین احمد بخشی از شهر برآمده راه کبری پیش گرفت و بمجرد برآمدن او جمعی از واقعه طلبان
گجرات که با ارباب فساد زبان یکی داشتند مسرعان فرستاده برآمدن اعتماد خان را بعنوان گریختن وانمودند و در وقتی که
اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند و نمی دانستند که بکجا باید رفت و چه باید ساخت این قسم مژده رسید و در ساعت بی عزیمت هرچه
تمام روی شقاوت و ضلالت باحمدآباد نهادند و تا رسیدن بشهر آناً فاناً جمعیت مخالفان می افزود و چون بظاهر احمدآباد رسیدند
از دروازه رایکهر که بعهده مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده بضرب راست بشهر در آمدند و پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر
بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیرخان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکبری و زین الدین کنبو وغیره بهزار جان کندن
خود را از آن مهلکه بدر انداخته راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما گشوده بغارت و تاراج پرداختند و گوهری چنین
روزی را تنها ید یغما میخواست بلی و لنخوانهای سلاطین گجرات در آمده بکامیابی بمسند مراد نشست و در لجة البحر جهان مصر معموری
که مملو از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج حادثات رفت و چون اعتماد خان بکبری رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان
را برگردانید و شهاب خان که اعتماد بر بعضی از ملازمان خود نداشت آنها را بالحضور طلبیده سوگند بمصحف داد و سر حلقه آن جماعه
شمک حرام نمک بود که پیشتر از همه سوگند خورد و اول کسی که بمخالفان در آمد او بود بالجمله هشت کروهی احمدآباد رسیدند میر معصوم
بکبری و زین الدین کنبو که از شهر می آمدند دوچار شده خبر وحشت احمدآباد را اظهار ساختند شهاب خان از استماع این سانحه بحیرت
اندیشه فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هر کس در خور دانش خود سخن کرد آخر رایها بهمین قرار گرفت که یکجلو تا
احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار برآمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط ساخته
محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان از اعتماد خان نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد

اما غلطی که واقع شد این بود که اهل و عیال این مردم همراه نبایستی برد و در جای مضبوط ساخته و خاطر از آن پرداخته قدم پیش
نهاد مجملا وقت صبح بود که اولیای دولت عثمان پور که در ظاهر شهر واقع است رسیدند و اهل اردو خیمه زدن و منزل
گرفتن پرداختند و مفسدان برگشته روزگار از رسیدن دولتخواهان آگاهی یافته به ترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته
مسلّح و مکمّل از شهر برآمدند و اگر آن مردم مکرر است شهر مرشد طلب غالب آنکه مخالفان سراسیمه از راه دیگر روی به وادی فرار
نهادندی القصه درین فرصت که مردم شهاب خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان وخیم العاقبت بخاطر جمع جبه
پوشیده فهمیده جنگ برآمدند و معهذا اکثر از مردم شهاب خان سوار شده در راه بمحافظت اهل و عیال و کشیدن احمال
و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر برآمده بر کنار دریا صفوف
آراستند مصطفی خود در قول و یمین و یسار او میر عابد و لینه کاتبی ایستادند و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین
و وفادار بیگ و مغول بیگ و میرم بیگ یوجاق و دیگر حرام‌خواران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب خان
از ظهور این سانحه غیبی سوار شده به ترتیب صفوف و تزوک افواج پرداخت اعتماد خان بهانه آنکه اعتماد خان که گذر عثمان پور را
مضبوط سازم با مخالفان از آب نتواند گذشت با میر ابوتراب و جمعی از گجراتیان سوار و پیاده خود را یکسو کشیده راه گریز
میدید شهاب خان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار ایستاد مرتفعی اختیار کرده پای همت افشرد
و از آن جمله دویست کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل شنگ حرام نمک و پاینده بیگ کس و صالح قندهاری و دیگر
حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران تا جنه جوهها
دو دفع پیش قدمان فوج غنیم را روی گردان ساختند مغول بیگ و وفادار بیگ هر دو از زخم تیر رسیدند اما شمکت
حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز باز میداشت و لحظه بلحظه کسان خود نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص
جنگ مینمودند بیگ ترکمان از نوکران شهاب خان در کنار آب ترددات البته ظاهر ساخته مردانه جان نثار نشد در جوقت
شنگ و پاینده بیگ کس و صالح قندهاری و غیره قریب پانصد سوار بی راه حقیقی سپرده بغنیم درآمدند و مخالفان از دلند بیبی
شنگ پای جرأت و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دویست سوار بیش نبود قدم
همت برجا داشته رفقا را امداد و مقابله با طل سپتران ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه زخم تیری با سب او رسید و برگردد
پیش او مسعود دوری از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند مالک بر خندی از چراغان اوجلو گرفته از معرکه
برآوردند و درین حال عبدالرحمن نام مجنونی از علاقمان شهاب خان که در زمره باغیان درآمده بود از عقب رسیده

شمشیر بی‌محابا رسانیدند لیکن زخم کاری نرسیده بود و جان بسلامت برده و از گاتیان در حالت شهر که بقصد غارت و تاراج همراه شده بودند

و در حریم و منازل مسلمانان ریخته دست تعدی برگشودند و زن و دختر ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند

اسیر و دستگیر ساختند و انواع تادیب و تشویش رسانیدند و از نقود و جنس و اسب و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده

ضبط آن بعجز اعتراف مینماید و بهمین سبب بر درگاه مخالفان رونق دیگر یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان

معاودت باحمدآباد معطوف داشته در غایت غرور و پندار بارگاه شهر نزول اجلال فرمود و تکیه بر جای بزرگان زده بحکومت گجرات

کلاه گوشه شقاوت کج نهاد و در همین روز سمت حرام نمکی و اکثری از ملازمان روشناس شهاب خان بخدمت او رفته ملازم شدند

و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتفویض مناصب و مخاطبات و تقسیم جاگیر و ملاطفات پرداخت و روز دیگر آن سگ بی‌نمک فرصت

با جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود خواند و در همین روز کس بطلب شیر خان فولادی که در ولایت جوناگره

روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد و او با دویست تا سیصد سوار مفلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان

مجموع نبود میر عابد را که حاکم احمدآباد گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیر خان را با جمعی از اوباش بتقابل شهاب خان بجانب پتن

فرستاد هر جا که از مفسدان گجرات و کهنه سپاهیان آن ملک و ماوراءالنهریان اسقاطی بودند تا توانستند سواری ساخته

ملازم شیر خان فولادی شدند و در عرض دو هفته چهارده یا پانزده هزار سوار سرگروه اهل ادبار فراهم آمد و مقارن اینحال

لشکری که از درگاه بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابوالقاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر پسر اشرف خان

میر منشی و دیگر سپاهیان تا دو هزار سوار در پتن بشهاب خان پیوستند و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضداشتی

مشتمل بر سوانح بپایه سریر سلیمانی ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید بهمگی توجه خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح

شکستگیهای آن ملک و انهدام ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده میرزا خان خلف صدق بیرام خان

را که از صغر سن در ظل عاطفت آن حضرت تربیت یافته بود بحکومت و حراست ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید

قاسم بارهه و سید هاشم و شیرویه خان و رای درگا و نونکرن و میدنی رای و درویش خان و محمد رفیع و سرمدی و شیخ کبیر که امروز

بمیامن تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب شجاعت خانی سرافراز است و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان

جان نثار و مجاهدان عرصه کارزار بهمراهی میرزا خان تعین شدند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیچ خان

و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته و امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را به سر بله رسانند و بقطب الدین خان

فرمان شد که اگرچه مطمح نظر آن بود که استیصال ارباب زوال را برسیدن کومک و امداد موقوف دارند لیکن سالک

[illegible]

حزم و احتیاط مرعی داشته میرزا خان را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که به آب باری تیغ همت خارجمن آن مملکت را از خس و خاشاک

ارباب بغی و زوال پاک سازد و اگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرونشسته باشد فهو المطلوب والله

بیاوری میرزا خان کمر اخلاص و خدمت به میان جان بسته در اطفای نایره فتنه و آشوب و استیصال ارباب زوال دقیقه

فرو گذاشت ننماید و از سوانح این ایام وفات محب علی خان است بدار الملک دهلی محب علیخان پسر نظام الدین علی خلیفه

است که از امرای کبار حضرت فردوس مکانی بود و عمرها در خدمت ایشان بمنصب وکالت عز اختصاص داشت و محب علیخان

نیز در ملازمت حضرت خاقانی در سلک امرای عظیم الشان منتظم بود و چون سنین عمرش قریب به هشتاد رسید بحکومت دار الملک

دهلی و خدمت مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی سعادت اندوخت و هم در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست

اساس نمودن حضرت خاقانی قلعه اله آباس و نهضت موکب معلی بدان جانب

قصبه پیاک در فضائی واقعست که دریای گنگ و جون با هم پیوسته از پیش دو جانب آن میگذرد و غریب‌تر آنکه رنگ آبهای این دو دریا از هم بیگانه است آب جون بسفیدی

و آب گنگ بکبودی مایل و هندوان آنجا را بزرگترین معابد خود می‌شمارند و بسا برهمنان و مرتاضان آن کیش در حوالی

آن مطاف گوشه عزلت و انزوا اختیار کرده روزگار بسر میبرند و همواره خلق انبوه از اطراف و اکناف بلاد هندوستان روی نیاز

بدان مطاف نموده پیکر گناه آلود خود را در آن آب شست و شوی می‌بخشند و سر و ریش تراشیده در خور استطاعت و

طاقت خویش نقدی بفقرا و مساکین میرسانند چون از دیرباز در خاطر قدسی مظاهر که آینه غیب نماست پرتو افکنده بود که در آن

سرزمین که از لطافت آب و هوا و نزاهت منظر و جا در تمام معموره هندوستان عدیل و نظیر خود ندارد حصار عالی اساس نهاده

عمارات دلکشا و منازل روح افزا ترتیب بخشند درین ولا معمار همت جهان آرا نقاب چهره شاهد مقصود برانداخت و نهضت

موکب والا بدان صوب اتفاق افتاد و در دار الخلافت اگره بر کشتی نشسته از راه دریا متوجه شدند و چندی از مقربان بساط

عزت و ملازمان رکاب دولت بسعادت همراهی رخصت یافتند و سیصد کشتی بجهت نشیمن خاص و محلهای پادشاهی و کارخانجات و بیوتات

عالی ترتیب یافته بود و از امرا و مقربان درگاه نیز موازی سیصد کشتی دیگر بوده باشد و حکم شد که افواج بحر امواج با

اردوی بزرگ از راه خشکی قطع مسافت نموده بمقصد بشتابند و چون عبور موکب کیهان شکوه بقصبه اتاوه اتفاق افتاد

زین کوکلتاش که پیر کهنه مذکور بجاگیر او مقرر بود التماس ضیافت نمود و خاقان ستوده خصال آن پسندیده خدمت را القبول این

ملتمس بروی بلند پایه گردانید و در کابل شاه مطلب خان بعرض این التماس روی امید بر خاک نیاز نهاد و منزل او نیز بورود
مقدم گرامی رونق آسمانی یافت و روز دیگر اکبرپور که وطن راجه بیربل بود مورد بارگاه جلال گردید و او را نیز کامیاب این
خواهش ساختند و منزل بمنزل داد نشاط و عشرت داده در غره ماه آذر بمقصد پیوستند و روز دیگر که ساعت مسعود
مختار بود بنای قلعه و منازل نهادند و در جایی که آن دو دریا بهم آورده بود دولتخانه خاص اساس یافت و در
چهار مرتبه عمارت مقرر شد در اول پایه منازل بادشاهی و در دوم مرتبه خانه شاهزادهای و بیگمان و در سوم مرتبه
اهل خدمت و مقربان بساط عزت و در چهارم سپاه و لشکری و سایر مردم و در کمتر زمانی بحسن اهتمام معماران
چابک دست عمارات عالی صورت انجام پذیرفت و شهری عظیم که بیکر شکوه آن در اندیشه خیال نگنجد بمیامن
توجه اشرف آباد گردید و بعد از روزی چند حضرت مریم مکانی با اکثری از بیگمان و پردگیان سرادق عفت تشریف
آورده بدریافت دولت ملاقات خاقان گیتی ستان خوشوقت گردیدند دیگر شورش عاجی کابلی و برآمدن او
از بهانی بمدافعه میرزا ایبک قاقشال چون افواج فیروزی نشان بحدود اودیسه در کنار دریای دمودر فرود کش
کردند جمعی بیاوری قاقشالان بصوب کهوره گهات روی همت نهادند عاجی کابلی بسیاری از اوباش
بیرخانش خوبی فراهم آورده از ملک بهاتی برآمده بمدافعه میرزا ایبک قاقشال شتافت و او تاب مقاومت
نیاورده به ترسون خان که در تاجپور بود پناه برد و ترسون خان از هجوم مخالفان صلاح در جنگ صف ندیده تحصن
و عاجی کابلی با سایر ارباب عصیان دست تطاول و تاراج در ارشاخته ملک بنگاله را تا هفت گروهی
تانده تاخت و تاراج نمودند شهباز خان از استماع این شورش روی همت بمدافعه مخالفان برگشته روزگار
نهاده و غنیم تا کنار دریای چون آمده عنان تهور بازکشیدند و شهباز خان بامرای که در اودیسه بودند مراسلات
نوشت که چون قتلو تا آن غدرت و حشمت نمانده و از آنچه بود دستگیر شده جمعی که بمدافعه او کفاف باشند در آنجا
بود و دیگر سران لشکر بدینجانب شتابند بنابرین شاه قلیخان محرم صادق خان محب علیخان راجه گنگار فرزندان
سید محمد میر عدل بمعاونت شهباز خان روی همت نهادند و از اتفاقات حسنه آنکه درین وقت شش هزار ترکی
از ملازمان شاه بردی که در آن نزدیکی فوت شده بود نزد شهباز خان آمده نوکر شدند درینحال خبر رسید که بابای
بهکری با فوجی از مخالفان بقصبه سونس رفته و کوتوال ترسون خان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت
سپرده شهباز خان محب علیخان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان بران جانب فرستاد و خود نیز بتعاقب

روانه شده قصار اغنیم بفوج منقلا جنگ نموده و هزیمت یافت و غنیمت فراوان بتصرف مجاهدان عرصه اقبال افتاد
سنهار خان از راه طغیان مبارزت عاصی کابلی با فئه فساد جلو دریای چون رسید بحکم مراسلات فرستاده بمقدمات
بیم و امید آن سرگشته بادیه ضلالت را بانتباه راه فرمان پذیری هدایت فرمود و در آن روز دو سه دفع از طرف خان
رسل و رسایل شد و عاصی کابلی قرار دولتخواهی بخود داد و عهدنامه بمهر سران لشکر رسید و مقرر شد که فردا بسنهار خان
و دیگر امرا ملاقات نموده روی تزویر بر خاک ندامت نهد در این وقت جمعی از مفسدان نفاق پیشه بنوشتهای
پنهانی هراس افزای خاطر او شدند و ترتیب این مقدمه را بر فریب و خدیعت محمول داشتند و آن تنگ ظرف را
واهمه غالب آمد و صریح نوشت که اهل اردوی شما چنین میگویند سنهار خان سخت برآشفت و با عیان لشکر
برآشفته شد و کار بجنگ قرار گرفت و بهادران رزم جوی در کمال تهور و جسارت از آب گذشته بمدافعه و مقابله
ارباب عصیان پای همت افشردند و غنیم تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیش گرفت اگرچه نواره بادشاهی
نرسیده بود لیکن تیر این تدبیر را مراد و فاقت اقبال کشتیهای خود را بوقت کار رسانیده اسباب فتح و فیروزی شدند
محب علیخان و سلیم خان سرمور با جمعی از مجاهدان عرصه اقبال بتعاقب مخالفان تیز جلوی کردند و میرزا احمد و
دسلیم و دیگر بخت برگشتها عنان ضلالت و جهالت با فئه بمدافعت پیش آمدند و جنگ سخت شروع شد
و سنهار خان آگاه گشته خود را بکومک رسانید در زمانی که کار بر دولتخواهان تنگ شده بود با مردم کاری رسیده
اعلام فتح و فیروزی برافراشت و بسیاری از مخالفان رخت حیات بموج خیز فنا دادند و فراجری [illegible]
نقد بر کردید و بقیة السیف بحال تباه آواره دست هزیمت شدند فیل بر ساد و دیگر فیلان نامی بدست آمد میرزا بیک
خافقال و سنگیرام و دولت زمیندار مصدر خدمات شایسته گشتند عساکر نصرت مآثر معابر دشوار و گل و لای
بسیار طی نموده در ظاهر کهوره کهات منزل گزیدند و عاصی با جمعی بولایت بهالی رخت ادبار کشیدند و جماعتی
با جمعی بملک کوچ رفت و همین طور ارباب خلاف هر کدام خود را بگوشه خمول و گمنامی کشیدند و خون
خانه و بنگاه بسیاری از مفسدان در شب یور بود بهادران نصرت قرین سر الصوب شتاب آوردند و غنیمت وافر
بدست افتاد و قریب یکصد و پنجاه کس دستگیر شد و بشارت این فتح در الهآباس بمسامع اقبال رسید و مسرت افزای
خواطر اولیای دولت گردید و مقارن این حال صادق خان از مرافقت سنهار خان بقاعده جسته جدائی
اختیار نموده و باعث آنکه روزی که امرا ملحق شدند در اثنای راه فیل صادق خان بجانب سنهار خان فرو بود

و نزدیک بود که آسیب جانی رسد اگرچه بخیر گذشت اما کینه عظیم در خاطر نشست و معهذا بر هم زدن آشتی و تخویف
عامی کابلی را هم از نتایج نفاق او میدانست و چون از بهار خان نسبت برادری و قیام مادری بفعل آمده بود
توقع دیگر داشت از ظهور این مقدمات خاطر بی‌آرامش شگفت و شورش باطن را بر ملا انداخت و در وقتی که شهباز خان که
متوجه بهار بود و صادق خان بودن خود را در آن لشکر صلاح وقت ندانست و در اثنای راه بدیه آستانه بوس
جدائی گزید و چون شهباز خان با فوجی بضبط ولایت او در شتافت و وزیر خان با دیگر امرا بصوب اودیسه روی همت
نهاد و میان ولایت از سپاه لشکر بهار از طرف شه خالی شده جباری فتنه جو فرصت جا بود دانسته از ولایت کوچ نکهوه گذشت
و بسیاری از اوباشان شورش طلب فراهم آورده تا جیور را از مردم سلیم خان و دیگر نبه را از خویشان ترسون خان گرفت
و از انجا روی ادبار بدار الملک تانده نهاد و حسن علی کوتوال شهر بیمار بود و شیخ الله بخش صدر از روی اضطرار دست
و پای بیهوده زد و از اتفاقات حسنه شهر بند بخشی الملکی که درین زمان بخطاب مرتضی خانی اعتبار تمام دارد و از اعاظم امرای
دولت جهانگیر است و امید که ساطعهای بسیار در طی الطاف آن حضرت بجا ماند در رسید و شهر را از [illegible]
و محافظت نمود و امنیت تمام دست داد و جباری از آن عزیمت باطل عنان باز کشیده راه سلامت پیش گرفت
و شیخ تباجیور شتافته ضبط آن حدود نمود و از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربل است باوردن
راجه رامچند او از راجهای معتبر هندوستان است چنانچه در عالم وسعت آباد هند یکدوی از امثال او باشند و
پیش ازین پسر بهدر پسر کلان خود را بخدمت درگاه فرستاده بود در سولاکه الله اباد مورد رایات اقبال شد رای جهان آرا
خیال تقاضا فرمود که فوج عظیم بر سر او تعیین شود بعضی از مقربان درگاه بعرض همایون رسانیدند که با آمدن او از کثرت
واهمه است اگر از معتمدان حضور بآوردن او دستوری یابند همراه بتقریب خدمت خواهد شتافت بنابرین زین خان کوکلتاش
و راجه بیربل رخصت یافتند که او را بالتفاتات پادشاهانه مستمال ساخته بدرگاه آورند و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا عزیز
کوکه بدرگاه سپهر بارگاه در سولاکه موکب گردون اساس در بلده الله اباد نزول اقبال داشت خان اعظم از حاجیپور
روی نیاز بدرگاه والا نهاده بسجود آستان چهره افروز اخلاص گردید و بانواع نوازش سربلندی گرفت فریدون برلاس
خلف محمد قلی خان برلاس که داماد خان اعظم است و حکیم مظفر و منجم واقعه نویس همراهی او آمده سعادت زمین بوس
دریافتند و مقارن این حال سعید خان از سنبل که در تیول او بود آمده بدولت کورنش سرفراز شد و درین ایام بعرض
همایون رسید که در موسم باران و طغیان آن دریای گنگ جوش عظیم میزند و از افراط سیل آسیب بسیار بمتوطن
و سایر مردم میرسد حکم شد که بندی استوار نهند و در اندک فرصت سدی که طول آن یک کروه و عرض آن پنجاه ذراع بود

متوطن صح

بحسن اهتمام

بسعی اهتمام معماران قوی بازو و بنایان چابک دست صورت انجام پذیرفت و سرمایهٔ امنیت و رفاهیت عالمی شد و
و چون خاطر قدسی مظاهر از بنای قلعهٔ الله آباد و اساس منازل دلکشا بپرداخت و مجدداً میان همت
توجه اشرف ولایت بنگاله انتظام شایسته گرفت رایت معاودت بمستقر خلافت یافت ذکر شورش
انداختن شهاب الدین احمد خان با غنیم در ملک گجرات چون شهاب خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی با جمعی از امرا و ابطال
رنجیده در پتن فراهم آمدند شیر خان فولادی حسین داماد خود را با فوجی از مفسدان تعیین نمود که پیش از آنکه اولیای دولت
خود را جمع سازند تفرقه در هنگامه آنها انداخته پتن را بتصرف آورد و از این خبر نزدیک بود که ارکان همت
اولیای دولت تزلزل پذیرد و بجانب جالور شتافته از آن ملک برآیند درین حال محمد حسین و شیخ ابوالقاسم و میر ابوالمظفر
و بنیاد بیگ و فیروزه و میر محب الله و میر شرف الدین و بیگ محمد توقبایی و بلند خواجه سرا و سید ابواسحاق
با قریب هزار و پانصد سوار از درگاه در رسیدند و هر کس از ملازمان شهاب الدین احمد خان نیز از غنیم جدا شده
پیوستند و اعتماد خان هفتصد سوار دیگر فراهم آورد لیکن عدم سامان بحدی که خرج روزمره و دانهٔ چاروا عاجز
بودند و از آلات نبرد و لوازم جنگ مطلق بی‌نوا شدند و کهنه سپاهیان زرینه پیوسته عرضداشت میگذرانیدند
و طلب مدد خرج مینمودند اعتماد خان که از زر الت و سلکیه بهانه کارها بانجام رسانیده بود هیچ تیسیر معامله جبات و ارسال
بالجمله در وقت کیخدار بعد حبس قتلی مردم نمود در بیوقت راولیه غلام شیر خان در قصبه جوهانه غبار شورش برد تکیخت
و بیگ محمد توقبایی که در آن حدود بود پای همت افشرده بدافعه غنیم پیش آمد و شکست بر مخالفان افتاد
شیر خان از ظهور این واقعه حسین خان داماد خود را با جمع کثیر روانه گردانید بیگ محمد تاب مقاومت نیاورده قدم
هنوز پس نشست و دولت خواهان محمد حسین و شیخ خواجه نظام الدین احمد بخشی و میر ابوالمظفر را با فوجی بکومک
بیگ محمد فرستادند مخالفان پی جنگ راه هزیمت سپردند بیگ محمد تیز جلوی نموده با چندی خود را بغنیم رسانیدند
و رزمی بغایت سخت در پیوست و بسیاری از راجپوتان لشکر مخالفان از اسپ فرود آمده بجنگ پا
افشردند از بارگی حیات پیاده شدند نزدیک بود که دولت خواهان را چشم زخم رسد و در چنین وقتی نظام الدین
احمد بخشی با جمعی بکومک رسید و مخالفان خایباً و خاسراً روی بوادی فرار نهادند و از اقبال بیزوال فتحی
عظیم قرین حال اولیای دولت شد و بعد از این جنگ شیر خان خود با جمعیت فراوان روی بعرصه
مبارزت نهاد اعتماد خان با شهاب خان در جای خود توقف کردند و شیر خان بسر اعتماد خان تا جلاصه

مردم بمقابل او فرستادند و در زد و خوردی که روی داد تهمتن بلافی فرقش اتفاق افتاد و بمعاینت جنگ صعوبت در هیبت
وحسین خان که از عمدهای لشکر مخالف بود به تیغ جلادت مقصود آفتاب بر خاک هلاک افتاد و سررشته انتظام افواج
غنیم از هم گسیخت باطل ستیزان سیاه باطن بی جنگ راه گریز سپردند و بهادران نصرت قرین تایید ایزد جهان
آفرین در عرصه فتح و فیروزی جولان مراد نمودند و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان درآمد و بسیاری از ارباب
زوال بر خاک مذلت افتادند درین وقت مقتضی همت آن بودی بی توقف و تامل یکیجلو با جمداباد متوجه شدند
تا این عقده بسهولت گشوده گردد لیکن بعضی از کم فطرتان کوتاه همت مقدمات باطل در میان آورده درین
عزیمت فتور انداختند و قدم از تعاقب باز کشیدند و فرستادن جمعی را بر سر غنیم [illegible] چون عروس مملکت گجرات
بی محنت و تعب بدست آن ناشایسته افتاد غبار شورش و فساد دران ملک ارتفاع گرفت قطب الدین خان
که از اعاظم امرا بود بجمعیت و سامان کمی نداشت درین واقعه خویشتن داری کرد و هر چند شهاب الدین احمد خان
و اعتماد خان و سایر دولتخواهان ازو بهیم خواستند که با مخالفان خود را جمع ساخته اند و قطاعی در کار
انها راه نیافته و هر سه قسمت جاگیر و حصه با یکدیگر در مقام پرخاش و منازعت اند از روی همت بخوانید و مقابله
آنها باید ایستاد و درین عزیمت گران رکابی نمود و توفیق نیکو خدمتی نیافت و هر بار بجوانی دفع الوقت
کرد تا از درگاه معلی فرمان عتاب و خطاب رسید از گران خواب غفلت بیدار است درین وقت که
غنیم بمدافعه او قدم برگرفت بیشتر از خود جمعی را روانه ساخت و آن جماعه از ارباب بهادری گذشته در قصبه
ستربال او بیرون نمودند و بحسب تقدیر تعجیلت زده مرتبه شکست کشیدند و قطب الدین بی آنکه از ضبط قلعه
خاطر جمع نماید و بی اسباب قولی و فعلی مردم را قوی دل سازد و از بروج برآمده بمقابل مخالفان روی نهاد
هر چند سواد خواهان صفحه روزگار از روی خیراندیشی نصیحت نمودند که درین وقت غبار فتنه و آشوب مرتفع گردد
بصید دلها باید کوشید و در بندگان ملکش طبیعت را بآرام باید درآورد سود نداد تا آنکه مظفر مردود با جمعیت
فراوان بسرنگ رسید و خسرکس خان و میرک افضل و لشکر ازو اینه طلبان بغنیم درآمدند قطب الدین خان
با جمعی از خاصه خیلان را از ملازمان خود را با دوار بند برو درد کشید و بهجوم مخالفان شد و دستیال خنجر
شکست بسر جان بشهرت نیافت و مظفر از ملاحظه آنکه مبادا بهادران نصرت قرین یکیجلو با جمداباد
درآیند خواست که عنان ادبار با جمداباد معطوف دارد مقارن آنحال خبر رسید که اولیای دولت

بهیان فتح تسلی شده دست از تعاقب باز داشتند آن سیاه بخت قدم ضلالت افشرده بکبر فتن برو در سعی نمود
قطب الدین خان را همت یاوری نکرد که مردانه ذره را از اخلاص جانبازی شود و نیل بدنامی بر چهره ناموس خود کشیده مقدمات
صلح و صلاح در میان آورد زین الدین کنبو و سید جلال را فرستاده اظهار رخصت سفر حجاز نمود که با اموال و اسباب او را
امان دهد مظفر و تدویره و روباه بازی عهد نامه فرستاد و قطب الدین خان فروسه روزه حیات موهوم را بر ناموس
ترجیح داده نزد مظفر رفت و آن باطل ستیزه در مجلس اول بجمعی سپرد که او را هم گذرانیدند و جلال الدین مسعود
خواهرزاده او را نیز بشهادت رسانیدند و عماد الدین حسین کوتوال قلعه از بیم جان کلید قلعه را سپرده بزنهار درآمد
و خزینه کنبایت با خزینه و اسباب قطب الدین خان بتصرف ارباب فساد افتاده از نقد و جنس بتاراج رفت حادثه یا
آن کوتاه اندیش خواست که صبیه قطب الدین خان را بعقد زوجیت خود درآورد مادرش از ناموس طلبی دختر را مسموم
مظفر از بدمستی باده غرور راه هنجار فرو گذاشته رعیت آزاری و خواجه کهری پیش نهاد همت ساخت چون این
گردانیده و غریب شورشی در ملک گجرات افتاد خاقان گیتی ستان از استماع این سانحه همگی توجه اشرف
بسوی گجرات و اصلاح فساد آن مملکت مصروف و معطوف فرمود و سعید خان را که حاکم داری صوبه بهار و حراست
آن ولایت رخصت فرمود حاجی پور را از تغیر خان اعظم در تیول او مرحمت نمود و بمنصب سه هزاری
سرفرازی یافت و حکم شد که خان اعظم سامان خود کرده متوجه درگاه معلی شود رسیدن میرزا خان با جنود
اقبال و [illegible] از انجا که اقبال روز افزون و دولت ابد مقرون قرین روزگار مخلصان خدمت
گذار است و در چنین وقتی که غبار شورش و آشوب در ولایت گجرات مرتفع نشده بود میرزا خان با جنود اقبال
طراز در رسید و بآب رحمت الهی آتش فتنه را فرو نشانید و در نواحی ... خواجه طاهر والد خواجه عماد الدین
حسینی که در این تاریخ بخشی صوبه بنگاله است و در زمره معتمدان خدمت گذار بشرف اختصاص دارد از آن عشق
امرا نهی شده میرزا خان آمده حقیقت هیچ و پوچ الملک را معروض داشت خاطر نشان نمود و میرزا خان از وقایع
ذوات خاوند قطب الدین خان را از رفقای خود پوشیده داشت و با دل قوی و عزم درست قدم بشاهراه
کار طلبی نهاد و چون بظاهر پتن رسید امرای انجا در ملاقات نموده مجلس کنکاش آراستند جمعی
از روی احتیاط و دوراندیشی بر این بودند که تا ملحق شدن لشکر مالوه در پتن توقف باید کرد و بعضی از
کوتاه همتی و ضعیف دلی بر آنکه مواکب ظفر قرین به مدارالسلطنت ملک منعطف گردد قدم همت گذار نشین

ودر از حساب و کاردانی است و چندی از فدائیان جانسپار که باقبال بیزوال قوی دل بودند روی همت بران داشتند که بی تامل
و توقف قدم جرات و جسارت در راه نهاده برفع اعدای دولت متوجه باید شد و چون سرداران لشکر از روشن ستارگی
و جوان بختی شهریار غالب این رای بود در رفتن رفته اکثری بجانب او آمدند و رایها بر همین قرار گرفت و اعتماد خان
گجراتی را در همین گذاشته متوجه پیش شدند و افواج برین نسق ترتیب یافت قول لشکر به همت میرزا خان آراستگی گرفت
شهاب الدین احمد خان درویش خان سلطان راتهور میر مظفر ابوالفتح میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول قراجری و دیگر
بهادران گران رکاب دران فوج استاده بودند و در برانغار شیروبه خان محمد حسین شیخ ابوالقاسم بنیاد بیگ فروزه کابلی
میر هاشم میر صالح و در جوانغار مونه راجه و رای درگا تلسیداس جادون بیجا بوره رای سرایداس زمیندار ایدر و در
هراول ابابنده خان مغول سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه و رای لونکرن اودیسنگه سید شاه علی سید نصر الله
سید کرم الله با جمعی از مبارزان ناموس دوست کارطلب گردیدند و التمش میدنی رای رام ساه بگت من بهروریه
خواجه رفیع مکمل بیگ سهرندی نصیب ترکمان دولت خان لودی سعید خان کرانی شیخ کبیر که در برابر بهمیان
تربیت و ذره پروری شهنشاه جهانگیر بخطاب شجاعت خانی شرف اختصاص دارد و شیخ زین و جعفر آقانی
ترکمان مقرر گشتند و خواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابوالمظفر میر معصوم بکهری بیگ محمد توقبایی میر حبیب الله
میر شرف الدین مالبی بلوچ طرح شدند بیان بهادر اورنگ را با چندی هراول ساختند و در هر فوجی فوجداران
بادشاهی با فیلان صف شکن تعین شدند و مظفر میرزا احمد آباد برآمده صفوف بکثرت مانند ترتیب داد قلب بخود
ناسره او بخوشنت گرفت میمنه بشیر خان فولادی میسره بلونیه کاتهی هراول بصالح بدخشی و از عثمان لودی که بنه بالنگری
از حد و حصر بیرون استاد و توپخانه فراوان دران صحرا بر چیده درین وقت میرزا خان بدلیری بخاطر آورده فرمانی بر بیت
داد و چنان ظاهر ساخت که از درگاه معلی رسید و خود از اردو برآمده باد ب و توره گرفت و خلاصه مضمون آنکه
در فلان تاریخ بمبارکی و اقبال برسم ایلغار بدان صوب نهضت فرمودیم باید که تا رسیدن موکب منصور
بمبارزت مبادرت ننمایند و در ساعت فرمود که شادیانه نواختند و کوس بشارت بلندآوازه ساختند و باین تدبیر
همت بخش همراهان را سخت قوی دل ساخت و غنیم را غریب توهمی افزود و جمعی از بخت
برگشتهای تیرو بر بیشه بقصد شبخون آمده ناکام برگردیدند و اولیای دولت خواستند که تا رسیدن لشکر مالوه
دور لشکر را بخندق و دیوار گلین استحکام بخشند مخالفان از بیم ایلغار بادشاهی و پیوستن لشکر مالوه

بمحل ستاده

بجنگ شتاب آورده در برابر صف ها آراسته شدند و با آنکه اولیای دولت دران روز قصد جنگ نداشتند با کبر همت
بمدافعه و مقابله ارباب خلاف بستند و چون در افواه شهرت داشت که مظفر خود از عقب لشکر خواهد در آمد رای
درکار ان با فوجی بدانسو تعیین نمودند و دیگر افواج به ترتیبی که بایسته بود پای عزیمت در رکاب همت نهاده بمبارزت شتافتند
در راه جری عظیم پیش آمد و بهادران هراول در گذشتن گران رکابی داشتند دلاوران التمش قدم پیشتر نهاده و
هراول آن دلیر ساخته بدستیاری همت از آنجا عبور نمودند و جنگ سخت در پیوست سید هاشم باره بهره سرودات شایسته
ظاهر ساخته در راه اخلاص جانسپار شد و از غرایب آنکه پیش از این واقع خواب دیده بود که هژده نشتر بر تنم رسیده و
خون فراوان ریخته و دران روز هژده زخم باو رسید و خضر آقا نیز دران عرصه خود را فدا ساخت و بهادران جانبین
حیلتهای نمایان بظهور رسانیدند و نخلهای جان ستانان بار وجود حیات بسیاری از هم گسیخت درین هنگام که جنگ
ترازو سیده بود میرزا خان با سیصد جوان چیده و صد فیل قدم تهور افشرده انتظار طلوع کوکب اقبال داشت و مظفر
با تخمین هزار سوار گزیده در غایت نخوت و استکبار ایستاده بود میرزا خان تکیه بر اقبال روزافزون خاقان گیتی ستان
نموده بمدافعه و مقابله ارباب خلاف روی همت نهاد و فیل شیرمار و چند دیگر در پیش رو داشته بر هم زن هنگامه غنیم شد
و در چنین وقتی از گیهانیان عالم غیب آوازه رسیدن موکب ظفر طراز بلندی گرفت و چون سابقا از نوید خانخانان چنین
یلغار پادشاهی اشتهار یافته بود ظهور این معنی شکیب ربای باطن غنیم گردید و باطل ستیزان سیاه بخت روی ادبار بوادی
فرار نهادند و از مهبط موهبت حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولت و اقبال وزید مظفر بخت برگشته
از راه معمور آباد بجانب دریای مهندری گام سرعت برگرفت و بسیاری از مفسدان بدسرانجام بقتل رسیدند و چون روز
باخر رسیده بود شب در میان عرصه فتح توقف نموده روز دیگر با حمد آباد در آمدند و کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه
شد با آنکه دولتخواهان از ده هزار کمتر بودند و مخالفان قریب چهل هزار سوار و ده هزار پیاده داشتند چنین فتحی از پرده
چهره نشاط افروخت و روز دیگر باحمدآباد درآمدند و مقارن آنحال قلیج خان و شریف خان و نوربیک خان و تولک خان
با سپاه ولایت مالوه به دولتخواهان پیوستند مظفر در حدود کنبهایت عنان فرار بازکشید و زر بسیار از سوداگران آنجا
گرفته بفراهم آوردن سرگشتهای بادیه ضلالت همت گماشت و در اندک فرصت لشکر بسیار بهم رسانید
و رعایا نیز پادشاه زاده موروثی خود دانسته از صمیم قلب باو گرویدند مظفر نیز خاطر خود را باین تسلی میساخت
که دران جنگ با آوازه رسیدن موکب اقبال شکست واقع شد و چنان خیال بازی خورده درین مرتبه

ناجار قرار بر خواهش کوشید اولیای دولت صلاح دران دیدند که میرزا خان در احمداباد باشد و قلیچ خان با دیگر مردم
بجد افواه مخالفان نشاید در سوقت فرمان استمالت از درگاه معلی رسید که با دل قوی و عزم درست بدفع اعدای
دولت قطاع همت بر میان جان بسته تا بیخ و ریشه ارباب بغی و فساد از جا کنده اقالیم آن ممالک بر کنده نشود و دست از سعی و
کوشش باز نگیرند که بمیامن اقبال بی زوال کامیاب فتح و فیروزی خواهند شد چون قلیچ خان از احمداباد بر آمده با تکلی
قطع مسافت نمود میرزا خان سید قاسم بارهه را که زخمی بود و با محمد حسین شیخ و شادمان و خواجه ابو القاسم دیوان
و جمعی دیگر دو هزار کس بحراست احمداباد گذاشته خود از قلیچ خان باز ماندند و دولتخواهان را قوی دل ساخته
باستظهار اقبال بی زوال قدم سرعت بر گرفت و ان شاه سوخته سپهر اختیار الملک و مصطفی شیروانی را از جانب
معمورآباد و فرساد و دولت نامی را با فوجی بصوب دولقه روانه ساخت و خود در برابر افواج منصوره صفوف ادبار بر
داده ایستاد و چون ده کروه مسافت در میان ماند قضا را پای همت آن باطل ستیز از جا رفت و بجانب عطف
عنان نموده به اجل برهار که از زمینداران معتبر گجرات است پناه برد میرزا خان نولک خان نزد او سید دولت
تعین نموده خود دعا کرد اقبال باستظهار مظفر روی همت بنهاد و در میان راه زمین قلب به نشیب و فراز بیش آمد
و چون لشکر منصور از انجا گذشت افواج غنیم نمایان شد و جنگ سخت در پیوست و نبایندا امیر و غرا اسپنه اولیای
دولت فتح کردند و ان سرگشته تحقیت از آب سر بره گذشته قصبه بادوت رفت و از انجا بکوه جهانپور رخت ادبار کشید و
ان محکمه الیست سخت دشوار میرزا خان با دیگر سران سپاه بقصبه بادوت منزل گزیدند در سوقت نولک خان
غنیم را از سرگرده بدولت خواهان پیوست و مفارقت اسحاق ننگ که عمده اند بابت فساد بود از گرانی سبکسار شد
و شرح این اجمال انکه مظفر او را با جرکس و نصیر ادر بروج گذاشته بود در سوقت ان دو روی فته زبان راه آشنایی
و دوستی با بنده خان مفعول مفتوح ساخته بمکتوب و پیغام سلسله جنبان یکرنگی شد و مکتوبی از ان مکاتبات بدست
نصیر افتاد و بخود قرار داد که وجود فتنه سرشت او را از میان بردارد و سمک از غدر نصیر آگاهی یافته تمارض نموده نصیر را
به بهانه پرسش رخنه کار او ساخت و قریب سه هزار جوان ماوراء النهری که ملازم او بودند دران شورش بقتل رسیدند
و انچه دولت خواهان را بسعی بسیار بایستی میسر شدی بی زحمت و تعب نقش بست و زور کار کینه گزار باطل
ستیز ان حق ناشناس را بپاداش کردار گرفتار ساخت و همدرین زمان خبر شکست سید دولت نشاط
بخش خاطرها گردید چون از شکست نولک خان روی همت بر تافت با بر گشتن رخنه انجا را انصرف آورد
و از انجا بعضد

و از کنبهایت بقصد تاراج پرگنه بتلاد که در ولایت گجرات ازان کلان تر و معمورتر پرگنه نیست شتافت خواجم بردی
بهانه دار آنجا قدم جرات در بهور پیش نهاده و بمیامن اقبال روزافزون مظفر و منصور گشت و هم درین ایام اتالیق بهادر از
لشکر ظفر قرین گسیخته بمخالفان پیوست و پیش ازین به استمالت بیان بهادر و اوزبک از غنیم جدا شده بدولتخواهان در افتاده
بود اما همیشه آثار فتنه دوستی از وجنات احوال او ظاهر میشد و حرفهای نابایست از محفلها از او سر میزد روزی که
اردوی بزرگ بتادوت منزل گزیدند آن کهنه قالوچی جمعی را بدرراه ساخته راه ادبار پیش گرفت و میرزا خان بیان بهادر را
مقید ساخت و به ترتیب افواج بانتظام شایسته فرموده روی همت بمدافعه ارباب خلاف نهاد و غول میرزا خان
و شهاب خان و دیگر بهادران جانسپار آراستگی یافت سرلف خان و اوزبک خان با دیگر دلاوران قوی دل
در برانغار بامور شدند قلیج خان و نولک خان با جاگیرداران مالوه در جوانغار مقرر گشتند تابنده خان و رای درگا
با جمعی از شیردلان کارطلب در هراول پای همت افشردند خواجه نظام الدین احمد و معصوم بکری و چندی طرح شدند
و چون افواج فیروزی اعتصام از تادوت گذشت لشکر غنیم نمایان شد مظفر خود با رایات سلطنت بر پشته ایستاده
در کمال غرور و نخوت نظاره گی بود بهادران پیش جلو از جانبین برآمده در هم آویختند جوانغار عساکر اقبال بر برانغار
غنیم حمله آورده و از طرفین جنگ سزا رو شد چند دفع یکدیگر را میدان میدان برداشته کارنامه جلادت ظاهر ساختند
بعضی جوانان قوی دل از جانبین پیاده شده کشتی گرانه پای همت افشردند بهادران فوج طرح کمین گاه بدست آورده
تو بیاسر دادند فوجی که در برابر جوانغار عساکر منصور بود در روی همت تا فتنه راه انهدام پیش گرفت و بسیاری از مخالفان
بر خاک هلاک افتادند مظفر بیتاب مقاومت نیاورده بیجا شد و شیر دلان قوی دل و بازو دست بالا
فنات بروده درآمد کی فرصتی قریب دو هزار کس از مخالفان را بخراب آباد نیستی فرستادند و تا پانصد نفر اسیر پنجه
تقدیر گشت و مجاهد ابن فزکه همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است فتحی عظیم نصیب شد میرزا خان
سجدات این شکر موهبت تازه بتقدیم رسانیده عرضداشت نود فروزی بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت رای
اعلی خاقان گیتی ستان لوازم سپاس ظاهر ساخته میرزا خان را بخطاب مستطاب خان خانانی و منصب پنجهزاری سرافراز
بخشیده ملک گجرات را جاگیر آن شایسته خدمت مرحمت شد پیش از ظهور این لطیفه غیبی از عضد الدوله امیر
فتح الله شیرازی که از کمال اختر شناسی صفحه آسمانی را چون لوحه ولسانی در نظر داشت کیفیت این جنگ استفسار
فرموده بودند او برآورد و از فلک و آثار اختر غور دقیق کرده بعرض رسانید که ظاهرا درین سال دو مرتبه جنگ شود و

مضطف

هر دو مرتبه اولیای دولت مظفر و منصور گردیدند و همچنان شد که آن دقیقه‌شناس کارخانهٔ غیبی دریافته بود

آغاز سال سی و یکم از جلوس حضرت شاهنشاهی بتاریخ شب چهارشنبه بیستم ربیع الاول نهصد و نود

و دو هجری آفتاب جهانتاب را بساحت شرف حمل سعادت تحویل اتفاق افتاد و بهار فیروزی و اقبال

چهارچمن دولت را خلعت مراد در پوشید و بآیین اکبری در باغ دلامیز که بیمامن تربیت حضرت مریم مکانی در

جهان کشوری فتح پور محسود بهشت برین است جشن نوروزی آراستگی یافت و بازار شرف هر روز جشن تازه

نشاط افزای خاطرها بود و در عنوان این سال همچون حکم شد که در دفاتر اسناد تاریخ مینموده باشند و آغاز آنرا

از مبداء جلوس اشرف اعتبار نمایند و درین جشن نوروزی خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجیپور آمده

بسجود قدسی آستان شرف عزت یافت و از وقایع این ایام رسیدن میرزا بیگ قاقشال و غیره بدولت

زمین بوس چون ولایت بنگاله مجدداً بتصرف اولیای دولت درآمد میرزا بیگ قاقشال و وزیر جمیل و

جلال الدین و فرخ بیگ علف نطاق اخلاص بر میان جان بسته بدولتخواهان پیوستند و چون صادق خان

سوی مرادی از شهباز خان بهم رسانیده متوجه درگاه معلی شد نام بردها بوسیلهٔ او خواستند که روی غبار آلود

خود را بسجود آستان روشن جبین سازند و برافقت او متوجه درگاه شدند چون خبر آمدن صادق خان معروض

همایون رسید موبد اسین بطریق دلجویی رخصت یافت که صادق خان را برگردانیده بلشکر وزیرخان که در تعاقب

قتلو شتافته ملحق سازد و دیگران را بدرگاه معلی بیارد و در یانده بصادق خان بموجب حکم اشرف

برگردانید و صادق خان میرزا بیگ قاقشال با دیگران مصحوب زاهد پسر خود دار و آنه آستانبوس نموده و در

تاریخ بسجود کبریاس فلک آساس آبرو یافتند و رقم عفو بر جرایم آنها کشیده شد و از سوانح شهادت یافتن

ترسون خان چون شهباز خان معصوم خان را شکست داد و تعیسی زمیندار پناه برد و شهباز خان متوجه تسخیر

بهاتی شد که اگر عیسی زمیندار در مقام اطاعت و مالگذاری درآید و معصوم خان را با دیگر سپرد و تا آن کنج فتنه

با ولیای دولت سپارد فهو المراد و الا بتاییدات اقبال بی زوال در استیصال او کمر همت بندد و بهاتی

ملکیست وسیع در اقصای بلاد بنگاله طولش از مشرق بمغرب چهار صد کروه مسافت و عرض از جانب جنوب

سیصد کروه و بر جانب مشرق رویه دریای شور و ولایت خبر واقعست و مغرب رویه کوهستان که گروه تیسه

در آنجا میباشند و جنوب رویه مانده و شمال رویه نیز دریای شور و دشتهای کوهستان و نیز سر ابتدا آسن زمیندار آنجا

از طایفهٔ

از طایفه راجپوت است سلیمانشاه در ایام سلطنت خود با نجان و دریا خانرا با لشکری فراوان بر سر او فرستاد و بسعی
بسیار آمده دید چون دست از و بر کوتاه شد و بار خود رای پیش گرفت و مرتبه دیگر بملایمت و افسون بدست آورده
قصد حیات او کردند و عیسی و اسمعیل و پسر او را ابیار زرکانی که بولایت ماوراءالنهر میرفت فروختند چون سلیمانشاه
رخت هستی بربست و داود خان حاکم مستقل بنگاله شد قطب خان عم عیسی اظهار دولتخواهی و نیکوخدمتی قدم
رشد پیش نهاد و برادرزادها را از ماوراءالنهر آورد و در فتنه زرخه مند سر و کاردانی حاکم باستقلال وطن خود شد و بنا بر
زمینداران بنگاله را مطیع و منقاد خویش ساخت اگرچه بدین حکام بنگاله قدم جرات پیش ننهادند اما پیوسته
پیشکش فرستاده راه آشنایی و دوستی مفتوح میداشت درینولا که ساحل دریای گنگ معسکر اقبال گردید چون
از اتحاد در راه امداد ملک عیسی در حصار مستحکم درین سرزمین اساس نهاده بودند هر دو حصار بپای مردی بهادران
کار طلب فتح شد و بسیار کالو بتصرف اولیای دولت درآمد و بسکندر او که حاکم [illegible] اند بارست افواج
ظفرطراز شد و آن شهر معمور بتاراج شد و از انجا بلده [illegible] را که نهایت آبادانی داشت تاراج نموده بر ساحل
دریای بزرگ بیشتر از و دفرو آمدند و آن دریا [illegible] عظیم که از خطامی آید در انجا معصوم با فراوان مردم اندک جمعیت
کرده راه هر سمت سپرد و بجز پیاده سر زنبرد [illegible] بود که در شکر شود در [illegible] عیسی که بولایت کوچ رفته بود با
فراوان در رسید و دولتخواهان در برابر شهر اکباره شد حصاری ساخته بمقابل غنیم پای همت افشردند و
پیوسته از طرفین جوانان برآمده جنگهای نمایان میکردند و ظفر روی باولیای دولت داشت در این حال
بلکه بس اعیان لشکر بر سونخان بجانب بحرالبر متوجه شد که از آن راه غنیم را دو دله سازد و معصومخان
آگاهی یافته با لشکر بسیار خواست سر راه بر شهباز خان گیرد شهباز خان محب علیخان راجه گوپال جادون
و کهسکار را با فوجی بکومک تعین نمود و قاصدی را پیشتر بسرعت روانه گردانید که تا رسیدن کومک بجای
مستحکمی پناه برد و او این حرف را بفریب مخالفان محمول داشته سررشته احتیاط از دست داد و درین اثنا
فوجی نمایان گشت او را مظنه آن شد که کمک نامبرده با کومک او رسیده اند قدمی چند پیشتر رفته بود که اثر غنیم
ظاهر شد هر چند همراهان سعی نمودند که با معدودی بجنس فوجی جنگ کردن و خود را بآتش زدن از آیین احتیاط و
رسوم سپاهیگری دور است صواب آنکه بنای همت رساینده تا رسیدن کومک خود را نگاه باید داشت
سود نداد و با دل قوی و عزم درست روی همت بعرصه جانفشانی نهاد دمعه همراهان جمعی از ضعف دلان بهزیمت

راه بتحقیقی سپرده حدائی گذرنده از نشیب بیشه بشور و جلادت با پانزده کس بر فوج مخالفان تاخته ترددات
شایسته ظاهر ساخت فرزندان حسین و علی بار که نسبت خویشی با او داشتند مردانه جان نثار شدند
و برشوان خان زخمی بدست غنیم افتاد معصوم خان خواست که بمقدمات امید و بیم او را بجانب خود کشید
چون اخلاص او بقبله و مرشد خود درست بود بجوابهای درشت پیش آمد و آن بی آزرم جرعه خشم در ساعت او را
بجولانگاه نیستی فرستاد و خود در پیرایه سبز بجوان همتی خود را فدای شاه راه اخلاص کرد اینک از عاظم وقایع ارتفاع
غبار شورش در بدخشان و برافراشتن عبدالله خان اوزبک اعلام قدرت و تسلط بران دیار و آمدن
میرزایان بدرگاه سلاطین پناه از آنجا که نفاق و شوره پیشینی لازم طینت فتنه سرشت بدخشیان است جمعی
از واقعه طلبان هنگامه ساز میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ نبیره او صحبت آرا شدند و این دو جهر بایکدیگر
خانه برانداز دولت خویش گشتند و بر رعایا و متوطن از هر دو جانب آسیب میرسید عبدالله خان اوزبک
قابو دانسته روی همت به تسخیر ولایت بدخشان نهاد و چون ملکی بی محنت و تعب بهمسایگی او در تکان
آمد شده مضطربانه عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه ارسال نمود حکم شد که چون میرزایان دست
اعتصام از حبل المتین این دولت ابد پیوند باز کشیده بودند بسزای ناکامی نشستند باید از او سلسله امید خود را
مستحکم دارد که بعنایت ایزد عز اسمه غبار تفرقه بر حواشی آن مملکت نخواهد نشست و عبدالله خان
نسبت او را از پیش نظر داشته اراده باطل بخود راه نخواهد داد اگر نوع دیگر بخاطر رساند یکی از فرزندان
بلند اقبال را با افواج قاهره اعتصام و فیلان مست صف شکن و خزانه وافر و توپخانه بسیار بکومک
او تعیین خواهیم فرمود که تا سرحد بدخشان قدم همت بازنکشند و مقارن این حال عریضه دیگر رسید که
میرزایان بکابل آمدند و روی امید بدرگاه سلاطین پناه دارند حکم شد که با اقسام مراحم و انواع نوازش
مشمول و امیدوار ساخته روانه ملازمت سازند و خود باعتضاد اقبال روزافزون قوی پشت بوده
همت از غبار تفرقه پاک دارد و در سوانح صلح امرا با قتلو و ارسال پیشکش بدرگاه سپهر اشتباه چون
صادق خان بنهاز جان سپوست و عساکر اقبال رونق تازه یافت آن سرگشته بادیه ضلالت بصوب
اودیسه شتافت و امر بنگامه نی او که سعی و اجتهاد نبستند ناگزیر سراسیمه بجنگل پناه برد و از راه عجز و
و اضطرار وکلای او امرا فرستاده در صلح زد چون از محنت سفر و ترددات لشکر و یلغارهای متواتر و عسرت

غلام بابائی بک الله

غله سپاهی تنگ آمده بود امر الصلاح وقت راضی شدند و قرار یافت که او برادر زاده خود را با شصت فیل و دیگر اجناس
نفیس برسم پیشکشی روانه درگاه سازد و مصحوب شیخ ابراهیم روانه درگاه شدند درین تاریخ بسعادت آستانبوسی
مستسعد گردیدند و بعد از فراغ این مهم وزیر خان تباندره و صادق خان به تینه و هر کدام از امرا باقطاع خود رخصت
عافیت کشیدند و از وقایع دویدن فیل مست بر راجه بیربل و نجات یافتن او ببرکت توجه حضرت خاقانی در میدان
چوگان بازی فیلان را بجنگ انداخته بودند ناگاه فیل قلیاجه که در تندی و بدخوی از برق پیشی میگرفت قصد راجه
کرد و نزدیک بود که در زیر دست و پا مالش دهد و آن حضرت از فرط عاطفت و کمال قدرت رخش همت برانگیخته
بمیان فیل و راجه در آمدند و آن عفریت پیکر و آتش خوی سر در دنبال شهسوار عرصه اقبال نهاد و غریو از حاضران
برجا بساط دولت بر آمد قدمی چند نرفته بود که بحراست ایزد عز اسمه که همه جا و همه وقت قرین حال آن بلند اقبال است
خشک شد و راجه بیربل بیمن همت حراست جانبخش خاقان جهان ستان از آن بلیه نجات یافت و درین تاریخ سلطان
خواجه نقشبندی رخت حیات بعالم بقا کشید او بجانب وافی از عقل معاش و آداب خدمت بهره تمام داشت و بصدق
اخلاص و ارادت در زمره مقربان بساط عزت منتظم بود و هم درین والا غار نجات بدخشی نیز در بلده اوده بعالم جاودانی
انتقال نمود از مقدمات علمی بهره وافی و از نصیبه کافی داشت و بمقدمات صوفیه آشنا بود و با این شایستگی در فن سپاهیگری او
سرداری رسیده بود و در خلال این حال باقی محمد خان برادر ادهم خان شیر چهره حیات در نقاب فنا کشید سخت عیاش و بی
باک می زیست منغمه هندی میدانست غریب دایکنت و حرم بسیار فراهم آورده بود و جانی از همتی نبود فرزندان بسیار
ازو ماند اما همه ناقابل و پس فطرت از سوانح تعیین فرمودن خان اعظم میرزا کوکلتاش بحکومت و حراست گره و
رای سین بر آن نواحی در اقطاع او مقرر فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند [illegible]
[illegible] چون سید دولت بتاریخ کنهایت کام ... بر کرف مونس ...
و منذر رای و راجه مکت من و رام ساه داود لشکه و رام چند و باکه را تهور و تلسیداس جادون و بیان بهادر و الون کهکر
و ابوالفتح مغول و قرا بجری و دولت خان لودی را خانخانان بمدافعه او نامزد فرمود پیش از وصول عساکر اقبال آن او باش
طبیعت بتاریخ بیلاد عطف عنان نمود خوجم بردی حاکم آنجا با جمعی از جوانان کار طلب عرصه مبارزت آراست و بتایید
دولت روز افزون شکست بر مخالفان افتاد و سید دولت زخمی راه گریز پیش گرفت و حشم او از فیل و غیره تمام بدست

مجاهدان عرصهٔ فیروزی اتفاق افتاد و بهسم در هیولا عابا میرکی و یوسف میرکی و افضل و عبدالله و میر حسین از شعاب جبال
برآمده در قصبهٔ مونتره غبار شورش مرتفع ساختند و با حث تاراج و رعیت آزاری پیش نهاد همت کوتاه
خویش گردانیدند خانخانان خواجه نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و خواجه رفیع و میر معصوم بکهری و سلطان داد پهتور را
با فوجی از بهادران ناموس دوست بتقابل ارباب فساد تعیین فرمود و هنوز تلاقی فریقین اتفاق نیفتاده بود که اکثر اهل
بغی و طغیان پریشان و متفرق گشتند و عساکر فیروزی بفتح و نصرت معاودت نمود و مقارن این زمان بهار خان
کهوکر که در جلدو و دیگر نگاهه سورش فساد گرم ساخت و قابل گجراتی و رادهن خان و دیگر جاگیرداران آن نواحی
بمقابله و مدافعه او همت گماشتند و بسیاری از ارباب بغی و فساد بقتل رسید و آن منشأ شر و شور آواره دشت
ادبار و ناکامی گردید و در خلال این حال سلطان مظفر گجراتی جمعی بی پر و بال شکسته فلک زده فراهم آورده
از کوهستان راجه پیپلیه برآمده بجانب پهپن روان شد که مگر کاری از پیش تواند برد خانخانان شادمان بیگ و
معصوم آقا را با فوجی نامزد فرمود و آوازهٔ صیت سطوت افواج قاهره تاب مقاومت نیاورده بجنگل ادبار شتافت
و بجای ناهموار رفته از آنجا به سند گوکه رخت ادبار کشید و دیگر فلک زدها که با او بودند در هم شکسته پایوس مطلق شده هر کدام
بطرفی آواره گردیدند بهر خان فولادی که از اعظم ارباب فساد بود بولایت بگلانه رفت راجه بهرجی آنجا که
دستگیر ساخته بدرگاه معلی فرستد او اطلاع یافته بجزیره سراه دکن شتافت و تمام اموال و اسبابی او بتصرف
زمیندار بگلانه افتاد و خانخانان قلیچ خان و تولک خان و شرف خان را با سپاه مالوه بتسخیر بروج تعیین نمود
و امرای آن حصار را قبل کرده کمر سعی بر میان جان بستند و چون فتح آن متمادی انجامید شهاب الدین احمد خان را
بالیاری از بهادران کار طلب بکومک فرستاد در یوقت نبد و فتحیاب قلعه از حصن بحال آمده یاد و دولت
خواهان زبان یکدیگر کرده قرار یافت که جمعی از دلاوران عرصهٔ شهامت از جانب دروازه که بعهده توپچیان است
مردانه قدم همت پیش نهاده بدرون درآیند و باین تدبیر قلعه مفتوح شد بسیاری از طرف مرجل تشریفچیان نیم جان بدر انداخت
و هر کس با اکسری از جو نگه ... بقتل رسید در این اثنا ... عساکر فیروزی ... چون شهباز خان در برابر
عیسی صف آرائی کرد و یکچندی مقارمات صلح در میان آمد که معصوم را با دیگر باغیان مقید ساخته با اولیای
دولت سپارد و بار دیگر خود آواره سازد و او بحرف و صوت روزگار میگذرانید تا آنکه ظاهر شد که زبانش با دل
قوی نیست و در مقام حیله سازی و روباه بازیست باز آتش قتال اشتعال گرفت و مدت هفت ماه بنوبه
جنگ و جدال

جنگ و جدال میشد و غنیم انتظار برشگال داشت که در طغیان آب و شدت باران عساکر منصور را گریز عطف
عنان خواهد نمود تا سید اقبال روز افزون باران کم شد و اولیای دولت پای عزیمت قایم داشتند لیکن
امرا از خودرایی و بدسلوکی شهباز خان نسخت آزار میکشیدند درین وقت بیماری و مرگ و وبا در لشکر شیوع یافت
و کس بسیار ضایع شد عیسی سیلدار بیحد و شمار فراهم آورده پانزده جای دریای برهم پتر را بریده باردوی
سپه داد و اکثر مورچلها از آب فرو نشست و کشتیهای کلان بهم رسانیده با توپ و تفنگ بسیار بجنگ شهباز خان
آمد و از طرفین توپ و بندوق آتش قتال اشتعال گرفت و نزدیک بود که در عساکر منصوره پراکندگی
راه یابد قضارا بسرداری بندوقی رسید و کشتی چند از مخالفان شکست و مقارن این آب باروی در کمین بگشاد و ارکان
همت غنیم متزلزل شد و بیرون رفته راه هزیمت سپردند و بیمامن اقبال پیروال رایات فتح سرافراشته شد و غنیمت فراوان
بتصرف دولتخواهان افتاد و اما سید حسن پنهانه دارو با که از غنیم خود شکست خورد و بدست مخالفان افتاد و عیسی مساعی
او طرح آشتی افکند و قرار داد که معصوم را روانه مکه سازد و بندر ستارگانو را بتصرف دولتخواهان واگذارد و پیشکش لایق پادشاه
فرستد شهباز خان نیز صلاح وقت منظور داشته قبول نمود و جنود فیروزی همعنان فتح و بهروزی از انجا کوچ کرده راه
معاودت سپردند و شهباز خان هرچند انتظار کشید که آنچه قرار یافته از قوت بفعل آید اثری بران مترتب نشد ظاهرا
جمعی از فتنه جویان حق ناشناس که گرانی خاطر از شهباز خان داشتند او را پشیمان ساختند و چون شهباز خان بر حقیقت
حال وقوف یافت باز شقه با بعزم رزم متوجه گشت امرا که از دست شهباز خان زخمهای باطن داشتند شکست او را می
شدند و صلاح کار صاحب وقت خود را در میان جزیره نفسانیت بکار بردند محب علیخان بیجنگ راه هزیمت سپرد
و همین طور هرکدام خاک بیحقیقتی بر فرق عزت خود ریخته خجلت زده انهزام کردند شاه قلیخان محرم اگرچه مردانه
ایستاد اما در آخر زخمی شده جای خود را گذاشت و شهباز خان از بدمزاجی و تکبر و ترفع بیموقع بر زور ناکامی نشست و آنچه داشت
بغنیم گذاشته روانه فرا الملک تانده شد سید ابوالمعالی و سید ابوالقاسم پسران میر عدل بدست مخالف افتادند
شیخ محمد غزنوی با چندی کشته شد راجه گنگا و سید عبدالله خان و راجه گوپال جادون و میرزاده علیخان در وقت گشتن
بهترخان دیوانه و میرزا محمد و نوروز علی قاقشال که در زمره باغیان منتظم بودند میر شد و جنگ سخت میشود و نوروز
بقتل رسید و دیگران شکست خورده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و آنچه انها از لشکر منصور غارت کرده بودند
باز بدست این بهادران می افتد و امرا در شیرپور فراهم آمده مجلس کنگاش آراستند شهباز خان برین بود

که از همین جا بار خود را جمع ساخته بدفع اعدای دولت روی همت نهاد اما چون امرا از بد معاشی او بجان آمده بودند
راضی نشدند و بیرم خان در باب نزد شهباز خان تعجیل آمده و قرار داد که همینجا میسکنیم لیکن دیگران عزیمت درگاه پیش نهاد
خود ساختند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید فرامین عتاب آمیز بنام او صادر شد و شهباز خان و خواجه
فتح الله بنزولی رخصت یافتند که سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بنگ و بهار را بکومک شهباز خان رسانند و
متعاقب راجا لاس کچهواهه و مجاهد کنبو بجهت مزید اهتمام و تاکید تعین شدند و هم درین تاریخ جگناته پسر بهاربل
رانای مقهور رخصت یافت و میرزا جعفر بیگ بخشی گری آن ملک اختصاص گرفت و چون افواج فیروزی
ابتهاج بدان حدود پیوست او بشعاب جبال کریوه های دشوار رخت ادبار کشید و مجاهدان عرصه همت تکاپوی
او شتاب آوردند و آن سرگردان بادیه ضلالت از راه دیگر بولایت پادشاهی درآمده بعضی از قصبات و قریات
را تاخت و دست تطاول و تاراج بسر رعایا و زیردستان دراز ساخت سید راجوی نهانه دار ماندلگره
بمالش او روی همت نهاد و او بجانب قلعه چیتور روان شد از هر منزل که او کوچ میکرد سید راجو فرو می آمد اگرچه
بمبارزت جرات نمینمود اما رانا میرفت و فرصت نمیداد که دست و پا خطا کند در یسوف جگناته بنگا او را
تاخته عطف عنان نمود و او سراسیمه خود را بکوهستان انداخت و درین سال همایون در شبستان دولت
صبیه قدسیه قدم اقبال توام بعرصه وجود نهاد و نام آن صدرنشین سرادقات عفت آرام بانو بیگم شد

اتفاق میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا و مرتفع شدن نفاق

پیش ازین رقم زده کلک وقایع نویس گشته که از فتنه پردازی
و خانه برانداز جمعی از واقعه طلبان هنگامه ساز میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ غبار نفاق مرتفع شد و
در آن ملک ابواب فتنه و فساد مفتوح گردید و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل مراجعت نمود میرزا شاهرخ
خواست که با جد خود راه مدارا سپرده حجاب روی از میان برگیرد و بعد از رسل و رسایل قرار یافت که در میان
دریای آمویه بیکدیگر ملاقات نموده ارکان محبت و دوستی را بالعهد و پیمان استحکام بخشند و مقرر شد
که میرزا سلیمان چهارم حصه دریا گذشته و میرزا شاهرخ با پنجم حصه دریا پیش رفته با هم معانقه نمایند میرزا سلیمان
اندک راهی کشتی رانده بود که پشیمان شده عنان بازکشید و میرزا شاهرخ مراعات ادب کرده قدم جرات
پیش نهاده تا کنار دریا رفته ملازمت نمود و روز دیگر بمنزل میرزا سلیمان رفته رخصت معاودت گرفت و میرزا سلیمان
نیز بکولاب روان شد لیکن در اندک فرصتی باز ارکان عهد و پیمان دوستی متزلزل پذیرفت و میرزا سلیمان ارادهٔ

واقعه ۴

دوراه احتیاط

دو از حساب مینش نهاد خاطر ساخت از جمله میرزا شاهرخ نوشت که میر علی و خوجکی بیک و میر عماد را مقید ساخته
بحضور فرستد با از بس خود دور کنید او شوق اجر قرار داده روانه کابل گردانید خوجکی و میر علی بکابل رسید و میر عماد و سر
نوکری کرده گوشه انزوا اختیار کرد مقارن آن حال محمد قلی شغالی که بکاردانی و شمشیر سرگروه بدخشیان بود از پیش میرزا
شاهرخ نزد میرزا سلیمان رفت و میر علی از کابل باز خود را بمیرزا شاهرخ رسانید و از جان پیش باز از واقع طلبان کیرمی
بدر رفت میرزا سلیمان بعتاب فرستاد که اگر باین رضا خورسندی مرا میخواهی میر علی را بحضور فرست میرزا شاهرخ او را
بمصحوب حاجی یمن روانه گردانید او بپرده مروت و مردمی از پیش رو برگرفته میر علی را محبوس ساخت و حاجی یمن را دلاسای
نموده ملازم خود کرد و شیخ بابای والی را که میرزا و جمع بدخشیان اعتقاد ولایت و نسبت ارادت با او داشتند نزد میرزا شاهرخ
فرستاد که در وقت آشتی و تقسیم ملک محمد قلی و حاجی یمن و میر علی همراه او بودند و حالا با ما قرار بودن داده اند مناسب
آنکه طالقان و چندی جای دیگر حصه اینجانب شود میرزا شاهرخ که نهایت مدارا و مواسا بکار برده بود و از تکلیفات
مالایطاق بجان آمده در جواب گفت که شایسته بزرگی ایشان آنکه بحرف جمعی از مفسدان و اقوه طلب خود را و ما را نشورانند
و چندی از مفسدان که بخدمت ایشان پیوسته اند باز فرستند میرزا سلیمان قبایح این اعمال و نتایج آن از پیش خاطر برگرفته
متوجه جنگ نبیره زاده شد و او نیز از شورش حوالی و کوتاهی خرد بتقابل شتافت و چون بحدود روستاق رسید عرضداشت
بجد خود نوشته بملایمت بسیار ظاهر ساخت که شاید خصومت و عناد از میان برخیزد و کار بمجادله و مقاتله نرسد اگرچه میرزا
سلیمان نیز قدری ملایم شده بود اما فتنه شعاران هنگامه پرداز که صحبت بجای نازک رسانیده بودند نگذاشتند که آشوب
از میان برخیزد و آتش قتال اشتعال پذیرفت و چون میرزا شاهرخ مراسم تهور و ادب بجای آورده سپر اندازی کرده بود
بعد از تلاقی فریقین باندک جنگی میرزا سلیمان راه هزیمت سپرده زور کار کینه گذار ارباب فساد را آواره دشت ادبار ساخت
و میرزا سلیمان شکست خورده بحصار حمایت حاکم حصار پناه برد و میرزا شاهرخ بضبط ملک همت گماشته کولاب با محمد زمان
ولیسران کلان خود سپرد میر علی را اتالیق او ساخته خود بقندوز رفت و میرزا سلیمان از اوزنک سلطان حاکم حصار کومک
گرفته باز ببدخشان آمد و میرزا شاهرخ قنبر نامی را با فوجی از یک جهان خود بتقابل او فرستاد و میرزا سلیمان شکست خورده
برگردید در وقت ایلچی حضرت خاقانی که بعد از فتح کابل نزد میرزا شاهرخ فرستاده بودند که یا خود بملازمت آید یا والده خود را
فرستد در رسید و باعث تقویت ظاهری و باطنی میرزا شاهرخ گردید چون وقت آمدن او نبود شورش ملک را دست آویز معذرت
ساخته والده خود را روانه درگاه نمود و والده میرزا چون بکشم رسید بیماری صعب او را دست داد و از آنجا بازگردید و حاکم کشم

دست از امداد میرزا سلیمان بازکشیده جنیدی از ارباب صلاح همراه ساخت که میان میرزایان صلح و صفای شود و میرزا
سلیمان بجلو بدخشان آمده خواست که در لباس دوستی کاری از پیش برد و بعد از رسل و رسایل قرار گرفت که بدستور
قدیم عهد و پیمان در میان آمد و از جانبین بکشتی نشسته در دریا بایکدیگر ملاقات نمایند میرزا شاهرخ قدم همت پیش نهاده
بموجب قرارداد شتافت میرزا سلیمان از فرط توهم در کنار دریا توقف کرده پیغام فرستاد که شما باینجانب بیایید
تا یکدیگر را دریابیم میرزا شاهرخ این ادا را محمول بر غدر داشته از همانجا بازگردید و درین هنگام والده میرزا به رحمت ایزدی پیوست
رفتن او موجب ازدیاد فساد و شورش گشت و میرزا سلیمان بعبدالله خان اوزبک پناه برد و میرزا شاهرخ مست باده غرور
و پندار گردیده بخودرائی افتاد و بدلاسای سپاهی و ضبط ملک کمتر پرداخت دران زمان عبدالله خان متوجه تاشکند سکندر گشوده
بود میرزا سلیمان بسکندر خان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب برآمد عبدالله خان از استماع این خبر جمعی تعیین فرمود
که میرزا را با آمدن او نظربند دارند میرزا ازین حال آگاهی یافته بسرعت هرچه تمامتر خود را بحصار رسانید و چون عبدالله خان
از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپه سالار او بود و تردی اوزبک خان فرستاد که میرزا سلیمان را مقید ساخته
باو سپارد اوزبک خان پاس مروت و حمیت داشته پیشتر از رسیدن قل بابا او را بصوب بدخشان گسیل کرد و
میرزا سلیمان از راه قراتگین بکولاب رسید و با آنکه بهمان نمط تقسیم ولایت مقرر بود میرزا سلیمان قبول نکرد و کشمکش بابرسم
شور غال گرفت و میرزا شاهرخ بخودکامی پرداخته اکثر قدیمان کاردیده را آزرده خاطر گردانید و بحرف نودولتان
که خیمه نور اطناب نو میاید گوش نهاده در مقام سرافراختن تربیت کردهای خود شد میر عماد و میر کلان و خواجگی بیگ را
مدار العلیه سرکار خود ساخت و بار بیگ را بخشی و اینها نیز بایکدیگر در افتاده ابواب اخذ و جبر مفتوح گردانیدند
کولاب را بقباد قلی کوکه و قندوز بقورچی بیگ و طالقان بعبدالرحمن و غوری را بمیر نظام و کهمرد بخواجه علی و اندراب
بلطفی کوکه و روستاق بمست علی و تقلاق به بیربل مقرر نمود و چون این هم خوردگی املاک و شورش میرزایان
خاطرنشان عبدالله خان شد روی همت بتسخیر بدخشان نهاده نخست پیغام فرستاد که غوری و کهمرد را باو
گذارید و ایماقات ماوراءالنهر که بدان ملک رفته بودند گردانیده بدین سو فرستند میرزا شاهرخ به تدبیر و ملایمت
این بلا را از خود دور نتوانست نمود و نه بضبط ملک و دفع اعدا پرداخت و اوزبکان بقدرت هرچه تمامتر قدم
فضبط
همت پیش نهادند قورچی بیگ از بدذاتی و کافرنعمتی بجا نفاق درآمد قندوز که دروازه آن ملک تنهاست
مفتوح گشت و همچنین تمربل و جمعی از اعیان بدخشان راه بی حقیقی سپرده بغنیم پیوستند و میرزایان راه

ناکامی پیش گرفتند

تا کامی پیش گرفته بکوهستان بدخشان و کریوه های دشوار پناه جستند و چنان ملکی بی محنت و تعب تصرف عبدالله خان
درآمد اما کولابیان در خدمت میرزا محمد زمان پای همت افشرده بجانفشانی قرار دادند و میرزایان از تنگ بدخشان برآمده
خود را به بهارک که محکمه ولایت سخت دشوار رسانیدند که شاید جمعی از پروردهای این دولت مجتمع شوند و کاری
از پیش برود و چون دانستند که زور کار بر کرده دیده و بخت و لیست(?) داده تبعی نتیجه ندارد در آنجا نیز خود را جمع نتوانستند ساخت
بجدود سپهر که از مضافات کابل است آمده دم عافیت کشیدند و همگی مقصد آنکه شاید بکومک و امداد میرزا حکیم
فتح البابی که در ایام حکومت ایشان نصیب شود و الا روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت
بدخشان با کابلیان سلوک ناملایم کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات ننموده از راه کوهستان متوجه
هندوستان شود میرزا سلیمان بر عکس آن درین حال میرزا حکیم میرزا سلیمان را نزد خود طلبداشته باعزاز و احترام
تمام پیش آمد و چندی از مواضع لمغانات را بجهت مدد خرج ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخت و میرزا
شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد که نظربند داشته نگذارد که بهندوستان شتابد و میرزا با سه پسر
خود حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده بودند و بدیع الزمان و والده های ایشان و معدودی از ملازمان
در آن تنگناهای کوهستان بحال تباه بسر میبردند و شاه محمد میرزا پسر میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان بود درین وقت از
اراجیف استماع افتاد که کولابیان عبدالله خان را شکست دادند و آن ملک بحیز تسخیر محمد زمان میرزا درآمد
شادمان هزاره را بنابر اندیشی بخاطر رسیده میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا از او پشیمان
شده بتعاقب شتابد راه جیب(?) زده از معبرهای دشوار و کریوه های صعب خود را بکهمرد رسانیدند در آنجا بسیاری
از صحرانشینان بر کهمرد میرزا فراهم آمدند و مقارن اینحال خبر متحقق رسید که حرف اول دروغ بود و کولابیان
در همان تنگناهای کوه متحصن اند چون میرزا جمعی فراهم آورده بود قصد تاخت طالقان نمود درین حال خبر آمد
که اوزبکان کولاب را گرفتند و فوجی بجهت گرد آمدن الحاقات بعث(?) کرده اند بعد ازین خبر همراهان میرزا متفرق
شدند و هر روز بد پیش آمد نه رای بودن نه روی رفتن نزدیک بود که دستگیر شوند و بهزاران تعب و دشواری خود را
بجانب کابل انداخت و در سالی اولنگ با میرزا سلیمان ملاقات واقع شد از همان خبر که میرزا شاهرخ
سرگردانی کشیده بود میرزا حکیم میرزا سلیمان را بتسخیر بدخشان روانه ساخته بود و در سالی اولنگ انتظار
کومک داشت ناگاه فوجی از اوزبکان در رسیدند و در چنان فرصتی میرزا شاهرخ را پسر بعالم وجود آمد و از آن حیرا(?)

نشینی سپرده بجانب کابل کام سرعت برگرفتند و مهر علی وفادار و بردی و جهانگیر و الغ بیک و خیاری دیگر از عقب
می آمدند بهنگام صبح جمعی از اوزبکان خود را رسانیدند و از چشم تنگی بتاراج اسباب و بنه مال پرداختند و این از اسباب جلادی
میرزایان شد قضا را درین هول و اضطراب پای اسب میرزا سلیمان معیوب شده از کار افتاد و میرزا شاهرخ
مروت و ادب بجای آورده اسب خود را بمیرزا کشید و پیاده گردید چون وقت تنگ و اضطراب غالب و لگام بر پس
سبز بود اسب از دست میرزا شاهرخ بر آمده راه صحرا پیش گرفت یکی از همراهان از روش مردمی و مروت نصیب داشت
خود پیاده گشته میرزا سلیمان را سوار ساخت و میرزا شاهرخ نیز بچستی و چالاکی اسب خود را گرفته سوار شد
و دران سرعت و هول جان از میان میرزایان جدائی افتاد و غنیم بتعاقب میرزا شاهرخ شتافت چون حیات
باقی بود دریائی پیش آمد و میرزا از پل گذشته پل را در هم شکست و غنیم یکبار بآب رسیده لاعلاج عنان تافته بازگشت
لیکن حسن پسر خورد میرزا درین تگاپو از پدر جدا شد و روزگار داغی تازه بر دل آن آواره دشت ناکامی نهاد و با میرزایان
یکدگر رسیده بدلنوازی و غمخواری هم پرداختند درین وقت سوندک خان از پیش میرزا حکیم آمده مقدمات
دوستی و دلجوئی و کرم خوئی ظاهر ساخت چون میرزایان را اعتمادی بر قول و فعل او نبود گره از خاطر نگشود
تا گیر چندی از معتمدان خود را همراه او نزد میرزا حکیم فرستادند که از مافی الضمیر میرزا خبر گرفته بعهد و سوگند
اطمینان بهم رسانید درین حال قاصد راجه مانسنگه رسیده به نوید اقسام نوازش و انواع مراحم حضرت خاقانی
مستمال و امیدوار ساخت میرزا سلیمان که از طرز سلوک سابق خجلت زده بود و از میرزا حکیم متوقع امداد نبود توقف
خود را در کابل بر عزیمت درگاه مرجح داشته بناکامی نشست و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده
والده حسن حسین را با یک پسر دیگر و چندی از معتمدان در حدود جاری کاران بتفحص آن پسر که جدا افتاده بود گذاشت
و خود راه دامنه کوه بدکه رسید و در آنجا قافله بزرگی از بیم افغانان فراهم آمده قدم جرات پیش نمی نهادند قضا را
خانزاده خانم عمه میرزا و شاه محمد میرزا که برخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان بودند درین کاروان دوچار شدند شاطی
افغانان که از تربیت کردهای میرزا حکیم بود و بظاهر خود را دولتخواه مینمود و بباطن با افغانان زبان یکی داشت
گذشتن گریوه خیبر را در چشم میرزا بسهولت جلوه داد چون براه در آمدند در هر قدم دیوار [?] پیش آمد که افغانان
درها و تنگناها را الیتک مضبوط ساخته بهجوم آورده بودند شاطی از بد دلی و صلح سازی قیقرای و جهانگیر و مهر علی
و بابر بیگ و ابدال را که هر یک رستم روزگار بودند ببهانه صلح و پیغام نزد افغانان تاریک درون برده کار همه را ساخت

و میرزایان با هم [?]

و میرزا با معدودی بال بیر بخیه از غبار مسجد سر کردید و افغانان تاریکی دست بتاراج مال و اسباب مردم گشوده غبار شورش
برانگیختند و بسیاری از سپاه که آن را جان و مال دست فرسود حادثات شد میرزا جنگ کنان میرفت همین که افغان
هجوم آورده تنگ میرسیدند برگشته میتاخت قضارا از اسپ جدا شد و با وجود دو زخم که از آن گشت بحمیتی و
چالاکی خود را بر پشت زین گرفت و مقارن این حال بدیع الزمان میرزا نیز از اسپ افتاد و بدستیاری جام علی
سوار گشت با این حال میرزا خود را بدانکه رساینده نفس راست ساخت و چون ازین راه نا امید بود خواست که
با کوهستانات بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین نزدیکیهاست و میرزا شاهرخ بحد منت
جد خود شتافته روزی چند بغمگساری یکدیگر پرداختند با آنکه میرزا حکیم جمعی را فرستاده میرزا سلیمان بدستور معهود
روانه لمغانات نمود و میرزا شاهرخ بدرقه داده از کوه جبر گذرانید و چون میرزا از جبر گذشته بولایت بادبیاسی
که یا من روی زمین است رسید دم عافیت و آسایش برگرفت و امرای آن حدود بلوازم مهمانداری و خدمت
پرداخته براجه مالسنگه رسانیدند و راجه مهمانی لایق و پیشکش شایسته بجا آورده بنوید مراحم حضرت خاقانی زنگ زدای
خاطر میرزا شد و در هر منزل نشاطی تازه و دولت نو باستقبال می آمد و همدرین ایام خبر یافتن پسر گم شده
تسکین بخش خاطر بکبرالی میرزا شد ظاهرا در آن تک و دو و هیولی حال اوزبکی او را یافته و در گوشه نشانده بتاراج
اسباب و سربال شتافته بود در آن وقت غلامی از کمین برآمده او را برداشته بسالی اونلنک میرسانند و کدخدایان
آن سرزمین او را بخدمت میرزا حکیم میبرند و میرزا او را بوالده اش که از مفارقت جگر گوشه خون میگریست میسپارد
و میرزا شاهرخ ازین خبر بهجت اثر تفاول بر حصول مرادات گرفته خوشوقت گردید و چون بمعبر جامع لاهور رسید
راجه بهگونت داس حاکم آن محلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بجا آورد و خود نیز بمرافقت میرزا متوجه درگاه معلی شد
و در یکمنزلی دار الخلافت فتح پور شاهزاده دانیال با اکثری از امرای برسم استقبال شتافته ملاقات فرمودند و
چون بسعادت زمین بوس عزت جاوید یافت خاقان ستوده خصال آن گسسته پر و بال را بانواع نوازش مطمئن خاطر
گردانیده از گرداب ناهموار روزگار بساحل ساحت و ستاره اقبالش از هبوط مذلت و خواری باوج عزت و کامگاری
ترقی و تصاعد نمود و از سوانح شکست یافتن عاجی کابلی چون از خودرایی و ناهنجاری شهباز خان و بدمعاشی او
با امرا عیسی زمیندار در عرصه پیکار غالب آمد و ملک بهاتی بدست مخالفان افتاد و معصوم بشیرپور
مورچه بسته بود دیگر باغیان حق ناشناس قدم جرات و جسارت پیش نهادند تا دوازده کروهی تصرف آوردند
وزیر خان اگرچه قدرت بجنگ مرد خود نیافت اما سرداران قدم همت برجا داشته تانده را که دار الملک بنگاله است

با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت نمود در سوقت شهباز خان را که عزیمت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته
بود شهر اوجان بادشاهی بار کرده امید بند و جاگیرداران صوبه بهار را به یکرنگی و یکجهتی او راسخ دم و ثابت قدم ساخته
بمدافعه غنیم روی بهمت نهادند و از صولت و سطوت عساکر جهانگشا مخالفان تیره رای مانند بنات النعش
از هم پاشیدند هر یک بجائی و هر کدام بجائی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاجی کابلی در شیوه نور قدم
ضلالت و جهالت افشرده رسیدن افواج منصور بخشم کج بینی در نظر نمی آورد شهباز خان خواست از آب
جون عبور نموده دست بردی نماید اما دیگر سران لشکر کوتاه همتی منضم نمودند را ملاس و خواجه فتح الله که از
درگاه بسیر اولی و اهتمام متعین شده بودند بترتیب مقدمات بیم و امید تمام لشکر را از آب گذرانیدند و چون
عساکر اقبال بان سرگشته حال نزدیک رسید تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت
و بهادران تیز جلو بعقب گاه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند و چندی از پس ماندگان را دستگیر ساخته
عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه بصلاح دولتخواهان شهباز خان و شاه قلیخان محرم با جمعی از بهادران
عرصه فیروزی در آنجا توقف نمود سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محب علیخان و سید عبد الله خان
با فوج سان تعاقب بر همت بازیها مقرر کردند و را ملاس و خواجه فتح الله بسیر اولی و امینی لشکر
شتافتند و چون غنیم قدم ادبار از حدود ولایت بادشاهی بیرون نهاد و ملک که از تصرف دولتخواهان
بر آمده بود بعنایت ایزد جهان آفرین باز بدست در آمد امرا بشیر بود عطف عنان نموده مظفر و منصور گشتند
و در خلال این احوال دو سیم خافقال که عمده ارباب زوال و سر سلسله اهل بغی و وبال بود در دوازده ۱۲
کروهی معسکر اقبال غبار آشوب و فتنه مرتفع ساخت و بصلاح دولتخواهان شاه قلیخان محرم و محب علیخان
و راجه تودرمل [illegible] و میرزاده علیخان و باقر انصاری با فوجی از بهادران ازرم دوست بمدافعه و مقاتله آن
آن باطل ستیزان شتافتند و خواجه مقیم که امروز بمناصب [illegible] و در [illegible] سروری حضرت شاهنشاهی بخطاب وزیر خانی
و منصب [illegible] سرافراز است از درگاه بواقعه نویسی لشکر تعیین شده بود بطریق امینی همراه رفت و بعنایت
الهی منصور اولیای دولت بغنیم رسیده بودند که آن گمره نفس خود بخود و بیراه شده فرار بقرار داد و امرا تا شاهزادپور
تعاقب نموده عنان باز کشیدند و چون ساحت الملک [illegible] از خس و خاشاک مخالف پاک شد اولیای
دولت یکجا فراهم آمده بضبط ولایت پرداختند لیکن از آنجا که شاه باجخان [illegible] خود سکنی [illegible]
بود و صادق خان [illegible] و [illegible] آشنا [illegible] صحبت [illegible] بهار است نمی آید و الکنری ازهرا
سیاه باشد

سپاه آتش افروزی صادق خان از شهباز خان کرانی خاطر داشتند درین وقت آواره شد که غازی کابلی و دیگر
باغیان چون تاب شناس دو فوج قرار داده بمدافعه انها همت گماریم و باین عزیمت فرید خان و شاه قلیخان محرم و قلیچ خان
و محب علیخان و راجه گوپال داس و کچک خواجه با فوجی از بهادران کار طلب استیصال غازی کابلی بر خود گرفته
از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بابوی منکلی
و تمر بدخشی و شاه قاسم بدخشی و جنیدی دیگر در همانجا توقف نمودند و غازی کابلی صلاح در جنگ صف ندانسته در مقام
ترمهانی که در پای کتک و جمنه سپاهی سر بهم آورده قلعه مستحکم اساس نموده اتفاق با یک و جندی از باغیان را باسایر

نهاده

زمینداران در آن حصار گذاشت و خود نیز بطرف دیگر جای مضبوط اختیار کرده پای ضلالت افشردند و عیسی نیز دامرا
کسان فرستاده بلابه گری و روباه بازی که لازمه زمیندار است سلسله جنبان آشتی شد دولت خواهان چون اعتماد بر قول
و فعل او نداشتند و معهذا اثر بیغی از وجنات احوال غنیم ظاهر بود التفات بمقدمات او ننموده نطاق
همت بتسخیر قلعه بستند و در اندک مدتی قلعه مفتوح شد و از آنجا بمدافعه غازی روی عزیمت نهادند و آن باطل ستیز
تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفت و در اضطراب و سراسیمگی کشتی او غرق شد و بدستیاری ملاحان
نیم جانی بساحل سلامت رسانید و بیمن اقبال روز افزون شکست عظیم بمخالفان افتاد و اولیای دولت بسجدات شکر
این موهبت بجای آورده عرضداشت مشتمل بر فتوحات و سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از
وقایع این سال رسیدن یعقوب پسر یوسف شاه حاکم کشمیر است بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان
این دولت ابد پیوند میدانست و همواره با ارسال عرایض و پیشکش سلسله جنبان اخلاص و عقیدت بود درینولا یعقوب
پسر کلان خود را با نفایس آن دیار روانه درگاه سپهر غبار ساخت که پیوسته در خدمت حضور بوده سعادت صوری و
معنوی کسب نماید جشن طوی شاهزاده وارث تاج هفت اقلیم سلطان سلیم با دختر راجه بهگونت داس چون سن شریف عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی
بپانزده رسید ملهم غیبی در خاطر قدسی مظاهر حضرت پرتو افگند که آن نونهال چمن سرای اقبال از گلهای مراد در دامن
امید ریزند لاجرم راجه بهگونت داس که از اعظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید سمو همت
و اعتبار اختصاص داشت باین نسبت پایه عزت از همگنان گذرانیدند و صبیه پاکیزه سرشت او را که بحسن سیرت و صورت
یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت مسندآرای اقبال و دولت

درآورده صدرنشین محفل عشرت شدند و بحکم اشرف دولتخانه خاص را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند
حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عزت سرافرازی بمنزل راجه تشریف قدوم ارزانی داشته
آن نوعروس حجله نشاط را بدولت سرای او رفتند و راجه در لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده
جهیزها در خور آن طوی ترتیب داد و بجمیع شاهزادهای عالیقدر و حضرات عالیات و امرای عظام فرداً فرداً
ضیافتهای لایق فرستاد حتی احدی و شاگردپیشه را تمام نویس کرده سروپا ارسال داشت و بایش سعادت
افتخار جاوید یافت ذکر شورش و ادبار سلطان مظفر گجراتی چون سلطان مظفر و سران شده بجانب جوناگره
شتافت و اولیای دولت از مهم او واپرداخته باحمداباد مراجعت نمودند و اکثری امرای کومکی بتیول
خود بازگردیدند قضارا درآن سال از شورش ارباب فساد و تفرقه مردم قلیلی از حاصل جاگیر متفرق سرداران
درآمد و ازین رهگذر احوال سپاه روی بخرابی نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود جمعی از اوباش
بی سروپا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خان خانان خبر یافته قلیچ خان را بحراست
احمداباد گذاشت و سید قاسم را با سادات بارهه در پتن بازداشت و در میان ولایت هرجا مناسب دانست
تهانجات مقرر فرموده و خود با نورنگخان و خواجه نظام الدین احمد و فوجی از مبارزان عرصه کارزار باستیصال آن
برگشته روی همت گشاد و او بموربی آمده رادهن پور را تاخت و از هرجا هرچه بدستش می‌افتاد بغصب میگرفت
و انتظار کومک زمینداران داشت چون عساکر اقبال آیت رسید سراسیمه بجانب کانتهی واره شتافت خانخانان
اردو را گذاشته بتعاقب او گام سرعت برگرفت و آن خود را در آن حدود نیز جمع نتوانست کرد رخت
ادبار بکوهستان برده کشید زمینداران وکلا فرستاده در دولتخواهی زدند و از آنکه پیشتر با سلطان مظفر
همپای گروه بودند وسیله نجات خود منحصر در اظهار دولتخواهی یافته از راه عجز و زاری درآمدند امین خان
غوری حاکم جوناگره قرار داد که پسر خود را بخدمت میفرستم خانخانان میر ابوتراب را فرستاد و او را
آوردند و راجه جام باظهار دولتخواهی نشان داد که مظفر در فلان جاست اگر جمعی از جوشن
اسپها تیز جلو بر جناح استعجال خود را رسانند بکلی از بدست افتد خانخانان جوقی از عقب شتافت
و چون او پیشتر بکوهستان درآمده بود اثری ظاهر نشد و غالب ظن آنکه بازمینداری بخاطر آورده او را

نگاه داشته

نگاه داشته باشند مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب داده یکی بسرداری نوبک خان و دیگری بکارفرمائی خواجه نظام
الدین احمد بخشی و دیگری بیاشلیقی دولت خان لودی و هر فوجی را بصوبی تعیین فرمود که در آن ملک معموره
تاخت و تاراج و کشش و بستن دست باز ندارند و تا آنکه مذکور شد که مظفر پسر خود را نزد جام گذاشته خود
بجانب احمدآباد رفته است خانخانان خواستی خاطر را غبار آلود تفرقه نساخته با لشکر جام پیش نهاد همت گردانید
و بسیاری از راجپوتان علف تیغ انتقام شدند و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور درآمد
و چون تجلد گروهی قوی لشکر که بکار جامست معسکر اقبال گرد بلا و از راه عجز و زاری پیش آمده رای درگا و کلیان را
را در میان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه و دیگر نفایس روانه ساخت خانخانان بالنسبت وقت منظور داشته
از آنجا عطف عنان نمود مظفر که روی تهور و جسارت باحمدآباد نهاده بود چون به تهانه نبراتی نزدیک میرسد
افواج تهانه بدانه و نبراتی یکجا شده بمدافعه او همت میگمارند و بهادران لشکر منصور داد شجاعت و جانفشانی
داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خواجه نسیم سردی با جمعی از جوانان قوی دل توقت
تاخته غنیم را از میدان برد و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش گرفت اگرچه درین جنگ بجوانان کاری زخمهای
نمایان رسید اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک نیستی در غلطیدند و بشارت این فتح در انبای از
بخانخانان رسید و سجدات شکر این موهبت تازه بجای آورده صورت حال تا آستان اقبال عرضداشت نمود

آغاز سال سیوم از جلوس اشرف اقدس حضرت جهانبانی گیتی ستانی درین هنگام دولت فرجام که از جشن طلوع حضرت شاهنشاهی
جهان را از روز بازخوانی و نشاط بود بهار جان نگار ظاهر جشن نیرای دولت را چون بساط اهل طرب نگارین ساخت
نیر اعظم عطیه بخش عالم شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و سه هجری بشرف سرای حمل تحویل فرموده
در آغاز این سال همیون که بر اولیای دولت ابد مقرون مبارک و میمون باد امرای ولایت برار از تجود آستان
گردون اعتبار جبین سعادت نورانی ساخته برار با ملکت از مضافات دکن خیالی هزار سوار داخل حدود متعلقه
نظام الملک بسرداری میرمرتضی سبزواری و خداوندگان و شیرخان و دیگر امرا در آنجا میبودند چون نظام الملک
از فرط سودا و شورش دماغ دل از کار و بار سلطنت واگرفته گوشه عزلت و انزوا اختیار نمود و صلابت خان
چرکس وکیل مستقل و مدار العلیه آن دولت شد میرمرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و فزونی استعداد
در الملک عدیل و نظیر نبود و بسوسته از جانب او توقع خاطر و دل نگرانی داشت نتوانست که از پا در انداخته

سیکرد ۳

ولایت برار را به تربیت کردها و منشیان خود سپارد میر مرتضی از بعضی آگاهی یافته اراده پیش دستی نمود و حمید خان
حاکم جالناپور را که سرداران عمده نظام الملک بود با خود متفق ساخته با تمام سرداران روی عزیمت با جمعی کثیر بیاد دو
و صلابت خان پسر نظام الملک را همراه گرفته بتقابل او شتافت و بعد از تلاقی فریقین شکست بر امرای
برار افتاد دیگر در آنملک شوال آشتند بود عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای آمدن خود
ظاهر ساختند و چون فرمان استمالت رسید روی امید بعتبه خلافت نهاده در جشن نوروز بسعادت آستانبوس
شرف اختصاص یافتند و هم درین ایام جمعی از امرای عظام که بازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و تصاعد
نمودند و بگاشته کلک وقایع رقم میگردد راجه بهگونت داس پنجهزاری راجه تودرمل چهارهزاری زینخان کوکلتاش
دوهزار و پانصدی میرزا یوسف خان دوهزار پانصدی عبد المطلب خان هزار و پانصدی شیخ ابو الفضل
هزاری راجه آسکرن هزاری حکیم ابو الفتح هفتصدی و شیخ فرید بخشی هفتصدی میر جمال الدین حسین ششصدی
برهان الملک پسر نظام الملک و الهی پانصدی شهاب الدین احمد خان به ایالت مالوه سربلندی یافت
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بخدمت امین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تودرمل دیوان مهمات
مالی و ملکی بصلاح و صوابدید الیشان بفیصل رساند و از سوانح کشته شدن حبیب علی پسر محب علی خان است
چون امرای آنحدود باستیصال یاغیان ولایت بنگاله تاراج قصبات و قریات پرداخت حبیب علی از
فرط شجاعت و تهور بی حوالی باجتماع لشکر و سامان آلات نبرد مقید ناشده بمدافعه او همت گماشت و
جنگ بیصرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علیخان از استماع این خبر موحش اضطراب بسیار نمود
و خواست که با تجدد و در رفته انتقام خود از و بستاند لیکن امرا راضی نشدند و شاه قلی خان محرم را
که عازم زمین بوس بود بتادیب او مقرر فرمودند که خواستنی آنملک را از خس و خاشاک ارباب فساد پاک ساخته متوجه
درگاه شد و به نیروی شجاعت و اخلاص او این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله
بتشخیص صادق خان و شهباز خان با یکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه
رخصت یافت که تردد امرا رفته بمصالح سعادت تمهید غبار منازعت و مخاصمت از میان برکند و اگر زنگ
نفاق بصیقل صلاح او مرتفع نشود هر کدام که تعهد و ضبط آنملک بر ذمه خویش لازم شناسد در آنجا گذاشته
دیگری را حاضر سازند چون خواجه سلیمان بمعسکر اقبال پیوست صادق خان باتفاق جمعی از امرا

تعهد آن خدمت

تعهدات خدمت نمود و داد جوده استاد و صلحی که بنهار ملایمت در میان نهاده بود با استغنای دولت نیازی
قبول کرد اما فیل و توپ و اسبابی که دران جنگ بدست آورده بود باز گردانیده فرستاد امرا از اصلاح
وقت مرعید استه بهمین قدر تسلی شدند و چون شهباز خان بنواحی بهار پیوست بخت همت باتصال
راجه سنگرام بست و او به تنگناهای کوه و کریوه های دشوار پناه برد و مجادله و مقابله قرار داد سعید خان
که از امتداد سفر و محنت های لشکر بجان آمده بود از و جدا شده به بهار آمد و شهباز خان پورنمل میندار
گیدهور را که با او خصومت همجنسی داشت بر رخ او کشید و تقویت را از اسباب شکست سنگرام انگاشت
قضارا جیونی که پیشتر ازین با پورنمل میبود و درین نزدیکی از او آزرده شده ملازم سنگرام شده بود از
سنگرام داد طلبیده بقصد شهباز خان آمد در جایی که او با پورنمل نشسته صحبت میداشت خود را رسانیده
شمشیری حواله شهباز خان نمود و پورنمل بپای مردی همت و تبردستی جرات او را گرفته از هم گذرانید
معهذا شهباز خان بتوهم دور از کار پورنمل را محبوس گردانیده و چون خواجه سلیمان بدرگاه معلی
آمده حقیقت را معروض داشت و خود رائیهای شهباز خان و آمدن او به بهار روی سبب یاغیان
دولت خواهی در آویختن مستحسن نیفتاد و حکم شد که یکدفعه دیگر خواجه سلیمان با ناظر دولت بدان صوب
رفته شهباز خان را سرزنش و نکوهش نماید و بر حقیقت بنگاله و بهار و کیفیت عساکر فیروزی آثار وقوف
یافته عنان مساعدت معطوف دارد درین هنگام اولیای کرانی و سلیمان سربنی در حدود داود و بیه
غبار فتنه برانگیختند و بسیاری از قصبات و قریات را دستفرسود تاراج گردانیدند در حوالی بردوان
با وزیر خان در آویختند او تاب مقاومت نیاورده در حصار بردوان تحصن جست و امرا از شنوع این
واقعه فوجی بطریق منقلا فرستاده خود از پی شتافتند و چون افواج قاهره نزدیک گروهی غنیم رسید مخاذیل
دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور در کنار دریای منگل کوه
صفوف اقبال آراستند مقارن اینحال امرا از عقب رسیدند و هنگامه اولیای دولت رونق دیگر یافت
درینوقت ناظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده نوید فیروزی بلند آوازه ساختند و موجب تقویت
ظاهری و باطنی دولتخواهان گردیدند بستاری همت دو قلعه گلبی در آنطرف دریا اساس نهاده
از آب عبور نمودند و چون دران سال باران عظیم بارید بسیاری از پیاده را از جهات بسلامت فراغت

و صبح آن صادق خان و دیگر امرا عزیمت صفها آراسته خود بقلعه در آمده و سرداران تعیین نمود که سررشته انتظام افواج
از هم نگسلد و چون روز بتوسط حقیقی رسید مخالفان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد به دایره خود باز
گردیدند درین وقت صادق خان قالو یافته بعزم رزم شتافت و نورنگ خان و دیگر امرا اعتصام فرستاد که ممنون
نیک نشسته زینهار بقصد خود را می‌نشوند از مخالفان دو فوج شده یک با صادق خان و دیگری با نورنگ خان
در آویختند و جنگی سخت در پیوست و از جانبین تلاشهای خوب شد و بتایید ایزدی سبحانه صادق خان
غنیم خود را برداشت لیکن از فوج نورنگ خان خبر رسید که مخالفان زور آورده اند نزدیک است که ارکان
همت اولیای دولت در تزلزل بیفتد و محب علیخان و میرزاده علیخان و کچک خواجه ازین فوج جدا شده
خود را بکومک نورنگ خان رسانیدند و از آمدن کومک دولتخواهان قوی دل شده تیغ همت برافراختند
و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی فرار نهادند نزدیک سیصد افغان بر خاک هلاک افتادند
و از کثیر یکجهتان با نهزار کس علف تیغ انتقام شد و از لشکر منصور قریب صد کس آبروی جانفشانی یافتند و
بمیامن اقبال بی‌زوال فتح عظیم قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و در خلال این ایام
دوستم قاقشال قلعه گهوره گهات را محاصره نمود و طاهر سیف الملوک و خواجه مقیم قدم همت بر جا
داشته بلوازم قلعه داری پرداختند درین اثنا بابوی منگلی از شیرپور مرچه خود را بکومک رسانید غنیم ترک
محاصره نمود و از گرد قلعه برخاست و دولتخواهان صف آراسته بمجادله و مقاتله ارباب فساد روی
همت نهادند و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و مخالفان شکست خورده هزیمت گزیدند و دوستم قاقشال
در عرصه مبارزت بقتل رسید و فیل سون گدوه با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور افتاد و
خوشحال پسر دوستم دستگیر شد و هم درین تاریخ شاه قلیخان محرم از بنگاله آمده بسعادت آستانبوس جبین اخلاص
نورانی ساخت و متعاقب صادق خان نیز بیلغار رسید و چون بی‌حکم آمده بود در حضرت بار نیافت
و هم درین ولا خانخانان از ضبط ولایت گجرات خاطر وا پرداخته بسجود کریاس فلک اساس فرق
عزت برافراخت و خاقان ممالک ستان آن شایسته خدمت را بانواع مرحمت و نوازش
مخصوص گردانید پایه اعتبارش از همگنان برافراخت و از سوانح بعث افواج قاهره به تنبیه دکن جوی

با علی همت اهل ملک

همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بی مشارکت غیر بتصرف اولیای دولت
قاهره درآید و خار و خس و بوستان به انباری معدلت گلزار بی خس و خاشاک سازد درینولا خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که
قامت قابلیتش بطراز خلعت نسبت آراستگی یافته در زمره امرای عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی شرف عزت
و امتیاز می افراخت بتسخیر دکن اشارت شد و بسیاری از امرای عظام مثل عبد المطلب خان و راجه اسکرن و شیرویه خان
و میر جمال الدین حسین انجو و برهان الملک برادر نظام الملک دکنی و عبد الرحمن موید بیگ و حاجی عبد الله کاشغری
و سبحانقلی ترک و علیمراد و شیر محمد و دیگر بهادران کارطلب بهمراهی او رخصت یافتند و ملک کده و رایسین به تیول
خان اعظم مقرر شد شهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجی خان و حکیم
عین الملک و باز بهادر و شیخ عبد الله خان نبیره شیخ محمد غوث و راجه مدهکر و راجه جکمن و سایر جاگیرداران ولایت مالوه
را حکم شد که بکومک خان اعظم بشتابند و باصفهان فرمان رفت که لشکر صوبه اجمیر را همراه گرفته خود را بخان اعظم
رساند و خواجگی فتح الله بمنصب بخشیگری و مختار بیگ بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علیخان
حاکم خاندیس پیوسته دم از دولت خواهی میزد عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی را بپیش او رخصت فرمودند که تردد او شایسته
بنصایح سعادت افزا بر جاده اخلاص و نیکو خدمتی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون بمسامع جلال رسید که شهباز خان
در بهار قدم بی آزرمی افشرده بر فتن بنگاله جبل نماید کرم الله برادر او را حکم شد که بسرعت رفته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی
مطاع نفاذ پیوست که میرزا یوسف خان از اوده ببهار رفته حراست آن ملک نماید ذکر رحلت نمودن میرزا محمد حکیم
بخلوت خانه بقا میرزا از آشوب شاه جوانی و کثرت صحبت بی‌هنگامان خوش آمدگوی به بادیه پیمای افتاد و از افراط شرب و میگساری
به بیماریهای مزمن مبتلا گردید و از انکه مغلوب طبیعت شده بود بضبط خود نتوانست پرداخت در اندک فرصتی ساغر حیاتش لبریز شد
مباد احدی دمند غرق شراب ::: که زین سیل سد قصر دانش خراب ::: و چون منشیان دولت میرزا روی آمدن بدرگاه گیتی
پناه ندانستند بخاطر آوردند که فرزندان میرزا را که بحد بلوغ و سن تمیز نرسیده اند بعبد الله خان فرمانروای توران برده در پناه او
روزگار ادبار آثار بسر برند و چون حقیقت حال بعرض خاقان ستوده رسید باندیشه آنکه مبادا اغبار این حقیقت وی عرتی بردامن
ناموس بازماندهای میرزا که فی الحقیقت عیال آنحضرت اند نشیند از کمال عاطفت و صله رحم تسکین ایشان بر ذمت
مروت خویش لازم شمرده نخست قلی بیگ ذو القدر و فتح الله کابلی را با فرمان استمالت دستوری شد که بر جناح استعجال
شتافته فرزندان میرزا را بانواع دلجوئی و پرسش مستمال و امیدوار گردانند و گرد توهمی که بر خاطر کابلیان نشسته به انباری نصایح فرو نشانند

و چون فریدون خان میرزا عمده ارباب فساد بود همواره به رهنمونی و بدآموزی او میرزا مصدر بعضی بی‌ادبیها و گستاخیها میشد و امروز
مدار اختیار بقبضه اقتدار اوست مبادا از فرط اوهام یا از آشوب طبیعت که بدان مجهول است اراده بغی
و کفران نعمت بخاطر حق ناشناس خود رساند و فرزندان میرزا را بماوراءالنهر گریزاند حاجی بی عبدالله پسر او را با نفر
همراه ساختند که پدرش را مطمئن خاطر گردانیده از ارادهای باطل باز دارد و حکم شد که کنور مانسنگه از جود و بجانب
متوجه کابل شود و متوطنان آن مرز و بوم را بنوید مراحم خسروانه مطمئن خاطر گردانیده از آسیب تطاول ارباب فساد محافظت
نماید و تا رسیدن موکب کیهان شکوه غمگساری بازماندهای میرزا بر ذمت اخلاص خویش لازم دانسته سپاهی زادهای ارباب
دخل و تشا اکثر و بیشه و سایه مردم را که در خدمت میرزا می‌بوده‌اند بدلجوئی و گرم خوئی مرهم جراحتهای درونی شود
بتاریخ یازدهم شهریور ماه الهی سنه نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول سنجابرا سم
فتحپوری را اجرا است دارالخلافت بعیش فرمودند روز دوم در سرای باد بر کنار تال آلی که اساس نهاده راجه تودرمل
است منزل شد و راجه بلوازم پیشکش و نثار دامن سعادت جاوید اندوخت از این منزل خانخانان بحکومت گجرات
رخصت یافت و چون دارالبرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود و کالای
خود را آنجا فرستاده خود بطریق یلغار به احراز سعادت ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس مستسعد گشته
عنان معاودت بمقصد معطوف داشت و پادشاه حقایق آگاه بزیارت مزار متبرکه اولیای کرام که در حضور
دهلی آسوده‌اند تشریف از باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل
شیخ فرید بخشی بیگی که بر لب آب جون واقعست و بی تکلف بر سر منزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته
پایه عزت او را از همگنان برافراختند و چون قصبه تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران صدر جهان مفتی را که الحال
بدولت پادشاه جوانبخت جهانگیر به نسبت سبقت خدمت در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد و پایه علی
بدولی بجهت مهم با کبر روانه کابل فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسف خان حاکم کشمیر بی جهت و سببی فرار نموده
بکشمیر رفت و چون یوسف پیوسته مراسم اطاعت بجا آوردی با رسال عرایض پیشکش خود را از مخلصان درگاه
اساس ساختند حکیم علی و بهاءالدین کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت رساند
والا یعقوب را روانه ملازمت گردانند و هم درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس
بود از جهان رحلت

بود رخت حیات بخلوت سرای جاوید کشید او از طایفه بختیار است که در زمرهٔ الوس افغانان بسمت شیخی موسوم
اند همشیرهٔ او در زمرهٔ صدرنشینان حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان و جبهه شجاع
بمیامن تربیت و جوهر شناسی خاقانی و وفور احسان بدرجه امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بیباکی
طبیعت بیاد پیمای افتاد و از افراط شرب بفالج و رعشه مبتلا شد و چون درین حال و ثقل و حرکت متعذر
بود بحکم اشرف در موضع لودیانه ماند و هم درانجا بیمایه حیاتش لبریز گشت و محمد زین براه سودایی
بمزاج شیخ عبدالرحیم لکهنوی غالب آمد و در منزل حکیم ابوالفتح وار آشوب جنون جمدهر از کمر حکیم کشیده
بر شکم خود زد و بحکم اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و بعد از دو ماه و چهار روز جراحت او اندمال
یافت و بمرور ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج او باعتدال اصلی باز آمد بالجمله موکب جهانگشا
بشهر لاهور نشده از راه کلانور بسیالکوت نزول اقبال اتفاق افتاد بگذر رسول پور از دریای بهت
عبور فرمود روزی چند در آن حواشی بشکار آهو خوشوقت شدند چون ظاهر رهتاس مضرب خیام سپهر احتشام گردید قاسم خان
میر بحر دستوری یافت که از همانجا تا دریای سند نشیب و فراز راه را هموار سازد و هر کجا موکب منصور بساحل دریای
سند رسد او نیز شتافته کوتل جسیر و سکلا که در راه واقعست بنوعی هموار سازد که ارابه بسهولت تواند گذشت
و تقارن اینحال میر بیک ذوالقدر و فتح الله کابلی آمده معروض داشتند که شورش کابلیان بنوید مراحم
و نوازش آنحضرت فرو نشست و همه یکدل و یکجهت اطلاق خدمت و بندگی در میان جان بسته
منتظر حکم اند که بر آنچه اشارت فرمایند بعمل آورند و درین منزل محمل عزت حضرت مریم مکانی از دار الخلافت
رسید و خاقان شنوده خصال باستقبال شتافته سعادت جاوید اندوخت و در روز دیگر رایات همایون
بصوب دریای سند ارتفاع یافت رسیدن افواج قاهره بکابل فرزندان میرزا محمد حکیم چون میرزا بجوار رحمت ایزدی
پیوست فریدون خان میرزا که در همیت مصدر تقصیرات عظیمه شده بود و میرزا ابر بهنمونی و بدآموزی او از ادراک
سعادت ملازمت بتقاعد جسته ببطالت و ضلالت روزگار بسر میبرد و کابلیان از عزیمت آستانبوس
مانع می آمد و بجرجهای پریشان غول راه ایشان شده میخواست که فرزندان میرزا را بماوراءالنهر برد و ملک
اوزبکیه کابل را استحکام بخشد درین وقت فرستادهای درگاه متعاقب یکدیگر رسیدند و از استمالت نامهای
خاقانی گیتی ستان شورش خاطرها تسکین یافت و طنطنهٔ نهضت موکب جهانگشا بر هم زن هنگامهٔ ارباب

فساد کردید و مقارن این حال راجه مالسنگه رسیده و کابلیان جوق جوق آمده او را دیدند بعد از ین میرزا
بخت النساء بیگم همشیره خود را با افراسیاب پسر خود و حسن حسین پسران میرزا شاهرخ روانهٔ درگاه معلی ساخته عذر
تقصیرات گذشته تقصیرات خواسته بود چون بیگم بجلال آباد میرسد میرزا استقبال نموده فریدون میرزا افراسیاب را
باز گردانیده بشهر میبرد بیگم در جلال آباد تشریف داشتند که عساکر گیهان شکوه ورود اقبال فرمود و راجه مالسنگه به
موضع تنجاک که در سه کروهی شهر واقعست رسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را نزد راجه آوردند
و دران وقت میرزا کیقباد یازده ساله و میرزا افراسیاب چهارده ساله بود و راجه بنوید عواطف خسروانه
مستمال ساخته هر یک را بمهربانی و دل نوازی فرمود و حکیت سنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین بحراست کابل
گذاشته خود با فرزندان میرزا و اعیان کابل روی مراد بدرگاه قدسی نهاد و در قصبهٔ راول پندی بسعادت
کورنش سربلندی یافت نخست میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب و میرزا اوالی پسر بخت النساء بیگم بدولت ملازمت سرافراز
شدند بعد از آن فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و کدا بیگ و تاش بیگ و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظهر کوکه
و حالس بهادر و بابا بیگ و غفور بیگ و انع بیگ و نور محمد خواجه خضری دوست محمد ترنابی و خاکی کله بان و اتالیق
و قاسم کوکه و یاقوت خواجه سرا و اوتم بهادر و خوشم بهادر و حیدر علی عرب و قاضی عبد الله و فرخ بیگ منصور که
امروز در صفحهٔ روزگار عدیل ندارد و دیگر جوانان یکه و عمدهٔ بیوتات بسجود کریاس فلک اساس فرق عزت برافراختند
و درخور مرتبه و شایستگی خویش بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و بمیامن تربیت و نوازش آنحضرت
رفته رفته اکثری از ینها بمراتب بلند و مناصب عالی ترقی و تصاعد نمودند و چندی به پایهٔ پنجهزاری رسیده در
زمرهٔ اعظم امرا منتظم گردیدند امروز اقطاع آنها کمتر از محال متعلقهٔ میرزا محمد حکیم مثلا شاه بیگ مدتی حکومت
قندهار داشت الحال بخطاب خان دورانی و ایالت کابل عز امتیاز دارد و تخته بیگ بعد از شاه بیگ حکومت قندهار
یافت و همچنین تاش بیگ بخطاب تاجخانی و حکومت کابل رسید مجملا اکثری از ملازمان میرزا بمرتبه‌های بزرگ
یافتند و چون طینت فریدون بحق ناشناسی و بداندیشی مجبول بود و امکان نداشت که در ترک فتنه و فساد و ضبط
احوال خود تواند نمود بزین خان کوکلتاش حواله فرمودند که مسلسل و محبوس دارد و بعد از فراغ تنظیم و تنسیق

مهام کابل

ممالک کابل از رایات معاودت مستقر الخلافت برافراشتند و مقارن آن حال حکیم علی و بهاء الدین کنبو از کشمیر
آمده عرضداشت و پیشکش یوسف خان از نظر اشرف گذرانیدند و عذرهای زمیندارانه که بجهت نیامدن خود و نفرستادن پسر
معروض داشته بود مستحسن نیفتاد و عزیمت تسخیر کشمیر در حواشی خاطر خاقان گیتی ستان جلوه گر بود و بنابر تسخیر دیگر بلاد هندوستان
و پاک ساختن چمن از خار و خس آن بوستان شاهد این مراد از نقاب تعویق انتظار فرصت داشت درینولا که حکیم علی
از کشمیر معاودت نمود ظاهر شد که یوسف خان باستحکام کریوه های دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه باید بلوازم
اطاعت و بندگی بتقدیم نمیرساند لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و منحتم فرموده میرزا شاهرخ و راجه
بهگونتداس و شاه قلی خان محرم و مادهو سنگه و مبارک خان گکهر و جلال خان گکهر و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر بیگ چک
و بسیاری از بهادران رزم جوی بافتتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از احدیان بسرکردگی میرزا علی اکبرشاهی همراهی
نامزد شدند و خواجه امین الدین قزوینی بخدمت بخشیگری لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن حال زینخان کوکلتاش
باستیصال افغانان یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعین شد و حسن خان پتنی و راجه بلکت مع جالش بهادر و
راجه آسکرن و نجابت و دهیسر اندمان و راجپوتان و شیخ کبیر و فولاد و محمد علی سلدوز و رکابهه سیسودیه و سیا چند
و جان محمد و شیخ معروف و خانزاده محمد و بادشاه قلی و دولت بلوچ و محمد سعید و عجایب و یار محمد یساول و کتار بدگوهر
میر طوفان و رحمت الله و عالم و تباد کار و ملا بیری و حسن بیگ کوراله بخش مل و شاه محمد و بسیاری از مجاهدان عرصه همت
بمرافقت زینخان رخصت یافتند و عشرت خانهای بخشی لشکر ساختند و فریدون خان را از زینخان گرفته حواله شیخ ابوالفضل
فرمودند درین ایام اسمعیل قلیخان و رای رایسنگه و ابوالقاسم نمکین بتنبیه و تادیب بلوچان تعین شدند و راجه مانسنگه بایالت
کابل خلعت امتیاز پوشید و سید حامد بخاری و بختیار بیگ ترکمان و محمد قلی بیگ افشار و حمزه بیگ عمراو علی
بهمراهی او شتافتند و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسید بضبط افغانان تیرا بار کلی همت گذاشته و خاطر از آن بی راه
و ابر داخته متوجه پیش شوند و چون موکب اقبال باتک نزول اجلال فرمود و بعضی از اعیان میرزا که عقب مانده بودند
مثل حاجی سوندک و احمد بیگ و غیاث محمد الف و احمد قاسم و کچک علی فاقشال و تاد علی و خرم بای و میر باقی
میر محمد جلال و درویش علی قوش بیگی و اقمش بهادر و مشتاق بیگ و لاله بیگ که بمیامن تربیت حضرت شاهنشاهی
بمنصب سپهداری و ایالت بنگاله رسید و از کابل آمده سعادت آستانبوس دریافتند و در حوزه بندگی
خویش بهواخواهی خسروانه سرفراز شدند چون زینخان کوکلتاش بضبط افغانان تیرا داخته بکوهستان درآمد

۱۵
حکم شد سعادت یار شیخ فرید بخشی بیگی با فوج از بهادران نصرت قرین تاخت آنها متوجه شود عرض آن دشت پانزده
کروه و طول آن سی کروه مسافت است از دو جانب دریای سند و در طرف دیگر دریای کابل محیط است و بغایت
جنگلهای مروج و چمنهای دلکش و اقسام گل و ریاحین دارد هر کس فرا آن میشود تا الحال شیخ فرید قبایل افغانان
آن دشت را تاخته تاراج کرد دید و بعرض رسانید که بجهت ضبط دشت فوجی دیگر باید فرستاد که یکجهتی نماید تاراج
اتحدود دیر داخته منتهیه بر اصل نمایند و از راه دیگر بکوهستان در آمده بفوج زین خان ملحق شوند لاجرم سعید خان و میر خواجه
و علی محمد الف و شیخ فیضی و قاضی علی و صالح دیوانه و فتح الله شربت دار و ابو بیک و یعقوب بیک و عبد الرحمن بیک
و شیخ ابو البرکات و سیصد سوار دیگر از کسان شیخ ابو الفضل با آن خدمت تعین شدند و درین تاریخ قاسم بیک
تبریزی بمنصب میر عدلی اردو و میر شریف بمنصب صدارت امینی کابل خلعت امتیاز پوشیدند و مقارن
اینحال بعرض همایون رسید که افواجی که پیشتر باستیصال افغانان یوسف زئی تعین شده اند چنانچه استحقاق اخذ مثبت
از عهده ضبط آن کار بیرون نتوانستند اگر فوج دیگر تعین شود سزاوار وقت شیخ ابو الفضل التماس نمود و راجه بیربل نیز
اظهار خواهش کرد و خاقان غیب دان بنام این دو کس قرعه انداخت قضا را قرعه بنام راجه بیربل افتاد و قاسم خواجه
و کدا بیک و احمد بیک و حاجی سوندک و بکش بیک و خواجه حسام الدین بهمراهی او رخصت یافتند و نخست افواج قاهره
بدست در آمده تاخت و تاراج قبایل افغانان فرمودند اکثری بکوهستان شتافته بسیاری از گریوه‌های پی سر عساکر
اقبال شدند و چون بمنزل دوک پیوستند افغانان سر تنگنا گرفته هجوم آوردند و جنگی بغایت صعب دست داد
اگرچه بسیاری از افغانان بقتل رسیدند اما بنده‌های درگاه نیز شلاق ضرب خوردند و میر خواجه و احمد بیک و محمد علی الف
و ضیاء الدین و بهرام بیک کارنامه‌های جلادت ظاهر ساختند و از آنکه روز باخر رسیده بود و بان راه در آمدن
صعوبت تمام داشت برگشته بمنزلگاه آمدند و شب در آنجا بسر برده روز دیگر بر پشت معاودت نمودند و درینولا حکیم
ابو الفتح نیز بکومک زین خان رخصت یافت و حسن بیک شیخ عمری و احمد قاسم و طوفان بیک و ملا غفور قزوینی
و موبد انس با جمعی شمشیر یاران بهمراهی او تعین شدند و حکم فرمودند از حکم پشت در آمده افواج آنجا از کوه
بلکند که نزدیک بسر تنگ راه ماست شین خان رسانند و درین وقت بعرض همایون رسید که ایلچی عبد الله خان اوزبک فرمانروای
توران با نظم حاکم بلخ که عبد الله خان او را اخراج نموده نزدیک بکبرلوه خبر رسیده اند و کاروان عظیم با ایشان
همراه است و از بیم رهزنی یاریکیان جرأت برآمدن نمیتوانند نمود بنابران شیخ فرید بخشی بیگی با مبارک خان کوکه حارسی
و نظار خان و حسن

وغازیخان و چندی از بهادران عرصهٔ جلادت به آوردن آنها رخصت یافتند و از سوانح رسیدن یوسف خان
والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر اقبال به تسخیر کشمیر تعیین شدند خواستند که از راه کوتل شبر که بهترین
راهاست به آن ملک در آیند لیکن از قوت برف و شدت سرما صلاح نیارستند گذشت ناگزیر از راه پکلی
که نسبت با آن راه برف کمتر داشت شتافتند نخست یوسف خان به اعتضاد گریوهای دشوار و شدت سرما و کثرت
برف و باران مغرور شده بگران خواب غفلت افتاد و چون مجاهدان عرصهٔ فیروزی بجد و پکلی رسیدند سراسیمه شد
و جمع کثیر فرستاد که کوتلها و تنگیها را استحکام بخشیده بمجادله و مقابله پیش آیند و تا کشمیریان بخود جنبند جنود نصرت
اعتصام بمقام بوالیاس رایات فتح و فیروزی برافراشتند یوسف خان یارای ملک داری و مقاومت مانند منصور
از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج جنس صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه
بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن اراده نمی یارست نمود و نهانی کسان فرستاد و راز دل خود در میان
نهاد و از بیجانب خاطر مطمین ساخته به بهانهٔ دیدن جای جنگ از لشکر خود جدا شده با چندی از یکجهتان بعساکر منصوره
پیوست و امرا به اعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایهٔ سریر شهر مثال عرضداشت نمودند چون سپاهی از صعوبت راه
و سختی کوتلها بجان آمده بودند بهمان تسلی شده عنان عزیمت باز کشیدند و کشمیریان در ساعت حسین چک را بحکومت
برگرفته قرار بجنگ دادند درین وقت یعقوب پسر یوسف خود را رسانید و کشمیریان دست از حسین چک باز داشته اورا
بجای پدر نصب کرده گریوها را استحکام داده بمدافعه و مقابله پیش آمدند و آتش جدال و قتال و اشتعال پذیرفت
مقارن این حال فرمان رسید که آمدن یوسف خان مستحق اقتدا و امارت نیست که تا کشمیر مسخر نشود قدم همت باز نکشید لاجرم
مادهو سنگه و امین الدین و جمعی از بهادران رزمجوی که هراول بودند بهر دو دارت شایسته ظاهر ساختند از آن تنگی
گذشتند و حسن ملک نصری و چندی از راجپوتان جان نثار شدند و قریب چهل کس از کشمیریان بقتل رسیدند و درین هنگام
شیخ یعقوب زمیندار که یار ادلاسا نموده بعهد و قول آورده قرار یافت که ایشانها با مردم خود از راه دیگر به کشمیر در آیند
بنابرین کشمیریان دل بای داده حرف صلح درمیان آوردند و به امرا ابتهام نمودند که سکه و خطبه را بنام نامی و القاب
گرامی خاقان گیتی ستان آراستگی می بخشیم و زعفران زار و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصهٔ محصول کشمیر است

بعد از چند گاه

بملازمان درگاه پیشکش میکنیم بهر کدام داروغه مقرر فرموده دست از ما باز دارند و چون سپاهی از شداید راه و شدت
برف و باران بتنگ آمده بودند امر اقبول نمودند و داروغگی زعفران و ابریشم بقلیچ بیگ و دار الضرب
بخواجه میرکی و جانوران بملا مطهری مقرر شد و افواج منصوره همعنان فتح و فیروزی مراجعت نمودند تتمه احوال
کشمیر و تسخیر آن ملک در لیزیر عنقریب در جای خود دلکشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس اکنون ما بقی
واقعات یوسف زئی و از آنچه بحسب تقدیر نوشت روی داد نوشته میشود چون زینخان با آن ملک درآمد بحسب ضبط
بجوز همت بست و قبایل افغانه را خونها تاخت و جمع کثیر از غازیخان و میرزا علی و طاوسخان و دیگر کلانتران بخوف طناب
در گردن افکنده ره عتبه اختیار نمودند از آنجا بعزم استیصال مفسدان سواد روی همت نهاد آنها بر سر کرکوه با هجوم آوردند و
جنگ عظیم در پیوست افغانان مانند مور و ملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند و ژاله صفت تیر و سنگ باریدن گرفت
و مردم هراول هر چند تلاش کردند بیار سنند گذشت بهادران التمس یکه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده
سپرها بر روی کشیده به زور بازوی همت و پامردی جلادت از آن تنگی گذشتند و بهور آنها عبرت افزای دیگر
جوانان کار طلب شده بتلاش تنگی دیگر قدم پیش نهادند و افغانان سر کرکوه را گذاشته بر فراز کوه برآمدند زینخان در
چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته باستیصال دیگر مفسدان پرداخت و در اندک مدتی بغیر از کرکوه گر الکرو
ولایت سر دیگر همه بقید ضبط درآمد متعاقب اینجانب راجه بیربل و حکیم ابوالفتح بشرحی که نوشته شده بکومک رسیدند
و میان این سه عزیز صحبت بنفاق کشید و هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند خصوص میان زینخان و راجه همین طور
میان راجه و حکیم صفای نبود و باغراض نفسانی سررشته دولتخواهی و صلاح کار از دست داده
برو با کامی نشستند و رشته رشته نفاق باطنی بخصومت کشید زینخان هر چند تردد بکار برد سود نداد و
نزاع راجه و حکیم صریح شد در سیوفت فوجی که در دشت بود آمده پیوست زینخان صلاح در آن دید که
که جمعی از مردم تازه زور که بکومک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند و من با فوجی متوجه دفع ارباب فساد شوم
با بر عکس این راجه و حکیم هیچ کدام از این شقوق راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم تاخت آنملک و محافظت
و نگاهداشت ما همه یک فوج شده تاخت مخالفان می شتابیم و از همان راه زده و کوفته خود را
بمر سانیم زینخان باز گفت که ملکی را با این محنت و تعب بدست آورده بانیم حیف باشد که چنین
مفت از دست [illegible] و جه راضی نمیشوید باری از همان راه که آمده ایم مراجعت نمائیم راجه

از جهالت و خودرائی بصلاح دید رنجان راضی نشد و روز دیگر کوچ کرده بهمان راه شتافت تا گذر بر رنجان و دیگر برادرش
لشکر ترتیب افواج داده متعاقب او روان گردیدند آن پنج کروه رفته منزل گزیدند و روز دوم قرار یافت که کوچ کنند چون کوتل
صعب در پیش است و راه پنج یک نیم کروه طی نموده فرو ماندند و پایش قرار داد کوچ واقع شد و چون بهادران هراول
بر فراز کوتل بر آمدند افغانان از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال یافت و بعد از زد و خورد بسیار مقتولان
بسیار را از پیش رانده گذشتند و سر پل از پس جنگ در جای معهود فرود آمده پیشتر شتافت و دیگر مردم که از
بودن کوهستان و جنگ شبانروزی بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند و چون رنجان بمنزل رسید
سررشته ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود هم قدم براه نهاد و جمعی که پیشتر فرود آمده بودند خیمهها
برداشته از پی افتادند افغانان قابو دانسته از پس و پیش هجوم آوردند و دست بغارت گشوده بردن
و بستن و کشتن پرداختند و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجای بد کشید رنجان
خوبها استاده ترددات شایسته ظاهر ساخت اما جمعی کثیر ضایع شده و آنچه بار شتر و گاو بود تمام بتاراج رفت
همین طور جنگ کنان شش کروه مسافت طی نمودند روز دیگر رنجان بمنزل راجه بیربل رفته کنگاش
خواست اکثری بر فتنش رضا دادند رنجان گفت که کریوه های پیشتر بصد دشواری عقب گذاشت و مردم
دل بای داده اند و افغانان دلیر شده اطراف کوتلها را گرفته اند و آب وعلف تنگ و آذوقه فراوان بهم میرسد
روز چند مقام کرده خود را جمع سازیم و همت بتلافی و تدارک گذشته تنبیه بر اصل نمائیم و اگر صلاح در این نباشد
فرزندان و خویشان و مال و مواشی آنها که در تصرف ماست استمالت نامها فرستاده باطاعت و فرمان
پذیری خود هم طلبید و شب نها را به آنها داده و خاطر از این کار پرداخته متوجه درگاه خواهیم شد و اگر با اینهم راضی
نباشند باری آنقدر توقف باید کرد که حقیقت حال بپایه سریر سلیمانی عرض داشت نموده التماس کومک
نمائیم و فوجی از آن راه آمده سر کریوه ها را نگاه دارند و ما از این جانب متوجه شویم که مبادا چشم زخمی رسد چون
قلم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود هیچ از این سخن قرار ندادند و روز دیگر بصد سراسیمگی پیشتر روی براه
نهادند رنجان خود جدا اول شد و از آغاز منزل جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب فراز و نشیب
هجوم آوردند و زین خان جنگ کنان می آمد و هر گاه افغانان کثرت میکردند برگشته خود را بسر ایشان میساخت

[illegible]

تا مردم بسهولت بگذرند و چون روز بآخر رسید مفسدان یکبار فرو ریختند و غریب شورشی پدید آمد راه بنوعی تنگ که دو سوار از پهلوی
هم نتوانستند گذشت و از پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان بر کوهها بر آمده تیر و سنگ کاربرداری کردند
و اسپ و فیل و آدم بر یکدیگر افتاد و حادثه روی داد که نمونه ایست از رستخیز در ان روز کس بسیار ضایع شد زینخان از فرط
کوئی
غیرت خواست که جان در راه اخلاص جانسپار سازد جانس بهادر جلو او را گرفته از ان آشوب گاه بر آورد در ان
تنگی چندین اسپ و فیل بر روی هم افتاده بود که راه عبور سوار نبود زینخان پیاده شده بیراهه شتافت و بهزار سواری
افتان و خیزان خود را بمنزل رسانیدند و جمعی که از پس اسپکی سراپاهای دیگر افتادند بعضی بسلامت پیوستند و بعضی اسیر و دستگیر گردیدند
حکیم ابوالفتح نیز بهزار جانکندن آمده پیوست اما از راجه بیربل اثری ظاهر نشد و افغانان را چندان غنیمت و اولجا بدست افتاد
که مستوفیان روزگار از محاسبه ان عاجز اند اگرچه درین حادثه از دو سه هزار کس بیشتر بقتل نرسیده که بسیار مردم نامی و آشنای
شناس راجه بیربل و حسن خان پتنی و کدایبک و راجه دهرمسنگه و سکر خان و ملا شیری و ملا عبوری و تنها و دیگر وردا شجاع
این خبر حصیص کشته شدن راجه بیربل که از مصاحبان انس و محرمان انجمن قدس بود بر خاطر قدسی مظاهر آنحضرت
گرانباری کرد و توان گفت که از آغاز جلوس عشرت قرین الی یومنا هذا چنین غبار و کلفتی بر حواشی خاطر اشرف ننشسته
ابدا
باشد چنانچه تا دو شبانه روز بار نیافتند و از ضروریات لابدی توجه نفرمودند و روز سیوم شاهزاده مراد را با راجه تودرمل
و بسیاری از غازیان تیغ قتال بدان صوب رخصت یافتند و چون آن خدمت در خور شأن شاهزاده نبود در همان دو روز
حکم مراجعت شد و راجه مانسنگه که بجهت تنبیه و تادیب افغانان تاریکی بکوه خیبر آمده بود باین خدمت
دستوری یافت و حکم شد که باتفاق راجه تودرمل کاربند خدمت شود و مقارن این حال زینخان و حکیم ابوالفتح
و قاضی علی بجالقتباه بدرگاه رسیدند و روزی چند از سعادت کورنش محروم ماندند و هم درین ایام ایلچی
عبدالله خان بدرگاه سلاطین پناه رسید و چون از کلفت واقعه راجه بیربل خاطر قدسی مظاهر بجهت کرانی داشت
روزی دو سه رخصت بار نیافت و بعد از چند روز بسعادت ملازمت فرق عزت برافراخت و نفایس
اندیارکه عبدالله خان برسم سوغات فرستاده بود از نظر اشرف گذرانیدند و تعزیتی با فرزندان قمبر
و شادی بی و باقی بی سنجود کیر باسن فلک اساس چنین خدمت نور دنیا ساختند سال سی و یکم از جلوس
اشرف اقدس حضرت جهانبانی شب جمعه بیست نهم ربیع الاول نهصد و چهار نور افروز عالم

به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال سی و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خوبی آغاز شد
و روز نوروز نهم که عید شرف بود میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم یوسف خان والی کشمیر را بدرگاه
معلی آورده سعادت سجود دریافتند و هم درین روز امرای که بضبط بلوچیان شتافته بودند غازیخان و [illegible]
و نصیر خان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ را بعتبه بستگی آستان رسانیدند و خاقان کثیر الاحسان تمام سرداران را
باسپ و خلعت سرفراز ساخته بدستور سابق الملک را بدیشان مرحمت ارزانی داشت و درین روز راجه تودرمل
بفرمان عالی از کوهستان یوسف زئی مراجعت نموده بدولت کورنش سربلند گردید و استیصال آن گروه بعهده
راجه مانسنگه قرار گرفت و راجه بهگونت داس عموی راجه مانسنگه که حکومت پنجاب داشت بحراست کابل رخصت
یافت و از سوانح درآمدن عساکر فیروزی آثار بولایت برار و تاختن ایلچپور چون خان اعظم بولایت مالوه پیوست
و امرای کومکی نزد او فراهم آمدند در اندک فرصتی از شامت تعصب و افراط توهم و بدخوییهای او سران
لشکر آزرده دل گردیدند و در خاطر الکینه جا کرد و غبار نفاق مرتفع شد شهاب الدین احمد خان که از اعاظم لشکر
ان بود بی اجازت بتیول خود شتافت تولک خان قوچین را که در شجاعت و سرداری همتای خود نداشت
بی جهت و سبب غافل گرفته محبوس ساخته میر فتح الله شیرازی که برهنمونی راجعلی حاکم خاندیس شتافته بود
از انجا مراجعت نموده نزد خانخانان بگجرات آمد و غنیم استیصال خان اعظم و انچه شدن خان اعظم را از [illegible]
غیبی دانسته قدم جرات و تهور پیش نهاد راجه علی حاکم خاندیس و فرهاد خان و جمشید خان و ازدرخان و جمعی
و تمامی لشکر احمدنگر و برار اتفاق نموده بعزم رزم شتافتند چون خان اعظم از رفیقان ناایمن بود بجنگ صف
قرار نتوانست داد و احمال و اثقال را بجامانی فرستاد قرار تاختن ایلچپور روان شد درین راه هشیار نام
زمینداری که راه شناس لشکر بود بگمان اینکه با غنیم زبان یکی دارد از هم گذرانید و بملک برار درآمده قصبه ایلچپور را
که حاکم نشین آن ملک است تاخت و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست مردم درآمد بعضی صلاح دران دیدند
که بهمین دستور تا احمدنگر که دار الملک دکن است عنان همت باز نکشند و جمعی کنکاش چنان دانستند که این
ملک را بقید ضبط درآورده فرو گرفتن باید کرد و چون در رایها انقلاب افتاد و کار اعتماد بر امرا نداشت
هیچ ازین شقوق قرار نیافت و براه گجرات عطف عنان نمودند غنیم دلیر شده جریده سر در دنبال نهاد و

درین راه فیلان

در عین [illegible] فیلان گران بار که از اردو عقب می‌ماندند همه را پی میکردند که زنده بدست غنیم نیفتد غنیم بتدارک تاخت ایلچپور
بندسه را اما حصه آتش فرو ننشسته میان جنداول لشکر منصور و هراول مخالف جنگ کنان میشدند و غنیم تسلط فیها میخورد و در جوانی
قصد جانور بار زمینداران آنجا جنگ درگرفت اگرچه غنیمت وافر بدست مردم افتاد لیکن حاجی عبدالله و سلطان کاشی
بدرجه شهادت رسیدند و چون بحدود ندربار که سرحد ملک است اتفاق افتاد اولیای دولت عنان بازکشیدند و
مخالفان قدم از اندازه خود بیش نهادند خان اعظم افواج را در حدود گذاشته جریده متوجه احمدآباد شد
که خانخانان را که با لشکر گجرات بکومک خود آورده کاری از پیش برد خانخانان با نفسال شتافته مقدم او را گرامی
شمرد اگرچه ببراول در مقام تهیه کومک و فرستادن لشکر درآمد اما بار بحرف اهل نفاق و هرزه گوئی
مردم ازان عزیمت دل برگرفت و خان اعظم بی‌حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که بتیول او
بود آمد مراجعت رایات جلال بدار الخلافه لاهور از کابل [illegible] چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل
و ضبط افغانان یوسف زیی وا پرداخت رایات اقبال بدار الخلافه لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل
بنشاط شکار خوشوقت شده بمستقر خلافت نهضت فرمودند و مقارن انحال بمسامع جلال رسید که راجه بهگونت داس
را که بحکومت کابل رخصت شده بود در اثنای راه شورش دماغی بهم رسیده و سودای بزم آتش غالب آمده با کیفر
او را از ایالت کابل معزول ساخته بدرگاه معلی طلب فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت
که راجه مانسنگه بجبر است کابل متوجه شود و اسمعیل قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان یوسف زیی شتابد و چون
راجه بهگونتداس مراجعت نموده به اتک بنارس رسید سیامانام طبیب هندوی که معالجه میکرد فرار نشسته بود راجه از
آشوب سودا جنون جمدهر او را کشیده بر خود زد و خانخانان و افضل الاحسان مهادیو طبیب را بعلاج او تعین فرمود
و بعد از چندی صحت یافت و از سوانح بقصاص رسیدن عرب بهادر او در حدود کوهستان بهرایچ قلعه ساخته
امداد زمینداران آن حدود بهمواره تاخت و تاراج قصبات و قریات روزگار بسر میبرد و در سنولا، کهر کرای زمیندار بهرایچ
دوله رای پسر خود را با جمعی از پیادگان حکیم ابوالفتح بر سر قلعه او فرستاد و قضا را عرب بتاخت و تاراج [illegible]
آورده چون دوله بظاهر آن قلعه رسید مخاذیل قلعه فوج خیال کرده راه داده و آنچه در مدت تاخت و تاراج
فراهم آورده بود بدست دوله افتاد و عرب ازین واقعه آگاهی یافته بسرعت هرچه تمامتر شتافت
و در وقتی که دوله برای عطف عنان نموده بود در اثنای راه دوچار شد [illegible] بحث دربیوست

و بعد از دار و گیر بسیار عبرت ماسبق داده عزم روی توادی فراز نهاد و بسیاری از اوباش اسیر و قتیل گردیدند و
دولت رای معاف او کم همت بست و خود را بان خوکرده فتنه رسانیده به تیغ مکافات از هم گذرانیدند بالجمله
چون موکب منصور بدار السلطنت لاهور ورود اقبال ارزانی داشت رای جهان آرا حکم قضا فرمود که
یکچندی در حدود پنجاب وقعه دولت اتفاق افتد که خطه دلپذیر کشمیر و تبت و قندهار بحیطه تسخیر اولیای
دولت در آید و هم بسزای جابر افغانان یوسف زئی و تاریکی و سایر مفسدان آن حدود از بیخ و بن برکنده شود
و هم ولایت مفتوحه کابل بیمن معدلت و رفعت آنحضرت دار الامن گردد و از وقایع این ایام جشن طوی
شاهزاده ولی عهد وارث ملک هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای رایسنگه که از راجهای معتبر هندوستان
و امرای عظیم الشان آن دودمان والا است التماس نمود که صبیه او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند
اقبال شرف اختصاص نماید خاقان ستوده خصال بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته بادشاهزاده را با
عالیقدر و حضرت عالیات بمنزل او تشریف ارزانی فرمودند و جشن بادشاهانه آراسته پایه عزت او را به
نسبت باوج رفعت رسانیدند و در همان چند روز سعید خان گکهر باین نسبت سرفرازی یافت و صبیه او را در سلک
حرمان شاهزاده عالمیان فرق عزت برافراخت و چون درین ایام سعادت فرجام از انتشار [illegible] خاقانی
کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بغایت کم شد و ارزانی بمثابه رسید که وجه محصول بادای رسوم دیوانی
وفا نمی کرد خصوص در صوبه اله آباد و اوده و دهلی لاجرم حکم فرمان گیتی مطاع از ملکمن عاطفت شرف ارتفاع
گرفت که متصدیان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ششم حصه از ضابطه مرسوم رعایا تخفیف نمایند و باین حساب
مبلغ چهار کرور و پنج لک و شصت هزار دام که ده لک و چهارده هزار روپیه میشود ششم حصه خالصات شد که برعایا
مرحمت فرمودند و حصه جاگیرداران ازین قیاس باید نمود که چه مبلغ خطیر خواهند بود از سوانح محاصره نمودن صادق خان
قلعه سهوان است اجمالش محال متعلقه میرزا جانی حاکم تته چون سرکار ملتان بتیول میشار الیه مقرر شد و او بآن حدود نشست
فوجی از مردم خود بتاخت ولایت سهوان فرستاد و میرزا جانی رسق و کوچک ارغون و میرزا بیگ و رستم خان را
با جمعی بمقابل تعین نمود پس الغرض جنگ عظیم شد و نیروی اقبال روز افزون میرزا بیگ بقتل رسید و رستم
زنده بدست افتاد و فوج بادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سهوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه

بضرب اوزار

به نقب فیروز بخت لیکن چون خاک انداز او سخت بلند بود نیارستند در آمد و متحصنان کرم و کین از دیوار
دیگر برآورده بودند و بهادران لشکر منصور دست از محاصره باز داشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند
و بالضرورت عساکر اقبال ساخته با غنایم نامحصور عنان معاودت معطوف داشتند و در خلال این حال در الوس
یوسف زئی قحط و غلای عظیم افتاد و بسیاری از افغانان بو باد گرسنگی هلاک شدند و کار بر ان خون گرفتها
بدشواری کشید و سران قوم یوسف زئی فوطه در گردن افکنده نزد اسمعیلقلی خان بزاری زینهار آمدند و الحق
اولیای دولت را اسعی بسیار میسر شدی و سپهر کینه گذار بی زحمت و تردد و شایبه انتظار بر صفحه روزگار نقش

بست رخصت یافتن قاسم خان بعزیمت تنبیه یعقوب پسر یوسف والی کشمیر [illegible]

چون دار السلطنه لاهور بورود رایات منصور عشرت افزای بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید عزیمت
تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی مظاهر بود تصمیم یافت و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان
والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته متوطنین آن ملک از آسیب تظلم و بیداد او بجان آمده اند و عهود و پیمانی که سابق
به بندهای درگاه بسته بود چنانچه باید پاس آن نمیدارد لاجرم تسخیر آن ملک و تدبیر سرزمت بهمت جهانگشا لازم و متحتم دانسته
قاسم خانرا که از امرای عظیم الشان و مخلصان کاردان بود به این خدمت عز اختصاص بخشیدند و قلیچ خان و [illegible] علی
و کوچک خان و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت و جنجی و شیخ سکندر و میر عبد الرزاق معموری و رفیق خان و شاه محمد
یادگار حسین و لعل دیبو و سارچند و خواجه طهیر و مبارکخان گکر و جلالخان گکر و بسیاری از منصبداران و احدیان
بهمراهی او رخصت یافتند و تشریف سرمدی بخدمت تخت گیری آن لشکر فرق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه
همت قدم جلادت و تهور پیش نهاده با عزم درست و دل کار طلب کوچ بر کوچ متوجه آنحدود شدند

و از سوانح تعیین فرمودن حکیم همام بایلچیگری نزد عبد الله خان بمرافقت میر قریش ایلچی او چون عبد الله خان سلسله جنبان
روابط دوستی و اخلاص گشته میر قریش را با مکتوبات محبت و با نفایس اندبار بدرگاه سپهر مدار فرستاده
و او تبلیغ رسالت نموده بلندی در ملازمت بسر برد آئین مروت و کاردانی و قانون سلطنت و فرمانروائی
مقتضی آن شد که یکی از بندهای اخلاص کیشان و معتمدان کاردان با نشر الف اجناس و نفایس امتعه که مخصوص

بلاد هندوستان نشست بمرافقت ایلچی او فرستاده شود و قرعه این خدمت بنام حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح که از
مقربان بارگاه خلافت و مجلسیان انجمن خلافت بود افتاد خواجه محمد علی خزانچی به تحویلداری بارخانه سوغات سلطنت
مقرر شد و میر صدر جهان مفتی را که از اجله سادات هندوستان باکتساب فضایل و کمالات ظاهری و باطنی
آراستگی داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر اسکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب خاقان گیتی ستان
که از نتایج طبع وقاد علامی شیخ ابوالفضل است بجنس درین اقبالنامه جهانگیر ثبت نموده شد مکتوب حضرت
شاهنشاهی که بعهد الله جهان فرمانروایی ایران نوشته استشمام گلدسته بهارستان یکدلی و یگانگی استطلاع کارنامه
نگارستان دوربینی و فرزانگی که آراسته تجلبندان بوستان سرای آشنایی و نگاشته نقشبندان نگارخانه دل افروزی
و دلگشایی والا دودمان خجسته خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ و پرده گشای چهره دانش و فرهنگ
نوید بنا مدار جهان دانش پروری خدیو بزرگ کشور داد گستری فروزنده چراغ جهانبانی و فرازنده خیمه گیتی ستانی
بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم
یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان چهار بالش ایام قهرمان ... اقلیم عناصر و اجرام است سایه فرخندگی
و فرخی بر تارک سبزه و گل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان ارض و گل دمیده و
ابر آذری نمای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه دلگشایی و خرمی
و شادمانی شد بنیاد دوستی از سر بلندی گرفت و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت سخنان دل آویز
دوستی و خویشی و یگانگی و نیک اندیشی بخامه عنبرین نگارش یافته و بکلک گوهرین گذارش پذیرفته دل
دانش پسند و دیده آسمان هویدا گر گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندی است پوشیده نخواهد بود
که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سی سال که به نیروی آسمانی بر تخت کامرانی رسید همیشه پیش دید دانش
آن که این همه جهانگیری و فرمان روایی برای بجا آوردن کمرو داد سپاهی و سرکردن کار و بار پاسبانی کشورگشائی است
نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم و از آرایش تخت و دیهیم و پای بگل ماندن در خواهش ناپایدار و نیز فرو بردن
در گریبان آرزوهای نا استوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی نموده

و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش نموده
خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن از این بوستان که از
شته پهلوی بدرهای شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی نبوده و پیش نهاد از روی جز نوازش
خاکساران و کدارش ستمکاران نشده است و از این است به هر سو که رو آورده کار دشوار با سانی گشایش یافته
و چهره از روا زبرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه که ستوده فرخنده ما با سایر بندهای خدا چنین باشند چه جای
بابن والا دودمان که از بزرگ کردهای ایزدی و باریافتهای بارگاه خداوندی اند و با ما همعین نموده دوستی
قدیمی و خویشی نزدیک درمیان باشد بهر پیوستمندان خورده بین هویدا است که یکی از اینها در یگانگی بسند است
هرگاه که این همه یکجا شده باشد پیدا است که جز یگانگی درمیان نخواهد بود و این یکدلی سرمایه آبادانی
جهان و جهانیان خواهند شد و آنجای که در وادی موانع ارسال رسل و رسایل مرقوم شده بود هر چند در
نظر عقل هیچ در آن باب ناکردن ترجیح بر سخن کردن داشت و اغماض از آن وادی در زنگ تطویل کلام
در آن مقام نا ملایم بیدا شد باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود ؞ قیل ان الاله ذو
ولد ؞ قیل ان الرسول قد کهنا ؞ ما نجا الله والرسول معاً ؞ من لسان الوری فکیف انا ؞ الحمد الله
که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج
قویم ملت و دین مسلک مستقیم حق و یقین بود لاجرم بموجب الملک والدین توامان ارتقای مدارج
سلطنت همیون و اعتلای اعلام دولت روزافزون بکمال دین داری مرا دلیل قاطع و برهان ساطع
است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع همم سلاطین عدالت
انتما که صدر نشینان اورنگ اعتلا اند آنست که کافه خلایق و جمهور انام که بدایع و ودایع حضرت
صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند
بنابرین مرحمت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مقر صدر سلاطین عالی مقدار و حکام
والا اقتدار بود سعی مینمود و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود از سرانجام
مهام این ممالک فراغ کلی داد و امکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام خواقین فحول
سلاطین کشورگشای و ملمات سوف خواقین فرمانروای پیرامون آن نگردیده بود مساکن

ومواطن ارباب اهل ایمان شد و کلایس و کنایس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد اطاعت
و مشاعر عبادات ارباب ایقان گردانید المنة لله تعالی و تقدس که ارکان دولت بهی خواه
انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردنکشان
از جنود شهود و غیرهم حلقهٔ اطاعت بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند و
طوایف انام را با هم ارتباط و انضباط تمام دست داد اما نیز مصداق احسن کما احسن الله الیک
همگی توجه به تمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عواطف مبذول
داشته حدایق امانی و آمال الشایر از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات
فضل و امتنان تازه و سرسبز میداریم و بعد ازین که خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین
مهمات فراغ حاصل شود و سیدرقهٔ عنایت الهی و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای
شور درآمده سر بشورش انگیزی برآورده اند و دست تعدی بر زائران حرمین شریفین [illegible]
شرفا دراز کرده جمعی انبوه گشته سنگ راه زایر و تاجر شده اند چون بتوفیق ایزدی متوجه شده
آن راه را از خس و خاشاک پاک سازد لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق
نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عدم تقاضای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان
بمراتب علیه بود عدول نموده بعضی نزد ایشان ابرامها کرده اند در خاطر خورشید مآثر میگذشت که یکی از فرزندان
کامکار نامدار را که بارقهٔ سعادت از ناصیهٔ حال ایشان روشن و لایح و رشد از رایحهٔ اقبال طالع
مبرهن است بدان جانب تعیین فرمایم و تا خاطر از معاضدت آنجا جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم
الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری و [illegible]
عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه ازیشان همراه سنت و جماعت انحراف ورزیده
اند مجمل انتساب بنوت خاندان نبوت خود متوجه شده معاودت فرمایم سیما که تعارف اسلاف
منظور باشد علی الخصوص درین وقت مسموع میشود که فرمانروای ایران کارروانان انگلیس را با تحف و
هدایای نفایس کمک و مدد روانه کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان
عزم [illegible]

عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و بخاطر چنان میرسد که چون رابطهٔ محبت اسلوب مصحوب
سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد و استحکام گرفته است درین زمان که حدود
خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه
شده باشند تا آن حدود را بتشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد
بالمشافهه بیوساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دل
او نیز و اسرار حقیقت آمیز مخزون و مکنون خاطر است و تشریح خداشناسی و حق پرستی که بقدر استوار
با موافقت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس سازد و از نفایس حقایق الهی و سرایر لطف
دقایق آگاهی که بر خاطر ان جهت و مشکاة ضمیر پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی
صحبت ابناء الزمانی و موانست اجسام روحانیت تکلیف که این معنی در میان دو بندهٔ خدا
و دو نظر کردهٔ بارگاه کبریا منتهی شود هر آینه البته باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و در این زمان
که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید چون همت منظوران الهی و سرفراز کردهای خدای بر تحصیل رضای
حق تعالی است نه استحصال تام و تسلط بر اطراف انام بنابران مذکور خاطر حق جو آنست امید که مطلب و مقصد
ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق شناسی و حق طلبی میسر باشد اندیشهٔ استرضای خاطر او لازم دانند و در مقام
کمال یکجهتی بوده از صلاح او در نگذرند و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق در عالمیان ظاهر و آشکار شده است
درباره امداد و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور
خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیهٔ فرزند شاهرخ میرزا رقم زدهٔ کلک محبت شده مستحسن خاطر
انصاف گزین اتحاد انجام که مشار الیه بواسطهٔ خودرایی و خودپسندی از بد مصاحبت منشأ چندین امور
ناملایم گردید که هر کدام از آنها ما لانفراده مستدعی بود که کار او باین حد رسد چه اول بواسطهٔ اغوای
بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت مالک بیباری تساهل نمود نا ... عظمت
دستگاه چنانچه باید که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما و آن رفعت دستگاه و ا

از روی حالت و رتبت طرف نسبت بهیچ تواند رسید لیکن ادبا به مثنی آمده تا آنها بجد بزرگوار خود که چندین حقوق
دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود بهر تنبیهی که نسبت با او واقع شد از قسم الهامی ربانی و
الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار شده و از مستی غرور بهوشیار شده التجا بعروه وثقای
عاطفت ما نموده غیر از آنکه متعهدات و ملتمسات عز امتیاز نخستیم امری دیگر مخطور نمیگردد و مأمول از مراسم مودت
و مراعات آن عظمت دستگاه نیز آنست از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشیید مبانی و استحکام قواعد
مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه و عمده محرمان کار آگاه حکیم همام که مخلص راست گفتار و
مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچوجه تجویز نکرده بودم
برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مرعیات را بی واسطه دیگری بموقف
عرض میرساند اگر در مجلس شریف آن شان نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیمابین مکالمه بی واسطه خواهد بود
و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت
نصاب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و بواسطه بعضی
امور در حرکت تراخی افتاده بود در ینولا برفاقت مشارالیه فرستاده شد و المرجو از تحف و هدایا عمده الخواص
محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای عهدی که نهاده و بجا آورده عمل نموده همواره از طرفین
طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه طلبیده است کبوتران پری برواز و آمدن
جهت غیخقصان طایر فری بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمده تمام بکمی وداد نمود اگرچه توجه با این نسبت [illegible]
در نظر اولا از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر مولوی حرج و بازی یاد از نسبت شوق و [illegible] ارباب ذوق
وجد میدهد موجب توجه بمبداء میشود و کریمه حضرت واجب تعالی بر سرائر ضمایر آگاه است که اشتغال
صوری احیانا با امثال این امور بر حال توجه بمبداء جلبابی بیش نیست [illegible] و بر ظاهری الکتفا خاطر
حق اندیش نه [illegible] نامه بحرف اختصاص تمام [illegible] کرده شد و السلام و الاکرام

ذکر مجملی از سوانحات کشمیر که در این سال روی نمود

چون یوسف خان والی کشمیر بهمونی
کوکب اقبال روی خدمت درگاه سپهر مثال نهاد و یعقوب بجای پدر بر مسند حکومت نشست ارکان عهد و پیمان
که بحبل متین شروط استحکام یافته بود در هم شکست و بخودرایی بی اعتدالی روزگار بسر برده ابواب تظلم و بیداد
بر چهره حال رعایا و زیردستان کشود و خود را شاه اسماعیل مخاطب ساخته بترویج مذهب اثنا عشر و تصنیع
اهل سنت و جماعت ایذی و پیوسته این فرقه با هم منازعت و مخاصمت دارند و نهایت تعصب و خشونت با یکدیگر ظاهر میسازند
چون یعقوب علانیه بآنجانب گروید و جمعی بی ایمان فراهم آورده که از این طایفه کوشیده رعایا و زیردستان
روی دل از وی گردانیدند و خاطرها متغیر گشت و شورش غریب در آن ملک افتاد و شمس چک بهوای سلطنت از وی جدا
شده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و جمعی بر گرد او فراهم آمدند و از جانبین افواج آراسته روی بعرصه مبارزت
نهادند در یتوقت صیت عساکر اقبال بلندی گرفت و یعقوب صلاح وقت در آن اثنی در الفت صوبه کام مرادیع را
بشمس چک واگذاشته بعد از اندک مدتی او را غافل یافته لشکر بر سر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید
و چون عساکر اقبال از آن جنات عنبر سرشت مود و نوشتهای اعیان کشمیر بتواتر رسید و اولیای دولت افواج
ترتیب داده با عزم درست و همت عقده کشا کوچ بکوچ متوجه مقصد شدند و چون بکهر یوه شهر رسیدند سلیم
زمیندار آنجا از سید دلی خود را بکناره کشیده قاسم خان ابهول برادرزاده او را بجای او نصب کرده و بعد از
روزی چند سلیم نیز آمده دید و بهرام نایک و اسماعیل نایک را که از قدیم بند و بست راه بعهده آنها
متعلق است خود را بقاسم خان رسانیده نوید فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و حقیقت کشمیر چنانچه بود وانمودند
که یعقوب از کشمیر برآمده بشعاب جبال و بتولهای دشوار پناه برد و اعیان کشمیر منتظر وصول عساکر اقبال اند و
از اینجا راه دو میشود یکی کنبر بل و دیگری پیر پنجال اگر چه این نزدیکتر است اما وسعت کنبر بل بیشتر است و قطع عقاب
هر دو راه و دشواری کمر یوه بالشکر فیروزی اثر بسرعت قطع مسافت نمی یارست نمود و سیح یعقوب و حسین نواحی
باشی و سلیم را با جمعی از سند و فتحیان پیشتر فرستادند که نوید معدلت خاقان ممالکستان بگوش منتظران رسانیده
شهر را از آسیب تظلم و بیداد او باشان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بکهر یوه کنبر بل بر آمد برق

و باران و تگرگ فرو ریخت و غریب شوری عظیم برخاست درینجا کوه لابست که تا ل پربان نامند و نزدیک
بآن سه دیوار واقعست بعرض چهار درعه و ارتفاع ده درعه و حکمای سابق بطلسم ساخته اند که هرگاه لشکری
بدانجا رسد آواز کوس و کرنا و غوغای مردم برخیزد و باران عظیم فرو بارد مجملا مردم از شدت سرما و صعوبت
راه محنت بسیار کشیدند و جاندار بسیار ضایع شدند درینوقت جمعی از بندوقچیان که با چی لواحی پیشتر
شتافته بودند زخمی برگشتند و ضیان نمودند که محصور بودند و دلاور خان و بهادر خان با جمعی از کشمیریان بسر راه
دو تنخواهان گرفته بجنگ پیش آمدند و شیخ یعقوب دو زخم کاری رسید و یحیی ادو از ده زخم و چندی دیگر کشته شدند
و از شورش برف و باران سنگ تفرقه در جمعیت دو تنخواهان افتاد شیخ یعقوب را یکی از آشنایان او دستگیری
نموده بدر رانست و یحیی نواجی را کشمیریان گرفته نزد شمس چک بردند و او مردمی بجای آورده بشهر فرستاد که
محافظت احوال او نمایند و مجملی ازین ماجرا آنکه چون یعقوب را از گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزود
و ترک مدارا او حسن معاش نموده بخودرائی و تیره کاری افتاد ابیای برادر شمس چک و ابیای پسر ابدال چک
و نورنک خان و ظفر خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کرده های او بودند
با جمع کثیر پیشتر بسر راه فرستاد که گریوها را استحکام بخشند و خود در شهر بعزم اهم اوردن سپاهی و سامان
اسباب نبرد پرداخت نام برده ها پیش آمده راه مداخل و مخارج را مضبوط ساختند درینوقت حسن پسر
حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دو تنخواهان انتظام داشت خبر آمدن پدر خود شنیده بسر
راه انتظار نشسته بود اکثری از آن مردم را بفریب و فسون با خویشتن متفق ساخت و قرار دادند که اگر حیدر چک
با ما عهد کند او را بسرداری برداشته همه یکدل و یکجهت همراهی او اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت خاقانی خوانده
و عساکر منصوره را بالجمله بمدد و پیشکش برگردانیم چون یعقوب بقصد جنگ از شهر برآمده بسهره نور رسید از خبر شورش
کشمیریان و قرار داد ایشان سراسیمه متلاشی گردید و بودن خود در آن میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در آن
دانست که شمس چک را که مدعی سلطنت است با مجهست از قید برآورده مطلق العنان سازد تا آنها با یکدیگر

درافتند و اید

در افتند و خود بجانب کشتوار رفته روزی چند از آسیب حوادث سلامت ماند و به این عزیمت راه کشتوار
پیش گرفت و در اثنای راه آنها را اخلاص رخت بست و چون نوشته حسین چک و کشمیریان بحیدر چک رسید در جواب
نوشت که امرای بادشاهی مزاحم بندگاه میدارند و آمدن من از محالات است کشمیریان از جانب او نا امید شده
حسین پسر لوهر را به ایالت بر گرفتند و در هیره پور بجمع سپاه و ترتیب لوازم جنگ پرداختند درین اثنا شمس چک از
قید یعقوب نجات یافته با جماعت پیوست و کشمیریان دست از حسین چک باز داشته شمس چک را بجلو میر برداشتند
و بیشتر از خود فوجی را بتقابل عساکر اقبال روان ساختند و آنها با شیخ یعقوب و حبی چک گرده غالب آمدند
بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون کریوه اکرم معسکر اقبال گردید خبر حادثه حبی و شیخ یعقوب رسید
بعضی از کوتاه همتان بران شدند که عطف عنان باید نمود و جمعی صلاح دران دیدند که همین جا توقف فرموده
حرف صلح درمیان آورند قاسم خان با چندی از قوی همتان ناموس دوست عزیمت رفتن پیش نهاد خیرت
ساخته بدل دهی مردم پرداخت مقارن الحال وکلای شمس چک آمده در عجز و ملایمت زدند که بدستور سابق
ارکان صلح استحکام یابد قاسم خان راضی نشد و از فسون کشمیریان دامن از عزیمت از غبار آلود تفرقه نشناخت
و آنها را ناکام باز گردانید بعزمی درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از کریوه مستی و نخ گذشت و کشمیریان
بتیر عساکر نکبت مآثر آراسته دربرابر آمدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان از فراز کوهها
هجوم آورده بتیر و سنگ و بندوق جمع کثیر را ضایع ساختند و از شدت غنیم و تنگی جا بهادران فوج هراول
عنان تافته بجوانغار پیوستند و قاسم خان از مشاهده این حال بر آشفته خود قدم همت پیش نهاد و میرزا عبدالرزاق
معموری و شریف سرمدی و جلال الدین حجری و حاجی محمد ششری و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد محمد چک
از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و للکها نام راجپوت بمدافعه او شتافت و هر دو باهم در آویخته از بالای
کوتل بزیر افتادند و غریو از نظارکیان بر آمد در همین وقت ظفر خان که عمده لشکر مخالف و سردار فوج برانغار بود
به تیر بندوق بخاک هلاک انداخت و آن فوج ویران شده روی بباز پس کرده و نهور کار بدیگر افواج
نرسیده بود که اقبال روز افزون بجلوه گری در آمد و شیرازه انتظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و فیروزی

بر بر جسیم اولیای دولت ورزیدند و کشمیریان خاک هزیمت بر فرق همت خود بیخته سراسیمه راه وادی
فرار پیمودند و بهادران فوج هراول تکامشی نموده بر آن طرف کوتل منزل گزیدند و قاسم خان خود بجهت
احتیاط بر فراز کوتل توقف فرمود و روز دیگر یادگار حسین و حاجی محمد ششتری و سلیم را با جندی به شهر
سرینگر که دار الملک کشمیر است فرستاد که خطبه را بنام نامی خاقان گیتی ستان رونق بخشیده اهل
شهر را از آسیب دست انداز اوباشان محافظت نمایند و شب بیست و سیوم آبان ماه الهی قاسم خان با دیگر امرا
بشهر در آمده ابواب معدلت بر روی متوطنان آن دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از ماجرای
یعقوب و سست خونی او و دل او نگاشته کلک بیان میگردد و چون عساکر منصوره بدار الملک کشمیر در آمد
بسیاری از اوباشان که روی بوادی شهر بدر آمده بودند بیعقوب شتافته او را از کشتواره برآوردند
و در حیدر کوت که بهفت کروهی شهر سر راه است هجوم مفسدان شد و قاسم خان فوجی بسرداری
شیخ دولت بتقابل او فرستاد و آن بدسرشت جنگ صف در خود نیافته بقصد شبخون پرداخت بعضی از
ارباب فساد او را بیراهه راه داشتند که جمعی از پیاده ها را در برابر این فوج گذاشته خود با خلاصه مردم
بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر غافل بودند بشهر پیوست و عقب شب شورشی پدید آمد و قاسم خان
با دیگر بهادران رزم جوی قدم همت بر جاده داشته کارنامه شجاعت و تهور ظاهر ساخت و چون
کشمیریان از اطراف هجوم آوردند هر کس هر جا بود بدفع غنیم خود پرداخت میر عبد الرزاق معموری
و جمعی از یک جانب در زد و خورد بودند و میرزا علی اکبرشاهی با جندی دیگر تهور افشرده بر دادت
شناخته نمود ایوب بیک و صالح بیک و مومن بیک با دیگر احدیان خوب بپا استاده بسیاری از
ارباب فساد را به تیغ بیدریغ به هلاک انداختند و صالح بیک که از یکه های بادشاهی جوانان
نامی در آن آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشیدند چون در این وقت محمد خان پسر
فتح خان با جمعی دمامه نواخته از آن طرف آب آمده از طرف دیگر جخری و سیادات اسکو
نقاره زده رسیدند و چون کشمیریان در شهر آتش انداخته بودند در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم

بهدف تیر بلا گردیدند آخر های شب بفر و فروغ اقبال خاقان ستوده خصال کوکب فتح و فیروزی طلوع
کرد و مخالفان سیاه باطن باطل صدر پشت روی ادبار بوادی فرار نهادند و در آغاز دمیدن صبح میرزا علی
اکبرشاهی و کوچک خان و محمد خان با جمعی بتعاقب شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند و آن بدسرشت
نیم جانی بدر برد و بعد از مدتی کشمیریان که سرشت آنها بفتنه و فساد مجبول است او را از شعاب جبال
بعهد و پیمان طلبداشته غبار شورش برانگیختند قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمعی را بمدافعه
او تعیین نماید چون مردم از محنت و الم و افراط سرما بتنگ آمده بودند بمجلس بکشاده پیشانی انجمن ننمود
لاجرم فتح خان را با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه استیصال او شد و در راه شنید که یعقوب
بقصد شبخون روانه شهر است ناگزیر بر جناح استعجال عطف عنان نمود و میرزا علی بیگ را با فوجی
بدانجانب فرستاد و در نیم کروهی شهر خبر تحقیق رسید که او در کوه الرکه چهار کروه مسافتست بکمین فتنه
نشسته روز دیگر بدان صوب شتافت و قراولان با ملکر در آویخته غالب آمدند و آن بخت برگشته یارای جنگ
ندیده صف در خود نیافته شبخون آورد و بتایید آسمانی در بنگاه کشمیریان آتش افتاد و اقبالیان لشکر منصور آنها را از آن
تیر بلا ساختند و به این شکست سنگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد یوسف کشمیری که خطاب خانخانانی
داشت و محمد بیگ با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب کشتوار رخت ادبار کشید
و نام بردها بوساطت میرزا علی و حجری آمده و قاسم خان را دیدند و برفاقت حجری روی امید بدرگاه
سلیمان جاه نهادند و بنوازش بیکران سرافرازی یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردیدند

ذکر نوید فتح ولایت کشمیر و رسیدن سید جلال ایلچی میرزا جانی حاکم تته

درین هنگام که نوید فتح
کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته سید جلال که از اعیان آن ملک بود برسم
رسالت بدرگاه سپهر اشتباه فرستاده بوسیله عرض اخلاص پیشکشهای لایق خود را مذکور مجلس بهشت
آیین گردانیده نیازمندی او بپایه قبول یافت و هم درین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان

پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت آستانبوسی دریافت پیش ازین همواره لوازم اطاعت
و فرمان پذیری بجای آوردی و چون رایات اقبال سایه معدلت بحدود پنجاب افکند از کوتاه
اندیشی و توهمات بیجا در مقام ضلالت و جهالت ایستاده سررشته خدمت از دست داده
لاجرم حسن بیگ شیخ عمری و حاجی سوندک و محمد علی اوزبک و قراسلاب ترکمان نو ناظر دولت
به تنبیه و تادیب او رخصت یافتند راجه تودرمل مکتوبی باو نوشته که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره
متوجه درگاه گردد هر آینه استشفاع جرائم او نموده خواهد شد چون جنود فیروزی بقصبه پنهان رسیده
با سوار کوهستان آمده متوجه درگاه شد بمرافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از سوانح
تعین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض رسید که اجسام
مجسمه عوریه جلیل کثرت ده هزار خانه در پیشاور توطن و از بند جلاله نامی که از ملاحده زبردست است
گرویده اند و آن مفسد را پیر مرشد خود دانسته ابواب فتنه و فساد مفتوح و راه مدارج و مخارج مسدود ساخته
اند سید حامد بخاری که جاگیردار پیشاور بود با اندک مایه مردم بدفع آنها شتافت ولی لشکر خلل کرد
خود با چهل کس خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم بخشی الملکی شیخ فرید بخاری و سپاه قلیچ خان
محرم و ماسن بیک خان و دیگر منصب داران بسپرداری زین خان تعین شدند و فرمان مطاع
شرف ارتفاع یافت که مادهو سنگه با راجه بهگونت داس خود را بآن حدود رساند
اگر حاجت افتد راجه مانسنگه نیز با لشکر کابل بکومک شتابد و در خلال این حال میرزا سلطان
از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین خوافی بحراست کابل گذاشته خود را
بدرقه میرزا شد چون به پیش رسید بیماری صعب او را دست داده در آن حدود توقف نمود
و افغانان از کشتن سید حامد و توقف راجه مانسنگه مغرور گشته بسر پیشاور شتافته فساد برداشته اند
و از پیشاور به تیراه رفته کوتل خیبر را سنگ چین ساخته و راه آمد و شد مسدود گردانیده دست

بکمال و تمام راهم ۵

یک ماه و نیم راجه بر بستر ضعف افتاده بود چون صحت کامل یافت استیصال آن گروه پیش نهاد
همت ساخته شریف املی و حالبس بهادر و اتالیق و خواجگی محمد حسین و غازی خان قزوینی و همت سنگه
پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت و تخته بیگ و محمد قلی و مبارک خان لوحانی و تورم کوکه و بیگ
ذوالقدر و جگت سنگه پسر کلان خود را همراه گرفته از راه باروان متوجه سواد شد درینوقت سکت سنگه
پسر راجه بالسنگه و مان سنگه درباری و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند بکرام رسیده بودند
و ماو هیوسنگه با مردم راجه بهگونتداس تا اتک آمده بودند راجه از پیش بلاغ شبگیر کرده بصدم کوتل
چهار چوبه رسید چون دران کریوه برف بسیار بود راه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری
گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از جوانان کار طلب الوس افریدی را تاخت و غنیمت فراوان
بدست افتاد و از آنجا بر سر طایفه غوریه خیل فتند انها بعجز و زاری پیش آمده از تاخت و تاراج
محفوظ ماندند و چون لشکر بتنگنای کوه رسید جلاله با گروه انبوه از عقب با حمال و اثقال دست انداز
نمود و تخته بیگ که هراول بود سر دوات شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و
جگت سنگه را بکومک فوج هراول فرستاده راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان نیز از اطراف
هجوم آوردند و جنگ سخت در پیوست و راه بحدی تنگ بود که دو سوار از پهلوی هم نتوانستند گذشت
افغانان بر فراز کوه برآمده تیر و سنگ و تفنگ میگذرندند و بسیاری از پس راجه می آمدند و بهادران
جانفشان از همه جانب در زد و خورد بودند درینوقت اندک میدانی پیش آمده راجه جلو کشیده
محمد قلی و تورم بیگ کوکه را با جمعی از جوانان گزیده بکومک فرستاد و مجاهدان عرصه فیروزی
کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر ساخته افغانان را منهدم گردانیدند و بسیاری از مقهوران
علف تیغ خون آشام گشتند و عساکر فیروزی ماثر در آغاز شب بعلی مسجد رسیده منزل گزیدند
و جلاله با نفسی از شب گذشته دران نزدیکی فرود آمد و روز دیگر ماو هیوسنگه با سپاه تازه زور پیوست
و متعاقب ام رنجان کوکلتاش با افواج منصوره در رسید و بار بلنبان سپاه درون نیز کافی

افتادند و میرزا سلیمان ببدرقهٔ اولیای دولت از راه کهمرد به بگرام آمد و از آنجا جگدلک سکه و محمد قلی بیگ

و مانسنگه درباری و بلال افغانچی همراه شده بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند و که تسلط میرزا سلیمان بر

کابل و کره وقتی کومک از محمد حکیم بعزم هندستان چون اوزبکان بدخشان تسلط یافته بودند و میرزا

شاهرخ روی امید بدرگاه والا نهاد و میرزا سلیمان روزی چند در مضافات کابل بسر برد و باز از

میرزا حکیم کومک فراهم آورده بقصد جنگ الله‌کرونه تلکوتهان بدخشان درآمد و بکنجی

دران محلها پای بهتور افسرده جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ برآمد و با اوزبکان

رزمهای نمایان کرده غنیم را زبون ساخت و عبدالمؤمن سلطان خبر یافته از بلخ به بدخشان شتافت و

جنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دوبار غنیم خود را برداشت و نزدیک بود که فتح کند درین

وقتی فوجی جنگ‌شناس که با اوزبکان درآمده بود جمعی را از راه دیگر سر کرده آورد و میرزا را پای

همت از جا رفت و ناکام بجانب کابل روی بهزیمت نهاد و در آب باران به تخت جنگ پیوست

و از آنجا بکابل آمد و راجه مانسنگه لوازم مردمی و مهمانداری بجای آورده روانهٔ درگاه ساخت و

چون بحوالی دارالسلطنه لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده مراد را باستقبال فرستاد و راجه تودرمل

و شاهم خان جلایر و حکیم ابوالفتح و شیخ ابوالفضل و آصف‌خان و خداوندخان را همراهی شاهزاده

رخصت فرمودند و میرزا را باعزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و قدر منزلت میرزا را دانسته

رسوم مردمی و مهمانداری بجا آوردند آغاز سال سی و دوم از جلوس خاقان گیتی‌ستان روز دوشنبه یازدهم

ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلالی سر برآرای افلاک بخانهٔ شرف حمل پرتو سعادت

افگندند سال سی و دویم از جلوس خاقان ممالک‌ستان بخرمی و نشاط آغاز شد و بازار شرف

هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه آراسته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار رسم نثار و پیشکش

گذرانیدند و خاقان وافرالاحسان در ازدیاد مناصب و مراتب مخلصان شایستهٔ خدمت توجه فرمودند

و درین جشن عالی خان خانان سپه‌سالار عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی که از گجرات آمده

بود حکم ما

مسجود کروبیان فلک اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسف خان نیز از بهار آمده سعادت زمین
بوس دریافت و در خلال این حال زین خان کوکلتاش بایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد
که او از تیراه بکابل شتابد و راجه مانسنگه از کابل به تیراه رفته ضبط آن حدود نماید و در عنفوان آن سال همایون
شاهزاده مراد بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند و جهت سرفرازی خان
اعظم و بزرگداشت این نسبت در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد و خاقان
ستوده خصال بآن مشکوی دولت و اقبال تشریف برده داد نشاط و کامبخشی دادند و چون درینولا
معروض بارگاه معدلت گردید که افغانان قطاع الطریق بقوافل مترددین راه کابل مزاحمت میرسانند
بنابران حکم شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعه‌ها اساس نموده تهانجات مقرر دارند و در هر تهانه
یکی از سرداران با جمعیت نیک تعین نمایند که قافله را از حدود متعلقه خویش بدرقه شده بگذرانند
و باین ضابطه ابواب امنیت و رفاهیت بیمن معدلت خاقان والا حشمت خاربن تظلم و بیداد ازان
راه برکنده شد و از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره باستیصال جلاله افغان تاریکی چون بمسامع جاه و
جلال رسید که راجه مانسنگه در جمرود توقف نموده تا حال بکوهستان در نیامده و سپاهی که با او همراه
است باین دو کار عظیم که هم محافظت و محارست ولایت کابل و هم بکوهستان درآمده بقلع افغانان
تاریکی همت نگمارد وفا نمیکند لاجرم عبدالمطلب خان با جنود فیروزی بمدد [illegible] حضرت تعین یافت و بیگ نور خان
و شیرویه خان و سلیم خان و محمد [illegible] حسین و علی محمد الف و احمد بیگ کابلی و باش بیگ خان و محمد قلی بیگ
و افشار و مظفر کوکه و شادی بیگ اوزبک و تیر نظری حاکم بلخ و اخی بهادر و حسن علی عرب
و بسیاری از بهادران عرصه شهامت بکومک او نامزد شدند و چون بساحل دریای نیلاب رسیدند
ریگی خان و دیگر افغانان الوس بیاری بار و لیای دولت درآمدند و آب سند را در گذر چوپاره گذشتند
بصورت غیبی [illegible] شتافتند و کلانتران آن گروه آمده دیدند در سیاق حیدر و رحمان خان تاریکی از
مفسدان جدا شده در زمره دولت خواهان داخل گشت و از راه دره [illegible] لشکر را سر کرده به تیراه
درآوردند و محصولات افغانان که بدور و نزدیک رسیده بود علف ستوران شد و چون از دره
گذشتند در وقت نصف النهار که اردو بمنزل فرود می آمد جلاله از کمین برآمده تاخت و شیرویه خان

و نوربک خان و سلیم خان که چندی اول بودند بر قدوات شتافته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسن علی
عرب خود را بکومک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و از اغاغنه و طلاعنه سر آمده رو بگریز نهادند و از راه
دیگر بار خود را برابر دوزدند و علی محمد الف و احمد بیگ و شادی بی ... مونی داس و دیگر بهادران رزم دوست
بمدافعه غنیم پای همت افشرده بسیاری از مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند بقیة السیف بهر جا که دیدند آن
خود را شغال خیال افگندند و عساکر اقبال بتعاقب اهل زوال شتافتند بیگاه جلاله را تا خیمه و خانمان او را
آتش زدند و اکثری از نسائی و عالمانه بی کس مراجعت نمودند قضا را دران ایام سودای بیهوده بر دماغ مطلب خان
غالب آمده و مزاجش از منهج استقامت انحراف نمود و اعیان لشکر او را در درگاه خلایق پناه فرستادند
همدرین ایام میرزا یوسف خان با ایالت کشمیر فرق عزت برافراخت چون هوا ها روی باعتدال آورد
یعقوب شوریده بخت باغوای کشمیریان فتنه سرشت از کوهستان برآمده در حوالی شهر اعلام شورش و شور برافراشت
ساخت و شهر چند فاسیخان بمدافعه آن گروهها فرستاد کاری از پیش نرفت تا گزیر خود روی همت باالصوب نهاد
چون آن سیاه بخت شهر را خالی دید از راه های نامتعارف و بیغوله های سخت بجانب شهر شتافت و امرا
نیز خبر یافته بسرعت هرچه تمامتر خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کومک کشمیریان متوهم شده دست تطاول
بشهر دراز ساخت لیکن در سه کروهی شهر تمکن فرصت نکشند و بیوسته بین الفریقین زد و خورد میشد و
اکثر بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه یکدفعه سید عبدالله خان جمعی را سنگر گروه یافت و بجست نفر
چشم زخم عزت رسید و میرزا علی خان در راه اخلاص جان نثار شد و سری زنگ خود نیز اینکه
با جمعی جوانان راجپوتیان جنگ جو مردانه پای همت افشردند و شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از
همراهان نقد حیات تقابض ارواح سپردند روز دیگر قاسم خان بشورش در آمده خود بعرصه مبارزت
شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهدام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته بجانب کامراج رفت بعد از چند روز یعقوب و شمس چک با هم عهد و پیمان موکد ساخته
هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و در اندک فرصتی باز دوستیها را بر طاق نسیان نهاده با هم در آویختند
یعقوب بکوه سلیمان رفت ادبار کشیدند و شمس چک با یدر گول فرار گرفت قاسم خان نخست بمدافعه

یعقوب [illegible]

یعقوب کمربست فوجی بر سر او فرستاد چون دانست که بی او چنانچه باید کار از پیش نمیرود خود نیز
از عقب شتافت و مخالفان جنگ سخت کردند و فتح علی که عمده لشکر غنیم بود بقتل رسید و بمیامن
اقبال روزافزون فتح شد و یعقوب که برگشته باز نزد دشمن جنگ رفت و با یکدیگر اتفاق نموده
بحوالی شهر آمدند و در محکمه خود را مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی را تاخت و تاراج
میفرستادند و برین وتیره یکچندی گذرانیدند قاسم خان بدرگاه معلی عرضداشت نوشته استمداد
کومک ظاهری و باطنی نمود خاقان روشن ضمیر میرزا یوسف خان را بایالت کشمیر بلند
مرتبه گردانید با جگناتهه و حسن بیگ شیخ عمری و قرا بیک و محمد بهشت و بابا خلیل و ملا طالب
و بسیاری از جوانان کارطلب بالاصرف رخصت فرمود حکم شد که چون خاربن فتنه کشمیر
برکنده شود میرزا یوسف خان خود را جمع سازد قاسم خان را بدرگاه والا فرستد کشمیریان از صیت سطوت
افواج قاهره بیدست و دل شده راه فرار پیش گرفتند یعقوب بجانب کشتواره آواره گردید
و شمس چک بکوهستان کامراج و میرزا یوسف خان و سید دولت را با فوجی بر سر شمس چک
فرستاد و آن سیاه بخت شبخون آورد غنیمت فراوان بدست او افتاد هنگام سپیده صبح بهادران
لشکر منصور تکاپوی نموده خود را باو رسانیدند و شلاقی بکار بردند که دیگر کمر نبست و او را مصحوب
سید بهاء الدین بدرگاه خلایق پناه فرستاده استشفاع جرایم او نموده و درین تاریخ مسعود دوران
محمود حق جل و علا شاهزاده ولی عهد فرازنده تخت و دیهیم شاه سلیم را از صبیه راجه بهگونت داس
گرامی فرزندی کرامت فرمود و خاقان والا گهر آن نخبه اختر سلطان خسرو نام نهاد امید که قدم
مبارکش بر پدر بزرگوار و جد جهاندار فرخنده و میمون باد **ذکر فوت شدن وزیر خان حاکم بنگاله
و شرح دیگر سوانح** چون بعرض همایون رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبعی رحلت نمود سعید خان
که حکومت بهار داشت بایالت بنگاله اختصاص یافت و راجه مان سنگه را از بنگرام طلب فرموده بحراست
بهار سرفراز ساختند و پاینده خان مغول در صوبه بهار بود بجاگیرداری گوره گهات خلعت امتیاز نواختند
و یوسف خان نو جالی کشمیر را از جنس برآورده در بهار جاگیر مرحمت فرمودند و حکم شد که میر مراد

[illegible]

سر اولی نموده راجه مانسنگه را به بهار رساند سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را با حشم

و خیل و خدم بدرگاه آورد و پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنگ ظرفی جمعیت بهم رسانیده

اراده بغی و فساد بخاطر حق ناشناسان رسانیده بود لیکن چون میر مراد بآن حدود رسید نتوانست

نتوانست اراده باطل خود را ظاهر ساخت و سپاه وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه

گرفته کام ناکام بمرافقت میر مراد متوجه درگاه شدند و همگی مقصدش آنکه درین راه هر جا و هر گاه

قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد میر نقش این خواهش از خطوط پیشانی او خوانده

بهر قصبه و بلده که میرسید جاگیرداران را از حقیقت کار آگاه ساخته بمعاونت او متمسک گردانید

چون بجونپور رسید بهادر پسر راجه تودرمل همراهی نموده میر از بیم بداندیشی او دور دور میگشت

خواجه طیبا که وکیل وزیر خان بود از او جدا شده با جمعی بمیر پیوست و آن بدسرشت در خرج کردن

خزینه پدر و فراهم آوردن سپاهی پرداخت و نوکری لشکر نوکر ساخت و در موضع فتح پور

هنسوه با فوجی از اوباش بر سر دایره میر شتافت میر پیشتر خبر یافت قلعه فتحپور را استحکام داد و او

بگرد قلعه آمده محاصره نمود و راه را مسدود ساخته آن قصبه را تاراج فرمود نزدیک بآن شد که قلعه

را مفتوح سازد جاگیرداران آن حدود اطلاع یافته روی همت بمدافعه او نهادند پسر راجه بیراق خود

روانه شد در اندک فرصتی بسیاری از جاگیرداران اطراف و نواحی فراهم آمدند و مردمی که بر

گرد او بودند متفرق شده راه سلامت گرفتند دولتخواهان بهجوم آورده او را مقید ساخته

بمیر مراد سپردند و میر او را مسلسل بدرگاه آورد و بزندان مکافات محبوس گردید درینولا شاهان

هزاره که مابین قندهار و کابل بودند دولت بسجود قدسی آستان چهره سعادت نورانی ساختند و

خاقان وافر الاحسان نایره قدر او را بحکومت غزنین برافراخت و از سوانح تعیین فرمودن

زین خان کوکلتاش بضبط سواد بجور چون کار بر جلاله تنگ شد از تیراه خود را بکوهستان یوسفزئی

انداخت فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین را بحراست کابل گذاشته خود

[illegible]

بامر آن اصوب متوجه سواد و بجور نشود درین ضمن مطلع خاقان ستوده خصال آنکه بمیامن اقبال روز
افزون شاید از خجالت گذشته برآید و صادق خان از درگاه رخصت یافت که در دشت سوی او تهانه
سازد و اسمعیل قلیخان را حکم شد که در اسو تهانه کند و جگناته را نیز بکومک آن لشکر تعیین فرمودند
و زینخان روی همت تا بخدمت نهاده نخست بر سر راه بجور و اسو و تیراه قلعه ساخته غله فراوان فراهم
آورد و خاطر از آن کار پرداخته به کوهستان نشتافت و افغانان گبر و یار را استحکام داده بجنگ پیش
آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و بسیاری تیغها بهمت از هم گذرانیدند
و جمعی امده دیدند و نزدیک بان رسید که جلاله دستگیر گردد و درین وقت اسمعیل قلیخان که سردار لشکر دشت
بود از آمدن صادق خان آزرده شد تهانه اسو برفت و بی حکم متوجه درگاه شد و جلاله فرصت
یافته از آن راه خود را به تیراه انداخت و اسمعیل قلیخان ازینجهت مورد عتاب و خطاب گردید
آصف خان بجای او رخصت یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بسبب معدلت
خاقان والا حشمت و تفصیل این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که بتحصیل علوم رسمیه و قواعد مذهب امامیه
عقائد
از منفردان روزگار بود سخت متعصب مذهب است و بخلاف مجتهدان شیعه اصلا تقیه نمیکرد و در
مجالس و محافل بغایت دریده دهن و درشت گو بود و میرزا فولاد برلاس از میرزادهای جغتایی
بحسن صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانه زادان این دودمان والا بود هرگاه در محلی اتفاق
صحبت دست میداد و از ملا احمد سخنان بیطرفه سر بر میزد میرزا فولاد میگفت که آخر من این را خواهم
را
کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابو الفتح میان آن دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید و رفته رفته بدرشتی
کشید میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور در دل داشت شب پیاده در لباس چوبداران پادشاهی
بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت ترا یاد فرموده اند و خود با یک نفر در پس کوچه کمین نشست
و چون ملا احمد بانجا رسید پیاده شمشیر کشیدند و یک دستش از میان ساعد قلم شد و از پشت زین بروی
زمین افتاد و میرزا فولاد بگمان آنکه کارش ساخته است راه خانه پیش گرفت و ملا احمد دست خود را
برداشته بخانه حکیم حسن که در آن نزدیکی بود رفت و ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شد

و به تفحص و تجسس شتافت و از قرائن دریافت که این بی اعتدالی از میرزا فولاد بظهور
رسیده و روز دیگر که صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا فولاد در پایه سریر معدلت حاضر ساخته
بازپرس فرمودند او در ابتدا انکار نمود و چون ملا احمد هنوز بقدر شعوری داشت قاتل خود را
نشان داد و تحقیق پیوست که این جرأت و بیباکی از میرزا فولاد بفعل آمده لاجرم حکم شد
که آن بیعقل را با رفیقش بپای فیل بسته در دور شهر بگردانند که باعث عبرت دیگر مردم
گردد هر چند مادر میرزا خضوع و خشوع نمود و حضرات عالیات بجهت خاطر آن بیچاره در
خلاصی او هجوم آوردند فایده نکرد و بقصاص خود رسید و ملا احمد نیز در همان دو سه روز نقد
حیات سپرد آغاز سال سی و سیوم از جلوس حضرت جهانبانی روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الاخر سنه
نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال سی و سیوم از جلوس
خاقان ستوده خصال بدولت و اقبال آغاز شد و در عنفوان این سال همایون شاهزاده
دانیال را با صبیه سلطان خواجه عقد ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن
عروسی آراستگی یافت و حضرت خاقانی خود بآنجا تشریف برده بزم نشاط ترتیب
فرمودند و مقارن آن حال شاهزاده مراد را از صبیه خان اعظم فرزندی قدم بعالم وجود نهاد و
خاقان والا حشمت آن قرة العین دولت را سلطان رستم نام فرمودند و از وقایع این
فرمودن صادق خان بضبط بیره چون زین خان متعهد خدمت سواد بجور نمود حکم شد که صادق خان
به بیره رفته ضبط آن حدود نماید و شاهم خان جلایر و برهان الملک و کهی و خواجه فیضی و
و حاجی محمد اردستانی و فرخ و سیف الله و میر کلان بدخشی و احمد قاسم و دیگر بهادران
کار طلب از درگاه بکومک صادق خان رخصت یافتند و هم درین ایام شهباز خان بتحصیل
حکم از بنگاله بدرگاه آمد و رخصت کورنش یافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت
جبین اخلاص بسجود و دستبوسی آستان نورانی ساخت و اسمعیل قلیخان که بسر تقصیر در زیر بار خجالت
داشت فلکخدمت سبقت گشت او را یاد فرموده از خجالت برآوردند و در گجرات جاگیر
مرحمت نمودند بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون او بگجرات رسید قلیج خان متوجه درگاه

گردد و از نوازشها

کرده و از سوانح استیصال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله شوران زمین چون صادق خان بحدود
پیوست تهانجات مقرر فرموده راه مداخل و مخارج اهل فتنه را استحکام داده و زراعت آنها
که بر روی رسیده بود علف خوار ستوران عسکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم خریف بر زمین
افتد و هر قبیله که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده هر یک بانواع دلجوئی و مکرمت مشغول گردانیده
و جلاله با همراهان خود اعتماد نمانده و ملا ابراهیم برادر او دستگیر شده کار بر آن سیاه بخت و بدسرانجام
بدشواری کشید و چون دانست که عنقریب گرفتار خواهد شد بجان شتاب آواره دشت ناکامی
گردیده بولایت توران شتافت و طایفه افریدی و اورکزئی پیر غمال فرستاده تعهد کوتل خیبر
نمودند و بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان وا پرداخته روی خدمت بدرگاه
معلی نهادند و در خلال این حال زین خان کوکه نیز از ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخته افغانان
بسیار علف تیغ انتقام گردیده و بقیة السیف بندگی اختیار نموده از بیم جان ستمکاری باشند
و چون در آن حدود چندان کاری نماند اشرف خاقانی بدرگاه طلب فرمودند او بطریق یلغار متوجه آستانبوس
گشته بسعادت کورنش سربلندی یافت و از وقایع سال آمدن راجه رودرمن زمیندار کمایون
بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستان است اگرچه همواره رسایل عرایض و پیشکش خود را
مذکور بارگاه خلافت میگذرانید لیکن از وفور جمعیت و اعتقاد که بکوههای دشوار گذار داشت بشرف آستانبوس
نمیشتافت درین ولا که مهرداس سکیل عامل ترائی بریلی شد او راجه رودر قرب جوار بهم رسید
بمقدمات بیم و امید سرگرم این آرزو ساخت اما او التماس نمود که راجه تودرمل دست مرا گرفته
باین سعادت بلندی بخشند هر آینه بخاطر جمع متوجه درگاه میشوم و نیز در امسال و اقران موجب سرفرازی من
خواهد بود راجه کلیان داس پسر خود را بجهت دلاسای و مراعات خاطر او فرستاد و راجه رودر
همراهیت او روی امید بدرگاه والا نهاده سعادت زمین بوس دریافت و چون بعرض رسید که
زین خان کوکلتاش سواد و بجور را چنانچه باید بحیطهٔ ضبط درآورده او را بدرگاه طلب فرمودند

وصادق خان بحراست آلملک رخصت یافت و درین تاریخ شیخ ابو الفیض فیضی بخطاب ملک الشعرای
ذوق عزت سرافراخت آغاز سال سی و چهارم از جلوس اقدس شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و
نود هفت هجری خورشید عالم افروز بخلوت سرای حمل تشریف تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر سال دولت
خانه را آیین بسته بزم نشاط آراسته شد و بار و تشریف هر روز یکی از امرای عظام بمجلس عالی تشریف فرموده
بلوازم نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوخته شد و در آغاز این سال همایون محب علیخان از رهتاس
آمده سجده کرد پاس فلک اساس چهره اخلاص نورانی ساخت و رهتاس را براجه بهگونت داس مرحمت
فرموده به تیول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات به نزهت سرای جاوید
کشید مجملی از حسن صفات او در اوراق سابق نگاشته شده بی اغراق سخن در فن موسیقی
و نغمه هندی از اول آفرینش تا حال مثل او نگذشته و امروز چندین هزار نقش از او بر صفحه روزگار
یادگار است در بیان افتتاح ولایت کشمیر و بعضی حالات دیگر تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار
محتاج باظهار نیست همواره خاطر قدسی مظاهر که آیینه غیب نماست بسیر آن بهشت روی زمین
توجه داشتی و پیوسته همت جهانگشا به تسخیر آن ملک دلپذیر مصروف و معطوف بودی
درینولا که بتأیید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه گر گردید ذوق تماشای آن
گلشن همیشه بهار از مشرق خاطر فیاض آثار سر زد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب اقبال
بر آن صوب اتفاق افتاد و قاسم خان رخصت یافت که با جمعی از سنگ تراشان و بیلداران پیشتر شتافته
راه پهار را هموار سازد و راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیج خان را بحراست لاهور گذاشتند
و چون از آب چناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوت از ظلم سید الله وردی گماشته صادق خان
که شقدار آنجا بود بفریاد آمدند و تحقیق این قضیه بعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابو الفضل و حکیم
ابوالفتح گیلانی و میر شریف آملی و قاضی حسن و نور قلیج را امر شد ... و از بهنبر تا راجوری دو
منزل شد و از آنجا شاهزاده ولی عهد را بجهت آوردن سلطان خسرو و بعضی از پردگیان سرادق

عفت باردوی

عقب باردوی کلان فرستادند و چون میرزا کیقباد پسر میرزا حکیم را بقدر بکستری روی داد و در همین
منزل گذاشتند شیخ فیضی را به تیمارداری او مقرر فرمودند و در کوتل بهنه محمد بهت و جمعی از اعیان
کشمیر بسعادت کورنش سرفرازی یافتند و از کوتل رتن پنجال که فلک دعوی همسری میکند گذشته
در سرم کله فرود آمدند اگرچه تمام راه کشمیر سبزه گاه هست و عجب سبز شهای گلستان و چشمهای گوارا
دارد اما درین سرم کله آب نشاریست که چشم روزگار مانندان ندیده از سبزه و سنبل و گلهای الوان
چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید و چون بکوتل پنجال نزدیک
رسیدند برف بارید اهل هند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند و بدل گرمی مراحم خاقان والا و احسان
سنگ و آسمان گذشتند و روز دیگر از کریوه های باری برآری که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند
و سخت باران و تگرگ بارید و چندی از پیاده ها را اگر بدحالی رسید و از اینجا به هیرپور که انتهای کوهستان
است و در زمین مسطح واقع است ورود موکب کیهان پوی اتفاق افتاد و میرزا یوسف خان
در اینجا مجلس بادشاهانه ترتیب داده بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخت و باین خدمت
فرق عزت برافراخت و اهل شهر از وضیع و شریف بسعادت استقبال شتافته سجود بندگی
بجای آوردند و خاقان ستوده خصال هر طایفه را بزبان خاص دلجوئی و غریب نوازی فرموده
از هیرپور شب در میان بشهر در آمدند در سه کروهی شهر درخت کلانی بنظر در آمد سل تل نام که با وجود
ضخامت تنه و انبوهی شاخ اگر کاه برگی ازان بجنبانیدی تمام شاخ و برگ درخت بحرکت در آمدی
اگرچه ازین جنس درخت بسیار است اما این جنس مخصوص همان است از لاهور تا دار الملک کشمیر
نود و هفت کروه هست اگرچه از نشیب و فراز راه کریوه های دشوار عبور پیاده بصعوبت میسر است
چه جای سوار و چاروا های باربردار اما از شهر تا هیرپور فی الحقیقت یک باغیست باقسام
ریاحین و گلهای رنگین و چشمه های شیرین آراسته مدار عمارت الملک بر چوب است
و منازل از دو آستانه سه آستانه تا پنج آستانه میسازند و انرا اصطلاح کشمیریان لری نامند
و مقرر است که بر پشت بامهای شهر لاله چو عاشق میکارند و هر سال در وقت بهار پشت
بامها لاله زار شود اگرچه کوچه و بازارش خالی از کثیفیت و کسافت نیست و مردمش نجیب

بدلباس منقش نیکی صحرا و کوه و دشت نمونهٔ از بهشت شهریار کامگار در ساعت مسعود مختار با گلستان
همیشه بهار ورود سعادت فرمود بحکم اشرف رای زدند که سپاهی در خانهٔ رعیت فرود نیاید
و دران روز درویشی را بحضور اشرف آوردند از طایفهٔ ریشی که شکمش دریده بود و روده اش گسیخته و سر
آن روده را در حقهٔ چوبین نهاده و حقه را بر شکم بسته و چنان گویند که پیش ازین بسی سال غازیخان والی کشمیر
مرشد او را به تهمتی کشته و این درویش از غم پیر خود کارد بر شکم زد مرتبهٔ اول کارگر نیفتاد و بار
دوم شکاف را گشاده تر ساخته روده را از میان برید و مع هذا اصلا آسیبی باو نرسید و رفته رفته
روده خشک شد و مقدار یک دست در بیرون ماند که هر گاه غذا بتحلیل رفتی از ان راه بیرون می آمدی
و آنرا در حقه نهاده و حقه را بر شکم بسته اگرچه ظهور این واقعه از غرایب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی
و تقدس چه مستبعد و هم درین روز شاه بابرخان از اردوی کلان طلب نموده بحکومت سواد و بجور
و بنشاد و میر مراد سفرایی بیشتر اولی مقرر شد که او را بسواد رسانیده صادق خان را بدرگاه آورد و بعد از
روزی چند میر شهاب الدین پور متوجه فرمودند سر منزل تنت لعایت و لکنا بر ساحل دریای بهت
که از میان شهر کشمیر میگذرد و عمارت و درختهای چنار سال خورد دارد جلگهٔ این تمام سبزه که در نهایت طراوت
و خرمی و متعارف انحال از اردوی کیهان پوی از عقب رسیده شاهزاده مراد و خانخانان و قاسم خان
و دیگر بندها بسعادت زمین بوس خصوص اخلاص نورانی شاد خشند درین ایام قدسی مظاهر بدریافت ملاقات
حضرت مریم مکانی شوق افزود و مداهیان این بیت را گفته عنوان مکتوب اشتیاق ساختند طلب داشتن

حضرت مریم مکانی از حاجی بسوی کعبه رود از برای حج ... یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما ... در یحدث
که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال ذات اشرف همواره بسیر و شکار خوشوقت بودند و هر جا سبزه مرغزاری و سیرگاهی
بمسامع علیه میرسید بتماشای آن توجه میفرمودند و فقرا و مساکین و سایر متوطنین آن دیار را از ترشحات
سحاب مکرمت خاقانی مراد حشمت سیراب امید میشدند و از سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمان
چون موکب اقبال بکشمیر توجه فرمود بجهت کبر سن و تصدیع سفر او را در لاهور گذاشته بودند
درینوقت خبر آمدن که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان ستوده خصال آمرزش او را از درگاه

ایزد متعال است

ایشان در استعمال مسالمت نموده بدلجوئی بازماندهای پرداخت و چون همواره حکام تبت با رسال عرایض
و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین میگردانید بجهت سرفرازی آنها میرزا ایبک با فرمان سعادت
بنزد علی رای حاکم تبت خورد رخصت یافت و ملا طالب اصفهانی و مهتر یاری بنزد حاکم تبت
کلان و درین چند روز مزاج اعتدال سرشت قدری از مرکز صحت انحراف نمود و بعد از دو واقعه
آثار بهبود ظاهر شد و حق جل و علا صحت عاجل کرامت فرمود متوجه منازل اعلی حضرت
ظل الهی از راه چون خاطر قدسی مظاهر از گلگشت همیشه بهار کشمیر وا پرداخت رایات معدلت معاود
مستقر اورنگ خلافت برافراخته از راه پکلی توجه فرمودند و در منزل اول امینای کشمیری بدولت
کورنش سربلندی یافت یعقوب که در شعاب جبال مختفی بود و روزگار بصعوبت میگذرانید قول
طلبیده خواست که روی خجالت بعتبه آسمان نهد و باز از کوته اندیشی جرات ننموده برادر خود
را فرستاد که چون او بعواطف خسروانه مستمال گردد خود نیز بسعادت زمین بوس شتابد و در خلال این حال
بعرض همایون رسید که محب علیخان بیماری صعب دارد و روز حیاتش باخر رسید و قطع امید کرده حال
قدردان به پرسش آن دیرینه خدمت توجه فرمود و از آنجا بعمارت عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی
تشریف برده پایه عزت او را برافراختند میرزا انیدی در ادای کشمیر بستر رنجوری افتاد و رفته رفته
بیماری او بامتداد و استعداد انجامید روز دیگر محب علی خان بقدسی سرای جاوید انتقال نمود خاطر
قدرشناس آنحضرت سخت گران آمد و چون موضع شهاب الدین پور معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن
عبدالرشید خان کاشغری بسعادت کورنش سرفراز شد و بعواطف بیکران اختصاص یافت او از سلاطین
زادهای کاشغر است و نسبتش بقاآن بزرگ میرسد در تولا خدابنده سلطان پسر قریش سلطان و محمد خان
عمش که حکومت آن ملک داشت از زردگی بهم رسید و نتوانست در آن دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت
خانه مبارک متوجه هندوستان شد و با فرزندان بسجود کعبه مقصود فرق عزت برافراخت و متعاقب آن حال
گناه یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر باستشفاع میرزا یوسف خان بخشیده شد و بالتماس او پای
افراز خاصه را مرحمت فرمودند که دست او نیز بجانب خود ساخته روی امید بدرگاه والا نهد و آن

سرگشته وادی ضلالت پای افراز خاصه را بر بسته جبین عبودیت بسجود درگاه فلک اساس روشن
گردانید و زلات جرائم بزلال مکرمت خاقان گیتی ستان مرتبت مثبت و شستشو یافته و چون عزیمت
سیر کابل پیش نهاد خاطر خورشید مظاهر بود از یار بهموله زینخان کوکلتاش را بتسخیر فرستادند که دربای پتل را
پل بندد و باز بهموله مذکور در راه کشمیر است یکجانب کوه سر بفلک کشیده و طرف دیگر دریای بهت آ
و در میان راهیست بغایت تنگ که حکام کشمیر انجا دری نشانیده اند و همواره جمعی بمحافظت آن مقرر
میباشند و از سوانح اندیشه عارف از وقایع اقدس آستان میر خود را از تشیع ... وندان ... و خالی از
حدت فهم و علو فطرت نبود بر ضمایر شناه روزگار پیروزی و امور غیر بیه بسیار از او بروز جمعی از
حسن ظن حمل بر خوارق عادت مینمودند و برخی بسخیه حمل منسوب میکردند پیش از این اکابر لاهور
آزرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود و علی خان حاکم انجا مقدم میرزا گرامی داشته با عزاز و احترام پیش آمد و صبیه
خود را بمیر نسبت کرد و مدتی در کشمیر بسر میبرد تا آنکه بعضی از معاندان حسد پیشه میر را باندیشه حکومت متهم
ساختند و بعلیخان رسانیدند که جمعی کثیر همراه گرویده اند و نسبت بشما غدری در خاطر آورده میر را از این سوء ظن
شنوا نیست در کشمیر بود سر بصحرای آوارگی نهاده به تبت شتافت و علیرای حاکم انجا همشیره خود را بمیر داد و در
هنگامی که ایلچیان پادشاهی به تبت میرفتند حکم شده بود که میر را بدرگاه آورند چون نوید مراحم خاقان
روشن ضمیر بمیر رسید ببال و پر شوق پرواز کنان روی خدمت بقدسی آستان نهاد و مشمول انواع
عاطفت و دلجوئی گردید و از سوانح رحلت فرمودن امیر فتح الله شیرازیست در کشمیر چون بیماری
میر باشتداد انجامید و ایام ضعیف با متداد کشید ناگزیر در کشمیر گذاشتند و حکیم حسن را بمعالجه او گماشتند
داد و هر چند تدبیرات بکار بردند سود مند نیفتاد و از آنکه مدت عمر بآخر رسیده بود دوا بر خلاف مدعا اثر میداد
از قضا سرکه انگبین صفرا افزود [illegible] روغن بادام خشکی مینمود [illegible] تا آنکه بسر نوشت آسمانی مسافر ملک
جاوید گشتند و رحلت آن چراغ افروز حکمت بر خاطر حقیقت شناس بندگان حضرت سخت گرانی کرد و
بحکم اشرف بر فراز کوه سلیمان که سر منزل روح افزاست مدفون گشت از علمای متاخرین مثل میر فتح الله
و ملا میرزا جان قدم بعالم وجود ننهاده و مجتهد احدیث فهم و قوت درک که میر بر جلالت پادشاهی داشت
و در نواحی پنجاب مالوجی (ابو الهاشم) پکلی از سواد آمده چنین اخلاص مبرهن عبودیت نمود و کالو خان افغان را

همراه آورده شیخ اسمعیل که مرشد الوس یوسف زئی است بدرگاه آمده درخواست گناه آن طایفه
نمود و در این راه حکیم ابوالفتح بمرض اسهال در بستر رنجوری افتاد خاقان کثیر الاحسان دو سه دفعه بپرسش
آن یکتای روزگار تشریف برده حال جوئی فرمودند و چون نواحی پکلی مخیم بارگاه اقبال گردید سلطان
حسین خان زمیندار پکلی التماس ضیافت نمود و حضرت خاقانی منزل او را به اعتنائی بخشیدند و روز دیگر
بجهت اشتداد ضعف حکیم مقام واقع شد و آن نبض شناس روزگار در آن منزل نقد حیات سپرد اگرچه عارضهٔ غم
میر فتح الله هنوز تازه بود اما مصیبت حکیم آن جراحت تازه تر ساخت و تکلیف این غم بر آن
زیادتی میکند حکیم از مصاحبان معنوی حضرت خاقانی بود و بجوهر فهم و علو فطرت و همت بلند
و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت بحکم اشرف آن گنج دانش را در مقام بابا حسن ابدال
بخاک سپردند و جهانی از این غم بسوگواری نشست و از اینجا میرزا یوسف خان تا بالت کشمیر رخصت
فرمودند و چون ساحل دریای سند مورد عساکر کیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت
زمین بوس دریافت متوجه شدن آنحضرت بسمت کابل و [illegible] چون ساحل دریای سند مضرب
خیام سپهر احتشام گردید اردوی بزرگ را در اتک گذاشته رایات منصور یکلخت بهمیشه بهار
کابل برافراشتند و در آن روز شاه بیگ خان بسواد رخصت یافت و سلطان حسین پکلی و آل تونهم
دور از کار فرار نموده بجبال متعلقهٔ خویش شتافت و خاقان گیتی ستان ولایت پکلی را بجاگیر حسن بیگ
شیخ عمری مرحمت فرموده بدان صوب فرستادند که سزای کردارهای ناهنجار در دامن روزگار او نهند و
چون نگبرام معسکر اقبال گردید شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای
خواجه یاقوت کرم الله کسنوار از مالوه رسیده بدولت زمین بوس اختصاص گرفت و چون مونهم حضرات
کابل مسکد نهمت از سفید سنگ بعزم یلغار متوجه شدند و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل
بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند و در راه حکیم همام از توران آمده سجود اخلاص
بجای آورد و خاقان حقیقت شناس پرسش و دل نوازی بسیار فرمودند و بر زبان قضا ترجمان
گذشت که از تو یک برادر رفته و از ما ده‌ها از حساب دو چشم یکی کم و در شمار جزو هزاران بیش
از جانب عبدالله خان احمد علی اتالیق با نفایس اندبار رخصت شده بود چون بسرحد کابل

در اتک

رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمد و میران صدر جهان با احمد علی اتالیق متعاقب
می آمدند چون دار السلطنت کابل بفر مقدم خاقان سکندر حشم اسمانی یافت و میران صدر جهان
بشرف بساط بوس فرق عزت برافراخت و حضرت خاقانی بارک کابل تشریف
برده منازل و باغچهای بالای ارک را تماشای فرمودند شاهزاده مراد با اردو و عراق آمده
ملازمت نموده در جلگه سیاه سنگ که دو تختانه برافراشته بودند نزول سعادت اتفاق
افتاد و دران دو روز جشن عالی ترتیب فرموده احمد علی اتالیق ایلچی عبدالله خان ازبک را
کورنش دادند و مراسله خان را با تبرکات اجناس از نظر اقدس گذرانیدند و بانواع مراحم خسروانه
سرافرازی یافت و در مدتی که عشرت آباد کابل بوجود فایض الجود محسود روی زمین بود
همواره بگلگشت باغات و سیر منازل دلگشا تشریف برده فقرا و مساکین [illegible]
اندیار را از سبحات سحاب مکرمت سیراب امید ساختند و روزی به تماشای زناق هزاره های
صحراات تشریف برده دامن دامن زر و سیم قسمت فرمودند و بعورات انهار از مرحمت
شد و میرزا صحبه اسحی و میرزا شادمان هزاره روی امید باستان ملایک مطاف نهاده سعادت
زمین بوس دریافتند و روز دیگر از منزل سیاه سنگ کوچ فرموده بخانهای خواجه حسن نقشبندی
که بهترین منازل کابلست نزول سعادت اتفاق افتاد و از انجا بگذرگاه فردوس مکانی
بابر بادشاه و میرزا هندال و میرزا حکیم آسوده اند تشریف برده آمرزش خواستند و نقاشان
حکم شد که دران گذرگاه باغی که درخور مزار سلاطین باشد اساس نهند مقارن انحال هودج
عزت حضرت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان پایه شناس اول شاهزاده
دانیال الکاه شاه مراد بعد از ان شاهزاده ولی عهد سندارای هفت اقلیم شاه زاده سلطان
سلیم وارث ایشان خود باستقبال شتافته شاهد دولت و بزرگی را بحسن ادب و فروتنی زیب و
زینت بخشیدند درین ایام فرخنده و همیون که روزبازار نشاط و کامرانی بود حق جل و علا شاهزاده
ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زنجان فرزندی خجسته اختر کرامت فرموده هنگام نشاط رونق
دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت را سلطان پرویز نام موسوم گردانیدند امید که در ظل

به حضرت شاهنشاهی بمقتضای طبیعی و دولت جاوید بر سواد یا باطالب و مظهر یاری که ترد علیرای حاکم
تبت شاهنشه بودند ایلچی او را با عرضداشت و پیشکش همراه آورده بدولت استان بوس سربلندی یافتند
مراجعت رایات عالیات بمستقر الخلافه و تنزه و دیگر امور چون خاطر قدسی مظاهر خاقانی از گلگشت کابل وا پرداخت
و جمیع باغات را که از صغر سن در خاطر داشتند سیر شوقی فرمودند و متوطنان اندیار از ترشحات سحاب
مکرمت سراسر امیدکام گردیدند و رایات مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و محمد قاسم خان بحکومت
کابل خلعت امتیاز پوشید و دران روز شخصی بفریاد آمد که یکی از اهل اردو بتعدی و ستم صبیه مرا لی ابرو ساخته
و شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم باعث این جرات و بیباکی بوده بعد از تحقیق آن خود که رفته
بقصاص رسید و شریف را شلاق مرگی زده محبوس فرموده ابراز لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر
حقیقت ماثر از گذشتن آن شایسته خدمت سخت گرانی کشید و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف
جای آن بود متعاقب آن حال خبر فوت راجه بهگونت داس نیز رسید و خلف او کنور مانسنگه را بخطاب راجگی
و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خان خانان که بحکم اشرف واقعات بابری را که
شاهیه بتکلف منشاطکی بلغت ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین
گردید و چون موکب جهانگشا بموضع کند مک نزول اقبال فرمود در دشت ارزنه منکار قمرغه طرح افگنده
نخچیر بسیار گرد آوردند و شهریار شیر شکار برون قمرغه در آمده چهار هزار از قوچ کوهی و آهوی سفیده تفنگ بندوق
انداخت و در خلال این حال خواجه شمس الدین محمد خافی بمنصب دیوانی عز اختصاص یافت و درین ایام
نعمت خان بکاول که از معتمدان خدمت گذار بود جان بجان آفرین سپرد و از سوانح آمدن عرضه
محمد زمان پسر میرزا شاهرخ از بدخشان و تفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان بر ملک بدخشان استیلا یافت
محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ اسیر سرپنجه تقدیر گردیده از قید حیات مضمون عرضه محمد زمان که در هنگامی
که عبدالله خان بقتل من رخصت داد خواجه کلان خواجه بطفیل نسبت این دودمان والا بر جان
من بخشوده خورد سال دیگر بجای من کشت و بدخشان که هلاک چنین روزی بودند از جمیع قلب
تصدیق فرموده او را بسلطنت برگرفتند و بسیاری از اوباش برگرد او فراهم آمدند و در اندک زمان
بدخشان غبار شورش برانگیخته و کولاب را بتصرف آورد و سلطان محمود توجی آراسته بمدافعه

او شتافت و زخمی راه فرار پیش گرفت والله دادی و توزم بی بقتل رسیدند و ازین جنگ کار او رونق
دیگر یافت و در چشم و دل مردم عجمی بهم رسانید و عرضداشت مصحوب سه نفر نوشته سرهای اوزبکان را
بدرگاه فرستاد نوشته بود که چون بتفضل خواجه از بیم جان با فتح هندوستان آمدم و در بساطبوس عجز و
بسجود قدسی آستان ناصیه سعادت برافروختم و از آنکه بخواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که با او در قید
حیات باشند براز خود را آشکارا نسازم بعرض حال جرأت ننموده‌ام و بزیارت خانه مبارک رخصه از آن
راه ببدخشان آمدم و اکنون بیمامن اقبال جهانگشا کمر همت بتسخیر ممالک موروثی لیته بر اوزبکان
استیلا یافته‌ام و چون از منتسبان آن آستانم امید که بتوجهات ظاهری و باطنی قوی پشت گردم
تا آنکه بطلان آن دعوی محتاج ببینا و برهان نبود خاقان دریا احسان آنرا امتثال و امیدوار ساخته مبلغی از
نقد و جنس مرحمت فرمودند و فرمان شد که چون با عبدالله خان والی توران عهد و پیمان استحکام یافته کومک
فرستاده نشد زنهار که ترک آن اراده نموده متوجه درگاه شود که در خور شایستگی و استحقاق بحال او عنایت
خواهد شد و درین راه قاضی علی را که مدتها محبوس بود حکم نجات شد اگر چه خالی از راستی و رشدی نبود آغاز
در زشت گوئی و شرارت همواره با راجه تودرمل بحث نشده بود خود را در شکنجه و محنت انداخت و آخر کار از
کمال استقلال و بلند اقبال راجه محبوس شد و تا راجه در قید حیات بود خلاصی او امکان نداشت و
مراعات خاطر او بسیار منظور بود و چون راجه را عمر بسر آمد حکم اطلاق او شد و آخر تن نامت بلقب و اظهار
کفایت بهیچ وقع نقد حیات باخت هم در سر آن روی که در سرداری از وقایع بلند تر تبر
ساختن خانخانان بعالی منصب وکالت جهت آن راجه بعالم بقا پیوست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از صغیر
در سایه عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود و نقوش سعادتمندی و کارآگهی از ناصیه احوالش پرتو می‌افکند
بر این منصب عالی عز اختصاص بخشیدند و خان اعظم با بالکیجات فرق عزت برافراخت و شهاب الدین احمد خان
از تغیر مالوه سرافراز شد چون مقام در که مورد عساکر گردید آنحضرت لشکار جوق فرمودند و قضارا اکفتاری نمودار
شد و بقصد او توسن جهان جهان نورد بر انگیختند و از کنج زمین سنگلاخ و نیز نشیب و فراز بود و اسکندری
خود دلبسر در آمد و آن سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر روی زمین افتاد و در جاره مبارک خراش شده

در آمده

مجروح شد و ازین حادثه بر دلهای مخلصان فدائی زخمهای کاری رسید و بحکم اشرف حکیم علی
متصدی علاج شد و در اندک فرصتی آن زخمها التیام پذیرفت و جان تازه در قالب روزگار آمد
و ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی این چند بیت در آن سانحه گفته — دوش از آسمان خبر مرا
کزره غصه بر جبین افتاد :: حالتی رفت کز تصور آن :: لرزه در چرخ هفتمین افتاد :: هم بر وی زحل
غبار نشست :: هم در ابروی زهره چین افتاد :: خاکم اندر دهن مگر از رخش :: شاه والا جلال الدین
افتاد :: بیخود افتادم از فتادن او :: در جهان عقل سهمگین افتاد :: آسمان بانگ زد که غصه مخور ::
نور خورشید بر زمین افتاد :: چه زیان نور را ز افتادن :: نور را خود همین چنین افتاد :: گفت
احسنت نکته گفته :: که درست نکته آفرین افتاد :: عالم افروز باد آن جوهر :: که بخورشید همنشین افتاد ::
همدران ساعت افصح المتاخرین مولانا [illegible] عرفی شیرازی این رباعی برای البدیهه گفته
و بر همت بهنگران شاهنشاهی سرافراز گشت رباعی رخشت که قدم بر سر افلاک نهاد :: عیبی مکن
از دو گام بی باک نهاد :: در زیر رکاب غمزه ات عاجز شد :: زانو زد و روی خویش بر خاک نهاد
مدت شش روز صاحب فراش بوده روز هفتم بدیوانخانه برآمده کورنش دادند و غریو مبارک باد از شش
جهت برخاست و عالمی از تصدقات آنحضرت کام برگرفتند و دران روز قاسم خان بحکومت کابل رخصت
یافت و هم مقارن این حال عرضداشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ با افغانان یوسف زئی کرده تیراه
که محکمه آنها بود و در همدیت بتصرف اولیای دولت در نیامده بود مفتوح ساختم و از مفسدان بسیار
بقتل رسید و علی محمد الف در راه اخلاص جان نثار شد و چون از دریای سند عبور موکب اتفاق
افتاد حسن بیگ شیخ عمری از بنگش آمده سعادت کورنش دریافت و بنگشی که از متمردان آنجا گرفته
بود در نظر اشرف در آورد و در حوالی سرای زین الدین علی دو روز بنشاط شکار خوشوقت گردیدند
و از مقام باباحسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شد و در بن ادای خبر

فوت راجه کوپال جادون که بگجرات صوبه باجمیر تعین بود رسید و فتح خان مست علی در آوده

حیات سپرد او از طایفه فیلبانان بود و در صغر سن بسعادت خدمت خاقان والا حشمت سرافرازی

یافت و چون آثار نیک فرائی و راستی از ناصیه احوالش ظاهر بود از صدق اخلاص و دوام خدمت بمرتبه امارت

و خطاب مستطاب عالی فرق عزت بر افراخت و از جوهرشناسی خاقان روشن ضمیر مصدر خدمات شایسته گردید

و چون صد و در تماس مخیم بارگاه جلال گلشکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح و لنحرانش که درین ایام روی

داد افتادن سایه الهیت از عمار فیل روزی نوبت سواری فیل الوی رای در جوش و خروش مستی اراده

سواری فرمودند بر پشت ماده فیل برآمده خواستند که بر گردن او نشینند هنوز پای مبارک در کلاده مضبوط

نساخته بودند که آن فیل بقصد ماده دوید و شهسوار عرصه همت بر روی زمین افتاد و زمانی دراز از هوش رفت

و بحراست ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر آن برگزیده دین و دولت است آسیبی از فیل نرسید و بعد از آن

بخود آمدند غریب آشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود لیکن در ممالک دور دست اخبار شورش

انتشار یافت و بر سکپال نشسته بمنزل تشریف بردند و اصلاح صوابدید حکما رگ دست گشودند و از بر آوردن

خونهای فاسد آثار صحت ظاهر شد و از وجنات احوال فرخنده مآل ظاهر شد معهذا امواج خیز فتنه بتلاطم

در آمد رعایا دست از ادای خراج باز داشتند اهل تمرد بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و

چون نبرد وی صحت کامل نصیب شد آن و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای

جناب عبور موکب گردون شتاب اتفاق افتاد و فیل سواره به اردو تشریف بردند و امرای که در لاهور بودند

بسعادت استقبال شتافته نثارها آوردند قلیج خان و ماد هوسنکه در آمنا باد دولت زمین بوس دریافتند

آغاز سال سی و پنجم از جلوس معلی مقدس شب چهارشنبه دهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجری آفتاب جهانتاب

ببرج حمل پرتو تربیت افکندند و سال سی و پنجم از جلوس اشرف بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و چون

ساعت در آمد

ساعت در آمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دار السلطنه لاهور جشن نوروزی آراستگی یافت و دوم فروردی ماه

الهی که ساعت ممتاز بود دار الخلافت بفر و شکوه مقدم گرامی رونق آسمانی گرفت و دولتخانه را آذین بندی

فرمودند و نثار و در شرف بار روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم نثار و پیشکش پرداختند و میرزا ابو یوسف خان

از کشمیر آمده بعبادت سجود ناصیه اخلاص نورانی ساخت درین تاریخ خبر رسید که عبد المومن سلطان خلف عبد الله خان

فرمان روای توران بقصد محمد زمان متوجه بدخشان شد و عباس سلطان و رستم بی و جمعی از الطایفی منقلا

از آب آمویه گذرانیده پیشتر فرستاده و محمد زمان که خود را الفرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده و بسیاری

از بدخشان بر گرد او فراهم آمده بودند پای همت مستحکم داشته با فوج منقلا جنگ صعب نموده آنها را در هم شکسته

خود را بعبد المومن رسانید و نزدیک بود که دستگیر سازد او بهزار تردد دست و بازو زده خود را بدر انداخت و درین

تاریخ عرضداشت راجه مانسنگه با پیشکش بدرگاه رسید و مجرای خدمات او شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه

بحکومت بهار سربلندی یافت نخست همت بضبط زمینداران سرکش و انتظام سرحدها مصروف داشته از راجه

سنگرام و پورنمل گدهوریه و انیت چیرو پیشکشهای لایق از زر و نقد و فیلان نامی گرفت و دختران آنها را

بفرزندان و برادران خود نسبت کرده خاطر را بر راحت متقارن آن حال سلطان قلی قلماق و کچینه بهادر از ابنای افغان

بنگاله که در پناه زمینداران بسر می‌بردند از کمین فتنه بر آمده تاج پور و پورنیه را تاختند و از آنجا بدر بهار روی ادبار

نهادند و فرخ پسر کلان که جاگیردار در بهار بود تاب مقاومت نیاورده به پورنیه آمد و جگت سنگه خلف راجه مانسنگه

جمعیت نیک فراهم آورده بمدافعه غنیم شتافت و پیش از تلاقی فریقین مخالفان را پای همت از جای رفت و

سراسیمه روی بوادی فرار نهادند و جگت سنگه تکامشی نموده غنیمت فراوان بتصرف در آورد و بدرگاه سپهر اشتباه نمود و مورد

نوازش و تحسین گردید و درین ولا بعرض مقدس رسید که هنگام زمیندار ککلی را از مردم جگت سنگه شیخ عمری بزور

گرفته است لاجرم جگت سنگه را بالیاری از ایماقات بدخشان تنبیه و تادیب او رخصت فرمودند و دو فیلخانها

بکرم دگیر اشتافته شلاق ... بر سازند و در وقتی که سایه رحمت الهی از فرار فیل بر زمین افتاد تا آنکه

سران طبقه راجپوت بسعادت حضور سرفرازی داشتند جمعی از اوباشان و اهل طلب قصبه میرانهه را که
کان منبع فتنه است غارت کردند گروهی ریواری را تاختند و بتاراج خولش ناظر دولت در خوابی میرفته
بتاراج برداختند مجملا در صوبه میوات جابجا غبار فتنه و آشوب مرتفع نمودند چون صورت حال بمسامع جلال
رسید سلطان قلیچ خان محرم بضبط آن حدود رخصت یافت و در اندک فرصتی بسیاری از اشرار و اخرار
بسزای کردار با جزای خود رسیدند و بیمن معدلت خاقان والا حشمت غبار فتنه و آشوب فرو نشست و از سوانح
تربیت فرمودن غزنین خان جالوری در آن زمان که خانخانان از جالور میگذشت او را توفیق همراهی لشکر از کم خردی
و خودرائی بقبالت و جهالت قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاد چون دانست که ستیزه از پیش
نمیرود بخرابخانه خرابی نتیجه آن ترتیب نمیشود و روی عجز و خجالت بتقبیل آستان نهاد و مدتی بخدمت حضور سعادت
اندوخت و حضرت ظل الله خاقان وافر الاحسان نظر مرحمت بر حال او افکنده جالور را که وطن مألوف او بود بتیول
او مقرر شد و چون آثار رشد و جوهر شجاعت از ناصیه احوال او بلمعه ظهور داشت به انواع نوازش و اقسام
تربیت مخصوص گردید و از وقایع این ایام ارتفاع پایه زین خان کوکلتاش به اتالیقی شاهزاده سلطان
پرویز چون والده شاهزاده به آن رکن السلطنه خویشی قریب داشت حضرت خاقانی بر این مناسبت او را
به اتالیقی قرة العین خلافت سربلندی بخشید و شاهزاده را بمنزل او فرستادند که در دامن عاطفت والده
زین خان که انکه آنحضرت است و تبرکات تربیت یابد و از سوانح غرق شدن ایلچی عبدالمؤمن سلطان
پسر عبدالله خان فرمان روای توران بدریای بهت چون ایماقات بدخشان از تظلم و بیداد او بستوه
آمده با خانه و کوچ و اعراق روی امید بدرگاه خلایق پناه آن جوان آشفته سر گستاخانه مکتوبی نوشته ارسال
داشت که آنها را بازگردانند و دیگر مقدمات لاطایل که نوشتن آن طولی دارد و قضا را در زمانی که فرستاده
از آب بهت عبور می نمود کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که مگر به اشارت آنحضرت
باشد و دور نیست که سزاوار آن بود و هم درین ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان و لوهر چک
و حسین الوبه اراده فتنه و فساد که حیلت کشمیریان به آن مخمور است از درگاه والا گریخته بکوهستان کشمیر

پناه بردند

نیاه بر ونید و بهمین اقبال بیزوال پیش از انکه قدم ضلالت از کمین جسته بیرون نهند دستگیر شدند و بیاسا رسیدند

و درین تاریخ قاضی علی بمنصب ناظری بیوتات خلعت امتیاز پوشید اگرچه صادق خان میر سامان بود و

خواجه سیادت ببحث دیوان بیوتات لیکن از کثرت اشتغال و توسعه دولت اورا نیز درین امر خطیر دخل

دادند او از قاضی زادهای مشهد خالی از فضیلت نبود و از نویسندگان و کاردانی نصیبه وافی داشت

سخن رسان آور و قوی نفس بود در مبادی حال بکنجندی بخشی شد و مدتی با راجه بیربر دیوان بخشی گشت

و آخر با راجه در افتاد و از تفرقه کوهی محبوس گشت و تا راجه در قید حیات بود از حبس بر نیامد و چون راجه

را روزگار بسر آمد کوکب طالعش از هبوط سر بر کرد و بخدمت ناظری بیوتات سربلندی یافت

و از سوانح رفتن راجه بصوب اودیسه چون راجه مان سنگه از ضبط بهار و انتظام آن سرکار خاطر وا پرداخت

تسخیر اودیسه که در اقصای بلاد بنگاله واقعست پیش نهاد همت ساخته از راه بردوان روانه شد و

بهادر خان و بابوی منکلی و رای تیپرداس با توپخانه پیوستند و از آنکه موسم باران و طغیان

آبها و جریان سیلابها میان آمد در جهان آباد توقف گزید که بعد از برشکال سعید خان حاکم بنگاله

و محبوب خان برادر او با دیگر کومکیان و زمینداران آن حدود همراه گرفته روی بمقصد آورد و قتلوی

افغان که اودیسه را بتصرف داشت و بیست و پنج کروهی معسکر اقبال آمده رزم طلب گشت و

بهادر کوره را بجانب رای پور فرستاد و رای جگت سنگه پسر کلان خود را بمدافعه او تعین فرمود اگرچه

از تیر پهلوی و بی توزکی لشکر چشم زخمی بفوج جگت سنگه رسید اما بسیاری از اعیان لشکر مخالف مثل عمر خان

و میرو و پسران همایون قلی بر خاک هلاک افتادند و منهزم از راجه حسین عزیمت غبار آلود تفرقه ساخت

و بیشتر از پیشتر دل گواهی مردم اظهار قدرت پرداخت در سرفت بیمن اقبال بیزوال قتلو بمرض طبعی

درگذشت و شورش غریب در افغانان افتاد خواجه عیسی و دیگر سران افغان نصیر خان پسر قتلو را که مهتر

بر داشته حرف صلح در میان آوردند و قرار یافت که خطبه و سکه را بنام حضرت خاقانی آراسته کنند

و جکنانهه با توابع داخل ممالک محروسه گردد و لوازم خدمت و دولتخواهی بجا آورده همواره

پیشکش لایق بدرگاه معلی فرستاده باشند و با این شروط خط سپردند خواجه عیسی پسر قتلو را نزد راجه آورده

صد و پنجاه فیل و دیگر نفایس امتعه رسم پیشکش همراه کرده روانهٔ درگاه ساختند در بیولا میرزا یوسف خان رخصت یافت که بمهم رفت
و زین خان بضبط راجهای کوهستان که در شمال رویهٔ پنجاب واقعست تعین شد و رای رایسنگه به بیکانیر که
وطن مالوف اوست دستوری دادند و در روز جشن وزن مبارک که بزم پادشاهانه ترتیب یافته بود میر
صدر جهان مفتی که از جملهٔ اکابر هندوستان است و میر عبداللطیف میر عدل که از جانب پدر از سادات صحیح النسب است
و از طرف والده بسلسلهٔ علیهٔ خواجها منسوب و بی تکلف و مبالغه پیاله خوردند و دران وقت این بیت
بر زبان الهام گذشت در دور پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
و از سوانح کشته شدن عارف پسر یوسف خان اوست و بد خوی و ظالم طبیعت بود و کنیزان خود را بتعدیت نگاه میداشت
تا یک توهمی از آزار بسیار میرسانید و چندی از کنیزان او بقتل آورده در وقتی که مست افتاده بود بزخم کارد و خنجر
کارش ساختند و کوتوال انها را بقصاص رسانیدند و از قضایایی که درین ایام روی داد آنکه شهنشاه معدلت شعار
بر حال یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر نظر مرحمت انداخته او را با بابا مهدی حسن بیگ کرده نزد راجه مان سنگه
به بنگاله فرستاد که در خور سیادت ملک آنجا منصب و جاگیر مقرر دارد و چون بقصبهٔ بابر پور رسیدند شب در اثنای راه [illegible]
که نوکران شراب و بنگ بالدست تاربع در ارساخته اند در بیوقت یعقوب که بطرزی تکبر داشت بر بنگاهش مهر رفت
و بابا حسن بیگ همعنان بودان اسفنه سربخت مشعلچی را شمشیر زده و بعد از آن بحسن بیگ زخم انداخت
و ملازمان حسن بیگ شرط نمک حلالی بجای آورده ایشان را در زیر تیغ گرفتند و جمعی که بمحافظت یعقوب مقرر کرده بود
او را مقید ساختند اگرچه از آن زخم حسن بر زمین آمد اما جان بسلامت برد و یعقوب را مسلسل و محبوس بدرگاه رسانیدند
و از بدایع وقایع که درین ولا بسمت ظهور یافت آنکه در موضع ملکپری مقدمی بود راوت بیکانام یکی از دشمنان او
زخمی بر پشت و دیگر زخم بر بناگوش آورد و بهمان دو زخم جان داد بعد از چندی را اهل اقسکن خویش او را پسری شد
که بر پشت و بناگوشش نشانهٔ زخم داشت و شهرت چنان کرد که راوت بیکا بار دیگر کسوت عنصری قدم بعالم وجود
نهاده و آن پسر خود میگوید که من فلانم و نشانها میدهد و چون صورت واقع بمسامع علیه رسید بحکم اشرف در
پایهٔ سریر خلافت حاضر آوردند و بعد از تحقیق ظاهر شد که محض افترا و دروغ است اما خالی از غرابت و استبعاد نبود
و دران وقت حضرت صاحبقرانی میفرمودند که در زمانی که من در بطن مادر بودم روزی مریم مکانی جهت سوزن

همتهای خود نقش منظر نمودند حضرت جنت آشیانی بر سر ده تا شکل که باعث حیثیت ایشان بعرض رسانیدند
که آرزوی خاطر اینست که چون فرزندی قدم بعالم وجود نهد این نشان خال در پای او ظاهر شود و بعد از تولد
که ملاحظه فرمودند بحسب تقدیر نقش این خواهش بر صفحه جلوه گر بود و جمعی از منهیان بساط عزت که سعادت
خطاب سرفرازی داشتند پاهای مبارک خود را نمودند که هنوز نشان آن خال نمایان است و درین سال
فرخنده زین خان کوکلتاش بضبط راجههای کوهستان پنجاب دستوری یافت و آن نیک‌اندیش خدمت
بمقصد پیوسته جمیع راجههای و رایان را به استمالت و استعانت و جه تهدید و ضرب شمشیر همه را
مطیع و منقاد ساخته همراه بدرگاه آورد و اسامی آنها برین تفصیل است راجه بدهیچند زمیندار نگرکوت
که یکی از معابد بزرگ کفار است و هر ساله جمع انبوه از اطراف و اکناف هندوستان روی نیاز بدان
مطاف می‌نهند و شهرت گذاشته که سر بریده و زبان بریده درست میشود و نابینا چشم می‌یابد و دیگر
پرسرام راجه کوه جمو راجه باسو زمیندار مو که الحال بیمن تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی بلوای
امارت ترقی گشته و راجه نروه جسوال و راجه سنکه کاهلوری و راجه جگدیس چند گوالیاری و راجه سنسار چند
دهدوال و رای ترباب کهنور و رای بلبدر و رای دولت و رای کیرس و رای نراین و رای اودیه
اگرچه سوار اینها هفت هشت هزار میشکنند اما پیاده از یک لک کم نیست و نام برده‌ها پانزده فیل و چند
پانزده اسب و دو قطار پنج جانور شکاری از باز و جره و شاهین و دیگر اجناس که در آن کوهستان
بهم رسد از قطاس و مشک و غیره که برسم پیشکش آورده بودند سعادت آستانبوس دریافتند و بنوازش
نمایان مشمول عواطف خسروانه گردیدند و از سوانح اقبال آمدن ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای
توران بدرگاه خاقان ممالک‌ستان چون پیش ازین عبدالمومن سلطان از آشوب جوانی و بیباکی
طبیعت گستاخانه بمکتوبی نوشته بود چنانچه گذارش یافت درینولا آن برگزیده ایزدی از بابت شناسی فرزند
واقع معذرت نامه مصحوب مولانا حسینی خرابی القدشی ارسال داشته اظهار نارضائی و شکایت
از فرزند خود نموده بعز قبول مقرون گردید و درینولا خبر فوت شهاب الدین احمد خان تمام مع جلال رسید
که در اجین باجل طبیعی درگذشت و بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران آمد و از اعاظم امرا بود و

فنون سرداری و حکومت بیک صید است و بغایت کدخدا بود و آسایش رعیت منظور بود و با نیکوی و جودت ذات
و در هندوستان آثار خیر از او بسیار مانده چون حبل و علایا فرد و متعارف آنحال سپهدار خان فی تحصیل حکم
از سواد آمده مورد عتاب و خطاب گردید از ضربه کوبی و جودبهای نادر برابر سرداران ادب محبوس
گشت و از معظم وقایع فرستادن خانخانان سپه سالار به تسخیر قندهار و چون بعرض مقدس رسید که مظفر خان
میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا ... ان روای ایران راه مخالفت سپرده اند و با یکدیگر در آمده
با نهدام اساس دولت خود سعی دارند و اوزبکان در کمین فتنه و آشوب چشم براه فانوس نشسته اند
و ممکن که درین زودی دست بران ملک یابند لاجرم رای مرآت نما عکس پذیر ملهمات غیبی است
چنان تقاضا فرمود که یکی سپه سالار با فوجی شایسته متوجه آن حدود شود اگر میرزایان قندهار را با اولیای
دولت وا گذارند بعواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورد و الا بکلید تیغ همت مفتوح
سازد و اسامی جمعی از اعیان که همراهی خانخانان سپه سالار درین لشکر مقرر شدند برین تفصیل است شاه بیگ خان
سید بهاو الدین بخاری بیگ ترکمان ارول باهم دلپت رای پسر رای رایسنگه جانش بهادر بلهیدر رای نهور
قرابیگ ترکمان میرزا فریدون برلاس سرمدی میر معصوم بکهری سید درویش قاسم کوکه خواجه حسام الدین
جاکی کلهبان نور محمد خواجه جعفری عبد الغنی الغ بیگ سال النکی خاکی بیگ سید میرزا بیگ سالار فتح
میرزا محمد سید بند علی ابراهیم بیگ مرشد قلی چولک سیم عرب محمد زمان نادی خارزوی عبد اللطیف
بهادر بیگ عنبر علی کابلی اله بردی الیاس توپچی محمد قلی بکر بردی فرح بیگ قزلباش محمد و دیگر
بهادران رزم دوست و خواجه محمد مقیم بخدمت بخشیگری سرفرازی یافت و حکم شد که چون سپه سالار بملتان
رسد اگر کلانتران آن سرزمین لوازم اطاعت و خدمت بجای آورده او را همراه گیرند و الا سپه سالار
شایسته و هموار از راه سنجد ابی نزد حاکم ثته فرستاده او را به طلب نماید اگر خود همراه شود با فوجی ملک
مقرر دارد موجب نجات او خواهد بود اگر بعذرهای نا مستحسن دفع الوقت کند در حین مراجعت
تنبیه و تادیب او همت گمارد و سپهدار بنده لوازم را اول بدایره خان خانان تشریف برده بدر بر
نصایح گوش هوش او گرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را با بن نوازش از همگنان

۳۱۳

بمباهات افراخت و در خلال این حال اسمعیل قلیخان از گجرات آمده بسجود کریاس فلک آساس ناصیه اخلاص
نورانی گردانید و آغاز سال سی و ششم از جلوس جهانبانی گیتی ستانی روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه
پادشاه صورت و معنی به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگندند و سال سی و ششم از جلوس اقدس
مبارک و میمنت آغاز شد و بآیین اکبری دولتخانه خاص آیین بستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای
اعظم مراسم ضیافت و لوازم نثار و پیشکش بسعادت اندوخت و بعد از فراغ جشن نوروزی
بباغ میرزا کامران تشریف برده سیر و شکار فرمودند و درین ایام پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات بنظر همایون در آمد و نیاز او پایه قبول یافت و زین خان کوکلتاش را
بمنصب چهار هزاری و نقاره پایه عزت برافراخت و در روز شرف ایلچیان حاکم تته با عرضداشت
و پیشکش بدولت بار یافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف بتقصیر نموده بود بعز قبول مقرون گشت
و از سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ملک دکن و استیلای او بر ولایت
احمدنگر و رسیدن بحکومت موروثی بنیروی اقبال خاقان ستوده خصال چون نقشبند قضا جلوه هر مرادی
بزمان مخصوص و وابسته بوقت ساخته سعی بلیغ هنگام نتیجه نمی بخشد ازان بازو دست و بازوی سود ندارد لاجرم
دران مرتبه برهان الملک بی حصول مقصود مراجعت نموده حال در ولایت مالوه بتیول خود
روزگار بسر میبرد درینولا بار دیگر براجه علیخان حاکم خاندیس فرمان شد که بمعاونت او کمر همت بسته
لوازم کومک و همراهی بجای آورد او نیز باعتضاد اقبال روزافزون قدم همت پیش نهاد و بعادل خان حاکم
بیجاپور مقرر داد که چون او با برهان الملک بولایت احمدنگر در آید عادل خان فوجی از آن طرف فرستد
القصه چون برهان الملک براجه علیخان پیوست لوازم مردمی و مروت بجای آورده تا سرحد خود
همراهی نمود و از موافقت و مرافقت او کار برهان الملک رونق دیگر یافت و جمال خان پیش
از آنکه لشکر نظام الملک در آید اسمعیل پسر او را بحکومت برداشته نخست بجنگ لشکر بیجاپور شتافت
و آنها را شکست داده و چون برهان الملک بولایت برار رسید امجد الملک و عظمة الملک و ... خان

و صادق خان اکبری از امرای برار آمده او را دیدند و بیجاپور ... جانش برار ملک آنجا استیلا یافته و
جمال خان بعد از شکست لشکر بیجاپور در کمال نخوت و غرور کوچ بر کوچ برهان الملک آمده و از کوتل فردا پور
گذشته جنگ انداخت راجه علیخان برهان الملک را با امرای برار در سر داشته خود بمدافعه غنیم قدم
همت پیش نهاد و از جانبین رزمهای نمایان بظهور پیوست قضا را در ابتدای جنگ تفنگی
بکمال خان رسید و خرمن حیات او با آتش فنا سوخت و دکنیان از ظهور این سانحه عنان سراسیمه
راه گریز پیش گرفتند و زمانی نگذشته بود که اسمعیل را دستگیر ساخته آوردند و بشارت فتح بلند
آوازه شد و چون کار دیگر در پیش نبود و راجه علی خان جمعی از مردم خود را به برهان الملک همراه نموده
از آنجا برگردید و او همعنان فتح و فیروزی با احمدنگر در آمده ابواب الطاف و انعام بر روی روزگار خود
گشوده و از وقایع این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمان روای ایران بدرگاه خاقان سپهر احتشام
با نفایس امتعه و اسپان عراقی برسم ارمغان چون نوبت سلطنت بشاه عباس رسید و یادگار
سلطان روملو را که از رئیس سفیران و قدیمان آن دودمان والا بود برسم رسالت بدرگاه سلاطین
پناه فرستاده سلسله جنبان اخلاص و دوستی موروثی شد و متعارف آن حال مظفر حسین میرزا
قندهاری عرضداشتی مصحوب مهتر ابراهیم بدرگاه سلیمان جاه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی
نمود و خاقان موفور الاحسان فرستاده را بانواع نوازش مطمئن خاطر ساخته فرمان استمالت
بمیرزا ارسال نمود ذکر شورش جام زمیندار ممالک گجرات و فتح مواضع دیگر چون خان اعظم بایالت ولایت گجرات
فرق عزت برافراخت جام که عمده زمینداران آن دیار است و پیوسته در کمین فتنه و بر خاستن
انتهاز فرصت داشت درین وقت نا سلطان مظفر را از گنج خمول و کم نامی بر آورده در فراهم آوردن
جمعی از اوباشان و واقعه طلب و نثار احوال او همت بست و دولتخواهان شیر امین غوری حاکم
ملک سورته و راجه لنگار زمیندار کچه با او موافقت نمودند خان اعظم دست امید بحبل
المتین اقبال روز افزون زده با طفای نایره این فتنه و استیصال اهل زوال نطاق همت
بست و جا انکه برادران خیلیج خان که در بندر صورت جاگیردار شدند و فرزندان اسمعیلقلیخان

که از اعظم میول و اران الصوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه غنیم متوجه شدند و چون به برم کالو رسیدند قلیچ خان
پسر امین خان مذکور و حیدر حسین زمیندار ملود کرن پسر جال زمیندار مورتی و خان اعظم را امداد دیدند و ان
رکن السلطنت نورنگ خان و قاسم خان و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی به رسم منقلا فرستاد و این فوج
در موضعی که بیست و پنج کروهی زمین بود عنان بازکشیده حرف صلح درمیان آوردند و این معنی موجب
نخوت و استکبار ارباب خلاف شده و قرار بجنگ داده روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و خان اعظم
ازین ادای ناپسندیده برآشفت با آنکه از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از سی هزار سوار متجاوز
بودند بکثرت غنیم نظر ناکرده به ترتیب افواج پرداخت در هراول خرم پسر خود را با دو هزار سوار و در
برانغار نورنگ خان را با هزار و پانصد سوار و در جوانغار خواجه رفیع با هزار و هشتصد سوار در هراول
سید قاسم بارهه را با هزار و چهار صد سوار مقرر فرمود و در التمش انور پسر خود را با ششصد سوار و خود با
جمعی از جوانان چیده قریب چهار صد سوار طرح شده و کوجر خان را با یکهزار سوار طرح فوج برانغار و
خوانیم بردی را با چهار صد سوار طرح جوانغار قرار داد و سلطان مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار مآثر خود فرمود
با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتیان قدم جرات و جسارت پیش نهاده درین وقت باران عظیم فرو
بخت و روز شبانه روز متصل واحد می بارید غنیم در فضای مرتفع منزل داشت و معسکر اقبال در زمین
نشیب بود و از شدت باران رسد غله به اردوی گیهان پوی کمتر میرسید سپاهی از عسرت آذوقه و افراط
باران بتنگ آمدند خان اعظم صلاح در ان جنگ صف ندیده بجانب نوانگر که مواطن جام بود کوچ کرد که هم
توشه در آذوق بهم رسد و هم سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان افتد در چار کروهی موضعی بود معمور در انجا معسکر
اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات و غیره بدست سپاه در آمد و غنیم را پای استقامت از جای رفت و
بسیاری به سر خانه و کوچ رفتند مظفر در میان دو لشکر زود خانه داده فرود آمد روز دیگر از جانبین صف ها
آراسته روی بعرصه وغا نهادند بهادران جوانغار از هراول گذشته بمخالفان در آویختند محمد حسین شیخ خوبها
تاخت و خواجه رفیع نمک همائی نمود و او را جلوگیر کرده به آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران
و خویشان او در راه وفا جان نثار شدند شیخ کبیر پسر مکمل خان نیز مردانه رخت هستی سپرد جوانان فوج طرح را

همت یاوری نکرد واکثری طرح داده تا بس قول آمدند محمد حسین شیخ زخم کاری داشت و در شاهراه اخلاص
تسلیم شد غنیم از کمال غرور و پندار التعاقب نموده بتاراج بنگاه بپرداختند جوانان التمش بدی و تلنگانه در آویختند کارزار
کردند و پیش قدمان هراول تا مقدمه مخالفان رزمهای شایسته ظاهر ساختند و افواج طرفین با یکدیگر دست و گریبان
شده داد شجاعت و جانفشانی دادند و راجپوتان از اسپ فرود آمدند و فوطها را باهم بسته مانند سد سکندر
استادند و کار تیر و شمشیر از میان گذشته بکارد و خنجر رسید درین وقت بهادران التمش فوج برانغار مخالف را
برداشته درهم نوردید و خان اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شد انتظار قابو داشت جلوریز رسیده غنیم را
برداشت مهراول برادر و دو پسر حسام با پانصد راجپوت یکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی و نا امیدی
راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی بجونه کده شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگرچه از سرداران
لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست و بهادران دیگر از افواج کارنامهای شجاعت و جانفشانی ظاهر
ساختند اما تاختن خان اعظم همان بود و فتح شدن همان از جانب مخالف دو هزار کس بر خاک هلاک افتاد و از
اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند و هفتصد اسپ اعتبادار اما
غنیمت نامحصور از نقد و جنس و از توپخانه و فیلان و سایر اسباب حشمت بتصرف اولیای دولت درآمد خان اعظم
جشن عالی ترتیب داده درخور ترددات به انعام فیل و اسپ و خلعت و ازدیاد علوفه و استمداد خرچ و مراسم
بزرگی و حق سرداری ادا نمود و عرضداشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و مجرای خدمت همراهان بدرگاه
عرش اشتباه ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بیقیاس بتقدیم رسانیده
در ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای شایسته خدمت توجه گماشت و خان اعظم بعد از ارتفاع
اعلام فتح و فیروزی بجونکر شتافت و غنیمت فراوان بدست آورده سلطان مظفر و جام بشعاب جبال
پناه بردند خان اعظم خود درالجد و در توقف نموده نورنگ خان و سید قاسم را با فوجی به تسخیر جونه کده فرستاده
درین وقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه برآمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول و امان طلبیدند
که برآیند مقارن الحال مظفر خان خود را به آنها رسانید و متحصنان بجبال دیگر افتادند و خان اعظم از انجا
خاطر وا پرداخته خود به تسخیر قلعه خود متوجه شد و مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت
جهان داد

همان وادی که بجانب احمدآباد شتافته خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعین فرمود و خود
بمحاصره قلعه پرداخت درین جای خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته که وطن خود میرود خان اعظم
بقصد او ایلغار کرد و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف خان حاکم کشمیر هندوی
داشت طوطا نام که مدار العلیه سرکار او بود و جمعی از معاندان الوان تقریر بیرا او نوشتند و میرزا یوسف خان
او را بشکنجه و تعذیب کشید و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورد و
بوسیله بعضی از راه یافتگان بساط قرب معروض داشت که در جمع کشمیر توفیر بسیار است و از آنچه میرزا
یوسف خان از دیوان اعلی تنخواه شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد اگر امینی از درگاه
مقرر گردد برین که موجه سازم لاجرم قاضی علی که با نویسندگی و کاردانی از راستی و بی غرضی بهره وافی
داشت بتنقیح جمعی کشمیر رخصت یافت و درین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات در باخت اگرچه
در نخلبندی نظم و نثر لفظ آرای معنی آفرین بود و سخنش رونق تمام داشت اما سخت متکبر و خودستای بی نسبت
خلاصه عمر گرانمایه بمغلیات نفسانی و شعر و شراب صرف نموده چنانچه در حالت نزع که نفس شماره میشد
بود سی و پنج و شش مصراع سکه تا جان داد جانان معجز بیان که ترجمه سردار حقایق ایزد است
درین مقام محو گه کاتب سی و یک و پنج یک و چهار و یک منکشف و باین وسیله بود
اسم و جد نشت بر زبان میراند و هم دربوالمسیح ابراهیم که حکومت دار الخلافه
اگره بعهده او مقرر بود ودیعت حیات سپرده شاه قلی خان محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص
یافت و از وقایع این سال همایون فرستادن پندهای کاردان نصایح رهنمای حکام [illegible]
برهان الملک سیاست پناه توجهات خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده مآثر بایالت احمداباد [illegible]
و حکومت ملک منور خانی مرتفع گردید سبب آن بود که بیشتر از زمان حضور بلوازم اطاعت
و فرمان پذیری و مراسم اخلاص خدمتگاری نپرداخته ولیکن از باده هوس رعنائی دولت سرمست
و خودرائی افتاده سر رشته خدمت و بازگشت از دست فرو هشت و حقوق نوازش و

و مراحم خاقان کثیر الاحسان بر طاق نسیان نهاد لاجرم رای ممالک آرا چنان تقاضا
فرمود که چندی از مخلصان کاردان نزد او و دیگر حکام دکن فرستاده لب همراه اخلاص و نیکو خواهی
هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت و ادبار بیدار شده اظهار ندامت و خجالت
نمایند پیرایه بمعرض قبول مقرون گردد و الا یکی از شاهزاده های بلند اقبال را با افواج قاهره
به تسخیر ممالک دکن رخصت فرمایند شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل بر راجه علیخان
حاکم خاندیس که بر راه بیاوری او قدم همت پیش نهاده بود و فی الحقیقة کلید قفل آن ممالک است تعیین شد
و امین الدین نزد برهان الملک و میر محمد امین رضوی قافله باشی بر عادل خان و میر منیر نزد قطب الملک
دستوری یافتند و در آخر با تعلیقچه شیخ ابو الفضل حکم شد که شیخ فیضی بر راجه علیخان احکام رسانیده
از آنجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک شتابد ذکر در بیان رفتن شیخ فیضی نزد برهان الملک حاکم
دکن و فتح دیگر سوانح چون تسخیر ولایت دکن همواره مرکوز خاطر اقدس که نفیس تدبیر
ملهمات غیبی است پرتو می افکند و از فتوح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب که
موقوف بادنی توجهی بود بتعویق راه می یافت در سنوات که برهان الملک بحکم اشرف
مسند نشین ممالک موروثی شد و بخلاف تعهدات سابق شیوه ناپسندیده پیش گرفت چنانچه در
داستان پیش نگارش یافت رای جهان آرا که عقده کشای مقاصد و آمال است چنین تقاضا
فرمود که یکی از شاهزاده های بلند اقبال بصوب دکن رخصت فرمایند که یکچندی در ولایت مالوه و گجرات
بجمع سپاه و تهیه اسباب فتح و فیروزی پرداخته هر گاه اشارت شود رایات منصور بتسخیر آن
ملک معمور برافرازد لاجرم شاهزاده سلطان مراد را که واسطه عقد خلافت بود و فروغ نجابت
و رضا جویی از ناصیه دولتش پرتو می افکند بمنصب هشت هزاری و علم و نقاره و طومان طوغ
و بهمین نوع اختصاص بخشیده در ساعت مسعود مختار بشرف رخصت ارزانی داشتند و کوس
مهوس آن حضرت یعنی خلافت را بلند آوازه ساخته که جز بازوی دولت و اقبال نیست

گران مایه دانش ساختند و اسمعیل قلیخان بوالا منصب اتالیقی عز امتیاز یافت و جگنناتهه
و رای درگا و شیخ عبدالله خان و حاجی شندک و میرزا خان وغیره مجموع پنجاه و دو منصب دار
در خدمت شاهزاده مقرر شدند و مختار بیگ بخدمت بخشیگری و خواجه ویس بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند
و قاسم بیگ تبریزی را که مدتها میر عدل معسکر اقبال بود میر عدل شاهزاده فرمودند که جاگیرداران
مالوه نیز در خدمت شاهزاده منسوب گردیدند و بعد از فراغ رخصت شاهزاده موکب گردون نشان
شکار کنان دریای چناب توجه فرمود و یکچندی در انجا بود و به نشاط شکار خوش وقت گردیدند روزی
در اثنای شکار آهوبره نمودار شد و بازی بقصد او گذاشتند مادر او خود را در میان انداخت و لک نمود
و سگ او را مفت تیر داشته بگرفتش او دویدند و آن قدر فرصت شد که آهوبره جان بسلامت برد
چون سگ بمادهٔ آهو تیر دیگر رسید او نیز به تیزپای بدر رفت و درین ایام خبر بغی نظربی و پسران
او بعرض رسید و تفصیل این اجمال آنکه او را با پسران در نهره جاگیر مرحمت فرموده بودند و روزی چند بعد
و بیداد و عدوان خود را بسر بردند و چون سرشت آنها به فتنه و کافر نعمتی مجبول و مخمور بود و قمربی و شادمانی
پسران او بتحکیم نیرو برهان الملک شتافتند او گجرات را خالی دانسته خود بدان صوب رفت
که شاید شورشی تواند انگیخت و از احتیاط و ضبط خان اعظم ناکام بازگشته نزد راجه علیخان
بخاندیس شتافت و او نیز بلطایف الحیل از پیش خود راند و در اثنای راه با کولیان جنگ کرده بر جا
هلاک افتاد و مقارن آنحال پسران شیر از پیش برهان الملک ناکام بازگردیده بمالوه غبار فتنه انگیختند
و میر جمال الدین حسین و خواجه محب علی و دیگر جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بمدافعه او همت گماشتند
و انها شکست خورده بجانب بجاگره آواره شدند قمربی که زخم کاری داشت در راه افتاد و شادی
بنظربار که در جاگیر قلیچ خان بود رفت و وکلای قلیچ خان او را مقید ساخته بدرگاه فرستادند و با او جود
این همه تقصیر خاقان کثیر الاحسان بر حال او بخشوده در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمود درین سال میر شریف
املی بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار فرق عزت برافراخت و شریف سرمدی را بخشی بنگاله ساختند

فرمان قضا جریان فرستادن به تسخیر ولایت تته و فتح دیگر چون سپه سالار با عساکر ظفر شعار به تسخیر قندهار
دستوری یافت روزی چند در ولایت ملتان و بکر که در اقطاع او بود باجتماع سپاه و تهیه راه پیش برد
در این ولا فرمان شد که نخست ولایت تته را فتح نموده و خاطر از آن کار واپرداخته به تسخیر بپردازد لاجرم به یورش
ولایت تته عنان عزیمت و همت گردانید و چون بحوالی قلعه سیهوان رسید حصار آن که بر قلعه افتاد
و از وقتی که با متداد ایام فراهم آورده بودند باک نسوخت و عساکر منصور بمحاصره آن پرداخته شد
و از سنوح این واقعه میرزا جانی با جمعیت بیگ بمقابل لشکر فیروزی اثر شتاب آورد و در نصیرپور که از یک جانب دریا
و دیگر اطراف رود خانها دارد حصاری آساس نهاده بکشتیهای جنگی و توپخانه استحکام داد و سپه سالار
دست از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شده و مقصود آنجا ای ترکمانه اما جمعی در زمانه گذاشته که اهل قلعه
دست و پا خطا نکنند و هم از وقت از عقب میرسیده باشد و چون پیش کروهی غنیم رسید بجهت احتیاط حصار خام
ساخته و بر دور آن خندق زده نشستند در همین وقت راول بهیم زمیندار جیسلمیر و دلپت پسر رای رای سنگه
از راه امرکوت آمده پیوستند خسرو خان نام غلام خدمتکش که مدار العلیه میرزا جانی بود با کشتیهای جنگی
رزم طلب گردیدند چون مذکور شد که میرزا جانی خود از راه خشکی می آمد میرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین
و سکندر بیگ و قرا بیگ و بهادر خان قوربیگی را شبانه از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین جنگ
در پیوست و بتوپ و تفنگ آتش قتال اشتعال پذیرفت و جنگ از تیر و تفنگ گذشته به
نیزه و شمشیر رسید و به نیروی اقبال روز افزون غنیم زخمی شد و فتح عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین
گردید و پروانه نام که از عمده های لشکر مخالف بود غریق بحر فنا شد و میرزا قلی زخمی بدست افتاد و جهازهای اعراب
با کشتی بسیار و غنیمت بیشمار بتصرف بهادران عرصه کارزار در آمد از آن جمله یکی طغیور هرموز بود و این طغیور کشتی
حاکم هرموز است که از جانب او در بندر تته میباشد میرزا جانی جمعی از نوکران خود را بلباس فرنگیان مخلع ساخته
همراه داده بود و این مبارک نیابت خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود زخمی برفت در این وقت بادی بهادران
عساکر منصور بی توقف و تامل خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام می ساختند لیکن بهره سنگهای جمعی

[illegible] راه یافت و غنیم که پی پاشیده بود ازین توقف بهم موقع با وجود را جمع ساخت سپه‌سالار
بعد از آن فتح با عزمی درست و همتی قوی بمحاصره قلعه پرداخت و پیوسته از جانبین
مردان کارزار و دلیران عرصه پیکار با یکدیگر درآویخته کارنامه جلادت ظاهر ساختند روزی سکندر بیگ
که از اعیان منصور بود خود بها تاخت و بزخم تیری که بر آن او رسید جان نثار شد چون مدت محاصره بامتداد
انجامید و غله منبعد بغلا رسید در ارکان همت عوام الناس تزلزل تمام راه یافت خان خانان
عرضداشتی مشتمل بر سوانح حالات بدرگاه کیوان اشتباه مرسول داشته استمداد همت ظاهری و باطنی
نمود و خاقان ممالک‌ستان رای رایان لشکر بهوتیه و خاکی کله مان و جمعی از بهادران فیروزی‌نشان
بکومک تعیین فرمودند و کشتی بسیار مملو از آذوقه و توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ همراه کردانیدند
بالجمله چون ایام محاصره بامتداد انجامید و از آنکه مخالفان سد ابواب مداخل و مخارج نموده بودند ازوق
معسکر اقبال بمیر سید سپه‌سالار دست از محاصره بازداشته سید بهاء الدین و بخیار بیگ و قرابیک را
بسمت سهوان فرستادند و تمامی احمال و اثقال در کشتیها انداخته همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور
بتاخت و تاراج تته که خانه و بنگاه اکثری از مخالفان در آنجاست تعیین فرمود که هم سپاهی بهاساماند و
هم شورشی در مخالفان افتد چون خود در قصبه جون که میان ولایت واقعست معسکر ساخت سیاه و تفنگچیان
و محمد خان نیازی و قاسم خان کوکه و مرتضی قلی و اوغال و دده بیگ را با فوجی به اکبیم فرستاد که آن معموره را بدست
آورده خود را باست رسانند و در راه روی بیسر راجه تودرمل که جوانان شجاع با بهادرخان فوردار و جمعی بجانب بحضرت
نموده و بهمین دستور فوج فوج و جوق جوق مردم بهر جانبی نامزد فرمود و مخالفان را از تقسیم افواج قاهره
ولایت تاخت و تاراج سراسیمه ساختند میرزا جانی از بیم سطوت بهادران لشکر منصور اکثری آمده دیدند میرزا جانی
خود از قلعه برآمده متعاقب کشتیهایی که بجانب سهوان فرستاده بودند شتافت که شاید دست بردی
تواند نمود خان خانان خبر یافته خواجه مقیم بخشی و دو نارو و بهادرخان و محمد خان نیازی و دولت خان لودی
و سید خان گکر را با فوج شایسته از پی او فرستاد و خود نیز متعاقب روان شد و در وقتی که کار بر دولت
خواهان بدشواری کشیده بود کمک رسید و بهادران صف‌شکن با دل قوی و عزم درست

تیر شب افواج برداخته قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود اینکه
درین دو سه روز باد از رو بروی لشکر منصور می وزید و در روزی که جنگ شد بر خلاف آن خاک در چشم مخالفان
می انداخت بالجمله چون فوج مقدمهٔ لشکر غنیم بود بنوعی که تمام قدم تهور و بیباکی پیش نهاده بهراول و بعد از آن بساقه
را بر هم نوردیدند و سمند عزیمت ترددات ظاهر ساخت و بزخمهای نمایان آبروی یافت و در بازو جوهر
داد شجاعت و جانفشانی و بزخم نیزه که در پیشانی او رسید از اسب جدا شد جان نثار کرد و بدیر الغار غنیم نیز
فوج برابر خود برداشته راند اغار آشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمی دادند و سر رشتهٔ انتظام طرفین از هم گسیخته
بود بهادران فوج قول هر بر الغار غنیم ساخته سنگ شدند دولت خان لودی و بهادر خان با اندک مایه مردم جا بجای
خود ایستاده ماندند و در یسوف محمد خان نیازی و سید بهاء الدین و میر معصوم بکهری و خواجه مقیم بخشی سر آمده بودند
و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق معلوم شد که میرزا جانی با چهار صد یا پانصد سوار در جای ایستاده است
نام بر دها کنیه بر اقبال بیزوال خانخانان شده جدال نموده بجانب مخالف تاختند میرزا سررشته ثبات از دست داده
جلو و پیران که در مقابل الحال فیلی از جانب غنیم بند جوی در آمده فوج خود را در هم نوردیده ماند که روی حضور
نسیم فتح و فیروزی بر بر چشم اقبال وزید میرزا فرار بر قرار داده راه بهر بهت سپرد و قریب سی صد کس از ارباب
خلاف بر خاک هلاک افتادند و از لشکر منصور چندی کس حیات جاوید یافتند اگر چه میرزا از ابتدا
خود چند دفع هزیمت برگشته تاخت اما در وقتی که جلو و پیران شده شاهد ستیزه چه نتیجه دارد و آنکه در جنگ
و لیست جمعیت نیک همراه داشت لیکن خاطر توفیق مبارزت نیافت از کم همتی و بیدلی از دور تماشائی بود پیش از
رسیدن سپه سالار عساکر فیروزی آثار شاهد حال این فتح از پردهٔ قضا چهره کشا گردید و چون مژدهٔ فیروزی
بخانخانان رسید بر قلعه که میرزا جانی اساس نهاده بود تاخته مسمار ساخت میرزا جانی میخواست که بپناه آن
قلعه پناه برده باصلاح شکستگیهای بپردازد چون شنید که خان خانان بکنار معسکر اقبال ساخته
ناکام عطف عنان نموده بر ساحل دریای سند قلعه اساس نهاده و خندقی عریض و عمیق حفر فرموده بست
اسباب نبرد کمر سعی بست خان خانان با همت قوی و بخت جوان قدم تهور پیش نهاده محاصره آن
برداخت و پیوسته جوانان کارطلب از قلعه بر آمده آثار جرأت و جسارت ظاهر میساختند
و از لشکر منصور

وازین سکه منصور بهادر آن قلعه کشا بر در قلعه تاخته داد جانفشانی و جان ستانی میداد و در خلال این
بیرون کوت که حصین آن دیار است مفتوح شد و ازین سبب مخالفان را پای همت از جای رفت جمعی از
وکور دران حصار می بودند با هم اتفاق نموده قاسم علی را که حراست قلعه باو مفوض بود سر بریده و این
خدمت را دستاویز مجرای خود ساخته در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند سپه سالار بلوازم قلعه
گیری همت مصروف داشت باین روش اهل روم رنگ ریخته از تودهای ریگ بناها ساخته مرجان
بنش ... و لیکن از شیوع علامت وبا رسیدن آذوق مردم بفغان آمدند و معه هذا بیماری که انباری گرد
و طرفه تر آنکه اکثر مردم آن مملکت بیمار شدند در آن حال بعضی از درویشان بخواب دیدند که متوطنان عالم غیب سکه
و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش بخشیدند و این محنت و بلا که در میان این
آمده باد افراه ستمکاری مردم این مملکت است اگر ازین شناعت باز گشته سکه و خطبه بنام نامی ایشان نهند این معنی موجب
نجات خواهد بود چون این بشارت در میان مخالفان شیوع یافت هر کس از اندازه دستگاه خود نظر
برگشت و بانک فرصتی خفت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید بر زبان الهام
بیان ... وبای عظیم در مردم افتاد روز اول تب میکردند و روز دویم دندانها می جنبید و روز سیوم تسلیم میشدند پیرزالی
دختری داشت و در آرزوی عروسی او روزگار بسر میبرد در سیوقت بیمار شد و از اضطراب آنکه مبادا این آرزو را
بخاک برم روز دوم که نوبت جنبیدن دندانهای او بود نشستن جگر گوشه خود برداشت و بر شستم زبان هر لحظه
بر زبان ... آن شب را ... و حسرت وداع جدائی بروز آورد و صباح که نوبت جان دادن بود
دندان ... شد و آثار صحت از و ... حال ظهور یافت همسایها به تعجب مانده چون از حقیقت کار او وا
رسیدند معلوم شد که از اثر آب ... و هر بیماری که آب ... خورد جان بسر برد و در اندک زمانی ...
یا قوت شد هر گاه ... علاج ... را سبب حیات خلقی تواند ساخت اگر این بیماران را وسیله جان بخشی
جمعی فرماید چه جای استبعاد است بالجمله ... و از روی تیار ... بمعسکر اقبال رسانند
اله بخش ... و قزاق بهادر ... در محنت ... و ... غله ... رسیدند و ما
حیات خلقی شد سپه سالار ... مردم ... و ... بودن ... اهتمام ... و محاصره تنگتر
شدند و اهل قلعه نجات خود را منحصر در سر اندازی دانسته در صلح زدند و چون اهل قلعه از دو از گرانی غله

وتنگی معیشت بجان آمده بودند خانخانان بنابر صلاح وقت منظور داشته باستیفعی رضا داد و مقرر شد که ولایت
سیوستان را با قلعه سهوان و سمت غراب بپیشکش نماید و صبیه خود را با ایرج پسر خان خانان نسبت کند و
بعد از تخفیف باران روی خجالت بقدسی آستان نهاده سعادت زمین بوس دریابد و بدین قرار داد او بموجب جلیها از گرد
قلعه برخاست و سپه سالار میرزا جانی با یک دیگر ملاقات نموده بزم خواستگاری و جشن طوی آراستند
وحاکم تتّه در سلک بندهای درگاه انتظام یافت بعضی احوال بطریق مجمل در سال میمون آصف خان بضبط
زمینداران حوالی جناب تعین شد که جا بجا فوجداران مقرر نموده سرکشان این حدود را تادیب رساند و بتقریب این
والا علی رای حاکم تبت دختری خود را با نفایس آن دیار بدرگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود
و دراین تاریخ جل و علا شاهزاده ولی عهد فرازنده تخت و دیهیم سلطان سلیم را از صبیه موته راجه فرزندی کرامت
فرمود و خاقان سعود چشمان آن قرة العین اقبال را سلطان خرم نام نهاد امید که در ظل تربیت آن حضرت تکمال
منتهای عمر دولت رسانند از وقایع نوروس شاهزاده مراد تباخت ولایت راجه مدهکر چون شاهزاده حوالی
بحدود ولایت مالوه رسید اکثری زمینداران تبارک ادب شتافته سعادت خدمت دریافتند بغیر از مدهکر که از جهالت
نخوت واستکبار قدم از جاده ادبار بیرون نهاد و هر چند ارکان دولت کما ینبغی نصیحت رهنمونی او فرمودند
از گران خواب غفلت بیدار نشده شاهزاده بر آشفته بذات اصوب نهضت فرمود و چون بجهار کروهی موطن او
نزول عساکر منصور اتفاق افتاد آن وحشی طبیعت التماس نمود که اسمعیل قلیخان و جگناتهه دست فرا گرفته
بملازمت فرار رسانند اگرچه ملتمس او پایه قبول نیافت لیکن از افراط واهمه نتوانست ثبات قدم ورزید
و رخت ادبار بشعاب جبال و کنز لوه های دشوار کشید و پسران خود رام سا در بخت را بملازمت فرستاده اظهار
خضوع و خشوع بسیار نمود و چون بحوالی کمر بهره ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد و پسر جمهبر سین سر بر خط فرمان
نهاده ناصیه بخت بندگی روشن ساخت وامرا امرای او را بهیچ نشمرده بمحاصره قلعه پرداختند و آن
بی سعادت متوهم شده از ارد و گیر بخت و بهادران لشکر منصور قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهار صد
راجپوت علف تیغ بیدریغ گردیدند رام سا پسر مدهکر از مشاهده این حال سر رشته شکیبائی از دست
داده راه فرار پیش گرفت و جگناتهه که محافظ او بود بجالت جاوید افتاد شاهزاده ساحت قلعه را که

الملک

رای ملک رخصت داد و در اندک فرصت حدود متعلقه او دست فرسود یغما شد و چون صورت
واقع بعرض همایون رسید و رفتن شاهزاده مستحسن و مقبول نیفتاد فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت
که اگر تا حال آن سرگشته بادیهٔ ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد فبها و الا شاهزاده متوجه مالوه شود و که
فوج دیگر از درگاه باستیصال آن سرگشته حال تعین خواهد شد و اسمعیل قلیخان را که بسعادت آتالیقی شاهزاده اختصاص
داشت معاتب و مخاطب ساخته از آن منصب عالی معزول فرمودند و صادق خان بوالا پایه آتالیقی
خلعت امتیاز پوشید و چون بحوالی ولایت مدهکر رسید آن وحشی طبیعت بملازمت فرار از پیش
آمد بار پسر خود را فرستاده که قول داده او را بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح گشته شدن بلبرام برادر
زاده راجه بهگونت داس است او در حسن صورت و سیرت یگانه عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت
شاهنشاهی روزگار بسر میبرد و آن حضرت توجه مفرط باو داشتند ولی بتکلف شایسته این بود جمعی از
هرزه درایان بد اندیش بسبب التفات آن حضرت بعرض خاقان ممالک ستان رسانیدند و حکم شد که به
تیول او در ولایت بهار مقرر دارند که با راجه مانسنگه منضموم (?) باشند قضارا چون به بنارس رسید در لشکر مستی
بر فیل سوار بود و مهری نام نولی بسری که باصطلاح اهل هند کلاونت گویند بجای فیلبان نشسته بود و با او
سابقهٔ بدذاتی داشته و تحمل که آن کم ذات هم در دل گرفته باشد در پهلوی (?) از افراط مستی و بیخودی دشنام
چند با و میدهد و آن کم فرصت بزخم جمدهر کارش بانجام میرساند آغاز سال سی و هفتم از جلوس
ابد قرین حضرت خاقانی روز جمعه جمادی آخر هزار هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل اتفاق
افتاد و سال سی و هفتم الهی بمبارکی و نشاط آغاز شد امید که این دولت جاوید طراز هزاران قرون
و قرن بر پا دارد (?) و روز تحویل باشرف جشن عالی آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند و خاقان کنز الاحسان
بازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای جان سپار و مخلصان خدمت گذار توجه داشت و در
عنفوان آن حکم شد که قاسم خان با لشکر کابل باستیصال الوس افغانان اوندی دارک [illegible] همت گمارد
که دران ایام مذکور شد که تاریکی سیاه بخت را در میان خود جای داده اند و اصف خان و سعید خان گکر از
درگاه والا بکومک او رخصت یافتند و در اندک فرصتی بهادران بعرصه کارزار آن کهسار در آمده

بتاخت و تاراج پرداختند و چون افغانان نمودند که ما او را در میان خود جا داده ایم و نخواهیم داد و فی الحال
حقیقت را بدرگاه معلی عرضداشت نمود بصوبه کابل بار کردند اما آصف خان و سعید خان پی تحصیل حکم
نتوانستند بدرگاه آمد و این بی‌تابی و اضطراب قاسم خان مستحسن نیفتاد و فرمان شد که عنان عطف نموده
بادیان کوهستان درآمده و ماران سیاه‌بخت را از سر بیت را آواره نسازند زیرا پای نشینند دیگر بعض
افواج قاهره بتسخیر ممالک اوریسه اودیسه ملکیست وسیع در اقصای بلاد بنگاله متعلق از راجه تبرنات دیو حکومت
آنجا داشت نرسنگ دیو پسر او از بدذاتی پدر را مسموم گردانید و مرد و از آن واپس شد و مکند دیو که از عمده‌های
پدر او بود کمر همت بانتقام او بست و با این بهانه زن او با پدر راجه میبرد و در دولی چند را به سلاح سنان و بدست
جمعی تیغ‌ها داده همراه دولیها نمود و باین تدبیر فریب دولت جوان نرسنگ بدرون قلعه فرستاد و از انکه گفته
اند که پدرکش پادشاهی را نشاید مجبور در آمدن خود را مسلح ساخته و تیغها آخته کار پسر را بانجام رسانیدند و مکند دیو
جانشین شد و نقدها و گنجینه را که راجه‌های سابق هر یک که افزوده بودند بکلید همت گشوده صرف مشتهیات
نفسانی نمود و اکثری بغیر متصرف تلف کرد در ایام سلیمان کرارانی حکومت بنگاله داشت بایزید پسر
خود را با سکندر خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود بتسخیر آن ملک فرستاد و راجه بیرون کس
از عمده‌های خود را یکی جهت رای و در که هیچ تقابل آنها تعیین نمود و این حق‌ناشناسان با افغانان طرح دوستی افکنده
بایزید را بزر فریفتند و خود بطمع حکومت آن ملک بجنگ صاحب و خداوندگار خود بار کردند راجه که بدفع افغانان
عاجز بود دشمن خانگی را قوی‌تر یافته و اضطرار بمجادله و مقابله آنها شتافت و چون نسبت داد که جمعیت او بدفع اعدا
وفا نمیکند ناچار به بایزید التجا برده کام خود از مدد دشمن جست و بیاوری بایزید با امرای خود جنگ عظیم کرد
و بحسب سرنوشت هم راجه و هم حسب رای از سرچشمه تیغ سیراب زندگی گردیدند و حکومت آن ملک بی‌دردسر بسیج
قرار یافت و سلیمان بافسون و افسانه او را نزد خود طلبیده بقتل رسانید و آن ملک مفت در انگان بدست
سلیمان افتاد و بعد از و قتلو داشت و چون روزگار قتلو بسر آمد راجه مانسنگه از نهار تسخیر آن بسیار شتافت و بازیافت
و با افغانان مبارزتهای نمایان کرد و در آخر نظر الصلاح وقت صلح نموده بازگردید چنانچه در اوراق سابق
سمت ذکر یافت القصه تا خواجه عیسی وکیل قتلو در قید حیات بود سررشته عهد و پیمان از دست

نمیداد و قوم از

نمی‌داد قدم از از خار کلیم خود بیرون نمی‌نهاد و بعد از او که نوبت بجوانان کارنادیده افتاد بحسب تقدیر حکمهایی
را متصرف شدند و بر ولایت جمیع که در زمرهٔ دولتخواهان خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز ساختند
راجه مانسنگه که مشتاق بر هم زدن صلح و شکستن عهد بود ظهور این واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر بنگ
و بهار بدان صوب شتافت و خود از راه دریا و تولک خان و فرخ خان و غازی خان و میدنی و میر قاسم و رای بهوج
و سنگرام و شنکر و جیر سین و بهوپت سنگه و برخوردار و دیگر مبارزان عرصه کارزار از راه جنگل و یوسف خان
حاکم کشمیر را با فوجی از راجپوتان براه جهارکهند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا بیماری صعب داشت
با مخصوص خان و بهار خان و قطاهر خان و بابوی منکلی و خواجه باقر انصاری و مخدوم زاده میران ترسون خان
و دیگر جاگیرداران که مجموعه شش هزار و پانصد سوار بوده خود را براجه رسانیدند و بهادران کارطلب بملک غنیم
درآمده اعلام فتح و فیروزی برافراشتند افغانان هرچند در صلح زدند راجه راضی نشد و بترتیب شایسته
صفوف آراسته روی همت بعرصه فتح و ظفر نهاد قول راجه مانسنگه برانغار بهوج و راجه سنگرام و [illegible] فرخ خان
و جوانغار تولک خان و فرخ خان هراول درجن سنگه و سبل سنگه و بورم کوکه و میر قاسم بدخشی و برخوردار و
شهاب الدین کور و پسران الغ خان حبشی و مظفر حسین و خواجگی عنایت الله سعید خان با امرای بنگاله جدا فرود
می‌آمدند مخصوص خان و بهار خان و طاهر خان و بابوی منکلی هراول این فوج بود و افغانان نیز افواج ترتیب داده
برابر آمدند قلب بعضی خان و جمال خان لودی خان پسران قتلو و دلاور خان و الهداد خان و حبیب خان
دست راست جلال خان خاصه خیل تاتار خان و غازی خان و مبارک خان و خواجه ویس دست چپ بهادر کوروه
شیر خان لوحانی حبیب خان هراول خواجه سلیمان و خواجه عثمان عیسی خان و اولیای تیغ سلطان شور و
همواره جوانان کارطلب از جانبین برآمده جنگهای نمایان میکردند روزی هراول لشکر منصور بر سر تال
آبی که در تصرف مخالفان بود در آویخت و رفته رفته جنگ سلطانی گشته نخست توپخانه را آتش دادند
میان لهری که سرآمد فیلان غنیم بود بضرب توپ افتاد و افغانان فیل مست دیگر را پیش رو داشته
راندند آمدند میر جمشید بدخشی با آن فیل در آویخته جان نثار شدند و بهادران از اطراف
هجوم آورده فیل را نیز دور نمودند و فیلبان افتاد و جمعی پیاده شده فیل را پی کردند در نوبت

بهادر کوروه بر فرح خان تاخته او را بر داشت و راجه سنگرام و رای بهوج کومک نمودند بر الغ
مخالف با سعید خان و دیگر امرای بنگاله در آویخت بابوی منکلی تاب حمله غنیم نیاورده بیجا شد
بهار خان خود را بکومک او رسانیده خود را با خصم تاخت دو بار از اسب افتاد باز سوار شد دفع دوم
چون اسب خود را بکشید بهار خان گفت که تو هنوز از نخل عمر بری نچیده و مرزا افتاب بسر دیوار رسیده
انصاف نباشد که ترا پیاده گذاشته خود سوار شوم و سخن تمام نکرده بود که اسپش رسید و [illegible]
خویش تافت و مقارن الحال مخصوص خان با مردم خود پیوست و در بیچا جنگ سخت شد و خواجه حکیم
نیز با جمعی از پی رسید و مخالفان تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و در مشاهده این حال دیگر افواج
خود بخود و پیران شدند خواجه ولیس که از اعیان افغان بود بقتل رسید و سلطان سور زنبره بدست آمد و پانزده
از سیصد افغان بر خاک هلاک افتاد و درین جنگ راجه مان سنگه چنانچه باید لوازم سرداری بجا آورد
و به نیروی اقبال جهانگشا فتح عظیم روی داد و اولیای دولت روز دیگر محلی که از شهرهای
معمور الملک است درآمده خطبه و سکه بنام نامی القاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش یافت
و افغانان بگوشه‌ها خزیده آواره دشت ناکامی گردیدند سعید خان که تنها دل بنگاله با مردم خود جدا
شده عطف عنان نمود و راجه هر چند بملایمت خواست که نگاه دارد نتیجه بر آن مرتب
نشد اما بهار خان و بابوی منکلی و باقر خان و شاه غازی خان قزوینی و باقر انصاری
بمقدمات بیم و امید از همراهی او باز داشت در اندک مدتی اکثر زمینداران آمده دیدند و
آن ملک بعمل درآمد مقارن الحال خبر رسید که خواجه سلیمان و دلاور خان و جلال خان پسران
قتلو و بهادر کوروه و دیگر سران افغانان با سیصد فیل در قتلو گنگ فراهم آمدند و از راه جند
راجه اودیسه سارنگ گده را که قلعه ایست در نهایت استحکام می‌خواهند بگیرند لاجرم
راجه مان سنگه سبحان سنگه را با جمعی در شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و افغانان بجنگلی
که متصل دریای شور است پناه بردند و بی تردد جنگ و آن حصار بدست آمد و عادل خان

خاص خیل قتلو

خاص جبل قبلو گرفته قلعه را بسیر و بیلتسه راجه کلکل کهاتی بر جلیه بنبارکی در گوش افگنده و راجه رامچند
حاکم اوویه افغانان را بسیار تنگ کرده جا داد و راجه مالنگه و یوسف خان والی کشمیر را با فوجی
در آن حدود گذاشته خود بزیارت بتخانه جگناته شتافت و آنرا زیارت نموده در سیلی معسکر
ساخت و راجه رامچند بر مل پسر خود را با پیشکش نزد راجه فرستاد و راجه بکیک مراجعت نموده
بمحاصره قلعه سارنگ همت بست درین وقت خبر آمد که حبیب خان و دیگر افغانان بر جلیسر رسیدند و
با بوی منگلی تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپردند و راجه بهار خان را با فوجی بدانجانب تعین
نمودند و بمیامن اقبال بیزوال غنیم پای همت از جای رفت و بیجنگ و تردد باز جلیسر بدست آمد
و چون کار بر متحصنان قلعه سارنگ بدشواری کشید قول گرفته راجه را دیدند و هر کدام در خور شایستگی
بنوازش پادشاهی امیدوار شدند و راجه جا بجا تهانجات مقرر نموده خاطر از ضبط آن ملک
وا پرداخت نهضت فرمودن حضرت اعلیحضرت خاقانی بتصویر در این هنگام خجسته فرجام هوای گلگشت کشمیر
از مشرق خاطر فیاض سر بر زد و بالهام غیبی عزیمت الصوب صواب تصمیم یافت و در ساعت مسعود
و زمان محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای چناب معسکر اقبال گردید خبر شورش
کشمیر و بغی یادگار بیغم میرزا یوسف خان بمسامع جلال رسید و در حین عزیمت از منظر خلافت
اصلا خبری و اثری ازین واقعه نبود و قضا را همان روز که در کشمیر آتش فتنه زبانه کشیده حضرت
خاقانی بالهام آسمانی از لاهور کوچ فرمودند و غریب‌تر آنکه در زمانی که از آب لاهور عبور نمودند
بزبان قضا ترجمان که نقش پرداز رموز غیبی است گذشت که آیا قابل بیت کیست و در حق که
گفته‌اند ~ کلاه خسروی و تاج شاهی ~ بهر کل کی رسد حاشا و کلا ~ و تراکت
در نیت که یادگار کل بوده آری از برگزیده‌های ایزدی ظهور امثال این امور چه مستبعد اکنون
مجملی از فتنه کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد چون قاضی نورالله و قاضی

عسا بجهت تحقیق جمع کشمیر از درگاه دستوری یافتند کشمیریان وقوع طلب که سرشت ایشانها بفتنه و بداندیشی مجبول و مخمور است از بیم آنکه بعد از تمیز و تشخیص مبلغها کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام شورش و ناسازگاری در آمدند قاضی نور الله بدرگاه آمده معروض داشت که تمشیت این مهم بی سعی حاکم مستقل و جمعیت تمام صورت پذیر نیست و خوبان وکلای میرزا یوسفخان خود صاحب تقصیر اند چنانچه باید نمیکوشند لاجرم حسن بیگ شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند او تمام محال کشمیر را بخالصه ضبط نمود که علوفه سپاهی را بنقد خواهیم داد ازین رهگذر مردم بتنگ آمده خواستند که فتنه قایم شود و خیه برروی کار بیفتد کشمیریان که با وطمع هلاک چنین روزی بودند با مردم میرزا یوسفخان هم داستان شدند و درویش علی عادل بیگ و یعقوب بیگ ترکمان و امام قلی چولاق و دقیا بیگ و دیگر اوباشان طالب واقعه باهم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین حسین اشکو که در سلک ملازمان میرزا یوسفخان انتظام داشت رفتند که چون تمشیت سیادت دارد و او را بحکومت سر کرده بر کنیم که هم از سعادات بهره مند بوده هم سرورشته این غوغا و شورش است قبول ننمود با کبر یادگار را از راه برده ان بید و دولت چونگرفته را بسلطنت برداشتند و میرزا یوسف قریب شش هزار پیاده و داراب ملازم داشت فرزند یکی را که حسین بیگ شیخ عمری بخانه برده بود اول آنها را اشنو را نبند بخانه حسین بیگ هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند قدم همت افشردند بمدافعه و مقابله پرداخته اند و قاضی علی و شیخ بابای والی در میان آمده آتش فتنه را فرو نشانیدند و روز دیگر بر سر کوه ماران هجوم شد و حسین بیگ نیز جمعیت کرده بر سر آنها رفت و بعد از آنکه با او آشتی نمودند و حسین بیگ چندی را بالعهد و پیمان نزد خود طلب داشته بقتل رسانید تا قاضی علی از شهر برآمده دایره بیرون زد و بهادرین روز آن را ازدان کارخانه ها بیستی بتعلیم ملهمات غیبی از دار الخلافه لاهور بعزیمت کشمیر رایات منصور برافراشته

بود و حسین بیگ

بود و حسن بیگ که بیرون شهر منزل گزیده بغفلت و بی پروائی افتاد و بعد از روزی
چند جمع باطل ستیزه به بهانه سیر حالیز بلکجا شدند بهمان ضلالت تا هاشم بیگ شدند و چندی را
بجهت سد مسالک و مطارق گماشتند و نام سرزنها را همت یاوری ننمود که فرا اطفائی نایره
این فتنه پیر ارشایسته بکار برند مجملا چون باد کار از شهر برآمده بکام مراج سیاهت و بیگانه
ارباب فساد گرمی پذیرفت و حسن بیگ از دیدن این حوادث پریشان سر آسیمه بیدار شده
متعاقب رفت و کار ناساخته عطف عنان نمود و آن گل آشفته دماغ از پیش او دلیر شده
بشهر آمد و حسن بیگ در باغ الهی حرکت المذبوحی کرده راه هندوستان پیش گرفت و چون
بشهر بود در سید بیگی از باد استگی و تامه زد و از آن خبردار شده بلیهار استکشتند با گنبر سر آسیمه خود را
باب دروند و جمعی از حسرت حیات بیاد فنا رفت و چندی دستگیر گردیدند حسن بیگ و قاضی
علی برآمده پیش شتافتند و از آنکه راه بر محال امن افغان استحکام داده بودند براه
ننیخی و به کام سرعت برگرفتند حسن بیگ با چندی از بدخشیان بزور تیراندازی بدر رفت
و قاضی علی با چندی دست و بازو بهمپای نیارست نمود و کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم
گذرانیدند و چون صورت واقع بمسامع علیه رسید خاقان ممالک ستان بگوشمال متواتر
نهضت فرمود و در آن ساعت این بیت بر زبان گوهربار گذشت ∴ ولد الزنا ست
حاسد بیشم انکه طالع من ∴ ولد الزنا کش آمد چو تاریخ کیانی ∴ و دلیل بر و الدالزنا آنکه
مادر یادگار روحشتر نقره نام لولی بود بر رود نجانه و بهشت جای بسیر مردی بر زبان الهام بیان حسب
حسن گذشت که فرو شدن آن آشفته سر و طلوع سهیل تقارن یکدیگر باشند حکم شد که زین خان
کوکلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان با فوجی از تهادر آن رزم جوی براه
رنج رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیگی را با بسیاری از معارزان عرصه نبهامنت
بطریق منقلا و ستوری یافت و میر مراد و میر عبدالحی و خواجه فتح الله و شیخ عبدالرحیم
رحمت خان مظفر حسین کوکه قاضی عزت الله سید کمال نصیب ترکمان شیخ ولی خواجه

اشرف جی تواجی سید قیلی ابوالفتح دوست محمد هروی شیخ ابویزید شیخ کبیر شیخ مودود و هزاره بیگ کاشی علی

و سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر تاج خواص ملک رزخش جنوبه دولت بلوچ ایماق بدخشی قبیله‌ای

از بهادران فیروزی نشان بهمراهی آن سیادت مآب رخصت یافتند و درین روزها میرزا یوسف خان را از روی

احتیاط بشیخ ابوالفضل سپردند و چون فرزندان او از جنگ یادگار نجات یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق او شد

شیخ ابوالفضل در اکبرنامه نوشته که من دران وقت بدیوان لسان الغیب تفاول جستم این غزل نوید

بخش فتح و فیروزی آمد ه ان خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد ¤ تا جان فشانمش چو زر و سیم

در قدم ¤ چون سیادت پناه شیخ فرید بخشی بیگی که الحال بمنصب تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی عز اختصاص

دارد با عساکر منصوره رخصت یافت و بعزم درست و همت قوی قدم اخلاص و کارطلبی پیش نهاده کوچ بکوچ متوجه شد

و در جلال ایلغار صادق خان را نیز با فوجی تعین فرمودند که از راه دیگر با ملک در آیند و دوستم قزل استاقند و از

العرض نوشت و ارادهای دور از کار که در خور وقت نبود پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی مظاهر الهام

آمد و از میانه راه حکم برگشتن شد و چون موکب اقبال بکیرپوره بهتر نزول فیروزی فرمود عرضداشت خان اعظم

میرزا عزیز کوکلتاش مشتمل بر فتح جونه گده و ولایت سورته از گجرات رسید و تفصیل بعد از ماجرای شکست یادگار

و فتح کشمیر نگاشته کلک وقایع خواهد شد بالجمله چون یادگار بکشمیر در آمد و فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب

هندوستان گسیل کرد و خزینه و زرینه و اسب و فیل و توپ خانه و حشم او را انجام متصرف شد و با عدم استحقاق

از خیره سری و حشمی و بی ازرمی خود را باسم بی مسما سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته خطبه و سکه را بنام نحوست خویش آرایش

بخشید و مهرطلبی و اردو بازاری بخطابهای عالی مضحکه روزگار ساخت بهرام بابا کت خان بخانان درویش علی

خانجهان عادل نتیکی عادل خان مقصود علی احدی مخصوص خان خواجه مومن و اصف خان موسی میرزا خان

درویش مسکین بابا خان حسن لیسیرا و مصاحب خان شاه علی بیگ ترکمان شاه باز خان شاه منصور بهادر خان

میر صالح نقیب خان داود جلکنی بجلی خان قیا بیگ قیا خان همچنین جمع فتنه جویان واقعه را بتبادل و هرزه گوی

بجانب خود کشید و چنان نمود که از غزنی برف راه آمد شد قاصد و پیغام مسدود داشت و اگر احیانا از رزن

خبر بطریق اراجیف و افواه رسد باور نخواهند فرمود مع هذا اکثر تحقیق و تواتر شد درین موسم باران و طغیان

آبهای [illegible]

ابهای جریان سیلابها اجتماع سپاه و انتهاض عساکر فیروزی سپاه از محالات مینماید و از بدایع اقبال بی‌زوال
آنکه در آن وقت آوراتب لرزه در گرفت و مهر گیتی کشای حسام عمر بخش میکشید نیزه فولادی بر جسته در جلد فتنه
خبیثش نشست و حرام خواران نتیجه بغی و کافر نعمتی را بچشم خود دیدند و چون مدتی برین قطره بگذرد و جمعیت بیک
فراهم آید و راه مداخل و مخارج استحکام یابد برین طایفه دست یافتن بغایت دشوار خواهد بود غافل از این
که خاقان غیب دان بالهام آسمانی از اغاز این فتنه آگاهی یافته و عساکر منصور از گروه پای بخت عبور فرموده بمقصد
نزدیک رسید القصه روزی چند به بطالت و غفلت گذرانیدند جمعی از مفسدان که سرگرد ایشان او بودند بر بالای سنگر
ترغیب مینمودند و از تنگ چشمی و کم همتی الحذار میرزا ابوسفیان بدست آورده بود بدل و جان خود مستحکم نسبته
خاطر از آن جهت مستبد است و این از بهت دو باب نیز از اسباب زوال و انفعال او شد در این وقت
صیت موکب همایون زمین و زمان را فرو گرفت و آن کوتاه اندیش با دل صد ریش در خلع اضطراب افتاد
نخست درویش علی که سر حلقه ارباب فساد بود با فوجی سر بسر بسیحال فرستاد و کلیان کیر او استحکام
بخشد و شیخ فرید با جنود فیروزی بپای کوتل رسید در آنجا قلعه ساخت و اجمال و اثقال از دولا
در آن حصار گذاشته بترتیب افواج پرداخت درویش علی بالای کوتل دیوار اساس
نهاده تعزار جنگ داد و بهادران فوج هراول قدم همت بر فراز کوه نهاده بی محابا بلش
زدند و فوج جوانغار و برانغار نیز از طرف بالای کریوه بر آمدند و باندک زد و خوردی غنیم را
بپای ثبات از جای رفت و بسیاری از مخذولان باطل ستیز علف تیغ خونریز گردیدند و بقیة السیف
بحال تباه راه گریز سپردند چهار کس از لشکر منصور جان نثار شدند و روز دیگر غنیم دیوار سنگها
را گذاشته لبی رفت فوج هراول و جوانغار بپای مردی همت با کریوه کوتل شتافتند اگر چه از باران
و تگرگ قدری اشکلاف خوردند اما بعد از یک پاسی که اسپ او ضایع شد دیگر اسپی باو نرسید
شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده در کمین فتنه است و هنگام طلوع صبح نوبت
کشمیری از اطراف بر افراز کوها بر آمدند و در اندک زمانی ظاهر گشت که خود بخود و بیراهی
شدند از خرهای روز رکن السلطنه شیخ فرید بفوج هراول پیوست و چون هنوز لشکر بسته بود
در فرود آمدن تأمل داشت در این وقت محمد قاسم از غنیم جدا شده آمد و چنان نمود که آن گل

زیاده شرایط مقاومت نیاورده آواره وادی هزیمت گردیدند و مفسدان تباه که بر گرد او فراهم
آمده بودند هر کدام بگوشه رخت ادبار کشیدند صبح آن بشارت کوس فتح و فیروزی بلندآوازه ساحت
و سنجهای راه نیال و نیر شوق در نوردیده هنگام طلوع صبح که شام عمر دولت بدخواه بود بهره بور منزل
کردند و در آن منزل سر زمین لاشه بی سر بنظر درآمد و بعضی را گمان آن شد که تن فتنه سرشت آن گل سور بوده
بیت از کیر الی سر سکبار گردیده و زمانی هرین نگذشته بود که سر او را آوردند و آنچه بتقریب یافته بود نقش
پیوست چون خبر رسیدن عساکر منصور بالای کوتل باو رسید عادل بیگی را با جمعی در شهر گذاشته
خود بیره بور آمد و روز دیگر رو بالمردم داده بیشتر فرستاد و خود بجانجا توقف نمود بهار خان بیاری ابراهیم
کاکر و ابراهیم خان میانه و سارو بیک بلوچ و حسین بیگ مسلو و یار بیک اوزبک و ملک محمد و
جندی از نوکران میرزا یوسف با هم سوگند خورده در کمین فرصت بودند چون نیمی از شب گذشت شورش الله
اکبر انداخته بر دایره او هجوم آوردند و او با یوسف نام خواص خود از زیر سراپرده بدر رفت و در نیستی پنهان شده
یوسف را باوردن اسپ فرستاد و نام برد با هر چند تفحص و تجسس او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه چشم بهار خان
بر یوسف افتاد و او را بقیعش شکنجه اقرار نمود و در جای که بیاد کار بود نشان نمود و بهار خان میخواست که
زنده بدست آورد شاهبار خان بسنگ و سستی تن او را از پا درآورد و سر از تن جدا ساخت و در وقتی که موکب منصور
بکوتل بهره رسیده بود سر او را در پیش سم ستوران عساکر اقبال انداختند و اینکه بر زبان
قضا بر جهان گذشته بود که هبوط کوکب طالع این ولدالزنا و طلوع ستاره سهیل تقارن بیکدیگر داشته
مطابق افتاد و بمجرد برآمدن ستاره یمانی آن بدانجه فرو شد و غیب دانی حضرت خاقانی مظهر فیوضات
ربانی بر دور و نزدیک پرتو افکند بالجمله چون در بیهره مژده فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده والا تبار را
بر سر اردو و اعراق گذاشته خود بعزیمت سیر کشمیر فرمودند و بر زبان گوهر بار گذشت که در مرتبه اول تماشای
بهار کرده بودم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود و روز دیگر از کوتل بهره گذشته فرود آمدند اگر چه ابرها
سیر برف نشان میدادند و غباری بر دامن عزیمت آن حضرت ننشست و با چندی از مخصوصان
بساط عزت کوچ بر کوچ متوجه شدند چون کیر لوه لب آب معبر رایات منصور گردید پاهای اسب آن شهسوار
عرصه جهانستانی از جای رفت و بچستی و چابکی خود را بر زمین کشیدند روز دیگر از کوتل سر بنجال عبور فرمودند

و در آنجا مقیم

و در ساعت مسعود و زمان محمود بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه شیخ فرید و دیگر
بندهای جانب به بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و بانواع نوازش و اقسام مرحمت سر
بلندی یافتند و در اثنای راه درخت چناری بنظر درآمد که تنه او را با امتداد شهور و سنین کاواک شده بود
بحکم اشرف سی و چهار کس درون آن جای گرفتند و تخمین که دو سوار هم توانند درآمد بالجمله چون موکب
کیهان شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود اکثری از مفسدان خود گرفته اسیر کمند مکافات کیفر دیده
بیاسا رسیدند و بعضی از عاقل پیشگی که در لباس قلندران چار ضرب زده خود را بجانب دکن انداخت
و جمعی که از دوربینی و خیراندیشی صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش خسروانه فرق عزت برافراختند
اگرچه اکثری از رعایا و اهل کشمیر بوفور توهم و هراس وطن مالوف خود را گذاشته بشعاب جبال و
زوایای مختفی پناه برده بودند لیکن چون جرم بخشی و عذرپذیری آن حضرت بلند آوازه شد توب توب و جوق جوق
سر خجالت و روی شرمساری پیش افکنده فرق سجود نیازمندی بر آستان نهادند و خاقان وافر الاحسان زلات
جرایم آنها را بزلال عفو شست شو بخشید و در بهدت که گلشن همیشه بهار کشمیر مظلال رایات جلال
محسود بهشت برین بود همواره بشکار مرغابی و اقسام شکار که مخصوص آن دیار است توجه میفرمودند
و بمقارن آن احوال جشن وزن انعقاد یافت و عالمی از سحاب سحاب مکرمت سیراب امید گردیدند
بعد از فراغ جشن وزن بسیر زعفران زار زمرد بساط آراسته زعفران بنفش رنگست و از میان آن
سر کشیده اگرچه برگ و بته از دور و نزدیک بغایت خوش آینده است آنکه پانپور نام موضعیست
در کشمیر که زعفران زار مخصوص آنجاست و در زمین دیگر چنانچه باید نمیشود و هم درین ایام حکم چراغان شد
و کشتیها را فانوسها و چراغها آراسته بر روی آب روان ساختند و در آن شب خجسته آتشکی آرائی
یافت که روز از آتش رشک آن سوخت و پیش ازین خواجه شمس الدین دیوان را بجهت ضبط کشمیر و تعیین
خالصات از لاهور طلب فرمودند درین تاریخ بسعادت زمین بوس مفتخر گشت و در جنب حجر
کشمیر زین خان کوکلتاش بصوب افغانستان دستوری یافته بود که اگر احتیاج افتد از آن

راه با سپاه شایسته خود را اعلام خدمت پناه ساخت قضا را پیش از رسیدن او آوازهٔ فتح کشمیر رسید و میرزا

فیروزی گرفت و آن رکن السلطنت با استیصال مفسدان باریکی محمد و اغتشار شورش برانگیخته بود زود کمر همت بست

و در اندک فرصت ولایت سواد و بجور و کمین گاه تاریکیان را پامال افواج قاهره ساخته

بسیاری از ایشان را در قید قتل و اسیر گردانید متوجه شدن آن حضرت بسیر زین لنکا و مرحمت نمودن

ولایت کشمیر بمیرزا یوسف خان چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق مهم کشمیر و ییلاقهای آن عرصه دلپذیر وا پرداخت

بالتماس شاهزاده ولی عهد و ارشد اعظم اقسام شاه سلیم ولایت کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف خان

مرحمت فرمودند و مقرر شد که خود بدولت و اقبال با چندی از مخصوصان و منظوران بساط قرب سیر

زین لنکا فرموده از راه پاره موله عنان معاودت معطوف دارند و سپاه ظفر پناه فوج فوج از راههای

دیگر بشتابند در زین لنکا عمارتیست در میان کول الر سلطان زین العابدین آن را بنا نهاده عرض و طول

آن صد و نود و نه ذرع مربع ارتفاع آن هشتاد و دو ذرع بر فراز آن قصرهای دلنشین ساخته و این

عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس یافته و دریای بهت از میان آن بصد جوش و خروش

میگذرد و توسعه آن بحدیست که اطراف آن مرئی و محسوس نمیگردد و از شورش باد و طلاطم امواج و ارتفاع

موج عبور کشتی بصعوبت میسر است و از غرایب آنکه روزی حضرت خاقانی بتماشای آن توجه فرمودند

بر خلاف معهود دریا در نهایت آرامگی و تسکین بود و روز دیگر بپاره موله منزل و از آنجا کوچ بر کوچ تا

رهتاس تشریف بردند در این راه از اشتداد برف و باران بر بادهای هندی حال بسختی گذشت لیکن

چون روی بهندوستان داشتند و بجناح استعجال طی مسافت میکردند دل بای ندادند مراجعت نمودن

خان اعظم باحمدآباد از مهمات جوناگده و سوانح دیگر چون خان اعظم در آن یورش بتسخیر قلعه جوناگده همت گماشت

برداخت و بجهت امتداد سفر صعوبت کشید باحمدآباد مراجعت نمود و امرای تاک جندی در تسویل

خویش سر آسوده و مرتبه دیگر افواج ترتیب داده روی همت بانجام آن خدمت نهاد و لشکر جاه

و جلال و غازی ملک و حسن آمده دیدند و بندر گوکه و منگلور و سومنات و غیره با شاهزاده بندر نانی

جکر آرا

جنگ بدست افتاد و به تسخیر قلعه جوباکده که بنابر امین خان غوری داشتند شتافت و اطراف آن را مورچلها
استحکام داده پای عزیمت افشرده و نورنگ خان را با فوجی بر سر طایفه کاتهی که از روی قلعه با متمردان ادبار
میرسید بعضی قبض نمود و فصار آتش در قلعه افتاد و بسیاری از اسباب قلعه داری و آذوق بسوخت و منعه بدرا
هر روز صد توپ یکمنی و نیم منی سر میدادند و اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک بقلعه واقعست سرکوب ساخته
توپی بر فراز آن بردند و درون قلعه را مجرا گرفته شورش عظیم در مخاذیل انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ
شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین خان و پسران دولتخان و خان محمد که وکیل السلطنه بود و
حبشی و ملک و بهمن و لونیه کاتهی و ملک محمد افضل و غیره پانجاه کس عمده نزد خان اعظم آمده ملازمت
نمودند و آن رکن السلطنه هر کدام را از خورستگی با سب و خلعت و منصب و جاگیر خوشنود ساخت و مجدداً ملکی
که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه جوباکده تسخیر درآمده و زمین داران آن ممالک غاشیه اطاعت
بر دوش گرفتند خان اعظم همگی همت بجست و جوی مظفر و بدست آوردن او گماشت درین وقت خبر
رسیدن که شاره سوخته بر میدار ولایت دوارکه که بتخانه دوارکا انجاست پناه برده لاجرم نورنگ خان و گوجر خان
و نظام الدین بخشی و انور پسر خود را با فوجی شایسته بدان صوب فرستاد و مجاهدان عرصه فیروزی بدوارکا رسیده آن
بتخانه را که یکی از معابدان بزرگ کفارست بجنگ و ستیز دار الاسلام ساختند و جمعی را در انجا گذاشته
بیشتر فرستادند و آن کافر ازین یورش آگاهی یافته مظفر را با اهل و عیال او بکشتی نشانده
بجزیره که بنهایت استحکام داشت فرستاده بود و چون جنگ سخت کرد ازین او شتافت بهادران تیز جلو
گرم و چستیان باو رسیدند و آن خونگرفته سر اسباب داد و چون زمین سکست و بخت یار داشت و سواره
تا حصن متعذر بود پیاده شده با غنیم درآویختند و تا وقت شام آتش قتال زبانه میکشید و بهادران
جانفشان داد کارزار میدادند تا گاه تیری از شست قضا بر مقتل آن باطل مدبر رسید و جان بمالکان جهنم سپرد
و بسیاری از آن سپاه بختان بر خاک هلاک افتادند مظفر بحال تباه ازین عنوانها با متعارف خود در البولایت کچه ساختند
در پناه بهارا زمیندار انجا جزید خان اعظم در جونه گده ازین خبر آگاهی یافته عبدالله پسر خود را با فوجی بدانجا تعین نمود

جام از غایت احتیاط و خودداری با فرزندان و اقربا در میان راه بعبدالله آمده بهویت و باظهار دولتخواهی
ارکان عهد و پیمان را استحکام بخشید و زمیندار کچه سبز و کلاه فرستاده بعجز و ملایمت پیش آمد و قرار داد که دستور او را
بخدمت فرستند خان اعظم بحرف او التفات ننموده در جواب نمود که اگر باظهار دولتخواهی و نیکو بندگی
ثابت قدمی مظفر را باولیای دولت آن کوتاه اندیش خواست که بجنگلهای زمیندارانه زور بخشد بگذراند
خان اعظم برسر آمد که محال متعلقه او را انجام داده فوجی بکومک او مقرر دارد ازین تدبیر ابن سمت او از اقدام
بذیرفت و از روی اضطرار معنا فرستاد که اگر پرگنه موربی را که از قدیم داخل ملک من بوده بجلدوی
این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان اعظم بطلب خاطر راضی شد و جمعی را از فوج متعلقه بجهت
گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد او ایشان را بجای که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وانمود که بهاره بدیدن
تو می آید مظفر نیز باستقبال برآمد و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصه اقبال از اطراف هجوم آورده او را مقید
ساختند و شبانه عطف عنان نموده بر جناح استعجال شتافتند وقت بامداد به بهانه وضو ساختن فرود آمد
و در پناه درختی رفت که دست یابد رساند و استره که درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود راند تا واقف
شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم سر او را مصحوب خواجه نظام الدین احمد بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت
درینولا خاقان ممالک ستان خواجه شمس الدین را بحراست کنار آب اتک مقرر داشته عنان توسن اقبال بدار السلطنه
لاهور معطوف فرمود و در ساعت مسعود و زمان محمود مصر جامع لاهور بورود موکب کیهان شکوه رونق آسمانی یافت
سربلند ساختن پسر بهادر پسر راجه رامچند بخطاب راجگی چون بعرض رسید که راجه رامچند حاکم بتهه نقد هستی بسپرد پسر بهادر
پسر او را که بسعادت خدمت حضور اختصاص داشت بخطاب راجگی و حکومت آن ملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند
و متقارن آنحال خواجه سلیمان بخشی گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسیده دولت آستان
بوسی دریافت و چون درین ایام راجهای کوهستان شمالی سرکشی پیش گرفته از رسوم خراج و پیشکش دست کشیده بودند
و به التماس قلیج خان سیف الله پسر او با قاضی حسن بدان صوب تعیین شدند و بعد از آن دیو راجه رامچند و جمیع زمینداران
آمده دیدند و او باستشفاع زین خان کوکلتاش روی نیاز بقدمبوسی آستان نهاده از گران بار تقصیر نجات یافت

و از سوانح فرستادن راجه مان سنگه لشکر فیروزی اثر بتادیب رام چند راجه زمیندار اوندیه چون ولایت
اوندیه در قلمرو خاقان ممالک ستان افزود راجه رام چند که از زمینداران معتبر آن دیار است پسر خود را نزد
راجه مان سنگه فرستاد و راجه با مدارای پسر او خورسند شده و انعام گذرانیده آن محصوب نشسته بدیده از او خطا بظهور رسیده
بود جرأت بر آمدن ننموده و راجه نیز حقوق خدمات او را بر طاق نسیان گذاشته تحکیک کرده پسر خود را با جمعی
از منصبداران بادشاهی بر سر او فرستاد و رام چند بقلعه خود رده تحصن جست و عساکر منصور بتاخت و تاراج محال متعلقه
او پرداخته بسیاری از قصبات و قریات معموره او را از دست فرسود و بعمارت ساختند چندین قلعه را مفتوح گردانیدند
و چون واقع از عرایض دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید ظهور این معنی بر خاطر حقیقت شناس آنحضرت مستحسن نیفتاد
براجه فرمان اعتراض آمیز شرف صدور یافت و راجه بحکم عالی حکم که را بار گردانید و رام چند از زمین عاطفت
کبری سر بخجالت و ندامت پیش افگنده نزد راجه آمد و مقارن این حال خواجه سلیمان و خواجه عثمان بنقض عهد و پیمان
نموده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان
و حبیب خان بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه جلیفه اباد را جاگیر انها مقرر فرمود بهمراهی طاهر خان و خواجه باقر
انصاری رخصت آن حدود نمود و بار از بوتاهی که بخاطر رسانیدند ترک آن قرار داد فرموده افغانان را نزد خود
طلب داشت و انها را ازین طلب بیجا و تلون مزاج بیم و هراس افزود در میان راه شیخ پسر خواجه باقر انصاری
که بجاگیر خود میرفت ریخته اموال و اشیا و فیلی چند که همراه داشت تاراج کرده بجانب ستالکانت رفتند
و باقر زخمی شد و راجه از ظهور این سانحه همت گماشته پسر خود را با فوجی بتعاقب فرستاد و چون افغانان بسرعت راه
نوردیده بخواستند رسید و افغانان به بسته رفتند و جاندرای راجه بسته بر ... در مقام گرفتن ایشان شد
و بحسب نوشته خود را اسیر دست فنا گردید و شیخ این ماجرا آنکه جاندرای افغانان را بمهمانی طلبیدند و
دلاور و سلیمان بخانه او رفتند قضا را بجهت ضروری دلاور از مجلس برخاست بحجره در حاشیه کافران
هجوم آورده او را دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر کشنده از مجلس بر آمد بهر طرف
رومی نهاد و مردم کوچه میداند سه کس را در انجا کشت و همچنین طور زده و کوفته خود را اندر وارده رسانید از قلعه

برآمد جنیدی از همراهان او اسب رانده سوار ساخته جانداری را بتعاقب او شتافت و عثمان ازین
غدر خبر یافته از برابر آمد سلیمان که رفیق دلاور و برآمدن خود را با او گفت از هر دو جانب شمشیرها کشیده
بقصد جانداری متوجه شدند جنگ سخت شد چون اکثر نوکران امیر میداد از طایفه افغان بودند
جلو ریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند و جانداری در پنجا بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست
آورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه انهارا مردم خود تصور نموده راه دادند و بعد از در آمدن افغانان چاره نماند
و این روش آنها غلبه و تسلط ظاهر ساختند و یکچندی در آنحدود بسر بردند تا آنکه عیسی خان زمیندار بهاتی افسون
و افسانه آنهارا اثر نمود طلبیداشت و چون ازینجانب با راجه مانسنگه نقض عهد و پیمان نموده طریق طریق
خلاف سپرده بودند چاره بجز رفیق نبود تا که به عیسی خان پناه برده روزی چند از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ
ماندند و از اعظم وقایع جشن طوی شاهزاده ولی عهد وارث تاج و افسر شاهزاده سلطان سلیم با دختر
ابراهیم حسین میرزا که والده ماجده اش دختر میرزا کامران است خاقان ممالک ستان آل بهین
بالوی اقبال راستینه این نسبت داشته در ساعت مسعود و زمان محمود جشن عالی ترتیب داده شاهزاده
ولی عهد ازدواج بستند آغاز سال سی و هشتم از جلوس حضرت جهانبانی گیتی ستانی شب یکشنبه هفدهم
جمادی الآخر هزار و یک هجری بعد از انقضای سه ساعت و پنجاه دقیقه نور افروز جهان صورت و معنی یعنی
آفتاب عالمتاب به برج حمل تحویل فرمود و سال سی و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بدولت و اقبال
آغاز شد و در ایام جشن نوروزی خانخانان سپه سالار میرزا جانی حاکم تته را بدرگاه سپهر غبار آورده سعادت
آستانبوس دریافت و خاقان ستوده خصال برقرار مسند اقبال تکیه زده میرزا جانی را از خجلت بار فرمود
و آن سعادتمند بلوازم کورنش و تسلیم مراسم زمین بوس و تعظیم مبادرت جسته مشمول مراحم بیکران گردید
و او پسر پاینده محمد بن میرزا باقی بن میرزا عیسی است که بچند نسبت مستقل بیک ترخان میرسد چون ایکو تمر
بن مستقل بیک در جنگ تقتمش خان جان نثار شد حضرت صاحبقرانی با وجود صغر سن او را منصب پدر

و بپایه خانی

و پایهٔ ترخانی برافراختند و او بچهار نسبت بارغون خان بن اباغا خان بن هلاکو بن تولی خان
بن چنگیز خان میرسد چون در ماوراء النهر شورش پدید آمد الوس ارغون یورت خود را گذاشته به
خراسان آمدند میر ذوالنون بیک ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا بغایت معزز و محترم بود
قندهار و سیستان و زمین داور به تیول او مقرر بود در زمانی که بدیع الزمان میرزا از پدر عالیقدر روی سعادت
برتافت میر ذوالنون با او موافقت نمود و دختر خود را در حبالهٔ عقد او در آورد و بعد از شنقار شدن
سلطان حسین میرزا میر ذوالنون در جنگ شیبک خان که با فرزندان سلطان حسین میرزا کرد نقد
حیات سپرد و شاه بیگ پسر او قندهار را استحکام داد حضرت فردوس مکانی از کابل بقندهار شتافتند
او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آن حضرت ناصر میرزا را در قندهار گذاشته بکابل
معاودت نمودند مقیم برادر شاه بیگ نزد شیبک خان رفته او را بسر قندهار آورد و ناصر میرزا
بیجنگ قندهار را گذاشته بکابل شتافت و شاه بیگ فرصت یافته بقندهار در آمد و چون
شیبک خان در جنگ شاه اسمعیل بقتل رسید شاه بیگ بطلب شاه اسمعیل بهری رفت و شاه
او را محبوس فرمود سنبل نام غلام شاه بیگ از فرط جلادت با چهل جوان ارغون عهد و پیمان بسته بقصد
خلاص ساختن او بهری شتافت و در آنجا خود را سوداگر وا نموده دکانی چند ترتیب داد و شبها خود را
به بهانه نزد زندانبانان رسانیده ازو خبر میگرفت شاه بیگ جمعی از زندانبانان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت نشست
و سنبل چند سر اسپ چابک کرده بدست آورد و نعل وارگون بسته مهیا کرده با آنکه شبی محافظان زندان را
دارو بیهوشی داده شاه بیگ را برآورد و بقندهار رسانیدند و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی به تسخیر قندهار
متوجه شدند و او قدرت جنگ صف در خود نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره امتداد یافت از آنجا
بعهد و قول برآمده بجانب شال رفت و از آنجا بسیهوان آمده الملک را از جام و بعد از فوت شدن جام
در زمان پسر او جام فیروز تمام ولایت سند را بحیز تسخیر و حیطهٔ تصرف در آورد و بعد از آن ملتان را از طایفه
لنگاه گرفت و چون شاه بیگ ودیعت حیات سپرد میرزا شاه حسین پسر او جانشین شد و حضرت

جنت آشیانی در اقلیم غربت و ناکامی بسر وقت او رسیدند و ان کم فرصت خونخوار ناسپاس سخت بد پیش
آمد چنانچه در اوراق سبق سمت ذکر یافته مجملا در اواخر حال از بدسلوکی و خودرائی او ارغونیان آنچه رسیدند
و در زمانی که میرزا شاه حسین بجانب بهکر می آمد ارغونیان میرزا عیسی را که در سوالف ایام سرای الوس
اجداد او و داشتند تتته را مضبوط ساختند و میرزا شاه حسین از ظهور این واقعه به بهکر نارسیده عنان معاودت
معطوف داشت و با سلطان محمود خان که کوکلتاش او بود حکومت داشت بجانب تتته شتافت
و مدت شش ماه از جانبین جنگ و ستیز بود آخر بحکم و تدبیر سلطان محمود حرف آشتی در میان آورد
و ملک به پنج حصه قرار یافت سه حصه بخش از میرزا عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه
حسین بعد حیات سپرد تمامی آن ملک بتصرف میرزا عیسی در آمد و بعد از فوت میرزا عیسی میرزا
باقی بر مسند حکومت نشست قضارا سودای بر مزاج او استیلا یافت و شبی قبضه شمشیر را بگوشه دیواری
گذاشته سر شمشیر را بر شکم خود نهاد و جان داد آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده نیز
خالی از جنون و ما خولیای نبود خود در گوشه بسر میبرد و حل و عقد امور ملک اختیار میرزا جانی بود تکمیل
بینش این دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا
جانی سعادت زمین بوس با صفه اخلاص نورانی ساخت خاقان گیتی الاحسان او را بمنصب سه هزاری
برافراخت و ولایت تتته به تیول او مرحمت شد و بندر را بخالصه ضبط فرمودند و بانواع مراحم و عواطف
که در مخیله او نگذشته بود کامدل برگرفت و از اعاظم وقایع رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
بزیارت خانه مبارک و تفصیل این اجمال آنکه باوجود حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال
که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرفراز ساخته از جمیع امرای عالی مرتبت و ارکان دولت
عزیزتر و گرامی تر میدیدند او از آشوب مزاج و خودرائی متوهمانه بتوهمات دور از کار خود را آزرده میدانست
و بر خلاف توقع و خواهش سلوک مینمود و مع ذلک آن حضرت از کمال بردباری و وسعت

حوصله عنایات

چه صله مراعات حقوق والده ماجده اش فرموده بر وظایف والطاف واعطاف می افزودند
وچون میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب وملت با شیخ ابو الفضل خصومت غلیظ داشت اکثر احیانا
امری خلاف مقصد او بظهور میرسید واز شوایب مداهنتی وبدگویی شیخ دانسته اظهار
آشفتگی وآزردگی مینمود در بیولا که فتح جونا گده کرده ومظفر را آواره دشت نیستی گردانید تا
کنار دریای شور به تیغ او صاف شد فرمان عاطفت امیز بطلب او شرف صدور یافت واو
باوجود چنین فتحی از فرط واهمه فرار آمدن بخود نتوانست داد وعزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته
نخست نورنگ خان وکوچک خان وخواجه اشرف وجمعی از امرای بادشاهی را که همراه او بودند
رخصت جاگیر فرمودند انگاه بحکام بنادر نوشتجات فرستاد که سوداگران از آمد وشد بندر دیو
مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را بتنگ آورده قول بگیرد وبجام وبهارا که دو زمینداران معتبر آن
ملک اند چنان وا نمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم وچون به پتن وسومنات
رسید میر عبد الرزاق بخشی وسید بایزید را محبوس ساخت که مبادا از ینها فتنه سر زند وباشنایان
عهد وقول نموده او را از رفتن باز دارند درین وقت قولنامه فرنگیان رسید واز بندر بلادل بر جهاز الهی
که ساخته او بود سوار شد پسران خود را خورم وانور وعبد الرسول وعبد اللطیف ومرتضی قلی وعبد القوی
ودختران با مادران انها وسایر اهل خدم بکشتی در آورد واز ملازمان صد کس متجاوز همراه گرفت و
از نقد وجنس آنچه قابل برداشتن بود بجهاز برد بجملا آن عالی فطرت بلند همت پا بر اسباب ریاست
زده ترک لوازم دولت وامارت نموده مجردانه قدم همت در شاهراه توفیق نهاد وروزی که
بکشتی می نشست در کنار آب تمام لشکر وحشم بچشم عبرت می نگریست وچنین عزیمت را
کره الود تفرقه نمی ساخت وهم در انروز عبد الرزاق معموری را از قید بر آورده عذر خواست وچون
این خبر بعرض اشرف رسید وبر خاطر حقیقت شناس سخت گران آمد وبر زبان الهام بیان
گذشت که ما عزیز را بحدی دوست میداشتیم که اگر او قصد ما کردی اینقدر ضبط خود مینمودیم
که اول او چشم اندازد بعد از ان ما دست بکار بریم افسوس که آن کم فرصت قدر عاطفت ما نشناخته

روی بوادی غربت نهاد امید که بمنتهی مقاصد خود کامروا شده بخیر و خوبی مراجعت نماید
والده ماجده جهان اعظم از غم مفارقت فرزند بجان پیوند بعد از یک هفته بعوی که قالب تهی ساخت و خاقان ستوده
خصال بازماندهای او را بعواطف خسروانه نوازش فرموده شمس الدین حسن پسر کلان او را که از مبادی
عمر در خدمت آنحضرت تربیت یافته بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند و شادمان پسر دیگر را بمنصب بالصدی
و ملک گجرات به تیول شاهزاده مراد مرحمت شد که از مالوه به احمدآباد شتابد و درین تاریخ شیخ فیضی
که نزد برهان الملک دکنی رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت آستانبوس دریافت و هم درین
ایام زین خان کوکلتاش باستیصال افغانان بر بار بگی روی همت نهاد و قاسم خان را در جلاله باد با فوج
گذاشته خود با آصف خان و تخته بیگ و خواجه شمس الدین و سعید خان گکهر بکوهستان در آمد و مجاهدان عرصه
فیروزی تردداتِ شایسته تا سرحد کافران که متصل بولایت کاشغر است راندند و وحدت علی خویش
جلاله که سرگروه تاریکیان بود قلعه کسال را مستحکم ساخته و بهادران جانفشان از اطراف هجوم آورده
به نیروی همت آن قلعه را مفتوح ساخت و قریب چهارصد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ
گردیدند و تخمیناً هفت هزار کس اسیر کمند تقدیر شدند از غازیان لشکر اسلام معدودی شربت خوشگوار
چشیدند و تا سرحد کاشغر پامال ستوران عساکر اقبال گشت و وحدت علی را چاره بجز آمدن
و دیدن نماند و دیگر سران یوسف زئی طناب در گردن انداخته زینهار خواستند و زین خان کوکلتاش
خاطر از ضبط آن حدود دیده راجعه روی امید بدرگاه فلک اساس نهاد و آصف خان و خواجه شمس الدین همراهی
او سعادت زمین بوس دریافتند و بانواع نوازش و مراحم فرق عزت برافراختند و مقارن
آنحال صد و بیست و هفت فیل که راجه مالسنگه از غنایم فتح اودیسه بمصحوب سکت سنگ تواجی بدرگاه والا
فرستاده بود بنظر اشرف گذشت و دیگر هم مولانا میر که نزد قطب الملک حاکم گولکنده فرستاده بود با ایلچی او
آمده دولت کورنش دریافت و عرضداشت او را با پیشکشهای که بدرگاه ارسال داشته
بود بنظر همایون در آورد و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده عالیقدر انعقاد یافت و شاه
زاده خانم را که بخت تیس صبیه آنحضرت است بمظفر حسین میرزای پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند
و شاهزاده شکر نثار بیگم را بمیر با شاهرخ عقد از دواج بستند و در خلال آنحال دختر راجه علیخان

را بدرگاه

راکه بدرگاه فرستاده بود بحرم سرای شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم در
آوردند و بعد از فراغ این جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنج هزاری سرفراز ساخته بحکومت
مالوه رخصت فرمودند و شهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند دیگر پسر کهتر سلطان
حسین میرزا خلف بهرام میرزا چون سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه جم و
ممالک ستان رخش حیات بفسحت سرای ملک بقا تاخت او را چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا
رستم میرزا ابوسعید میرزا سنجر میرزا مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد و
رستم میرزا با دو برادر زمین داور و آن حدود را بقبض ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت
و مخاصمت کشید و در عرصه مبارزت رستم میرزا غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده
در قندهار تحصن جست و آخر بصواب دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند و بعد از یکچندی باز اهل
غرض و ارباب فساد از طرفین غبار فتنه برانگیختند و مظفر حسین میرزا بر سر رستم میرزا لشکر کشیده و جنگ سخت
در پیوست و دفع دیگر مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده بقندهار عطف عنان نمود و دو نوبت
برادران با یکدیگر در آویختند و روزگار بنا امنی میگذرانیدند تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار برافراشت
و زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم برهنمونی سعادت و استشعار اقبال عریضه اخلاص بدرگاه
سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستانبوس نمود و خاقان کشور الاحسان فرمان استمالت
مصحوب میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران راه قندهار حکم فرمودند که مقدم میرزا را
گرامی شمرده در لوازم خدمتکاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن
میرزا بقلمرو پادشاهی رسید قرا بیک و حکیم عین الملک و بختیار بیک باستقبال رخصت یافتند و از
پی ایشان شریف خان و شاه بیک و آصفخان را اشارت شد و روزی که بدار الخلافت لاهور
داخل شد خان خانان و زین خان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافته و آن سلاله دودمان سیادت و
ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام سعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و سنجر میرزا برادر

خورد او با چهار پسرش مراد میرزا و میرزا شاهرخ میرزا حسن میرزا ابراهیم میرزا به سجود قدسی آستان
فرق عزت برافراختند و با انواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سر بلندی یافتند و میرزا رستم
و میرزا بمنصب پنجهزاری خلعت امتیاز پوشید و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت
قندهار محصول داشت به تیول میرزا مقرر شد و از غرایب وقایع که درین اوان سمت ظهور یافت آنست
هنگام شام که بتشخیص چهره آشنا و بیگانه کم شدی دیوانه سری از استیلای مستی تا جنون خود
را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت و در آن تیرگی شاه زاده دانیال حاضر بود
از مشاهده این حال بحیرت در شد و بپای مردی همت او را حسبت در بر گرفته بر زمین زد و شورش
غریب در شبستان دولت افتاد و از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند چون تاریک بود شاه
زاده را نشناخته بیاد چوب و خشت گرفتند درین وقت حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند
و غافل ازین که شاهزاده او را زیر کرده بقصد زخم تیغ برافراختند شاهزاده فریاد بر آورد که من او را
در زیر گرفته ام مبادا زخم بر من رسد بدین وسیله تیغ محفوظ ماند و هم درین ایام شاهزاده دانیال را با صبیه قلیچ خان
عقد ازدواج بستند و بغایت جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنه جهت بادشاهانه سامان نمود تا این
نسبت فرق عزت برافراخت و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپه سالار به تسخیر دکن و تفصیل این
اجمال آنکه حکم شده بود که چون شاهزاده مراد از راه گجرات متوجه تسخیر ولایت دکن شود بخاطر قدسی مظاهر
چنان پرتو افکند که شاهزاده دانیال از راه مالوه با تمکنات درآید و بنابرین شاهزاده والا گهر
بآیین خدمت دستوری یافت و خان خانان و رای رایسنگه و بسیاری از امرای عظام در خدمت
شاهزاده رخصت شدند و شاهرخ میرزا و شهباز و سایر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد که چون
شاهزاده بآنجا رسد نطاق خدمت بر میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد از آن که
شاهزاده را رخصت فرموده بخاطر الهام مآثر چنان صواب نمود که هرگاه شاهزاده والانژاد
مراد پیشتر به آن خدمت دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال باعث آزردگی خاطر او شود

و خاطر میرزا

چنانچه شرط موافقت است با یکدیگر سلوک بکنند و فیمابین غبار نفاق و کلفت مرتفع گردد
و مقصودی که پیش نهاد همت جهانگشا شده روزی حسد عدو بوی افتد لاجرم بتقبیح خان حکم شد که
شاهزاده را بار گردانیده بملازمت آورد و خانخانان را بعواطف گوناگون سرفراز ساخته رخصت
فرمودند که در ملازمت شاهزاده مراد متوجه تسخیر دکن شود و از غرایب اتفاقات آنکه درین دو روز عرضداشت
شاهزاده مراد بپایه سریر سلیمانی رسید که خبر استماع افتاده که شاهزاده دانیال بآیین خدمت دستوری
یافته و باعث این بی التفاتی ظاهر نیست اگر از بنده چه کوتاهی واقع شده که او را باین خدمت تعین مقرر یافته
و در جواب عرضداشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر او فتح آن عزیمت نموده خانخانان را
با دیگر امرا بکومک او فرستادیم باید که تا رسیدن سپه سالار لشکرها، فراهم آورده آماده و مهیا باشد
که چون او بآنجا رسد بی شایبه توقف و انتظار متوجه مقصد گردد و بهمدرین میرزا یوسفخان بکشمیر رخصت
یافت و رای بیرداس را به تسخیر قلعه باندهو که از اعظم قلاع هندوستانست تعین فرمودند و از
نیروی تدبیر و شجاعت در اندک فرصتی آن قلعه را مفتوح گردانید چنانچه تفصیل آن در جای خود مرقوم
کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی در شوال، ابو سعید میرزای برادر رستم که در قندهار مانده بود روی امید
بدرگاه سلاطین پناه نهاده سعادت زمین بوس دریافت و تفقدات گوناگون فرق عزت او برافراخت
و از سوانح آمدن راجه مانسنگه از بنگاله چون آن رکن السلطنه از تسخیر اوڈیسه و ضبط ولایت بنگاله خاطر
واپرداخت بحکم اشرف متوجه درگاه شد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک آساس ناصیه دولت
نورانی ساخت و جمعی از زمینداران ملک اوڈیسه افغانان عمده را که همراه آورده بود بسعادت کورنش
سرفراز فرمود و مقارن الحال اسمعیلقلیخان از گجرات آمده بار یافت و میرزا یوسفخان که بکشمیر رفته
بود خاطر از انتظام مهام آنجا مطمئن ساخته بتقبیل آستان بار گردید

آغاز سال سی و نهم از جلوس ابد قرین حضرت جهانبانی

شب دوشنبه بیست و ششم جمادی الاخر هزار و دو هجری آفتاب
جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال سی و نهم از مبدا جلوس ابد قرین بمبارکی
آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را آیین بستند و تا روز شرف هر روز جشنی تازه ترتیب یافت

وامرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد عشرت و نشاط دادند و هر کدام درخور شایستگی خویش
باضافهٔ منصب و جاگیر کام دل برگرفتند و درین جشن نوروزی شاهزاده ولی عهد هزار سوار مرحمت شد
پنجهزار از الوس راجپوت وغیره که در صوبه بنگاله جاگیر داشتند و چهار هزار از امرای حضور و هزار احدی
و سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده عالمیان را که از همشیره راجه مانسنگه بوجود آمده با وجود خردسالی منصب
پنجهزاری سرفراز ساخته ولایت اودیسه را بتیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان
را بدلخواه مقرر داشته راجه مانسنگه را باتالیقی و تمشیت مهمات سرکار آن نوباوهٔ گلشن
خلافت اختصاص بخشیدند و هم درین تاریخ ولایت بهار بسعید خان مکرمت شد و میرزا
رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزای پسر مظفر
حسین میرزا بقدسی آستان چون رستم میرزا بعواطف بیکران فرق عزت برافراخت و از آنچه در مخیلهٔ
او حضور نکرده بود از منصب و جاگیر و سایر اسباب سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته از آتش
اوزبکیه و همسایگی آن طایفهٔ بیباک دربستش در اضطراب بود التجا آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین
پناه و تربیت یافتن او شنیده مضطرب و متوهم گردیده و چاره کار درین دانست که روی امید باین
آستان که مرجع سلاطین جهانست آورده از آسیب روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم والدهٔ خود
خود را با بهرام میرزای پسر کلان خود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت
نمود و خاقان ستوده خصال مراسم بیکران ملتمس میرزا فرمود قرا بیک کرد را که از قدیم
باین سلسله رابطهٔ خدمت داشت با میرزا بیک قلیچی رخصت نمودند که میرزا بعواطف بیکران
پادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی امید بقدسی
آستان نهاده بحکم اشرف شاهنشاهی بحراست قندهار خلعت امتیاز پوشید و روز جشن ناظر
دولت بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و هم درین روز میر حیدر معمائی که از اجلهٔ
سادات عراق بفضایل و کمالات صوری و معنوی امتیاز داشت بسعادت زمینبوس

ناصیهٔ خود منور و نورانی

تاریخ

نامیه خدمت نورانی ساخت میر صنایع و بدایع شعری خصوص معما و تاریخ ید طولی داشت
و مهارت او درین فن بحدی رسیده بود که در محاورات هر چند سر زبانش میگذشت چون
حساب میکردند تاریخ سال حال میشد و از نتایج طبع او قصیده بر صفحه روزگار یادگار است
هر بیت معمایی است باسم ممدوح و هر مصرع تاریخ سال و اظهار مغمز و غریب‌تر آنکه شیخ
ابو الفیض فیضی تفسیری نوشته بی نقطه و میر حیدر سوره قل هو الله احد را تاریخ انجام آن
تصنیف یافته و هم درین ایام حکیم علی حوضی ساخت و در زیر آن حوض در ریگ کنج آن
حوض راهی بان خانه و حوض را از آب لبالب ساخته بود که یک قطره از آن آب بدرون خانه
در نیامدی و هوا مانع دخول آب شدی و هر کس خواستی که بان خانه در آید سر باب فرو بردی و از آن
در بدرون خانه در آمدی و خانه دیدی فرشها انداخته و کتابها نهاده بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی
بتماشای آن تشریف بردند و نخست بحدی از مقربان بساط عزت حکم شد که تا آن حوض در نشستند
خود بسعادت توجه فرمودند و زمانی ممتد بتماشای خوش وقت شدند و بی اغراق از بدایع روزگار بود
هم درین سال نورنگ خان که از اعظم امرا بود در گجرات رخت هستی بربست و قاسم خان میر بحر
بحکومت کابل دستوری یافت و اسمعیل قلیخان بکابلی که در وجه تیول او مقرر بود رخصت شد و
راجه مانسنگه را مجددا بایالت بنگاله بلند مرتبه ساخته بدان صوب فرستادند و خواجه ناظر دولت را
بخطاب دولت خانی عز امتیاز بخشیدند و شیرویه پسر شیر افکن بیگ بخطاب خانی سرفرازی یافت و
از سوانح شورش محمد زمان در کابل و کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او و ازان بار که میرزا
که میرزا شاهرخ از بدخشان بر آمد همواره بدخشیان فتنه سرشت بسری را بفرزندی شاهرخ میرزا شهرت داده
دستمایه شورش میساختند تا آنکه محمد زمان نامی [illegible] کردند و گروه انبوه بر گرد او فراهم آمده اعلام
فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند اگر چه یکمرتبه او را با اوزبکیه مصاف نهاده دست داده بدخشیان آثار غلبه و
قدرت ظاهر ساخته لیکن در آخر شکست فاحش بر بدخشان افتاد و در انهلاک نشان رسیت در آمد

ناگاه بجانب کابل شتافت و خواست که بهزارها توسل جسته بکومک آنها در کابل شورش اندازد
و تظاهر چنان مینمود که عزیمت درگاه دارم و باین دولت ابد طراز پناه آورده ایم هاشم پسر قاسم خان که در
کابل بود از نیمه وقوف یافته علم کشمیری و سلیم بیک واله دوست را با پانصد سوار زنبیر فرستاد که بدرقه
شده او را بکابل درآورند و خود نیز از پی شتافت در وقتی که محمد زمان از کوتل بخیر گذشته بجانب الونق
هزارجات متوجه شد لشکر کابل رسیدند بین الفریقین جنگ در پیوست اگرچه فراسیاب بهادر و جهانگیر بیک
و چندی از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند تا بتأیید اقبال بیزوال محمد زمان دستگیر شد و او را مسلسل
بکابل آوردند و مقارن الحال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل رسید و تعاقب بیگ دریافت
و از فرط مردمی نزدیک بخود جای بودن او قرار داده نظربند نگاه داشت و چنانچه باید در محافظت او احتیاط
بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بود همه را ملازم خود ساخته به تیمار حال آنها پرداخت در توقف فرمان
طلب او از درگاه رسید و مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوس مفتخر گرداند غافل
ازین که آن بد نهاد با پانصد بدخشی فتنه سرشت همداستان شده در کمین شورش و آشوب است و قرار داده اند
که قاسم خان را با هاشم نیز بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان
در مدت پنجاه سال فراهم آورده متصرف شوند بالجمله از روز معهود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاد
که خان بعد از فراغ شیلان از سر دیوان برخاسته بدرون حرم سرا تشریف برده اند که استراحت فرمایند
و ما نیز نهاده ایم اگر لمحه متوجه شوند که ببازی نرد و دیگر ملعبات مشغول شویم دور نیست هاشم در جواب نمود
که بتهیه رفتن و بسیج سفر کمر فشارم و نمیتوانم آمد و آن بدسرشت جمعی را بسر خانه هاشم تعین نمود که بهر حال کار این
بانجام رسانند و خود با چندی بقصد قاسم خان شتافت و سرزده بدرون خانه درآمد و آن سگ بی باک را از زخم [illegible] بسیار
تیغ سپر چون نگونسار بنهادت رسانیدند و سر او را بر نیزه کرد و خواجه عوض و ارباب خداداد و خانه چند نیل را که در آن گیر و دار پیش
بودند نیز بقتل رسانیدند و شورش عظیمی در قلعه افتاد و هاشم ازین غوغا سراسیمه بتفحص برآمد پیش از آنکه بر حقیقت
حال اطلاع یابد کسان را فرستاد که دروازه‌های قلعه را مضبوط ببندند و چون از این عجلت وقوف یافت در ساعت

سوار شده بجانب ارک شتافت و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه منزل داشتند
با او پیوستند و جمعی از بدبختان که بکشتن هاشم می آمدند چون بدر قلعه رسیدند راه مداخل مسدود یافتند
و هر چند سر بر سنگ زدند نتیجه بران مترتب نشد و بستن دروازهای قلعه از تاییدات غیبی بود و الا کار
بدشواری میکشید بالجمله هاشم در ارک نشسته بدرون درآمد و اهل فساد بر بامهای خانه برآمده
بسنگ و خشت و تیر و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم بقتل رسیدند و بسیاری بدیوارها
برشده خود را بدرون حویلی انداختند و جمعی از جوانمردان [?] که قدم جرات پیش نهادند بر خاک هلاک
افتادند بقیة السیف بخانه درآمده در از درون قلعه محکم بستند و هاشم فرمود که بام را شگافته آتش
در زدند و ان بخت برگشته‌ها که رمقی چند از حیاتشان باقی بود سراسیمه خود را بدرون حمام افکندند درینجا نیز
چندی بقتل رسیدند و از نیم روز تا وقت بامداد در زد و خورد گذشت در دم صبح هشتاد کس یکجا از
حمام برآمده تا نفس آخر کارزار کردند و مجموع آنها به تیغ مکافات بر خاک هلاک افتادند و آن
سر حلقه ارباب فساد نیز در ان میان بقتل رسید و جهانی از آشوب وجود فتنه سرشت او پاک شد
وقت شام بجنس [?] از آنها که درون حمام پنهان مانده بودند برآمدند که خود را بگوشه سلامت رسانند مردم
هاشم واقف شده آنها را نیز کشتند و روز دیگر بر حالشان بدبختی یافت علف تیغ انتقام ساخت
ولی اعراق [?] هاشم درین واقعه خوب چسپید و خود را چنانچه بود ظاهر ساخت بعد از کشته شدن خان
ملای با چنین غنیمی که او را الفرزندی میرزا ابراهیم [?] می پرسیده باشد چندین مصاف با او یکبه [?] کرده و دور
اکثری غالب آمده باشد و با عدم اعوان از جا برای همت بر جا دارد و با معدودی از سپاهی
و پیاده یک شبانروز متصل واحد زد و خورد نماید و کشیده تالیس [?] خدمت [illegible] پدر خود را بقتل رسانیده
و شیل [?] کابل ملکی را در چنین فتنه و حادثه نگاه دارد اندک کاری نیست بهمین خدمت امروز
در چرکه امرای عظام انتظام دارد بالجمله هاشم سران آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی
و یوسف کشمیری بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته شدن قاسم خان که یکی از

نوکران قدیم الخدمت و امرای صاحب شوکت بود بر خاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گرانبار
نمود اما از آنکه در راه اخلاص و وفا جانباز شد و فرزندش مصدر چنین خدمتی گردید و سرکار احدی را باو فرمان
استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع رخصت فرمودند که تا کشمیر را باقسام عاطفت و نوازش و دلجوی
نماید و چون قلیج خان بحکومت کابل دستوری یافته هرگاه او برسد متوجه درگاه گردد و از تغیر قلیجخان
خواجه شمس الدین خوافی بمنصب دیوانی فرق عزت برافراخت و چون نور که بتیول قلیجخان بود میرزا
یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را باحمد بیک کابلی و محمد قلی بیک افشار و حسن بیک گرد و خرم بیک
عبدالرقلی حسن علی عرب و جمیل بیک علی دانشمندی و جمعی از ایماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آن جماعت
بکشمیر رفته از قرار حاصل بنام سرکار علی السویه تقسیم نماید و زعفران زار و جانور شکاری را بخاصه
شریفه ضبط کنند و شریف خان را بحکومت غزنی که وطن مالوف او بود عمر تا درین آرزو بسر برد کامیاب
ساختند و در خلال این حال که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از صوبه گجرات بسلامت مراجعت نموده
بگجرات آمد و متوجه درگاه است درین سال بخشی الملکی سنجر بدخشی به تنبیه فسادیان راجهای کوهستان
پنجاب که بر سمت شمالی واقع است دستوری یافت و حسن بیک شیخ عمری و علی محمد اسپ و بهادر خان
قورپیکی و بسیاری از امرا بکومک مقرر شد و بیمن همت آن رکن السلطنه فتوحات روی داد
و چون آن مهم سرانجام نیافت و شیخ را بحضور طلب فرمودند و سرداری لشکر بحسن بیک
شیخ عمری بازگردید و هم درین ایام موکب اقبال بعزم شکار از دریای راوی عبور فرمود و در فور بخید در
در حوالی لاهور نشاط شکار خوشوقت شده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و درین
شکار خواجه نظام بخشی باجل طبیعی درگذشت و خالی از رشد و کاردانی نبود و در بدایت حال
مدتها بخدمت بخشیگری گجرات اختصاص داشت و از وقوف کارگذاری بسعادت خدمت
حضور و منصب بخشیگری کل مرتقی گردید و باندک در کارگذاری بسعادت خدمت خود نیک
استقلال یافت و اگر بکجهتی روزگار امان دادی ممکن که در اندک فرصت بوزارت رسیدی

و از نمونها [illegible]

و از سوانح رسیدن خان اعظم بقدمبوسی آستان چون آن رکن السلطنة بگجرات پیوست عبد الله
پسر خود را همراه گرفته جریده بادیه پیمای شوق گردید و حرم را با دیگر فرزندان گذاشت که منزل بمنزل
می آمده باشند و درین تاریخ بعز بساط بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و حضرت خاقانی از کمال
تفقد و مهربانی سر او را از زمین برداشته بی تکلف در آغوش عاطفت کشیدند انکه جیجی انکه را از حضور طلب
داشته بدیدار فرزند بجان پیوند که رشته حیاتش از غم او نزدیک بگسستن رسیده بود خاطرجمعی فرمودند
و از اثر سوز و گداز آن سعادت سرشت قطره چند اشک از چشم جهان بین آن حضرت بیرون تراوید
و درین مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از آنچه بود افزایش گرفت و منصب خاصه او پنجهزاری
و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم هشتصدی و انور ششصدی و شادمان پانصدی و
عبد الله چهارصدی و عبد اللطیف دوصدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و قرار یافت که مجموع هفتهزاری
باشند و صوبه بهار به تیول او و فرزندان مرحمت شد و در ساعت مسعود بوضع منصب وکالت فرق
عزت برافراخت و مهر اشرف اوزک او به حواله فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت بقبضه اختیار
او سپردند و مقرر شد که در هفته دو روز بر سر دیوان بنشینند و دیوان و بخشی و میر سامان و مستوفی
و سایر ارباب دخل باصلاح و صواب دید او کار کنند و در خلال این حال یادگار سلطان ایلچی شاه عباس
فرمانروای ایران رخصت معاودت یافت و اختیار الملک را با نفایس و نوادر هندوستان برسم
رسالت روانه ساختند و ابو ناصر به تحویلداری مقرر شد و مکتوبی متضمن بر نصایح و مواعظ اظهار عواطف
و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند درین تاریخ آصف خان قطبلو داکچوکی به
سه روز از کشمیر آمده جمیع آنها را باسترضای رعیت لیمی و یک خروار قرار داده به بندهای درگاه
قسمت نموده درین ایام شاهین توغون بدرگاه والا ارسال داشت و باعث ابتهاج خاطر فیاض گردید
و شیخ ابو الفیض فیضی کتاب نل دمن که در بحر لیلی و مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده بود بنظر
قدسی اثر درآورد و عرصه سخنوری را بگوناگون تحسین ابتهاجی یافت پیش ازین در زمین مخزن الاسرار

مرکز ادوار گفته بود و در وزن خسرو شیرین سلیمان و بلقیس و در برابر هفت پیکر هفت کشور در
مقابل سکندرنامه اکبرنامه بنیاد نهاد خاطر سخن سنج داشت و بی اغراق در مهر گرد اداز نل و دمن که
توفیق اتمام یافته خوب سخنی کرده و ابکار معنی را با مشاطگی الفاظ جلوه داده و اگر یک چندی عمری
فرصت بخشیدی هر پنج کتاب را شیرازه اتمام بستی و درینولا عرضه داشت خان احمد خان حاکم گیلان بدرگاه
سلاطین پناه رسید چون از شاه عباس شکست خورده بولایت روم شتافت حکام آنجا بشایستگی پیش نیامدند
بعد از زیارت خانه مبارک و سایر اماکن قدسیه در بغداد رحل اقامت افگنده راه آمدن و نه روی بودن
داشت ناگزیر عریضه مشتمل بر اظهار حوادث و نالهای روزگار در آرزوی سجود درگاه سپهر عیار تقدس آستانی
فرستاده حامل عریضه بنوازشات گوناگون سرافرازی یافت و مقرر شد که مبلغهای از نقد و جنس سامان نموده
بجهت او ارسال دارند و اگر اراده آمدن داشته باشد تواند آمد از تهیه سفر و اخراجات راه محنت نکشد و در
اواخر این سال سیوی که در حدود قندهار واقعست و طایفه افغان بینی متصرف بودند به تیغ همت سید بهاء الدین
بخاری و بختیار بیگ ترکمان و میر ابو القاسم نمکین مفتوح گردید آغاز سال چهلم

آغاز سال چهلم از مبدا جلوس حضرت خاقانی سکندر نشانی

نهم رجب هزار و سه هجری آفتاب جهانتاب بمحل حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال چهلم
از سلطنت روزافزون بمبارکی و میمنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع
صبح نشور جهان افروز باد و در مبادی این سال حسن بیگ شیخ عمری و چندی از امرا که بضبط کوهستان شمالی
پنجاب دستوری یافته بودند و راجه باسو و اکثر زمینداران بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس ناصیه
خدمت نورانی ساختند و از سوانح ارتحال برهان الملک بقدس سرای جاوید و تفصیل این اجمال آنکه چون
بیامن توجه حضرت خاقانی بحکومت موروثی رسید حقوق نوازش و تربیت آنحضرت را بر طاق نسیان گذاشته تمام
عمر گرانمایه را بلهو و رای و بی باکی مصروف داشت و افواج قاهره با انهدام اساس عمر و دولت او دستوری یافت
چنانچه در اوراق سابق نموده آمد قضا را درین ایام او را با ابن فرهاد خان که از اعاظم دولت او بود تعلق
خاطری بهم رسید و اسد خان و فرهاد خان را با فوجی بتسخیر بندر ریک و غیره که در تصرف فرنگیان بود فرستاد

که روزی چند

که روزی چند در غیبت او بکام دل بسر برد و فخر یاد خان که از حقیقت حال آگاهی یافت از فرط غیرت
و حمیت بعزم ایشان در ساخت و شکست عظیم بر دکهنیان افتاد و اسد خان دستگیر شد و گروه
انبوه بقتل رسید نفس فرصت شمرده بکامرانی نشست و از افراط میل و خواهش او ادویه حاره
بجهت تقویت باه بکار برد و گویند که نسخی سیماب کشته که بحد کمال نرسیده بود بخورد او داد
و سخت رنجور شد اطبا بمعالجه پرداختند اثر صحت نیافت و اشتداد مرض روی در تضاعف
نهاد و چون از همه دوا نا امیدی دست داد ابراهیم خان پسر بزرگ خود را جانشین گردانید
و اخلاص خان حبشی باین معنی راضی نشد و با جمعی از حبشی و دکهنی اتفاق نموده اسمعیل پسر
دوم او را که پیش از این بحکومت برداشته بودند از زندان برآورده بهانه فتنه و فساد را آتش
گرم ساخت در این وقت بیماری قادری تسکین یافته بود خود در سکپال نشسته بمدافعه و مقاتله
او شتافت و در سه کروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد و بسیاری از ارباب فساد بقتل رسیدند
و برهان الملک مظفر و منصور باحمدنگر معاودت نمود لیکن بعد از روزی چند باز بیماری او
اشتداد یافت و چون وقت ناگزیر بآخر رسیده بود رخت حیات بفسحت سرای جهان باقی کشید
و جاندبی بی خواهرش باتفاق دیگر سران آن ملک ابراهیم را جانشین ساختند و برادرش را
میل کشیدند و بعد از اندک مدتی لشکری از عادلخان بجنگ او آمد و در چهل کروهی احمدنگر
پیش راه برآنها گرفته جنگ کرد و قضا را تیری بر او رسید و نقد هستی سپرد و احمد نامی را بجای او
نشاندند در آمدن شاه بیگ خان بقندهار و رسیدن میرزا مظفر حسین میرزا چون شاه بیگ خان بقندهار پیوست مظفر
حسین میرزا فرمان قضا مثال را جز بر روی سعادت ساخته با اهل و عیال و بنه بار بهزار سوار از [illegible]
روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و شاه بیگ خان خطبه و سکه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان زینت افزود حکام بضبط و ربط قندهار و سرحدها تعیین نمود و از تاییدات اقبال روز افزون
آنکه زمین داور و ملک گرم سیر را که اوزبکان از میرزا ابرو گرفته بودند و رعایا از تظلم و بیداد آن جماعت عظیم

داشتند چون صیت وصول عساکر گیهان شکوه بدور و نزدیک رسید کلانتران آن سرزمین
هجوم آورده اورنگ خان خواجه دار را بر آوردند و در ان ولا سلطان محمد اوغلان و ننگر بردی اوزبک
که از سران آن سرحد بودند جمعیت نموده بر سرزمین داور آمدند و میرزا عوض اوزبک قلعه تیری را
بزور گرفت و جمعی را انداخت و تاراج مضافات قندهار کسل کردند و چون شاه بیگ خان از این خبر
وقوف یافت بجهت قلعه تیری شتافت و میرزا عوض قلعه استحکام داده بمبارزت روی نهاد
و بانک رفع و خوردی دستگیر شد و قلعه تیری مفتوح گردید انگاه از آب هلمند گذشته بر زمین داور
اعلام فیروزی برافراشت و غنیم تاب مقاومت نیاورده بیجنگ از گرد حصار بر خاسته شتافت
و بقلعه درعو رفت و بهادران لشکر منصور بتقاضای همت همت گماشتند و در آنجا نیز نتوانست قایم گردد
سراسیمه بجانب خراسان راه سپرد و ملک گرمسیر زمین داور که مدتها در تصرف اوزبکیه بود بنیروی
اقبال روز افزون مفتوح گردید و شاه بیگ خان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین [illegible]
از دار الخلافه رسید میرزا جانی بیگ حاکم تته و شیخ فرید بخشی بیگی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال
شتافتند و روزی که بشهر داخل میشد خان اعظم میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکه تا [illegible] پیشتر
رفتند و جانی بیگ میرزا را باین لایق سعادت زمین بوس دریافت و صد اسب عراقی با دیگر نفایس برسم
نیاز گذرانید و از جمله پیشکشهای او زهر مهره بود بر پیوسته هر گاه در ظرف آب لیمون اندازند و آن
مهره را در میان نهند از سیر و حرکت نماند و بجهت مار گزیده نسخه نافع و بحیطا و خاقان ستوده خصال میرزا
را بانواع تفقدات و اقسام تلطفات دلجوئی فرمود و بمنصب سه هزاری بلند مرتبه گردانیدند و سرکار
سنبل در وجه تیول او مرحمت شد و درین ایام موته راجه والد رای مالدیو که از اعظم راجهای ورایان
هندوستان امرای معتبر این بوستان بود بدار بقا شتافت و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و در همین
در ان ولا سعید خان از بهار آمده سجود کرباس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل
با دیگر نفایس آن دیار برسم پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی خان زمیندار بهاتی که در اقصای بلاد

بنگاله واقع است

بمقاله واقع است بوسیله سعید خان از نظر اشرف گذشت و بالتماس او بپایه قبول یافت و در تاریخ
ملک الشعرا شیخ فیضی بتنگی نفس درگذشت و چون از مبدا حال و دعاگویان این دولت بود
نسبت معلمی شاهزاده ولی عهد داشت دور و نزدیک این واقعه حضرت خاقانی سایه عاطفت بر سر او
افکندند و باین سعادت از گرداب جرائم نجات یافت اگرچه از علوم رسمیه بهره وافی و نصیبه کافی داشت
لیکن طبع نظم او بر دیگر حیثیات فزونی دارد و از غایت اشتهار محتاج به تعریف نیست و این رباعی در میان
بیماری گفته بیت دیدی که فلک چه زهر تیزی کرد ۞ مرغ دلم از قفس سبک خیزی کرد ۞ آن سینه که
عالمی درو می گنجید ۞ تا نیم نفس بر آورم تنگی کرد ۞ و مقارن این ایام حکیم همام که از مخلصان انجمن
قدس و مقربان بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفیق حسن مخلصان مزاج دان بر خاطر
حق شناس گرانباری کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد با لشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شد
و املاک از حاکم متصل خالی است لاجرم سوجبکه را که جراست احمدآباد و حکومت گجرات بلند مرتبه
ساخته بدان صوب رخصت فرمودند مسیح ابوالنجات که درین سال در ملازمت طریق اخلاص چون شاهزاده مراد بعزم تسخیر
دکن متوجه شد و میرزا شاهرخ و خان خانان و شهباز خان و دیگر امرا که بکومک نامزد بودند از راه مالوه
شتافت و راجه علیخان در همین نسبت قرار نیکو بندگی بخود داده در سلک گروهی که بهانه جو بودند که اقبال پیوست
شاهزاده یکچندی در بروج بانتظار فراهم آمدن لشکر و رسیدن خانخانان نشست و چون ظاهر شد که
راجه علیخان با خان خانان ملاقات نمود و از آن راه اراده در آمدن دارند بسمت برآسفت و بکوچ متواتر
متوجه احمدنگر گردید و از بیجا غبار نفاق و ازردگی برخاست و چون صورت ماجرا بعرض همایون رسید
راجه رامچند کچهواهه را که از خدمت گذاران نزدیک بود رخصت فرمودند که سران لشکر را بمقدمات
بیم و امید بر یک جهتی و نیکوبندگی ثابت قدم سازد و یک لک مهر که بجهت مدد خرج سپاه بخواهد رسید
بمعسکر اقبال رساند و از قضایای ناملایم که وحشت افزای خواطر گردید رسیدن خشم زخم است بوجود
جهان افروز خاقان ستوده خصال در شب ماهتاب بتماشای جنگ آهو متوجه شدند قضا را آهوی شاخ بمیان

دوران آنحضرت زد و یکی از بیضها زخم رسید اگرچه روز اول آسیبی ظاهر نشد و بغایت تساهل فرا
نمود اما رفته رفته آماس کرد و درد و وجع اشتداد یافت و اختلاف رای اطبا در معالجه و عدم
تصرف و جرات باعث امتلای او شد و روزی چند غریب شورشی در اردو پدید آمد و آخر حکیم علی
و حکیم مصری اشارت رفت که باتفاق آنچه صواب دانند بعمل آورند و شیخ ابوالفضل که از معتمدان خاص
بود بنظارت این خدمت فرق عزت برافراخت و شیخ بینای جراح و شیخ حسوی خلف او که امروز
بمسیحائی تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مقرب خانی سرفراز است در بستن و گشادن مرهم سعادت
بر سعادت افزودند اگرچه امتداد بیماری بیک ماه و نیم رسید لیکن بجهت آرامش خلق
و تسکین قلوب هر روزه بار عام میدادند و چون بعنایت ایزد سبحانی صحت کامل قرین روزگار
فرخنده آثار گردید بزم پادشاهانه ترتیب داده حکیم علی و حکیم مصری و جمعی که درین خدمت
شرف استسعاد داشتند باضافه مناصب و ارتفاع مراتب و جاگیرها و نقد و انعامهای کامیاب
فرمودند و حکم اطلاق جمله زندانیان شد و بی اغراق عالمی را روح تازه در قالب بیجان در آمد
و هم درین ایام فتح الله شربتدار با پانصد احدی بلشکر دکن دستوری یافت و میرزا یوسف خان
از جونپور آمده بسعادت استانبوس مفتخر گردید و در خلال اینحال میرزا رستم و آصف خان و هاشم پسر
قاسم خان بضبط زمینداران کوهستان پنجاب تعین شد و درین سال از آثار و ادوار فلکی امساک
باران شد و قحط عظیم در ممالک محروسه پدید آمد و با آنکه خاقان بحر مکرمت چندین جا لنگرخانها مقرر
فرموده و مبلغهای موفور بخیرات و تصدقات مرحمت نمود خلق انبوه بمرض جوع تسلیم شد
و اشتداد این کشش ماه کشید و درین ایام میرزا یوسف خان را در گجرات جاگیر مرحمت فرموده
بکومک لشکر دکن فرستادند و از عرض وقایع بنگاله بوضوح پیوست که چون موسم برشکال
در میان در آمد و راجه مانسنگه در گهوره گهات بنگاله ساخت و در انجا سخت بیمار شد و اشتداد
بیماری بمثابه رسید که معالجان دست از تصرف باز کشیدند و کار از مداوا گذشت و عیسی خان

زمیندار بهاتی

زمیندار با عاصی کابلی و دیگر ارباب فساد فرصت غنیمت شمرده اعلام شورش و آشوب برافراخت
و در دو آزوه گروهی بمعسکر اقبال آماده رزم پیکار گردیدند و اولیای دولت نیز باعتصام حبل المتین ایمان
توکل پای همت قائم داشتند و از بیماری سپه و از غبار سراسیمگی بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست
درین وقت باران روی کمین نهاد و مخالفان که بوفور کشتی و کثرت توپخانه نخوت آرا بودند
و خود و خودویان شتافتند راه سلامت پیش گرفتند و مقارن آنحال راجه قدری جمعیت یافت و همت سکنه
پسر خود را با لشکر قوی بتعاقب آنها تعیین فرمود و غنیم از میان ولایت برآمده در کناره سند
در عنان باز کشیدند و چون عساکر اقبال بآنجا پیوست تاب مقاومت نیاورده پیشتر شتافتند
و در سراسیمگی و اضطرار زورق حیات بسیاری از اهل ادبار بموج خیز فنا رفت و غنیمت فراوان
بتصرف دولتخواهان درآمد و از آنجا سالماً و غانماً مراجعت نموده براجه پیوستند

فتنه انگیزی صادق خان در میان شاهزاده و خانخانان

چون بخانخانان رسید که شاهزاده خاطر
ازو گران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شد راجه علیخان را همراه گرفته با میرزا شاهرخ و
شهباز خان از پی شتافت و شاهزاده از آمدن خانخانان وقوف یافته بکوچ متواتر متوجه پیش گردید
خانخانان ازین آگهی میرزا شاهرخ را با سپاه و اعراق گذاشته خود با راجه علیخان یلغار کرده و در نیم گروهی
احمدنگر بخدمت شاهزاده پیوست و از فتنه انگیزی و فتنه شعاری منافقان هنگامه پرداز که پیشرو شر شدند
آنها صادق خان بود و روز اول صحبت بار نیافت و روز دیگر بهزار گرانی و چین ابرو کورنش داد
و ارباب غرض مقدمات برشته داده خاطر شاهزاده را بالکل ازو منحرف ساختند و خود بمعنی
کار روا نرسیده جنس مخلصی را بهیچ از دست داد و خانخانان از رعایت آزردگی کار بطرح
وا گذاشت و در خلال آنحال صادق خان که با شهباز خان عداوت قدیمی داشت مسبوقات
باطن خود را ظاهر ساخت و میان این دو عزیز منازعت و مخاصمت بتصریح پیوست و شهباز خان
مرکب رخصت در بار نمود و چون بظاهر احمدنگر رسیدند چاند بی بی همشیره برهان نظام الملک قلعه داری

پرداخت اگرچه امرا مورچلها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن چون سران لشکر بایکدگر الجه نشده بودند
شیروا این بعمل نمی آید در ینوقت اخلاص خان حبشی با بسیاری از دکهنیان بعزم رزم آمد و باقبال ظفرقرین
شکست خورده بجانب بهیم شتافت و منجهو که از عمدهای قلعه بود احمد را با خلاصه خیر بنداز قلاع برآورده
بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط مداهنه و مساهله اگر در پی او کوشش نمودند و الا سپه دولت سکندر
شدی و قلعه روز اول بالبتی فتح میشد از نفاق امرا البته سکندر برابر گردید و جاندلی بی نسبت
قلعه داری او استحکام آن مساعی جمیله ظاهر ساخت سیدی شاه علی و انهنگ خان بالسیاری از
ابطال و رجال بر مورچال خانخانان شبخون آوردند و جنگ عظیم در پیوست و به نیروی اقبال
بنیروال خسیم زخمی بسپاه ظفرپناه رسید و غنیم بحال تباه خود را بدرون قلعه انداختند و چون
سران لشکر بایکدیگر در مقام مطایبه و نفاق بودند مدت محاصره بامتداد انجامید و دکهنیان
ابواب مداخل و مخارج را استحکام دادند و از بعضی غله و کمی آذوقه کار بدشواری کشید سید راجو
با جمعی بجهت آوردن آذوقه برآمد و با دکهنیان جنگ کرده کشته شد و قافله که از بنجارات باردوی
کمیهان بوی مجا آمد سعادت خان دکهنی تاراج کرد و سید عالم در انجا بکار آمد صادق خان جمعی از اخرا
همراه گرفته برسر او رفت و کار را ساخته برگردید بملک همشکلی مقصد او خفت راج علیخان بود
و در ایام محاصره شیر خواجه و شیخ دولت با فوجی بصوب بهیم شتافتند و با اخلاص خان
جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان درآمد در ینوقت
پاره از دیوار قلعه بآتش نقب افتاد و سران سپاه چشم براه یکدیگر داشتند و مردم خود را از آمدن
منع نمودند و بشومی نفاق و کینه چندان درنگ افتاد که متحصنان رخنه را انجنت و سنگ برآوردند اگرچه
شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان میکوشید و در ینکار سخت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادق خان
و خانخانان چنانچه باید کار از پیش نمیرفت و صادق خان خاطرنشین شاهزاده چنان کرده بود که من
سید علام با خلاص شما ایم و همگی همت من معروف برانست که این فتح بنام شما
بود خان

شود خانخانان میخواهد که خود را بمرتبهٔ سردار باشد و این خدمت بنام او شود مزاج شاهزاده را از
خانخانان منحرف ساخته بود و چون این مقدمات بخانخانان میرسید از غایت آزردگی کار بطرح
وا میگذاشت معهذا چاندبی بی حرف صلح در میان آورد که بهادر پسر زاده برهان را ملازم درگاه
سازند و احمدنگر را جاگیر او مقرر دارند و ملک برار را با خلاصهٔ فیلان و جواهر و دیگر نفایس پیشکش
کنیم اولیای دولت نیز باین قرار داد راضی شدند مقارن آنحال خبرها بهما اتحاد کرده لشکر عظیم
از طرف بیجاپور بکومک چاندبی بی می آید و عساکر اقبال از گرد قلعه برخاسته بمدافعه و مقابلهٔ ایشان شتافت
و چون منزلی چند قطع شد و این خبر اراجیف نمود ناگزیر بجانب برار عنان معاودت معطوف
داشتند و غنیم خیره خیره از عقب درآمده و هر جا قابو یافته به تیر بال دست اندازی کرد و چون مردم از
امتداد محاصره و تشغیر غله بیسالی بسیار کشیده بودند و چاروا تا از قوت مانده معهذا امرای
لشکر از سعادت اتفاق بی نصیب هیچ یک بمدافعهٔ غنیم نپرداختند با آنکه بعقبهٔ مهلکه که از اعمال
برار بود رسیدند آغاز سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان روز چهارشنبه بیستم رجب هزار و چهار هجری
نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان
بدولت و اقبال آغاز شد و در مبادی جشن نوروزی زین خان کوکه و صادق خان را لوای منصب پنجهزاری
برافراختند و شاه قلی خان محرم بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و از بدایع روزگار درین
ایام مشاهده افتاد آنکه نابینائی بپایهٔ سریر خلافت حاضر شد که دست در زیر بغل نهاده سخن میکرد
و هر چه دیگران بزبان گویند او به آواز بغل بیان مینمود و شعرها میخواند بعضی بتسخیر جن محمول میداشتند و
جمعی بچشم بندی قرار میدادند اما او از ورزش کار بانجا رسانیده بود و راقم حروف مکرر بچشم خود
دیده است از سوانح درآمدن قلیچ خان به تیراه و تنبیه افغانان تیره بختی چون قاسم خان
بتنها در رسید و هاشم بیک بحکم اشرف متوجه درگاه شد تا زنگیان فرصت یافته ابواب
شورش و فساد مفتوح ساختند و راه آمد و شد قوافل مسدود گردید لاجرم قلیچ خان بحکومت

کابل وستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانستان همت گماشته واز کوتل خیبر و دیگر معابر
خاطر واپرداخته متوجه کابل شود و مبارک خان گکهر و جلال خان و شیر خان و نظر خان
و میر عبد الرزاق معموری و دیگر منصبداران بکومک او تعیین فرمودند و چون افواج قاهره بآن حدود
پیوست و چند بار با افغانان مبارزتهای نموده شکست داد و در هر جا به قلعه اساس نهاد و مبارک خان
و شاه محمد و میرزا علی اسلام آبادی را در آنجا گذاشت و برهنمونی زمینداران از بیغولهای نا متعارف
و کریوه‌های دشوار خود با جمعی بر سر جلاله تاخته بود لیکن تا رسیدن بهادران ظفرقرین آن کافر ضلالت
آیین آگاه شد از راه دیگر بدر رفت و قلیچ خان و راهین لوبس که صعب‌ترین محکمهای تیراه است
معسکر اقبال ساخت و چون از نارسیدن آذوق و رسد غله عسرت تمام در اردو پدید آمد جابجا تهانجات
گذاشته بود بکابل شتافت فتح ولایت برار و دیگر سوانح اقبال انجه روی داد چون از بی‌اتفاقی امرای تسخیر
احمدنگر روزی چند به تعویق افتاد شاهزاده والاتبار سلطان مراد در ولایت برار قرار گرفت و برای رود
بالاپور سرزمین خوشی اختیار فرموده نشیمنگاه ساخت و آنجا را شاه پور نام نهاد و به تعمیر منازل و احداث باغات همت
گذاشت در اندک فرصت شهری عظیم آباد آن شد و معموری ملک و دلاسای رعایا امیدواری دلهای که
مدتها حکومت برار داشت و مردم آنجا بار بقول و اعتماد می‌نمودند بار گردانیده او را با ایلچی فرستادند و محافظت
سرحد بعهده اهتمام صادق خان مقرر شد و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت بختیار و میر مظفر و محمد خان
نیازی و شیخ سکندر بکومک او تعیین یافته سرافراز فرمودند و ضبط میان ولایت بحالخانان و میرزا شاهرخ
و راجه علی خان و شهباز خان و جگناث و رای درگا قرار گرفت و تهانه‌داران از طرف اردو خان و حبش خان
و حبیب خان و جمعی از امرای دکن غبار شورش و آشوب برانگیختند و میرزا علی اکبرشاهی بمدافعه آنها
همت گماشت بعض آنها تقض جنگ در پیوست و دکنیان مالش بسزا یافتند و بسیاری بقتل رسیدند
و عین خان با معدودی بدر رفت و غنیمت فراوان از فیلان مست و دیگر اجناس نصیب گشت و آنها زنده
و گوینده بدست افتاد و از سوانح این ایام کشته شدن شهره در پس قوربیگی چون از بی‌اتفاقی امرا بعرض همایون

رسید [illegible]

رسید شهره داس که از منظوران بساط قرب بود با فرامین عتاب آمیز بدانصوب رخصت
فرمودند و بلسان نصایح هدایت بخش بتقریر او حواله شد و قرار یافت که جریده تا سیبام خود را
برساند و چون بملکاپور پیوست جمعی از اوباش و کس نه بر راه بر او گرفتند و آن شیرمرد تنها پای همت
افشرده بسیاری را زخمی ساخت و آخر بزخم نیزه از پای افتاد و در راه اخلاص و وفا جان نثار گردید
و چون شاهزاده در شاهپور معسکر اقبال ساخت و جمعی از امرای نظام الملک که در ولایت
برار جا گرفته داشتند نطاق فدوی و نیکخواهی بر میان جان بسته بخدمت شاهزاده پیوستند مثل خان و وفادار
عالم خان لودی اعتبار خان و بهادر الملک بهادر خان کیلانی و راجه ... و امداد ابهها در الو
و فیل عظیم داشت

مبارزت صادق خان با خداوند خان و فیروزی یافتن بیمن اقبال خاقان گیتی ستان

چون صادق خان
در میان ولایت برار و احمدنگر بهانه ساخت و میرزا علی اکبر شاهی در جنگ عین خان و جمال خان
فیروزی یافت خداوند خان و عبدالفتاح و ازدر خان و جمال خان و دستور خان و دیگر سرداران نظام الملک
با ده هزار سوار و شصت فیل بکمک صادق خان شتافتند و با آنکه اولیای دولت از سه هزار سوار بیشتر نبودند
استمداد همت از باطن قدسی مواطن خاقان ممالک‌ستان جسته بترتیب افواج پرداختند
در هراول صادق خان و سالولداس و محمد جان بیک و ملا محمودی و چندی از تابینان در آن صف قرین
قرار گرفتند و برانغار میرزا خان و سید بایزید و عزیز خان ملک زاده و عبدالرحمن و قبولخان و ساوه علی
و طاهر ادکنجی و جوانغار اعتبار خان و وفادار خان و در هراول میرزا علی بیک و دوست بیگ صادق خان
و سید لاد و صالح پسر وزیر خان و محمد خان و محمد حسین و شیر افکن و محمد امین مودودی و میر طوفان و دیگر
فداییان جانسپار پای همت پیش نهادند و میر حبی بهادر و میر بزار و قابل بور علیق و ائم بهادر با فیچی کهدی هراول
مقرر شدند و بر کنار دریای گنگ صفوف آراسته شد تحت خداوند خان با پنجهزار سوار و چهل
فیل خاصی بهراول در آویخت و میرزا علی اکبر شاهی داد شجاعت داده غنیم را منهزم ساخت و
دوست بیگ صادق خان و سید لاد و اجش زخم کاری برداشتند و برانغار مخالف بسنجاب عطف عنان
نمود و صادق خان بر کنار دریای پای همت افشرده بتوپ و تیر و تفنگ بسیاری از مخالفان را بجهان
هلاک افکند و بهادران لشکر منصور از اطراف حمله آورده غنیم را برداشتند و فتح عظیم روی داد

و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست افتاد و چهل زنجیر فیل که هر یک فوجی کفایت کند و از ضمایم
غنایم شد و دکهنی بسیار علف تیغ بیدریغ گردید و درین سال ظهیر الدین اراس منیدار کوچ که در سرحد بنگاله ایلاک
وسیع دارد بهر هنمونی سعادت خود را در سلک بندهای دولتخواه منتظم ساخت و راجه جاسنگه را آمده
دید و پیشکش و خراجگذاری قبول نمود و طول الکه دویست کروه و عرض از چهل تا صد کروه باشد و همواره
چهار هزار سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی میدارد و مردان آن گروه از اطاعت او بیچاره
اند و از سوانح فرستادن خواجه اشرف نقشبندی با تحفه‌های پیشکشی نزد عبدالله خان فرمانروای توران
چون از مبادی طلوع کوکب اقبال خاقان ممالک ستان الی یومنا هذا پیوسته از جانبین باب رسل و رسائل
ابواب محبت و اخلاص مفتوح بود و از تاریخی که حکیم همام با ایلچیان خان عالیشان در درگاه سلطنت پناه
رسید و دیگری تعیین نشده بود درینولا خواجه اشرف نقشبندی با نفایس هندوستان برسم رسالت
دستوری یافت و شیخ حسن را بتحویلداری مقرر فرمودند و درین ایام عشرت فرجام جشن طوی شاهزاده ولی
عهد سلطان سلیم که بادا بادشاه هفت اقلیم بصبیه قرة العین زینخان کوکلتاش انعقاد یافت و
آن رکن السلطنه پایه دولت عظمی فرق عزت برافراخت و حضرت خاقانی بعشرت و کامرانی
بدولتسرای مریم مکانی تشریف ارزانی فرموده آن خلوت نشین سرادق عفت را بشاهزاده
عالمیان عقد ازدواج بستند و در خلال آن حال سعید خان بحراست صوبه بهار دستوری یافت و
چون بعرض رسید که شهباز خان از نقار خاطری که میان او و صادق خان بهم رسیده بود بی‌حکم از
لشکر دکن بولایت مالوه که در تیول او است آمده فرمان تغییر جاگیر او و اردوان آنها شرف صدور
یافت و میرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه ساخته مالوه را به تیول او مرحمت شد و در
سال سی‌ام حیات را بالکفالت رسید و افواه خیال اشتهار یافت که بپسر کلان او و امرا
که المحال جانشین است زهر در کار او کرد و الله اعلم رزم میرزا شاهرخ و خانخانان با سپاه دکن و ظفر یافتن اولیای
دولت بتایید کردگار و فوا المبعض نصر چون شاهزاده والاتبار شاه مراد در گذشت بوز معسکر اقبال
از آن جهت و امرای عظام در سرحدها بحفاظت استحکام داده پای غیرت افشرده بودند و ملک بیرار
بقید ضبط در آمد حکام دکن باهم اتفاق نموده لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه

زیاده از اندازه قنطار و فیل مست بسیار سامان کرده‌اند و سرداری لشکر به سهیل خواجه سرا که در پیش عادلخان
از و عمده تری نبود قرار یافت و جمیع سران و سرداران و رکن از صمیم قلب اطاعت او برای شده و آن
سپاه ظاهر و باطن افواج ترتیب داده روی ادبار به عساکر فیروزی آثار نهادند و شاهزاده والاشکوه میرزا جح
را با خانخانان سپاه سالار به مدافعه و مقابله آن مقهور برگشته روزگار رخصت فرمود و سپه‌سالار به ترتیب
صفوف پرداخته خود با میرزا شاهرخ در قول جا گرفت و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت بختیار و اعتبار خان
دکهنی و وفادار خان دکهنی و افضل توکچی و شیر افکن و میر شریف گیلانی و محمد خان و علیخان و میر نظام
و جادر قلی کوکه و اسلام خان و میر قطب الدین و میر محمد امین مودودی و هزاره بیگ و میر طوفان و
مبارک خان و عبقا و سعید گوالیاری و موسی ترکمان و فرخ علی و هادی و عبدالقدوس و جندی و دیگر
ارغندهای جانسپار به همراهی خویش مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات بارهه و ابوالفتح و لوسال بیگ
و میرزا محمد و حسن خان بلوچ و ملک محمد و شیخ ملهن و شیخ مصطفی و عالم خان و کیسوداس و شیخ صالح
و شیخ عثمان و سید جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصه کارزار در فوج برانغار تعین شدند و راجه علیخان
حاکم خاندیس را در جوانغار مقرر فرمود و جگناته و رای درگا و ور سنگه و کیسوداس و نولداس و رای جیمل
و نراین داس و منوهر بیر کنکار و بیربهدر و نرهرداس دلکوال و سکت سنگه و سلطان تهالی و نهار کرنی
و بهوج بلع و بیرام و شیخ جمال و دیگر بهادران عرصه کارزار و شیران بیشه پیکار در هراول کار
طلب گردیدند و علیمردان بهادر و کامران بیگ و سنجر قلی و لشکری و عسکری پسران خان جهان
و مرتضی قلی و حیدر قلی و مظفر و دوست و حافظ میرزا در التمش ایستادند و غزنین خان و حسن خان
و شیخ ولیه و فتح خان و شیخ جنیود و شیخ کرم الله و دولت خان لودی و جوجهکی الوالعزم
طرح دست راست شدند و حسن علی بیگ و شاه نظر و جمعی از برانگه طرح دست چپ شدند و شیر خواجه
و یعقوب بیگ و کوچک علی و میر مهزار و سیف الله و خواجه بافتحال خویش شیر خواجه و علی قلی و حیدر دوست
و رستم بهادر و ادهم بهادر و اقم بهادر میر حاج و ابراهیم بیگ و میر یحیی و الله یار و جان قلی عرب و جمعی از

احدیان ملتزمه بیرانغار و میر ابو المظفر و بهادر خان و قابل تورعلف و صفدر و عبدالرحمن و علیقلی و بهادر تقا
و بهادر بیک و محمد مشغول رومی بیک و محمد هاشم و میر شجاع و ابراهیم بیک و دوست محمد اوزبک
و خانزاده و امین علی و جان بیک ملتزم جوانغار و ملک رستم قزل و غازی خان و علیخان و یحیی خان
و شمس خان توخالی و داود جنگ و چندی دیگر را چنداول ساختند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر
آمد لشکر نظام الملک در میان و فوج عادل خان دست راست و سپاه قطب الملک دست چپ و
بهادران عرصه کارزار با عزم درست و همت کار طلب بتقابل مخالف شتافته قرب دوازده کروهی با هر یکی
از دریای گنگ گذشتند و غنیم نیز بپای نخوت و جبروت هرچه تمامتر قدم جرات پیش نهاده یکی از
زور گذشته آغاز نبرد شد و نخست جنگ بتیر خوالیه که دست راست بود افتاد و (و افتحیان) اهتمال موسقاف
کارنامه جلادت ظاهر ساختند و رفته رفته همه افواج بکار رسیدند و مخالفان نیز توپ و آتش بازی و غیر آن بکار
نهاده و مردم بر آوردند و در ارکان همت بسیاری خلل راه یافت و تا آخر روز آتش قتال در
اشتعال بود در بین وقت علی بیک رومی که داروغه توپخانه غنیم بود به تهور و شجاعت از فوج
بر آمده جلو ریز خود را بسپاه سالار رسانید و گفت که تمام آتش بازی و توپخانه در برابر شما چیده اند
و اینک آتش میدهند اگر بدست راست منتقل فرمایند بهتر خواهد بود چون حرف او از صدق نصفه
داشت خانخانان منتقل بدست راست که دو کس نیز در راه علیخان فرستاد که شما هم باینجانب
منتقل فرمایند که از آسیب توپخانه محفوظ باشیم قضا را در وقتی او را علیخان بجای خانخانان
رسیده بود که توپ ها را آتش در زدند و مدت ممتد از کثرت دود و خاک ظاهر عرصه کارزار
مانند (باطن) اهل ادبار تیره و تاریک بود تحقیق مخالفان بعد از سر دادن توپخانه فوج راجه علیخان
را قول تصور فرموده حمله آوردند و جنگ سخت در پیوست و راجه علیخان در راه اخلاص
و وفا جان نثار شد و بر گرد و پیش او جمع کثیر از عمده های او بر خاک هلاک افتادند و سپه سالار
بر فوج مقابل خود تاخته منهزم گردانیدند و چون شب شده بود غنیم بگمان آنکه فوج قول را در میمنه

در دیده اهل و

نوروده ایام و سپه سالار بتقبل رسیده و در میدان جلوکشیده ایستاد و سپه سالار بر فتح اولیای دولت
تصور نموده همانجا توقف کرد و افواج طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت اسب گذرانیدند
و هیچکدام از هم خبر نداشتند و چون کشته شدن راجه علیخان اطلاع نبود بعضی گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته
و جمعی چنان می‌نمودند که راه هزیمت سپرده بنابرین نگاه او تا راجه رفت و بعد از طلوع صبح اقبال ظاهر
شد که غنیم بر جای خود ایستاده و چون در عرض هشت پهر آب به اسپان نرسیده بود شتابان تک بدریا رفته
بودند بسیاری از امرای نظام الملک و عمده‌های عادل خان و سرداران قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از
اعیان لشکر منصور دوارکاداس و سید جلال خان شهید شدند و رامچند کچهواهه که از درگاه فرمان برده بود و
در آن روز بیست زخم بر زمین آمد بعد از چند روز نقد هستی سپرد و با آنکه بهادران جنود فیروزی از یازده هزار
سوار بیشتر نبودند مخالفان قریب بیست هزار سوار داشتند بهمای اقبال روز افزون چنین فتحی که طراز فتوحات
روزگار تواند شد چهره کشای گردید چهل زنجیر فیل با توپخانه فراوان بدست افتاد و بعد از ارتفاع لوای فتح
و فیروزی راجه علیخان را در میان کشته‌ها برداشتند و شناختند اگرچه خانخانان را ازین واقعه دل بدرد آمد
اما از آنکه در راه اخلاص و وفا خود را نثار ساخت و نیکنام ازل و ابد شد شکرهای بجا آورد و صورت این
فتح عظیم بدرگاه معلی عرضداشت نمود و خاقان ستوده خصال ازین نوید تازه شکر و سپاس ایزد متعال
بتقدیم رسانید درینولا چون بعرض همایون رسید که قلیج خان در ضبط ولایت کابل چنانچه لازمه خدمت و
سرداریست اهتمام شایسته بکار برد و لاجرم زینخان کوکلتاش بحراست آن ملک دستوری یافت و قلیج خان را
بدرگاه والا طلب فرمودند آغاز سال چهل و دوم از جلوس اقدس حضرت خاقانی شب جمعه دوم شعبان هزار و
پنج هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل را آراستگی بخشید و بهار جان فزا چمن ملک را طراوت و نزاهت افزود
و آغاز سال چهل و دوم از جلوس اقدس همایون مبارکی دارین شد و در ایام جشن نوروزی که دولتخانه را بتکلفات
گوناگون آیین بسته بودند قضا را آتش در گرفت و بارگاه جهان آرا که بی اغراق یازده هزار کس در سایه
او می‌توانند ایستاد بیک طرفة العین بسوخت و همچنین تا سه روز آن جا آتش خس عالی و بعضی از عمارات حرم سرای مقدس
می‌سوخت و اندازه مبلغ مقدار که نتواند دریافت و جمله آلتی این شهر عیش الکمال فرو نشست و حکم شد که جهت بزم

شرف از بزم مجالس عالی ترتیب نمودند و بعد از فراغ جشن نوروزی بعزم سیر کشمیر نهضت موکب جهانگشا
اتفاق افتاد و مقرر شد که تا هنگام معاودت عمارات عالی جهت دولتخانه و حرم سرای اساس
نهند و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این ایام در دوکس بدولت سرای شاهزاده مراد نیز
آتش در گرفت و درین نوروز قلیچ خان بمنصب چهار هزاری و پانصدی و اسمعیل قلیخان بچهار هزاری
و میرزا جانی بیگ و شاه بیگخان بسه هزاری فرق عزت برافراختند و هم درین ولا صادق خان
در شاه پور با اجل طبیعی رخت هستی بر بست از اعیان این دولت بود و در سرداری و کارگذاری
دست قوی داشت و درین دولت ابد طراز مصدر خدمات شایسته و فتوحات پسندیده شده
بود لیکن از نفاق و کبر ثبت عدیل و نظیر خود ندانست ذکر سربلندی یافتن شاهزاده بلند اقبال
بمنصب اضافه بیست و دوم فروردین از آب لاهور گذشته در باغ دلامیز منزل فرمودند و درین
شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را بمنصب ذات و سوار هفت هزاری بلند مرتبه ساخته
بحکومت صوبه اله آباد رخصت فرمودند قلیچ خان بمنصب اتالیقی این گوهر اکلیل خلافت اختصاص
یافت و اسمعیل قلیخان و میر شریف آملی و بسیاری از امرا در خدمت شاهزاده مقرر شدند و گوش هوش
شاهزاده را بدر نصایح گرانبار سعادت فرمودند اگر آن پندهای هوش افزا بتفصیل نگاشته
آید بطول می انجامد و نیز سر رشته سخن از دست میرود و از بدایع اقبال روز افزون که درین نوبت
بسمت ظهور یافت آنکه در کشمیر جوانکی از مردم غوری خود را عمر شیخ پسر میرزا سلیمان وانمود
و گروهی از ایماقات بدخشان و جمعی از کشمیریان واقعه طلب برگرد او فراهم آمده دست افزار فتنه
ساختند و چون صیت نهضت موکب جهانگشا بلند آوازه شد جمعی از همان مردم او را گرفته نزد محمد قلی
بیگ حاکم کشمیر آوردند و محمد قلی بیگ او را بدرگاه فرستاد و در منزل فضل آباد بنظر اشرف گذشت
بسیاست رسید بنابر ترکی اقبال را که دران وقعه که خاطر فیض مظاهر بسیر کشمیر رغبت فرمود اصلا
اثری از شورش یاد کار در میان نبود و درین مرتبه نیز چنین شد که چون کنار دریای چناب مورد عساکر

کیهان کوه از

کیهان شکوه کرده حکمت که بسیر راجه مانسنگه بضبط کوهستان شمالی دستوری یافت و میرزا رستم
و آصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و هم درین ایام میرزا ابو سعید خان با تالیقی شاهزاده مراد فرق عزت
برافراخت و چون کوتل بهمبر معبر رایات همایون شد بخواجگی فتح الله بخشی را حکم فرمودند که بر سر
کوتل توقف نمایند و جمعی را که نام نویس شده اند بگذارند و دیگر مردم را مانع آیند که بی حکم ازین کتل نیایند
و چون توسعه ملک کشمیر بازدحام عساکر اقبال وفا نمیکند و از کثرت قحط و گرانی غله بهم میرسید
خاقان وافر الاحسان بر حال رعایا و متوطنان املاک بخشوده بخشیان عظام حکم فرمودند که فهرست بیوتات چوکی بعرض
اشرف رسانند و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و انها نیز مردم ضروری با خود بیاورند و خواجگی فتح الله بخشی را
حکم شد که بر سر کوتل بهمبر باشد بی حکم هیچ متنفسی را نگذارند که قدم جرات پیش نهد و چون مقام راجوری مخیم بارگاه
عز و جلال گردید جشن وزن آن گرانبار دولت و اقبال انعقاد یافت باین وسیله جلعی بکام دل رسید و درین
روز معروض بارگاه جلال گردید که مرا خواجگی فتح الله در وقت اهتمام با بندگان حضرت جهانبانی و کشورستانی شاهزاده ولی
عهد سوء ادب از دست داده و دران مغلوبه یکی از ملازمان آن شاهزاده بقتل رسیده لاجرم حکم شد که او را دست و
گردن بسته بخدمت شاهزاده برند و آن سلاله دودمان خلافت پاس توره مطمح نظر داشته رقم عفو بر صحیفه جرائم
او کشیده و خلعت مرحمت فرموده باز بخدمت فرستاد موکب کیهان شکوه از کوتل شتابانه گذشته بکوتل پیر پنجال
رایات اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه را گرفته بود حکم شد که کوچه بریده اردو را بگذرانند و
چون موضع هیرپور که انتهای کوهستان است مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیشخانه بجانب شهر برافرازند
که از آن راه بسیر گلهای بلاد املاک کشمیر نزول موکب جهانگشا اتفاق افتد و درین منزل شاهزاده
ولی عهد که از کثرت مردم و صعوبت راه متعاقب می آمده ملازمت پدر عالیقدر نموده و خاقان
گیتی ستان بسیر و لطف حال بکیری واله و محو بود خوشوقت شده بکوه سلیمان رایات اقبال برافراشت
و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل محمد جلی افغان که بر کنار کول دل آن اساس نهاده بود مسند آرای
اقبال شدند و درین وقت میرزا رستم صفوی که بضبط کوهستان جمهور رفته بفرمان والا سعادت آستانبوسی دریافت

و نیز بعرض رسید که عساکر گیهان شکوه که بسرداری آصف خان در آنجا مانده بود قلعه مو راجه را مفتوح
ساختند و راجه با سور امانش سزا داده آواره شعاب جبال گردانیدند و از سوانح شکست یافتن
بهادر ور گجرات او پسر مظفر است که چون مظفر به تیغ همت اولیای دولت مسافر ملک عدم گشت
که دید دو پسر و دو دختر از و ماند و دیپاه نواری میندار پرورش یافتند بهادر پسر کلان در یولا که اکنون حاکم دارا[ی]
گجرات تجدد منت شیخ دکن دستوری یافتند بهادر پسر کلان او از کمین فرصت بر آمده اعلام شورش مرتفع
گردانید و جمعی از اوباش بر گرد او فراهم آمده بتاخت و تاراج قصبات و قریات برداختند
و راجه سور جنگ بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دست
بپیکار بردند و هنوز جنگ شرار و فتنه بود که بمیامن اقبال بیزوال مخالفان راه هزیمت سپردند
و بهادر با خود را بیراوبه کم نامی کشید و چون ظلال معدلت بر دار الملک کشمیر افتاد بعرض رسید
که از بیداد و ستم حاکم داران و ویرانی تمام بحال رعایا راه یافته و تسعیر غله بدرجه عالی رسید و قحط عظیم
شده لاجرم خاقان عدالت نشان از فرط مرحمت و رعیت پروری بعلامی شیخ ابو الفضل حکم فرمودند
که جمعی از نویسندها راستی قلم که بحسن وقوف و زیور امانت آراستگی داشته باشند به بلوکات کشمیر
تعین نمایند که از جمع رقمی جمع نویسنده نمانند از قرار حاصل جمع بندی کنند و در اصلاح شکستهای
الملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانند شیخ بفرمان همگی همت بانجام این مقصد
مصروف داشته پرگنات کشمیر را بچهارده بخش تقسیم فرمود و بهر جا دو نفر از اهل قلم یکی از نویسندهای
ایرانی و دیگری هندو فرستاد و بجهت گرانی غله خیاطان و مکاریان شهر را طلب داشته صنوف افراز
داد و در اطراف شهر دوازده بلغورخانه تعین فرمود بغرا[illegible] آکیس آیین قسمت میموده باشند و همچنین مبلغ
معتدبه از خزانه عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای یکشنبه نقد به ارباب حاجت رسانند
و هشتاد هزار کس کم و بیش بتعلم در آمد که هر روز یکشنبه وظیفه می یافتند و بمیامن توجه اشرف در اندک
فرصت الحال قحطی که کشمیریان گوشت یکدیگر میخوردند بالکل رفع شد و از تخفیف جمع رعایا خیرخالی بازه یافتند
و نیز حکم اشرف شرف ارتفاع یافت که معماران سرکار اعلی قلعه پخته بدور شهر اساس نهند و آن شهر با عنت
از فی خلی تند

رزق خلقی شده و درین سال قلعه باندهو که کلید همت رای تیر و اس مفتوح گشت و این قلعه ایست
بغایت رفیع و متین و طایر فتح هیچ یک از سلاطین هندوستان بر افراز کنگره آن بال مراد نگشوده
سلطان علاء الدین با آن عظمت شکوه مدت ممتد بتسخیر آن کمر همت بست و مبلغهای وافر در سر
این کار نهاد و کس بسیار بکشتن داد و عاقبت بی نیل مقصود دست از آن باز داشت و امروز باندک توجه
آن حضرت از کمترین بنده افتتاح این عقده دشوار جلوه ظهور یافت و عرصه دلپذیر کشمیر بورود رایات
جهانگیر محسود بلاد روی زمین بود همواره خاطر فیض مظاهر بسیر و شکار گلهای روح افزای و چمنهای دلگشای
و سر چشمه‌های فطرت پرور و کولابهای فیض بخش خوشوقت میشدند و گاه بسیر شهاب الدین پور گاه بتماشای
زین لنکا و گاه بشکار کول ول تشریف میبردند و عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید میشدند
و چون علی رای حاکم تبت پیوسته بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آیین میساخت
و بجهت سرفرازی او امید علی جولک و بابا طالب اصفهانی با فرمان مرحمت و اسپ و خلعت
دستوری یافتند که او را بنوید الطاف خسروانه سرفراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه
و روش جمعیت و کمیت خزینه و سامان او وقوف حاصل نمایند تبت دو بود یکی کلان
و دیگری خورد علی رای حاکم تبت خورد است که بکشمیر نزدیک تر است و در بولا میان حاکم تبت
کلان و علی رای امرای او مبارزت بهم رسید علیرای قابو داشته با جمعیت تنک بر سر او رفت
و از آن جانب او نیز بمدافعه و مقاتله پیش آمد بهر پهلوی و بد اندیشی و زیر او علی رای غالب آمد و حاکم
تبت کلان دستگیر شد و علیرای به تبت کلان در آمده خزاین و دفاین او که اکثر طلا بود بتصرف
آورد یکی از وارثان آن ملک را بر مسند حکومت جا داده سالما همانجا مراجعت نمود و هم در بولا
میرزا ابراهیم آن جانی را نزد محمد خان حاکم کاشغر دستوری یافت سلاطین کاشغر را باین دودمان
رفیع ایشان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است پیوسته بارسال رسل و رسایل خود را بیاد داده اند و چون
عبد الکریم خان شتنفار شد و محمد خان جانشین گشت و شاه محمد نامی را با التماس اندیار بدرگاه سپهر اعتبار
فرستاده بود قصار او در راه اسباب را بتاراج داد خود از حجاب و شرمندگی بزیارت خانه مبارک
شتافت و در بولا مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید

لاجرم میرزا ابراهیم برسم رسالت دستوری یافت و بسیاری از نفایس هندوستان بتحویل قیان خان
سپرده شد و هم درین تاریخ سپهدار خان از ولایت مالوه آمده بسعادت کورنش فرق عزت
برافراخت و آصفخان که بضبط کوهستان جمو تعیین بود بفرمان والا بسعادت استانبوس
دریافت و حکومت کشمیر برای رزین او مفوض شد و درین ایام نشاط افزا که خاطر فیض مظاهر بسیر گلزار
همیشه بهار افزا بود چون در دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کول دل واقع است بنا بر حکم اشرف
بترتیب جشن چراغان و اقسام آتش بازی آراسته بود و در ضمن کولابی از کلانی و پهناوری
دوره آن محسوس نمیشود کشتیها را که بر دوش دریا آورده اند و از پرتو التهاب آن شمع افروز
بزم تحقیق جشنی ترتیب یافت که چراغان فلک در پرتو آن بی نور نموده و شمع تمثال در انجمن روزگار
ندیده بود و چراغان اهل شهر بر کنار دریای بهت که از میان معموره میگذرد و عمارات بر ساحل آن واقع
است بر دو طرف چراغان کردند و بعد از جشن چراغان بسمت شهاب الدین پور تشریف بردند و
از آنجا بر لنگا متوجه شده توجه فرمودند و در حین مراجعت بسیر جزایر دره لار که از سیرگاههای معتبر آن است
خوشنود گشته بشهر نزول اجلال اتفاق افتاد و از سوانح مبارزت نمودن راجه درجن سنگه پسر راجه جگت سنگه
با عیسی خان زمیندار و حاجی کابلی و شکست فوج درجن سنگه و جانثار شدن او بمقتضای
ایزدی چون لچهمی برادر زمیندار بجانب راجه مانسنگه و حدود متعلقه خویش را از آسیب معاندان
محافظت نمود و استقلال تمام یافت عیسی خان جمعیتی فراهم آورد و بمعاونت سرتاب لیوز
که مدعی لچهمی برادر بود کمر همت بست راجه فوجی برای چپقلش تعیین فرمود و فوجی بسرداری درجن سنگه همراه دریا
فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و چون عیسی خان نواره فراوان همراه داشت
آثار غلبه و قدرت ظاهر ساخت و راجپوت بسیار بقتل رسید و جمعی دستگیر شدند و درجن سنگه که از
نشاء غیرت بهره وافی داشت دل از دم و انفاس واپسین شسته از کار بازگرفت و مردانه
در راه اخلاص جانثار شد معاودت موکب کیهان شکوه از کشمیر بدار السلطنه لاهور چون موسم باریدن
برف و فصل زمستان و انسداد مسالک و مطارق کشمیر نزدیک رسید رایات مراجعت

بمستقر

مستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و نخست بعزم سیر زعفران زار بموضع پانپور تشریف
برده هفت روز در آن گلزار نشاط بتماشای انبساط فرمودند و روز هشتم کوس مراجعت بمستقر اورنگ
خلافت بلند آوازه شد تمام راه سیر کنان و شکار افگنان تا دار الخلافت لاهور تشریف بردند
اگر چه سه پهر از تحویل سیر بنگال قدری برف بارید اما بکس آسیبی نرسید و در اوایل مستقر جامع لاهور
نور ورود موکب کیهان شکوه محسود بلاد ربع مسکون بود سلطان از ستم سیر شاهزاده مراد بجوار رحمت
ایزدی پیوست امید که حق جل علا از عمر دیگر شاهزادها بیفزاید و از اعظم وقایع که درین سال
روی نمود بشتقار شدن عبدالله خان فرمانروای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه
صاحب اقبال با عدل و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال گذشت و
تیغ همت ما وراء النهر و خراسان و بدخشان و دشت قبچاق مفتوح گردانید بهر طرف که رخش عزیمت
تاخت رایات اقتدار برافراخت و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر دوان باستقبال
شتافت و در جمیع معارک و مسالک بر اعدای خویش فایق و غالب آمد اگر چه خود
بنفس پادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبدالمؤمن سخت بی اعتدال بود و ستمگر و سست
و در انهدام اساس عنصری بغایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج رعیت و عرض ناموس مردم
دست تصرف دراز داشت و به نصیحت پدر کار نمیکرد و همواره سر از حکم او می پیچید تا آنکه قصد پدر کرد
و روزی عبدالله خان با چندی از همراهان و مخصوصان خویش بشکار جو سوفت بود آن تند
بقصد دستگیر ساختن یلغار کرد درین هنگام یکی از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را بخان
رسانیده از عزیمت باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هر چه تمامتر بصوب بخارا اسپ تاخت
و از گذرهای پایاب گذشت که درین یلغار وقت تنگی بکیف خوردن او شد و بسر پلی فرود آمد
که گوکنار بخورد و هنوز گوکنار خوب دست نبرده بود که فوج عبدالمؤمن نمایان گردید و همان خمار نشو او شده
بجانب بخارا ایلغار نمود و در آن محنت فرزند را نفرین کرد و چون خان به بخارا در آمد عبدالمؤمن

باشتنه کوب رسید بر دور شهر نشست و در اندک فرصت بسیاری از قدیمان عبدالله خان فراهم آمدند
و آن بد اندیش توفیق عزیمت باطل خویش نیافت و ناکام سر منده و خجلت زده براهی که آمده بود
شتافت و خان با جمعیتی که بتنبیه و تادیب او همت گماشت و تا کنار آب اموی عنان
از تعاقب باز کشید و چون عبدالمؤمن یارای مقاومت نداشت از آب گذشته کشتیها را شکست
در یوقت خبر رسید که توکل قزاق از دشت قبچاق تاخت سمرقند آمده ناگزیر عطف عنان نمود
و توکل از عزیمت خان آگاهی یافته بازگردید و چون خان بسمرقند درآمد بیمار شد و روزی چند سختی رنجوری
کشید و محمد باقی که سمت وکالت داشت با دیگر امرا و اعیان لشکر کس بطلب عبدالمؤمن فرستادند
او بسرعت هرچه تمامتر از بلخ متوجه سمرقند گردید در یوقت بحسب تقدیر خان صحت یافت
و ایشان باز کس فرستادند که بهر جا رسیده باشد بازگردد و عبدالمؤمن عنان مسارعت باز کشید ولیکن
آهسته آهسته می آمد محمد باقی روزی التماس ضیافت نمود خان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام و
اتمام تحقیق پیوست که محمد باقی باشارت عبدالمؤمن و هوا خواهان او طعام را مسموم ساخته بود حال
بر او متغیر شد و هم در خانه محمد باقی رخت حیات بمنصب سرای جاوید تاخت آغاز سال چهل و سیوم
از جلوس حضرت خاقان گیتی ستان شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش هجری بعد از انقضای
نه ساعت و یک دقیقه و هفت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش بیت الشرف حمل اشرف تحویل فرمود
و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بندی کردند و تا روز شرف هر روز یکی از امرا جشن آراست
و در همین ماه سالباهن بنده و فوجی را که از مقربان و معتمدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد بدکن فرستادند
چون بعرض رسید که شاهزاده بافراط شراب میخورد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده
بجای خود باز گردید لاجرم سالباهن بطلب شاهزاده دستوری یافت و روی خواص را بر خان
خانان فرستاد که باز بدستور سردار لشکر باشد و از سوانح آمدن خواجه اشرف و شیخ حسین از ماورا النهر

در اوراق سابق

٣٤٤

در اوراق سابق ثبت ذکر یافته که خواجه اشرف نقشبندی بایلچی‌گری نزد عبدالله خان رخصت شد و عبدالله خان
در حیات خویش میرقریش را با نفایس ایلچی همراه ساخته بود در اثنای راه خبر بیمار شدن او میرسید و میر
قریش سرمیگردد و نام برده باشارهٔ استعجال خود را بقندهار رسانیده از آسیب حوادث محفوظ
می‌باشد و درین تاریخ رای تیرداس بسجود قدسی آستان ناصیه خدمت افروخت بطرف الله ملکه که فتح
قلعه باندهو نمود بحکم اشرف بضبط املاک اشتغال داشت چون ولایت باندهو متعلق شاهزاده
دانیال تنخواه شد قلعه را بملازمان آن شاهزاده سپرده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهاد و بعالی منصب
دیوانی فرق عزت برافراخت نخست حکم شد که او باتفاق خواجه شمس الدین خوافی سرانجام مهمات
نمایند و آخر دیوانی صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاردانی
رای تیرداس حواله شد و در سوالات کلیاو بهادر که از امرای قدیم عبدالله خان بود و بکینه‌ی جگو
هری او است و از توران روی امید بقدسی آستان نهاده سعادت زمین‌بوس دریافت
و بخطاب بهادرخانی شرف اختصاص پذیرفت و مقارن این ایام جلب‌سنگه و تاسم بیگ
با دیگر امرا از کوهستان جمو آمده بدولت کورنش سرفراز شدند و تلوکچند راجه نگرکوت را
همراه آورده استشفاع جرایم او نمودند و از سوانح کشته شدن عبدالمؤمن سلطان چون عبدالله خان
رخش حیات بفسحت سرای جاوید تاخت اوزبک خان بسید علم او سمرقند را محاصره نموده و
محمد باقی متحصن شده لوازم قلعه‌داری و ثبات قدمی بجای آورده و اوزبک خان را کار ناساخته برگردید
و توکل بی بقصد سمرقند آمد چون عبدالمؤمن بقصد آمده بود متحصنان از قلعه برآمده جنگ کردند
و توکل زخمی بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمؤمن با لشکر فراوان در رسید
و در سمرقند بتخت سلطنت جلوس کرد و محمد باقی را بوکالت پایه سر افراخت و قل بابا کوکلتاش
که وکیل و امیر الامرای نکمه عبدالله خان بود و نی اعراق در او بنگیه غنیمت بود چون
با صاحب و قبله خویش اخلاص درست داشت بکمربک نسبت عبدالمؤمن از روز جهانی

باز ٤

نزدیک

ناسور در دل داشته بود درین وقت جمعی از نوکران بی حقیقت او را گرفته نزد عبد المؤمن خان آوردند و آن سفاک
بیباک خیال خیر اندیشی را بهرزه ضایع ساخت و همجنس اکبری قدر جان پدر را از یاد انداخت و از
سمرقند تا بسکند شتافت و دست ستم سلطان عم‌زاده خود را با دو پسر او که از دیر باز گوشه نشین بودند و گمان شورش
و فتنه از انها [illegible] نبود بی ضرورت کشت و اوزبک سلطان را در قلعه اخی محاصره نموده آن بیچاره از قهر
و اهمه بر بستر بیماری افتاد و رستم خان تحمل تسلیم کرد و عبد المؤمن بجانب سمرقند و بخارا برگشت از
گرمی هوا بود شب کوچ میفرمود چون خلقی از ظلم شدید او بجان آمده بود چندی اتفاق نموده بسبب
در کمین گاه تیر دوز گردید و در ما وراء النهر ملوک طوایف شد و درینولا اصفهان بفرمان والا از کشمیر آمده سعادت
زمین بوس دریافت و درین سال نهتی دکن به تیغ همت میرزا علی اکبرشاهی مفتوح گردید و قلعه نوبار قهر
که از قلاع مشهوره برار است بنتیجه اولیای دولت در آمد و راجه سالباهن که بطلب شاهزاده دستوری
یافته بود عرضداشت امرا آورد عرضداشت التماس نموده بودند که درین وقت صلاح دولت در آمدن
شاهزاده نیست و مهمات این صوبه که قریب الاختتام است بتعویق می افتد اگر روزی چند موقوف
فرمایند بصواب قریب تر خواهد شد و درین ایام شاه قلیخان از دار الخلافت اگره آمده بدولت کورنش
سرفرازی یافت و اصفهان بار حکومت کشمیر فرق عزت برافراخت و در خلال این حال قلعه کاویل
که از قلاع عظیم ولایت برار است بغایت وسیع و رفیع و بسخت مستحکم سامان از وقه بر وجه اتم داشت
و تسخیر آن بلوازم قلعه گیری از محالات مینمود میر مرتضی دکهنی بترتیب مقدمات بیم و امید بتصرف
آورد و متحصنان کلید قلعه را باو سپردند و در سلک دولتخواهان منتظم گشتند و چون خانخانان از سلوک
شاهزاده از رنگی و ناراستی قرار ملازمت آن بخود نیارست داد ناگزیر روی امید بدرگاه سپهر بارگاه
نهاد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت روزی چند مورد عتابات
و خطابات شد و در برابر معذرتها گفت و از بی التفاتی شاهزاده و نفاق صادق خان و شکیبایی خود
مقدمات بعرض رسانید و چون آثار بی ذمتی از ناصیه حال او ظاهر بود و خاقان کثیر الاحسان با کسی بر نسبت

نوازش

نوازش خویش داشته از پرده حجاب برآورد و مقارن الحال قلیچ خان نیز از خدمت شاهزاده والا دل
گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه رسید و رخصت بار یافت و از سوانح آمدن ضیاء الملک با ایلچی
شاه عباس بقدمبوسی آستان چون ضیاء الملک با مکتوب و نفایس هندوستان بخدمت شاه ذیشوکت
آن سلاله دودمان مجد و علا مراعات نسبت پدر فرزندی و پاس مرتبه خوردی و کلانی چنانچه باید نموده باعزاز
و احترام تمام دریافت و منوچهر بیک را که از معتمدان و مقربان او بود با صد و یک اسپ عراقی و دو صد
پارچه قماش از زربفت و ساده که اکثر کارخانهای خواجه نقشبندی و قالیچهای خوشقالی یکه نمونهای برجندی
و دیگر نفایس و نوادر عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت
برافراخت و بانواع مراحم و نوازش خسروانه سربلندی یافت و از سوانح معاملات شیخ ابوالفضل
در روز چند از سعادت کورنش محروم ماندن شیخ مبارک پدرش تفسیری که تصنیف کرده بود و بی آنکه
بنام نامی حضرت خاقانی آراستگی بخشند و بقبول نظر آن حضرت زینت افزاید بیاض برده بود بعد از فوت او
شیخ ابوالفضل نسخه بسیار از آن نویسانده بی اجازت بممالک ایران و توران و عربستان و روم و
جمیع بلاد اسلام ارسال داشت درینولا بتقریبی صورت حال بمسامع جلال رسید و بر خاطر قدسی مظاهر
سخت گران آمد چون بخدمت شاهزاده عالمیان تقصیر بسیار داشت و باعتماد نسبت خود مصدر
گستاخیهای شده بود و پیوسته برخلاف رضای ایشان سلوک مینمود و مزاج شریف ایشان
ازو انحراف تمام داشت درینوقت فرصت یافته مقدمات ناملایم از طرز سلوک و معاش او بعرض مقدس
رسانیدند و بدلایل و براهین خاطر نشان نمودند که آنچه درین مدت از اخلاص و یکرنگی خود لاف میزد
از فروغ صدق بهره نداشت و زبانش با دل آشنا نبود درچنین وقتی که خاطر اشرف بقدر انحراف
پذیرفته بود سخن شاهزاده در شکست کار او از اسباب قوی شد و در ارکان نسبت او تزلزل تمام
راه یافت و جمعی از مقربان بساط عزت از خود راییهای او رخنهای ناسور در دل داشتند در مدت
دندان بر جگر افشرده انتهاز فرصت میکشیدند قابو یافته از گوشه کنار بکنایه و صریح مقدمات بعرض
رسانیدند و شیخ نیز از فرط خجالت و شرمندگی خانه نشین گردید و در آمد و شد بر روی خود بست و از سعادت

کورنش محرومی اختیار نمود و این امر بیشتر باعث خجالت شد و مدتی محجوب و منکوب ماند آخر خاقان
وافر الاحسان تربیت کرده خویش را جان تکند است و بدستیاری مرحمت از زیر بار خجالت و شرمساری
برآورده و مجدداً بعواطف دیگران اختصاص یافت ۞ چون بر ارباب خسروی نیرو دانی حیثیت
سر سخن آید از فرمودن پرورده خویش ۞ نهضت رایات اقبال از دار الخلافه اکبره و شرح سوانح و قایع
چون شورش هرج و مرج ولایت توران بمسامع جلال رسید و از عرایض متصدیان صوبه دکن و آمدن خانخانان
سپه سالار جنان بوضوح پیوست که شاهزاده مراد بارتکاب شرب و تن آسایی فرصت از دست میدهد
و بلوازم ملک گیری و سپه آرایی چنانچه باید نمی‌پردازد و از بی پروایی و غفلت او تسخیر ملک دکن در عقده
تعویق افتاده بلکه از افراط شرب تردد یکبار شده که خود را ضایع سازد لاجرم خاقان ممالک
ستان از امرای عظام و وزرای کرام کنکاش خواست که در عزیمت فتح ماوراء النهر یا تسخیر دکن آنچه صلاح
دولت ابد قرین تواند بعرض رسانند و بعضی را رای بر آن قرار گرفت که نخست رخش همت به تسخیر ممالک
توران جولان باید داد و جمعی کنکاش بر آن دیدند که چون مهم دکن قریب الاختتام است و احوال شاهزاده
طور دیگر نشان میدهند نهضت رایات اقبال بر آن صوب صواب تر خواهد بود و هرگاه خاطر از تسخیر
دکن پرداخته شود عزیمت فتح ماوراء النهر پیش نهاد همت باید ساخت آخر رایها بهمین شق قرار گرفت و
بتاریخ شب پنجشنبه بیست و ششم ماه آبان نهضت موکب جهانگشا بدار الخلافه اکبره اتفاق افتاد و
و حضرت مریم مکانی را با دیگر بیگمان و شاهزاده خرم در دار السلطنه لاهور بایزد جان آفرین سپردند و
خواجه شمس الدین خوافی بر ایالت صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشیدند و میر مراد جوینی بمنصب بخشیگری و خیر الله
بخدمت کوتوالی مقرر شد و درین روز میر ابو القاسم نمکین از کشمیر آمده بسعادت کورنش دریافت و چون موکب
اقبال بصوب هندوستان نهضت فرموده بود اعیان عظام بعرض اشرف رسانیدند تا رایات جهانگشا در صوبه
پنجاب معدلت آرا بود بنا بر توفیر صوبجات ده دوازده بر جمع پرگنات اضافه شده بود اکنون که از صوب بدولت
نهضت واقع شد نرخ غله بآن مرتبه نخواهد ماند و نقصان فاحش خواهد شد اگر آن اضافه را بر عایا معاف فرمایند

هم از بلند

هر اینه باعث رفاهیت جهان و آنها خواهد شد خاقان عدالت نشان از کمال مرحمت و عاطفت بر این موجب
فرمان داده و رعایا که ودایع بدایع آفریدگار اند جل سبحانه ازین رحمت عام جان تازه یافتند و هم درین تاریخ خبر
فتح قلعه تبرناله که از قلاع عظیمه ملک برار است نشاط افزای خاطر اولیای دولت گردید چون شاهزاده
مراد بخش بتسخیر قلعه تبرناله توجه فرمود لشکر فیروزی اثر از پهلوی آن گذشت و دیگر جهان کوند که از جانب
دکهنیان بمحافظت آن حصن حصین تعین بود بیسبی رای کوبالداس نطاق دولتخواهی بر میان جان بسته بملازمت شاهزاده
شتافت و قلعه را باولیای دولت سپرد و مقارن آن ایام قلعه مسل کده نیز مفتوح شد شاهزاده شنید رداس راباقوجی
بمحاصره آن تعین فرموده بود متحصنان امان طلبیده قلعه را سپردند و سحبس قلعه ماهور نیز بتصرف اولیای دولت درآمد
و چون موکب اقبال از آب سلطان پور گذشت ولی بیگ پسر پاینده خان از بنگاله آمده سعادت رکاب بوسی
دریافت و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش گذرانید و هم درین راه میرزا شاهرخ بفرمان جهان مطاع از صوبه دکن
آمده دولت بساط بوسی دریافت و چون ظاهر سرهند مخیم اردوی کیهان پوی گردید بعماراتی که ابوسعید حاکم
آنجا بحکم اشرف اساس نهاده بود تشریف فرمودند و طرح آن پسند خاطر اقدس نیفتاد و معهذا بعرض رسید
که در ابتیاع مصالح و ادای اجوره سررشته عدالت از دست داده و در آزار خاطرها کوشیده لاجرم خاقان معدلت
آیین رقم عزل بر صفحه عمل کشیده ملک احمد را بجای او نصب فرمودند و از غایت برانگیختگی سبب
در آن عمارات توقف نفرموده باردو تشریف بردند و از سوانح آمدن حلبی بیگ از عراق در کسب و
فضایل و مقدمات حکیمی پایه بلند داشت و در بدایت حال شاگردی خواجه افضل ترکه کردی و بعد از آن
بشیراز رفته در حوصه درس مولانا میرزا جان در آمده و از فرض نفس آن یگانه کارش بالا گرفت در حدت
فهم و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و در الملک اورا علامی میگفتند چون تعریف کمالات او مذکور
مجلس بهشت آیین شد مبلغ معتدبه ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند و درین تاریخ بسعادت کورنش
فرق عزت برافراخت و بانواع نوازش سرفرازی یافت مقارن این ایام میرزا مظفر خویش کی از قنوج

آمده دولت بار یافت و میر ابوالقاسم نمکین بحراست قلعه بهکر و حکومت آن ملک رخصت فرمودند و چون
موکب اقبال بنواحی تهانیسر رسید خلوا بنوه از شیخ سلطان کروری انجا داد خواه شدند و بعد از تحقیق بظهور
پیوست که درین ملک نهایت تظلم و بیداد ازو بفعل آمده و حکم شد که همانجا از جلو کشند که عبرت دیگران
شود و چون بدار الملک حضرت دهلی مورد رایات جهانگشا گردید بالتماس نجیب الملکی شیخ فرید بخاری بمنازل که
بر ساحل دریای جون اساس نهاده بود تشریف فرمودند و پیشکشهای او قبول فرمودند و از آنجا
کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه متوجه شدند و بعد از فراغ زیارت
و نیازمندی به بارگاه اقبال که در بیرون شهر برافراخته بودند تشریف بردند شیخ عبدالوهاب نبیره شیخ محمد بخاری
را از لباس درویشی برآورده بمنصب پانصدی و حکومت دهلی اختصاص بخشیدند و چون راه راست
دهلی کم آب نشان میدادند حکم شد از راه کنار دریای جون متوجه شدند و درین راه گاه بر کشتی و گاه بر اسب
سواری میفرمودند و در ساعت مسعود و مختار بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از آنجا
که احوال شاهزاده مراد را بدنشان میدادند شیخ ابوالفضل دستوری یافت که بمجرد رسیدن او را بملازمت
آورد اگر چه نسبت او ازان بابت نبود که یکنفس از ملازمت محروم گردد لیکن چون در ارکان دولت او
از قصور تمام راه یافته بود و هنوز از خجالت بر نیامده بود و هنوز به این وسیله خواستند که او را از پرده
خجالت و شرمساری برآوردند و در معنی کرامات آن حضرت بود که اگر در قضیه شاهزاده شیخ رسید
سررشته انتظام آن لشکر ساقط شده بود چنانچه عنقریب در جای خود نگاشته خواهد شد و میرزا
شاهرخ را بعلم و نقاره امتیاز بخشیده بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت
مالوه که بجاگیر او مرحمت شد سامان مردم خود نموده متوجه الصوب شود و چون شاهزاده بملازمت سرداری
لشکر بمیرزا مقرر کرد و میرزا رستم صفوی از ولایت رایسین و آن حدود که در وجه جاگیر او بود بدرگاه
آمده سعادت کورنش یافت و درین ایام شهباز خان از حکومت اجمیر سرافراز گشته بدان صوب رخصت فرمودند

و هم درین ایام

و همدرین ایام ایلچی محمد خان حاکم کاشغر بسجود قدسی آستان ناصیه دولت نورانی ساخت و سعید خان از بهار
آمده زمین بوس نمود و از سوانح قلعه اهکده و آن قلعه ایست از ملک برار بغایت رفیع در نهایت استحکام
میرزا علی اکبر شاهی مدت یکماه بمحاصره آن پرداخت و چون متحصنان از همه راه نا امید شدند سپردن قلعه را
باعث نجات خود دانسته از صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و بهادران قلعه گشا درون آمده کوس
فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و درین ایام اقبال طراز میرزا علی توپچی باشی از خدمت شاه عباس دارای ایران
برسالت رسید چون فرمانروای توران شنقار شد شاه جوان بخت بعزم تسخیر خراسان رخش همت جولان
داد و فرهاد خان را که امیر الامرای او بود با فوجی بطریق منقلا تعین فرمود و طهم سلطان بمبارزت او
قدم جرات پیش نهاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ سخت در پیوست اگرچه سپاه اوزبک فرهاد خان را
منهدم ساختند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده روی همت برتافتند لیکن چون خبر شکست
فرهاد خان بشاه رسید بارگی اقبال را سبک عنان ساخته جلو ریز خود را رسانید و از طلوع رایات شاهی
اوزبکیه سررشته انتظام از دست داده راه فرار پیش گرفتند و تنم خود در عرصه پیکار بر خاک هلاک افتاد
و اوزبک بسیار بقتل رسید و بعد از فتح خراسان میرزا علی اکبر شاهی با فتح نامه فتح و اظهار اخلاص
و یکجهتی روانه درگاه سلیمان جاه گردانید و چند راس اسپ با دیگر نفایس ارسال داشت آغاز سال
چهل و چهارم از جلوس میمنت مانوس حضرت جهانبانی روز یکشنبه بیست و سیوم شعبان هزار و هفت هجری
افتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل تحویل فرمود سال چهل و چهارم از جلوس ابد قرین خاقان
سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و روز جشن نوروز شاهزاده سلطان دانیال از اله آباس آمده بسعادت
استانبوسی جبین دولت نورانی ساخت و دولت و جنبه را که از زمینداران معتبر بنده وستان است
همراه آورده و دویست و سی و شش زنجیر فیل که در الکای زمینداران و غیره بدست آورده بود برسم
پیشکش گذرانیدند و پیش ازین لاله بیربر راجه بیربل دانه بنگاله فرستاده بودند که فیلهای لائق سرکار انچه نزد

امرای پاینده بار کابیاور و دریں تاریخ شاهزاده فیل از پیشکش امرا آورده گذرانید و راجه رام سنگه نبیره دست
که مدتها ممتد از سعادت خدمت محروم بود بفرق ادب شتافته دولت آستانبوس دریافت و اصفهان
بفرخان و الالا ارکشمیر بهشت زور آمده بسجود اخلاص فرق دولت نورانی ساخت و پی اعزاز دریغ
یلغار کوی سبقت از شمال و صبا ربوده بود و راجه راج سنگه نیز از دکن آمده بسعادت کورنش سرفراز شد و
چون راجه که از زمینداران معتبر ولایت مالوه بود درگذشت پسرش بهوج نبیره او روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و
و بخطاب راجگی مفتخر و مباهی گردیده جانشین پدر شد و همدرین ولا خبر فتح کهرله و قلعه پاسک مسرت افزای خاطر
اولیای دولت گشت و همدرین ایام عرضداشت شیخ ابو الفضل بعرض ایستادهای پایه سریر خلافت رسیده بود
که چون بچهار کروهی برهانپور اتفاق افتاد بهادر خان پسر راجه علیخان از قلعه آسیر باستقبال فرمان و خلعت آمده
سجدات عبودیت و فرمان برداری بتقدیم رسانید اما هر چند نصیحت کردم بهمراهی راضی نشد و کبیر خان
پسر خود را با دو هزار سوار همراه ساخت و نیز عرضداشت نموده بود که بیماری شاهزاده سخت گرانی میکند
اگر حکیم حاذق از درگاه مقرر شود بوقت است لاجرم آصفخان را با حکیم مصری تعیین فرمودند و در تخمین منزل
خبر جانگداز شنیده مراجعت نمودند سفر کردن شاهزاده مراد بقضای ایزد توانا چون از گرد
احمدنگر ناکام برخاست از فزونی غیرت باندوه در شد و مرگ فرزند غم بر دلش افزود و باده را غمزدای
خاطر ساخت و از اثر همنشینی بدعمگساری بی‌پایان کاری کشیده از افراط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا شد
و رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی بتحلیل رفت با این حال از شاهپور تماشای قلعه گاویل
شتافت و از آنجا بایلچپور متوجه شد و در ایلچپور تب کرد و مرض استعداد یافت و ناگزیر بشاهپور باز آمد
و اطبا بعلاج پرداختند و قدری صحت روی داد و درینوقت خبر آمدن شیخ ابو الفضل بطلب او
رسید و چون از شرمساری احمدنگر روی رفتن نداشت به اندوه در شد و چاره کار منحصر در آن انگاشت
که مجدد عزیمت فتح احمدنگر پیش نهاد همت سازد و رفتن عذر پذیر کنند و باین عزیمت از شاهپور کوچ نمود

و در منزلی جشن نوروز آراست و بعد از فراغ جشن متوجه پیش شد و چون بموضع دسهاری که در بیست
کروهی دولتاباد واقع است اتفاق افتاد صرع بهم رسانید و حال دگرگون شد اطبا دست از علاج
باز داشتند و نا امیدی بشکستگی دلها روی نهاد و میرزا یوسف خان که بسمت اتالیقی داشت
قاصدان جلد بطلب شیخ بدر فرستاد که وقت نازک شده و شورش غریب در اردو افتاده و دست
و دل از کار مانده هر چند زودتر خود را برساند بهتر خواهد بود در بیستی کروهی معسکر نوشته بشیخ رسید و خود
جریده بر جناح استعجال شتافت و از گرد راه بدیدن شاهزاده رفت هر چند پرستاران از آمدن شیخ
آگاه ساختند بخود نیامد و نشناخت و بعد از زمانی جان بجان آفرین سپرد و در اردو آشوب عظیم
افتاد و میرزا ابوسعحان و دیگر سران لشکر صلاح در ان دانستند که بشاه پور مراجعت باید نمود و ان
مخلص کاروان بخلاف جمهور قدم عزیمت برجا داشت و بگردآوری دلها همت گماشت نخست
شاهزاده را در همان منزل بطریق امانت بخاک سپرد و اهل محل را با جمعی روانه شاه پور گردانید
در ان آشوبگاه بسیاری از ماوراء النهریان زر بنده وقت یافته بیرون اردو فراهم آمده بودند شیخ بچاره
کار بهتر و صید خاطر دانست و بداد و دهش دلهای رفته را بسوی خود کشید نخست خزانه شاهزاده
بکلید همت کشوده آنچه از نقد و جنس یافت بمردم قسمت کرد و سوای ان هرچه با خود داشت و بقرض
توانست بهم رسانید نثار شاه راه اخلاص نمود و باین تدبیر خلقی انبوه فراهم آورد و قریب سه هزار
سوار از ملازمان خاصه او که در عقب گذاشته بود نیز پیوستند آنگاه بعزم درست و همت کارپرداز
از ان منزل کوچ نمود متوجه پیش شد و با امرای سرحد استمالت نامها فرستاده دلدهی فرموده ف
ممالک مفتوحه را نسق شایسته داد و تهور او ازین دلیری غنیم را دل از دست رفت و بر جای
خود خشک ماند بغیر از ناسک که بنا بر بعد مسافت و دیر رسیدن کومک از دست بر آمد
و دیگر همه جا استحکام یافت بلکه بسیاری از قلمرو افزود و از ان جمله قلعه ترمک بعد ازین واقعه
مفتوح شد و بی اغراق رسیدن شیخ در چنین وقتی از تاییدات غیبی بود و گویا خاقان گیتی ستان

ظهور این سانحه را بعالم باطن در یافته او را اندیشه فرستاده بود که اگر نه در این روز رسیدی کار بدشواری کشیدی
و اصلاح آن با امتداد ایام میسر شدی بالجمله چون این خبر بدار الخلافه رسید ارکان دولت و اعیان سلطنت
روزی دو سه پنهان داشتند و هیچ یک را یارای آن نبود که چنین حرفی بر زبان توانند راند و از جهت
عرایض شیخ را ظاهر نساختند و از آنجا که مصلحت ملک درنگ برنتابد بیش از این نهفتن آن
نیز مناسب وقت نبود قضا را درین هنگام حضرت مریم مکانی بادشاه شاهزاده خرم و دیگر بیگمان
از لاهور تشریف آوردند و ایشان بعبارتی که مناسب دانستند گوش زد نمودند و آن بادشاه
ملک تحقیق درچنین مصیبتی که جگر کوه آب شدی رضا بقضای ایزد توانا در داده دامن خاطر غبار آلود
تفرقه نساخت و درخشم درونی را بمرهم خورسندی چاره فرمود و آمرزش آن شهر گزین عالم
قدس از ایزد بسیار بخش اندک پذیر درخواست و همدرین ایام خبر فوت حاجی کابلی از بنگاله
رسید و چهارچمن الملک را از خار و خس عصیان پاک شد و چون شاهزاده مراد رخت حیات بصحبت
سرای جاوید باخت ولی وجود یکی از شاهزادهای عظام انتظام عساکر اقبال سرانجام ممالک
مفتوحه و تسخیر دیگر بلاد دکن خاطرخواه صورت نمی بست و لاجرم در ساعت مسعود فرمان محمود
شاهزاده والااقبال سلطان دانیال بصوب دستوری یافت و بانواع نوازش و مراحم مخصوص و آنچه
از اسباب سلطنت انجه بایست وقت بود عنایت شد حتی سراپرده سرخ که خاصه آن حضرت
شاهزاده ولی عهد بود و منزل اول خود بدولت و اقبال تشریف برده گوش هوش او را
بدرر نصایح گرانبار دانش فرمودند و مقارن آن ایام راجه مانسنگه از بنگاله آمده بسجود آستان
ملایک مطاف فرق عزت برافراخت و جمله پیشکش او دو و بیست فیل و نخاده الماس
گران بها بود و امتعه دیگر از شمار بیرون است و بجمیع بندهای درگاه حتی احدی و شاگرد پیشه
فرداً فرداً سوغات فرستاد و در خلال این حال رسید و قاسم بارهه در لشکر دکن باجل طبیعی درگذشت

الکرجه بعد برشادر

اگرچه بغایت تناور و قوی هیکل بود اما دلش از کوه گران تر و فربه تر بود و در هیچ معرکه پشت نداده
و همه جا استاده مانند سد سکندری بر جای بود و چون شاهزاده دانیال به تسخیر دکن دستوری یافت
ولایت او چینه را که باستشفاع ایشان استانبوس دریافته بود رخصت فرمود که بوطن خود برگردد و در هنگام
برخوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ بقصد انتقام پدرش که در جنگ ولایت کشته شده بود با جمعی از پی
شتافت که هرجا قابو یابد کارش بانجام رساند لیکن از آنجا که خود دنبال و حرب نادیده بود سر رشته
احتیاط بکار برده مضطربانه بر سر او تاخت و نتوانست کاری ساخت و آن جوک بشنیده صلابت
از گریز جان نجات یافته بسلامت بدر رفت چون برخوردار از پی تحصیل حکم قدم جرأت پیش نهاده بود معه هذا
چنین حامی ازو بظهور آمد او را معاتب و مخاطب ساخته بر زندان ادب سپردند و از وقایع برافراختن پایه آصف خان
بوزارت کل چون بعرض رسید که رای رایان این خدمت را براستی و درستی بی شایبه غرض سر نمیکند و محرران
و متعلقان او دست طمع دراز دارند لاجرم آصف خان را که باکمال وقوف و کاردانی نهایت راستی و دیر
جنسی و راست و بستان و شکوه این منصب عالی از ناصیه اقبالش ظاهر بود لوا الاپایه وزارت کل برافراختند
و او نیز چنانچه بشرط این خدمت است آشنا و بیگانه و دوست و دشمن را بیک نظر دیده قدم از جاده عدالت
در نفس امر بیرون ننهاد و نباز برین در کار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن ملک حیدرالله کوتوال
لاهور تفصیل این اجمال آنکه روزی یکی از دزدان نامی را از خلوت طلبیده تحقیق احوال مینمود و او التماس نمود
که چندی از برادران و اقوام من که در بیرون حاضراند اگر بحضور طلب دارید باتفاق انها تفتیش نماید بگویم چون انها
بدرون آمدند قدم جرأت و تهور پیش نهاده کنده که دستهایش را بان بسته بودند چنان بر سر ملک حیدرالله زد
که مغز نالش از سوراخ بینی برآمد و محتمل که دیگران نیز مددی رساینده باشند و پسرش هم دران شورش کشته شد
و از سوانح جنگ شیر خواجه یادگار ایشان و محصور شدن او در قلعه بیر شیل از حلت شاهزاده شیرخواجه با فوجی
از بهادران کارطلب بضبط آن سرحد تعین بود چون شاهزاده برحمت ایزدی پیوست و موسم باران در میان
آمد و عنبر و فرهاد با پنجاه هزار حبشی و دکهنی و شصت فیل مست بعزم رزم شتافتند شیرخواجه با آنکه
زیاده از سه هزار سوار رسید اما بجهت شدت باران و طغیان آبها و جریان سیلابها رسیدن کومک

متعذر بود شکوه غنیم بنظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت قضارا در روز جنگ راههای بر نشیب
و فراز پیش آمده و چند جا از آب گذشتند و ازین جهت سر رشته انتظام ساقط شد هنوز خود را خوب
جمع نساخته بود که غنیم با فوجهای آراسته در رسید و جنگ سخت در پیوست اگرچه راجپوتان که همراه اول
لشکر منصور بودند قدم همت بر جا داشته داد شجاعت و جلادت دادند جگروپ پسر جگنباهه و
گوپال داس راتهور و سلطان بهالی و محمد امین جوجی و بسیاری از اینها در آن رزم در دست در راه اخلاص
جانسپار شدند اما مردم قول و جوانغار و برانغار توفیق کار نیافتند بجنگ و تردد عطف عنان نموده بجانب
سهرند شتافتند و شیر خواجه که خود طرح شده بود خوبها ساخت و فوج مقابل خود را میدان بمیدان بر داشته
راند در این وقت وفادار خان با جمعی از فوج برانغار جدا شده بخواجه پیوست و این افواج ایزدی دیگر
بهم رسید لیکن چون کسان بسیار کشته شده بودند و خواجه خود زخمی بود ناگزیر بجانب سهرند شتافت و چون
بهادر الملک از این جنگ وقوف یافت با آنکه خبر شکست لشکر و کشته شدن شیر خواجه نیز شهرت
از کمال تهور و دلیری یک بابانه از ده کروه راه تاخته خود را رسانیده با غنیم جنگ کنان بشهر در آمد و از
رسیدن او هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و شهر را کوچه بند کرده بمدافعه و مقابله همت گماشتند
اگرچه مخالفان از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از آنجا که اقبال بیزوال خاقان
گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است کاری از پیش نرفت و چون
این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود با جمعیت نیک بکومک خواجه متوجه شد و میرزا علی اکبرشاهی
و شیخ عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بدولتاباد فرستاده بود بحضور طلب داشت و دیگر بندهای بادشاهی
که در آن گرد و پیش بودند همه را نزد خود طلبیده مبلغها برسم مساعدت و مدد خرج سپاه قسمت
نمود و باین تدبیر شایسته جمعیت فراهم آورد و میرزا علی را با فوجی شایسته بطریق منقلا روانه ساخت
و چون افواج بحر امواج یکبار بپای گنگ رسید به نیروی تاییدات ایزدی پایاب گذشته مخالفان را

گذرکنان نمود

که در گمان بود که چنین دریای درین موسم پایاب شود و لشکر بکومک تواند رسید از عبور لشکر منصور
جگرها آب شد و مقارن این حال شیخ نیز با مردم عقب پیوست ولی توقف از آب گذشت
و فراوان غنیم که دران حوالی بودند باندک جنگی راه هزیمت پیش گرفتند و مخالفان از صیت شکوه
لشکر ظفر اثر ترک محاصره سراسیمه بجانب احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر بند برآمده سجدات
شکر ایزد متعال بتقدیم رسانیدند نفس الامر آنکه از بی آذوقی کار سخت بتنگی کشیده بود روزی
چند بگوشت اسپ گذرانیدند و کاه و دانه بجهت چاروا بهم نمی‌رسید ناگزیر قرار دادند که بیرون
برآمده جنگ کنند تا کشته شوند درین وقت صیت افواج قاهره بلند آوازه شد و متحصنان
از گرسنگی جان رهائی یافتند شیخ میخواست که پسر خود را با فوجی از بهادران جانفشان در انجا بگذارد شیر خواجه
راضی نشد و خود متعهد بودن نموده شیخ جمعی از مردم تازه زور بهمراهی او مقرر فرموده عنان معاودت
معطوف ساخت و در شاه گده نیز فوجی بکومک او گذاشت که اگر حاجت افتد بزودی تواند رسید
و خود بر ساحل دریای گنگ بنگاه ساخت و مقارن الحال سه لک روپیه خزانه از درگاه رسید
و تقویت سپاه شد نهضت موکب جهانگشا بصوب مالوه و خاندیس و فرستادن شاهزاده ولیعهد سلطان سلیم بجانب اجمیر
چون از عرایض دولت خواهان بوضوح پیوست که تسخیر ممالک دکهن بی نهضت رایات جهانگشا
صورت پذیر نیست و شاهزاده دانیال که بدان خدمت دستوری یافته و از غایت محبت که بشکار دارد
هنوز از ولایت مالوه نگذشته لاجرم در مسعودترین ساعتی عزیمت تسخیر دکهن پیش نهاد همت جهانگشا ساخته
رخش اقبال بجولانگاه فتح و ظفر برانگیختند و صوبه اجمیر را یمناً و تبرکاً به تیول شاهزاده عالم و عالمیان مکرمت
فرموده درچنان ساعت مبارک بدان صوب صواب رخصت ارزانی داشتند و غرض از اختیار
مفارقت آنکه چون موکب اقبال بممالک دوردست نهضت فرمود هم مسند خلافت از شاهزاده
ولی عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه رانا پایمال سیر عساکر گیهان شکوه گردد و در پیش عزیمت غزا با کفار
همت و راجه مان سنگه و شاه قلی خان محرم و بسیاری از امرا بخدمت شاهزاده استسعاد یافتند
و حضرت مریم مکانی را با دیگر پردگیان سرادق عزت در دار الخلافه بوالده حقیقی سپردند و از منزل دوم
خانخانان را پیشتر رخصت دکهن فرمودند و حکم شد که چون خانخانان بانجا رسد شیخ ابوالفضل متوجه درگاه شود

و در خلال این حال خبر فوت عیسی زمیندار بنگاله بمسامع جلال رسید اگرچه راجه مان سنگه بخدمت شاهزاده دستوری
یافت اما بالتماس بنگاله را بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و تعهد نمود که خود در ملازمت شاهزاده باشد
و فرزندان و وکلای از عهده ضبط بنگاله برآیند و جگت سنگه پسر کلان خود را بحراست آن ملک رخصت فرمود و
بحسب تقدیر در همان دو سه روز جگت سنگه باجل طبیعی درگذشت و با آنکه راجه دیگر پسران قابل داشت لیکن
چون آئین راجهای هندوستان چنانست که اگر پسر کلان بمیرد و نبیره را جانشین سازد و دیگر فرزندان برضا
و رغبت اطاعت و خدمتکاری او بکوشند بنابرین مها سنگه نبیره جگت سنگه را جانشین خود ساخته بحکومت
و حراست بنگاله فرستاد و درینولا قلعه ننساله از ولایت بتصرف اولیای دولت درآمد و چون موکب
منصور بدهلی نور رسید زاهد خلف صادق خان در باغی که پدر او اساس نهاده التماس ضیافت نمود
و بلوازم نثار و پیشکش چنین خدمت نورانی ساخت و درین راه میر عبد الحی میر عدل را با فرمان شفقت آمیز
نزد شاهزاده عالیقدر فرستاد و بجهت راجه مان سنگه سروپا فرستاده از تعزیت پسر آورد و هم درین ایام
شهباز خان در اجمیر باجل طبیعی مسافر ملک بقا گردید و چون موکب کیهان شکوه بولایت مالوه پیوست
میرزا رستم از جاگیر خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت از سوانح عزیمت شیخ ابو الفضل و دیگر امرا
بمحاصره احمدنگر و تفصیل این اجمال آنکه چاند بی بی همشیره برهان الملک بهادر نبیره او را بحکومت
برداشته درون قلعه بسر میبرد و آهنگ خان حبشی خود را پیشوا ساخته با بسیاری از حبشی
و دکنیها در بیرون کوس استقلال میزد اگرچه چاند بی بی بظاهر مدارا با او میکرد ولیکن بباطن با اولیای
دولت نیز راه آمد و شد مراسلات مفتوح میداشت درینولا از سلوک آهنگ خان سخت گران
خاطر گردیده و غبار نفاق و تشویر مرتفع شده مکتوبی بشیخ بنوشت عهدنامه بسوگندان مغلظ ارسال
داشت که هرگاه عساکر ظفر قرین آهنگ خان را از پیش بردارد قلعه را باولیای دولت سپارم بشرطی که جنیر را
بمن واگذارند روزی چند در انجا آرام گرفته متوجه درگاه شوم شیخ عزیمت آن صوب نیز پیش نهاد همت
همت ساخت و آهنگ خان از حقیقت حال آگاهی یافته بسمت [illegible] الملک پسر [illegible] خان که
حکومت برار از قدیم بسلسله آنها متعلق بود از شهر برآورده با جمعیت فراوان بجانب برار کسیل کرد

که دران حدود غبار شورش و فساد برانگیزد و غرض اصلی آنکه چون اهل عیال اکثر مردم در آنجاست تفرقه
خاطر بهم رسد و بجانب احمدنگر نتواند شتافت میرزا یوسف خان بصوابدید اولیای دولت
متوجه برار شد که رفع شر نمایند و شیخ بعزم درست و همت کارطلب با دیگر امرای عالیشان و
بهادران جانفشان بمبارزت ابهنگخان و تسخیر احمدنگر شتافت و چون نهضت عساکر اقبال متفق
دکنیان شد و از اطراف تردد او فراهم آمدند و شمشیرالملک وسهت از برار برداشته بجانب
احمدنگر متوجه شد و میرزا یوسف خان با دیگر بهادران کارطلب بتعاقب همت بست و لشکری
پسر خود را با جمعی بیشتر فرستاد و نام بردها شب از دور لشکر او تیراندازی کردند و غریب آشوبی برخاست
ناگاه در جنگ مغلوبه تیری بر مقتل شمشیرالملک رسید و بهمان زخم قالب تهی ساخت
و مخالفان سراسیمه راه هزیمت سپردند و چون عساکر اقبال بمونکی پتهن پیوست نشان شاهزاده
دانیال بشیخ رسید که زینهار بهر جا رسیده باشد عنان مسارعت بازکشند که اسباب بر صلاح استعجال
میسر و باتفاق متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد ناگزیر مقام فرمود و چون شاهزاده به برهانپور رسید
بهادر پسر راجه علیخان از توهمات بیموقع قرار ملازمت نیارست داد از قلعه آسیر فرود نیامد و ظهور این
بیباکی و خودرائی بر خاطر شاهزاده سخت گران آمد و نخست کمر همت بست بمحاصره آسیر و استیصال
آن گروه وخیم العاقبت بست و میرزا یوسف خان را نزد خود طلب داشت و از رفتن میرزا یوسف خان و توقف
شیخ در پتهن دکنیان خیره و دلیر شدند و مکرر بر لشکر ظفر اثر شب خون آوردند و بحراست ایزد تعالی
و تقدس بی نیل مقصود بازگردیدند و چون موکب ظفرطراز به اجین پیوست پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر
چنان بود که روزی چند در ولایت مالوه توقف فرمایند درین وقت عرضداشت شاهزاده رسید مضمون
آنکه بهادر باستحکام قلعه و سامان قلعه‌داری مغرور شده عذرهای نامسموع در باب نیامدن ظاهر
ساخت و هر چند بنصایح سعادت پیوند رهنمونی فرمود و نتیجه بر آن مترتب نگشت ناگزیر همت
به تسخیر آسیر مصروف داشته بلوازم محاصره و ترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداخت فرمان شد
که زینهار متوجه تسخیر احمدنگر شود و دیگر امور فرصت از دست ندهد که ما خود بدولت و اقبال عزیمت
آن صوب فرمودیم اگر آن وحشی طبیعت از گران خواب غفلت بیدار شده بسعادت خدمت شتابد

... او را با مرحمت فرموده مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتضاد
قلعه و اعتماد انبوه اشرار از قبول اطاعت آستان بوسی باز کشند و بر جاده جهالت و ضلالت ثابت
قدم باشند افواج قاهره با مجاهدان بیرون آمده سزای کردار در دامن روزگار او خواهند نهاد و خواجه محمود را
که از احدیان خاصه بود به نصیحت او رخصت فرمودند و ارنی او و میران صدر جهان نیز دستوری یافت
و متعاقب او بیشتر و بیشتر فرستادند و هر چند پیام بردها بدلاسای او کوشیدند بشاهراه سعادت و نجات
هدایت نمودند نشنود و از دریافت ملازمت لقا عذر جست و در این چند روز بسکینه قدری الله
پذیرفت و درد دلکم بهم رسید و بغایت ابتر خانه بجهنم گذشت فرستادن بخشی الملکی شیخ فرید را
به تسخیر قلعه آسیر و بعضی ولایات [illegible] جهانگشا بدان جانب چون بهادر باعتضاد و استحکام قلعه و وفور
آذوقه و توارم قلعه واری در مقام جهالت و ضلالت قدم ادبار افشرده بود [illegible] بندگان شاه
بخشی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار به تسخیر قلعه آسیر دستوری یافتند
و اسامی آنها برین تفصیل است هاشم بیک و قرا بیک ترکمان قاضی حسن و میرزا یوسف
بار بهادر اوزبک مقیم خان بهادر خان افغان یولک میرزا برخوردار [illegible] رحیم
بردی میر جلال قزل ابدال علاء الدین حسین بکر ماجیت بهدوریه لکهمن سین بهکین خان بلوچ
و جمعی از سادات بارهه و دیگر بهادران رزم جوی و بعد از رفتن افواج موکب فیروزی ابتهاج
از دریای نربده عبور فرمود و در فضای ولایت بیجاگره بارگاه اقبال بر افراشت و در آن سرزمین
جشن نوروزی آراستگی یافت آغاز سال چهل و پنجم از مبدأ جلوس حضرت خاقان گیتی ستان شب دوشنبه
چهارم رمضان هزار و هشت هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل بهمیت
تحویل ارزانی داشت و سال چهل و پنجم الهی به فرخندگی آغاز شد و در آن صحرای دلگشا چهار
روز جشن نوروزی ترتیب داده روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور بر افراشتند در این

منزل شیخ ابو الفیض بفرمان مطاع از دکن آمده سعادت رکاب بوس دریافت و این
بیت بر زبان گوهربار گذشت ؛ فرخنده شبی باید و خوش مهتابی ؛ تا با تو کنم حکایت
از هر بابی ؛ در بیست و یکم فروردی ماه برهانپور بورود موکب منصور دار السرور گردید شیخ فرید
با فوجی بتسخیر بجاگره قلعه دستوری یافته بود لیکن از آن فوج بحسب کمیت و کیفیت محاصره دلخواه
صورت نمی بست لاجرم خان اعظم و شیخ ابو الفضل و آصف خان تعین شدند که باتفاق شیخ فرید
دور قلعه بتعمیق و تهیه و تنجیده موچال تمام قسمت نمایند و شیخ فرید را بسرداری آن مردم گذاشته خود
متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و نسق آن بعهده کاردانی شیخ ابو الفضل
حواله شد و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که ملازمان موکب منصور باقی گشته اند و
جمع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از قرار حاصل در وجه انعام بندهای درگاه بتفاوت و مناصب
و مراتب قسمت نمایند و تا رایات ظفر طراز در این حدود سایه گستر باشد محصول انعام خود متصرف
گردند و چون بلده برهانپور بورود موکب منصور آراستگی یافت جمعی از سرداران خاندیس که خود را
کشیده بودند از صیت معدلت و مرحمت خاقانی ستوده خصال بطاق بندگی و اخلاص بر میان جان
بسته روی امید بقدسی آستان نهادند و از سوانح تعیّن فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنگ چون
بعرض رسید که فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود و ری رائی زمیندار اخذ و ده که در ملک خاندیس
بشجاعت و فزونی جمعیت عدیل و نظیر برابر نیست با ملک شیر و دیگر چندی در آن سرحد قرار سیم آمده اند بنابر آن
مظفر حسین میرزا با خواجگی فتح الله بخشی و رای منوهر و میرزا زاهد پسر صادق خان و میر گدای و میر عبد الحی و
دیگر بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بنوید عواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند و الا
بمحاصره قلعه پرداخته مالش بسزا دهند و پیش از وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از آنها جدا شده روی اخلاص
بشاهراه سعادت در آورد و ری رائی متقابله آویزش کند در بوقت مسعود نیک با صد زنجیر فیل که روانه گجرات
بود بفولاد خان پیوست و دولت خواهان تکیه بر اقبال روزافزون نموده تغافل او ساختند و بهادران

عرصه فیروزی سردودات شایسته ظاهر ساختند و رلی رای برخصم کاری راه هزیمت سپردند و غنیمت فراوان

از فیلان و دیگر اجناس بتصرف دولتخواهان درآمد و بهمان زخم جانستان آواره دشت نیستی گردید و

فولاد خان با غنایم این فتح متوجه درگاه شد و بدست آویز حسن خدمتی آبروی دیگر یافت و بمنصب هزاری

و جاگیر معمور کامروا گردید و چون میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله و دیگر بندهای محدود بقلعه للنک رسید

روزی با خواجگی از بیچارگی بالمیه مهمود رفته رفته سخن پست و بلند شد و میرزا از مجلس برآشفته برخاست و از

تنگ ظرفی و تنگ حوصلگی با جمعی از مخصوصان خود راه اوارگی سپرد و غریب تر آنکه دلیت رای (؟) لشکر

به بهانه تفحص و طلب میرزا با مردم خود از اردو برآمده راه وطن خود پیش گرفت و خواجه ویسی بعد از سه روز

بجست و جوی او کام همت برداشت قضارا میرزا العقد بگجرات میرفت لیکن چون از قبیله و مرکی خود روی

سعادت تافته بود توفیق العزیمت نیافت و در بین راه در پریشانی و بی سامانی افتاد و رفته رفته همراهان جدائی

گزیدند و غیر از چندی خدمتکاران کس نماند تا گزیر در میان سورت و بگلانه لباس قلندری پوشیده در آوارگی سر

نهاد و مقارن الحال خواجه ویسی که بطلب او شتافته بود پی گرفته و نشان پرسیده باو پیوست و دستگیر

ساخته بدرگاه آورد بزندان مکافات محبوس شد و هم درین ایام راجه بهرجی زمیندار بگلانه بسعادت آستانبوسی

سرافرازی یافت و خاقان و افسرالدین خان ان پسندیده خدمت را بنوازش علم و نقاره اختصاص بخشیدند

و رخصت ارزانی داشت و چون بهادر قرار تحصن بخود داد از رعایا و اهل حرفه و سایر سکنه بلده برهانپور

و قصبات و قریات هر کس خواست بدرون قلعه درآمدند ولی اعراق از صد هزار نفس بیشتر بیرون

رفته بودند و چون مدت محاصره بامتداد انجامید مردم دست از جان شسته خود را بی محابا بیرون انداختند

اگرچه بعضی از دولتخواهان کنکاش دران دیدند که این چند کس را باید کشت تا راه برآمدن مسدود شود و از کثرت

هجوم خلق آذوقه کمی کند و علت وبا بهم رسید لیکن خاقان و افسرالدین خان از کمال مرحمت و خدا ترسی بر حال

آن بیکناهان بخشیده حکم اطلاق زیر دستان فرمودند هر روز خلق انبوه از درون قلعه برآمده دعای ازدیاد

دولت ابد قرین مینمود اگرچه صعوبات ده ساله و بیست ساله در قلعه بهم رسیده اما روغن سخت عزیز بود

و جا باو ن (؟) لکت

۳

وصابون بجهت شستن لباس یافت نمی باشد وازین جهت نقص بافراط کشیده بهادر والده کلان خود را با پسر
وسعت زنجیر فیل بدرگاه فرستاد زبان بخضوع وخشوع و اظهار ندامت کشود که از بخت برگشتگی متحمل جنس گستاخی
وسوء ادبی شده ام اکنون هراس بتقیاس در خاطر راه یافته روی آمدن ندارم وراه نجات گم کرده ام
اگر رقم عفو بر صفحه تقصیر من کشیده بگنجیدنی بخدمت غایبانه مقرر دارند شاید رفع واهمه من شود ودست آویز
خدمتی بهم رسانیده روی خجالت بر آستان سعادت نهم وازفیلان نامی بحر بخر نفیس انچه در خور پیشکش آن حضرت
باشد بدرگاه میفرستم وصبیه خود را بخدمت حرم سرای شاهزاده خسرو می سپارم حکم شد که چون پدر او در خدمت ما
جان خود را نثار راه اخلاص ساخته بخبر نوازش والتفات نسبت باو در خاطر بنیت وآمدن او رفع
جمیع تقصیرات مینماید زنهار که باطن خود را از نوازش پرداخته دست امید بحبل الله المتین دولت زند که بانواع مراحم
واقسام عواطف اختصاص خواهد یافت وقلعه را با ملک موروثی باو ارزانی خواهیم داشت والا عنقریب بکلید
همت اولیای دولت فتح قلعه میسر خواهد پذیرفت واو بندامت ابد مبتلا خواهد شد چون والده وپسر او بار گشته
بقلعه در آمدند وانچه حکم شده بود باو رسید قرار امن بجود نیارست داد بهادران قلعه کشا محاصره را تنگتر ساخته
ودرانجام آن مقصد عالی بیشتر از بیشتر کوشیدند ودرین هنگام بمسامع عز وجلال رسید که سید ابراهیم که از سرداران عمده
خاندیس بود قلعه [illegible] را استحکام داده بالسیاری از ابطال رجال قدم در وادی نخوت واستکبار افشرده
بشیخ ابوالفضل حکم شد که فوجی بر سر او فرستد واگر غاشیه اطاعت وبندگی بر دوش سعادت گرفته
روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهد مراتب نوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت واگر سر از ربقه حکم برتابد مالش
بسزا دهد وشیخ [illegible] داس را با فوجی تعین فرمود وان خونگرفته بمبارزت مبادرت نمود بمیامن اقبال
بیزوال دولتخواهان اعلام فتح وفیروزی برافراشته او را دستگیر ساختند ولیکن [illegible] داس بالسیاری
درعرصه کارزار جان نثار شد وبحکم اشرف آن فتنه سرشت را نیز از گران بار جرایم سبکدوش گردانیدند
از سوانح شورش بنگاله ورسیدن چشم زخم بعساکر فیروزی نشان وغلبه عثمان افغان چون راجه مانسنگه در خدمت
شاهزاده ولی عهد رخصت بصوب اجمیر شده ضبط ولایت بنگاله که خاکش باب فتنه مخمر ست
تعهد نمود وان بار گران را بسبک مغز ده مهاسنگه نبیره خود را با وجود صغر سنش بحکومت وحراست انجا مقرر
فرمود ونیابت سنگه برادر خود را با انکه خالی ازشورش دماغی نبود ممد ومعاون او ساخت وافغانان که عمرها

در اسطار حصین ملجا بوده اند و از روی اضطرار مدارای ظاهری به راجه مینمود فرصت یافته با لشکر گران بمبارزت شتافتند
و مهاسنگه و تیرباران سنگه شرایط حزم و احتیاط مرعی مسلوک نداشته و غنیم سهل و سبک انگاشته بمدافعه و
مقابله همت گماشتند و در بهبودرگ عرصه نبرد آراستگی یافت و شخت جنگ در پیوست بحسب تقدیر
افغانان غالب آمدند و راجپوت بسیار بقتل رسیدند و بعد از این سانحه دو نیکو خواهان نتوانستند خود را
جمع ساخت و جای بسیار از تصرف غنیم در آمد و در این تاریخ جیجی انکه والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
باجل طبیعی رخت حیات بضیعت سرای جهان جاودانی کشیدند و این مصیبت بر خاطر اشرف گرانباری کرد
و خاقان ستوده خصال نعش او را بر دوش عزت گرفتند و قدمی چند بر فتند و تا آئین جهانگیری جاری ضرب گردید
اگرچه بندهای درگاه موافقت نموده بودند حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت ننمایند اما تا
رسیدن حکم بسیاری از مقربان درگاه موافقت نموده بودند سبحان الله هر گاه سر در راه اخلاص باشند با این فضله چه مایه تعلق
خواهد بود و در این ایام شیخ ابو الفضل بمنصب چهار هزاری شرف امتیاز یافت و صفدر خان نبیره راجه مغلی هزار
که از همشیره شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری سرفرازی یافتند و شاهم خان جلایر بفرمان گیتی ستان
از جاگیر خود آمده بسعادت آستان فرق عزت برافراخته و در خلال این حال ولایت ناسک مفتوح گردید
و چون سعادت خان بندرگاه اختیار نمود راجه بیربال ملک تسلط یافت و شاهزاده دانیال دولتخان را
با راجه سورج سنگه و سادات بارهه و بسیاری از بهادران رزم دوست بمدافعه او نامزد فرمود
و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه فیروزی داد شجاعت و جانفشانی داده
اعلام فتح و نصرت برافراشتند و درین سال خواجه شمس الدین دیوان پنجاب باجل طبیعی درگذشت
از سوانح توجه فرمودن شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب اله آباس جوان
آن بلند اقبال با جمیع بیوست ز افواج با استیصال رانا تعین نمود و بعد از یکچندی خود بسیر و
و شکار زیارت و دیبور نهضت فرمود و آن آشفته براه از کوهستان بر آمده چند موضع را تاخت
و چون بهادران لشکر منصور بقصد او شتافتند بار سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود
متعلقه او معسکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار به تیغ غازیان عرصه کارزار بر خاک هلاک

افتادند

افتادند و زن و فرزند ایشان اسیر شد درینوقت خبر شورش بنگاله و شکست مهاسنگه بعرض
رسید و راجه مانسنگه که متصدی ضبط بنگاله بود از شاهزاده التماس نموده که اگر موکب ظفر طراز
تا الهآباد نهضت فرماید اطفای نایرهٔ این فتنه بزودی ممکن تا اگرچه مصلحت ملکی منظور داشته
یورش ولایت شرقیه پیش نهاد همت جهانگشا فرمودند چون جاگیر ملازمان ایشان در
حوالی اگره بود وا گذاشته پرگنات صوبه الهآباس و آن حدود را که بجاگیر آصفخان و دیگر
بندها مقرر بود بعوض متصرف شدند و مبلغ سی لک روپیه خزانه از حاصل خالصات
صوبه بهار که رای کهنور دیوان آنجا فراهم آورده بود ازو گرفتند اگرچه بعضی از ارکان دولت
خصوصاً جمعی از اهل غرض که در صوبه الهآباد جاگیر داشتند این مقدمات را بلباس دیگر
در نظر خاقان گیتی ستان جلوه دادند لیکن خاقان ستوده خصال از کمال حوصله و بردباری بنابر
محبت و دلبستگی اصلا بحرف ارباب غرض التفات نفرموده و شریف بیگ خواجه عبدالصمد
شیرین قلم را که از خدمتکاران حضور و محرمان بزم سرور بود و خود را از مخلصان فدائی میشمرد و بخدمت شاهزاده
بلنداقبال نیز نسبت قوی داشت با فرمان عاطفت آمیز مشتمل بر نصایح و هدایت بشاهزاده
سعادت بملازمت شاهزاده فرستادند بسا مقدمات زبانی و پیغامهای مشتری تقریر او
حواله شد و نفس الامر اینکه اگر شاهزاده والاگهر با آن لشکر بخدمت پدر عالی قدر می‌شتافت در همان
سال فتح کل ممالک دکن و مابهل وجهی صورت پذیر بود اما بالی توجه ایشان بتسکین شورش
ولایت شرقیه و دفع دغاباز نیز امکان عقبت نداشت و چون شاهزاده دانیال بتسخیر احمدنگر همت
گماشت از امتداد محاصره و نا ایمنی راهها نرخ غله بدرجه اعلی رسید و خاقان گیتی ستان
میرزا رستم را با فوجی بکومک شاهزاده دستوری داد و یک لک مهر حواله اقبچا بیگ شد
که بلشکر ظفر اثر رساند درینوقت خواجگی فتح الله و میرزا اهد فتح قلعه لالنگ نموده با
ملک شیر و دیگر سران حبشیان که در آن قلعه متحصن بودند سعادت آستانبوس دریافتند

فتح قلعه احمدنگر بتأیید ایزد و ذکر سوانح دیگر چون شاهزاده والا اقبال با عساکر اقبال
متوجه احمدنگر شد ابهنگ خان بسیاری از حبشی و دکنی فراهم آورده سر کوتل را مضبوط
ساخت قضا را در میان مخالفان حبشی شهرت افتاد که اکنون سرداران از شاهزاده قول گرفته
منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر ملحق گردند ابهنگ خان را ازین رهگذر بیم و هراس افزود و بنیروی
تاییدات غیبی خود بخود پراکنده گشتند و اولیای دولت اندک زمانی از آن گریوه گذشته بظاهر
احمدنگر معسکر اقبال آراستند و روز دیگر مورچلها تقسیم شد و چاند بی بی که از دانش بهره و از
سعادت نصیبه داشت خواست که بتعهد و پیمان قلعه را سپارد و حمیته خان خواجه سرا
با چندی از بد اندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت آگاهی یافته قصد و بیعت خود نمود و باتفاق
اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و دیگر متحصنان شرح و باره قلعه را استحکام داده بمدافعه و مقابله همت گماشت
و بهادران قلعه کشا از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند و بلوازم قلعه گیری از ساباط و نقب پرداخته
چند مرتبه نقب بپای قلعه رسانیدند و درونیان وقوف یافته برگردانیدند و دفعه آخر نقب را از برج قلعه رسانیده
بصد و هشتاد من دارو انباشتند و هنگام چاشت آتش در زدند و بعرض سی درعه دیوار بپرید و خرمن
حیات بسیاری از متحصنان بآتش بلا بسوخت و چون آن نقب باهتمام میرزا یوسف ترتیب یافته بود
نخست از رجال او جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را بدرون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس
از متحصنان بر خاک هلاک غلطیدند و بهادر [illegible] نبیره برهان را که نظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر
شد غنیمت فراوان از جواهر و مرصع آلات و کتابخانه و غیره بتصرف اولیای دولت درآمد و
از وضیع و شریف سوار و پیاده حتی اردو بازاری هیچکس نماند که بهره از آن برنگرفت آنگاه شاهزاده با خانخانان
و دیگر سرداران لشکر بدرون قلعه درآمدند کوس فتح و فیروزی بلند آوازه شد و مقارن آن ایام جمعی از کشمیریان بدسرشت که
طینت‌شان بفتنه و فساد مجبول است پسر حسین خان چک را دست آویز شورش ساخته در الکا غبار آشوب
برانگیختند و محمد قلی افشار از طرفی پسر خود را با کلب علی میر بحر و شاه بیگ بگذری و از جانب دیگر جمیل بیگ را

با فوجی

با گروهی از ایماقات بمدافعه و مقاتله پیش نمود و به نیروی اقبال روزافزون شکست بر [illegible] فتاد و بسیاری
از آن خونگرفتها بقتل رسیدند و مجددا حصار چمن‌الملک از خس و خاشاک آن اهل ادبار پاک شد و از سوانح
کشته شدن جلاله تاریکی آن بدگوهر با طایفه از افغانان نوحانی در لباس بازرگانان بغزنین شتافت و بهانه
خرید فراوان اسباب از مردم گرفته خواست که برگردد شادمان هزاره که اردو و تیولداران قدیم این درگاه بود
سر راه برو گرفته رزم شایسته نمود تا زخمیان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرد و آن سرگروه
ارباب ضلالت زخمی بکوه رباط شتافت و در آن سراسیمگی چندی از عقب خود را رسانیده کارش تمام ساختند
و چنین متنفسی که سالها سال لشکرهای گران بجهت استیصال او تردد و [illegible] بودند و چه مایه جوانان کار
آمدنی در آن کوهستان ضایع شدند و باین سهولت کشته گردید و عجب خار میمی از آن سر راه برکنده شد
و از وقایع فرستادن بهادر سادات خان را از قلعه بدرگاه و تفصیل این اجمال آنکه بهادر بسید محمد نسبت ارادت
قوی داشت و همشیره خود را با او نسبت نموده از پایه درویشی و فقر بمرتبه امارت و مصاحبت سلاطین بود
برهنمونی و بدآموزی این سیدزاده گمان دعوت و کرامات پدرش خود را بچنین فوزی بدنشاینده و چون
از همه درها امید شد بسادات خان گفت که تکیگاهی و راه‌نمائی تو متصدی این امر خطر شده ام و کار بجائی
رسیده که امروز و فردا اهل اسیر و دستگیر خواهم شد و خون عالمی بر خاک هلاک خواهد ریخت
اکنون ترا باید بدرگاه رفت و چاره این کار باید کرد و اهتمام از یاسدات عینی داشته عرضداشت استیمان نمود
و بهادر او را با میر محمد حسن که مرد درویش خیراندیش بود بخدمت عالی فرستاد و دو ده زنجیر فیل برسم پیشکش
همراه ساخت و همان مطالب نوح که پیش از این مکرر التماس نموده بود باز عرضداشت و چون سادات خان
سعادت کورنش دریافت بوسیله مقربان درگاه معروضداشت که غرض این رسالت ادراک سعادت
آستانبوس بود اکنون که کوکب طالع من از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامکاری مرتفع
گشته حاشا که روی اقبال ازین دولت برتابم و بار خود را ایمال و بر خود تقصیر بلا انداز محکم شد که این درگاه درگه
نومیدی نیست هر گاه او را این آرزو باشد در خور عقیده خویش نوازش بیش از پیش سرفراز خواهد گردید و در همان ایام سادات خان
بمنصب هزاری فرق عزت برافراخت و شیخ میر محمد حسن ادای رسالت نموده جواب برد که سخن مکنست

و نجات او منحصر در قلعه بیرون است و آنچه بهبود خود شناسد بعمل آورد و درین هنگام اکبراج راجپوت اهل
بیت نظام الملک را از احمدنگر بدرگاه آورد و مقارن این حال قلعه خیبر بتصرف اولیای دولت ابد
قرین درآمد و **فتح قلعه مالی گده بتیغ همت شیخ ابو الفضل** قلعه آسیر بر فراز کوهی آسمان اساس یافته در
غایت ارتفاع و بر کمر آن کوه دیوار دیگر کشیده اند در نهایت استحکام که آن را کمرگده گویند و اترمالی نیز
نامند و بر یک جانب قلعه دامنه واقع شد و بر دور آن دیواری از سنگ آسمان اساس و آنجا را مالی گده گویند
و پایان مالی گده معموره ایست موسوم بتهتی و بر سه طرف کوه سرکوب ندارد اما بجانب جنوب کوهچه ایست
که آنرا سایین گویند و این کوهچه دراز و باریک واقع شده و منتهی میشود بقلعه مالی و پهلوی آن مانند فاصله
کوهیست بلند که آنرا کوده بهاری نامند ارتفاع آن دیوار قلعه دعوی همسری مینماید لیکن راه برآوردن
توپ و جای ساختن رباط ندارد و از هیچ جانب غبار آسیبی بر دامن استحکام قلعه میسر نشد و شاهباز
بلندپرواز همت بر فراز کنگره آن بال مراد نمیتواند گشود و باتفاق جمهور در جمیع بلاد معموره روی عدیل و نظیر
ندارد و تسخیر آن بکمند سعی و اهتمام از محالات مگر از عالم غیب بلائی نازل شود و بکلید اقبال حضرت شاهنشاهی
افتتاح آن تیسر پذیرد مجملا چون بهادر بیجز یک جمعی از مفسدان خانه برانداز و توپخانه تنگ با استحکام
قلعه و فزونی آذوقه بسیاری و لوازم قلعه داری مغرور شده در دولت بر روی خود بست و جمعی کثیر
از حشرات الارض را با هزار قلعه جای داد هر چند خیراندیشان او نصیحت کردند که هجوم مردم باعث وبائی
طاعون میشود در برابر میگفت که شاید حق تعالی همین قدم یکی از سنوات خود نظر رحمتی برین حصار اندازد چون
مدت محاصره بامتداد انجامید شیخ ابو الفضل بسرانجام آن خدمت دستوری یافت و یکی از مردم
درون بشیخ آمده گفت که من راهی میدانم که از آن راه بر فراز قلعه مالی توان برآمد و چون سخن او
از فروغ صدق بهره داشت شیخ دل نهاد آن کار شد و مردم را آگاه ساخت که هرگاه آواز نقاره
و کرنا بگوش شما رسد از اطراف خود را بقلعه مالی رسانند تا آنکه در شب ... ماه که ابر و باران
و برق صاعقه در غایت شدت و شورش بود و جمعی از مردم بجانب کوه سایین روانه گردانید

نفری قراولک

نیم شب قرابیک ترکمان با جوقی از جوانان کارطلب از پی شتافت آخرهای شب جمعی از
راه بحصار مالی درآمده دروازه را شکستند و جمع کثیر از راه دروازه بدرون در شدند و کرنای فتح بلند آوازه
ساختند و مردم قلعه از گران خواب ادبار بیدار گشته بمدافعه و مقابله قدم افشردند قریب بصبح شیخ ابوالفضل
خود نیز طناب کمند بدیوار حصار بر آمد و از پی شیخ جمعی کثیر خود را بدرون انداختند مخالفان تاب مقاومت و
ستیزنده و سرافکنده بقلعه بر آمدند و حصار مالی که در حقیقت کلید آسیر بود بیمن اقبال روز افزون و
حسن تدبیر شیخ ابوالفضل مفتوح گشت و لیست امید متحصنان شکست درین ولا میر مرتضی از احمدنگر آمده
دولت زمین بوس دریافت و بعنایت نقاره و جاگیر سرفراز شد مقارن اینحال خانخانان نیز
از احمدنگر رسیده سجده اخلاص بتقدیم رسانید بهادر پسر برهان الملک را که دکنیان نظام الملک برداشته
بودند همراه آورد و چندی از برادران خاندیس که همراه کبیرخان پسر بهادر در خدمت دکن بودند بدولت
باریافتند و از سوانح بر آمدن بهادرخان از قلعه چون حصار مالی که مفتوح شد متحصنان از خواب غفلت بیدار
گشته در تدبیر کار خود شده بهادرخان کس بدرگاه فرستاده اظهار عجز و زاری نمود بجهت دلاسای
او رامداس دربار تعین شد و او رفته مقدمات بیم و امید کاربرداری نمود مقرب خان حبشی
که مدار العلیه او بود همراه رامداس بدرگاه فرستاد التماس نمود که اگر قلعه و ملک به بنده مرحمت
شود و برادران و اعمام مرا که محبوس اند حکم نجات فرمایند بفرق سر شتافته بسجود قدسی
جبین اخلاص نورانی سازم و این ضابطه ملک که هرگاه بر مسند حکومت نشست دیگر برادران
و خویشان را محبوس میدارد و در بعضان نبدیجانه که خدامی شوند بازن و فرزند خود بسر میبرند بالجمله چون
ملتمسات او را مقرب خان معروض داشت دربارگاه جلال بعز مقرون نگشت و حکم شد که اگر بدرگاه آید
جان و ناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود و مقرب خان بر قرار قلعه رفته آنچه حکم شده بیان نمود
در روز دیگر بار آمده التماس کرد که امیدوار آنست که اکنون خان اعظم دست او را گرفته
بدرگاه والا برد حضرت خاقانی از روی مرحمت خان اعظم را باستمالت او فرستادند و

و بهادرخان از قلعه برآمده با خان اعظم ملاقات نمود و برفاقت او بدرگاه سپهر بارگاه رفته دولت
زمین بوس دریافت و دو پسر او با فضلخان و خداوندخان که متصدی مهمات کار او بودند همراه ملازمت
نمودند و شیخ فرید بخشی حکم شد که در خانه خود چشم بند نگاه دارد و بتاریخ چهارم بهمن جشن وزن قمری
انجمن افروز گشت ذکر محاصره نمودن قلعه آسیر و سوانحات دیگر قلعه آسیر در رفعت و متانت و استحکام
و فراوانی آذوق و بسیاری توپ و کثرت آلات قتال بی نظیر و بی مثال است و سامان
آذوق بحدی شده بود که فرضا اگر مدت محاصره بدوازده سال دراز کشند هیچ چیز حاجت نیفتد از آن جمله
دویست من بوزن نادرشاهی افیون است برآمده و با آنکه از اسباب قلعه گیری و لوازم این کار اصلا
در موکب اقبال نبود آنحضرت همت بفتح چنین قلعه معروف داشته عزیمت بادستانانه فرمودند هرچند
مردم حرفهای محال میگفتند ملتفت نمی شدند تا آنکه در قلعه بیماری بهم رسید و هر روز مرغ روح جمعی از حصار
بدن پرواز میکرد کار بجائی رسید که در هر خانه که ده کس بودند نه کس ضایع شدند و واهمه عظیم در خاطرها
راه یافت و بعد از فتح مالی دلها از کار رفت و حشم قلعه هجوم آوردند که تا بدرگاه باید رفت و ملازمت
نمود تمکین که آنحضرت نظر مرحمتی بر حال نو انداخته توجه نماید بهادر در غایت بیم و هراس دل بر این نهاد
کار نمی شد تا آنکه روزی بر در خانه او هجوم آورده تنگ داشتند که آب را بدرون محل نبرند او از روی اضطرار
و بیچارگی بدرگاه شتافته سعادت آستانبوس دریافت چنانچه در داستان پیش مرقوم گشت بالجمله
بعد از ملازمت چنان عرضداشت که مردم مستحفظان قلعه از سخن من بیرون اند بلکه میخواهند که
دیگری را از برادران اهتمام بحکومت بردارند خاطر اشرف ازین حرف برآشفت و شیخ ابوالفضل حکم شد
که بگرد قلعه رفته تنگ محاصره نمایند و آنچه ممکن باشد در تسخیر آن بعمل آرد شیخ از روی نیکوبندگی کاربند
خدمت شد و بعد از ضبط و نسق مورچلها و اهتمام و استحکام کارها نوشتهای نهانی بمردم قلعه فرستاده هر کدام
بزبانی و هر یک را بدلاسائی دلجوئی خاطر نمود و بعد از گفت و شنود بسیار پیغام کرد که از بهادر نوشته
چند در باب عمل بر بیوفائی و حرام نمکی بکشند و فرمان قضا مثال در باب جان و ناموس و مال متحصنان

قلعه منتظم

قلعه مشتمل بر نوید بیامن از بارگاه جلال صادر شود تا ایشان از ادای شناخته زندانیان بجمعیت خاطر واطمینان
قلب روی با امید بدرگاه گیتی پناه نهند نخست بهادر در دادن توپهای ایستادگی کرد و چون دید که نفعی بران مترتب
نمیشود تا که بر توپها بمهر خود سپرده مضمونی که فرمان نموده بودند تا آن توپها نزد شیخ فرستادند شیخ خود بر
دروازه نشسته مردم زنهار خود کرده و در عرض چهار روز هر کس با اهل و عیال و اسباب و مال از قلعه فرود
آمده راه سلامت پیش گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و رافع خان و مرجان وغیره پسران یاقوت
سلطان فرود می آیند او از غلامان سلطان بهادر گجراتی بود بعد از فوت سلطان بهادر باینجا آمده
و از آن تاریخ تا حال قلعه حواله او بود چندین پسر جوان بود و هر پسری یکی از لوازم قلعه داری منسوب
و درین آخرها خود نابینا شده بود بهانروزی که خبر سپردن قلعه باو میرسد ودیعت حیات بیار دو حضرت
رامیگوید که هرگاه دولت باین سلسله پشت داد روزگار ازو بازگشت دیگر زندگی کردن حاجت نیست
فی الفور افیون خورده سر بخاک می نهد بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر خود را با جمعی بدرون قلعه می فرستد و
متصدیان قلعه کلید را سپرده بیرون آمدند از اعمام و برادران و فرزندان بهادر بیجاه سه نفر محبوس بودند حسب الحکم
آنها را از حبس مخلد نجات بخشیده روانه درگاه نمودند براقم اقبال نامه شریف حکم شد که آنها را با جمیع عیال
و عیال دولت بهادر در نظر اشرف در آورد و بهمه خلعتهای در خور عنایت فرموده هر کدام را بیکی از بندها
سپرده شد که تیمار احوال آنها نموده آسوده نگاه دارد تا منصب و جاگیر عنایت شود عنایت باعجله
بیوتات دستوری یافت که قورقلعه شناخته ضبط خزائن و کارخانجات او نماید بعد از فتح شریف ببری
نزد عادل خان و مسعود بیدار الی مشرف گکر که سیر افتحانه بقطب الملک مؤمن احدی نزد ملک برید فرستاده
حکم فرمودند اگر دنیا داران دکن راه بندگی سپرده لوازم دولت خواهی و مراسم پیشکش بتقدیم میرسانیده
باشند حدود متعلقه آنها از پی سپر عساکر اقبال و صدمات افواج جلال محفوظ خواهند بود و الا
بدانچه دیگران دیدند از سوانح بسر برسند ساغر حیات میرزا جانی بیک حاکم تته او ففات سلیم بر بعضی
و نیک ذات و صاحب استعداد بود و شعر را بد نمیگفت از موسیقی بهره تمام داشت تخلص و

وبرخاستن تا آئین بزرگان بود طبعش بمی گساری راغب گشت و رفته رفته سفید شراب شد و از باده نشینی
بگران خواب عدم افتاد خاقان والا از احسان ملک او را غایبانه به پسرش میرزا غازی مرحمت فرمود
و فرمان مرحمت آمیز با خلعت خاصه ارسال داشتند پسرش و دلجوئی بسیار نمود و هم درین تاریخ حکیم
مصری باجل طبیعی درگذشت چون راجو و دیگر فتنه جویان دکن پسر شاه علی عم میرزا نظام الملک را
دست آویز شورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند خانخانان بصوب احمدنگر
دستوری یافت و شیخ ابوالفضل را علم و نقاره و اسپ و خلعت مرحمت نموده بنواحی بجانب ناسک
رخصت فرمودند رای رایان سنکه و رای درگا و رای بهوج هاشم بیگ تولک و لد تولک خان و مقیم جانی
و فولاد خان حبشی و کامل الملک و جمعی از بندهای با شیخ تعین شدند و خاقان منصور تماشای قلعه
آسیر شتافته و بتفصیل سیر کرده عنان معاودت بشهر برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال ستیز اتفاق
افغانان ملک بنگاله در داستان گذشته که جمعی از شورش طلبان پسر قتلو را دست آویز فتنه ساخته
فوج دولتخواهان را شکست دادند و میر عبدالرزاق معموری که بخشی آن لشکر بود بدست مخالفان
افتاد و چون این اخبار موحش بعرض شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم سلطان سلیم رسید
استیصال را نابوقت دیگر انداخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت در اله آباد
توقف کردند و راجه مانسنکه را که صاحب صوبه بنگاله بود سد الصوب تعین فرمودند در شیرپور عطائی
با مخالفان تقابل افتاد و از جانبین قلعه ساخته در برابر یکدیگر معسکر آراستند تا آنکه بتاریخ غره
اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت و بیمامن اقبال روزافزون فیلی که در پیش فوج غنیم
بود شیر دور شده بفوج خود روی ادبار یافت و باعث ویرانی مخالفان شد و شکست تفرقه در جمعیت
مفسدان افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام گردیدند در وقتی که افغانان بجنگ سوار میشدند میر
عبدالرزاق را بر فیلی انداخته یکی از افغانان موکل داشته بودند که اگر نقش بر خلاف مراد نشیند
کار میر را بانجام رساند قضا را در اثنای زد و خورد بندوقی بآن افغان رسید و فوت او سبب حیات میر میشود
و در وقی

در وقتی که مخالف شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه میرزا را شناخته با طوق و زنجیر در آگره آوردند
و در معرکه زنده یافتند این فتح دوم بود و درین تاریخ حسن نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت پدر فرار نموده راه
آوارگی سپرد و از سوانح آمدن شاهزاده دانیال بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعه احمدنگر مفتوح گشت
فرمان مرحمت عنوان عز صدور یافت که آن والا گهر احمدنگر را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه
درگاه والا شود در بیولا بدولت زمین بوس فرق عزت نورانی ساخت و بگوناگون نوازش سرفرازی
یافت قلعه آسیر با خزانه و زینه و دام فراوان اجناس بانعام شاهزاده مرحمت شد و ملک خاندیس را
بآن نونهال خجسته سعادت عنایت فرموده داندیس نام فرمودند در بیولا خبر فوت دولت خان
لودی رسید که در احمدنگر فوت شد از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره وافی داشت و نصیبه کامل
در اوایل حال با خانخانان بود جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخته و شمشیرهای نمایان زده بهمراهی ایشان چنانچه
بتقریبات اسم او درین اقبالنامه مذکور شده در بیولا شاهزاده دانیال ملازم خود ساخته بکومک احمدنگر
گذاشته بودند قضا را بدرد قولنج درگذشت دو پسر ازو ماند یکی محمد خان و دوم پیر خان محمد خان را
در همان روزی شورش جنونی بهم رسید و روزی از آشوب جنون سر بصحرای آوارگی نهاد و نادانسته
بدست گولیان مقتول گشت پیر خان را شاهزاده در ظل تربیت خویش گرفت از سوانح فرستادن
خواجگی فتح الله بخشی با فوجی بجانب صوبه ناسک و ضبط آنجود درین روز خواجه ملک علی که از
خدمت کوتوالی اردو بنابر تقصیر معزول شده بود باز بهمان خدمت سرفرازی یافت و درین تاریخ
بهادرخان را با اهل و عیال بقلعه گوالیار فرستادند که نظربند باشد و از سوانح فرستادن میر جمال الدین
حسین انجو بسر عادلخان چون او التماس نموده صبیه خود را بخدمت شاهزاده دانیال سپارد میر بدان
خدمت دستوری یافت آغاز سال چهل و ششم از جلوس ابد قرین حضرت شب شنبه یازدهم
رمضان المعظم هزار و نه هجری تحویل نیر اعظم ببرج حمل اتفاق افتاد و سال چهل و ششم از
مبدا جلوس جهان افروز بمبارکی و فرخی آغاز شد و آئین هر سال دولتخانه را بنفایس اقمشه و نفایس
امتعه آئین بستند یازده روز شرف یکی از امرای والا شکوه بزم ضیافت آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند
و بتاریخ هشتم فروردی رای نبرداس منصب سه هزاری یافت و در دهم تاتار بیگ سفرچی.

با اتالیقی شاهزاده خرم خلعت امتیاز پوشیدند چون شیخ خواجه و میرزا عبد الله اکبرشاهی در صوبه دکن
مصدر خدمات شایسته شده بودند بعنایت علم و نقاره بلند مرتبه گردیدند درین ولا میرزا یوسف خان
حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستانبوس دریافت الهراج کچهواهه که از بندهای نزدیک بود
رخصت هستی پرست جگناتهه کچهواهه بمنصب پنجهزاری سرفرازی یافت میر خواجه سلطان خواجه
بمنصب پانصدی سرفراز شد و از سوانح شکست یافتن بهادر خان گیلانی بصوابدید خانخانان
او در صوبه بنگاله بود لیکن درخور کومک جمعیت نداشت عنبر با لشکر بسیاری از حبشی و دکنی بر سر او
رفت چون بی استعداد و کم جمعیت بود با اندک جنگی راه هزیمت سپرده آنچه با خود داشت از
اسب و فیل و یراق و سامان همه گذاشت و شکست او باعث درستی کار عنبر بد اختر شد
و از همین فتح رونق در احوال او پدید آمد در روز شرف شاهزاده دانیال جشن پادشاهانه آراسته
به نثار و پیشکش پرداخت بسیاری از جواهر گرانبها که در فتح احمدنگر غنیمت اندوخته بود بنظر همایون
در آورد و بالتماس آن گوهر درج خلافت میرزا مظفر حسین و میرزا افراسیاب از زندان ادب نجات
یافتند و هم درین ایام منوچهر و میرزا علی ایلچیان دارای ایران را حکم شد که پیشتر به لاهور شتافته منتظر باشند
که چون ایلچی درگاه بایشان ملحق شود باتفاق متوجه مقصد گردند از سوانح بنگاله آنکه چون راجه مانسنگه
بر اعدای دولت ظفر یافت تا مهیش پور نزدیک رفته و حسن تکامنی نمود افغانان تیره روزگار
در محکمه دشوار که اطراف آن خلاب و جهیله داشت در آمده روزگاری بناکامی میگذرانیدند راجه
بدلدهی رعیت و آبادانی ملک همت گماشته در کمال استقلال فروکش کرد شجاع میر معصوم خان
و سعید پسر لاچین خان و قتالی دیگر مردم از مخالفان جدای کرده نزد راجه آمدند و آن مرز و بوم از
فتنه و آشوب پاک شد و درین تاریخ خبر جودهی نبیره راجه رامچند را بخطاب راجگی سرفراز ساخته
بوطن او رخصت فرمودند و رای بهار تهیچند را اتالیق او ساختند و از سوانح قتل شیخ ابوالفضل
بدفع فتنه پسر شاه علی که تعیین فرموده بودند چون در برار کالونجا بخانخانان پیوست ناگاه خبر رسید که دلگونی
زمیندار با پنجهزار پیاده از حوالی جالنا پور آمده اگرچه بظاهر اراده بندگی و دولتخواهی پیش نهاد خود ساخته
لیکن خاطر از کدورت و روباه بازی آمیز دم ایمنی نیست خانخانان این منسوبه دست آویز ساخته

خود بقصد دولتاباد آنسو شتافت و شیخ را بر سر شاه علی روانه گردانیدند در کنار آب گنگ میرزا
رستم و میر مرتضی و بهادر الملک و میرزا اسکندر پسر میرزا یوسف خان با مردم او و شجاعت خان
و دیگر بندها بخدمت نامزد بودند بشیخ ملحق شدند و درین تاریخ قلعه کالنه مفتوح شد کالنه از اعظم
قلاع دکن است و سعادت خان دکهنی انرا داشت چون خواجگی فتح الله بدانسو مبعوث شد او
از سعادت سرشتی و نیک اختری بندگی و دولتخواهی اختیار نموده قلعه را بخواجگی فتح الله سپرد
در مولا خاقان وافر الاحسان مبلغ دو لک مهر که بیست لک روپیه باشد در وجه انعام سرافراز
و اقبال مرحمت فرمودند و از سوانح گرفتار شدن علیمردان بهادر و شرح این ماجرا انکه سرداری صوبه تلنگانه
بمت رالله مقرر بود چون شیر خواجه را بکومک حاجت افتاد در تلنگانه به پهاتهری آمده در پهاتهری خبر
شکست بهادر خان گیلانی شنود و نفراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب نبرد مقید شده بی محابا
با عنبر بسر عنبر شتافت چون جمعیت او بسیار بود اکثری از همراهان را توفیق جانفشانی نصیب شد با دکنی زد
و خوردی راه هزیمت سپردند و ان شیر مرد پای قایم داشته از جای خود نجنبید او و هراره یک دستگیر شدند
از علیمردان مشهور است که در مجالس و محافل هرگاه تقریب شدی میگفت که فتح خداداد است لیکن
در هر صورت میدان از منست یعنی خواه فتح شود و خواه نقش بر خلاف مراد نشیند من میدان را نگذارم
و نا بود چنین کرد و همچنین رفت القصه چون علیمردان بهادر دستگیر شد در صوبه بالاگهات غبار فتنه و آشوب
مرتفع گشت شیخ ابو الفضل خواست میرزا رستم را بدان صوب تعین نماید او راضی نشد با کبر عبد الرحمن
پسر خود را با بهادر الملک و رستم خان عرب و سیمند خان عرب و دیگر بندها بدان خدمت رخصت فرمود
از سوانح کشته شدن رومنداس پسر راجه رامداس کچهواهه در هنگامی که نهضت موکب اقبال بصوب
دکن اتفاق افتاد و او بیرخصت پدر در محال جاگیر پدر ماند و بآزار رعایا و زیر دستان پرداخت از مال پدر
و غیره هر چه در هر جا یافت بنطالت روزکار بسر بردی ما کبر بر حسب التماس راجه رامداس حکم کرد که
شاه قلیخان محرم او را روانه درگاه سازد و شاه قلیخان جمعی از مردم خود را بدان خدمت فرستاد وان بی اعتدال
بجنگ و درشتی پیش آمد چون وقت ما کبر در رسیده بود بتیغ قضا جان بجان آفرین سپرد راجه رامداس
از شنیدن این خبر بیدلی و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان دل بنده پروری نموده بمنزل او
تشریف ارزانی فرمود و بمرهم التفات چاره گر آمد ذکر بعضی از سوانحات که درین سال همایون فال

پیش نمود همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بران بود که بعد از فتح قلعهٔ آسیر و احمدنگر
بقیهٔ ولایت نظام الملک از خس و خار ارباب عصیان پاک ساخته بود جمیع تهانجات و قلاع را
بمردم کاری استحکام داده در هر صوبه یکی از امرای عظام با فوج شایسته گذاشته بعد از آن اگر عادلخان
و قطب الملک لوازم اطاعت و فرمانبرداری و مراسم خدمتگاری و دولتخواهی بتقدیم رسانیده
احکام شاهنشاهی را چنانچه شرط بندگیست پاس دارد ملک آنها از بی‌سپری عساکر محفوظ ماند و الا
نهضت رایات جهانگشا بدان صوب اتفاق افتد درین وقت عرضداشت دنیاداران دکن مشتمل
بر عجز و زاری و ملایمت بمسامع ارباب رسیده و جمعی که در محفل همایون راه سخن داشتند معاودت آگره را
بچند وجه اهم نمودند بتاریخ یازدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ حسب الحکم از احمدنگر
آمده دولت باریافت خواجه محمد حسین بکاول بیگی بمنصب هزاری سرفراز گشت او برادر خورد
قاسم خان میربحر است در راستی و درستی عدیل و نظیر خویش ندارد از غایت اعتماد بلوازم خدمت
بکاولی ممتاز گشته چون صوبهٔ گجرات بخان اعظم مرحمت شده بود خرم پسر او را بحکومت ولایت
جونه‌گده پایهٔ عزت افزوده رخصت فرمودند حبش بیگ شیخ عمری که بضبط صوبهٔ بنگش تعیین است بمنصب دو صدی
پانصدی سرافرازی یافت درین تاریخ بجهت شیخ ابوالفضل بیست زنجیر فیل با هشتاد و ده اسپ مرحمت
فرمودند و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال را مشمول انواع نوازش و اقسام مراحم ساخته به برهانپور
رخصت انعطاف ارزانی فرمودند میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا یوسف خان و یوسف پسر حسن خان
تکریه و برخوردار ولد عبدالرحمن بیگ و مسعود خان حبشی و بسیاری از بندها را با شش هزار سوار الحاق
و بدخشیان در خدمت آن نونهال گلشن خلافت مقرر نمودند درین وقت قلعهٔ ترمک که از
قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمهٔ آب گنگ در میان واقعست بتصرف اولیای
دولت قاهره درآمد سعادت خان حبشی در تصرف داشت چون بندگی اختیار نموده بدولتخواهان پیوست
و قلعهٔ کالنه را سپرد و جمعی از بندهای درگاه را بر سر قلعهٔ ترمک برده آن حصن حصین را به پانزده
زنجیر فیل که برفراز آن داشت پیشکش نمود سران سپاه باستحکام قلعه و سامان لوازم چنانچه
باید پرداختند راجواری آمده قلعه را متصرف شد از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن و دیگر بندها

جانفشان تفصیل این اجمال آنکه چون شیخ ابوالفضل پسر خود عبدالرحمن را با بشیر خواجه و دیگر دولتخواهان بصوبه
ملکانه فرستاد و پسر شاه علی و فرهاد خان و دیگر غلامان حبشی را که یک از آنها نامزد و دولتخواهان افواج بسالت شیمه
قدم همت پیش نهادند و شیخ عبدالرحمن با جمعی از بهادران در غول ایستاد و بشیر خواجه و با بهادر و یعقوب بیک
و باقیخان خواجه و میر حاج و مهری در فوج هراول رزم طلب گشتند همچنین جوانغار و برانغار طرح ترتیب داده
از دریای گنگ عبور نمودند از آن طرف عنبر حبشو و فرهاد خان و منصور دیگر سیاه بخت چند عساکر ادبار مآثر
ترتیب داده برآمدند روز یکشنبه سیوم خرداد هنگام زوال که در معنی زوال بنگال بود آغاز شد و از جانبین
نبردات پسندیده بظهور رسید بعد از زد و خوردی بسیار و کشش و کوشش بیشمار نسیم فتح و فیروزی
بر اعلام نصرت انجام دولتخواهان وزید و مخالفان سرگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند قریب
چهارصد کس از مخالفان بقتل رسیده آنچه زخمی بدر رفت از حساب و شمار بیرون است فیلان فوج
مخالف با غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد درین جنگ اکثر بندهای توفیق سرودات
شایسته یافتند لیکن بشیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر شمشیر خود را بیشتر ظاهر ساختند
با آنکه غنیم از پنجهزار سوار افزون بود و بهادران لشکر منصور همگی سه هزار بعنایت ایزد سبحانه که همه جا و همه وقت
قرین حال دولتخواهان است چنین فتحی نصیب شد و از سوانح بدخشان آنکه همایون نام خود را پسر میرزا
سلیمان وا نموده در کوهستانات بدخشان روزگار بسر میبرد و میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آن حضرت
پسر خواجه حسین نقشبندی با فوجی از حصار آمده با او جنگ کرده چون خود را از منتسبان این درگاه میدید
اعلام فتح برافراشت همایون بقتل رسیده میرزا بدیع الزمان سکه و خطبه بنام نامی آن حضرت کرده
عرضداشت مشتمل بر عذر تقصیرات گذشته و کم خدمتی بپایه سریر سلیمانی ارسال داشت آنحضرت فرستاده او را بانواع
نوازش سرفراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند در شوال حسن بیک تشکر اعلی جوینی جالخانان باجل
طبیعی ودیعت حیات سپرد در شانزدهم تیر ساحل دریای جنبل معسکر همایون گشت و چون ایام برسات
و هنگام جوشش و خروش آب بود و کشتی نداشت روز چند در گذشتن توقف واقع شد بعد از آنکه
که آب رو بکمی نهاد و پایاب قبل شد بصعوبت هرچه تمامتر عبور اتفاق افتاد و در سیوم امرداد

ظاهر قلعهٔ ستهور معسکر اقبال گشت آنحضرت با جمعی از بندهای خاص بتماشای قلعه تشریف فرموده و

حکمبائیه حسب الحکم از دکن آمده بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و شب

بر فراز قلعه بسر برده روز دیگر باردو تشریف آوردند و درین اثنا قلیچ خان محرم و مهتر خان از آگره آمده

دولت زمین بوس دریافتند از سوانح فرو نشستن شورش جودو تفصیل این اجمال آنکه چون دولت خان از آن

صوبه آمد آن فتنه سرشت ابواب شورش مفتوح گردانید و ولایت ناسک را متصرف آورد و بسیاری

از واقعه طلبان فتنه انگیز بر سر گرد او فراهم آمدند چون خواجگی فتح الله بدان سو پیوست ناکرده کار برگردیده

و آن بیدولت از راه دولتاباد درآمد با جالناپور متصرف شد شیخ ابوالفضل از فرط اخلاص و کاردانی

یکتنه بر اقبال روزافزون نموده بمالش او همت گماشت و میر مرتضی و وفادار خان و میر منیر و جمعی

از بندها را بجای خود گذاشت و آن فتنه سرشت تا از آمدن شیخ پای ثبات از جا رفت و شیخ

بدان حدود پیوسته در ضبط ملک و دلداری رعیت و آبادانی ولایت مساعی جمیله بتقدیم رسانید

چون خبر رسید که راجو در حدود دولتاباد شتافته شیخ بنه و بار را در ایلیچ پور گذاشته جریده بدان سوی

روی همت نهاد آن شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را بفراز کوه کشید و در آنجا نیز

نتوانست پای قایم کرد بجانب ناسک آواره شد در سواد دهکوار بیجاگره بحوالی احمدنگر آمده

خانخانان ابواب آشنایی و رسل و رسایل مفتوح گردانید خانخانان خواست که بکرم خوئی و چرب زبانی

او را بدست آورد و او از دوربینی نخست با حاجی بیگ کلان خود را با برادرش فرهاد را و شمشیر فرستاد

تا از سواد بینای حقیقت باطن او دریافته آنگاه بملاقات شتابد خانخانان از نهار او در قلعهٔ احمدنگر

محبوس ساخته جمعی بقصد گرفتن و بلوکملک تعین فرمود و خود نیز از پی روان شد و او از همعنی آگاه شده

جریده بیدر رفت بنه و بنگاه فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت اندوختند آن تباه سرشت ترد

تبید بشاه علی رفت و از کوتاه اندیشی بنکور اگرفته مقید ساخت چون اقبال نظار بسیار تر و اجلال با [illegible]

قلیچ خان در دار الخلافه آگره رسید سعادت زمین بوس دریافت وصول موکب عالی بدار السرور

فتحپور [illegible] بتاریخ هشتم امرداد معمورهٔ دار السرور فتحپور موکب منصور رونق و بها پذیرفت

چون ساعت درآمدن دار الخلافه سی و یکم ماه مذکور اختیار شده ما که بر روی چند در عمارات فتح پور
توقف افتاد دویست و بیست و هشت و نیم کروه بچهل و هشت کوچ نشست مقام طی شد
و بتاریخ سی و یکم امرداد بساعت مسعود مختار بدار الخلافه اکبرآباد بقدوم اقبال لزوم رونق جاوید داد
درین روز رنجهان کوکلتاش در موضع مندها کهر بسجود اخلاص جبین سعادت نورانی ساخت از افراط
شراب بیمار بهاز مس کشیده ضعیف و زار شده بود خاقان مهربان دل باقسام عاطفت و مرحمت پرسش
و دلجویی فرمود بهر و بخشش خاطر ناتوان گردید و از پیشکشهای آن رکن السلطنه لعلی گران بها مقبول افتاد
در بعد عرایض بهان دکن بمسامع جلال رسید که راجو سیاه رو که بجانب ناسک رخت آوارگی
کشیده بود باز برگشته بتاخت و تاراج پرگنات و حوالی دولتاباد پرداخته شیخ ابوالفضل که بر
سر جوش قیلو فرود آمده بود بقصد او روان شد و در موضع جسواره وقت فرود آمدن اردو لشکر مخالف
نمود ارشد با آنکه افواج ترتیب نیافته بود شیخ بدفع اعدای دولت همت گماشت و به اندک زد و خوردی
آن کم فرصت راه فرار اختیار نموده آواره دشت هزیمت گردید سهیل دستور شاه چهار بوت آن بی سعادت
خباک در گریز کرده بار جمعی را به کشتن داده خاک ادبار بر فرق روزگار بخت و مخترع انفس حالت
در گریز و قراری که الحال به اصلاح دکن برگی گیری گوبنداوست از نواح سودرس تلنگانه و شرح ماجرا
آنکه چون شیر خواجه و شیخ عبدالرحمن غنیم را شکست داده املاک را متصرف آوردند بهادر ملک و حمید خان
و بار بهادر را با فوجی در آن صوبه گذاشته متقرر داشتند غنیم چون فالود دانسته با لشکر بسیاری از حبش و دکنی
باز برسر دولتخواهان شتافت و بندهای خان ما از غایب شیخ عبد الله از کثرت مخالف را نظر همت در ماوره
رزم طلب گشتند و بجنب سرنوشت آسمانی شکست بر بندهای درگاه افتاد و بار بهادر و حمید خان دستگیر شدند
و ملک تلنگانه بتصرف عنبر جیو درآمد راجو بار قلع لدا سنه برسر اردوی شیخ آمد آن ساخته خدمت ... مردم
خود را چند جوق ساخته مقابل غنیم فرستاد و جنگ عظیم در پیوست نزدیک بود که آن بی سعادت
دستگیر شود چون شب در رسید غنیم را منهدم ساخته بر اردو معاودت نمود غنیمت فراوان بتصرف مجاهدان
عرصه فیروزی افتاد و قریب بالفدی از صنادید غنایم شد چون عنبر جیو ملک تلنگانه را متصرف شده بود

شاه علی فرهاد خان را با فوجی بر سر شیر خواجه نامزد کرد خانخانان از احمدنگر برآمده کس بطلب شیخ ابوالفضل
فرستاد آن اخلاص کیش برآمد کار صاحب را منظور داشته مدالنوشتناف میرزا شاهرخ باسپاهی و سادات
بارهه و غزنیدان حسن خان میانه و برادران دلاس بهادر و جندی دیگر از بندهها را همقدمان او ساخت بتاریخ بیستم
ماه ربیع خان ودیعت حیات سپرد حضرت خاقانی بازماندههای او را بمراحم بیکران پرسش و دلجوئی فرمودند بمیر کلان
او را بمنصب هفتصدی سرداری بخشیده بتاریخ شانزدهم آبان جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت بدستور معهود در منزل حضرت
مریم مکانی آن گرانبار دولت را به دوازده چیز وزن کردند و مستمندان بکام دل رسیدند در موقف راجه رای سنگه
از گوالیار آمده بسجود درگاه آسمان جاه سعادت نورانی جست و شیخ حسین را تولیت مزار متبرکه خواجه معین الدین چشتی
فرق عزت برافراخت او خود را نواسه خواجه میگفت دران ایام که حضرت خاقانی هرسال بلکه بیشتر بزیارت آن روضه متبرکه
تشریف میبردند مکرر از سلوک ناملایم شیخ با فقرا و گوشهنشینان و مجاوران آن بقعه متبرکه دادخواهی نمودند چون
تظلم و بیداد او معروض بارگاه عدالت شد خدمت تولیت آن مزار فایض الانوار بدیگری مقرر داشته او را محبوس
زندان ادب فرمودند در همین ولا مرحمت شاهنشاهی شامل حال او گشت از قید برآورده بار دیگر بدستور قدیم منصب تولیت
آن مزار متبرکه بعهده او شد و درین تاریخ رای رایان سنگه بموجب حکم از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت
چون دولت او ملک بیدار را مقصور شده بود بخودسری و بی آزرمی روزگار بسر میبرد او را از دکن طلب داشته
تنبیه و تادیب آن گروه بی سعادت رخصت فرمودند وار آمدن رای رایان سنگه بموافقت دران حدود بود التماس
رفتن درگاه نمود بوسیله مقربان بساط عزت رقم عفو بر جرایم او کشیده فرمان طلب صادر شد آن تقصیر
دولت را اینجانب خود دانسته روی امید بدرگاه والا نهاد درین ولا قلیج خان از تغییر صوبگی پنجاب سرداری
یافت حکومت کابل و افغانستان نیز بار بگی را ضمیمه آن مرحمت فرمودند بتاریخ هژدهم شاه قلی خان محرم
مسافر ملک بقا گشت در بیست و سرداری یگانه روزگار بود در سنه دولت ابد پیوند مصدر خدمات شایسته
شده بوالاپایه امارت رسیده بود درین تاریخ قلعه اسیر بتصرف دولتخواهان درآمد در بیست و سیوم آبان ماه
بر رود نیل ودیعت حیات سپرد در نهم دی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت از سوانح صلح نمودن امرا
جمله

کچون راجو غبار فتنه و آشوب برانگیخت و در جنگ تلنگانه جمعی از بندهای اسیر سرپنجه تقدیر شدند و سید شاه علی
جمعی را در میان انداخته در صلح زد خانخانان صلاح وقت دران منظور داشته با همعنی راضی شده و مقرر گشت
که باز بهادر و علیمردان بهادر و هزاره بیگ را که درون قید غنیم بودند روانه سازد بعد از این سر از اطاعت
و فرمان پذیری برتافته و بجای که قرار یافته بود حرف سند بوده قدم جرأت پیش نهند ظاهراً شیخ ابوالفضل باین صلح
راضی نبود و عبارت اکبرنامه که درین مقام بقلم صدق رقم او برآمده مشعر برین نسبت و امر فوق که تاریخ شهریور
ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیر است و از ان سانحه هژده سال گذشته حقیقت سخن شیخ ظاهر میشود
بالجمله چون عهد و پیمان بمیان آمد و بندهای درگاه از قید غنیم نجات یافته بلشکر منصور پیوستند عنبر بجوی
خاطر از صدمات افواج قاهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه و معموری ملک و تربیت سپه پرداخت و
دولتخواهان میرمرتضی را با بهادر الملک و رستم خان عرب و شمشیر خان عرب و دیگر بندهای بجاگیرداری تلنگانه
و ضبط آنجا دستوری یافتند و شیخ ابوالفضل و میرزا رستم و راجه سورجسنگه و مقیم خان و راجه بکرماجیت و میرزا
علی بیگ و سادات بارهه و جمعی را همراه دفع فتنه راجو و استیصال آن وخیم العاقبت پیش نهاد همت
ساخت در سواد لالا پیر راجه بیربل از نوکری استعفا جسته بظاهر التماس گوشه‌نشینی و ترک
تعلقات نمود آن حضرت گشاده پیشانی او را رخصت فرمودند و او بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان
باله آباد شتافته ملازمت اختیار نمود و بتاریخ بیست و پنجم دی شاهزاده سلطان دانیال از صبیه خانخانان
فرزندی بعالم وجود آمد شیخ ابوالفضل برهانپور رسیده شاهزاده را ملازمت نمود و مصطفی قلی از درگاه اله
دو اسب یکی بجهت شیخ و دیگری بجهت شیخ عبدالرحمن آورده سرگرم فراهم سپاه بدفع ساخت و از پی آن
بیست راس اسب دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید در سواد محمد خان پسر دولت خان لودی از
شورش جنون لباس حیات چاک زده بصحرای عدم شتافت چون شیخ ابوالفضل بخدمت شاهزاده
پیوسته از افسردگی خاطر و آزردگی از طرز سلوک همگنان داشت التماس رخصت بدرگاه شهنشاه
نمود شاهزاده در گردآوری خاطر دولتخواهی توجه فرموده بدفع شورش راجو دستوری دادند چون از شهر
برآمده و خود بمنزل آن سلسله شتافته بخدمت تشریف بردند جمدهر خاصه خود و فیل نامی مرحمت
فرمودند اعنی سال چهل و نهم از جلوس خاقان گیتی‌ستان شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری
بعد از انقضای بیست ساعت و چهل و دو دقیقه آفتاب جهانتاب دولت بحمل بفروغ خویش [illegible]

ساخت سال چهل و نهم از سلطنت خاقان گیتی‌ستان بمبارکی و فرخی آغاز شد بدستور معهود دولتخانه آیین بستند

تا روز شرف هر روز جشنی آراستگی یافت امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته بسعادت جاوید اندوختند از سوانح

نیتی افواج قاهره به استیصال یاغیان مقهور چون از عرایض منهیان صوبه بهار بوضوح پیوست که یاغیان نواحی رکنه

منهیان را یاخته بسیاری از رعایا و زیردستان را کوچانیده بموضع هوکه جای بودن آن مقهورست بر دوار [illegible]

کوه چینو سر بشورش برداشته بعضی از مواضع پرگنه ظفروال و پرگنه بهوجپور را که بجاگیر حسن بیگ شیخ عمری است

تعرض رسانیدند و حسن بیگ از رهتاس بقصد تنبیه و تادیب او آمده و باج خان نیز بکمک شتافته لاجرم خواجه سلیمان را

محمد بیگ بخشی صوبه بهار سرافراز ساخته فرمان باسم قلیچ خان صادر فرمودند که حسین قلیچ خان را پیش از مردم خود

بدفع یاغیان مقهور تعین نماید و ده هزار احدی همراه خواجه سلیمان مقرر شد که سزاولی نموده حسن بیگ شیخ عمری و باج خان

و الهداد خان و دیگر منصبداران تعینات آن صوبه را بکومک حسین قلیچ حاضر سازند و درین تاریخ ... شیخ ابوالفضل

خانی نموده حواله شیخ ابوالخیر برادر او فرمودند که بکمک الله رسانند و از سوانح ولایت توران آنکه چون عبدالله خان

و عبدالمؤمن پسر او از بی‌باکی و ناهنجاری نقد حیات در باخت شاه عباس دارای ایران فرصت یافته بر سر خراسان لشکر

کشید و تیم خان خواهرزاده عبدالله خان با دو برادر خود باقی خان و پاینده محمد که در خراسان بودند با شاه جنگ

سخت کرده بجنگ برنیامد تیم خان بقتل رسید و اوزبکان شکست خوردند و ولایت خراسان را متصرف گشته

هری را از وی جدا ساخته دولت خان و باقی خان بتوران شتافت خان نمود و پاینده محمد بکرم سیر و نواحی قندهار

و زمین‌داور رفت و بدست مردم شاه بیگ خان گرفتار گشت و چون در اوزبکیه کسی که شایسته دولت باشد نبود

تا کرد باقی خان را الحکومت برداشته خطبه و سکه او کردند بعد از آن خواست که بر سر طاش کمند کشد قلندر خان

والی طاشکند خود را مرد میدان او ندانسته از راه ملایمت پیش آمده ملک خود را از صدمات افواج او

محارست نمود باقی در نواحی سمرقند آنجا را فروکش کرده ... تا ولی محمد برادر خود از آنجا داشت

شاه عباس از خراسان بدار الملک اصفهان شتافته سال دیگر باز لشکر جمعیت نموده بقصد تسخیر بلخ رایت شوکت و اقبال

برافراشت و با سپاه گران آمده ظاهر بلخ معسکر ساخت و چون سلطنت باقی خان هنوز استقرار و استحکام

نیافته بود علاج کار منحصر در آن دید که بتسخیر داده خندق در پیش حصر نموده در برابر لشکر شاه

خیمه‌گاه ساخت اگر چه قزلباش بهمان نخست و چالاکی دست بکار بردند لیکن تعالی آنکه اوزبک تاب

نیاورده راه هزیمت سپردند چون اردوی قزلباش بسیار گران بود مدار کار بر محاصره و تقابل بر امتداد انجامید

گرانی و عسرت در لشکر شاه بهمرسید چاروای بسیار سقط شد و بصلاح دولتخواهان دست از آن کار باز داشته

بصوب خراسان عطف عنان نمود و درین هنگام عرضداشت سلطان دانیال رسید مبنی بر التماس امرایان بخدمت

خدمت دکن و تعیین فوجی بر سر کرهیه زمینداران الحذر فرمان شد که چون امرایان جاگیردار نوکری ملک

که بهر بهست رای جهان آرا چنین اقتضا فرمود که خدمت مذکور بالا عمده السلطنت یفوض فرمایم و بعد از آنکه

خاطر از ضبط آن خدمت وا پردازد خود را بملازمت آنفرزند رساند و نیز حکم شد که اگر صلاح و صواب دید آنفرزند

مطابق حکم باشد فی الفور نشان برای امرایان فرستند بموجب عمل نماید اگر بالفعل بجهت خدمات

صوبه دکن ضرورتر دانند علمی نماید که هیچ چیز مقید نا شده بخدمت آنفرزند شتابد و بهمین مضمون فرمان جهان مطاع

باسم رای رایان شرف صدور یافت که درین نوروز شادمان و عبدالله پسران خان اعظم میرزا کوکه بمنصب

هزاری سرفراز شدند و ده راس اسپ بخانخانان مرحمت فرموده حواله وکلای او کردند [illegible] الله بارساند

محمد قلی برکمان حاکم کشمیر بمنصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار ممتاز گشت بخنجر بیک منصب پانصدی

و سیصد پنجاه سوار مرحمت شد و درین سال سرمای عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کوهها کشمیر حتی کول [illegible] نسبت

درین تاریخ عبدل [illegible] عرضداشت شاهزاده و بیعهدا مشتمل بر مبارکباد نوروز آورده دولت باریافت مرقوم

بود که این مرید با اخلاص متوجه ملازمت قبله حاجات و کعبه مراد است بنده اراده داشت که این راه بد

نزدیک راه بیاده بفرق سر بیماید لیکن چون ساعت ملازمت نزدیک بود باکریر بر توسن سکنجرام شوق

سوارانه متوجه آستانبوس گشت و این بیت دران صحیفه اخلاص مثبت بود — طی زمان کن فلک

وعده وصل شاه را — تا ره ز میان بیرون شب انتظار را — در سواد شب هراده دانیال مرحمت معهود

مصحوب خواجه عبداللطیف عنایت و بند پسران میرزا یوسفخان و رحیم پسران خانجهان از جاگیرهای سعادت قبالنویس ... بافتند

میرزا نور پسر خان اعظم بمنصب هزاری سرفراز گشت با آنکه الوره و شاه کان و عبدالله بسال کلانتر بود چون شرارت با فراط میخورد مرض

شده بود بخدمت کشمیر رسید و آن حضرت او را متروک داشته چنانچه باید متوجه احوال نمی‌شدند از این بجهت

در ایام نوروز بمنصب برادران خورد او افزوده در باب او تغافل فرمودند ظهور این عمل اتفاقی بسبب تنبیه و آگاهی او

و لحقیقه از خواب غفلت بیدار گشته بخدمت برداخت و آن حضرت بر سر عنایت آمده او را نیز بمنصب هزاری

سرفرازی بخشیدند از سوانح کشته شدن حمزه بیگ بتر باجهان و تفصیل این امر اجمال آنکه چون تاجهان بیگ بیاد

پابوسی متوجه درگاه شد و دستوری یافت بفرار اسم آمدن کومک و جمعیت برداخته از لاهور بکوچ متوجه سوی سیالکوت

روز دیگر از منهیان متوجه شنیده شد جایی که جهت تهانه قرار داده بودند آنجا رفت و در وقتی که مردم او در رسید
فرود آمدن و خیمه زدن بودند آن مقهور فوجها آراسته نمودار شد جمیل بیگ از غایت جرأت و جلادت
تاب نیاورده با جمعی جوانان کارطلب بر دفع مقابل خویش تاخت و دو تن از اعیان لشکر مخالف را بر خاک
هلاک انداخت و بسیاری از مفسدان تیره بخت قرار بر فرار داده راه آوارگی سپردند در همین وقت دو فوج
دیگر از دو جانب بر او حمله آوردند چون بخت در نوبت جمیل بیگ کارهای نمایان ظاهر ساخته زخمهای
کاری خورده جان نثار گشت و پانصد کس از ملازمان پدر خویش بعالی مرتبه شهادت رسیدند در همین ایام صادق خان جانکار
بمنصب هزاری و سیصد سوار و اسلام قلی برادر شاه قلی خان محرم بمنصب هزاری و یکصد و پنجاه سوار سرافراز شد و محمد قلی
ترکمان قلیچ محمد و محمود نجیب بیگ که هر دو از ایل اوزبک بودند و بر رستم میرزا پیشکش فرستاده بود معقول افتاد
زاهد پسر صادق خان از دکن آمده ملازمت نمود و معروف شیخ ابوالفضل بمنصب هزاری بلند پایگی یافت در همین وقت
عرضه داشت شاهزاده دانیال رسید که پسر شاه علی در حوالی احمدنگر به تدریب اسباب شورش و فتنه مشغول
است و عنبر حبشی دو سه ماه پیش کوشش نجات ملازمان بیدر رفته بود که از ملک برید حاکم آنجا چیزی بوا آورد
آورد ملک برید از بیم برآشفته بسرکردگی ابراهیم نامی بمقابل فرستاد در نواحی بیدر جنگ عظیم شد و ابراهیم
بقتل رسید و چهار زنجیر فیل و اسباب حشمت بدست عنبر افتاد و سرمایه غرور و نخوت او گشت از آنجا
به او بلگنه شتافته با مردم قلعه تهانه جنگ نمود غالب آمد و سی زنجیر فیل غنیمت اندوخت و سامان
شایسته بهم رسید و اکنون بتلنگانه عطف عنان نمود مرزبانان مقاومت نیاورده در قلعه پاتهری تحصن جستند
و آن سیاه بخت بعضی از محال را متصرف آورده فوجی از مردم خود بر سر تلنگانه فرستاد و علاج این صلاح وقت
در موافقت اولیای دولت مبلغی بر سبیل مدد خرج سزاوار ساخته دستور صلح زد و الحال نزدیک است که با پسر شاه علی
پیوسته غبار فتنه مرتفع سازد بنابر این مقرر نمود که شیخ ابوالفضل با فوجی از بندهای درگاه بصوب جالنه پور و آن نواحی
شتابد و این ملک را در صوبه قرار داد و ضبط ولایت براره و پاتهری و تلنگانه و استیصال پسر شاه علی و عنبر حبشی
بعهده خانخانان مقرر است و خدمت الله بیگ دفع راجوی مقهور و دیگر مفسدان شیخ ابوالفضل یافت و جمعی از منصبداران
که در عهد مشار خصوص بوده با دو زنجیر فیل بکمک خانخانان فرستاده شد نهضت موکب شاهزاده بلند اقبال
سلطان سلیم ادام الله اقباله بملازمت حضرت روز چهارشنبه سیوم اسفندارمذ ماه الهی سال چهل و پنجم جلوس اقدس شاهزاده عالی مقدار
با سی هزار سوار ادام الله اقباله متوجه ملازمت پدر بزرگوار و خاقان ستوده خصال از مردن و وصول فرزند بلند اقبال

جوانی از سر گرفت و خاطر مسرت پیرای آنحضرت از شوق دیدار بهجت آثار خلافت آسا آسایش و آرامش
پذیرفت و جمعی از فتنه سازان هنگامه پرداز که آمدن شاهزاده را از محالات میشمردند و بر زبانها کامی نشستند
و چون موکب گیهان شکوه بقصبه اتاوه هر ورود سعادت طراز ارزانی فرمود منافقان فتنه سرشت که پیش آمدن
شاهزاده را باعث پس رفتن کار خود میدانستند کثرت سپاه و فزونی لشکر که در ظل رایات شاهزاده
ولی عهد فراهم آمده بود بکنایه و صریح معروض داشته وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر شدند و غبار
وسوسه و تفرقه بر حواشی ضمیر منیر نشست و فرمان عاطفت بنیان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند
باین روش پسندیده نیست و هرگز قاعده نبود که فرزند با لشکر و حشم و خیل و خدم بخانه پدر آید اگر مطلب
اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای او شد باید که مردم خود را الحال جاگیرها رخصت فرموده جریده بحضرت
شتابد اگر بطور سابق نه و توهمی باقیست و از جانب ما مطمئن خاطر نشده مناسب آنکه عنان معاودت
باله آباد معطوف دارد هر گاه از نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آن فرزند زدوده شود بملازمت شتابد
چون این منشور سعادت بشاهزاده بلند اقبال رسید متحیر و اندیشمند گشت برای پیش آمدن نه دل یارا گشتی
در اتاوه توقف فرموده عرضداشت مصحوب میر صدر جهان که پیش ازین بعالی مرتبه صدارت خاقان گیتی ستان
اختصاص داشت در باب حسب الحکم بملازمت شاهزاده والا رفته بود ارسال فرمودند مضمون آنکه این مرید
با اخلاص با جهان جهان اشتیاق و آرزومندی احرام کعبه مقصود بسته میخواست که درین روزی
سعادت آستانبوس دریابد الحال که در اتاوه فرمان رسید که قدم جرات پیش ننهاده باله آباد معاودت
نماید عجب که اخلاص این نیازمند بر باطن آنحضرت کارگر نشده و مسبب فتنه سرشت خرابی مختاری را
در حق این بنده چنین بدگمان ساختند و در و بحند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشته امیدوار صدق
باطن این نیازمند در مرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو افکند عرض از فرستادن میر صدر جهان که راستی بعرض وی صفی
او خاطر نشین [illegible] آنحضرت است آنکه هر چه از فتنه سازان بحوالی این مرید در باب فتنه می شنا بیه تکلف معروض
دارد و در بحند در اتاوه توقف فرموده بتاریخ بیست ماه اردی بهشت عنان مراجعت بصوب اله آباد
معطوف داشتند مقارن آن فرمان صادر شد که صوبه بنگاله و اودیسه بآن فرزند مرحمت فرمودیم
کسان خود فرستاده متصرف گردد و براجه مانسنگه فرمان شد که آن ولایت را در اختیار [illegible] خلافت [illegible]

سپرده خود متوجه درگاه شود لیکن شاهزاده بلنداقبال صلاح دولت در فرستادن لشکر بدالفوت ندیده
عذرهای معقول معروض داشته در عقده توقف افکند درین هنگام که موکب منصور شاهزاده والاقدر
متوجه دار الخلافت بود جمعی از منافقان میرزه را که پیوسته حرفهای ناملایم از جانب قرة العین خلافت
بعرض میرسانیدند و قالب تهی ساخته بودند از جمله معروض داشتند که بخطاب آصفخانی و منصب دیوانی
اختصاص داشت از بیم میرزه درای و بیفرصتی گویی زندگی بر و تلخ مینمود چون آباد و نجاکبر او منخواه بود یکی از
نوکران خود را با لعل گران بها نوشته و پنهان برسم پیشکش فرستاد و بمعه تا آنا موکب اقبال شاهزاده
عالمیان در آباد و نزول سعادت داشت از فرط بیم و هراس دو شب متصل در یکمقام خواب نکرده بود
مصرع چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی و بعد از آن که تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجلوس جهان افروز جهانگیری آراستگی یافت آن سبکخرام عرصه بیدانشی گمان برد که بجود بداشت شاهنشاه
جرم بخش عذر پذیر کردهای او بر روی نیاورد و بدستور عهد حضرت عرش آشیانی بمناصب عالیه و مراتب ارجمند
مخصوص گشت از آنجه در مخیله او نگذشته بود مراحم و نوازش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریده او شدند تا الحال که
بجوان شاهزاده کبرا از بلده فاخره الهآباد بنزول سعادت ارزانی فرمود جمعی از مفسدان فتنه سرشت که در مجلس
بهشت آیین راه سخن داشتند حرفهای ناملایم از جانب آن درة التاج خلافت در خلا و ملا بیگانه و
صریح معروض داشته اندکی را بسیار وا مینمودند گاه میگفتند که شاهزاده خود را پادشاه گویانیده گاه
مینمودند که بملازمان خود خطاب خانی و سلطانی بخشیده و گاه بعرض میرسانیدند که سکه بنام خود زده
مجملا هر روز بشقیقه توحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند اما حضرت از فرط حوصله و کرانباری کمتر
اظهار آزردگی و شورش میفرمودند الحق در میان آن دو بزرگ نسبت پدری و فرزندی نبود بلکه سلسله عشق
و محبت و رابطه یعقوب و یوسف در میان بود درین تاریخ فرمان بنام رایرایان صادر شد که مابین قلعه
نرور و جیدیری تهکاه ساخته در ضبط آن حدود اهتمام داشته بتقدیم رساند خان اعظم میرزا کوکه بمنصب
هفت هزاری ذات و شش هزار سوار سرفراز گردید هاشم خان بمنصب هزار و پانصدی امتیاز یافت شیخ دولت
بختیار را منصب [illegible] هزاری عنایت شد درین اوقات پیشکش شاه بیگخان حاکم قندهار بنظر گذشت و بجهت طوی شاهزاده

سلطان خسرو حلیمه

سلطان خسرو حکم شد که سعید خان و شیخ عبدالله خان و میر صدر جهان هر یک مبلغ یک لک روپیه ساچق بمنزل
اعظم خان ببرند درینولا پنجاه هزار روپیه بانعام شیخ ابوالفضل مرحمت شد و پسران میرزا یوسفخان بسعادت
زمین بوس اختصاص یافته درخور شایستگی خویش بمنصبهای لایق سرفراز گشتند چون بعرض رسید که از بیداد
حکام رعایای کابل پریشان احوال و خراب شده خاطر شده اند خاقان دادگر و شهریار رعیت پرور
رعایا و مزارعان آن ملک را بنظر مرحمت مخصوص داشته حاصل یکساله تمام ولایت کابل را بخشیده
حکم شد که دیوانیان عظام تا هشت سال هر سال مال کابل را تحقیق داده بحواله تنخواه نمایند منصب
شمس الدین حسین پسر خان اعظم که بحکومت گجرات اختصاص داشت از اصل و اضافه
دو هزاری مقرر شد چون درینولا خبر رسید که خداوند خان حبشی با فوجی از مقهوران از سرکار ماهور و
باسم غبار فتنه برانگیخته شاه نواز سالار و راجه سورجسنگه و عزیز خان جالوری را با جمعی از بندها بدفع آنها
نامزد فرموده مجاهدان آن عرصه اقبال کرم و جسپان شتافته فوج غنیم را شکست دادند و از آسیب رخنه
گران ملک با امنیت و آرامش گرایید از سوانح ظفر یافتن میرزا ایرج و شکست عنبر مقهور چون خبر شد
که عنبر سوخته اختر با لشکری از باطل ستیزان سیاه بخت افواج آراسته بطرف تلنگانه شتافت
میر مرتضی را در قصبه باندیر بود تاب مقاومت نیاورده بموضع جهری رفت و شیر خواجه خود را بدو
رسانیده در جهری پای قایم کردند مخالفان توجه نموده تا حوالی جهری آمدند و نوشتهای شیر خواجه و میر مرتضی
پی در پی رسید که اگر کومک ما فوجی برسد تا این مردم تاب جنگ ندارم جانها نمان میرزا
ایرج را با دیگر منصبداران بدفع آن سیاه بخت نامزد فرمود میرزا ایرج با سپاه منصور شیر خواجه و میر مرتضی
پیوسته بدفع اعدای دولت همت گماشتند عنبر از بی آگاهی بجانب بهنور رفت و از آنجا
بطرف قندهار روانه شد درین اثنا فرهاد حبشی با دو سه هزار سوار آمده بعنبر ملحق گشت مجاهدان عرصه فیروزی
قدم همت پیش نهاده بعزم رزم شتافتند در حوالی باندیر خبر رسید که غنیم در استعداد جنگست میرزا ایرج
بترتیب افواج پرداخته در قول خود با تابینان خانخانان و جمعی از منصبداران قرار گرفت هراول
راجه سورجسنگه و بهادر الملک و شیخ ولی و پربت سین کنهیه و ملک سدادی و کیرت دهر داس ببیشر ابل
درباری رای گهو داس و لد کمسکار و درجن سال پسر بیرابهداس کشن کا محمد رحیم لکهنوی شیخ مودود و

فرهاد پسر حبشی عثمان قاسم حسین ابن حسین شیخ ابوالفتح پسر شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان جالوری
اختیار خان محمود خان شیر خان خلیل الله و دیگر بندهای برانغار میر مرتضی و جمعی جوانغار علیمردان بهادر بالگروهی مقرر
شدند عنبر نیز افواج ادبار آثار ترتیب داده در برابر آمد هراول غنیم فیلان کوه پیکر در پیش او داشته برابر هراول
لشکر منصور در آویخت نخست بان و بندوق و آتشبازی شد و از بسیاری دود عرصه نبرد تیره و تار و تنگ
گردید چنانکه چهره آدمی و اسب محسوس نمیشد بهادران جان سپاران بضرب نیزه و برچه کارنامه
شجاعت ظاهر ساختند و از جانبین با هم در آویخته داد مردمی دادند و چون اقبال بیزوال همواره قرین حال
دولتخواهان جان نثار است هر چند غنیم پای ادبار افشرده اظهار تجلد نمود کاری نتوانست ساخت بعد از
زد و خورد بسیار فتح و فیروزی بر پرچم علم دولتخواهان وزید مخالفان وخیم العاقبت با کام روی ادبار
بوادی هزیمت و فرار نهادند درین جنگ فتح از دلاوران فوج هراول شد میرزا ایرج نیز بذات خویش
تردد شایسته ظاهر ساخته غنیم خود را از خاک هلاک انداخت الدفوع جوانغار و برانغار توفیق کارزار نیافتند
بحکمی که عنبر و فرهاد شکست یافتند بالجمله عظیم فتحی چهره افروز مراد گشت هشت زنجیر فیل با حشم مخالفان
بتصرف دولتخواهان درآمد چون نوید فتح بمسامع جلال رسید جمعی از بندهای درگاه که دران جنگ مصدر
خدمات شایسته و ترددات پسندیده شده بودند باضافه مناصب فرق عزت برافراختند در [illegible]
عرضداشت شاهزاده دانیال رسید که اسب نیک رای با دیگر اسپان که مصحوب مصطفی قلی کنبو و میر
عبدالله و عالم حبشه با پسر بنده و میرزا شاهرخ و میرزا رستم و شیخ ابوالفضل مرحمت شده بود باعث سرفرازی
گشت از جمله هشت زنجیر فیل که در جنگ عنبر و فرهاد بدست دولتخواهان افتاده بودند ده زنجیر بالفعل
روانه درگاه ساخت و ده زنجیر دیگر نزد خود نگاه داشت که هرگاه سعادت آستانبوسی دریابد بنظر اشرف
بگذراند از سوانح فتح قلعه جمو و تفصیل این اجمال آنکه چون حسن بیگ شیخ عمری حسب الحکم بدانجا رفته پیوسته
قلعه جمو را محاصره نمود راجه بکرکوت و باسوی متهور و سایر زمینداران و مردم کوهی و گوزاران که از آن کرشته
لهکن پور و جسروته و مانکوت و بحیره بلکه مالک ان کی الحان فراهم آمده هر روز دو نوبت کارزار میکردند
تا آنکه با ده هزار پیاده جنگی و پانصد توپچی داشت بمساعی اقبال روزافزون خاقان گیتی ستان فتح و

فیروزی نصیب

و فوری نصب اولیای دولت شدیان نهزمت خورده در دل شب با دل پرخون و بخت واژون

خود را بشتاب جبال کشید و راکده و خسروته و ساسه و جمو و مانکوت و کوالت بتصرف دولتخواهان در آمد در این

هنگام نصرت فرجام عرضداشت مینهان ملک لهمتعمر اخبار خجسته آثار رسید مضمون آنکه راجه مالسنکه نولادیت

و ناکه بنوسیت کسان تردکیدار رای که از زمینداران عمده صاحب جمعیت بود فرستاده شاهزاده بلندکوهستان

بدبیری رهنمون فرمود بیاوری بخت اختیار دولتخواهی نمود در این اثنا خبر رسید که جلال کهوکهر و جال لنبانی

و بطال و رجال فراهم آورده قصبه اکهرود و مالوه را تاخت و بسیاری از اموال سوداگران و متوطنان انجا.

بتاراج حادثات رفت راجه ازین آگهی خواجه باقر انصاری را بکهوره کیات ترد مهاسنکه فرستاد که همراه فقت او

این شورش را فرو نشانند مقارن این حال خبر رسید که قاضی مومن در پرهنه او باش بسیار فراهم آورده

غبار فتنه و آشوب را بر انگیخته بتاخت و تاراج الحزوه برداخته چون مهاسنکه بکهکر بنوسیت جلال برسته

حال دریای مهندرای را بیش رو داشته با پنجهزار پیاده مصلح و پانصد سوار نمودار شد مهاسنکه مجرد رسیدن

بی محابا توسن عزیمت بآب زد چون کنار بلند و راه بر آمد دشوار بود قریب صد کس غریق بحر فنا گشتند

و دیگر بهادران کار طلب خود را بفوج غنیم رسانیده شعشعه تیغ برق مثال آتش در خرمن حیات مخالفان

تیره روزگار زدند آن بکشته بخت راه هزیمت سپرده آواره دشت ادبار گشت مهاسنکه خاطر از کار او برداخته

بدفع مومن کمر همت بست و آن بد دولت در کنار آب کوی قلعه ساخته نشسته بود بمجرد اینکه لشکر منصور

از انطرف آب نمایان میشوند از غایت بیم و هراس آتش همت آن حق ناشناس از پا افتاده

راه هزیمت و فرار پیش میگرد و عیال خود را در کشتی انداخته بطرفی آواره میسازد مهاسنکه خاطر از کار او

برداخته سوار جرار خود را از آب گذرانیده متعاقب میفرستاد و جزیره که دور بیش از قزوینی آب اسحکام

پذیرفته با اهل و عیال خود در آمده بود چون فوج دولت خواهان میرسد از انبوهی جنگل و تراکم اشجار تمام

فوج آراسته بنظر او در می آید مومن خویکرفته لشکر منصور را من حیث الکمیت کم انگاشته دلیرانه

پای کشایه خود را بآب میزند و فوجی را که در پیش بود پریشان و پراکنده میسازد مراد بیک اوزبک و نور الدین

خویش محمد علیخان هر یک در مردی و شجاعت آیتی بودند با جمعیت نموده بمدافعه و مقاتله میکمارند و آثار

جانبین حقیقتهای نمایان میشود نور الدین در راه اخلاص جان نثار میکردد و در وقتی که کار تنگ شده بود

ان برگشته بخت وخیم العاقبت از اسب جدا شده بخاک هلاک می افتد باقبال بیزوال
فتح و فیروزی نصیب میشود و مقارن الحال خبر رسید که عثمان افغان لباری از مفسدان واقعه طلب
فراهم آورده از آب بیرم بیشتر گذشت بار بهادر قلماق که تهانه دار ان نواحی بود شنوا نشد آستاد
برگشته در بهوال آمد راجه بمجرد شنیدن این خبر بیلغار شتافته شب در میان به بهوال رسید در روز
دیگر کین جهان بی غرور یافت از سرچشمه خورشید نور در کنار آب بنار آتش قتال اشتعال
پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را منهدم ساختند لباری از افغانان سیاه بخت بتیغ
انتقام گردید و غنیمت فراوان از نواره و توپخانه بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی درآمد راجه تهانه را مستحکم
ساخته بار دیگر بتعاقب شتافت و چون حدود متعلقه علی و کیدار و غیره زمینداران بکرمپور و سرسی از ارزدی
او جابجا مثنی واقعه است دولتخواهان میخواستند که از ان آب عبور نمایند افغان برگشته بخت و
داود ولد عیسی و سایر زمینداران گذرها به نواره و توپخانه استحکام داده بمجادله و مقاتله پرداختند و چون مدت
تقابل بامتداد کشید راجه تکیه بر اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال نموده قصد گذشتن از آب مهرستان جهت
و خود از دریا که کوچ کرده تا به پور بتوبست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو داشته باشند عبور نمایند
در هنگامی که بیگمان بجد جلادت خواستند که از آب بگذرند مخالفان تیره روزگار بزخم بندوق و آتش در
خرمن حیات لباری از جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها را بنواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم دولتخواهان را
مجال عبور نمیداد و در توقف راجه خود رسیده بی توقف و تامل پیدر رفته و یاوری توکل قتل سواره خود از ابرای
و افواج بحر امواج با عتقاد همت تمام از آب عبور نمودند غنیم از اظهار جرات و شوکت او دل پای داده
راه هزیمت سپرد و راجه شتابان شب پیر ماینوری و سره رفته توقف کرد تا شیر غازی که از زمینداران عمده این
مرز بود منت آمده راجه را دید و از انجا به بهرپور و بکرم پور شتافت افغانان تیره بخت و داود زمیندار
رخت ادبار بجروه بنار کام کشیدند و راجه از ان ناحیت خاطر وا پرداخته بدریا که آمد در بهوال از ال درباری
که از بندهای قدیمی است بمنصب دو هزاری و پانصدی ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سرافراز شد و در ایام استیلای
بهوینه از بند آلشنی و ناهنجاری مصدر خطا شده بود حسب الحکم روز چند از سعادت کورنش محرومی داشت

چون آثار ندامت و خجالت از و خضاب بظهور پیوست بادشاه جرم بخش عذر پذیر بر ساده لوحی
او بخشوده حلم گوهر فرمود و پرورده نعم خود را خوار نگذاشت در باب ولیت پسر او که همواره بر خلاف
رضا و خواهش پدر سلوک می‌نمود حکم شد که پدر خدای مختار است اگر از اظهار رضامندی کند مراحم
و نوازش شهنشاهانه اختصاص خواهد یافت از عرایض منهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهزاده
سلطان دانیال محال جاگیر میرزا شاهرخ تغییر نموده میرزا از این رهگذر آزرده خاطر گشته عازم درگاه است
حکم شد که فرمان باسم شاهزاده قلمی نمایند که دست تصرف از جاگیر میرزا کوتاه داشته تغییر و
تبدیل بعد از آن راه ندهند و میرزا نیز فرمان شد که حل و عقد مهمات مالوه برای رزین او تفویض یافت
زینهار که بحکم اراده آمدن ننماید و بخدمات مرجوعه سرگرم بوده باشد و اسب و توپخانه از طویله خاصه
بمعرفت صفی احدی بمیرزا داده شد و ایالت سرکار ملتان را بسعید خان مقرر داشته بدان صوب رخصت
فرمودند بتاریخ سکت برادر راجه مانسنگه از بنگاله آمده دولت آستانبوس دریافت درین تاریخ بعرض
رسید که لشکر ظفر قرین که بابت حال بسوی مقهور تعین شده بود قلعه گاویل را فتح کرده به نرناله اس گوالیاری
حواله نمودند از سوانح دکن آنکه خانخانان کوچ فرموده دفع شورش راجوی تیره روزگار را وجه همت ساخت
یکی از فارسان و جمعی از شورشیان واقعه طلب را فراهم آورده در حدود پاتهل گده فساد برانگیخته بود
شاهزاده سلطان دانیال بروی خان و خواجه ابوالحسن را با فوجی بدفع او نامزد فرمود او تاب مقاومت
نیاورده بسوی دولتاباد رخت ادبار کشید خواجه ناظر خواجه سرا از فرط جهالت و ضلالت پای
تهور افشرده در قلعه متحصن گشت و دولتخواهان بلوازم محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را
چنانچه باید استحکام دادند چون کار بران بدولت بصعوبت کشید تا لیه قول گرفته بدولتخواهان
پیوست و خار و بن فتنه از آن سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابوالفضل است که
دوره دولت سپهر ابد کوکب طالع بهبوط گراید دیده دانش بکلال خواب غفلت افتد خرد را
که مدبر سامان کارخانه هستی است معزول العمل سازد و پای ادب از اندازه خویش نهد و سرمایه
سعادت از دست دهد نیز ابواب حزم و احتیاط که نظام کارها بدان منوط و مربوط است بواجبی رعایت
نکنند کسی را که تیره شود روزگار همه آن کند کش نباید بکار مصداق این کلام احوال

حیران مال شیخ ابو الفضل است که از نشاء باده دولت و مستی نفرت آشفته دماغ و سراسیمه شده
شناسای و تمیز از دست داده به نسبت خویش مغرور گشته با خداوند زاده تحقیق در مقام سرکشی
و نفاق منش در آمده با وجود دعوی خرد و دانش آگاهی بر خلاف قانون دانش زندگانی کردی و در خلا و ملا
یکباره وضع خاطر حضرت عرش آشیانی نموده که من بغیر از شما دیگری را نمی‌شناسم و باد شاهزاده ولی عهد ملازم
او نیز بجهت منکم با دیگران چه رسد و این مطلب را چنانچه باید دلنشین آنحضرت نموده بود و در رعایای از
حرف تغییر مصحف بمیان آمد و رنجید معاف و مخاطب کنند اثر اثر ازلی الطاف شاهزاده
عالمیان دانسته خار بن نفاق و کینه در ساخت سینه نشانده همواره انتظار فرصت صحبت
مومیای همه دانند کر اخرج شود هر کجا لشه به پهلو زدن ابد با فیل   در بوقت که شاهزاده بلند
اقبال در اله اباس تشریف داشتند ارباب غرض هر روز نغمه و هر ساعت مقدمه گوش زد
آنحضرت نموده شورش افزای خاطر قدسی مظاهر می‌شدند احیانا اگر از مقربان بساط عزت حرف
تمکنت ظرف شفقت شعار ان عاقبت بیندیش را کسوت معذرت و لباس اصلاح پوشانیدی این
بعضی را بر بی اخلاصی و جانب داری مجهول داشتنی و بر خلاف همه شیخ را با خود یکرنگ و با شاهزاده
یکسر و فهمیده بودند لاجرم فرمان شد که شیخ بسر خود را با لشکر و جمعیت در الصوبه گذاشته جریده متوجه
ملازمت شود و چون خبر طلب او شاهزاده والا قدر رسید آن تو زیر و زبالی نقش وهم داشت
که چون شیخ بخدمت آنحضرت رسید به زیب ارباب فتنه و فساد پرداخته در کل خاطر اشرف را از ما نحو
خواهد ساخت تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما بدرگاه صورت نخواهد بست تا کی از آن سعادت محروم
و از دولت بی نصیب خواهیم ماند در صورت علاج واقع پیش از وقوع باید کرد و صلاح کار منحصر در استیصال او تا شد
راجه نرسنگه دیو بندیله راجه مذکور که نگاه او در سر راه واقع بود و مدتها راه زنی و قطاع الطریقی زور کار سردی
در مولکه شاهزاده والا قدر به الهاباس طلب فرمودند ترک آن وضع را نموده در سلک بندهای درگاه منتظم
گشته بود و آثار رشد و کار طلبی از ناصیه احوال او در یافته بخاطر رسید که او را علامت مخصوص بخصوص طلب فرموده
این راز را با او در میان نهادند که چون شیخ حسب الحکم جریده متوجه درگاه است از سر راه برو کرده کار شیخ انجام رساند

هر اینه مشمول نوازش و مراحم بیدریغ خواهد گشت او برضای و رغبت خاطر بعهد این خدمت نموده بدان صوب شتافت
شیخ بموجب حکم فرزند خود را با لشکر و حشم خود در دکهن گذاشته معدودی از مردم ناگزیر و اجهال خدمت همراه گرفته
متوجه درگاه شده چون به اجین رسید بعضی از نزدیکان او گفتند که از افواه مردم بگوش میرسد و گمان غالب است
مناسبت آن که ازین راه عنان تافته براه گهاتی چاندا باید رفت چون قضا در رسیده بسخنهای آنها التفات ننموده
به نرکوتی و از جاهای شکار نموده از غایت غرور و خودرائی در جواب گفت که دزدی راجه محال که سر راه بر ما گیرد و غافل
از آنکه روزگار کینه گذار اماده بلاست و تاریخ روز جمعه غره شهریور الهی مطابق غره ربیع الاول ما بین سرای برار و قصبه
آنتری راجه نرسنگدیو با فوجی از راجپوتان خونخوار شمشیرهای آبدار و برچهای خار آگدار ظلم کردن گذ کمین گاه انتظار برون
تاخت شیخ از مردم قلیل چند تن صرف بود را آگاه ساختند که فوجی نمایان شده بقصد ما زده کوفته میرسد شیخ عنان گسسته
گدائی خان افغان که از قدیمیان شیخ بود گفت وقت ایستادن نیست دشمن سخت گران می آید و مالوجی ماک صلاح وقت در آن نیست جز
شما به آهستگی مرود تا برسید و ما چندی از برادران و همراهان قدم اخلاص افشرده چندان قیام بکنیم و دشمن را معطل سازیم
تا کشته شدن ما هم فرصت یافته از اینجا تا قصبه آنتری دو سه کروه بیش نیست تمام اعراب بیرسید ابراهیمان و راجه
سورج سنگه با دو سه هزار سوار در آنتری فرود آمده اند شیخ در جواب گفت که عجب از مثل تو مردی که در چنین وقت این رای
بدهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه این فقیر را بر افراز سند دولت بر آورده تا امروز بخلاف شناسای آنحضرت
خود را ظاهر سازم و از یکسلین دزد دیگر رم دیگر بکدام روی و جه عزت در امثال و اقران توانم نشست هرگاه عمرش بآخر رسیده
و القدر چنین شده باشد چه چاره این بگفت و بسیر برانگیخت گدائی خان باز پیش آمده التماس نموده سپاهیان را از تفرقه
قضا پای بسیار روبر داده وقت ایستادن نیست خود را به آنتری رسانی و آنمردم را همراه گرفته بسر دشمن آمده
و انتقام از و گرفتن مناسب مینماید شیخ هیچ وجه راضی نشد هنوز شیخ در میان بود که غنیم رسیده آمد و فرصت دست جنبیدن
نداد و در حمله نرسنگدیو شیخ خورد و از پشت زین بر زمین افتاد و چندی از افغانان که همراه بودند بتوفیق جانفشانی یافتند
و الا نرسنگدیو به تفحص احوال شیخ گشته او را در دیگر مقتولان یافت و الفور سرش را از تن جدا ساخته بدست مردی
بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و این امر کاری بود که از بندهای شاهزاده بظهور آمد غریب رغبتی و بد آیینی در دلها جا
کرد و چون این خبر بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بسخت برآشفت و کمال انفعال بسبب از ظهور این سانحه بشورش در آمد و
لا علم اداب نامه بکار نخستم خود دید که آنحضرت را هرگاه این قصه بالا کادی آن بی اختیار گشته دست بریش مالیدی

بالجمله برای رایان فرمان شد که در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رسانند تا سر او را بدرگاه بفرستند
ازین کار باز گرد و نیز حکم شد که راجه رامچند بگهیله با راجه رامچند بندیله و سایر زمینداران آن نواحی بکومک
رای رایان مقرر داشتند ضیاء الملک را بخدمت بخشیگری آن لشکر تعین فرمودند تا دیگر منصبداران
از درگاه بکومک نامزد شدند از سوانح آمدن ایلچی میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آنحضرت از بدخشان
بدرگاه و تفصیل این اجمال آنکه میرزا محمد حکیم همشیره خود را بخواجه حسن نقشبندی نسبت نموده بود و
از ایشان دو فرزند بعالم وجود آمده نخستین میرزا بدیع الزمان دوم میرزا والی با والده خود بدرگاه پیوست
میرزا بدیع الزمان مدتها در غربت روزگار میگذرانید و توفیق آمدن بدرگاه نیافت در سواد ختلان
مردم واقعه طلب که از بدسلوکی اوزبک زخمهای کاری در دل داشتند میرزا را از منسوبان
این دودمان والا دانسته بحکومت برداشتند و باندک ترددی الکای شغنان میرزا را درآمد درین ولا
ایلچی بدرگاه فرستاده صورت واقعه معروض داشت و از ظاهر و باطن آنحضرت استمداد همت نموده
التماس چند دست اسلحه و جیبه کرده بود ملک محمد بدخشی را که از اعیان الملک بود با ایلچی او
رخصت فرمودند مصحوب شش بار اسلحه و دیگر اجناس تحویل او شد که بمیرزا رسانند خدمت داروغگی
کان لعل نیز بملک محمد تفویض یافت از سوانح کشته شدن خواجه سلطان بخشی لشکر کوهستان بنجاب
ظاهرا جمعی از برق اندازان را بر سر موضعی فرستاده بود چون اثر آنها دیر ترسید خود بسرعت
می‌شتابد و در عین جنگ در دو خورد و ملحق میشود و از آمدن او برق اندازان دلیر و قدم همت
پیش می‌نهند قضارا تیر بندوقی بر سفینه خواجه سلطان میرسد و در راه اخلاص جان نثار میشود درین تاریخ
بعرض رسید که شاهزاده دانیال با آنکه سوگند بفرق مبارک خاقان گیتی ستان خورده بود
که شراب نخورد از اثر صحبت همنشینان عاقبت نیندیش بمیگساری افتاده و شراب
افراط میخورد بنابرین فرمان عاطفت نشان مصحوب میر [illegible] شرف صدور یافت که عجب
از آن فرزند که با وجود ماجرای شاهزاده شاه مراد و مستی که چندین نزدیکی از آن قصبه باو رسیده
و زخم مصیبت او هنوز بر دل ما تازه است هیچ رحم بر جوانی خود نمیکنند و باتش می خرمن
جان خود را میده

حیات جاوید را میسوزد و نونهال جوانی خود را که نعم البدل ندارد دبشکند نادفنامی دهد اگر سعادت خردمندی
دولت و رضاجویی ما را طلبکار است زنهار که دست ازین کار باز دارد و خصومت ما نقص عهد نکند
و با حیات خویش نستیزد در ینولا عرایض منهیان صوبهٔ کابل بعرض رسید احداد بدنهاد باز در تیراه
که در شورش برانگیخته و الوس افریدی و مهمندی و اورکزئی و سوری از بدذاتی با او پیوسته اند توجه بیک
که بجهت اصلاح فساد و خصومت یوسف زئی دولتزاک که با هم داشتند در کنگر کوت بود
از شنیدن این خبر خود را بدانجا رسانیده در موضع سربند معسکر آراست و معلوم شد که آن سگ بادیه
ضلالت یکروز پیش ازین بتنها با آهن پوش و میدانرا بر اطراف خیبر آمده است بنابران بمجرد رسیدن
فوجی بجهت بدرقهٔ راه خیبر گذاشته خود متوجه تیراه شد و الوس افریدی آمده دیدند احداد مقهور از انجا
با آهن پوش رفته جمعی از مفسدان را فرستاده که قلعهٔ اوچیل و دو بندی ویران ساخته در میان علی زئی
بنشیند چون این خبر بتوجه بیک رسید بار خود را اشکنیه کرده خود را بانجا رسانید و مفسدان را مالش
بسزا داده پیش انداخت در دو بندی تهانه مقرر ساخت و غلامان الوس افریدی آمده دیدند و بسیاری
اورکزئی سر از نو عهد و قول گرفته با او پیوستند و چون احداد مقهور یافت که کار مراد از پیش نمیرود
ناکام بطرف چرمانه رفت ادبار کشید درین ایام چون بعرض رسید حسب التماس قلیچ خان فرز
کوهستان پنجاب ترددات پسندیده ظاهر ساخته و ملوکچند راجه نگرکوت بندگی و دولتخواهی اختیار
نموده بمشار الیه پیوسته است بنابرین برم نرم خاصه بقلیچ خان خلعت بخشش قلیچ و برم نرم دیگر
براجه نگرکوت مرحمت شد از سوانح فرستادن مهد علیا سلیمه سلطان بیگم با تسلیت و دلجویی شاهزاده
ولیعهد به آله آباد است چون انگوتهر اکلیل خلافت زور بجند از واقع شیخ ابوالفضل محجوب بود و درین تاریخ
حکم شد که بیگم نزد شاهزاده والاقدر شتافته آن ناسرا از حجاب برآرند و بانواع عاطفت و دلجویی
تسلی بخشند همراه ملازمت آورند فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب با برم نرم مصحوب بیگم عنایت
نموده فرستادند در ینولا افتخار بیک بفوجداری میوات تعین شد در دوم آبان جشن وزن قمری اقدس گیتی فروز
وان گرانبار صورت و معنی بدستور مقرر بدوازده جنس وزن کرده خیرات قاسم خواجه از ماوراء النهر خواجه بردی نام
ملازم خود را با بعضی از نفایس اندیار برسم پیشکش ارسال کرد بموقف قبول مقرون گشت شاه بیگ

حاکم قندهار بمنصب پنجهزاری سرفراز گشت و غزنین را از تغییر شریف خان بمشار الیه مرحمت فرمودند
و حکم شد که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که بعد ازین قافله آسوده و مرفه الحال ازین راه
تواند رفت و دست تصرف و تعدی هزارجات از دامن احوال مترددین کوتاه شد و مقرر شد
که میرزا بیگ توقیبای فرمان این موهبت تازه باو رساند قافله را از قندهار و غزنین همراه عیال
در پولاد ساتنباهن توپچی بخطاب ساجک فرق عزت بر افراخت او در شجاعت و جلادت و تیر
اندازی و جانبازی از پیش قدمان بود و با جوهر ذاتی سرمایه اخلاص و دوام خدمت مراحم عدالت و
بمیامن تربیت و قدرشناسی آنحضرت از اعیان دولت شد احمد بیگ کابلی دو تقویت را
را هموار سکش فرستاده بود بنظر گذشت چون میرزا ایرج عرضداشت فرستاده اظهار ضعف و بیماری
نموده بود پیشنداس طبیب دستوری یافت که نزد آنفرزند شتافته بمعالجه پردازد درین تاریخ منوچهر
ایلچی دارای ایران رخصت معاودت یافت و از نفایس اقمشه هندوستان بدو سم ارمغان
مرسول گشت و اللکه مکرر انعامات فرموده بودند درینوقت بار چهار لک دام مرحمت شد و
فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که حکام بلاد و محی قطاع راه بلوازم ضیافت و مردمی
پرداخته از احوال متعلقه منزل سلامت گذرانند بار عرایض مبشر صوبه دکن بمسامع جلال
رسید که سپه سالار خانخانان پسر خود را میرزا ایرج را با فوجی بدفع شورش عنبر حبشی تعیین نموده بود بیمن
اقبال روزافزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی برافراشت و مخالفان شکست یافته روزگار
آواره دشت هزیمت گردید تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصه اقبال درآمد شمشیر زن
میرزا ایرج بجلدوی این عزیمت بخطاب بهادری سرفراز شد و جادو نلاس برادرزاده
رای پتهار چند دستوری یافت که فرمان نوازش شاهزاده دانیال و خانخانان و میرزا ایرج
رسانیده فیلان که درین فتح غنیمت افتاده اند همراه بدرگاه بیارد و خنجر مرصع بمصحوب او
شاهزاده مرحمت شد نیز فرمان بنام شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل صادر گشت که چون
راجه راجو با افواج گران باستقبال عسکر منصور نامزد شده باید که او نیز خود را بمشار الیه ملحق
ساخته ...

ساعیه ودرین خدمت شریک باشد و در انتقام وکینه جویی خون پدر و حلال زادگی خود را به عالمیان
ظاهر سازد و این معنی را سرمایه سعادت جاوید شناسد و جاگیر او را از صوبه مالوه عنایت شد
و درین وقت مصحوب خواجه میرک خواص اسپ و خلعت شاهزاده ولیعهد فرستاده بصاحب بلند
و بندهای دولت پیوند مقرر او حواله شد مقارن این حال شاهزاده دانیال لعلی بوزن چهار
مثقال و پنج سرخ و الماس بوزن بیست و هفت سرخ بر سم پیشکش ارسال داشته بود بنظر
گذشت و فرمان بنام ابو القاسم خان نمکین قلمی شد که میرزا غازی را با خیمه و نام علامی
که مدار علیه اوست روانه درگاه معلی سازد درین روز هاشم خان و هاشم بیگ برادر حسین قلیچ
از محال جاگیر خود آمده دولت ملازمت دریافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت زمین بوس
دریافت و حکیم صدرا پسر میرزا محمد حکیم همراه او آمده ملازمت نمود حکیم رکنا پسر با فضیلت
و فطانت طبع نظم خوبی دارد و اشعار در مجموعه و سفاین مستعدان سخن سنج مرقوم
و مسطور است و حکیم صدرا از فنون حکمت و مقدمات طبیه نصیبه تمام دارد و از نظم و نثر بهره ور
و با وجود فضایل و کمالات بصلاح و تقوی آراسته درین تاریخ عرضداشت شاهزاده بلند اقبال رسید
مرقوم بود که دو منزل باتصال مهد علیا سلیمه سلطان بیگم برآمده [illegible]
جون حکم شد که هرچه منظور داشته باشند بجا آورند امید وار است که ایلچی دارای
ایران از لاهور بدرگاه [illegible] مرحمت شود میرزا خرم پسر خان اعظم [illegible]
از ولایت جوناگده بر سم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت درین تاریخ بعرض رسید که
که رانا [illegible] مکرر شکست خورده [illegible] محکمه های [illegible]
[illegible] شکست [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آمد افواج قاهره از پی رسید [illegible] محاصره نمود [illegible] از قلعه مذکور
برآمده بقلعه [illegible] و [illegible] که بر سم [illegible]

ملچی ساخت و او با مردم خود آمده لب آب را بگرفت و از جانبین جنگ توپ و تفنگ گرمی پذیرفت رایات ایمان عقاید
اقبال نیر و ال توسن همت در آب زد چون راه بر آمد سوار بود جنگ در پیوست و اقبال روز افزون بجلوه گری
در آمده غنیم را منهدم ساخت و ال آواره دشت ادبار گردید بقلعه در رفت و رای رایان با فوج منصور بمحاصره پرداخت
چون کار بدشواری کشید شبی دیوار قلعه را شکافته از طرف موچال راجه راجسنگه بدر رفت بهادران فیروز جنگ
بتعاقب شتافته چهل کس از مردم آن مخذول را بدرک الاسفل فرستادند و از بسیاری و اهمه تعاقب بر وفق دلخواه
نشد و آن سرگشته بادیه ضلالت جان بسلامت برد در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته
که میرزا بدیع الزمان همشیره زاده خاقان بدخشان را بتصرف آورده عرضداشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه
گیتی پناه منشور عاطفت آمیز صدور یافته بالجمله بحسب تقدیر مشیت ازلی فرمان یافتن والی توران بلکا از تو
بدخشان می آمد میرزا بحسب سرنوشت در جنگ بدست می افتند و آن حق ناشناسان میرزا بدیع الزمان را بدیع
سپهر میسان در بولاد با شده محمد میرزا برادر باقیخان در حوالی قندهار بدست دولتخان گرفتار میگردد و دولت
خواهان او را بدرگاه معلی فرستند خاقان عدالت آئین بحکم شریعت غرا او را بمیرزا بدیع الزمان حواله فرمودند
او بقصاص برادر خود از هم گذرانید [illegible] آن عفت سرشت صبیه قدسیه
حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه است مدتی دو سه سال از عمر گرامی ایشان غایت شفقت
مقتضی آن شده بود حضرت خاقانی در خدمت ایشان غایت شفقت و مهربانی ظاهر میساختند و بموجب ارادت
نیاز و اهل حاجت از خوان نوال ایشان بهره ور میگشتند درین چند روز مزاج اعتدال سرشت آن صدر نشین
محفل عفت از منهج صحت بقدر گرانی بهم رسانید و هر چند اطبا معالجه بکار بردند موافق نیفتاد بتاریخ روز
سیم ذی حجه بجوار مغفرت ایزدی پیوستند خاقان قدردان بمنزل ایشان تشریف برده محفه آن سفرگزین
ملک بقا را بر دوش عزت خود گرفتند و قدمی چند بردند از غرایب اتفاقات آنکه در حالت نزع و بیخودی آن
حضرت مریم مکانی بر بالین ایشان تشریف برده محفه آن سفرگزین حاضر آمد هر چند بیگم جستجو کردند بجوار الله تعالی پیوستند
چون از قدیم یکدیگر را مهر امیز خطاب میفرمودند مرتبه دیگر مهر امیز بر زبان گوهربار ایشان گذشت فی الفور چشم
کشوده این مصرعه خواندند مصرع من زار بمردم تو باد زر آنی — در سیوم ... عرضداشت مهد علیا سلیمه
سلطان بیگم رسید از حسن عقیده و اخلاص شاهزاده بلند اقبال نقش از سنش ظاهر ساخته مرقوم نموده بود
بنوید عواطف بدیع خاقانی مستمال و امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرات خاطر النسیان زدوده

امداد عنایت روانه

آمد ساعت بجهت روانه شدن اختیار فرموده اند و من میخواستم که پیش از آن فرزند متوجه درگاه شوم لیکن
چون ایشان خود آمده بمبالغه مرا نگاه داشتند و نوشته دادند که بیست و سیم عازم آستانبوس شوند ناگزیر توقف
اتفاق افتاد امید که عنقریب بمرافقت ایشان سعادت پابوس روزی گردد خاقان گیتی‌ستان از نوید وصال
فرزند بلند اقبال بر خود بالیده سپاس ایزدی را بپایه برتر نهادند **آغاز سال چهل و هفتم از جلوس حضرت خاقانی خلیفة الرحمانی**
روز جمعه بیست و ششم شوال هزار و یازده هجری بعد از انقضای دو ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب به برج حمل
سعادت تحویل ارزانی فرمود سال چهل و هفتم الهی بمبارکی و فیروزی آغاز شد بآئین هر سال دولتخانه را آئین
بستند جشن پادشاهانه آراستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته
سعادت جاوید اندوختند و هشتم ماه مذکور عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم مسرت افزای خاطر
قدسی مظاهر گشت مرقوم بود که بمرافقت فرزند اقبال مهین شاه سلیم متوجه ملازمت عالی شد امید که
شاید این مقصود چهره نمای مراد گردد مقارن این حال عرضداشت شاهزاده دانیال رسید نوشته بود که از عرض
شیخ الهدیه ظاهر شد که اراده طلب این مرید فدائی منظور است بخاطر رسید که خانخانان را تسلی نموده بجای
خود گذاشته متوجه ملازمت شود چون طلب او بهر جهت منظور مصلحت شود خود چهره ملاقات شتافت
که بابیست وقت و صلاح حال را خاطر نشان او نموده بعد از رسیدن شیخ الهدیه عازم آستانبوس گردد
لیکن عاقلان دانند که این روش شاهزاده بجهت ترتیب اسباب نیامدن است ازین تا دولت کرا خواهد و بخت
در سر که باشد مصرع هر فرق سزای تاج شاهی نبود شاهزاده دانیال نه چنان شیفته شراب شده بود
که قرار آمدن بخود نداد و در بسوقت فرمان عاطفت بنیان مصحوب بهاره رای لیمبراج بهر بل مرقوم گشت
که چنین بعرض رسید که آن فرزند شیفته شراب شده بود بسوسم ان سعادت وارانه همنشینان عافیت بیندیش و جلوس آمد
لوکان خانه برانداز صلاح حال و حسرت احوال خود را مهیا ساخته‌اند و آنکه خواهر فرستخواهش بجهت بیماری
در اینجا گذاشته آمده بودم و مکرر فرمان بطلب او و فیلان از دکن عنبر و فرهاد حبشی عنبر بدست
افتاده مرسول گشته تا حالا روانه نساخته دلیل بر بی‌شعوری اوست مکرر فرمان بطلب او صادر شد
و هر مرتبه عذری و بهانه پیش دلیل دیگر بر عدم سعادتمندی و ابتلای شراب و خانخانان انفس بنیت
کمره تمنا توانند در الصوبه بسر برد محتاج بنصایح رنگین نمود تماشا بعیش مرا جانب او رفتن بهانه بود

الهدیه

نیامدن مکرر اینکه خانخانان هم مثل شما مبتلای شراب شده باشد بهر حال اگر بعد از این خبر رسد که ترک شراب نکند
بموجب حکم عمل نماید داشته باشد هر کس با وجیزی بخواهیم فرستاد و صلاح وقت او را بخاطر
راه نخواهیم داد و نیز شنیده شد که فیلانی که در جنگ بدست افتاده منظور نظر اشرف نگذشته
بجنگ انداخته است اینمعنی از ادب دور نموده باید که تمام فیلان را با خود همراه فرستد روانه درگاه سازد و
بخانخانان نیز تفاعلها فرستادند و فرمان نوازش با پرم نرم خاصه بمیرزا شاهرخ که در مالوه بود فرستاده
اسب و خلعت با مرزای دکن مرحمت فرمودند چون راجه راجسنگه در الصوبه مصدر خدمات شایسته شده بود
حسب الالتماس شاهزاده و خانخانان بعنایت نقاره سربلندی یافت در سواد عرضداشت سلیمه سلطان
بیگم رسید که پنج شش منزل بموافقت شاهزاده آمدن بعد عنت روانه درگاه شد که بعضی ملتمسات الوزند
ببینند از رسیدن ایشان ممنون وضوابط دوم ماه اردی بهشت مسکین جسک بخشی کجرات بسط
گذشت و دوازدهم بحچه خان والده ماجده زینخان کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست والحق
پاس حقوق منظور داشته نیز شش بار بمنازل ها قدم رنجه فرمودند در وقت عرضداشت شاهزاده ولیعهد رسید
التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانی که قبله و خدای مجازی اند دست ایمر را گرفته تشریف پابوسی
آن حضرت سرفراز و صاحب سند فرمان شد که شما خود التماس اینمعنی از ایشان نمایند بار عرضداشت رسید
که چون آن حضرت رقم عفو بر تقصیرات این شاه کشیده اند امیدوارم که سرفرازی این فرزند منظور داشته
خود از مریم مکانی التماس نمایند و عرض کنند هر چند بالتقصیرات او عفو فرموده ایم شما نیز عتاب خود درد
نمامیلی از او نموده بملازمت ما مشرف بسازند بار دیگر نوشته است ایمر بسوی و دوست محمد را بملازمت
فرستاده که اختیار ساعت آستانبوسی را منجمان بادشاهی نمایند و این بنده در هر قدم سجده شکر
بجا آورده متوجه درگاه است خاقان واقف آنحضرت این رباعی که از زوار دارت طبع اشرف است
در منشور سعادات قلمی نموده و دوست محمد را رخصت معاودت فرمودند رباعی ای خاسته زمانیهم سعادت
ساعت … ادراک وصال را چه حاجت ساعت … از وصل کند کسب سعادت ساعت …
ساعت چکنی بهانه شاعت ساعت … در سواد عرضداشت میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق و ارادت مهدی
پابوسی و التماس آمدن بدرگاه معروض بساط عرش گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ یافت

که چون حکم بطلب شاهزاده والاقبال شده اگر او از سعادتمندی متوجه درگاه شود همانا شایسته بودن فرزند
پایهٔ سلطنت است و اگر او از بدذاتی و کوتاه‌اندیشی باغوای اضلال همنشینان عاقبت‌نیندیش
متوجه درگاه نشود و در الصوبه مردم معتمد و کاردان را در حدود متعلقهٔ خویش گذاشته خود جریده عازم
زمین‌بوس گردد و نیز فرمان مطاع بنام راجهای قلعه شد که چون نخبهٔ خاطر از آن کار و انبرداخته و مفسدان
سرزمین را آوارهٔ دشت ادبار ساخته باید که با مردم کومکی خود متوجه درگاه شود و نیز خرداد رای رایان
و ضیاء الملک بخشی با دیگر بندهای حسب الحکم رسیده بسجود قدسی آستان جبین اخلاص نورانی ساختند
شاهزاده والاقبال دوازده زنجیر فیل از غنایم فتح عنبر و فرهاد حبشی مصحوب جادو براهمن ارسال داشته بود درین
تاریخ بنظر گذشت از آنجمله فیل شاهرخ داخل حلقهٔ خاصه شد عرضداشت شاهزاده بلنداقبال که از اتاوه
گذشته نوشته بودند مسرت افزای خاطر اشرف گشت و از عرضداشت بیگخان حاکم قندهار بوضوح
پیوست که الوند سلطان برادر عمی فرهاد خان روی امید بقدسی آستان نهاده در حوالی قندهار رسیده است

ذکر بعضی از سوانحات که درین ایام روی داده

امروز که حق سبحانه و تعالی دولتهای بلند و آماده مدارج ارجمند
سازد و فرق عزتش بقبول خویش برافرازد نهالخانهٔ ضمیرش بفروغ شمع خرد انوار داشتی روشن دارد و بشر حمیت
سعی و طلب نقدهای مراد در دامن آمالش نهد و زمام توسن ایام بدست او دهد و گردش افلاک را
بر وفق خواهش او گردانند مصداق این کلام صورت حال فرخنده مآل شاهزاده بلنداقبال است که هرچند
مسبب فتنه سرشت که ملازم وقت است آمده دیده خروشان قدمی چند بسبق بنهند و سود خود را
نبرهان عالمی مقدم دارند و بحیث کرمی بکامهٔ خویش صلاح دولت و صاحب و تیغی از دو سمت هند
ترتیب اسباب شورش برداخته خاطر مبارک شاهزاده را بمقدمات باطل متوهم و متردد ساختند
لیکن آن برگزیدهٔ الهی و دانای رموز آگاهی راه بهنمونی خرد و دانش سررشتهٔ اخلاص و سعادتمندی
را از دست نداده در استرضای خاطر پدر بزرگوار بیشتر الطاف احتیاط را مرعی میداشت بالجمله چون سلطان سلیم
آن درة التاج خلافت را از جانب برادر متوجه ملازمت ساخته حسب الالتماس مقرر شد که حضرت مریم
مکانی استشفاع تقصیرات ایشان نموده در باری حضرت اندازند چون نواحی دار الخلافه نورود موکب
مسعود از اسکلی یافت حضرت مریم بیک منزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را همراه خود آوردند

در دولت سرای ان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده سعادتمندی فرق نیاز بپای مبارک آنحضرت نهاد و مدت
ممتد استیفای ذوق وصال فرمود حالات ستوده و اشتیاق کمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخت
آن جگرگوشه را در آغوش عزت گرفته بدولتخانه آورده حکم شد که کوس نشاط بلند آوازه سازند دوازده هزار مهر و نصف
نهصد هفتاد و هفت زنجیر فیل ازین سمت پیشکش گذرانیدند از انجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نر و ماده پذیرایی یافت
تتمه را بایشان بخشیدند در همین وقت فرمان بنام شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه سورج سنگه مدتهاست از سعادت
آستانبوس محروم است و التماس دارد که بوطن خود آمده روزی چند به انتظام مهمات ضروری که لازمه زمینداران است
پردازد باید که آن فرزند گوبند داس نهاتی را که مدار علیه اوست با جمعیت او در خدمت آن بلند اقبال نگاه داشته راجه را بحضور روانه
درگاه سازد و درین تاریخ نور بانام فیل خاصه از غنایم فتح دکهن که در تندی و تیزروی بر اسپ سبقت جسته در حلقه خاصه
سالهای جلوس بلقب عدیل و نظیر عدیل نداشت حسب الالتماس شاهزاده بلند اقبال سلطان مرحمت شد و دستار خاصه
از فرق مبارک خود برگرفته بر سر شاهزاده نهادند و حقیقت این سرداران مبارک کار آگاه نیکو ساختند شیخ عبدالرحمن
ولد شیخ ابوالفضل و ابوالبرکات برادر او از دکهن آمده سعادت آستانبوس دریافتند از پیشکشهای آنها سی و سه زنجیر فیل و چهار
قضیه سیمتر و هفت عقد مروارید با دیگر مرصع آلات و امتعه دکهن بمعرض قبول رسید و بمرتبه خاصه شیخ عبدالرحمن
عنایت شده هر برای البرز الله نیز بعرض ملازمت شاهزاده دانیال آورد و نوشته بود که ترک شراب کرده ام
شش ماه است که آنرا الحمد ندیده ام بجهت عذر نیامدن خود درست مقدمات نموده بود غافل از آنکه گوهر گرامی
نصیب دولتی شد که برای او بود و حق بمرکز قرار گرفت دیگر خود را باری دادن آن بهانه‌ای گویند و باد لغو بال
پنجم ماه درین تاریخ چار ملک دلیم بمراعات اعای عسکری اکبر شاهی انعام شد ابوالنبی ازبک از توران آمده
ملازمت نمود او از امیران عبدالله عبدالمؤمن خان بود بعد از کشته شدن عبدالمؤمن خان
با فیجان هر چند بیلکی او پرداخت ببودن لازم شد عذر زیارت خانه مبارک دست آویز نجات خود در ساخته
رسید بکعبه مقصود نهاد مشمول عواطف خسروانه گشت قلیچ خان که از بندهای قدیم آنحضرت و عمدهای این دولت است
بمنصب والای پنجهزاری ذات دو هزار سوار ممتاز گشت و عزت ... حسن بیگ شیخ عمری از تغییر صوبه کابل
و ضبط ولایت بنگش و ستوری باقبالت ... بمنصب سه هزاری ذات دو هزار سوار ممتاز گشت و به ابوالنبی منصب
... یکصد پنجاه سوار عنایت شد از سوانح ... که از عمده زمینداران آنجاست ...

به بندر [illegible] کام آمده در برابر فوج منصور معسکر آراست و به تسخیر قلعه همتی که سلطان [illegible] قلماق مظفرخان باد بکار در آنجا

بود هجوم آورد و بهادران کارطلب کوشش های مردانه و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و مخالفان محاصره را تنگ

ساختند سلطان [illegible] به اتفاق [illegible] از قلعه برآمده با فوجی از مغل و راجپوت که همراه داشت به دفع اعدای دولت همت گماشت

و با اقبال روزافزون غنیم را منهدم ساخته بسیاری را به قتل آورد و بقیة السیف آواره دشت هزیمت گشتند بار مخالفان

جمعیت کرده بر سر قلعه که احمد خسرو بن یوسف کشمیری بود رو آوردند جمعی از کشمیریان به سعادت شهادت رسیدند

احمد خود سه زخم برداشت [illegible] برگشته به دیره خود فرود آمد روز دیگر بار بر سر قلعه سلطان [illegible] هجوم آوردند

[illegible] غنیم را قوت [illegible] ابراهیم بیگ اتکه [illegible] و [illegible] و دلیت [illegible] با جمعی به کومک [illegible] تعین نمود

غنیم کارت [illegible] برگشت همین طور کار [illegible] و کار [illegible] که در [illegible] کام بود هجوم آورده زد و

خورد میکردند از طرفین مردم [illegible] میرسید در آخر مقهوران از [illegible] تحکّلی برآمده عرصه پیکار آراستند

ابراهیم بیگ اتکه از مغل و راجپوت همراه گرفته به دفع غنیم همت گماشت بسیاری از مقهوران را طعمه تیغ ساخته آواره

صحرای عدم ساخت [illegible] با [illegible] و توپخانه استعداد تمام در برابر آمده [illegible] و لیکن کارستان کرد

[illegible] نیز به دفع [illegible] همت گماشته و بسیاری از مقهوران را طعمه تیغ ساخته آواره صحرای عدم ساخت

[illegible] با نواره و توپخانه و استعداد تمام [illegible] تقدیم رسانیدند و چند حیله [illegible] و لیکن

از غنیم [illegible] شد و مخالفان ناکام [illegible] نمود و در برابر [illegible] اقبال [illegible] ساخته نشستند [illegible] اقبال

بی زوال خاقان ستوده خصال کار خود [illegible] میرزا [illegible] فرمان شده بود که بر سر راول [illegible]

زمیندار بانسواله رفته ملک او را [illegible] آورده میرزا با وجود ضعف و بیماری [illegible] بدانسو

شتافت [illegible] منهدم [illegible] کار در برابر [illegible] اقبال روزافزون [illegible] برگشته [illegible] افتاده به [illegible] جبال

و کوه های دشوار پناه برد و قلعه [illegible] میرزا درآمد و [illegible] و [illegible] در آن قلعه [illegible] اقامت افکنده [illegible] ملک او

بر [illegible] غنیم [illegible] و کاری [illegible] کرد و جمعی از مردم خود را همراه گرفته [illegible] ولایت مالوه ساخت

و میرزا [illegible] الهی [illegible] خود [illegible] مالوه [illegible] ملک را از دست [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] مالوه در آمد [illegible] و میرزا

بجهت ماندگی زور بخت در مالوه توقف کردند تا بعد از انقضای ایام برشگال بار استیصال آن بدسگالان احوال
همت مصروف دارد و درین اوقات سمت ذکر یافت که میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت
خدمت پدر محرومی اختیار نموده آواره دشت گمنامی گردید تا حال ظاهر نشد که بکدام جانب رفته
و از کجا سر خواهد بر کرد درین ولا بعرض رسید که نزد شاه عباس رفته بود و در هنگامی که شاه متوجه تسخیر الکه آذر
بایجان شده او را نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده بعد از اندک فرصتی جمعی از اوزبکیه نواحی مرو
و مرغاب ناحیه را بر او در یوسف خان حاکم انجا دستگیر کرده حسین خان نزد شاه عرضداشت نمود که بودن
پسر میرزا شاهرخ درین حدود مصلحت دولت نیست اگر به صوب بدخشان گسیل کرده شود اوزبکیه را با او سر و کاری
می افتد و فرصت پرداختن باین ملک نخواهند یافت شاه بنابر رای او را مستحسن داشته آنرا بتقاضای
فرستاده که میرزا حسن را به بدخشان روانه سازند او میان احشام یکدر و هزاره سر کرد او فتنه آغاز
آغاز فتنه و فساد کرد ولایت لوی که در میان کوهستان شمالی واقع است بعاریت
و فراغ افتاده تا پنجاه هزار خانه یکدر و هزاره در انجا نگاه داشت در هنگامی که میرزایان قندهار از شاه
بیگانگان سپرده روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهادند آن ملک بتصرف اوزبکیه بود اولیای
دولت بر روی بازوی شجاعت و تایید دولت روز افزون از تصرف اوزبکیه بر آورده ضمیمه ممالک
بادشاهی کردانیدند میرزا حسن را هوای گرفتن این ملک در سر افتاده با جمعی کثیر از احشام انجا
بترتیب اسباب شورش پرداخت و فوجی که بحراست آن حدود تعین بودند مقاومت نیاوردند
شاه بیگ خان از شنیدن این خبر قبیله ها را بمردم معتمدکار دان سپرده متوجه دفع آن فساد شدند و ارباب عصیان
باندک زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده آواره دشت ادبار گشتند و افواج منصوره تکامشی
شتافته بسیاری از آن خون گرفتها را بعقوبت رسانیدند میرزا حسن جان بدر برده ناکامی شد بکوهها
پناه برد و نهم ماه مهر ضیاء الملک بمنصب نهصدی ذات و سیصد سوار سرفراز گشت رای ایمان
حسب الحکم بسجود و سپاس فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و چهار هزار روپیه اطواق و قطعه لعل
و بیست دانه مروارید پیشکش گذرانید کلیان داس پسر رای گوپال داس یک زنجیر فیل پیشکش کرد میر
موسوی سعادت ملازمت دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید در هنگام اقامت شاهزاده بلند اقبال

رقم عفو بر جرائم راجه بانسو کشیده آمد تا مار بیک شعرجی بمنصب بنجهزاری ممتاز شد از سوانح
دستوری یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای مقهور چون همگی همت جهانگشای خاقانی
گیتی ستان مصروف و معطوف بران بود که ولایت توران که ملک موروثی است
بتصرف اولیای دولت قاهره درآید و در بیعت بجهت صاف ساختن سواد اعظم هندوستان
و برانداختن خار و خس ارباب عصیان شاهد این مقصود چهره افروز مراد نمیشد چنانچه در هنگام نهضت
رایات منصور بصوب دکن شاهزاده ولی عهد را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند پس
از آنکه مهم رانا بانجام رسید شورش بنگاله واقع شد و بالتماس راجه مانسنگه رایات فیروزی
بصوب الله آباد در حرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته وقایع رقم گشته در این مدت
بنابر بعضی موانع حسن انجام نیافته تا آنکه بنیروی همت آن قرة العین خلافت
صورت انجام پذیرد و این عبارت بنام نامی آن فرزند قضا رقم کلک تقدیر گردد لاجرم
روز بیست و یکم ماه مهر الهی که جشن دسهره بود آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم
پدر بزرگوار بمبارکی و فیروزی رایات شکوه و نصرت بدان صوب برافراشت و جمعی از امرای
که اسامی آنها نوشته میشود بهمراهی خسرو اله سرفراز گشته در خدمت دره التاج سلطنت
دستوری یافتند حکم شد که آن نوئین ورد ایزدی هر روز یک خبری از مدعا التماس نموده تا اسامی امرای
کمک جلدنات راجی رایسنگه مادهو سنگه رای درگا شیخ جهانگیر خان و سیف دولت قراباغ راید
والا صادق خان افتخار بدریار کس جادون دلیپت والا رای رایسنگه خواجگی فتح الله مهر کاری
راجه بکرماجیت رضا قلی شیر بیک سبهاول سنگه والا موته راجه اسلام قلی با برادران
خواجه حصاری صاحب سنگ و رولیس خالیج راجه سالباهن دلپت والا موته راجه سیف الله سیاهمو
هو بهدر کس جادون جادو سنگه بدیع الزمان ملک ساهو خنک سنگ لشکری ابیه میرزا ابو منصور خان تاته
گلیانداس مهدی مصطفی قلی امیر بیک سرکمان سید جلال بارهه عادل بیک والا تاتار خان
مکندداس جادون خواجه نور الدین نیز ایبدکس مانسنگه شاه قلی برادر اصفهان ساندل بیک سوری جبل
دیالداس شیخ آدم انصاری بهوجراج راهور بهرسنگه داس شیخ محمد مغل شاه بیک کوازبی میرزا
علی دیوانه پهلوان بهاء الدین شرف الدار باجاجه تبر قندازان نیز ایبدکس گکیا دهر و جنیدی دیگر

اعزام شاهزاده ولی عهد بصوب ... با رایات فتح و اقبال چون شاهزاده ولی عهد رایات

اقبال بتسخیر ملک دارالمرز افراشت روزی چند فتح پور بجهت مال ضروریات توقف افتاد

بجهت خزانه معتد به و لشکری که به آنکار وفا کند التماس نمود ارباب دفاتر در سرانجام آن استادگی

بموقع ظاهر ساختند و منافقان فرصت طلب ملتمسات شاهزاده را ملتمس [illegible] ننموده در نظر

آنحضرت بعذر نارضی جلوه دادند اگرچه شاهزاده آگاه [illegible] معظم گذارد که این فرزند احکام آنحضرت را

نمونه اوامر آلهی دانسته بالتوق هرچه تمام‌تر متوجه خدمت ماموره شده بود لیکن ارباب دفاتر در خور

ل مال لوازم آن نمی پردازند به این لشکر و جمعیت مختصر از پس نخواهد رفت بیهوده خود را سبک

ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است مگر معلوم آنحضرت شده که تاتار کوهستان نری اند

و هر روز بجائی پناه برده بیکجا قرار نمیکند و با محلی [illegible] بجنگ نمی پردازد و تدبیر کار او منحصر در آنست که افواج

از هر سو در آمده کوهستان او را احاطه نموده در میان گیرند هر قوجی که بر آنست آنقدر باشد که اگر بجنب

اتفاق سر آن مقهور دوچار شوند از عهده او تواند بر آمد و اگر دو لشکر افواج بروش دیگر صلاح

دیده اند مردم بلوک بر آن احوال اند حکم شود که این فرزند حسب عادت بسیجود دیگر باشد و کلک اساس او ...

ساخته بمحال جاگیر خود نشاید در خور این مهم سامان براهنمائی نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال او

گردد بعد از آنکه عرضداشت شاهزاده بلند اقبال رسید بمسامع عز و جلال رسید شاهزاده تمار بکم را

بخدمت آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود در حضرت شده

ارباب تنجیم بجهت فالی که در بیش روبرو باشد بخیر ملاقات نمی‌مانند یا مدکه بمیار کی و خدمت منوجه

الله باشی شود و هر گاه خواهد یار متوجه ملازمت گردد بتاریخ شتم ششم آذرماه از فتح پور کوچ

فرموده نزدیک منهره لب آب جمن عبور نموده متوجه الله باس شدند و دو روز دهم ماه مذکور منزل

مرطوح نمین بجوار مستعفرت ابوی هویت ... باس عزت آن دودمان عالی ابیک محمد جوابی را حکم

کرامت نمود که تربت هلی بسا حمل عادات خاک در دو شنبه در دروازه حسن میرجمال الدین است

می خواهند خاطر قدسی مظاهر از این رهگذر پریشان است مصحوب عنایت الله گتابدار فرمان مطاع بنام شاهزاده والا اقبال
و خانخانان عز اصدار یافت که چون امر و سپاه که در تعبیه داری آنجا شد که موجب کارزار و خاطر نشان نماینده
اگر صلاح دانند عزیمت نمایند که شاهزاده رایات اقبال به سمت دیگر ... افواج
و خلعت خاصه شاهزاده و خانخانان و میرزا رستم مرحمت نمودند مشار الله بخدمت شاهزاده
سعادت با و جمعیت و بعجلتی تمام به استقبال آمده مراسم تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانیده فرمان را
ارایش فرق عزت خویش ساخت و بعد از دو روز عنایت الله را ترخیص داده لشکر افواج
فرمان سعادت که مضمون آن مشتمل بر هدایت شاهزاده سعادت بود مصحوب او ارسال داشتند
و مقارن آن حال شریف کوکلتاش بخدمت شاهزاده والا اقبال دستورالعمل و دستاری که بر فرق
مبارک بسته بودند با اسپ خاصه همراه ساخته او مرحمت نمودند از سوانح آمدن خواجه
عبدالله خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی با برادران به درگاه خاقانی شهنشاه پناه خواجه عبدالله
با دو برادر خود خواجه یادگار و خواجه مسعود از ولایت آمده روز چند با شیخ خواجه در دکن
بسر بردند و به جهت کارزار و نبردی پیش آمد بهکیان بخوبی شمشیر و راه مردی خود را ظاهر ساختند
چون استعداد بلندپرواز بود در صحبت خواجه جدای کرده از آنجا ملازمت شاهزاده اقبال شدند
در مبادی حال در سلک احدیان منتظم گشته رفته رفته بجوهر شناسی و قدردانی انجراج افروز
دودمان خلافت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نمودند چنانچه خواجه عبدالله در اندک مدتی به منصب
هزار و پانصدی و خطاب خانی بلند پایگی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنت نیز خواجه
با او خوب نشست و بنوشته در خدمت الخلافت غمازی کردی تا اکثر خواجه عبدالله بلانکان
و الدروی امیدوار بها حضرت خاقانی جواهر اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته در
ترتیب دانسته بمنصب هزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی سرفرازی بخشیدند بعد از آن نیز
بمناصب مناسب فرق عزت بر افراختند در بعد از آن رسید که جلیل ای میرزا ... کلان
رفته او و دادهای در ایران حیثیت طلای لباس سرفرازی او در آن حوصله ... از ان تکرد
و لد سکندر طرفی و آستوت و داغ با ارخد کلیم ادب سرپرون نهاده بجوالی گشته آمده فرمان
بنام قلیچ خان صادر شد در آن گشته سامان بیگ و محمد قلی خان گستاخ شده تا ان

زیاده بر مالی شمی بشیرابادی فدایا بیرد و هسم آنان بندر لاهری شاهزاده کلان عنایت شد و میرزا یوسف
خاصه شاه عنایت نام مصحوب دوست محمد بخشی ایشان فرستادند هر سال یک لک روپیه
از حاصل بندر کهایت در وجه انعام شاهزاده در مقابل مقرر شد حسب الالتماس شاهزاده کلان
خواجه فتح الله بخشی را بمنصب هزاری سرفراز ساخته بملازمت ایشان فرستادند محمد قلی
دوازده راس اسب از جانوران کشمیر بر رسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر اقدس گذشت
و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار از مسند المسرح این اجمال آنکه راجه
کیدار که از زمینداران عمده بنگاله است بیاوری و کومک راجه مکه قریب پانصد کشتی
از غراب و جلیه و کوسه فراهم آورده بر سر قلماق که در تهانه سری نگر بود آمده جنگ انداخت
قضا را قلماق شکست یافت و آن جماعه تصرف کیدار در آمد چون این خبر بمانسنگه رسید فوج
پسندیده با اوازه و توپخانه سرانجام نموده بمحاربه او نامزد فرمود در تعجیل یکروز
تلاقی فریقین افتاد در جنگ عظیم باقبال روزافزون مخالفان شکست خوردند و بسیاری
از فرنگیان و بنگالی نقبات رسیدند و زخم بندوق کیدار خورده راه گریز پیش گرفت
بهادران لشکر ظفرمند همه او را دستگیر ساختند به نیم جانی که داشت تر در راه رسید و از
فرو شدن او غبار فتنه و آشوب فرو نشست از سوانح انهدام عیلبرای بهتی و تفصیل این
مجمل آنکه چون فرمان بقلیچ خان رسید علی اسرع الحال سه هزار سوار با پانصد برق انداز تفنگچی
سیف الله پسر خود کومک محمد قلی بیگ حاکم کشمیر فرستاد و از صیت افواج قاهره پای
عزیمت عیلبرای از جا برفت و ارکان همتش تزلزل پذیرفت و با آنکه میان او
و محمد قلی بیگ نه کروه مسافت فاصله بود از غایت رعب و هراس بی جنگ تزلزل
شده روی ادبار بوادی فرار نهاد مقارن آن حال سیف الله پسر بکومک رسید افواج
قاهره بتعاقب شتافته تا جایی که گذر سوار میسر بود عنان باز کشیدند و آن
نجس برگشته سر از پا نشناخته خود در مشعاب جبال کربوهای دشوار انداخته جانی
بسلامت برد از سوانح برگشتن راجه مکه شرح این بر سبیل اجمال و اختصار آنکه

راجه مکه

راجه مکه از راجهای عمده است از خزانه و لشکر و نواره و توپخانه بیان هیچ کمی ندارد و لکها سوار در میان آنها کم است
لیکن بر طرف که روی عزیمت نهضت صد هزار دو بست هزار پیاده سازند توپچی سامان می‌توانند کرد و قتال نقد و ملک او
بهم میرسد و شنیده میشود که اکثر دو فیل یکی نزدیکی ماده مقرر است که راجه پا بر زمین نه نهد هر جا که اراده
رفتن کند بر تخت چیده می برند در آیین آنها هیچ جانداری حرام نیست سگ و خوک و گربه و وزغ و موش
هر چه بدست افتد میخورند جواهر بعضی خصوص یاقوت در خزانه او فراوان است بالجمله درین ایام ملک پیگو
که کان یاقوت دارد متصرف او در آمده زر و جواهر وافر که بروزگاران فراهم آمده بود بدست او افتاده باد نخوت و
غرور بکاخ دماغش پیچید و اندیشه‌های تباه و فکرهای باطل در خاطرش جا کرد و مفسدان اینجا راجه کبدار
از زمینداران بکرم پور که از راجه مالشها یافته بود تحریک آمدن او به بنگاله نمود تسخیر این ملک را در چشم خیالش
بسهولت و آسانی جلوه داده و آن تدبیر ماده غرور و پندار بر جهولی راجه کبدار متوجه بنگاله شد و در سرحد خود قلعه
طرح انداخته بنای شکر و خندق فزون از حد اساس قرار نمود در موقف لاله مالش که به افواج قاهره در نهوان بدیع
فتنه افغان عثمان اشتغال داشت چون خبر راجه مکه شنیدند با کمر بندانوشیروانی کرم و خسان از آب گذشته
بمقابل او در سرحد ملک خویش معسکر آراسته بودند بعون الله تعالی بجنگ می‌شد اولیای دولت ابد اعلام فتح و نصرت
بر او فراشته مخذولان وخیم العاقبت را شکست میدادند چنانچه در اوراق گذشته بتقریبات مذکور گشته با آنکه آنها
رو بکمی نهاد عنیم را پای همت از جا رفت خود را مرد افکار ندانسته رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت
از پیشی او راجه باز بهوای آمده همت بدفع فتنه عثمان بست لهذا از عیب و هراس جنگ ناکرده
گریخت راجه خاطر از انتظام و استحکام پرداخته تهانجات مقرر ساخت در هر تهانه یکی از سپاهیان کاردان را
با فوجی در خور آن مقام گذاشته هم عنان فتح و فیروزی مراجعت نمود درین تاریخ حکم شد که دیوانیان اعظم
در جمیع بلاد و سراهای که در سر راه واقع است آش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و مساکین از خوان نوال آن
حضرت فیضی بذیرند میر کلانی پسر ابو تراب بمنصب دو هزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد و میرزا لقمان
دو هزاری ذات و چهارصد سوار فرق عزت بر افراخت حکیم میرزا کیقباد پسر میرزا محمد حکیم از نسیان خان برادرزاده
نکهت سر افراط مشهور دولت اعتدالانه روزگار بسر کرد حواله راجه جگنا تهه شد که بکمیدی در قلعه رس نهمهور بوده

عبرت روزگار خود برگرد چون الکه گجرات بخان اعظم و اولاد او وارد و نواسان اعلی خواه شده بود

حسب الالتماس [illegible] الله شادمان محمد [illegible] احمد آباد و عبدالله گجرات جوان کده سرفرازی یافته و منصب شایان

از اصل و اضافه هزار و پانصد پیاده و پانصد سوار فوق عرض سرافراز گشت و از عرایض منهیان ولایت ایران

بمسامع جلال رسید که در شب [illegible] آذر ماه سال حال میر معصوم بهکری که برسم رسالت نزد دارای ایران فرستاده

بود در هنگامی که شاه عباس قلعه ایروان را محاصره داشت رسید و شاه جمعی از اعیان دولت خود برسم

استقبال فرستاد و باعزاز و اکرام تمام داخل اردو ساختند و بعد از ملازمت عنوان نامه حضرت خاقانی را

گذرانید شاه [illegible] بجا آورده لوازم تعظیم و تجلیل تقدیم رسانید مکرر پرسیدند که حضرت شاه بابا ام

جلال اند و چه حال دارند روز دیگر به ایشان سوغاتها در صحن [illegible] دولتخانه چیده بر در آن بارده گشوده و شاه آمد

فردا فردا [illegible] آورده چند روز آن اسباب بهمان دستور چیده بود ایلچیان گرجستان و [illegible] و خواص

[illegible] و مردمی که از اطراف و جوانب آمده بودند مکرر تماشا فرموده و نوشته میر معصوم را [illegible]

الطاف و عنایات ظاهری [illegible] مصحوب [illegible] خواص

[illegible] شاهزاده بلند اقبال [illegible] بودند در [illegible] از جانب شاهزاده

[illegible] روباه سیاه از [illegible]

نموده بودند خاطر اشرف [illegible] منبسط و مبتهج گشت در [illegible] میرزا [illegible] از

[illegible] رسید که در [illegible] تاریخ [illegible] شده ام رسید که [illegible] سعادت ملازمت در یافت [illegible]

[illegible] فرستاده بود از نظر اقدس گذرانید آقا نور [illegible] یافت

آغاز سال چهل و هشتم از جلوس حضرت خاقانی [illegible] روز شنبه هژدهم شوال هزار و دوازده هجری

بعد از [illegible] آفتاب جهان افروز به برج شرف حمل [illegible] فرمود سال چهل و هشتم از ابتدا

خلافت خاقانی [illegible] بفرخی و فیروزی آغاز شد و به آیین هر سال دولتخانه را آیین بستند [illegible]

از [illegible] آراستند در مبادی این سال حق تعالی شاهزاده [illegible] از صبیه [illegible] فرزندی

کرامت فرمودند نام او هوشنگ حکم شد در بیست و پنجم فروردی خواجه [illegible] از خدمت شاهزاده ولی عهد آمد

عرضداشت مشتمل بر مبارکباد نوروز و باده [illegible] برسم پیشکش گذرانید و چون حضرت اللهی ایشان را پوستین روباه

سیاه با یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص عنایت شده بود اظهار تسلیمات و سجدات

نموده این نسبت را مناسب مقام تبلیغ نموده بودند که بهترین همین زبان شنوده [illegible] [illegible] شنوانیدم

کرد در این ایام منصب حسن قلیج از اصل و اضافه پنج صدی ذات پانصد سوار حکم شد میرزا بهرام

و میرزا [illegible] و میرزا اسمعیل و میرزا حیدر اولاد میرزا مظفر حسین بمناصب لایق سرفرازی یافتند

در این تاریخ از عرایض منهیان صوبه کابل بعرض رسید که توخته بیگ خان که [illegible] [illegible] الوس

علی زیگی را تاخته اسیران فراوان بدست آورده و علامات و حیوانات آنها را آتش زده سالما

غانما مراجعت نموده اتفاق [illegible] راه لشکر منصور گرفته بجانب [illegible] آمدند و بهادران

جانفشان داد شجاعت و جلادت داده بسیاری را بقتل رسانیدند و بقیة السیف شکسته و زخمی بدر رفتند

چون بعرض رسید که شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیکشد و شیفته پیاله شده ضبط خود نمیتواند کرد

لاجرم حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم [illegible] بود [illegible] در آن تاریخ سلطنت فرستاده

پیغامهای تلخ و درشت که در معنی شیرین تر از آب حیات بود [illegible] بعد از روز [illegible] عباس

نام [illegible] خاصه از پیشکشهای شاه عباس مصحوب خواص [illegible] شاهزاده دانیال مرحمت فرمودند

در همین روز بعرض رسید که خانخانان [illegible] شاهزاده بنوشته خطهای میر جمال الدین حسینی با بشارت

عادل خان در باب طلب [illegible] آوردن پالکی و پیشکش نوشته بود بخشش نموده بنابرین

میرزا ایرج بهادر با پنجهزار سوار بدین خدمت دستوری یافت و مقرر شد چون بحضرت مراجعت نماید

جشن طوی شاهزاده منعقد کرده خاطر از این [illegible] منوجه [illegible] سلطانی شوند از سوانح الحادثات

آرای والده سلطان خسرو [illegible] خانه عدم درین مرتبه که شاهزاده والا اقبال [illegible] تشریف بردند بسبب

درد ماغ ایشان بهم رسید و آشوب سودای بر مزاج ایشان استیلا یافت روزی آن حضرت بشکار

تشریف فرموده بودند با یکی از همراهان خود گفت و گوی کرده بر آشفت و [illegible] از پرستاران خود افیون

خورده سر بر بالین فنا نهاد و بعد از آنکه افیون کار خود کرده بود خادمان محل وقوف یافته [illegible]

آنحضرت شهزاده ازین حادثه آگاه ساختند و تا رسیدن ایشان جان بحق تسلیم کرده بود و چون کلانتران
اهل حرم والده بخشی فرزند بود و الفت تمام با او داشتند خاطر قدسی مظاهر بسیار متاسف و این مصیبت
بر آنحضرت گران گذشت درین تاریخ راجه رامداس بخطاب راجه بکرماجیت فرق عزت بر افراخت
و در برابر این موهبت یازده زنجیر فیل با دیگر [illegible] از نفایس پیشکش [illegible] قاضی [illegible] الله
و مادعلی [illegible] از کابل آمده بسعادت سجود کورنش [illegible] جبین عزت نورانی ساختند
خواجه رحمت الله بخدمت بخشیگری کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات آن خطه دلکشا رخصت
یافتند زاهد پسر صادق خان بخطاب صادق خانی سرفراز شد راجه بکرماجیت را بمنصب والای پنجهزاری
اختصاص بخشیده با شیخ عبدالرحمن بخدمت استیصال سرکشان و سایر [illegible] تعین فرمودند
و راجه راج سنگه و رای [illegible] و جمعی از زمینداران [illegible] بکومک [illegible] فرمودند رحمت خان
فوجدار بمنصب [illegible] و میرزا [illegible] ولد میرزا [illegible] و عنایت الله برادر خواجه فتح الله هر کدام بمنصب
سیصدی سرفراز شدند راجه [illegible] را بمنصب سه هزاری و [illegible] سوار و نقاره بلند
پایگی بخشیده و جمدهر مرصع و پرم نرم خاصه عنایت نمودند فیل [illegible] اعتدالی
از نظر افگنده و حکم تغییر [illegible] فرموده بودند [illegible] مخصوص داشته منصب [illegible]
و بالفعل سوار [illegible] عنایت شد درین تاریخ بعرض اشرف رسید که شاه عباس دارای ایران فتح [illegible]
نموده متوجه تسخیر قلعه ایروان شد و از سوانح [illegible] شاهزاده دانیال با صبیه عادلخان
مرزبان دکن چون عادلخان مصحوب میر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان وکیل خود پالکی را
با پیشکشهای روانه ساخت میرزا ایرج بهادر جمعی از بندهای درگاه باستقبال در کناره آب [illegible]
بمیر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان ملاقات نموده آمد [illegible] با عزاز و احترام دریافت و از آنجا
میر مذکور [illegible] آمده در [illegible] شاهزاده را ملاقات نموده التماس کرد اگر آنحضرت سرفرازی
عادل خان تا احمدنگر تشریف فرمایند و این انجمن نشاط در آنجا منعقد گردد باعث ازدیاد عزت
و امیدواری عادلخان خواهد بود لاجرم خادمان حرم سرای دولت را با اردوی ظفر قرین در [illegible] گذاشته
خود با خانخانان و پنج شش هزار سوار جریده همراه گرفته متوجه [illegible] شدند بتاریخ [illegible] در ساعت

مسعود و زمان محمود حسن ظنی آن ثمره شجره خلافت انعقاد یافت بعد از فراغ از کار روزی چند که حضرت مصطفی خان و جمعی که
همراه بالکی آمده بودند در آنجا توقف فرمودند و از مضایق‌ها نجات و یقین افواج خاطر و اپرداخت به تاریخ ۱۲ امرداد ماه
الهی بعزیمت متوجه برهانپور شده صورت حال را بدرگاه عرش اساس عرضداشت نمودند چون مکرر بمسامع جلال رسید که شاهزاده شراب
به افراط میخورد و با خود لبس نمی‌آید و از کرده صحبت و آسیب مجالست همنشینان جانه بر انداز مصاحبان خوش آمد بردار حال
او پرسش در معرض خطر است و هر چند از درگاه بالیدات و اسباب میشود و دست از آن شغل باز نمیدارد ذاکر بیکی از
بزرگان حرم سرای خلافت که شاهزاده در دامن عصمت و آغوش عزت او پرورش یافته رخصت فرمودند که گوش
هوش آن جوان خان دهش را به نصایح خرد آورین و اندرزهای دانش گزین که آنحضرت کمانی از آن شاهزاده از صحبت
ملکیه رهنمونی فرموده متوجه درگاه والا سازد و در نوبت عرضداشت راه یافته بمسامع جلال رسید که چون موسم
سرکشان نزدیک شده و طغیان آنها مانع نزول سواری است بصلاح صواب اندیشان اولیای دولت جایگاه نهادن دلگشته
خاطر از نبرد بپرداخته به ناظور که در وسط ملک واقع است اراده اقامت افکند از سوانح سنگ باقی میرزا جن
والا میرزا شاهرخ بار دوم در اوراق گذشته مجملا از سرگذشت میرزا حسن و رفتن او به عراق و آمدن آن به کوهستان
سری اظهار یافته بود بالجمله چون آن تنگ ظرف بسیاری از احشام هزاره به گمکاری فراهم آورده سر
اسباب شورش بپرداخت و خاندوران فرصت نداده به دفع فتنه او همت گماشت آن سعادت سرشت راه
آوارگی سپرد خاندوران میخواست که بسعادت شتافته از آن مهم بواجبی پرداخته مراجعت نماید در این اثنا خبر رسید
که زمینداران ولایت کنز مسیر از فتنه دوستی با قزلباش اتفاق نموده قلعه را متصرف شده‌اند خاندوران
تدبیر این کار را اهم دانسته روی همت بدانسو نهاد و میرزا حسن که فرصت یافته بار با اتفاق علیخان که از طرف
دارای ایران حاکم بکذر و هزارجات بود با جمع کثیر از مردم غور و غیره بر سر داور آمدند شاه بیگ خان بجز در رسیدن به سنجر
فوجی از مردم خود نشسته با جوه همراه گرفته بمدافعه آنها همت گماشت بین الفریقین جنگ سخت در پیوست
تردد نمایان شده و حقیقت‌های پسندیده از طرفین بوقوع آمد و به اقبال خاقان گیتی ستان نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته بخت آواره و منتشر شدند و بسیاری بقتل
رسیدند شاه بیگ خان فوجی را به تعاقب آن مخذولان گذاشته خود به دفع فتنه قزلباش ایلغار نموده در اثنای
راه تب محرق کرد و از سواری اسب عاجز آمد بر سکهاسن نشسته اسمعیلقلی حاکم فراه که همواره در

در انتظار فرصت و انتظار قابو بود با پنج شش هزار سوار لشکر گرده خود در آرزنده جنگ عظیم در پیوست
و جمعی از مردم شاه بیگ خان بقتل رسیدند و دیگران خود را بقلعه هند رسانیدند شاه بیگ خان با وجود ضعف و
بیماری از تسلی لشکر دیده فوج آراسته بسمت دفع شورش قزلباش مصروف داشت و در این تاریخ شیخ
ابوالخیر بحیث مزید تاکید و اهتمام تر در شاهزاده و انبال دستوری یافت تا آنکه والده ایشان را بحیث آوردن
فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن ثمره شجره خلافت از افراط شرب بغایت ضعف و زار شده از این
خجالت روی آمدن ندارد شیخ ابوالخیر را حکم شد که بسرعت هر چه تمامتر شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه
رسانند حضرت [illegible] چون موکب منصور شاهزاده عالمیان
از فتح پور بصوب اله آباد نهضت فرموده هر چند بظاهر رخصت گرفته شده بود لیکن خاقان ولایت حشمت
از صمیم دل و طینت خاطر بجدائی آن قرة العین خلافت راضی نبودند بلکه این خود را از نهایت از درکی
داشتند معهذا جمعی از فتنه جویان و واقعه طلب هر روز نغمه هر ساعت مقدمه ترتیب داده وحشت زدای
خاطر قدسی مظاهر می‌شدند از جمله پیاله خوردن شاهزاده را دستگاه سخن ساخته لب بارود می‌نمودند چنانچه
در ایامی که موکب اقبال بحوالی اکبرآباد نزول اجلال فرمود یکی از واقعه نویسان شاهزاده بخانه زادهای
که در سلک خواصان نزدیک انتظام داشت نسبت تعشق بهم رسانیده و آن بی ادب سفیه
خواص دیگر شده هر سه باتفاق گریختند خواستند که از راه متعارف خود را بکس رسانیده در حمایت شاهزاده
و انبال روزگار بسر برند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی الفور جمعی از دلو سواران نامی تورد بحیث
گرفتن ایشان باطراف ممالک تعین شدند قضا را در عین غضب و اشتعال آتش قهر هر سه را دست و گردن
بسته بملازمت حاضر آوردند حکم شد که واقعه نویس را پوست کندن و یکی از خواصان را خواجه سرا کردند
دیگری را که نسبت خانه زادی باین دودمان والا داشت و جد و پدرش در سلک نزدیک روشناس بود
منتظم در حین وقتی که پاس نسبت و بندگی آن حضرت را واجب شمرده چوبکاری فرمودند از این سیاست
رعب و هراس عظیم در دلها جا کرده و راه گریختن و رفتن مسدود شد بالجمله چون صورت واقع بخاقان
ستوده خصال رسید خاطر مهربان آنحضرت سخت برآشفت و بر زبان الهام ترجمان گذشت که ما تا امروز
تجویز پوست کندن گوسفندی در حضور خود نفرموده ایم از فرزند ما عجب است که آدمی را در پیش خود پوست

شده جمعی از هرزه درایان فتنه انگیز که پیوسته در کمین فرصت بوده دست آویز سخن میخواستند بعرض رسانیدند
که کیفیت الیاس بالا رفته و لیاقت شاهزاده را کیف افیون جمعیت حصه زیاده از آنچه طبیعت بردارد نتواند کرد و نوشتن
جان میفرمایند و در هنگام طغیان کیف و سرشاری آن شورش مزاج بهم رسیده و انجام ملامت انجام از
ایشان سر میزند و در خدمت الیاس هیچکس را حد و یارای بودن جز ایشان نیست و در آغاز کیفیت طغیان
آن انگشتری خود را بلوشته کشیده مخفی میسپارند و چیزی که باکثر رسانند حکم نقش کلیم و صورت دیوار دارند
چون خاطر قدسی مظاهر پیوسته نگران احوال ایشان بود تعلق مفرط آن دره التاج خلافت
داشتند و از تاریخی که قلعه الله آباد مسکن و عمارات آنجا حسب الحکم اساس یافته نشاط افزا در بامداد
رای صواب نمای خاقان تقاضا فرمود که برسم شکار بالله آباد تشریف برده روزی چند در آنجا بفرحت و
بنشاط شکار پرداخته جگرگوشه خود را همراه بدار الخلافه بیاورند بنابرین اندیشه صایب شب دوشنبه نهم
شهریور ماه الهی در ساعت مسعود مختار رایات اقبال نصوب الله آباد ارتفاع یافت و چون
پیشخانه در سه کروهی شهر بر لب آب جون برپا شده بود خواستند از کشتی نشسته از راه
دریا بدولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست هرچند ملاحان و سپاه زور زدند
در آن وقت شب نتوانستند کشتی را به آب انداخت تا که بر یا شفق صبح در دریا توقف واقع شد
بعد از طلوع صبح امرای عظام کشتیهای خود را پیش آورده ساعت کورنش دریافتند از رمز شناسان
سهو دریافتند که ظهور این واقعه که بمنزله غیب اشارتی بود بر منع سفر لیکن شکوه الحضرت زبانها را الکام بستند
بود روز دیگر بار زندگی بشدت مقارن الحال خبر ضعف و بیماری حضرت مریم مکانی رسید
چون باین یورش راضی نبودند حضرت خاقانی عنان عزیمت معطوف فرمودند درین دوشنبه روز باران
مجال آن نداد که مردم خیمههای خود را بیرون توانستند آورد غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چند
از بندهای نزدیک دیگر بیرون برده و خیمه بنظر در نمیآمد و خبر بیماری حضرت مریم مکانی متواتر رسید
و ضعف ایشان اتماما فاما شده ادمی یافت تا آنکه چندی از بندهای خاص را که اعتماد تمام
بر صحبت قول ایشان بود فرستاده متفحص خود ساختند و شب چهارشنبه خبر رسید که حال ایشان

دگرگون شده و اطبا قطع امید نموده اند اگر در توقف تزلزف برند ممکن که سعادت دیدار ایشان در یابند ناگزیر بتعجیل معاودت
معطوف داشتند روز دیگر بسعادت قدمبوس فایز گشتند که بهترین عبادتهاست دریغ و آرزو که ناگزیر ارتحال بنقل فانی باختیار
واقع شد موجه شدن حضرت خاقانی [illegible] حضرت مریم مکانی
چون خاقان ستوده خصال مسجود قبله گاه خویش نامه سعادت نورانی رخشنده احوال ایشان دگرگون یافتند هرچند خواستند که
ازان ناشکیبی و ضعیفی و سختی و الم بدر زمان یارای گویائی نمانده است و تا امیدی در افزونی بود ناگزیر بقضای ایزدی رضا دادند
از خدمت ایشان بی اختیار جدائی اختیار کرده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند و شب دوشنبه نهم شهر نور آلهی مسند آرای
بارگاه عصمت نقاب گزین خلوت سرای بقا گشت وارث عالم عالمی هم در شوریده خاقان فرزدان بر آئین چنگیزیان
موی سر و ریش را سترده لباس ماتم در پوشیدند و نعش مقدس ایشان را بر دوش عزت گرفته قدمی چند بمتابعت
سپردند و همچنین امرا بعون برداشته سعادت جاوید اندوختند الغرض نعش مقدس را روانه دهلی نموده وصال
زار و دل خونبار بدولتخانه معاودت فرمودند و چندین هزار کس از امرای و منصبداران احدی و شاگرد پیشه مواجهت
آنحضرت سعادت پذیر گشتند در وقت تسلیم جوگی بهمان وضع و لباس بر آمده و لحظه ایستاده عالم در نظرها تیره و تار
میمون و مستیح فرید بخت بعلی حکم شد که چون فردا عید دسهره است تجدید شکون تغییر لباس ماتم است بدلهای از لباس
ماتم برآیند والحق لعل چون شیوه ... دیگر جو که خاص و عام نشسته بنیادهای السعادت گوی کس نوازش خلعت
نخال معظم شال طلادوز خاصه عنایت شد همچنین بدیگر امرا تا هزاری شال طلادوز و از هزاری تا پانصدی دو ...
وار پانصدی تا صدی شال کلابتون دوز و از صدی تا یاوری شالات ده مرحمت فرموده و احدیان را ... امید ...
عنایت شد نعش مریم مکانی را در عرض یازده روز بدهلی رسانیده در جوار مزار فایض الانوار حضرت آشیانی انار الله
برهانه بخاک سپردند ... در تاریخ ... ازین حادثه ... رسید که حضرت ... والده
ظهور فرزندی گرامی فرموده آنحضرت خاقانی نام او را بالسعد ... شاه محمد
شهزاده ... سپهر مثال ... رسید ... عاقل ... روزگار
... آورده ... آنان ... اوای ... کرامات
دولت ... فرموده ... مقرر ... کار

میگردانید خاقان ستوده خصال از بی اعتدالی و بیراهی این کار ناشایسته حکم به اخراج فرمودند

حکم شد که از راه شور چشمی که او را معتقد ساخته بمیر مرتضی حاکم تهته بحراست سپارند و مسارالله یکی از

نبادر فرستاده او را از راه دریا بکنار گنگ چون دوست محمد از بندهای قدیم و نیز نسبت با قندهاری

شاهزاده بزرگ در مدت ملازمت شان خاص خواهر عبدالله بود خواهر عبدالله قرار نموده مادر کامکار

چنانچه مجملی از احوال او در کارش یافت دوست محمد نیز بود نیست در الحرو بود طلب و

تفحص او را بهانه ساخته خود را بکرسی آستانه رسانید در بلوای غازی الیه کلان تقید سی

از توران آمده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت خاقان والاقدر جهان

آن بزرگزاده را بخلعت فاخره و اختصاص بخشنده عجالة الوقت منصب هزاری

نیز بسم مددخرج انعام فرمودند چون باقیخان بسلطنت ممالک توران بکلبه گوشه نخوت و غرور

کنج نهاد و از بندان کشی و نیک نظری سر رشته ملال احتیاط از دست داد با اعیان دولت

الملک سلوک نا ملایم پیش گرفته خاطرها را از خود نفور ساخت و جمعی از عمده ارکان عهد و

پیمان را بسوگندان مغلظ استحکام بخشیده مقرر کرده اند که باقیخان را از میان برداشته عابدی خواهرزاده

که با اصالت و نجابت نسبت دامادی نجان دارد به سلطنت بردارند و همواره در انتظار فرصت

مینمودند و قابو بدست نمی افتاد تا آنکه روزی تنها سواره می از پیش خدمتان خان در اثنای راه

عرضیه باقیه دو سه مرتبه مضطربانه دست به بغل می اندازد که کارد برآورده قصد جان کند

یکی از رفقا بر اضطراب او وقوف یافته خانرا از صورت حال آگاه میسازد خان فی الفور

او را گرفته در مقام تفحص میشود کارد از بغل او بر می آید چون قرار کرده خانرا از میان بر دارند

عابدی خواهرزاده را بجانشینی بر دارند در ساعت خان مردم تعین نمودند اسم الله فرزندان او را

با عابدی خواهرزاده بدست می آرد پسران اسم الله فرزندان او را بقصاص رسانید و اسم الله با خواهرزاده

عابدی اخراج نمود ماند خواهرزاده بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک دست آویز ساخته روی

امید بطوف کعبه مقصود نهاده در تاریخ دولت آستانه بوس دریافت چون بحکمت

مصدر خدمات پسندیده بود در سواد لطافت حالی سرفراز گشت راجه بسام سنگه تونور در الف

چوبان هر کدام بمنصب هزاری فرق عزت برافراختند بر کتیبه بهو لعل کام تخاکیر باجه جنهمن عنایت شد

ذکر در بیان رسیدن شاهزاده سلطان سلیم باله آباد و در کر چون خبر نهضت موکب اقبال بصوب اله آباس ن[illegible]

عطف عنان نمودن بجهت عارضه حضرت مریم مکانی و نقاب آرای النعصمت قباب بهدی

سرای جاودانی شاهزاده بلند اقبال رسیدن تحاشی و تامل رایات عزیمت بدر باب ملازمت

پدر والا قدر برافراشته بهشتم آبان ماه الهی از اله آباس متوجه دار الخلافه شدند با غبار و نیمی که از

هرزه درای و ژاژ خایی مسبب فتنه تیر پست بر مرات خاطر حقیقت نمای جاگرفته بود آمده در منصب

حضرت مریم مکانی با قبله و کعبه خود شریک غم باشند و جمعی که از افراط کیفیت و دوام سبب

مقدمات موحش بعرض اشرف رسانیده اند صدق و کذب نیز ظاهر شود خاقان گیتی ستان

نوید قدوم فرزند سعادتمند باغ باغ شکفته پیراهن پیرهن بر خود مالیدند و بتاریخ روز سه شنبه چهارم

ماه آذر الهی سنه ۱۰۱۳ آن قرة العین خلافت و دره التاج سلطنت بدریافت دولت ملازمت

پدر بزرگوار خویش جاوید اندوخت و بعد از ادای رسوم توره و ادب ملازمت حضرت خاقانی

شاهزاده را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده غم زدای دل اندوهگین شدند و بیدهای

اخلاص آئین بعیش شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده و غلیظ گشتند جهان را

رونق دیگر پدید آمد و روزگار که سر شوریدگی داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده

انتظار فرصت میجست بار دیگر در خواب غفلت افتاد و نقاره شادی و کوس نشاط

بلند آوازه ساختند شاهزاده والاشکوه یک قطع الماس گذرانیدند که یک لک روپیه قیمت بود

با دویست عدد مهر که نهصد توله وزن داشت چهار عدد و پنجاه توله یک مهر است و پنج توله و نه مهر

پنج توله بصیغه نذر گذرانیدند و دویست و چهار زنجیر فیل از رسم پیشکش گذرانیدند الکاه امرای بارگاه

مثل پاینده خان مغول و مخصوص خان و خواجه فتح الله و جمعی دیگر که در خدمت آن مسند

آرای خلافت سعادت پذیر بودند دولت کورنش و زمین بوس دریافته نذورات گذرانیدند

و بعد از فراغ مجلس بدولت سعادت از جهروکه خاص و عام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت

[illegible]

چون خاطر قدسی مظاهر از نقص اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی داشت زبان منعیان که کلید گنجینه رازهای آگهی است
رخصت گویائی نیافت تا این حکایت الکن وجیرهای کهن را بیرون فرستاده حوصله تسخیر بنگاله گشت شاهزاده
عاقبت محمود از روی ادب تجسس ادا موقوف داشتند که حضرت چرا خاطر خود را آشفته میسازند الله الحمد که این
مرید امری که با آیین اخلاص مساوات داشته باشند با حال عبدالظهور نیامده اگر جمعی از ارباب غرض بهانه جو دل این
نیازمند را [illegible] خاطر نشین نموده باشند حکم بود که بعد روزی چند پیوسته در ملازمت سپرده و منزل
خود نرود تا حقیقت حال خانه زاد هست ظاهر گردد [illegible] جای استراحت آن [illegible] در [illegible] خانه مقرر نموده خدمتی از ملازمان
معتمد را الطاف دید [illegible] شنیدند و پیوسته همشیرهای آن قرة العین خلاف [illegible] حاضر آمده دلسوزی و چاره جوئی
مینمودند تا دو روز زین وظیفه بسر برده اصلا [illegible] و محنت [illegible] کشیدند روز سه شنبه بار دهم ماه
دستوری شد که بدولتخانه خواص تشریف برند [illegible] از بندگان [illegible] که از غضب پادشاه بیم و هراس
بخاطر راه داده بگوشههای خزیده بودند [illegible] سر گرم خدمت شدند راجه [illegible] از درگاه
بدفری کشیده در کوهستان وطن خود در [illegible] پیوسته با افواج قاهره زد و خورد داشت
چنانچه بتقریبات از احوال او در داستانهای پیشین نگارش یافته در [illegible] خواست که با استشفاع آن
قرة العین خلوت از زیر بار جرائم و حجاب [illegible] بر اید و باین اراده در ظل حمایت شاهزاده والا
از آب گذشته به درگاه آمده بود چون شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوست لوازم
حزم و احتیاط در آنطرف آب توقف نمود تا بعد از تحصیل [illegible] و استماع نوید مرحمت روی امید [illegible]
آستان نهد قضا را چون شاهزاده مخاطبات واقع شد مادهو سنگه برادرزاده راجه [illegible] سنگه را
بخلوت طلبداشته فرمودند که [illegible] از آب گذشته [illegible] از دست آرد تا مادهو سنگه
جمعی را بخود همراه ساخته از آب میگذشت از و خبر یافته مثل برق لامع بدر رفت و مادهو سنگه
دایره را خالی یافته ناکام برگشت در تاریخ [illegible] آصفجاه بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار
علم و نقاره عزت برافراخت و آن رکن السلطنت [illegible] هزاری و [illegible]
[illegible] شیخ عبدالله [illegible] با اتفاق راجه [illegible]
با انتساب طایفه [illegible] دستور یافت و [illegible] الله عنایت نموده [illegible]

میر ابو المظفر پسر اشرف خان هزاری و پانصد سوار خطاب اشرف خانی شرف اختصاص یافته بود خدا کاری

سرکار اوده تعین شد چون شاهزاده والا شکوه شیخ بایزید را بجرات اله آباد متعرض نشده بودند

حکم شد که بخدمت مرحوم قیام نماید میر عبدالوهاب که بحکم شاهزاده محمد شجاع روانه درگاه والا

ساخته بود بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گشت امین الدین خان بخدمت آوردن شاهزاده

دانیال دستوری یافت و میرزا شمس الدین قلیچ خان اعظم بمنصب دو هزاری پانصد سوار و دو هزار سوار

نوازش یافت چون اصفهان از صاحب صوبگی بهادر خان بفرق عزت برافراخت معظم خان دیوان بیوتات را

از تغییر میرزا محمد شد کلبعلی پسر لودی خان بمنصب هزاری پانصد سوار سرفرازی یافت

و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و پانصدی هزار سوار سرفرازی یافت

و میر بابا والی پانصدی و شیخ کبیر پسر سلیم پانصدی الف زاد صادق خان بمنصب هزاری و پانصدی نوازش یافت

حاکم را خواجه عبدالله غیاث نمودند و بدان صوب رخصت فرمودند و سرکار ... میر شریف ... غیاث شد

قاضی عنایت الله بمنصب هزاری و پانصد سوار سرافراز گشت راجه بکرماجیت ... را که عوض

او میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب هفصدی ممتاز گشتند ... تاریخ تعلیقان فرمان شد

که چون فرزند اقبالمند سلطان سلیم برهنمونی سعادت فروغ بخت دولت بلند ...

از منهج ... خاطر ... جار چمن ملک ... کلدار ... هوای والد

... که همواره در فضای خاطر جای داشت و در همت از موانع کلی ... مقصود از

... ضمیر عالم ... مراد ... و بهتر این ...

مجموع ... نهاد همت ... الحمد لله که خزانه ... و عراق ... هیچ کمی ...

امید که ... مراد دولت خواهان حسن انجام پذیرد ... فرزند اقبال ...

داد رسید ... فکری ... و از افراط ... های ... دولت

خود ... راجه ... را بجهت این ... طلب ... و چون

آوازه های ... و اق ... با اخلاص ... و نیز متوجه درگاه ...

و در باب ... سالار خان ... فرمان ... شد ...

سلطان خرم انجمن افروز گشت عرضداشت خانخانان از برهانپور رسید نوشته بود که فرمان جهان مطاع

در بیستم ربیع سایه مرحمت انداخت حکم شده بود که فرزند اقبالمند شاهزاده سلطان سلیم آمده

کرده‌اند و از شراب که باعث جمیع ناخوبیها است گذشته‌اند و پیوسته در ملازمت میباشند و

شراب نخورده‌اند و از خمار نکشیده‌اند قبله جهان پناه سلامت توجه اشرف بحفظ ظاهر

و باطن عالم است بهر چیز توجه فرمایند هزاران خیر و خوبی باستقبال می‌آید با آنکه فتح ما وراء النهر پیش نهاد

همت جهانگشاست و زیارت فایض الانوار حضرت صاحب صاحبقرانی و تنبیه یافتحان مصدر

خطاها گشته ضمیمه آن عزیمت شده الحمد الله ما فی نیت آنچه این غلام مراده فهمیده و از مردم

خداپرست خدا شناس شنوده که جمیع کارها اول در علم الهی ساخته بعد از آن بر خاطر ملکو

ناظر پرتو می‌افکند درین صورت بهر طرف که عزیمت فرمایند فتح و ظفر همعنان ذات خواهد بود

از سوانح سر ابا فیل فتنه جویان ملک کشمیر و تفصیل این اجمال آنکه جمعی از طایفه چک که خود را از اولاد

میگیرند بایام زمستان و ریزش برف و باران بجای در آورده مرده و غیره جمعی ادبار کرده‌اند

بعد از تخفیف سرما و برطرف شدن برف بکوه مراره آمده غبار فتنه و فساد برانگیخته‌اند

از الجمله ابه ملک و حسین چک در پناه راجه کشتوار و حمایت او روزگار بسر میبرند در سو محمد قلی

بصواب دید دیگر دولتخواهان صلاح وقت در آن دانسته که نخست زمیندار کشتوار و آنکه حامی و حارس

ارباب فساد است مالش سزا داده آنگاه باستیصال باطل ستیزان پردازند بنابرین آید

صاحب و رای ثاقب همه بیگ و شاه بیگ بخشی را بجبر است شهر گذاشته خود با جمعی کثیر

جابجا و دیگر کومکیان منصوبه شده و بتادیب راجه کشتوار شد چون قلعه کوه کشتوار رسیده شد خود را

با فوجی از مردم گزیده بطریق منقلا روانه ... علیقلیخان از قصبه ... که داخل ملک کشتوار

معسکر آراست زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده جمعی از مردم کار را و از نزد علی قلی فرستاد

حکمداران و ملازمت استقبال نموده و بخوبی خاطر خود را جمع ساخته با همه برادران و خویشان آمده علیقلی را

دیدند و چند دست جانور شکاری دست آویز بهانه ساخته به عهد و سوگند میان آورد و قرار داد که بعد از این مفسدان را
در ملک خود راه ندهد و هرگاه افواج به تنبیه و تادیب بعضی شود او نیز با جمعیت خود آمده کومک لشکر فیروزی اثر نماید
به این قرار دو نفر از برادران خود را با جانورانی که داشت نزد محمد قلی فرستاد و چون خاطر از جانب کشتواره اطمینان یافت
به تنبیه و تادیب سرکشان کوه مرداوار آتش نهاد همت ساخته بدان سو شتافت با آنکه نیر اعظم در برج میزان افاضه انوار می‌نمود
از شدت سرما که بر آن کوهها مستولی بود محمد قلی پای همت استوار داشته جمعی را با جمعی در برابر عقبه گذاشت تا راه آمد و
رفت مفسدان مسدود شود و خود با معدودی چند با جوانان کار طلب دلیر همت بر زده پیاده بر بالای کوه بر آمده انبه چک و
حسین چک با بسیاری از پیاده سر راه بر جوانان گرفته به سنگ و تیر کارزار گرم ساختند بهادران جان نثار شمشیرها علم کرده سپرها بر رو
کشیده در برابر تیر و سنگ بیجا تا خود را بانجام رسانیدند و قتال کرده تا طلوع شمشیر را با پای همت ارتقا رفت و بهادران جان
کندن راه مرکب سپرده بودند همان شب آمده از بهادر مروه انبه چک و حسین چک بر محمد قلی شبیخون آوردند تا هنگام
طلوع صبح از جانبین مجادله و مقابله مشغول بودند و چون نیر اعظم جهان را فروغ بخشید حواس ... ایشان کل گروه بر گشته گرده
شر ملک و حملات ... محمد قلی بر دور لشکر خندق حفر نموده حصاری در غایت استحکام ترتیب داد و کس نزد ...
تا ایشان فرستاده پیغام گذارد که ما بندگی و دولتخواهی اختیار کنیم و آمده داخل دولتخواهان شویم که ... و دست
از شما باز نمی‌داریم بسیاری از آن مردم که به اضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند از ایشان جدا شده پاره پاره نزد محمد قلی
آمدند و انبه چک و حسین چک ... قسم جسور شدند و از کتاب داده پای ادبار افشردند محمد قلی با فوجی از جوانان کار طلب نیز دسته نموده
خود را بر سر مخالفان رسانیدند و ... به اعتضاد کوههای بسیار دشوار سر راه بر دولتخواهان گرفته جنگ سخت کردند و به اقبال
لایزال ... زده او و بار گشتند و سنگهای درگاه ... را شکسته و سوخته سالها و غالها به نهانه خود مراجعت نمودند
روز دیگر با مدد یک برادر ... محمد قلی با فوجی از مردم تازه زور بر سر مخالفان رفته کار بر آنها تنگ ساخت و بندگی
عاجز شده امداد یک ... را دید و اختیار بندگی و دولتخواهی نموده پسر رشید خود را با برادر ... خود و چند دست
جانوری شکاری ... نزد محمد قلی فرستاد و قرار داد که بعد از این حرامخواران را از حدود متعلقه خود راه
ندهد و هر ساله از جانور و غیره ... فرستاده باشد و به همین دستور دیگر زمینداران نیز بندگی و دولتخواهی
اختیار نموده ... گذاری کردن نهادند و پسران خود را اطاعت بر حال سپردند و محمد قلی ... خاطر ... آن حدود

۸۳

و ایرج داخته عیال عزیمت معاودت سپهر معطوف داشت درین تاریخ میر جمال الدین حسین انجو از دکن آمده
سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بهکری که برسم رسالت تردد دارای ایران رفته بود
جبین سعادت بسجده کبریاس فلک آساس نورانی ساخت و ملکوت تا ره‌آوردی را گذرانید و کتابتی که عمه
شاه بحضرت مریم مکانی فرستاده بودند بخدمت ایشان رسانید در سوی کشمیر که نه چون بهجت زمستان
براجه مالسنگه عنایت شد آغاز سال چهل و نهم از جلوس آکبر قمیرین روز سه شنبه بیست و نهم شوال هزار
و سیزده هجری آفتاب جهان افروز بشرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود فرخنده دلان خاک طراوت
و نضارت افزوده این سالان چمن لباس نوبهائی در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند سال چهل و نهم از جلوس مبدای بس
خاقان گیتی ستان بسعادت آغاز شد بدستور هر سال دولتخانه آراسته بار و شرف هر روز
یکی از بندهای جشن عالی آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداخت بردیچند را بمنصب دو هزاری بالاتر ساخت
بلند پایگی بخشیدند مولدی یک لک دام درجه انعام او مرحمت شد رحمان قلی فوجدار بمنصب هزاری پانصدی و
پانصد سوار و کنگ بهادر پانصدی و دولت پنجاه سوار سرفرازی یافتند درین نوروز شاهزاده بزرگ
یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند و شاهزاده دانیال و شکرالله بهستی نام باده ماده فیل پیشکش
فرستاده بود بعز قبول مقرون گشت و در شوال عمده صدارت عبدالرحمن و خواجه عبدالله رسید خبر فتح و خبر
شکست برسنگه و تردد بندهای درگاه مرقوم بود مجملا کار برسنگه ساخته شده با قلیلی از مردم سر بصحرای آوارگی
نهاده بود در آن لشکر منصور نیز در پی او رو داده‌اند چون خان خانان ابداخته مشغول خود را رسانیده از گرفتن
و بستن گویا های نمی مانند امید هست مجملا که عنقریب بدست افتد یا ازین ملک آواره شود عمده صدارت
امین الدین که بطلب شاهزاده دانیال رفته بود در سید نوشته بود که آمدن ایشان از محالات است و عم
و اهمه بخاطر خود راه داده‌اند و منتظر خاسند که تا شاهزاده بزرگ در ملازمت اند حضرت بر رفتن درگاه متوهم
درین تاریخ راجه راجسنگه بمنصب سه هزاری و حمزه بیگ بهزاری و میر عبدالرزاق بهفتصدی سرفرازی یافتند
از مضمون عرضه راجه راجسنگه ظاهر شد که بر سر سنگه تاخت برده بسیاری از همراهان او را رسانیده و در حمله
تا او هم سیده نزدیک بود که دستگیر گردد با هزار دشواری نیم جانی از آن مهلکه بیرون برد و سنگه پسر راجه مان سنگه
بمنصب هزاری و پانصد سوار سرفراز گشت میرزا شاهرخ بوالد منصب هفت هزاری ذات و پنج هزار سوار
فرق عزت برافراخت و پیشکش میر جمال الدین حسین از جواهر نفیسه و امتعه و کلی بنظر اشرف گذشت

پذیرای یافت حسین قلیچ بیست راس اسپ پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد منصب امرا این گروه

دو هزار بیات و هزار سوار حکیم سلهدی کچهواهه بمنصب بالاصالت خاصه دویست سوار و سید احمد قادری

چهارصدی و پنجاه سوار امین الدین بالصدی یکصد پنجاه حکیم مظفر هزاری و دویست سوار سرفراز شدند

شاهزاده دانیال [illegible] شرح این داستان خونین بیان و قصه طاقت شکن تیره دلی ملال انداز سانحه ستم سخت

ترکیه باده جهان بین و حسن و جمال و بال گو بال شاهزاده دانیال افتاده دارند که روزگار مردم آزار زهر بیداد آمیخته و

سپهر کینه کش از جهه دغل باخته الحق این شهمسی آنچه خود کرد هزار دشمن قوی با کسی نتواند کرد با آنکه درین روزهای مهین برادر

نقد جوانی و دولت در سر شراب کرده بود و از صلاح متنبه نشده باندک زمان طی بساط حیات در نوردید او را

هرچند خاقان معجز بیان نصایح و مواعظ جان بخشی فرمودی از این شغل جانگزای مانع آمدی و بندهای مرتفع

دان رای وی را فرستاده سیاست نمودی از باده شیفتگی اثر نکردی و با خود لباس ملامتی وا رند نمی دو

و کرند صحبت مغلطهای جوانی خوش آمد و سعی بعر رشته دانش و سوس را از دست دادی و با آنکه

از آفت باده بجای منحرف بر هلاک شده بود بمجرد آنکه طبیعت قوت گرفتی و مزاج بحالت اصلی

رجوع کردی باز بر سر کار رفتی یک چندی خانخانان و خواجه ابوالحسن بپاس حکم اشرف وا داشته در جلا و ملاذ

دیدبانان گماشته شرایط احتیاط را بوجهی رعایت میکردند و شراب را از در گذر او نمی گذاشتند آن

صید باده تقریبات انگیخته شکار را بهانه ساخته بصحرا رفتی و قراولان عرق جانسوز در نال بندوق انداخته

باو میرسانیدند و باس تدبیر جان گرامی را آن شهر بلا میساخت و گاه در روده گوسفندی شراب

پر کرده در زیر دستار پنهان ساخته میرسانیدند رفته رفته زار و ضعیف گشت اشتها از ضعف قوی طعام

از پیش عقوبت گریزه بیمار نمودی هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیفتاد و خون

ظاهری معزول العمل شده تا چهل روز بر بستر هلاک افتاده شراب مکیفت جان میداد احیانا اگر پیاله

شوربای یا شربت آبداری بهانه شراب میدادند از بوی آن لوث گریزه آشفتگی ظاهر میساخت

بتاریخ روز دوشنبه هشتم ماه شوال سنه هزار و سیزده هجری که عمر گرامی سی و سه سال و

شش ماهه گذشته بود روح پر فتوح او بنزهت سرای جاوید پیوست و قدر عذاب آنکه هر سال در ماه

ترک شراب کردی و روزه داشتی و بکار شراوح گذراندی و قراولان شنودی درین سال خوبی

و توفیق این سعادت یافت شبهای رمضان شراب خوردی و قرآن شنودی امید که غریق بحر رحمت ایزدی باد

سنه الف و چهارده شاهزاده یادگار باند بحر بخشش طهمورث دوم هوشنگ سیوم بالنسبه سعادت بانو

از صبیه سلطان خواجه بولاقی بیگم از دختر قلیج خان بائی بیگم از والده هوشنگ عرفان بیگم از مادر طهمورث

صبیه خانخانان که در عقد ازدواج شاهزاده بود بعلت بعد طرباین جگر گرفته سلطنت داشت در بالی سیار

درین منصب ظاهر شد و خواست که قصد خود کند سعی تمام محافظت احوال او نمودند و جمعی که محرک

شراب خوردن بوده در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام میدادند خانخانان همه را بحکم بسیاست و بعد از

دو سه روز با بشارت خلوتیان محال فرمود که شاگرد پیشه را ضرب سنگ و چوب و مشت و لگد بخواری و

رسوائی کشتند سرحلقه ارباب فسق و شیمی برادرزاده خواجگی فتح الله دیگر سرقلی بوجی که در زبان هندوی

شراب میرسید علامت ندیم ممالک کوکناری شجاع پسر عنبر بیگ کابلی با دو سه خواجه سرا بیست

و دو نفر حجام که بخدمت هر یک قیام داشتند بقصاص رسیدند صبیه خانخانان اگرچه تا امروز زنده است

لیکن سراپای خود در ابداع مهجوری سوخته لباس کرباس می پوشد چون این خبر جانگاه بعرض خاقان

حقیقت آگاه رسید اصلا چنین از زندگی بعد این همت نمیکنند و در چنین مصیبتی که جگر سنگ را بگدازد

و کوه را از باد در اندازد آن جهان پهلوان پهلوان الهی بقضا رضا داده جزع و فزع که لازمه بشریت

تعلق است ظاهر نساخت قطب الملک سی و پنج زنجیر فیل با یراق طلا و نقره و پاره مرصع آلات و اقمشه نفیس

امتعه برسم پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت قلیج خان بیست راس اسب از لاهور ارسال داشته

بود مقبول افتاد عرضداشت راجه مانسنگه رسید مشتمل آنکه حسب الحکم خاطر از مهمات صوبه بنگ

پرداخته متوجه درگاه شد چون به پتنه رسید خواست که از قلعه رهتاس خبر گرفته متوجه آستانبوس شود

امید که درین زودی بسعادت سجود جبین اخلاص نورانی سازد هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد

و بعد از دی خواجه عبدالله رسید که نبیرهای درگاه قلعه اندو جهیر را استحکام داده نشسته بود جوانان

آن بندوزان فغفور سرشت جابجا دایکیها مسموم ساخته بودند در عوض هنگامها بحر و تنک بهار انسوار و

پیاده آن آب خوردن به تب محرق مبتلا گشتند با کثیر قلعه و عمارات آنجا از بنیاد در انداخته

تمام ساخته جابجا تکیه ها قرار گرفت در بیست و نهم خرداد راجه مانسنگه از بنگاله رسید بدولت آستانبوس

فرق عزت برافراخت و میرزا محمود و چهار هزار روپیه نذر معز و صد اشرفی نور قلیچ و جمعی که همراه آمده بودند

سعادت باریافتند یوسف پسر حسن خان تکریه بمنصب هزاری ذات سیصد سوار سرفراز شد و درین

تاریخ خاقان [illegible] چون [illegible] سابقه [illegible] گشته تنبیه یافته بود چند [illegible] در حضور [illegible] آورده

بلند اقبال تشریف برزندانی سر برآرای خلافت فرق نیاز بر زمین ادب نهاده جبین اخلاص نورانی

ساخت بندگان حضرت از روی عاطفت و مهربانی حکم کورنش خود داده در آغوش عنایت کشیده

شفقت و مرحمت بیش از پیش ظاهر ساخت قریب یکماه بیش در انجا بعیش و نشاط گذرانیده رخصت جانب

معاودت نمود و راجه مان سنگه فیلان خود را گذرانید تشریف کولالی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز

نورم قلیچ نورده زنجیر فیل پیشکش کرد و قلیچ خان سعادت آستانبوس دریافت و اتالیق سرکار

جونپور بعهده ان رکن السلطنه مقرر شد چون ان رکن السلطنه راجه رام چند در استیصال طایفه

لوند بلیه ترددات پسندیده ظاهر ساخته بود بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد در پنجم بهمن

ماه الهی سکینه بانو بیگم خواهر آنحضرت که از والده میرزا محمد حکیم بعالم وجود آمده بود و دیعت

حیات سپرد و شاهزاده بیگم حکم شد که دیوانیان عظام صوبه بهار را در وجه جاگیر خان اعظم تنخواه نمایند

و شاهزاده خسرو ولد او بمنصب ده هزاری التماس نموده بقاره [illegible] دیوانیان مرحمت شد و اتالیقی

شاهزاده مذکور باختصاص پذیرفت و منصب راجه [illegible] هزاری [illegible] و پنجصد سوار فرق عزت برافراخت

و شش هزار سوار [illegible] نبیره او بمنصب هزاری و سیصد سوار فرق عزت برافراخت

و همدرین [illegible] حکم شد که دیوانیان عظام و بخشیان کرام و متصدیان سرکار مالی و ملکی را العوض شاهزاده

ولیعهد رسانیده و تصورات دیوان قرانعش خلافت جشن انجام بخشیده و تصدیق منصب و جاگیر با مهر آن

رسند اعتبار نمایند و در چهاردهم ماه سید سعید خان و میرالوالقاسم خان نمکین بسعادت

زمین بوس سرفرازی یافتند میرزا غازی پسر میرزا جانی بیگ که از ته آمده بود بدولت سجود و قدسی آستان

جبین سعادت نورانی ساخته مشمول عواطف خسروانه گردید و پیشکشهای خود در نظر اشرف گذرانید

بتاریخ هژدهم میرزا غازی کمر مرصع با والبس اورتک نیز کمر مرصع و بعابدی خود بر مرحمت شد

سال [illegible] صاحبقران

افزون بود دیگر این سانحهٔ طاقت سوز خرد و دانش گیرنده و زبان سخن آفرین نیابد حوصله را عرضهٔ وصال بهشت و آن ننشیند را

پای جولان لنگ است دل سوخته و جگر گداخته را با این کار زبان بوجه بر دارد راه سامان این کلفت است که

روزگار از پیشگاه دولت رانده و تیره روزی لوازمی آن مانده بخت از سر وقت او برآمد و اقبال برگشته سخن

سرائی و عبارت آرائی است از زبان کلک بر رو و از مرتبه جوانی نیاید ۞ شاه با تو نیستی تا مدح

خواه از من شنود ۞ نه که من مرتبه اش گویم و دشمن شنود ۞ چون بیان واقع و عرض سوانح گزیر است قطرهٔ چند

خون سوخته از دیده را دست گزارش بر سر نهادم رفت آنکه چون او دیگری بیاید امید که جانشین او

در سال از عمر و دولت بیاساید بتاریخ روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول هزار و چهارده هجری مطابق دوازدهم

مهر ماه الهی سنه پنجاهم الهی مزاج مقدس قدری از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی که سرآمد اطبای

روزگار بود بحکم آنحضرت متصدی علاج شد و تا هشت روز دست از علاج کوتاه داشت و طبیعت را بحال خود

گذاشت که شاید بقوت خویش دفع مرض تواند نمود و چون بیماری با امتداد و اشتداد انجامید روز نهم بدوا و درمان

روز دیگر هر چند تدبیر اسهال و معالجات بکار بردند سود مند نیفتاد و با اسهال منجر شد در بیماری آن شهنشاه دل قوی هیکل

با وجود کمال ضعف را بدیدار منتظران بار بر سر خلافت بار گرفت و پیوسته بجلوهٔ جمال جهان آرای جان

آرام بخش خاطرهای شوریده می شد اتفاقاً گونی ضعف و مرض متوالی گشت روز بروز بیشتر دست از علاج باز داشت

و از بیم آنکه مبادا پرستاران حرم سرای خلافت از اشتغال انس مصیبت عنان اختیار را از دست داده

مقصد حیات او گسستن آن حضرت بدانجا نرخ گذاشته در ساعت پنج فریدگر نحست شب چهارشنبه دوازدهم

جمادی الآخر هزار و چهارده هجری مطابق آبان ماه الهی که عمر گرامی به شصت و سه سال قمری رسیده بود از این مخیم

عالم علوی خرامیدند و از مسند صدرنشینی خلافت سر بر آرای ملک بقا گشت که سایه بدارت

پیوست روز دیگر تجهیز و تکفین نموده وجود مطهر آن نور پرور را در باغ سکندره بجوار رحمت ایزدی سپردند

ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه هجری جلوس اشرف در نهصد و شصت و سه و سنوات سلطنت پنجاه و یک

و چهارده اتفاق افتاد این سنه تاریخ معتاد میشود ۞ ولادت سنه یکشنبه پنج رجب ۞ جلوس اکبر شن

فوت اکبر سه و آن حضرت را سه فرزند اقبالمند در سنه ... صبیه و قرشیه بود نخستین سلطان سلیم
دوم شاه مراد سیوم سلطان دانیال شاهزاده خانم شکر النسا بیگم آرام بانو بیگم و از سلطان سلیم پنج پسر
و دو دختر در ظل تربیت خاقان گیتی ستان پرورش یافتند و بعد از ... رسیدن آن حضرت قدم
بعالم وجود نهادند سلطان خسرو و سلطان پرویز شاه جهان سلطان جهاندار سلطان
شهریار سلطان نثار بیگم بهار بانو بیگم از شاهمراد یک دختر و یک پسر سلطان رستم و جهان
بانو بیگم پسر در صغر سن بجوار رحمت ایزدی پیوست و صبیه در عقد ازدواج سلطان پرویز است
از سلطان دانیال سه پسر و چهار دختر ماند طهمورث هوشنگ بایسنقر سعادت بانو بیگم بلاقی بیگم
بائی بیگم مهری بیگم الحمد لله المنت که بتوفیق ایزد متعال این نامه اقبال که منتهی باقبالنامه از
... طبع و حدت ذهن نواب معتمد خان مرحوم که از اکبرنامه انتخاب نموده بصحابه حرفی چند بقلم
خوش در آغاز این نسخه نوشته روز یکشنبه ... محرم الحرام سنه ۱۱۶۹ موافق جلوس مبارک
شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی صاحب قران ثانی در دار الخلافه ... باختتام رسید
... تمام شد کار من نظام ... بتاریخ نهم ربیع الثانی ... ۸ ...
در میان جنگ عبدالله خان و حسین علیخان از بادشاه ...
... قاریا ... گر خطا ... در کتاب ...
تصحیح کن ... والله اعلم بالصواب ...

... کتاب ...

...



The Book of ...